بسم الله الرحمن الرحیم

معرفت طالع المسئله بعلامات مختصر بدانکه علما خلاف کرده اند در وقت نظر در مسئلها
پس گمان کرد والیس که طالع مسئله میباشد نزد رسیدن سائل نزد منجم که سوال کرده
شد و چه قیاس کرده باشد و چه نکرده باشد و گفته است هرمس که میباشد طالع
باجتماع سائل و منجم و قیاس کردن و گفته اند اهل بابل اینکه مسئلها بر آمده از قصد اراده
سوال از انسانها است و گفته اند مختلف میشود از جهت اختلاف مسئلها در اوقات
و گفته اند اهل هند و فارس که چنین باشد یعنی ما ... و این قول ... است معرفت
بقای دلالت مسئله اختلاف کرده اند علما در بقای دلالت مسئله پس گمان کرده است
بطلمیوس که بقای دلالت بقدر دور شمس است بر فلک و گمان کرده اند اهل هند
و فارس که بقای دلالت مسئله تا وقتی است که مسئله دیگر اثر او تغییر دهد و گفته است
والیس بقای مسئله بر قدر دور زدن کوکبی باشد که دلیل مسئله است یا صاحب طالع
بر جمیع فلک و گفته اند قدما که بقای دلالت مسئله تا مرور دلیل مسئلها است بر جمیع
بروج و جمیع کواکب و آنچه ما اختیار کردیم و بر آن اعتماد داریم آنست که بقای
مسئله تا زوال آن حالت که از آن سوال شده بواسطه قضای آن حاجت
یا یاس از آن اگر سوال از امری باشد که آیا خواهد شد یا نه و اگر سوال
از امری باشد که بر جاست پس بقای دلالت تا فساد آن امر باشد معرفت

معرفت جهات خطا

جهات خطاء سائل بدانکه مسئلها جز این نیست که خطا میکند ناظر در آنها از چهار جهت
اول از طالع گرفتن در صعود کردن بحجاب شخص و در مکان ناهمواری و از کوتاهی
آلتی که با آن قیاس کرده شد و بدان رصد نمایند دوم آنکه خوب تعلیم نیابد سائل
که سوال کند و آن بدین طریق است که تغییر دهد آنچه را بدل کند از اندیشه و نتواند
درست سوال کند بطور امتحان یا از راه عیب جوئی و خطا گرفتن سیم اگر سوال
در وقت زوال باشد پس واجب است که زوال آفتاب یا کوکبی که در آن ارتفاع
گیرند از نصف النهار شده باشد چه تفاوت کمی از ارتفاع و خلل در معرفت باعث
خطای بسیاری در ساعات و طالع شود بجهت کم کم زیاد شدن جیب در آخر حرکات
آن بحسب زیادتی چهارم که مساوی باشد قوت سعود و نحوس که شاهدند
در مسئله پس اگر ناظر خطا نکند از جهت این عیوب و احاطه کند در آن مسئله بدلیل
حکم درست خواهد آمد باذن خدای تعالی معرفت تمیز مسئله سائل از غیر او بدانکه اگر مسئلها
بر سائل از حال خویش و حاجتی مر او را لهذا از آنچه میانه او و غیر اوست باشد
صاحب طالع است هرگاه ساقط نباشد از طالع پس اگر ساقط باشد
از طالع و ناظر باشد قمر طالع پس بگردان اثر او دلیل سائل و اگر ناظر
نباشد قمر طالع را و باشد مر اثر او اتصال و انصراف پس منصرف عنه قمر
دلیل سائل باشد و متصل الیه آن دلیل شخص مسئول عنه پس اگر نباشد از برای
قمر اتصال و انصراف پس بگردان صاحب طالع را دلیل مسئول عنه اگر ناظر

بطالع نبود پس بگردان صاحب خانهٔ قمر را دلیل مسئول عنه پس اگر ساقط
باشد قمر با سقوط صاحب طالع و بنا شد مر اثر را این نه اتصالی و نه انصرافی
پس قمر بعینه دلیل سائل است و صاحب خانه اش دلیل مسئول عنه و اگر قمر در ابتدا
در خانهٔ شمس باشد پس قمر دلیل سائل و صاحب شرفش دلیل مسئول عنه باشد و اگر
قمر همچنین در شرفش باشد اشتراک اثر را اتصال و انصرافی پس قمر دلیل سائل و صاحب
مشترک آن دلیل مسئول عنه باشد و هرگاه کوکبی نقل نور یا جمع نور کند میانهٔ صاحب
طالع و صاحب سابع یا میانهٔ قمر و کوکبی دیگر پس بگردان آن کوکب را
دلیل مسئول عنه و قمر را دلیل سائل و شهادت بجوی از کوکب عارض در طالع
و صاحب طالع را برای سائل و کوکب عارض در سابع و صاحب سابع را
از برای مسئول عنه اگر متناظر نباشند اند و طالع را و سابع را دلیل حاجت و دلالت حاجت
پس آن کوکبی باشد که مستولی بود بر موضع دلالت حاجتی که از آن سؤال شده
از خانهای فلک و کوکبی که بیابی آن را در موضع حاجت و قمر و سهم دلالت کنند
بر حاجت و صاحب ساعت سؤال از حاجت و کوکبی که دلیل بود بالطبع بر حاجت
مثل شمس بر سلطان و مشتری بر مال و زهره بر زنان پس هرگاه بود باشد از برای
کوکبی از آنچه مذکور شد دو شهادت پس اعتماد کن بر آن در دلالت بر حاجت
باذن الله تعالی دلیل عاقبت و دلیل عاقبت امری که از آن سؤال شده پس آن
صاحب خانهٔ قمر بود پس اگر قمر در اوتاد یا مایل اوتاد بود و ناظر بود بطالع پس اگر قمر

ساقط

ساقط باشد پس برج چهارم و صاحبش دلیلهای عاقبت باشند
و وتد طالع دلیل ابتدای امر بود و شهادت بجوی نیز از کوکب متصل بقمر از برای
عاقبت امور و هرگاه قمر را یک اتصال باشد و همچنین حظ الشی عشریه قمر دلیل بود
بر عاقبت اموری که قمر دلیل بر اوایل آنها باشد و همچنین از برای آنست که بگردانی
درجهٔ قمر را طالع و نظر کنی که کجا بود درجهٔ بیت العاقبة این طالع پس مرا این
این درجهٔ بیت العاقبه را پس استدلال کنی بآن بر امر عاقبت و شهادت بجوی
از صاحب سهم السعاده از برای ابتدای عمل مسئول عنه یا ابتدای امری
که واقع شده باز آنکه و اگر مسئله از حالت زایله باشد که بعد از آن حادث
شده حالتی تازه یا از دو مردی که عزل شده یکی از آنها و والی شده دیگری
و بجوی باشد سایل یکی از آن دو نفر پس بگردان طالع و اوتاد از جهت آنکه
وصف شد از برای حالت حادثه و سابع و اوتاد آن را از برای حالت زایله
مثال این مسئله از مردی که عزل شد بجز از عملی و والی شد بجز بجای او
دیگری پس بگردانیم طالع را از برای والی بر عمل و غاربه را از برای
معزول از عمل و عاشر را از برای عمل و سلطان و بیت العاقبه را از برای
عاقبت آن و ما تجربه کردیم این را حکم صحیح پس درست آمد آنچه حکم شده والله
پس اگر سائل این مسئله یکی از آن دو نفر باشد پس طالع و اوتاد آن برای سائل
بود و سابع و اوتاد آن برای مسئول عنه و عاشر و صاحبش از برای عمل

شهادتهای کواکب بر قضای حوائج از سائل			
١	اتصال قمر بشمس از هر جا که باشد	قبول صاحب طالع	١
٢	از حمل بشمس	اتصال بصاحب حاجت	١
٢	از اسد بشمس		٣
٢	بکوکب غیر وتدی در خانه خود	نقل النور	٢
٢	بکوکب سعد وتدی غیر قابل	جمع النور	٢
½	بسعد وتدی قابل	اتصال بسعد وتدی در خانه خود	١
١	سعد وتدی در خانه خود	اتصال سعد وتدی [illegible]	٢
١	سعد وتدی در خانه یا شرف خود	قبول	½
٢	سعد زایل در خانه یا شرف خود	اتصال بکوکب وتدی در خانه خود	١
١	بوتدی از وتد	اتصال بسعد وتدی از خانه صاحب طالع	½
٢	اتصال بسعد وتدی در خانه صاحب حاجت	قبول	١
٢	صاحب حاجت	اتصال سعد از خانه صاحب طالع	٢
٢	بکوکبی در موضع حاجت	اتصال سعد در خانه یا شرف صاحب طالع	١
٢	بکوکبی مقبول	اتصال صاحب حاجت [illegible]	١
½	بکوکب قابل	اتصال بسعد [illegible]	١
٢	بودن در وتد	صاحب طالع [illegible] صاحب حاجت	٢
٢	بودن در بیت حاجت	صاحب خانه صاحب طالع در وتد بودن	٢
٢	بودن صاحب خانه اش در وتد		

[illegible]

شهادت کواکب بقضای حوائج از سائل و بدانکه حاجتی که بران سوال شده باشد روا نشود مگر بدو شهادت شهادت صاحب طالع و قمر یا صاحب طالع و صاحب بیت الحاجة و بدرستی که اقوای شهادات قبول باشد و از جمله قبول قوی‌تر باشد کوکبی که صاحب قبولست با آن احتمال فساد ندارد و این وقتی باشد که قبول زاید باشد یا دو قبول بود بران صفت که در کتاب مدخل یاد کردیم و جنس قبول مشهورست و دو قبول دو شهادت بود و بهتر آن از برای قمر آنچه بشمس اثر قبول میکند از جمیع بروج پس هرگاه قمر در شرف یا خانه آن باشد و متصل بوی باشد دو قبول قبول طبیعت و قبول شرف یا خانه و هرگاه متصل شود قمر از حمل بشمس یا مریخ خواهد بود سه شهادت از برای هر قبول مشهورست پس اگر شمس با این در اسد بود زیاده می‌شود بصفت شهادت بران و اگر نباشد شمس در خانه اش و باشد مقبول خواهد بود چهار شهادت **شهادتهای قمر** و تفصیلش آنست که اتصال قمر بشمس یک شهادت بود و اتصال قمر بشمس از حمل یا اسد دو شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که در خانه خود بود و در وتد نباشد نصف شهادت بود و اتصال قمر بکوکب سعدی که در وتد بود لکن قبول نکند قمر را نصف شهادت بود پس اگر قبول نیز باشد یک شهادت و نیم بود و اگر باشد که قبول کند قمر را کوکب سعد وتدی ولکن در خانه خود باشد خواهد بود یک شهادت و اگر با سعد وتدی در خانه قمر یا شرف آن باشد خواهد بود یک شهادت و اگر سعد مذکور در زایل

الوتد نصف شهادت باشد و اتصال قمر از وتدی بکوکبی وتدی نیز شهادت بود و اتصال قمر بصاحب حاجت نصف شهادت باشد و اتصال قمر بکوکبی در بیت الحاجه نصف شهادت بود بودن قمر در طالع یا در وتدی دیگر نصف شهادت بود بودن قمر در موضع الحاجه نصف شهادت بود بودن صاحب خانه قمر در وتدی نصف شهادت بود اتصال قمر بکوکبی نصف شهادت بود بهتر آنست که کوکب سعد بود ذلک جایگاه **شهادتهای صاحب طالع** قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت اتصال یکی از آنها بدیگری یک شهادت بود پس اگر با این قبولی باشد دو شهادت بود و اگر هر یکی از آنها در خانه دیگر باشد و هر دو متصل باشند سه شهادت بود نقل نور نیم شهادت بود و اگر شمس از برای قمر بود و جمع نور نیز نیم شهادت بود و اگر شمس مر زحل را باشد اتصال صاحب طالع بسعد وتدی غیر قابل نیم شهادت پس اگر سعد در خانه خود باشد یک شهادت بود اتصال سعد وتدی بصاحب طالع غیر قابل نصف شهادت بود پس اگر با این قبول باشد یک شهادت و نیم بود اتصال صاحب طالع بکوکب وتدی که در خانه صاحب طالع باشد پس اگر نباشد آن کوکب در وتد و در خانه صاحب طالع باشد نصف شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعدی در بیت الحاجه نصف شهادت بود پس اگر صاحب طالع قبول کند آن کوکب را یا آن کوکب صاحب طالع را قبول

[illegible]

[illegible]

کند بکشهادت بود اتصال سعدی از بیت حاجة بصاحب طالع نصف شهادت
بود اتصال صاحب حاجة بکوکب سعدی در طالع یک شهادت بود اتصال
کوکب سعدی بصاحب طالع از خانه صاحب طالع یا شرفش یک شهادت
بود بودن صاحب طالع در بیت الحاجة نیم شهادت بود بودن صاحب خانهٔ صاحب
طالع در وتد نیم شهادت بود و در خصوص طالع اسد هرگاه صاحب حاجة
تحت الشعاع بود دلالت کند بر بر آمدن حاجت چه این شهادت بحکم میشود
نفع حاجت و ضعیف میشود هرگاه ناظر نباشد صاحب خانه صاحب حاجة بالک قوی‌تر
حالی که بر آن میباشد صاحب حاجت دقیق باشد که بهیچ نحو ناظر باشد
معرفت دلیل در سائل بدانکه دلیل کوکب مستولی بر فلک است در وقت سوال یا در وقت
ابتدای کارها و این استیلا مر انها را بقوت کواکب و شهادت داشتن
در پنج جزء باشد و این اول برج طالع بود و دوم برج نیر سیوم نیم سهم السعادة
باستیلا در اینها از جهت ولایت این بروج و صاحب اختیار انها بودن و اگر شرک
در استیلای بر انها باشند و چهارم ولایت ساعت پنجم جزء اجتماع که پیش از مسئله
باشد لا در برج طالع و برج نیرین پس مر صاحبخانه را پنج بهره باشد و صاحب
شرف را چهار و صاحب حد را سه و صاحب مثلثه را دو و صاحب وجه را یک
و صاحب ساعت را نیز یک لا در برج سهم السعادة یا اجتماع و استقبال مر صاحب
خانه را سه و صاحب شرف را دو و صاحب حد را یک و از برای صاحب مثلثه و صورت

جزء

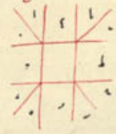
جزئی شمرده نشده و اینکه مذکور شده بر طریقه بوزرجمهر است اما دیگران گفته‌اند
که بگیرد آن از برای صاحب طالع کل را و از برای صاحب شرف هرگاه در درجه
شرف باشد مثل آن از برای صاحب حد نیم یک و از برای صاحب مثلثه یک و همچنین
از برای هر کوکبی آنچه بوده است از درجات بروج پس هرگاه خواهی حساب ای اثرا
و کیفیت اخذ مستولی را پس بگردان صاحب طالع را مقدم پس اگر با آن ولایت
شرف یا حد یا مثلثه یا صورت داشته باشد پس آن باشد مستولی است از برای
باقی اوله شرکتی و اگر صاحب طالع در وتدی باشد خصوصا عاشر و بغیر از ولایت
طالع اثرا بهره نباشد پس آن دلیل باشد و شریک نباشد مر آنرا و دیگری مگر آنکه
کوکبی دیگر مر انرا ولایت شرف و حد و مثلثه بود و در وتد باشد نیز پس شریک
میشود در اثرا همین کواکب بالخصوص و این در وقتی باشد که طالع خلاف اول
برج باشد لا هرگاه در ما بعد این باشد پس الصاحب سه بهره مذکوره هرگاه
در عاشر بود در اصل درجه مقدم بود و منفرد در ولایت باشد و هرگاه مستولی
نباشد صاحب طالع و از دلالتها جزئی نداشته باشد و ساقط باشد پس
صاحب سه شهادت اقوی باشد از آن اگر در اول بروج بود لا در آخر
بروج پس صاحب دو بهره از حد و شرف و مثلثه اقوی بود لا آنکه صورت پس
ضعیف باشد مگر آنکه در آن جمع نحو با ولایت صورت ولایت برج نیر و بیت
با ولایت و ربوبیت ساعت و بدانکه و تدنقویت میکند و دلالت پس غلبه میکند

و تعین مینماید در دلالت اصحابش را و سقوط ضعیف میکند و دلالت را و صاحب
شمس و قمر با رب الساعه هر گاه مساوی باشند در قوت پس اگر از دلالت
نیز نوبت بود دلایت رجعت آن دلیل باشد و لیکن باشد که مشارک
باشند دو کوکب و دلالت از جهت تساوی ایشان در قوت و تنها دست پس نظر کن
در این وقت پس اگر قمر متصل باشد بیکی از آنها و باشد قمر در طالع باقی در خانه
خود کواکب بود همان دلیل باشد و همچنین اگر کوکب صاحب عزلت باشد
یا صاحب سهم السعاده پس از او قوت بود و قوی تر و قوتی باشد که متصل شود با آن
قمر از طالع و سهم السعاده لیکن اقوی باشد و صاحب سهم السعاده که ناظر
باشد بحور و دلالت بر مزاحمن صاحب بهره پس بعد از آنچه ذکر شد تمامی و تمییز
امر از ابتدای دلیل را و ترک کنی ما سوای امر او گفته است هر پس قریب بعد
تر اگر نیست سهو و دعوان کوکبی که اختیار کرده اند ترا برای دلالت چه پس باشد
که غلط انداز در او از غلطی فاحش و لکن نظر کن بقوت کواکب صاحب بهره و اعتبار
کن از ایشان آنکه را باشد صاحب قوت عظمی که جمیع کواکب مطیع آن باشند از جهت
دلالتش بر امور دنیا چه این کوکب هر گاه باشد اعتبار او بر شهادت
کلی در امری که نظر در آن شده دلیل غیر آنها نباشد و جمیع کواکبی که مستولی باشند
بر اسباب عالم از ادوار عظام و نوبت الوف و فردار و هبوط و تدبیر
قران اوسط که در اول مثلثه بود و تدبیر قران اصغر که قریب بتو است و تحویل

سال و تحویل فصول و تحویل شهری هر گاه اعتبار سلطنت و قوت باشد
از بعض این جهات اولی بدلالت باشند از صاحبان شهادت بسیار
در طالع و میلادات خاصه هر گاه جامع باشند چند بهره را از این جهات
و هر چه دلالت آن در مراتب عظام بیشتر باشد بقوت اولی باشد و استیلا و در این پس
گفته که مستنبط دلیل از سهم السعاده و صاحبش و مکانی که صاحبش در آن بود اخذ
میشود ان شاء الله تعالی **تتمه** بدانکه در این مقام چند نکته است که درج
آن لازم است **اول** آنکه چه فرق است میانه دلیل مسئله و دلیل سائل و مسئول
عنه و حاجت که سابق ذکر شد و آنچه است که مراد از دلیل بر سائل آن کوکبی است
که دلالت کند بر حال سائل از آن جهت که طالب حاجتی است از برای خود یا طالب
کیفیت حال خود در استقبال یا از جهت چیزی که میانه او و غیر او است و دلیل
مسئول عنه آن کوکبی باشد که دلیل گیری آنرا بر حال آن غیر که سوال از جهت
از جهت چیزی که میانه سائل و او است واقع شود و دلیل بر حاجت آن کوکبی باشد
که دال باشد بر چیزی که از جهت آن سوال واقع شده و اما دلیل مسئله پس مراد
از آن کوکبی است که در صورت آنچه دلالت آن قوی تر باشد از دلالت
سایر کواکب بر چیزی و این گاهی با هر یک از دو قسم سابقه متحد شود
خاصه با دلیل بر سائل و گاه مختلف گفته است کند می که مستنبز بر سائل و مسئول عنه
و بر حاجت کوکبی باشد که بهره وی بیشتر باشد در این خانه و کوکبی بر طبع حاجت



باشد وسهم دال بر حاجت وصاحب ساعت ودلیل بر طالب حاجت
کوکبی بود که بهره وی اکثر باشد از سایر کواکب در هیلاجات پنجگانه که شمس
وقمر وطالع وسهم سعادت وجزو اجتماع یا استقبالی که در آن باشد حاجت
بدانکه گفته است طبری که بعضی از دلیل باشد و آن کوکبی بود که مستولی باشد
بر معنی حاجت وغالب باشد از جهت بسیاری شهادات واز این
ظاهر میشود که بنای دلیل بر مستولی بر زایچه با طالع یا موضع حاجت فقط
نباشد چه گاه بود که دلیل اخذ شود ومشاکلتی که بین کوکب وحاجت باشد
مثلا سوال کند محبوسی که امر او چه خواهد شد پس اگر دلیل را از مستولی
بر طالع که قوی باشد ودر شرف یا در خانه خود بود اخذ کنی خطا آید وکوکب
که در چهارم باشد بود یا کوکبی که در تحت الشعاع باشد اولی باشد بدلالت
وچنانکه سوال کرد کسی از مال خود وامید هم در آن در زیادتی ونقصانش
طالع حمل وشمس در بیت المال واقع شده بود پس نظر کردیم در شکل مال
و آن چهار نحو بود جمع واسراف وزیادت ونقصان بعد از ان نظر کردیم
بشمس
بر حالاتش که چه مناسبت با شکل مال از جمله حالاتش آن بود که سیر ونور
کوکب را وقوت ونقص سعید میرسد پس دلالت کرد که سایل مالش
برود با لمره ودفع دهد مالش صغیر خود را واین سبب یکی از عقوبات خداوند
نجم باشد که ولد وی بود واگر بدل شمس مریخ میبود گفتیم بسرقت یا غصب



بالهر

باعث مالش بر طرف شود واگر زحل متصل میگشتیم بر سایل شک تحت معیشت
وکدزان واگر مشتری میشد که کوکب مالست وخیر وسعادت دلالت میکرد
بر صلاح مال ورزیادت آن با لجمله **ثانی** بدانکه گاه باشد که اتصال آن
دلیل بکوکبی سعد یا نحس بسبب تغیر در دلالت ذاتی آن کوکب شود چه نحس
قطع حوایج کند وسعد استعانت نماید وآسان کند امر او واز اینجاست
که خیاط گفته که دلیل استخراج میشود از صاحب طالع وکوکب قابل تدبیر آن
در موضعش از طالع **ثالث** گفته است صاحب بارع که کوکب هرگاه
حلول کرد در خانه کوکبی پس صاحب خانه متبر باشد برانکه در خانه آنست مثلا
طالع حمل بود ومریخ در جدی خانه زحل بود پس زحل متبر بود بر مریخ پس اگر
هر یکی از آنها در خانه دیگری باشند ومساوی باشند در قدر پس انکه ورش
در خانه بیشتر باشد آن متبر بود واگر مساوی باشند در قوت پس اقرب
ایشان از جهت درجه بوتد متبر بود واگر مساوی باشند در بعد از درجه پس
انکه شرقی بود متبر واگر هر دو شرقی باشند پس اقرب ایشان بدرجه شمس
متبر بود واگر در این نیز مساوی باشند پس انکه بهیات آن بشتر بود آن
متبر باشد وصاحب دو بهیات متبر بود بر صاحب یکی **رابع** هر گاه نیرین در خانه
کوکبی باشند پس قوت از برای صاحب خانه وهر گاه کوکبی در موضع
خانه نیرین باشد پس قوت از برای نیرین باشد مثال متبر بر اجتماع

جزو
بود اجتماع

الیسع و درده ساعتی سنبله تا پانزده درجه نظر کردیم دیدیم که سنبله عطارد صاحب خانه
و شرف اوست با هم و قمر صاحب مثلثه و زهره صاحب حد و غالب بر سنبله در این
درجه عطارد است صاحب خانه و شرف هر دو باشند و از جهت آنکه قمر صاحب مثلثه
در خانه
عطارد باشد همچنین زهره صاحب حد و شمس چه هر سه در خانه عطارد
باشند و بر این قیاس کن متبز را در جمیع بیوت خامس بدانکه مستولی
بر مسئله هرگاه واقع باشد بکوکبی متبز کوکب قابل او همچنین مگر آنکه دافع قوی
و قابل ضعیف باشد که قبولش نکند و رد کند تولش را سادس بدانکه
قمر هرگاه متصل بدو کوکب متقارن شود یکدفعه نظر کن که کدام یک اولی باشد
بموضع قمر اتصال اگر اول قرار دهد و اتصال بدیگری را ثانی سابع
بدانکه در اتصال باید حدی غیر از حد کوکب باشد یعنی آن را حدی
که دو کوکب متصل از آن باشند فاصله نشود هشتم بدانکه کوکب ناقل نور
از صاحب طالع بصاحب حاجت اگر قابل نباشد فایده ندارد نهم
بدانکه شمس هرگاه با کوکبی باشد خاصه زهره و عطارد دلالت کند
بر حال آن کوکب چه قوت آن کوکب را بگیرد و همچنین دلیل اگر هرگاه
با شمس باشد متصل شده به شود و بغیر آن دهم بدانکه قابل تدبیر اگر ناظر
باشد بهر دو خانه خود نظر کن که بکدام خانه نظرش اقوی باشد یا اتصال
با کوکبی در آنخانه واقع شود پس آن کوکب بطبع این خانه باشد

یازدهم بدانکه صاحب ثامن یا سادس یا ثانی عشر کوکبی عدو ان باشند و بدین
کوکب او صاحب سابع یا سادس یا ثامن یا ثانی عشر خانه کوکب دوازدهم بدانکه
اولو هرگاه بعهد باشند و منصرف از نحوس خیر گشته دلالت بر سرور و اگر
بعکس دلالت کند بر حرمان و تعطل سیزدهم بدانکه هر کوکبی که وعده دهد در حال
انصراف از کوکبی وفا بوعده نکند مگر در حال اتصال بطالع یا صاحبش یا متولی
بر آن یا در حال مرور بموضعی که در آن وعده کرده چهاردهم بدانکه کوکب
تا متصل بکوکبی دیگر نشود در طبع همان متصل به اول عمل کند پانزدهم بدانکه
هرگاه متصل شود دلیل بکوکبی از جائی که راجع شود در آن یا محترق شود پس
وی اثر او ان دارد شانزدهم بدانکه هرگاه قابل تدبیر یا دلیل یا صاحب
طالع در آخر برج باشند که اراده دخول در برج دیگر داشته باشند
که ناظر نباشند بطالع پس این نحوست طالع است و بمنزله نجم ساقط باشد
و دلالت بر بدی حال و مستقبل کند هفدهم بدانکه هرگاه نحس قابل باشد
از سعد ضرر نرساند با آن خاصه اگر نظر غیر دشمنی باشد هجدهم بدانکه
نحوست کوکب در مواضع وحشت بیشتر باشد نوزدهم بدانکه کوکب اگر
منحوس باشد نحوست از جهت منوبات نحس عارض شود و اگر
راجع یا محترق یا ساقط یا مجامع باشد فاسد و لو ابطه ملنوبات موضع
قابل تدبیر باشد بیستم بدانکه هرگاه دلیل متصل شود بکوکبی از هبوطش بمنزله

کسی باشد که از دور ندا کند بکسی که ندای او را قبول کند و اطاعت
او کند بطلم بدانکه دلیل هرگاه در هبوط خود باشد و متصل شود بکوکبی
که او را در موضع دلیل حظی و بهره نباشد همچنانکه بکسی که او را نشناسند
و او طالب باشد چیزی را این بوده آنچه درج آن را در این مقام مناسب
داشتیم اگر چه بعضی از اینها به بعد لایق بود و بعضی نیز در کلام مصنف خواهد
آمد ان شاء الله رجوع کردیم بر ترجمه متن سوی ادله در ده اما دلیل ضمیر پس در طالع باشد
و آن صاحب طالع و صاحب شرفش و صاحب مثلثه و صاحب حدش و صاحب
وجه وی و صاحب نهبرش و صاحب اثنی عشریه آن کوکبی که قریب بدرجه طالع
باشد و بیشتر بطالع و آن کوکب که در طالع باشد و یا در غیر طالع و آن
سهم السعادة با صاحبش باشد و صاحب ساعت و صاحبخانه نیز و آنچه از این ادله
سهام و لیکن بیشتر دلیل اشتر طریق مختص بدین گونه است که نظر کنی اول
بصاحب طالع پس اگر با این والی ناظر بود باشد یا بسهم السعادة
پس آن دلیل باشد پس اگر چنین نباشد و باشد صاحب شرف
بدان صفت که مذکور شد پس وی دلیل باشد پس اگر آن نیز چنین نباشد
پس نظر کن صاحب طالع و قمر را پس هر کدام که در وتد باشد دلیل است
پس اگر هر دو در وتد باشند پس آنکه قوی تر بحسب موضع دلیل باشد
پس اگر هر دو ساقط باشند آنکه زائل کشند بعض کواکب نورش بالطالع آن دلیل است

پس

پس اگر هیچیک از کواکب روشنی نور ناظر را بطالع پس آنکه از آن
دو متصل شود بصاحبخانه خود آن دلیلست اگر هیچیک از آن دو اتصال بصاحبخانه
خود نداشته باشند آن کوکب که جامع نور آن دو باشد دلیلست هرگاه
داشتی دلیل را پس نظر کن که بچه کوکب متصل است و چه کوکب با آن متصل است
از کواکب و از بابت خانهای دوازده گانه بعد از تسویه آن بیوت
پس نسبت ده ضمیر را بکوکب قابل تدبیر دلیل و موضع دلیل و خانه اش از آن فلک
و استشهاد بجوی بسهم ضمیر و آن چنین است که بگیری از صاحب ساعت تا شمس
و بشماری این مبلغ را از اول حمل پس هر جا که منتهی شود ضمیر بر طبع آن برج
و بطبع صاحبش باشد و گفته است و پس ضرب کن درجات طالع را در عدد
ساعات گذشته از روز و شب پس آنچه شد طرح کن آن را از درجه بر ثبت
پس آنجا که رسید ضمیر بر طبیعت آن برج و صاحبش بود و بدانکه در مسائل
که اضمار شود اتصال اول برای ضمیر است و اتصال ثانی برای حاجت
باذن الله تعالی قول ارس در طلب دلیل گفته است هرمس بدان در طالع
از تحت افق را در وقت سوال پس طلب کن دلیل را از ارباب حظوظ
برج طالع و نیرین و سهم السعادة از جمیع شرکا یا چه دارند نزد دلالت
که والی بیشتر این حظوظ باشد و قریب نه بد تر از کواکب بسیاری شهود
و اعوانش و لکن نظر کن از آنها بآنکه در استیلای تسیر اعظم باشد یا صاحب

[illegible]

دور الوف یا تحویل قران یا ولایت عالم مر اورا باشد یا باقی دلالات
غالبه بر نحوی که ذکر شد چه اگر مستولی بر بعض از مذکورات باشد اولیست دلالت
از صاحب شهادتهای بسیار از جمله عزیز کواکب مستولیه بر مذکورات و گفته است
نظر کن در هر ساعتی اصحاب حدود سهم السعاده را که در چه موضع از طالع واقع
شده اند و همچنین ارباب حظوظ برجیس را در ساعتی و هر جا که بیش شهادت
بجوی موضع الهیلاج از طالع چه آنها اگر موافق شد با دلالت و بیع که حکم کنی
بر آن خطا نکنی و این با این طریقیست که باشد سهم السعاده موافق با دلیل در آنچه
دلالت کند وی در موضع خویش و نظر کن ارباب حدود طالع رئیس
محافظت کن الهیلاج را و ولایت حد صاحب خیر این باشد اصلح تا بشد از غرابی
دلالتش خاصه هرگاه جمع شود دلیل را بانچه گفته شد ولایت بیت و حد و وجه
پس این درست تر باشد و اصلح و اگر باشد برای دلیل ولایت درجه طالع
که نامیده میشود خط طالع که آن هر دو درجه و نیم برای هر برجی باشد و ابتدا
میشود از برج طالع پس این درست تر باشد و همچنین ارباب درجهای آنجایی
که قرار داده میشود از برای هر درجه برجی و ابتدا میشود از طالع پس برجی
که بعد از طالع است تا آنکه منقضی میشود دوازده درجه پس احاله میکنی قسمت را
بدین گونه همیشه تا تمام شود سی درجه چه صاحب درجه طالع از قسمت دوم مرتبه
این درجه از مواضع طالع و مطلع برج آنجا است که منتهی میشود به آن قسمت دلالت

میکند

میکند بر تغییر و از برای هر درجه از هر برجی دلالتی باشد بر آنچه دلالت
کند مطلع برج طالع از این مرتبه و بهترش آنست که صاحب درجه دلیل باشد
از باقی جهات چه این تخلف نکند خاصه هرگاه ناظر باشد بطالع و قوت
کند اثر الصاحب خانه بزرین در دلالت پس اگر چنین باشد پس حکم کن بر آن
از برای جمیع حاجات پس اگر شریک بود با آن غیرش بولایت حظوظ از جهت
شراکت در دلالت و مخالف در آن پس بگردان صاحب درجه را مقدم
و از برای دیگر با قرار دهد بهره و شرکتی بر قدر آنچه بیابی از حال آنها با دلالت
و هرگاه بشتبه شود بر تو طلب دلیل حکم کن بر درجه طالع یا بر موضع سهم یا موضع
قمر از بیوت طالع و باید حکم تو در جمیع بر مواضع درجات بیوت باشد چه انقطاعات
کردن درجات لتسویه بیوت باعث خطای بسیار شود و بدانکه صاحب طالع
هرگاه در درجات طالع باشد اولی بود بدلالت از باقی ادله به دلیل
آنست که بسیار باشد شهود و اعوانش از صاحب خانه و صاحب شرف و صاحب وجه و مثلثه و صاحب ساعت
و صاحب خانهای بزرین و اصحاب مواضع کرد و عرض دلیل حسن بر آن
مواضع باشد و هرگاه دلیل در خانه خود یا مثلثه و یا شرف یا در وجه خود باشد
پس آن در دلالت اقوی باشد و بدانکه کوکبی مستولی باشد از او دلیلها به
بر برج طالع و برج شمس و در شب بر برج قمر و سهم السعاده باید این دور او وجه و حظوظ آن
دو حظوظ برج اشتها پس آن اولی باشد بدلالت و گفته است و همچنین حفظ

میکنی رب السنه را چه آن اقوای ادله بود و مراو را سلطنت و ولایت باشد
و همچنین صاحب متصل مرا و را قوی باشد در فصل خود پس هر گاه دلیل ارض
ادله عالم باشد و ناظر باشد بموضعی که ولایت دارد و در ان یا در ان
باشد یا ناظر باشد بوی صاحب این خانه باید پس حکم به ترکی و عظم ایشان
امری که دلالت میکند بران و شهرتش چه خیر باشد و چه شر و گفته است که جا
کن مواضع نحوس و درجات آنها را در وقت تحویل سال عالم چه این موضع دلالت
شر باشد از برای همه شغلها و حاجتها هر گاه دلیل در انجا باشد و همچنین موضع
سعود در تحویل موضع دلالت خیر است در همه حاجتها و شغلها بر نحو طالع انها
و نظر کن بصاحب حد دلیل که کجا است ادله و ار ده خانه چه ان موضعش
از طالع و حالش فی نفسه و طبع برجش و قبول تدبیرش موضع تدبیرش دلیل
صدق بود بر حاجت که جست و حکم کن بران و نظر کن همیشه بر جوهر ش و اشتغالش
چه راجع دلالت کند بر خطا در حاجتی که از ان سؤال شده و بدانکه
ان حاجت امری باشد معرفت داشتن ضمیر از جمیع جهات و اختلاف اقوال علمای این فن و تفصیل اقوال
بدانکه او ضح امور از برای ضمیر ان بود که صاحبش کریز د یا بیشتر اضمار ان
کرده باشد و کسی که قدرت نتواند بیان کرد ضمیر را استدلال بسوال
او بر ضمیر نمیشود چه اسباب فلکی بر اندازه نیت سائل و قصد او باشد
و ضمیر را ضمیر گویند بجهت انکه صاحبش اضمار کند امر ایش از سوال و مسئله بر اندازه

در این باب ازان نیز عبارت فهمیده نشود که اراده مسئله
رضا رعیت دراز است وار کاه از عوض دراز نیست باشد در عوض
احتمال که باشد و قلم زده

ظاهر قطبیت و اقوی دلیلهای ضمیر انست که دلیل اول و اقوی صاحب طالع
یا کوکب قابل تدبیر ان باشد چه ضمیر در این وقت بر منوال موضع صاحب
طالع از فلک باشد یا موضع قابل تدبیرش یا بیش باشد که ضمیر استخراج نحو ارض
درجه طالعه باین نحو که نظر کنی که درجه طالعه بچه کوکب متصل است پس ضمیر از موضع
انکوکب باشد بانسبه بطالع و هر گاه در کوکبی که ساقط از درجه طالع نباشد
پس غافل از ان متوجه ضمیر بطبع ان کوکب و طبع خانه ای باشد ان خانه
که ناظر باشد بان از بیوت فلک پس نظر کن که صاحب کدام خانه است
از خانه های دوازده گانه پس نسبت بده ضمیر را بان خانه قول بطلمیوس الطقاس
گفته اند بطلمیوس نظر کن بکوکبی که در طالع باشد و حکم کن بران و اگر کوکبی در طالع
نباشد نظر کن حال صاحب طالع و جوهر طالع را و انچه با آن موافقت پس
ضمیر بر اندازه این باشد و اگر صاحب طالع در وتد باشد پس سوال
میکند از چیزی که حالت خود دارد یا از حالی که ثابت است و اگر در زایل
الوتد باشد پس از چیزی که امید پیدا شدن از او حادث میشود بعد از چیزی
که شنیده و اگر ساقط باشد که پیش از وتد باشد پس از امری باشد
که گذشته یا بر طرف شده یا امری که فوت میشود و اگر مسئله در شب باشد و قمر
فوق الارض باشد و در وتد یا مایل الوتد پس نظر کن از جهت صاحب
قمر تیر بر نحوی که گفتم و نظر کن جوهر طالع را و صفت کن ان این ضمیر را

پس اگر زحل باشد پس سائل سوال میکند از پدران سالف یا از زمین
یا از آب یا مرض سردی وانچه مانند این باشد و اگر مشتری باشد پس
از مال یا سلطان یا کبوتر آشتی زنان و اگر مریخ باشد پس از قتال یا غوغا
یا دردی یا مرضی از گرمی یا خون و اگر شمس باشد پس از ملک و سلطنت
و مانند پس اگر زهره باشد پس از لهو و زینت و اکل و شرب و لعب و لذت
و امر زنان و اگر عطارد باشد پس از کتاب یا علمی یا تجارتی و اگر قمر باشد
پس از سفری یا رسولی یا از کارهای این دو و نظر کن که در چه جایست آن کوکب
و در خانه کیست و کجاست صاحب خانه و چگونه است و با کیست و کدام
کوکب با ان ناظر است و چه قدر است قوتش و کجاست نظرش پس سخن گوی
بر ان نسق پس اگر تو خواهی که مسئول عنه را خواهی بدانی یا که از جنس خود و در کدام
طبقه است پس اگر دلیل سائل در طالع شمس باشد بدان اثر او از مقصد از جنس
یا در برجش پس اگر در اول برجش باشد و در آخر برجش یا آخر حدی که ان
در روی ناظر باشد پس مسئول عنه مرتفع تر از او و اگر در آخر برج باشد پس مسئول عنه
قدیم تر بود و اگر مرد یا زنی پرسید پس مسئول عنه قدیم تر بود پیر باشد و اگر حکم
تو بر قمر باشد در مردی یا زنی و در محاق بود پس حکم کن بر انکه برات
و اگر از خیر ان باشد پس قیاس کن بر این و اگر دلیل تو زحل باشد پس
این چیز مرتفع میشود و هوائیست قولی که در از بعض الطبوس اختیار کرده اند و اق خیانت که نظر

کن

کن بموضع سهم السعادة از طالع پس مسئله از جوهر این خانه است از طالع
پس اگر در طالع باشد پس مسئله از نفس یا حیاتش یا میلادش باشد و اگر
در دوم باشد پس از مال یا میراثی و یا خرید و فروختی یا خصومت زنان
یا شراکتی یا دوستی یا ترویج زنی و اگر در سیوم باشد پس از برادران یا صله
یا سفر یا علم یا برزگی از زنان و انچه مشاکل این است بود و اگر در چهارم بود
پس از زمین یا شهری و یا خانه یا ملکی یا گنجی یا چیزی پنهانی یا از چیزی که در زیر زمین
از منه بود یا از پری و اگر برج چهارم ملوکی بود پس از سلطان یا آبا و اجدادش
یا چیزی که هلاک و ضایع شده یا کم شده یا نقل شده از مکانی بمکانی
یا از او مه کنند یا از بندگان و اگر در پنجم باشد پس از ولد یا مال یا نفعی میرسد
او را یا زنی که طلاق داده یا شهری یا چیزی که خبرگیری میکند در ان یا از رسول
یا نان یا از منزلت و مرتبه که برسد بان و اگر در ششم بود پس از حیوانی که در جنسش
باشد یا بندگان یا زیان کاری یا قطع رگی و ریشه یا علامتی یا مرضی یا نقل
از جایی بجایی و اگر در هفتم بود پس از امر ترویج یا زنها یا انتقال از شهری بشهری
یا مرگی یا چیزی که هلاک شده و یا سفری یا خصومت یا زنان و اگر در هشتم
بود پس از موتی یا میراثی یا مریضی یا کاری که خواهد شد یا از حربی یا چیزی
یا کهن یا از مردگان یا خصومتی یا عداوتی و اگر در نهم باشد از سفری یا کتابی
یا علم نبوت یا خواب یا از بری یا از برای بیل امه و کتاب خدا یا از نجوم

بانکه در پنجم باشد پس [illegible] دلالت [illegible]
آن دلالت کند [illegible] دلالت [illegible]
رجعت و هفتم دلالت [illegible]
همچنین [illegible] دلالت [illegible] طلاق [illegible]
پنجم [illegible]
خود [illegible]

یا از راه بردباری و عقل و اگر در دهم بود پس از عملی و شرافتی و خبر باشد آوازه
یا کرامتی یا چیزی انگار را یا چیزی نو تازه یا فرزند یا زنان و اگر در یازدهم
بود پس از آمد و رفت بازرگانان اگر در برج مذکر بود یا مردان و اگر در دوازدهم باشد
یا زنان یا سؤال میکند از زنان خود و یا فرزند زنی که طلاق داده یا پس از بخشش از دوری
بنده و اگر در دوازدهم بود پس از خوفی یا ضرری یا عیبی در بدن و عداوت
و خصومت و بنده و امر ستور یا چهارپایان یا زندانی و اگر سهم در بیت الآخرة
باشد و صاحبخانه نحس بود پس دشمنی میکند با او دوستانش و اگر این برج
ذو جسدین بود عداوت قدیمه باشد و زیاد مرتبه و وصف کن انگه درا
بصفت صاحبخانه سهم پس اگر زحل باشد پیری و اگر مشتری مرد کریمی باشد
و اگر مشتری مرد کریمی باشد و اگر مریخ از اصحاب حرب بود و اگر زهره
خنثی باشد و اگر عطارد بود نویسنده یا تاجر باشد و اگر شمس بزرگی یا پادشاهی
باشد و اگر قمر پس مرد جنبنده لالکی بود تفسیر الکتاب العاشر گفته است بطلمیوس
نظر کن بصاحب طالع و صاحب ساعت و صاحب حد طالع هر سه را که کدام
چه ایشان شریک باشند در دلالت پس اگر دو از ایشان در طالع باشند
و یکی ناظر با ایشان از نظر دوستی یا از دوری منظر قوی وجد القبال پس سوال
کند از نفس یا نه خود یا کار کردی که در آن باشد و اگر باقی کیا
در طالع و دور اساقط پس ابتدا کن بحکم آنکه در طالعست و بگوی سوال

میکنی

میکنی از نفس خویش پس اگر نباشد از این پس نظر کن بموضع ان سه ی
باقی از بیوت دوازده گانه پس حکم کن بر آن پس اگر یافتی همه را و خواهی
شرح دهی آنرا نظر کن از هر سه کوکبی که صحیح بود از جهت آن ضمیر پس نسبت
بده و صفت و نعت را با آن پس نظر کن که مذکر است یا مؤنث و چون
برج و خط ایشی و غیره آنرا پس اگر خطا شد صفت کوکبی پس صفت کن آنرا
بصفت برج و طول و قصرش و این بعد از صفت جوهر کوکبی بود که در این باشد
و اگر یافتی در دوم بدان طریق که ذکر شد پس سائل سوال میکند از مالی
از خود یا غیرش یا از یاران خود و اگر سوال کند از صفت ایشان و عدد
ایشان پس نظر کن که کوکب در خانه دوم است یا مناظرش از تربیع
یا تثلیث پس صفت کن ایشان را با آن و ابتدا کن با نکه اولیست از ایشان
بخانه دوم پس حکم کن با آن اگر پرسد سوال کند از مخالصت و راستی ایشان
پس نظر کن موضع سعود و نحوس نسبت با وی احوال پس اگر نحوس
نظر اقوی باشد بعض اهل احوال پس اگر منحوس باشد و لیکن اظهار
دوستی کند و در دل خلاف آن داشته باشد و اگر نحوس ناظر
ضعیف حال باشند پس عذر و غل غش ایشان سهل باشد و انکار کنند
و لکن در دل پنهانی برادری بزند و گوی در جانب سعود و عکس این بقدر
قوت سعود پس اگر خواهی که بدانی که کدام از احوال امید باید و بیشتر باشد

و قوی تر بود در اعانت پس نظر کن بقمر و بهره او در بیت الاعوان و میلش
با نحوس یا سعود و اتصال اول و ثانی قمر بچه کوکب و والی آن کوکب
در بیت الاعوان باشد یا نه پس بر نحو دلالتش حکم کن در اعوان سائل
پس اگر یافتی در ثلث یکی از سه دلیل را یا دو از انهار پس سوال کند
از خواهران و برادران و رفقا یا عشری یا خامی پس اگر سوال کند
از تذکیر مسئول عنه یا تانیثش و صفت نظر کن و در مذکر بودن برج و حدش
و مذکر بودن کوکبی که حال در آنست و مونث آنچه آن وی و حکم کن و نظر کن
از برای تانیث او مسئول عنه بصفت کوکب پس اگر ساقط باشند دو تا از انها
از بیت الاخوه پس شریک کن آن دو را نیز در صفت مسئول عنه لکن بعد از انکه
که ساقط نه بود و نظر کن بموضع قمر از دلیلی که در بیت الاخوه باشد پس اگر ناظر
بود انرا از تربیع یا تثلیث و بجهة اتصال بود پس شریک کن حلیه قمر و صفتش با حلیه
دلیل و اگر یافتی در چهارم یکی یا دو تا از انهار پس سوال میکند از آبا و اجداد
یا از سلطان یا از ملک یا کار کهی که اراده دارد یا او در انکار کرده بود
یا میراثی از مردگان پس نظر کن بموضع قمر اگر سوال از میراث باشد که سهم السعادت
متصل بود یا نه پس اگر متصل بود بسعود پس با آن و نحوس از قمر ساقط باشند
پس سائل را میراث رسد پس اگر سائل دشواری اثر خواهد تا
نظر کن بجای سعود و نحوس از بیت رابع و دلیلی که آنها با یکدیگر باشند و در حفظ

کن

کن رسیدن بعضی را ببعضی و نظر کن که قمر را میل با کدام خیر است و حکم کن بدانکه
که توفیق باذن الله تعالی پس اگر سوال کند از حیات و موت پدر اتش نظر کن
بدرجه بیت الآبا و دلیلش و نظر سعود و نحوس با آن و بنگر بختم بیت الآبا و او
کوکبی که در آن باشد و صاحب بیت الآبا و آنچه ناظر با آنست و حکم کن
آبا و جدش و حکمش را که مذکر ند یا مونث و حکم کن بر تذکیر مسئول عنه یا تانیث
و اگر سوال از حال یا عملی باشد و بلندی مرتبه آن نظر کن موضع نحوس قمر را
از درجه عاشر و نظر کن که او دو ثلثه کی باشند همه انها در رابع باشند یا بعض
انها در عاشر و سعود باشند انها یا نحوس و نظر کن که کجاست قمر از انها پس
بر آن اندازه سخن گوی اگر سعود باشند به بزرگی و بقای سلطنت سلطان
حکم کن و اگر نحوس برعکس این پس اگر قمر مقارن مریخ یا متصل با آن باشد
و ناظر بود بعاشر یا در آن باشد یا یکی از سه دلیل در عاشر بود و مریخ
ناظر با آن یا مریخ تنهای در عاشر بود پس سلطان مسئول عنه در جنگ و دشمنی
باشد و اگر سوال از عمل بود آن حرب و عداوت باشد باذن الله
و اگر در پنجم باشد چیزی از این سه دلیل سوال از فرزند خود یا از فرزند
غیر کند یا امیدی که خود دارد یا خیر و اگر مختلف شود مواضع او دلیله برج
ده مواضع انها را با موضع دلالت این دلیل پس اگر صفت اولاد و حلیه انها را
خواهد پس بدان طریق که در باب اخوه و ابا گفتیم حکم کن بر کواکب و برج

وقتی اگر قمر از این نیره ورندکورات باشد از جهت تدبیر و تالیف اولاد از جد
و بیع و جنس حکم کن و اگر سوال از امید باشد نظر کن موضع قمر را از نجم و بکر چه
باشد و در ان اوله از ثلثه وجه در یاد بیم از انها باشد وکی باشد او در ثلثه
از قمر وکی است سهم السعادة از یا ز دهم و نجم و قمر وجه ناظر بقمر و سهم و این دو خانه
از سعود و نحوس و حکم کن بر آنها و بر اقوی انها و اگر قمر و سهم السعادة ایل ان سنبله با
و اگر یافتی در ششم یکی از سه دلیل را پس سوال کند از مرض خود یا بعضی از خواندنی
و خویشانش یا از دشمنان ایشان یا خصومت یا دشمنان پس در سوال از مریض
نظر کن موضع سادس را اگر نحس باشد یا قمر در ان باشد یا ناظر بود بان از تربیع
یا از اوتاد و یا نحسی از سادس باشد پس حکم کن بشدت مرض و طول ان اگر زحل
بود و همچنین از باقی کواکب بر نحو دلالتش پس نظر کن موضع نحس مستولی بر ان دلالت را
و موضع قمر را که در کجا باشند از بیت المرض و ان برج منسوب بکدام عضو است
پس در ان عضو باشد مرض اگر انجا باشد پس نظر کن موضع قمر را از برج خود
که موضع مرض پس بر بهره قمر از اعضا در این برج باشد و در طبیعت مرض از طبع
مرض ان نحس و دلالتش بر کیفیات اربعه حکم کن باذن الله پس اگر خواهی بدانی
که صحت یابد یا نه بنگر اگر نحوس مستولی باشند بر آن پس بمیرد و اگر سعود قوی
باشند صحت یابد و اگر برابری کنند بعضی با بعضی نظر کن که میل قمر بکدام طرف
باشد پس حکم بر ان و اگر یافتی در هفتم یکی از سه دلیل را سوال کند از عروسی جنگ

با عروکر

یا عروسی غیر یا یا خود یا یا غیر یا از کنیزک یا از حال خود یا از حال خود یا از زنی
که دلالت کند بران جوهر برج هفتم یا از منازعه و اگر در هشتم یافتی یکی از سه دلیل
از میت بود یا از میراث خواه برای خود و خواه برای غیر یا از میراث و مرگ خود
یا از چیز مدفونی یا مال و حوال در امری که طالب است یا میتی که غایب بود
از او پس اگر از میت پرسد نظر کن بسهم الموت که کجاست اگر در هشتم بود سوال
از میتی بود که در بلد خودش باشد و اگر در غیر هشتم سوال از میتی بود که غایب باشد
و اگر در نهم یافتی چیزی از سه دلیل را سوال از سفر خود یا غیر یا از مسافر که در سفر
فرستاده یا از عبادت و اعمال شرعی یا از برادران دور اینها و اگر در دهم سوال
از پادشاهی و یا ملک و صاحب اختیاری یا کاری که طلب کند از اباعلی
که در ان باشد یا از بعض آباء و اجداد وش و بزرگان خانواده اش یا از چیزی
که دوست دارد و از او فرا گرفته و اگر در یازدهم بود سوال از امیدواری
یا یاری یا یاری کسی باشد و اگر در دوازدهم سوال از بلا یا محبوسی از اعدا
یا غمی که خود در آن باشد یا دیگری خواه این غم از مرضی باشد یا غیر آن
و متابعت کن در هر خانه آنچه گفتیم از طالع در وقتی که مختلف نحو جای او
نشد یا سوال کند ترا از آنچه منتهی نحو امر آن در ان مسئله است ان شاء الله تعالی تغییر ضمیر
بقول ماشاءالله جامع همه احکام ضمیر است که هرگاه یافتی دلیل را اینکه بچه متصل میشود و چه
بان متصل میشود پس ضمیر را بدانچه این دو باشد و بگیر از خانه اش تا بان موضع

که در آن باشد از بیوت بعد از تسویه بدرجات چه بیوت گاهی منقسم بدو برج
شوند مثلا بعضی از برج بیت الصغر باشد و بعضی از برج وسط السماء پس اگر چنین بود
پس آنکه در جانبش بیشتر بود آن را بگیر و آنچه در جانبش اقل باشد ترک کن و نسبت ده
چیزی را بدرجات اگر پس اگر دلیل را با کوکبی اتصال نباشد و در طالع بود
پس سوال از حال خود کند بوضعی که در آن باشد دلیل از بیوت دوازده گانه
پس اگر دلیل از طالع نقل کرده ثانی در اوایل بیت ثانی باشد از چیزی
که از دستش بیرون رفته پرسد یا از مالش و در بقیه بیوت نیز بر این قیاس آن خانه که دلیل
در آن باشد حکم کن هرگاه اتصالی نباشد اما در صورت اتصال آن اولی
باشد بدلیل از موضع دلیل پس اگر دلیل در هبوط باشد پس از تری پرسد یا محبوس
یا چیزی که باطل بود یا امری که فاسد شده و اگر در اوج برج بود و مشرف بر خروج
باشد از سفر پرسد یا نقل از جایی بجایی و اگر صاحب بعض جوانب دلیل باشد
و صاحب طالع در این موضع پس از هر موضعی که دلیل در آن باشد پرسد و اگر
صاحب خانه در طالع باشد و صاحب طالع در خانه باشد که همچنین در طالع
بود پس از چیزی پرسد که دلیلش در طالع باشد از جوهر خانه که در آن باشد
دلیل پس اگر صاحب سوم مثلا در چهارم باشد و صاحب چهارم در طالع
پس چیزی پرسد از اهل خانه خود و اگر صاحب طالع در چهارم و صاحب چهارم
در طالع باشد از زمین یا نقلی از اهل خانه خود پرسد و اگر دلیل متصل شود

لصاحب

لصاحب هشتم یا دوازدهم یکی از چنین باشد از مرگ یا خوفی پرسد و اگر
دلیل مقیم خواهد شد بجهت حجت از مسافر پرسد که کی بازگردد و اگر مقیم برای
استقامت خواهد باشد از استقامت امر خود پرسد و اگر متحیر باشد یعنی از چنین
اقامت بود از چیزی پرسد و اگر دلیل با راس باشد در شرف یا در عاشر از خدا
پرسد یا از دینی و اگر در هفتم باشد از زنی پرسد و همچنین اگر دلیل در چهارم
بود و راس یا ذنب در طالع بود یا قمر یا دلیل با راس یا ذنب در سابع یا رابع
باشد از گنج پرسیده و در اینجا بود گنجی که از آن پرسیده باشد اگر صاحب دوم
در چهارم و صاحب چهارم در طالع باشد و اگر دلیل با قمر باشد از گنجی از زراع
و حرث متی پرسد همچنین اگر قمر در طالع باشد از خصومتی یا چیزی پرسد و اگر
دلیل با ذنب در غیر موضع مذکور باشد از بند اسیر پرسد پس اگر عطارد با شد
در این صورت آنچه پرسیده محقق شود و بدین گونه است اگر بجای ذنب زحل
باشد و عطارد ناظر یا بر عکس و نیز همچنین باشد اگر دلیل از تحت الشعاع خارج
و متصل بنحسی باشد یا در حد عطارد یا زحل بود و اگر دلیل با زهره بود و مریخ
ناظر بدلیل یا بر عکس پس از تهمت در حق زنان پرسد و اگر دلیل با مریخ باشد
در طالع و برج ناری باشد از کیمیا پرسد و اگر برج آتشی بود از طلب ذهب که اه
طالع از خانه‌های عطارد بود خاصه سنبله و عطارد ناظر با آن باشد یا دلیل
در خانه‌های عطارد باشند و عطارد متصل یا ناظر بآنها باشد از کتاب

و نامه پرسد و بدینگونه در جمیع کوکب حکم کن هر گاه طالع و سایر حظوظ از ثوابت
اشیا باشد و اگر دلیل در چهارم بود از مجوس پرسد چه چهارم دلیل جنس اعظم باشد
و ششم و دوازدهم جنس اصغر چون جهلی و هر گاه دلیل یا زحل باشد و مریخ متصل
بان در ثامن یا از ثامن از موت پرسد و اگر قمر منحوس و عطارد در عقرب
باشد از ارباب وسواس باشد و همچنین اگر زحل با عطارد بود در طالع
و مریخ در سابع بدون نظر سعود و مثال این باشد اگر قمر در طالع بود در حمل
در عاشر و عطارد در سابع اگر قمر و مریخ و عطارد در اوتاد باشند و دلیل
آنجا بود از دزد یا دزدی پرسد و نیز اگر زحل و مریخ و عطارد در سابع و قمر در ربع
انها باشد از دزد یا قاتل پرسد و نیز اگر مریخ و عطارد در اوتاد باشند در کدر
از دروغ گویان پرسد تعیین ضمیر بقول ارس برپت دوازده کانه شبابرج هر گاه مشتبه شود تو طلب
دلیل حکم بر درجه طالع کن و همچنین حکم بدرجه طالع کن اگر صاحب درجه طالع
در قسمت درجات بروج دلیل باشد از باقی جهات بواسطه سنولی بچون
بر باقی حظوظ مطلوبه و مثالی ایراد میشود از برای حکم بر درجات و بخصوص
درجات حمل اکتفا میشود که سایر درجات بروج مشتمل باشند بران
پس نظر کن در احکام این درجات چه کوکب دلیل هر گاه در درجات
دوازدهم و ششم از جنس باشد دلالت کند بر آنکه سوال کند از امر فاسدی
که در آن چیزی نباشد و همچنین هشتم و دوم پس بدان این موضع ناخوش

دنظر کن

دنظر کن در حکم درجات پس
بدان طریق برون آوردن اخترا
از موضع کوکبی که صاحب آن درجات
و خانه اش و از فلک و حد و وجه
و خانها و صاحبان آنها خاصه الکوکبی
که سزاوارتر باشد باین موضع پس
سخن کوی بران و بنگر اول درجه
حمل را که دلیل ملک متقال است که شاید
کوکب سعدی یا نحسی در آنجا باشد یا ناظر آن
چه متصل باشد بان درجه یا منصرف بود
از ان چه وی دلالت کند بر نحو
طبع خویش از نحوست و سعادت و غیر آن
و غلبه اثر او در حکم باشد و دلیل
تعیین و دلالت موضع دلیل در بیوت و صدور بر ضمیر
و دلالت دلیل در درجات طالع هر گاه دلالت دلیل پس اگر
سعد بود و از طالع و صاحب برج سهم السعادة
و در دفتی عشر بر اولی از طالع باشد

ا	از ملک جنگ کننده و کم بپرسد	یو	از شکار کم شده یا دزدیده پرسد
ب	از زنی بزرگ و بلند مرتبه که شوهر کند	یز	از فرزند یافتن یا نیافتن
ج	از احکام ملک و حاشیه و از اخوان او چه شود	یح	از بیمار یا اسیر
د	از پسر زالی یا کنیزی پرسد	یط	از مال مردگان یا از ارث شود
ه	از پادشاه بزرگ و چه ... یا مرزبانان پرسد	ک	از امر خدا یا امر پادشاه و اظهار حال خدمت
و	از زاهدان و بزرگان و خبری بزرگ	کا	از احوال زنان و مردان از مرگ حیوان ملکه
ز	از جوهر مال دزدیده شده	کب	از مال دفینه یا مرده یا از آن بزرگان و حرکت که چگونه باشد
ح	از زن و بچه	کج	از مردی که سلطنت رسیده و غلب بود
ط	از خرید و فروش و تجارت	کد	از زندگانی و مولدش و امر بلدش
ی	از خانه چه گرد ... باشد	که	از سفر و نقل از جایی بجایی
یا	از مردی غایب یا مرد مسافر که اراده سفر دارد	کو	از پدر و انش یا مال ... یا از مرد و کال
یب	از خریدن کنیز	کز	از وزیر یا مال ... شده یا بیماری
یج	از دوستی و امیدواری	کح	از ملک و سلطنت و اگر چه قدر باشد حیات مولود و از جنس شدن باران
ید	از بیمار	کط	از جن یا چیزی پنهان و ... فکری که تحریک کند در سوال
یه	از غلام گریخته یا دزدی چهارپایان یا گم شده	ل	از امور ...

ازرند کانی مخفیه برسد یا اصل مولد خود دلالت مشتری در طالع پس اگر این دلیل که بدین
کونه باشد مشتری بالجمله پس از امر خدای تعالی پرسد اگر ناظر باشد بان سختی
از نهم پس اگر مشتری زحل باشد در درجه دوم از طالع که حد مشتریست از سلطنت خود
یا دین و عبادت برسد پس اگر ناظر باشد آن شخص پس بزودی بان سلطنت رسد
و اگر مشتری دلیل در حد خود در حد زحل باشد از بزرگی و پادشاهی و سروری خود
برسد خاصه اگر طالع برج ملوکی باشد پس اگر طالع برج آبی بود و ان خانه مشتری
بود یا شرفش و صاحبش در نهم بود یا در نهم طالع از مردم پرسد که کی اصلاح احکام
امر ایشان و نجوبی رسد دلالت زحل در طالع و اگر زحل دلیل در طالع در درجات
طلوع در حد خود باشد از امر مرگ و کفر و زندقه پرسد اگر زحل در دلالت
منفرد باشد و اگر مشارک باشد در دلالت با آن مریخ یا مجامع آن
باشد از دزدی و راه زنی پرسد پس اگر مشارکت عطارد و مریخ باشند
پس از امری شرعی پرسد خاصه اگر یکی از ان دو صاحب ساعت یا طالع
یا سهم السعاده باشد چه اگر در این هنگام در برج مذکر باشد از مرگ و زنا
و مکر و خدعه و بازی با اطفال پرسد و اگر با زحل باشد بغیر این دو کوکب دلالت
کند بر فسق و کفر پس اگر یکی از ان دو باشد و باشد صاحب سهم السعاده
در هفتم بود از چیزی ضایع شده یا سرقت شده یا مخاصمه در اینها پرسد اگر
برج ثابت بود اگر منقلب باشد از کم شده پرسد و اگر با دلیل کوکبی باشد ضعیف

و نه در حد

و نه در حد خود باشد و نه ناظر در درجه دلیل پس حکم بر دلیل تنهایی باید و ممزوج
نشود با آن دلالت کوکب دیگر چه آن ضعیف باشد و دلیل سعد مضر نباشد و سعد قوی
میشکند شر نحس دلیل را دلالت زهره در طالع و اگر دلیل زهره بود و از حد طلوع باشد و بدون
مخالطه با کوکبی و صاحب برج سهم السعاده بود از زندگانی و زنان پرسد اگر
سهم السعاده در پنجم یا دوم یا هفتم باشد و اگر در نهم یا دهم یا یازدهم باشد
از لهو و لعب یا از امراء یا ملوک یا پیغمبران پرسد و اگر در حد مشتری بود یا هم
خود نیکی از خیرات در یازدهم بود از ربوبیت و الوهیت و امور عقلی پرسد و اگر
با زهره عطارد در طالع باشد و در حد خود بود از خوشی از جانب زنان پرسد
یا فریب دادن زنی از بزرگان که صاحب بنده و غله و مزرع زار بسیاری
و همچنین صاحب مال بسیار زر و جواهر باشد سوال کند یا از مال کنیز پرسد
پس اگر زهره در خانه سعدی بود صاحب ان در نیکو موضعی باشد
از دختر بکر تازه پرسد و اگر زهره در حد مریخ بود و مریخ در ششم یا دوازدهم باشد از کنیزی
پرسد اگر نام و کم مرتبه باشد پس اگر مختلف شود شهادت سعود و نحوس در جای
نیکو و بد پس آن کنیز مکاتب باشد یا آزاد شده باشد و اگر نحوس اقوی
باشند آن زنی که از آن پرسیده آزادی بوده که از او بنده گرفته اند
قمر در طالع و اگر قمر دلیل و در اوایل درجات طالع باشد در حد صاحب خانه از شرف
در روبه خود از رسیدن سلطنت و مال برسد پس اگر سهم السعاده یا صاحب او در تحت السعادات

مکاتب آنست که آقا با او کرده باشد که چندین دینار بده آزاد خواهی بود

بود حال نرسد و اگر در انجام قمر با مریخ بود روند بسوی آن از دزدی و مال مردم بغصب گرفتن یا ضرری و قتلی برسد و قوی تر آنکه در خانه یکی بود و اگر بجای مریخ زحل بود از مرگ خود و مادرش یا از حبس و زندان برسد و اگر قمر در طالع بین زحل و مریخ باشد از زنجیر کرده برسد که شیاطین او را گرفته باشند و عقلش فاسد شده. شمس در طالع و اگر شمس دلیل بود متصاعد و قوی و در درجات وتد طالع از ملک برسد اگر در حد مشتری یا پت یا در حد خود باشد و اگر در خانه زحل بود از شیوخ و بزرگان از ترس و فریب برسد و اگر در حد زحل بود و زحل شریک شمس باشد در دلالت و در دهم باشد با مشتری از امر بزرگ و روزی طلب برسد و اگر صاحب عطارد بود و در سیوم از نبوت و از ارباب علوم معقول برسد مریخ در طالع و اگر دلیل مریخ بود و در درجات طالع و قوی و مستولی باشد و از حد زحل از امر بدی برسد و اگر زحل در هفتم بود و صاحب رأس در هشتم یا در هفتم و قمر او کند در عقب زحل از جنگ و خون ریختن و امر سلطان و سواران یا ترس او نشان
و اگر با مریخ بود متقدم بران از زنا برسد و اگر موخر باشد از مریخ برسد زهره در طالع بود
که مصاحب او باشد و او را طلب کنند عطارد در طالع و اگر دلیل عطارد بود در طالع در حد خود و از علم و کتب و رسیدن بانها برسد و اگر با زحل باشد سائل باستهزا و تمسخر سوال میکند خاصه اگر مریخ نیز ناظر باشد و اگر عطارد در حد مشتری بود و ناظر باو از چیزی برسد که برسد او را از جانب ملوک و بزرگان

وعبادت

وعبادت کننده کان و ارباب اول علوم اگر قوی بود و اگر زحل با مشتری بود و در سابع و عطارد در خانه یکی از انها باشد و در حد یکی دیگر از جانب پدران و اجداد او برسد دلالت خط و نظر کن دلیل را که در کدام خط باشد از ده و از ده خانه و به نسبت دار و بطالع پس تغییر از جوهر کوکب دلیل و جنس برجی بود که در آن باشد خط و صاحب آن برج و موضع سهم السعاده و صاحبش پس اگر راس با ان باشد در یکدیگر و دلیل سعد بود و باقی کواکب در درجات خود و بری باشد از نحوس از زیادت و شرف و ملک عظیم برسد شمس دلالت او دلیل را اگر شمس دلیل در درجات باشد مستویه از مال برسد از جانب پدران یا ملک یا از طلب علمی یا دوستی برسد و اگر با شمس در ثانی مریخ بود از مخاصمه در وصیت برسد یا خوردن زهر و اگر با ان ذنب باشد از سحر و ضرر از جهت ظالمان برسد و اگر زحل بود با شمس و متقدم بران از مردگان و آنچه بایشان منسوب باشد برسد و اگر با شمس زهره بود در ثانی مخاصمه با زنان برسد و اگر مریخ با شمس بود بش روی آن در درجات وی از جنگ و راهزنی و اغذ حرام برسد و اگر قمر متصل یا منصرف از مریخ بود از ضربت آهنی و مثل آن و نظر کن شمس دلیل را که در حد کدام کوکب و در وجه کدام و چه باشد طبع آن برج پس حکم کن بر آن دلالت زهره در چهارم و اگر زهره دلیل در دوم باشد مستویه و مستقیم بود و در خانه خود از زنان برسد که تحصیل کند بسبب زنان و فرح

ازخداونده بر طالع و این خط در کدام برج بود

وچشم روشنی از جانب ایشان و اگر عطارد با آن باشد مقدم بروی از نامه
برسد که بنویسند از زنان و اگر در عقب زهره بود از نوشتن قسم نامه دروغی
در امر باطلی یا آنکه چیزی در آن نباشد و دیرست که زهره راجع بود و اگر با ایشان
مریخ بود از جنگ و غوغای شدیدی از جهت زنان برسد که بجه خواهد انجامید
و کی برطرف خواهد شد و اگر زحل با زهره بود از میراثی که در آن خصومتی باشد و ظلمی
و شهادت دروغی و فنا و سیلی برسد و اگر در اینجا قمر ناقص النور باشد از زنی
برسد که مطلقه کرده آنرا بسبب تزویج زنی دیگر و اگر با ایشان شمس بود و در شعله خود باشد
از جنسی و ترسی و گروهی که پنهان شده اند برسد و اگر مشتری تنها یا زهره باشد
از تزویج زنا برسد و اگر با زهره عطارد از این موضع باشد یا سهم السعاده در نجم باشد
از فرزند برسد و اگر در این وقت سهم السعاده در دوم بود و صاحبش در عاشر یا یازدهم
از فرزند و مال یا سلطنتی که امید آن دارد برسد و حکم کن بر اندازه طباع بروج
و جایهای ایشان و بیرون ترا و صاحبان ایشان را و بعد ناظر از اتصال الشعاع
و مذکر بودن بروج را و مؤنث بودن ایشان را و جایهای ایشان را از جهت
فلک که مذکر است یا مؤنث دلالت عطارد در دوم اگر عطارد دلیل در دوم باشد
بنویسه از نامه برسد که برسد با آن از جهت نویسندگان یا سبب کتابت
و اگر با او مشتری باشد در حد خود از تجارت یا سبب آن برسد و اگر چه قدر
نفع در آن باشد و اگر در برج منقلب بود از خروج سفر تجارت برسد و اگر در حد زحل بود

از شرکت

از شراکت و تجارت برسد و اگر عطارد در اینجا با زحل باشد از کم شده
برسد و اگر سهم السعاده در این وقت در طالع بود و ناظر برب الساعه
منظر عداوت عطارد و یا مریخ باشد در حد زحل از مکر و فریب یا راه زنان
یا کسی که خواهد نقب زند در خانه بر قدر طبع بروج پس اگر عطارد در اینجا
با شمس باشد از حدوث خصومت با ملوک یا چیزی از جهت یا از مخالطه بزرگان
برسد و اگر با ایشان مریخ باشند از جنگ و دزدی دولت از اطاعت کشیدن
برسد و اگر زهره در اینجا با عطارد بود از زنی برسد که تزویج میکند آنرا و اگر
زحل با زهره باشد از میراث و یا وصیتی برسد و اگر صاحب طالع با ایشان
باشد و سهم السعاده در چهارم بود یا با ایشان در دوم و جمیع در قسم چهارم باشند
از دورجهای بروج نامه از دفینه مال مردگان یا ملوک برسد پس حکم کن از طبیعت
بروج و اگر عطارد دلیل از حد زهره بود و غربا و صاحب طالع بسان نیکی و سعادت
در حد زحل بود از غیر نظر مریخ از دو رکنی باشنده یا [illegible]
و دوستی با بزرگان برسد و اگر در حد زحل بود از غیر نظر مریخ از دو رکنی باشد
با شدت یا فسادی برسد و اگر در حد مشتری بود از سبب تجارت برسد و اگر
در حد مریخ بود و مریخ ناظر باشد از برج هشتم از مال مردگان و در اهزنان فریب
و مکر برسد پس اگر عطارد صاحب طالع بود منحوس از کاری برسد که در آن
افتاده از نویسندگی یا تجارت که چگونه خلاص شود و اگر با آن مشتری بود و صاحب
نهم باشد و باشند در قسم نهم از درجات برج نامه از امر خدا یا عبادت

[illegible] برسد و اگر [illegible] از [illegible] تجارت [illegible]

پرسد و اگر این وقت مریخ در هشتم و زحل در نهم باشد از فساد این تعمیر پرسش
پرسد و اگر مریخ در این وقت در درجات تحت سیوم باشد از حظوظ برج
ماند و زحل در طالع باشد از خیانت شیاطین یا چیزی از امور نهان اخبار پرسد
پس اگر ذنب در این وقت در ثانی باشد یا عطارد در درجات سیوم از آخر
برج از نحوه ولیلی پرسد و اگر با اتصال مریخ باشد و قمر ناظر باشد از دوا یا
رطب پرسد و اگر با اتصال زحل باشد از فقر و فاقه و آنکه کی مستغنی میشود پس
حکم کن بر قدر طبایع بروج و آنچه طلوع میکند از آنها از صور و کواکب ثابته و اگر زحل
در اسد با عطارد و دلیل باشد از درستی ملک پرسد پس اگر همه در حد مریخ
باشد از قتال پرسد خاصه اگر با ناظر باشد عطارد و مریخ و اگر با ذنب باشد
و مشتری اینجا باشد از اسیر یا محبوس پرسد دلالت قمر بر دوم و اگر قمر دلیل در درجات
دوم باشد و در خانه خود یا مثلثه اش باشد از چیزی بلند مرتبه پرسد و از کی
و از تجارت بنده نیکو و بلند قیمت خاصه اگر اینجا باشد مشتری و سهم السعاده با سیاره
و در برج آتشی باشد دلالت زحل بر دوم و اگر زحل دلیل در دوم در حد خود باشد
از مال مردگان و وصیت پرسد پس اگر در حد مشتری بود از مال خداوند اهل
سلطان یا مالی از جانب پدرش که کی باو میرسد پس اگر زحل در حد
خود باشد و با اتصال مریخ از مالی پرسد که جبر شده بر آن و خصومتی بجهت مردان
پس اگر در حد کوکبی باشد و این کوکب در طالع بود این سوال از جانب

نحو

نحو و کار خود کند و اگر این کوکب در نهم بود از سفر ها پرسد و اگر در پنجم بود
از جانب فرزند پرسد و حکم کن بهمین قیاس و اگر زحل در این موضع در وبال شمس باشد
از مجهولی پرسد که بغیظ خیف آید از خوارزمیان که بر پرسش زند پس اگر ناظر باشد
عطارد پس در زنجیر کرده آمده اند پس اگر مشتری با مریخ باشد پس زنجیر از و بر شده باشد
پس اگر زحل در اینجا در حد عطارد باشد و عطارد و صاحب سهم السعاده در طالع
باشند از نامه پرسد که آمده است از جهة مرگی و اموات پس اگر زحل در حد
مریخ بود باشد بطریق اول از کتابی پرسد که در آن امر قبیحی بود از سحر و عمل
شیاطین و اگر زحل در اینجا بحد زهره بود و صاحب سهم السعاده در خانه دوازدهم
و سهم با آن باشد در برج مذکری از سحری پرسد از جهت زنان پس اگر ذنب
با یکی از اینها مقارن باشد اشد بود پس اگر زحل چنین باشد و صاحب
سهم السعاده در خانه چهارم و صاحب سهم در وتد می بود از جوهر که دفین
بود و فاسد شده یا از مال زنان که داخل مال میراث شده پرسد و از عمل
خویش و به زیر خیل کن و حکم کن بر انها مثل حکم که بر حدود ذکر کردی مشتری در دوم
و اگر مشتری دلیل در دوم از طالع باشد منسوبه از وقت رسیدن مال از جانب
بزرگان و ملوک و از علما و یاری ایشان و عطایای انها پرسد زنان از طالع
در دلالت زهره بر دوم در حد خود باشد با سهم السعاده و صاحبش در روز از بزرگان که مقرب سلطان
بود و اگر این در حد دیگری باشد از مردی که خواهد خروج کند در جهان از جهت

جنوب و میانه سال خوشی و ایمنی باشند و در دلو از سلطان یا چیزی که امید دارد
از دوستان خود که از وی بزرگتر بود و در سرطان از خواهر بزرگ خود که او بیمار باشد
و درد شدیدی داشته باشد و اگر در چهارم باشد بدین صفت از مادر خود و در قوس
از اشراف و قهرمان و در حوت از مرگ زنی بلند مرتبه و اگر زحل در حد زهره
بود و زهره در حد مشتری بود و مشتری ناظر از فرزند زن گشتن و اگر در حد مشتری بود از مال
دو فرزند و وقت رسیدن خبر از جانب بزرگان خاصه اگر مشتری ناظر باشد
و اگر در حد مریخ باشد از جنگ میان خویشان یا پدر از ان از سفری یا چیزی
از جهت خویشی یا دیوانه و اگر زحل در خانه دهم بود و شمس ناظر بخانه یازدهم
از امر ملک و اگر شمس در این وقت صاحب ساعت باشد از امیدی از جانب
ملوک یا عطیه از ایشان و اگر زحل در حد عطارد بود از عالم و صاحب وزیر کاتب
پس اگر مریخ درین وقت ناظر از تابع ارض و ... فرمایند که ادعای باطل کنند
از جانب صدای تعالی و اگر مشتری در تابع و شمس در سوم باشد از امر الهی حل
شاه و لکن صلاحیت ندارد و از برای آنکه برسید و اگر زحل در وجه قمر باشد
و قمر صاحب سهم السعاده و صاحب ساعت از زن بیمار یا چیزی از اسباب دکان
و اگر زحل در حد عطارد بود و عطارد با وی در خانه شمس از جوهری یا طلای
که بکار نشود رود جهت نفع و اگر جمیع در وجه قمر باشند و قمر در چهارم در حد مریخ
از مادر یا خواهر بزرگ خود و اگر قمر در حد زحل بود و صاحب طالع زحل باشد

از موت

[illegible]

از موت اهل و عیالش یا قتال نقل و حرکتی و اگر قمر با زحل بود از برادر ان
یا برادر زادگان وقت ذکر ششم در اصل و در سوم از عبادت طاعت و امر خدای
و پیغمبران و در دلیل و در برج ثابت از روزه و در منقلب از کم شده یا چیزی غایب
و در مجمد از چیزی که جای آن کجا باشد و در حد مریخ و قمر متصل بمریخ و وی
صاحب ساعت یا طالع از طلا یا کسب کردن استیفا محبوس یا انسانی
که برادر بهم حبس باشد و اگر قمر با مریخ یا منصرف از ان باشد از قتال و غوغا
و اگر مشتری در حد زهره بود از زنی یا تزویجی یا سلطانی و اگر در حد عطارد بود
و باشد عطارد در سوم حجب درجات از نامه و وقت رسیدن مال او و حجت
از جانب کاتبی بلند مرتبه و اگر مشتری در وجه قمر و قمر در حد مشتری باشد و مشتری
صاحب سهم السعاده و سهم السعاده ناظر بطالع از سفر یا نقل از جایی بجایی پس اگر
صاحب سهم در موضع قوی باشد پس حکم کن بر مکان آن و اگر مشتری در وجه
شمس باشد و شمس در حد وی و ناظر بدان از اصحاب سلطان و اگر با شد مشتری
با مریخ و در سوم از چیزی که بدزدی برده اند از خانه بزرگان و ملوک دلالت
و اگر ... دلیل در سوم در حد خود یا در شش از قتال و لشکر یا مقصد و ملوک بیع دلیم
ملوک خاصه در برج ملکی و اگر در جاهای بد باشد از گریختن و راهزنی و اگر در حد زهره
از امر زنان و بندگان و آنچه در ان چیزی نیست خاصه اگر با زهره بود و اگر صاحب
حد در برجهای نحوس بود یا خانهای بد از شر و اگر بر عکس پس عکس و اگر در حد

مشتری و وی در سهم ناظر بدرجات آن از امری از امور امرالهی که فاش شده
کی بصلاح آید و از شعر و اگر زحل در اینجا بود از بیم ملوک حبس و اگر با انها در اینجا عطارد
بود از مخاصمه و کلام منجی و اگر با انها شمس بود در وقت هلاک ملوک و بطلان چیز از عالم
و از فرزند و اگر این در خانه یا درجه شمس و شمس صاحب ساعت بود یا سهم السعاده از آیتی
از لایت بهمانی که حادث شده و یا چیزی که حادث شود یا از الوهیت و از عالم
و اگر اینجا باشد ذنب از امری که مشرف بر هلاک شده از امور دنیا **دلالت شمس**
در چهارم از طالع پس اگر شمس دلیل در درجات چهارم بود در حد زهره و صاحب سهم
السعاده چه از مال دفین و گنج و چیزی که ارث برده اگر از جانب پدر یا از نسلش
و اگر صاحب حد در ششم بود از مادرش که بیمار بود یا پدرش یا برادر بزرگترش و اگر
صاحب حد در سوم بود از جهت برادرانش پس اگر در حد عطارد بود از نامه
ملوک و بزرگان تجار یا اهل شرف و علم و اگر در حد زحل از میت یا مال پدر نهان
مستور یا چیزی از امر بندگان و اگر در حد مشتری از امر ملوک و وقت رسیدن
مال از جانب ایشان یا از امر فرزندی و اگر در حد مریخ ناظر بود یا از عاشر
از موت ملوک یا از پدرش از ایشان طلب مرتبه و اگر در اینجا باشد با مریخ
از چیزی از جانب ملک یا از زنان مردی شریف یا از لشکر و اگر برج چهارپا
بود از چیزی از اسباب و انها و اگر زحل نیز اینجا باشد از شهری و اگر ذنب
با انها باشد از نسوان و سحر و امر شیاطین و اگر راس از جهت ملوکی و جوهر یا طلا

اگر عطارد

و اگر عطارد با شمس باشد در اینجا و مجالس و ذنب از حیاوت شیاطین یا تنها
دلالت زهره در چهارم در حد خود از دفین و زرین و چیزی نیکو از انواع ظرفها و عطر و حلوا
و جواهری و اگر شمس با ان باشد از زنان پدرش و دختر پادشاه و اگر مریخ
با وی بود از زنا بیمار یا از حیث زنان و اگر مشتری از تزویج و داشتن خاصه اگر طالع
ذوجسد باشد و اگر زحل از زنا که افتاده از جا و درد شدیدی وارد
و اگر ذنب از زنا که او انکار کرده اند یا ترس بر داشته و اگر در حد زحل
بود و به شمس از میراث زنان ملوک و داشتن انها و جایهای شان و اگر برج
بجسد نسویه در سوم باشد و کوکبی با او باشد از بحر و نحو و نحوز یا زیور و اگر
با آن مریخ باشد از کنیزی که گریخته و اگر زهره در چهارم با قمر باشد از کم شده
یا آیت استمالی و اگر مشتری در اینوقت در عاشر بود و قسم متصل با آن از سبع
یا شیطان و اگر در حد مشتری بود از کرامتی و سلطنتی و ابره و ولای و تزوجی یا از فرزند هم
پس اگر ناظر باشد مشتری بنظر صداقت از سعادت فلک خود که چه قدر باشد
باشد و اگر بنظر عداوت از زنا که مال او بسائل رسد یا نه یا از تاجری
و اگر در حد مریخ بود از امر مردگان و زیور زنان که به زدی برده اند
و لکن اگر در درجه وتد چهارم بود از دفین خاصه اگر صاحب حد تحت الشعاع
یا با زهره بود در حال احتراق و اگر در حد عطارد بود از زرین و مزرعه و حاصل
زرع و امتزاعه **دلالت عطارد در چهارم** در حد خود از علمی که پنهان داشته و کتاب

امر او فن کرده اند یا کهنها یا چیزی از اهر نویسندگان شاهی و اگر در خانه
یا دو به قمر باشد از شعرها و ر اجمالا و کلاه و نقل از خانه بخانه و اگر زحل از بیماری
که دارو شدیدی دارد و اگر زحل در آنوقت در دوازدهم در برج چهارپا یان
باشد از خریدن چهارپایان یا کم شده و اگر در برجی بود که در ان صورت
آدمی باشد از دزدی یا چیزی از ضرر در مردمان و اگر زحل از دوازدهم نظر تربیع
داشته باشد از محبسه و چیزی از جانب کان و اگر در خانه مشتری بود از رسیدن
بمال و خوبی و عدل و وقت تولد فرزند و اگر مشتری را بیند از امر خدا یا کار
ملوک و نظر کن اگر عطارد و دلالت پس مخلوط کن دلالت اینها را بدلالت
او پس اگر اینجا ذنب باشد یا عطارد در تحت الشعاع از شری و محبسه در باب
بندگان از جهت امر خدا و امر ملوک دلالت قمر بر چهارم اگر در خانه نحسی بود متصل بنحسی
در برج سباع از امر شیطین و بادها و کاذبی و اگر در خانه سعد و سعد ناظره اینها بود
از امر ربوبیت یا چیزی از امر دین و طاعات و شریک کن با قمر در دلالت
موضع سهم السعادة پس اگر قمر با زحل مستقیم بود و در خانه آن از تجارت و در برج آبی
از تجارت سفر دریا و اگر در برج هوائی از پیش ملوک و یا بسوی ایشان و قیاس
کن برین دلالت باقی بروج را و در تجارت در دلالت وقتی باشد که صاحب
خوانه اش بآن ناظر باشد از بعض حظوط آن و اگر در خانه سعدی بود با ذنب از تجارتی
از مالی برسد که راهزنان بتاراج آورده آمد و اگر قمر بدین صفت یا برج مستقیم باشد

ازنمو

از نمودی که کشته شده در معرکه و اگر مریخ راجع بود در مکری کشته شده و نظر
کن همیشه بارباب حظوظ دلیل پس اگر شهادت ایشان بخیر بود در درجه دلیل شریک
کن ایشان را با دلیل و نظر کن با انصراف دلیل از نحوس و اتصالش باینها پس حکم
کن که شری با ورسیده یا خواهد رسید در بعد و وقت آن هنگام رسیدن
دلیل بمحاذات و موازات نحس و تنکر تبدکر بروج و حدود و تانیث اینها پس
بگوی که این ضرر از جانب که باشد و اگر قمر در اینجا با مشتری بود و طالع محبسه از اینجا
و یا انها می نهانها و اگر شمس با اینها از خیفی یا ملکی که نهان شده که کی خلاص شود و اگر
بجای شمس مریخ با اینها باشد از بیماری که کی صحت یابد زحل بر چهارم از حد مریخ
و برج محبسه از موت انسانی و اگر ثابت از دزدی یا کم شده و اگر ناظر
باشد قمر با صاحب حد بعد او تبری از راهزنان و دزدی و ترس و شر
اگر در حد حمل بود با ذنب از جماعت و گوشه گیری و عزلت و اگر با راس از دست
کشیدن از طاعت بزرگی اگر با نها شهادت دهند او سرها بعض کواکب و اگر در حد
مشتری از مال و ملک و دولتی و رسیدن با امای مرگ بسبب ربع و اینها دراینها
خاصه اگر مشتری ناظر بود بدو و اگر در حد عطارد و عطارد در حد سوم بود از جهت دیرهات
ارزن آشتی بزنان پس اگر ناظر بود قمر از حد زحل و مریخ پس تولد یافته و همچنین اگر
شهادت دهد زهره و اگر زحل در حد زهره و مناظره او بود و زهره صاحب دوازدهم
باشد از تدبیر عالم از عمر ملک و شکر و در به راکه در ان باشد کواکب و آن حد را

و برج و شکل زا که منسوب بکدام ست و چه شهرت از ملک اشهر **مشتری در چهارم** و در حد خود
از کنجی و اول مدفونه از اموال شد او را یابد و اگر مریخ با وی و در اینجا بود از رزم یا مقاتله
و نیکویی بخشش **مریخ در چهارم** اگر در حد خود و در درجه اول از امر قتال و دزدی و محاصره
و اگر در حد مشتری ناظر العداوت از بنده که گریخته و اگر راس با وی بود از چهارپایی
که بدزدی برده اند و اگر زحل با وی بود از ویتی یا قرضی یا زنا که وصیت کرده
یا مرده در شهری دیگر و اگر در حد عطارد بود از نوشیده که کسی عطا کرده میرسد یا سخنی
و اگر شمس در اینجا با وی بود از پایی یا چهارپایی که خواهد بگزد و اگر راس با وی بود
در اینجا بود از کنیزکان که خواهد بگزد **نجم از طالع در دلالت زهره [illegible] در آن کشی** در درجه اول از برج
از تزویج و اجتماع دو نفر و اگر در حد زهره از تزویج خود و بدین طریق بود اگر زهره
شهادت و بد و چون در حد زهره بود با مریخ یا مریخ در اینجا بود از تزویج حرامی
و اگر زهره در مشتری اگر باشد که جمیع کواکب در این وقت مر او را خاضع باشند از امور
ربوبیت و ملوک و صلحا و اخبارها که در آن مهربانی و صلاح مردم باشد و اگر در حد
مشتری و نظر وی زهره هر دو را ببیند و صاحب طالع و صاحب حد طالع
از مال و فرزند و اگر کوکب در تحت الشعاع از محبوسی که خلاص شود از دست
ملوک و اگر در حد مریخ و وی در طالع با سهم السعاده و قمر تحت الشعاع از حرب و قتال
و مکر و فریب و راهزنی و مانند اینها و اگر در اینجا زحل بوده باشد از مرگ
پدرش یا برادران بزرگش و کذا این دو اگر در حد زحل و زحل در طالع از موت

دابر

دواب و هلاک زرع و اگر در مریخ باشد و با وی بود عطارد و مریخ در دوم باشد
و زحل در هشتم و متصل بود شمس یکی از اینها و منصرف از دیگری بلکه منصرف از زحل
بود از موت بگودال افتادن یا گزیدن مار یا از رزم یا سوختن و اگر منصرف باشد از زحل اگر جمع با
یا قبرها و مانند آن و اگر بهر دو متصل باشد از موتش یا در روی یا در بدنش و اگر از زحل
منصرف بوده باشد از سواران و ملوک و صاحبان رتبه و رای بر طریقه دولت
برج که علوی بوده یا سفلی و اگر قمر در اینجا با شمس بود و در درجه دهم برج بود از حکم
ملوک و خروج ملکی ملکی خاصه اگر در حد مریخ باشد و برج اسد یا حمل یا ثور یا جوزا یا عقرب
و اگر شمس در اینجا با ذنب بود در حد مریخ و خانه زحل از امر شیاطین و اجنه
چیزی در آن نباشد و اگر در حد زهره باشد و با آن باشد قمر و باشد عطارد
با مریخ از بنده گریخته یا کتابی که بدزدی برده اند از بنده ملک و اگر در حد
عطارد بود و وی با زحل و هر دو در حد مریخ و مریخ ناظر اینها بمقابله از قتل
یا شری که باشد بواسطه نامه از جانب بندگان ملوک یا نامه که طرح شده
در خانه ملک از جانب سواران و ارباب چند و اگر در حد زهره بود و وی با عطارد
باشد و متصل باشد بجد مریخ پس آن از جانب زنان ملک و دختران **زهره در پنجم**
و اگر در درجه اول بود با شمس از تزویج از جانب ملوک و بزرگان
و اگر در حد خود بود از خانواده اش و اگر در حد نحسین باشد از غربت و اگر پنجم بود
و ساقط از شمس از مال و فرزند و اگر در حد مشتری از خلعت نشیط و امید شدنی

و نقل و تحویل پس اگر با نظر شمس شب بوده کند اگر مشتری از شرف و خوبی و مال
از جانب زنهای ملوک و اگر زهره دو و در حد مریخ باشند از جانب سالاران
یا شخصی که آزار از خیر دارد و در حد زحل از جهت میراثها و مردگان و اگر در حد
مریخ بود و با وی بود و زحل شمس سوی هر دو باشد از زنا و نکاح حرام
بر آن نحو که برج دلالت کند از تذکیر و تانیث و استیلای عطارد با زهره
بر آن برج و اگر در حد مریخ بود و در آخر درجه از خانه خود و در وجه شمس و مهر
قمر باشد از جهت بروج مذکره و مؤنثه بر بریدن از مردی که با کسش سرقت
شده یا زنش کشته شده و دخترش هلاک کشته و همچنین شخصی از قا تواد حاصلش
و اگر در وسط برج بود و با وی بود سهم السعاده و در برج حمل باشد از مال و رسیدن
بشرف و چیزی از جانب ملوک و اگر متصل باشد با این قمر بوی از مرد
بزرگ صاحب مرتبه که کی السلطنت رسد پس اگر با این در حد مشتری بود
از فرزند و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با او باشد از نامه نیک ملوک
و زنان و اگر متصل بود قمر بمریخ و مریخ صاحب این خانه بود از مردن بیگانگان
تو اسطه ملوک یا نجبار یا هلاک شده و اگر آنکه مذکور شد هر عطارد را باشد
از نامه و یا کنیزی یا زنده یا از کسی که در دریا باشد و خلاص آن و اگر
زهره تحت الشعاع بود و در خانه شمس از زنان ملوک و اگر با زهره مریخ و مشتری
باشند و قمر با زحل در وتد باشد از ولد الزنا یا بچه که بر گذار آمد آزندیا سقط

شدن

شدن بچه و اگر زهره در عقرب بود و با وی باشد زحل قسمه در خانه
زحل بود از بنده کرکخته یا اولاد خود در سوار چهارپایان و مالی که انها دزدیده اند
و اگر با وجود این هر دو نیز در عقرب باشند با زهره و زحل در پنجم از ملکی
بزرگ که درجه قدر بر طرف خواهد سلطنت او و اگر زهره با این صفت
باشد زهره در حد خود از چیزی که در خود دارد یا از سیلی امر پنهانی از مردم
و اگر زهره در تحت الشعاع غربی بود در میانه نیز و میان آنها سه درجه
بود و مثل آن از دخترش یا دختری از خویشانش که از اده دارد اگر آنرا بشوهر
دهد و استشهاد و تحویل از درجه اش و دلالت طالع و سهم السعاده عطارد

در پنجم در درجه دوم از برج از فوت پدرش یا چیزی بدی از جانب
او که راست بود یا دروغ خاصه اگر در حد خود باشد و اگر در این برج بود و مشاهده
وی کند محب درجه از ترس از ملوک یا سرقت مال یا کسی از ظلم و ستم و اگر
در آن وقت با وی باشد مریخ و مشتری و زهره و ناظر با نها زحل از یازدهم
و عطارد تحت الشعاع بود و با آنها باشد ذنب از چیزی بزرگ از امر سلطان
و انبیا و چیزی که همه چیزها در نزد وی ذلیل باشند خاصه اگر در خانه
مشتری یا حدش یا خانه شمس یا برج ناری باشد و اگر در اینجا از زحل و کواکب باشد
پس از تجربه کاری و عابدی که پنهان بود و بترسد و اگر در حد زحل
و وجه شمس باشد از دختری که فوت وی از وی سر زده یا رسیده او را

او را مرضی و نکش پس اگر در حد خودش باشد و یا زهره باشد و ذنب از کثرتی
که مال و زدیده و گریخته خاصه اگر در خانه مریخ باشد و اگر در حد زهره بود و با آن مریخ
از دختری که از درد شکم شکایت کند یا زنی که خواهد بزاید و اگر متصل عطارد باشد
به مشتری و منصرف شود از سعدی و در حد منصرف عنه باشد و در درجه متصل به
و در خانه کوکبی با آفت از امور مختلفه و مخاصمه خود با مردم و اگر عطارد در حد
خود و خانه زحل و زحل را مشاهده کند و در درجات اول از برج باشد
و سهم السعاده با مریخ باشد از مرد غایبی یا سرکرده مجوسی یا ملک خونخواری
که محبوس باشد قمر در پنجم اگر از خانه مریخ بتنهائی بود و سهم السعاده
در اوایل درجات برج سرطان از زن بیماری یا امری مخفی و اگر در حد
زهره باشد و وی در سوم از یارانش که نمایند که حجت حال ایشان
یا از دختر بش و اگر در حد عطارد بود وی در طالع در خانه یا وجه قمر باشد
یا حد زهره از عروسی یا تزویج ارقت و ولادت پسرش و اگر عطارد صاحب
حد در دوازدهم و قمر متصل با آن در خانه شمس از توضیح شکلی یا برآوردن
گنجی یا خریدن کنیزی پس اگر در حد مشتری و در وجه شمس و تحت الشعاع
از وصیت ملوک یا از حرب و مردن در آن حرب و اگر در حد عطارد
باشد و وی بحدش قابل تدبیر قمر باشد از کتابی یا شراکتی تجارت
و اگر صاحب حد صاحب سهم السعاده و در نهم باشد یا سوم یا دهم از غایب

واگر

و اگر صاحب حد در شوق در طالع بود آن و صاحب حد طالع در ششم از غایبی
که زنده است او یا مرده و اگر مریخ با قمر در پنجم باشد بمناظره شمس از ملکی
که کی بمیرد و از امر رزم و خون ریختن زحل در پنجم در اول درجه پنجم در حد
مریخ از امر پسرش و ترکه او و اگر در حد مشتری بود از حال پسرش یا از حال
ملک بزرگی که بر هم خورده ملکش و اگر در حد زهره بود از زنی که از درد شکایت
آمده و با این درد بمیرد و اگر در حد عطارد از تجربه ملکی که وی را عارض شده
باشد و اگر در حد مریخ بود و با آن باشد عطارد در مقارنه مشتری از سلامتی و صحت
بدن خانواده و اولادش که نمایند از او و اگر تحت الشعاع بود با مریخ
در حد مشتری و قمر متصل بهر دو بود از مرد بزرگی که میرسد بر اولادش
و اگر با آن ذنب باشد و شمس از آن برج خارج باشد ولکن هر دو
تحت الشعاع باشند و معزول از گریزنده یا اسیری و اگر اجتماع پس باشد
و وی در حمل بود و مناظرش باشد مریخ از هفتم از مردی که پنهان شده
از ترس ملک یا بنده بزرگ مرتبه پس اگر چنین باشد در خانه شمس از مردی
که بیرون رفته از تخت یا ملوک یا پس کدام طرف متوجه می شود و اگر چنین
بود و در سرطان از خیالتش و اصل مولدش حجت حال آن و در جوزا
از تولدی یا دختری یا ترسی یا عطشی و گرسنگی و سفری و در ثور از ملک مقتولی
یا خونخواری و رزمی یا بردگان و در سنبله از زردی یا کشته و در میزان

از ملک شریفی بزرگی که خروج کرده در عالم که آیا ظفر میابد یا نه و در عقرب
از وقت بر طرف شدن و یا از مردم و همچنین اگر اینجا ذنب باشد
و بر این قیاس بود دلالت باقی بروج **مشتری در پنجم** اگر در حد مریخ و خانه
زحل بود از مردی بزرگ سلطنت و ظفر بسیار رحمت بود و اگر در حد زهره
و وجه شمس باشد از فرزندی و شرفی و تزویجی و اگر در خانه خود و حد عطارد
باشد از خصومت و شری میانه دو نفر که کدام یک ظفر یابد و اگر در خانه مشتری
و حد زحل بود و قمر با زحل در ششم یا دوازدهم از مرتبتی و مخاصمه و خوفی از کسی
بدین سبب و اگر در وجه مشتری باشد و حد زحل بود و صاحب حد طالع با ایشان بود
و شمس متصل بود با جرام ایشان از هر گروهی که خواهند کشند ملوک را و خروج
کنند بر ملک عظیمی از ملوک [illegible] اگر کواکب مطیع و خاضع باشند مر زهره را و او دلیل
در ثور و حد وی باشد و قمر در عقرب که هبوط اوست از مردی که طالب ملکت
پس اگر کواکب در بیوت یا بروج منقلبه باشند مطلوب چون ظفر یابد و اگر
مشتری در خانه و حد مریخ باشد در اول برج از اسباب طلب و دواها
و بسیاری اولاد و صلاح حال ایشان و اگر در خانه مریخ و حد خود باشد
باشد از بخشش ملوک و مهربانی صاحب اختیاران وی بر او و اگر آن کوکب
نورانی با وی باشد از بلندی مرتبه **مریخ در پنجم** اگر در وجه شمس و حد زهره
باشد و قمر در قوس بود از سفر یا چیزی که میخواهد تلف شود پس اگر با وی مشتری بود

در اینجا

در اینجا از رسیدن مال ملوک یا بزرگان و اگر در این حد متصل بزهره
بود از زنی که تزویج کند یا او را بخانه آورد که آیا برسی در عاقبت این
امر باشد یا نه و اگر در حد عطارد باشد و عطارد در طالع از زندگی
فرزند و امر خود و در دوم از یار آتش و از سرقت و در سوم از سفر و قاصد که از جانب
برادران باشند و در چهارم از مالی که امیدوار است از جانب [illegible]
یا از قتال پس اگر با وی باشد عطارد در پنجم در حد خود از بنده که ادعای
از آزادی کند یا مانند آن و اگر در ششم باشد عطارد از مرضی مانند
اکله و ریح بواسیر و در عضو تناسل خاصه اگر عطارد در بعض حظوظ زحل باشد
و در هفتم از زنا و فسق و رسیدن بحرامی و در هشتم از دزدی یا گریخته یا گم شده
و در نهم از خوابها و خیالات با خود مانند ریش کاو و بر این خیال باشد و دلالت
خانها **ششم از طالع دلالت اوله در آن زحل** اگر در حد خویش باشد و صاحب
حد طالع بود از مرضی و اگر راجع بود و قمر در حد وی از گم شده یا گریخته و اگر
برج چهارپایان بود از ماندن ایشان و اگر در حد زهره و زهره با عطارد بود
و مریخ ناظر عطارد و یا طالع حد زهره باشد از سحر و جنون و شیاطین و اگر
در این وقت قمر در تحت الشعاع باشد در حد زحل و بنظر زحل از چیزی که پنهان
یا گم کرده باشند جای آنرا و اگر در حد عطارد باشد و عطارد با مریخ
از مکر و [illegible] و سختی و خوف غالب که باو رسیده و این بر طریق دلالت برج بود

پس اگر در حد خود باشد و وجه مشتری و قمر با مریخ در حد زحل باشند از زر و گوهر و اسب
بدزدان یا گفتگوی و خصومتی از سبب مردگان و اگر در حد مریخ و خانهٔ مشتری بود و قمر در حد
عطارد باشد از فتنه‌ها و فتنه و مخالفتی و کارهای پراکنده و اگر در حد
مشتری باشد از خرید و فروخت و طلب علم و هدیه از این جهت و اگر
در حد مریخ بود و مریخ مشاهده وی کند و قمر در هفتم میانهٔ آنها باشد و در طالع
حد زهره بود در امر آتش و ماتش و خوف بر آن زن و بر کارش و اگر در حد
باشد و وجه طالع حد عطارد باشد و عطارد با زهره باشد از دختر
و خادمش برسیده یا خواهر یا دختر خادمش و اگر در وجه مشتری بود و قمر با عطارد
در حد زحل در زایل الوتد از سفری یا نقل و حرکتی یا پرنده یا بادی و اگر در حد
مریخ باشد و وجه شمس و شمس در حد مریخ باشد و قمر در خانهٔ مریخ و مریخ شریک
وی باشد از راهزنان و دزدی و قتال و آتش و هلاک ملوک و لشکریان
برسد مشتری در پنجم اگر در حد خویش باشد از عیبی که در بدن وی بوجه
برسیده یا از ضرری که بوی رسیده یا از علتی که در آن سعی نبوده و اگر
در اینوقت از حد مریخ منصرف شده از آن از زخمی رسیده یا از سوختگی
آتشی که بوی رسیده و اگر قمر متصل باشد بمشتری از خوف بر جان خویش
بواسطه ضربایا تا و الی یا قتالی برسیده و اگر عطارد در اینجا باشد از طلب
قتال و شری سوال کرده یا نوشته یا دروغی و اگر در حد زحل باشد از اجتماع

گروهی

و گروهی پراکنده برسیده که ایشان طلب قتال کنند یا بر ملکی خروج کنند یا ولایتی
بشکنند و ایشان اصحاب مال و جاه و ثروت باشند و اگر در حد مریخ باشد
از مخاصمه و طلب شری برسیده یا از امر کجی و اگر مریخ در این موضع باشد و قمر
با وی باشد از بلای و ناخوشی که در جسد انسان باشد برسیده و اگر منصرف
باشد مشتری از مریخ از جری برسیده که از آن متیر رسد و اگر در بیت یا وجه
شمس باشد از طلب حاجتهای متفرقه برسیده و بر آمدن از این سرزمین و اگر
در اینموضع مریخ باشد و شمس متصل باشد بوی و زحل با شمس باشد از شخصی برسیده
که او را بند و زنجیر کرده اند یا محبوس کرده اند و اگر شمس صاحب سهم السعاده باشد
یا سهم در وجه شمس باشد از هلاک ملک و خرابی برسیده یا از غمها و بلاها که بوی
رسیده و اگر در حد زهره باشد از تزویج و خوشی و وقت رسیدن شرف
و منزلت برسیده و اگر مشتری تحت الشعاع باشد از شخصی برسیده که در میان
زن و شوهر فساد میکند و میخواهد ایشان را از هم جدا کند یا از مردمانی که از سلطان
مخفی شده اند و اگر عطارد در اینموضع باشد و زهره در حد وی باشد یا خانه
مریخ از نسب ایشان برسیده یا کلام کودکی یا نو رسیده و اگر عطارد در حد زحل
باشد و زحل تحت الشعاع از مرض پدرش برسیده یا از علت وی و حالش
و اگر در بیت مریخ باشد از حفر نهرها و بناهای ملوک برسیده و اگر در بیت مشتری و حد
مریخ باشد از امر عالم و خوف بر اهل عالم از آفات و امراض و وجع برسیده

مریخ در پنجم اگر در حد خویش باشد از گم شده و دزدی با هم پرسیده و یا از رفتن
آتش پس اگر در این موضع قمر با وی آن آزرانی پرسیده که بلائی بوی رسیده یا زنی
حامله که سقط شده و بعض از شدت شکمی می‌ترسد و اگر در وجه شمس باشد از ملوک
و سیرت و رفتار ایشان پرسیده و اگر در این وقت زحل با وی باشد از غرقی
یا غرق یا افتادن ملوک از چهارپایان پرسیده و اگر در حد زهره باشد
و عطارد و مقارن یا متصل بزهره باشد از حرام و فسق و فجور پرسیده یا از جزئی
که چنان کرده و در امر معالجه زنها یا از خریدن جاریه یا تزویج بدی و اگر زهره
با مریخ باشد و تحت الشعاع الجوسی که در امر زنان حبس شده و از او مطالبه
مینمایند و او را مواخذه میکنند و اگر عطارد با قمر باشد و متصل بوی از سفر پرسیده
و سوار شدن قاصد و طلب حاجتی و سرزمین غربت پس اگر قمر منصرف
باشد از عطارد و از کتابتی پرسیده که بوی رسیده از برادر یا پدرش
و اگر سائل زن باشد از پدر یا شوهرش پرسیده و اگر در این وقت
که مریخ در ششم باشد قمر در طالع باشد و در حد مریخ و با وی زحل باشد
از حال مردگان پرسیده یا از بیمار که کی خواهد مرد یا ضرری از زندگان پس
اگر قمر در [illegible] مریخ باشد و زحل یا زهره و همه در بروج مائی باشند یا در
زحل یا حد زهره از سواری دریا پرسیده و اگر در وجه قمر باشد و قمر
با زحل [illegible] باشند از گم شده چند پرسیده یا از شری یا خروج بر کسی و خلعش از سلطنت

واکر مر

و اگر مریخ در وجه قمر باشد و قمر با شمس در حد مریخ باشند از طلب تجارت پرسیده
یا چیزی از جانب سلطان یا خدم ملوک و اگر مریخ با زحل باشد در حد زحل از کلامی
با پدرش پرسیده یا خصومتی یا پری یا از امور متفرقه و اگر زحل صاحب حد مریخ
محترق باشد و با زهره در حد عطارد باشند از جاریه پرسیده که در جگر
دارد یا جرارتا بر او غلبه کرده یا او را بازی داده اند و نهانش کرده اند
و اگر در حد مشتری باشد و قمر متصل بوی باشد از غایبی پرسد که کی خواهد
آمد یا کی مرده و اگر صاحب خانه حد مشتری مذکور در طالع باشد از نجات
و مال و سعادت خود پرسیده خاصه اگر مشتری در حد خود باشد و اگر
مریخ در حد مشتری قبول کند اتصال زهره را از متوجه شدن کاری پرسیده
از امور زنان و اگر مریخ نیز عطارد و زحل باشند از طلب معاصی پرسیده یعنی
از بازی دادن مردم و مانند آن و اگر چنین باشد و کواکب همه محترق
باشند در دوازدهم پس از فردی پرسیده که خبر رسیده یا خدمتش
و اهلش و [illegible] بد اندر است و در غش را **مریخ در ششم** اگر در بیت یا وجهش
باشد از مرگ ملوک پرسیده یا از گم شده و اگر در حد زهره باشد از جاریه کری
پرسد که اراده نزد جش دارد و اگر در حد عطارد باشد از پسر پادشاه
پرسد یا تجارت و اگر در بیت قمر یا وجهش یا هبوطش باشد از بعضی
پرسد یا از انسانی که برادرش زنند و اگر در حد زحل باشد از گنجها

ورز اعتها و امور شیخ پرسد و اگر در حد مشتری باشد از ملک و عبادات
پرسد یا چیزی از مال که پنهان کرده یا کرسته و بجایی که آیا سالم
خواهد ماند یا نه و اگر در حد مریخ باشد از خصومت و شوغا یا برادرش پرسد
و خاصه این کواکب را که مذکور شد شهادتی باشد در طالع باشد و هیلاج را
شهادتی در سهم السعادة باشد **زهره در پنجم** اگر در حد خود باشد
و قمر صاحب سهم السعادة باشد از مال تزویج پرسیده و اگر در حد عطارد
باشد و عطارد و با مریخ باشد از نوشته دختری پرسیده که در آن حادثه و حیلی
و سحری و مانند آن باشد و اگر در بیت قمر یا و حوش باشد از مریضی یا طبیبی و علاجی
در جهد ایشان پرسد یا نوشته که از جایی وارد شده یا برآمدن غایبی
و اگر در حد زحل باشد از ناتوانی پرسد یا دیدن شیاطین اجنه و امور انها
پرسد و اگر در حد مشتری و مشتری محترق باشد از مال و اولاد و تزویج
پرسد و اگر در حد مریخ باشد از شوق و مجور یا دردی یا قتلی پرسد پس اگر
زهره متصل باشد و در این حال متصل باشد بمریخ و عطارد منصرف باشد
از مریخ از طلب حرام از امر مواصلت پنهانی پرسد یا از صدیق و دوست
گرفتن پس اگر زحل و مریخ نیز در سدس باشند از مخاصمه و مادر و زنش
در میان خانواده اش پرسد و از مردگان و زمین گیران و اگر در اینجا
مریخ و قمر باشند از طلب کردن بعضی از زنان بعضی را یا امر قطاع الطریق

دهندگان

دهندگان پرسد و اگر اینجا مریخ و شمس باشند از مجوسی یا ناخوشی پرسد که تا
خلاص یابد و اگر در وجه شمس باشد و با وی مریخ ذو ذنب باشند از سحر و جن پرسد
پس اگر در اینجا قمر و زحل باشند از وصیت عمه یا خاله یا خواهرش پرسد پس
اگر ناظر نباشد صاحب حد طالع بسوی زهره و نه بسوی حد زهره پس این وصیت در امر
غربا باشد یا در زمین غربت **باب از طالع و دلالات آن** اگر در درجات وتد
باشد و در حد خود باشد از زنان چیزها پرسیده یا چیزی که دزدیده اند
یا امر التی از جانب خود و اگر برج جدی باشد و با وی عطارد باشد از کتب
دینی یا چیزی از امور زنان و ملائکه و انبیا علیهم السلام پس اگر عطارد مشرقی باشد
و منصرف از زحل پس از نوشته که امده بسوی او از بزرگان مردم یا از ام
خدعه و فریب اختری که از اعظمی باشد یا امر چیزی مخفی باشد و اگر
در حد مریخ باشد و مریخ با وی باشد و در دلو از قتال خصومت در ام
زنان و عجوزها پرسد و امر راه زنان پرسد یا چیزی که گم شده یا نقصان
و خسران و در امر اموات از کهن و در اعتها و غیر اینها و اگر مشتری نیز اینجا
شده از بند گریخته پرسد یا دزد و یا شتر یا یوز یا سگ یا چهارپایی که دزد
برده اند و اگر زهره تنها اینجا باشد از زنی پرسد که بوی بلایی رسیده از رویانیان
یا از تزویجی که در آن شر و خیانتی باشد پس اگر این کواکب در حوت
باشند و در حد زهره از جهتهای متفرقه باشد از امور عابدان و زهاد

که لنگ و عبادت بجا آورند و اهل خرابتهای بد و تاویل این یا از قتال
اشخاص متفرقه یا جهت زنان و اگر در حد مشتری باشد زحل صاحب طالع
باشد و مسلو در نیمه اول روز باشد از چیزی که کهنه باشد پرسیده و اگر مشتری
صاحب طالع باشد یا در نهم باشد از وقت ولادتش از جمیع حالش و عمرش
و مالش و اهلش برسد و اگر در حد مشتری باشد تحت الشعاع پس از غیبت پدرش
که کی خواهد آمد و حال وی حیث یا از چیزی خاصه اگر در بعض حظوظ زهره
با قمر باشد و اگر زهره را شهادت باشد و در حد خود باشد زن پدرش از کجا باشد
یا خریدن دابه یا سوار شدن قاصدی که میرود یا از چیزی که در پیش
خود پنهان کرده از حریر یا از ابریشم و اگر قمر در حد غیر زحل باشد از زن غریبی
برسد و اگر در حد زهره و زهره صاحب طالع باشد و صاحب و ناظر طالع
باشد از سبب تزویج و زنان و میراث آنها برسد یا دزدی از جهت زنان
و اگر در این وقت قمر و زهره در طالع باشد و صاحب حد طالع در نهم یا سوم
باشد یا در درجات دوازدهم و زایل از طالع باشد از سفر و نقل و تحویل
برسد و اگر در وقت تحس باشد تحت الشعاع از بنده و کنیزکی برسد یا جوان
مریضی یا مردان لشکر و اگر مریخ تیز اینجا باشد و منصرف از زحل از دزدی
برسد و اگر متصل بزحل باشد از تب و مرض و آنکه برسد و اگر عطارد اینجا
باشد از کنیزی که خود را مکاتبه کرده یا آزاد داده ساکن او را جادو

[illegible]

کند

کند برسیده و اگر زهره نیز تحت الشعاع باشد و نحس منکف باشد و قمر با ذنب
از مادر یا پدر برسد که اراده نفت آن شده یا این مال را هبه و امر با خوشی
در نظر دارد و مشتری در نهم اگر در حد خود باشد و سهم السعادة در صاحب و سهم السعاده
در طالع باشد و در این وقت قمر تحت الشعاع خواهد بود و از ملک و رفعت و دیانت
و دین و مانند آن برسد و اگر قمر با مشتری باشد و صاحب طالع در طالع
باشد یا با آنها یا در نهم یا در سوم از سفر برسد یا از فنون نجوم و روحانیات و نقل
و حرکت از موضعی بموضعی برسد و اگر در حد مریخ باشد و مریخ محترق از قتل
ملک و در راه زنا و ترس از نجاوت گشتند کان برسد و مریخ اگر در قسم
چهارم از درجات طالع باشد یا در هشتم از طالع از مادر برسد یا از زنی
که طلب کند از اجانب برادران که آن زن تازه زاییده یا بیمارات
و اگر مریخ و زهره با مشتری باشند صاحب حد طالع یا حد سهم السعاده
زهره باشد از لهو و لعب و طرب و انواع سازها پرسیده یا از دوستی
زنان خاصه اگر این در عقرب یا سنبله باشد و اگر در بیت یا وجه تحس باشد
از بزرگان و تجار و ملوک و بجز رسیدن از جهت ایشان برسد پس اگر
مشتری اینجا با مریخ باشد و نحس متصل باشد یکی از این دو از مرض
و رسیدن عطیه ملوک برسد و اگر در حد زهره باشد و زهره طالع
از لهو و تزویج یا عمر زنانش یا ولادت دخترش و خبر غایبی و وقت ظهور عدل

خاصه اگر این در اول سرطان باشد و حد مریخ و اگر در حد عطارد باشد

و عطارد با مریخ از قتال و شری بسبب تجارت و نوشتها برسد و اگر در بیت

قمر یا وجهش باشد و قمر متصل بمشتری باشد یا ناظر از اسمی ... و ... ش

و امر زنان و زراعتها برسیده و از خصومت بران قسم که دلالت کنند بران

طلع حد و صاحب حد و اگر در حد زحل باشد و زحل مقیم باشد و در طالع از ارض

بدرش یا شش یا از عمر انتها و چرکنه باشد پس اگر درین وقت حد طالع از برای

مشتری باشد و کواکب دران باشند از ملک و سلطان و خروج

بر ملوک برسیده که کی بان مقصود میرسد یا از خروج بر مردم از جهة طلب

ثواب برسیده و بیان در سابع اگر حد خود باشد و صاحب حد طالع یا سهم السعادة

و تحت الشعاع یا از سابع از خانه خود گشته و در این زمان یا فتنی و جزر

برسیده پس اگر در حد خود در وبال یا هبوط باشد یا شمس متصل باشد

بوی از قتال ملوک و امور ایشان و حال ایشان برسد و از اینکه که کی عطایای

لشکر ملوک بیرون خواهد آمد و چه امر ایشان شده و اگر باشمس درین وقت

زهره باشد و زهره صاحب طالع باشد و صاحب سهم السعادة مریخ باشد

یا زهره صاحب حظوظ نیرونت باشد برسیده از چیزی که بنهان کرده از زیور

زنان یا امر انتها و امر مشکلی یا امر دزدگان بران قسم که دلالت کنند

صورت برج پس اگر در حد زهره باشد و زهره در دم باشد و صاحب

طالع

[illegible]

طالع از بیرانه و وصیتی و زوجگی پرسیده یا مال زنان که مرده اند یا از امری

مخفی پس اگر زهره درین وقت با عطارد باشد در سنبله در حد عطارد از مجری

برای زنا برسیده یا از حرامی در امر زنان و اگر قمر درین وقت با انتها

باشد از پسری پرسیده که از الهکت داده اند یا زنا که کی خواهد رسید

و حالش چه باشد پس اگر زهره صاحب طالع باشد و در بعضی از حظوظ عطارد

و عطارد از تحت الشعاع دور باشد و با مریخ از یسری که خواسته پرسیده

که میخواهد از الجز یا او را بزور میخواهد گرفت یا اراده دارد که او را ضرب

دهد پس اگر درین وقت که مریخ از حد زهره باشد زهره باشد با مریخ

از زن حایضی پرسیده یا از زنی که بوابیر دارد و مردی او را گرفته

و امتزوج با آن زن در کجاست و اگر زحل متابعه از زهره باشد این زن را

دردی یا او ی در رحم باشد از اسحر کرده اند و اگر در حد عطارد و دور با ... باشد و عطارد ...

از تحت الشعاع از حرب قتال و بیابان و تجارت برسد و اگر عطارد

دراین وقت در حد مریخ باشد یا متصل بمریخ یا منصرف از حد مریخ و صاحب

طالع و سهم السعادة باشد پس تاکید ش معتبر باشد و دلالت اقوی باشد

و نیز باشد که دلالت کند بر مخاصمه و شتم و دشنام و اگر عطارد تحت الشعاع

باشد و با مریخ و زحل ناظر باشد باین سه کوکب بنظر عداوت پس از مخاصمه

در خصوص ارث خانه یا زمینی برسیده و اگر زحل با این ... و مشتری بنظر عداوت

ناظر باشد تا تنها از شهری پرسد که دران قتال واقع شده یا جنگی عظیمی
دران نازل شده بود اگر در وجه تسیر یا مثلثش یا قیمت دوم یا نیم باشد
از اجزای بروج و قمر منصرف باشد از شمس و متصل بازحل باشد از مرضی
یا وجعی پرسیده یا غمی بواسطه درد دختری یا آمدن قاصدی پرسیده و اگر
قمر در هبوط مریخ باشد و در وجه خود و در برج طالع لکن بحسب درجات زایل
باشد و در وبال و از دهم بوده باشد از سفر ملوک پرسیده یا از شخصی که خروج
کرده بر سلطان و از سرزمینی و طرفی بسرزمین دیگر و طرف دیگر نقل و حرکت
میکند پس اگر با مریخ درین موضع زحل و مشتری و زهره باشد و این کواکب
بزرگ و کدخدای سال باشند و دخیل باشد و در امر تدبیر سال و شمس در نجم
باشد از برج طالع و در ششم باشد بحسب درجات بیوت از مال مدفونی
پرسیده یا از گروهی که عاصی شده اند یا از شخصی که مخفی شده یا از مجنونی
پس اگر این در بیت شمس و شمس در هبوط مریخ باشد از مرض ملوک پرسد
یا کشته از دواب ملوک و اگر در هبوط زحل باشد و زحل در هبوط خود و در برج
باشد و شرقی یعنی در جانب مشرق و قمر در وجه خود و بیت خود باشد که بکوکب
مریخ پس از قتال و غوغا و شری پرسیده یا از زنا که وجع رحم دارد
پس اگر مریخ که در سابع است صاحب طالع باشد یا صاحب وجه و نیز و شهر
در سابع باشد با زحل و شمس با مریخ باشد یا متصل بوی از انسانی عمی پرسیده

یا ازانکه

یا ازانکه بصورتش عیبی باشد پس اگر مریخ در هبوط مشتری باشد و غریبی از طلب
سلطان پرسیده یا از انسان فقیری که بعد مرتبه و وضیع المنزله شده پس
اگر زحل درین وقت در سابع باشد از خونی یا مصیبتی پرسیده و اگر زهره
نیز اینجا باشد از ترکیبی پرسیده و اگر زهره میان کشیش مذکور باشد از فساد میانه
مردی و زنش پرسیده پس اگر زهره ناظر باشد بمریخ و زحل منصرف باشد
از یکی و متصل بدیگری از دختری پرسیده که میانه او و پدرش یا برادرش
یا میانه عشق و زوجش مخاصمه و شری باشد و اگر مریخ در سابع با راس
باشد و زحل در طالع باشد و اگر در طالع حظی باشد از بنای خانه
یا شهری یا ساختن کشتی پرسیده خاصه اگر قمر در هبوط مشتری یا ناظر بوی
باشد که دلیل بر اخرت و اگر با مریخ در سابع ذنب باشد و صاحب طالع
نیز با وی باشد از نقصانی یا عیبی پرسیده که در جسدش باشد یا از خونی
بر بحو دلالت برج سابع و ارتفاع مریخ و یا بهبوطش پس اگر مریخ در رابع
و در بعضی از خطوط شمس باشد و شمس صاحب سهم السعاده باشد از رزق
و عطا پرسیده و کسی بیرون خواهد آمد یا از چهارپایانی که خواهد رسید
شمس و هفتم اگر در بیت یا وجه خود باشد از ترس و بیم پرسیده یا از خوف
از شیاطین یا از جهارپایان مسلط یا از سلطان یا از جهارپایان که خواهد
بگزد و اگر درین وقت زحل با وی باشد پس این خوف از مارها و غولان

مراد بارتفاع شرقی بودن و یا صاعد بودن یا در شرف بودن باشد و عکس آن خفت کرد اگر شرقی باشد
از بعضی ...

باشد از بهره و زنان ساحره یا از مردی پری و اگر با شمس در این موضع مریخ و زهره

باشد از تزویج دو مع دیگر زنان برسد و اگر با شمس در اینجا عطارد و قمر باشد در حمل

صاحب طالع در نهم باشد و مریخ ناظر بوی نباشد از سفر و علم و طلب دین و انواع

عبادات برسد و اگر در حد زهره باشد و زهره در حد خود باشد و خارج باشد

از تحت الشعاع از سلطنتی که در طلب آن است برسد و عمل بزرگی بواسطه ملوک و طلب

زنان و اگر عطارد ناظر باشد با وجود این و مریخ ناظر باشد از حکمتهای

قاضیها و امور علما و فلسفه و امر بزرگی برسد یا از آزادی اسیری پس عطارد

اگر در این وقت متصل باشد بمریخ و شمس منصرف باشد از آن از مجوسی یا از قتابی

یا حرامی که خود را فروخته برسد پس اگر چنین باشد و قمر در طالع باشد در بیت

خود یا مریخ از بند گریخته که برو خوف قتل باشد برسد پس اگر عطارد صاحب

طالع باشد و تحت الشعاع و با شمس در سابع بوده باشد و صاحب سهم السعادة و زمانا یا عاشر

از تزویج و طلب حلال برسد و از امر بزرگی و از چیزی مانند دین و عبادت

و مزید و فرحت و امر کتابت و اگر در بعضی از خطهای قمر باشد و قمر در تمم

ثالث از اجزای برج باشد از نقل و حرکتی برسد یا از عتق بنده یا سفری

یا از امر عبادت و دین یا از سوار شدن بر کشتی و سفر دریا پس اگر شمس

مقارن مریخ باشد از وزدی برسد یا از کشته یا بند گریخته یا چیزی

که از سلطان گرفته بزور که ایا رد بکند یا نه یا از عطایای ملوک و شهادت

بگوی

بگوی از احکام درجات و حدود چنانکه خواهد آمد و اگر شمس در حد زحل

باشد و متصل بوی از بند گریخته یا از کشته یا از مجوسی یا از امر زمینها و زرعها

برسد و اگر با شمس در حمل در اینجا مریخ باشد از دیوانه که او را از زنجیر کرده اند

و بقید کشیده اند برسد یا از آن نی که بر او بیم موت باشد و اگر در حد

عطارد باشد و عطارد صاحب طالع و ناظر بوی باشد از صنعت و نقش طلا و نقره

برسد یا از نوشته که در آن زیان و خسارتی و امر باطلی باشد و اگر در حد

زهره باشد و عطارد با شمس باشد و عطارد و با شمس باشد بدون نظر قمر در حمل

ناظر باشد بشمس و عطارد از اولاد و مال و امور متفرقه برسد یا از سلطنتی که با

میرسد و اگر در حد مشتری باشد از سلطنت و ملوک و زنان آبستن یا تزویج و ولد

برسد و پس اگر مریخ با شمس باشد در اینجا از ادای دین یا فروختن لباس

برسد و اگر در اینجا زهره و عطارد با شمس باشند بدون نظر مریخ از حاجتی

که از زنان طلب کرده برسد یا از منجمی یا از طبیبی که اراده علاج مریضی دارد

و اگر با شمس در این حد زحل باشد و عطارد صاحب حد موضع قمر و حد

طالع باشد از حاجتی برسد که طلب کرده و اثر از شخصی یا از قرضی که ادا نمیکند

یا چیزی از کسی که از او میخواهد بتجارت بفرستد که چگونه باشد حال وی پس

اگر چنانکه گفته شد بیت عطارد باشد از شرکت و مخالطه برسد یا از طلب

امرهای بزرگ یا طلب امور جن و اگر در حد مریخ باشد و مریخ صاحب طالع باشد

و با وی متصل باشد از زاده زنان وکرگین شده و وزد وی و اگر در این حال
زحل با نحس باشد از شر و مخاصمه پرسیده و اگر مشتری نیز اینجا باشد از لاتی و رسیدن
بمالی از جهت زراعت و ابنیه و رسیدن بسلطنتی از آن جهت پرسیده و اگر مریخ
صاحب حد اینجا باشد و صاحب حد قمر نیز باشد و حد طالع و برج سهم السعاده
نیز اثر باشد از دزدی یا غایبی یا مجوسی که بر او خوف ضرب و شتم باشد
پرسیده پس اگر مریخ صاحب این حدود باشد یا راجع باشد و زحل بری
مستقیم باشد از قتال یا حزن یا معصیتی طاعون و مانند اینها پرسیده و بدتر
و نحس تر آنست که ذنب در اینجا باشد دلالت زهره در هشتم و اگر در حد خود
باشد و در درجه دوم یا با زوهم یا هفتم از زن خود پرسد و اگر سائل زن
باشد از مردی پرسد که اراده تزویج او دارد و از صداقت یا زنان
پرسد و رسیدن بچیز از غایب ایشان خاصه اگر در خانه یا وجه مریخ باشد
و عطارد ناظر بزهره باشد و اگر زهره منحرفه باشد و با مریخ و زحل از جاریه
پرسد که او را فریب داده اند یا از اسباب زنان که دزدیده آمد و اگر
عزل باشد از جاریه پرسد که هنوز در خانه است که کی شوهر خواهد کرد یا کی
خلاص خواهد شد از بلیه که در آن است و میرسد بچیز و اگر زهره شرقی باشد
و دور از تحت الشعاع و در برج هوائی از امر ملوک و اشراف پرسد و اگر
چنین باشد لکن راجع یا مقیم از زن آزادی پرسیده که از نزد زوج خود بر آمده

و حال

و حال او در ابر داشته و اگر در حد عطارد باشد و مقیم یا راجع باشد از جاریه
پرسد که او را فریب داده اند یا مردی در منزل وی داخل شده که بچه
حال دارد و در کجاست پس اگر در این حال عطارد بری از نحوس و شعاع
باشد و زهره مقیم باشد از غایبی پرسد که حاصل صحبت یا از زنی که با بر
خود گریخته یا از کنیزی و اگر با اینها قمر صاحب طالع باشد و صاحب زهره
و زهره متصل باشد بمشتری از تزویج حال زنان و سفر اینها پرسد یا از ولد
خود و اگر در حد زحل باشد و زحل محترق از وصیت یا درخود یا حمه خود پرسد
یا از حال مردگان یا محو صمد یا مرقت و اگر در بیت یا وجه قمر باشد
و قمر رب الساعه باشد و با سهم السعاده از زن غایبی پرسد یا سفر زنان
و تردد و در سر زمینها و اگر در حد مشتری باشد و شرقی و صاحب حد طالع
راجع از موت ولد خود یا از کام‌شمه یا چیز اظهار یا از احوال کلاب و ارزش خوف از ملوک و اگر در حد ... باشد
و قمر در حد مریخ باشد و مشتری او غربا از زنی پرسد که بیرون رفته
و گریخته از خانه مادر خود و طلب حرام و فسق و فجور و اگر مریخ در این وقت
با زهره باشد و زهره منصرف باشد از مریخ پس از زنی پرسیده که طلب
فجور و راه فساد میکند یا سوال کرده از مرد و زنی که مجوس‌اند یا بر ایشان خوف
بیم باشد و اگر مشتری با زهره باشد از آبستن و ولد پرسیده و اگر
قمر با زهره باشد و منصرف از زحل از گمشده یا از آمدن کشتی یا از حال
طبیبان پرسد و اگر عطارد با زهره باشد و بری باشد از نحوس از نهو

و طرب و کب و جناب طرب پرسیده و اگر مریخ نیز با وی باشد از بحری وکر
پرسیده و اگر در حد مشتری باشد و با وی و مشرقی باشد از ترویج دختران
ملوک و رفعت سلطنت رسیدن از بخت پرسیده و اگر زهره و مشتری
با هم در غیر حد مشتری باشند سوال از ولد و تزویج باشد و واصل شدن
بموضعی که در ان طالع رسید که ایا خواهد رسید یا نه و اگر منصرف باشد از مشتری
سوال از لهو و طرب باشد که مرکب است و می‌پرسد که ایا کسی باین مرتبه
عیش و لذت رسیده یا نه و اگر در بیت قمر و در حد خود و شمس صاحب ساعت
و عطارد صاحب حد طالع باشد از زنا مهای ملوک پرسد یا از نامه که بر ایشان
وارد شده یا از نفع و در امد علم و اگر شمس در انوقت از سادس باشد و زهره
غربی و با مریخ و عطارد از مکر زنان و فریب انها پرسیده و اگر قمر متصل
باشد باین سه کوکب از سرقت یا قتل یا خوف از بند کان پرسیده
و اگر زهره متصل بزحل باشد بر این صفت اگر شد ها پرسیده و اگر زهره
با زحل باشد و مریخ در طالع باشد از زنا و عشق و فجور و امثال آن پرسیده
عطارد در هفتم اگر در حد خود باشد خاصه در ثبت هشتم از هفتم از قتال و موت
و بدار کشیدن پرسیده و اگر در انوقت مشرقی باشد و با مریخ متصل
باشد بان از قتال پرسیده و از مردی که دست از کار و اطاعت خود بر داشته
خاصه اگر در قسم اول باشد لهذا اقدام در ثبات و عهد وعود از وی نقل
باشد

باشند و اگر در بیت یا وجه سلطان قمر باشد خاصه اگر قمر بزحل یا مریخ و ملی
متصل باشد بجهت از مرض والد پرسیده یا موت پس شمس یا از کهی و میراثی
و اگر شمس نیز با وی باشد از موتهای بزرگ پرسیده یا از قتل کدام ازان
زنش یا از زنی که در وزاییدن دارد یا بر شرف هلاکت باشد و اگر زحل
نیز با قمر باشد از زن بیماری پرسیده یا از انسانی که از او بو بهره مانند
آن دارد و اگر با اینکه عطارد در بیت و وجه سلطان قمر باشد قمر در طالع باشد
و شمس در بهنهر دوم از بیت هشتم باشد از مخاصمه پرسیده یا از کشته یا حرص
ملوک و عمل سلطان و امثال ایشان و اگر در حد زحل باشد و با وی بجهت باشد
بدون نظر باقی کواکب از مذهب زنادقه پرسیده یا از دین مردی یا از جنون
و منثور و کلام مشکلی و چیزی که در ان غور و تعمق باشد یا از مخاصمه و حیلها و اگر در حد
مشتری باشد و مجامع با ان بدون نظر باقی کواکب از نامه ملوک
پرسیده یا از تجارت و رسیدن بمال از جانب ولد و از ادای دین
و از زر صدقات و اگر زهره نیز در اینجا باشد از خرید و فروخت و طرب و لهو
پرسیده و اگر هر سه تحت الشعاع باشند از قرض خواهان پرسیده
یا از مرد مانی نفیر که کی برفاه و خیر رسند یا کی خلاص شوند از بلا و خوف
مرض و کوری و اگر زهره مشترکا باشد از خوف از ملوک پرسیده و از طلب
مال و غنا و اگر در حد مریخ باشد از خدعه و مکر و قتال و خونها خاصه اگر

مریخ ناظر بدو باشد و قبول اتصال وی باشد و ناظر باشد بسوی
انها قمر و اگر در بیت یازدهم بتسهیرش باشد و دشمن با مریخ باشد از محاصمه مشتری
پرسیده و از بخشش و دریوزان عطای ملوک و حبس وزری خود یا از حکم قاضی
بر او یا از آنانکه بندش کرده اند و اگر در حد زهره باشد و با وی از دوستی
و طلب زنان و دخول با ایشان پرسیده و اگر با انها مشتری باشد از زوج
دختر های بزرگان یا از زنهای ایشان یا از حاجت خواستن از زن عظیم القدر
و اگر قمر در رهن با عطارد از وضع تاج بر سر ملوک پرسیده و از تجدید عهد و بیعت
از برای ایشان و اگر مشتری نیز با انها باشد از سلطان و ملکی پرسیده که حاصل
حیث **دلالت قمر در دهم** اگر در بیت با وجه خود باشد و صاحب سهم السعاده
باشد و با ذنب باشد از زمین خود پرسیده یا از موتی یا از خبر بدی که باو
رسیده یا از سرقت و اگر در حد زحل باشد و مقارن وی و مریخ نیز با انها
باشد از غوغا و شر و چهارپایان پرسیده و اگر در حد مشتری باشد و ناظر بدوی
باشد از مردی صالح که غایب باشد و صاحب دین و رای درست باشد
پرسیده و اگر در حد مریخ باشد و مقارن وی از وصیت اموات پرسیده
یا از مال مدفون یا از چیزی که از جای خود تغیر داده شده و سرقت شده
و اگر در بیت و نصیب شمس و حد عطارد باشد از خصومت و بردن حکایتها
بسوی ملوک پرسیده و اگر در حد زهره باشد با زحل از آب و ماهی و خوبیی

ودلالت تحصیل نفع باشد

که بدبت

که بدبت ملک باشد پرسیده و اگر در انجا مریخ و مشتری باشند از قتال
و کام فتحی پرسیده و اگر عطارد در حد او باشد از بیری خود پرسیده که کی لقیم خواهد
گرفت یا از نامه که بسوی وی آمده از پی یا از کلام حکمت ها از مال که دزدی
برده اند پرسیده

دلالت مریخ در هشتم اگر در ثامن باشد از ان دو در صد خود و مار زحل از غیر و قتال و حرب
و مرگها پرسیده و اگر کوکبی با وی نباشد پس میرسد بدون صاحبی و اگر
با ذنب باشد او در درجات مذکوره از قتال حلقی پرسیده و همچنین اگر
غریب باشد و در این اجزاء اگر با زحل و ذنب باشد در حالت [illegible]
از قتال در عالم و راه نان و زهرها و خوف یا از زمین که بان جلا رسیده و اگر
قمر در این وقت در دوم از طالع باشد و در قسم هشتم و وجه خود از موت
با قتالی یا از بر دار کشیدن پرسیده خاصه اگر مریخ در درجه هشتم باشد و اگر
در جزو اول یا ثانی یا ثالث باشد از وصیت اموات یا حال برادران
خود و یاران پرسیده و اگر با وی در این موضع مشتری باشد از ولد
و مال و ذکر جمیل پرسیده و اگر در بیت و وجه شمس باشد و متصل بوی از موت
ملک و یا غارت بردن بر سر وی و یا خروج بر او و یا شرب سم و مانند
آن پرسیده و اگر مقارن شمس محترق باشد از ولد و مال یا فریب
دادن بعض ملوک و مکر با آنها و شرف ایشان پرسیده و اگر در جهت شمس باشد
و بعد میانه آنها بیش از نصف درجه از قتل ملوک یا موت خود پرسیده
و اگر مر زحل و قمر و مشتری را با مریخ شرکتی باشد در دلالت محترق
باشند از حبسهای پراکنده و مشکل پرسیده و از مردمی که ملک ایشان را
طلب کرده و اراده حبس و قتل آنها دارد و اگر در صد زهره باشد و شرقی

و تحت الشعاع

و تحت الشعاع از باران و برف و امور سماوی پرسیده و اگر قمر در این
وقت در طالع باشد و سهم السعاده در نهم و مشتری در سوم از امر دین
پرسیده یا از نجوم و تحویل کوکبی از جا بجا یا چیزی از امور علم و اسرار
نجوم و دلالت دلیلها و امر اموات و اگر در این صد با زهره باشد
و قمر نیز در انجا باشد از امر زنان پرسیده و از طلاق آنها یا فسق و فجور
و غوغا و سایر امور آنها و اگر قمر در صد مذکور باشد با مریخ یا در برج و حد
مریخ باشد از قتال و سرقت پرسیده یا از الاتی که حربا بوی رسیده
از آهنی و اگر چنین باشد و زحل در انجا باشد و حد مریخ اگر باشد با کینه
و خصومت و علم و امور مواریث پرسیده یا از استخوان یا موتی که در گرفته
و از آن سوال میکند و اگر زحل چنین باشد و تحت الشعاع از قتال پرسیده
یا از خوکی یا از سبعی یا از قبور و اگر در صد عطارد باشد و مقارن وی
در همان صد از تعلیم کتب نجومی پرسیده یا از چیزی که در جنگ کار میخواهند
یا از علم صنعت طلا و نقره یا بستن کتب دروغ و حیلها و اگر با آن دو زحل باشد
در صد مذکور از وقوع و فریب و امور باطله پرسیده و لب باشد که از زناد
و کرگ و صید سگان شکاری پرسیده یا از امر پرندگان و اگر با این رسم مشتری
باشد از شخصی پرسیده که از ملوک ترسد یا از کسی که صاحب دین و ذکر و رای
باشد که در نزد قضاة می باشد در دعاوی یا از عاملی که ضرر رساند

پس اگر قمر در حد عطارد باشد و با زهره از صحت کردن و بنا و تعمیر پرسیده
و برسد بزنان صاحب حقیقه و بمال موتی و وصایا و اگر در بیت یا وجه
قمر باشد از قاصدی یا مسافری که مالش رفته پرسیده پس اگر در وجه
سوم از برج قمر باشد و مشتری صاحب سهم السعادة باشد و با وی ناظر
بوی از صداقت و رسیدن بمالی در سفر و غیر آن از امور خیر یا شر پرسیده
و اگر در حد زحل باشد و مقارن وی یا مقابل وی باشد از خوف
و ضرر و درد و الم و در دولت تناسل پرسیده و اگر اینجا ذنب باشد از گنجها
و مال مردگان پرسیده یا از مارها و هول و مانند آنها و اگر قمر در اینجا باشد
از بنده پرسیده یا از کشتن یا خصومت زنان یا غایب و اگر اینها هم
تحت الشعاع باشند از امری مخفی پرسیده یا سحری یا زندانی یا مخاصمها یا قطع
رگی و اگر اینکه مذکور شد در بیت زحل باشد از موت ماشیه پرسیده
و زیادتی حاصل زراعات و نقصان آب و اگر در حد زحل باشد و تحت الشعاع
و مشتری صاحب حد طالع باشد و در یازدهم یا دهم از دول پرسیده
یا حمل یا زنی که غایب باشد یا پنهان یا از مردی که پنهان باشد و سؤال
میکند از عمر او یا اینکه کی خلاص شود از بلیه و اگر در حد مشتری باشد
و مقارن وی و هر دو راجع باشند از خیر و نیکی و سفر که یا بر اخیر و طلب
امر خوبی پرسیده خاصه اگر این در بیت یا شرف مشتری باشد

واگر

واگر چنین باشد و ذنب با هر دو باشد از مردی مقتول یا از مردی
که در قید است پرسیده یا از مردی که چهار پائی او را لگد زده یا از جائی
بلند افتاده پرسیده و اگر عطارد اینجا باشد با مریخ از زنی پرسیده
که اراده دارد که او را بکشند یا بزند یا از فضیحه و مکری و اگر مریخ در این
حد راجع باشد و شرقی و در تحت درجاتی باشد که گفته شد و وی رأس
تنها باشد از قتال و بلا پرسیده یا از خانه که سوخته و اگر در اینجا
زحل باشد از خانه پرسیده که خراب شده یا غرق شده یا از بعضی
از حوالات آبی **دلالت شمس در هشتم** اگر با وی ذنب باشد از مرض
ملوک پرسیده یا نقل و تحویل ایشان و اگر زحل باشد از موت ملوک
و خویشان ایشان پرسیده و اگر مریخ نیز باشد از مخاصمه و غضب و کلام
قبیح پرسیده و اگر عطارد باشد از امور خفیه و مهر دروغی و امر فرزندان و علامات
پرسیده پس اگر در حد زهره باشد و با وی قمر در حد مذکور از کسوت
و پوشش و هدیه و مال و اخبار بیچه خوب پرسیده و اگر عطارد نیز اینجا باشد
از خبرها و سرها و کتابهای مشکل پرسیده و اگر چنین باشد و شمس منکسف
یا تازه از کسوف بر آمده باشد سال قریب میدهد و از چیزی منبر رسد
یا از شیاطین و جن سؤال کرده و اگر عطارد در حد عطارد باشد و عطارد محترق
و متصل بمریخ و زحل نزد او از دهم بوی ناظر باشد از مرضی در بدنش

پرسیده که آیا خوب میشود یا نه یا از امورات و اصحاب طب و اهل
نجوم و چیزی مشکل پرسیده و اگر در بیت یا وبه یا نه بهر قمر باشد و شمس
در بهره جزو دهم برجش باشد و قمر بنظر دوستی بوی ناظر باشد از امیران
و برادران و اصلاح میانه ایشان پرسیده و اگر قمر در حد مریخ باشد
و مریخ در طالع از چیزی که از دست رفته پرسیده و اگر زحل نیز در انجا باشد
از سحری که دفن شده پرسیده یا از راه بردن کسی و اگر زهره با شمس
و همچنین در طالع باشد از جاریه آزادی پرسیده که با کسی که او را بازی
داده رفته که آیا کی رفته یا از زیور و جامهای زنانه که بدزدی برده‌اند
و اگر در حد مریخ باشد و بادی و تحف از موت برادر و یا خواهرش پرسیده
یا از خروج قتال یا از شری که در عالم باشد یا از گریخته و اگر در حد زحل
باشد و مقارن وی بجب درجه از مریضی پرسیده که کی میمرد و آیا نجات
خواهد یافت یا نه یا از آزارمندی یا از قتالی یا از بنده که گریخته که آیا کجا
رفته و روی آورده و اگر چنین باشد و با شمس عطارد باشد از میوها
و غله و حفر نهرها و زراعتها پرسیده و اگر انجا مریخ و قمر و ذنب و زهره
باشند از مخاصمه در امور پراکنده با مردمان بسیار پرسیده یا از دو غلام
گریخته از حق و مجور زنان یا از طلب ظلم و ستم و اگر در حد مشتری باشد
و مشتری در طالع در حد خود از عبادت تنها پرسیده یا از امور خزینه یا از مال

دو لد

دولد یا از سلطنت و اگر مریخ در طالع باشد از علاج خود و قطع رگ و سبب طب و اگر
انجا عطارد باشد از سحر پیچیدن سر مردی از زنش پرسیده یا از در اهرمنا
یا امر مردمان غریب یا از اثر قبیحی در بدن چون پیسی مانند ان و اگر در حد
مریخ باشد و مریخ ناظر وی باشد از دوم سوال کرده از فضه و مال تجارتی
بیرون بردن از زنان یا از مرض برادرش یا پرسش یا از مردگان پس اگر مریخ
در طالع باشد و زحل در سابع و کوکبی در تاسع تحت الشعاع از وضع دنیا و خوف
قتل و چیزی آوازه داری پرسیده و اگر قمر در برج سهم السعاده در این حال
در چهارم باشند از کیمیا و افسون و امر دین پرسیده خاصه اگر مریخ صاحب
حد دلالت کند بر مثل این و اگر راس و مشتری با شمس باشد در انجا و زهره
در درجات عاشر باشد از کیمیا و ما لها و خواندن کسی بمهمانی و پوشش و رسیدن
بخیر پرسیده **دلالت زهره در ششم** اگر در حد خود و غریبا از خود و حالش
و مالش و زنش و فرزندش و بندگانش و تجارتش و رسیدن بخشش بچیزی از ان و بنده
ایها پرسیده و پس اگر مریخ با زهره از محبت بسبب زنان و قتال و سرقتها
و خرابی و غرق کشتی پرسیده و اگر با وی راس و قمر متهیا باشند از زنان
و طرب و جامه و اصلاح امور مردم و داشتن ریاست و دروغ خبرها پرسیده
یا از نقل و حرکتی یا خریدن جامه نوی یا از حمل تازه و اگر در حد عطارد باشد و عطارد
با وی باشد و غربا و خارج از تحت الشعاع از ترویج دولد پرسیده و اگر در حد

مشرقی باشند از صداقت و لذت عشق پرسیده و اگر با وی مشتری باشد از ترویج
و طلب حلال و طلب مال و ولد و طلب حاجت بسوی زنهای پادشاهان
و اگر مریخ با وی باشد از طلب حرام و امور کتابهای دروغ پرسیده و یا از طلب
دشمنان و اگر وبیه یا بیت یا شهر قمر باشد از قاصدان و رسولان و خبر
و طعام پرسیده یا از طعامی که او از مردم دارد و اگر انجا مشتری باشد از حوالی که دید
پرسیده یا گفتگوها از امر زنها و اگر مریخ نیز انجا باشد از دزدی که کشته و از حزن
پرسیده و اگر در حد زحل باشد و مقارن وی و در این حد زهره راجع باشد
از تعبیر خوابها که دیده پرسیده یا از چیزی که منسوب به مرده باشد یا از کتابهای
عجمی و تمثالها و اگر با وی قمر باشد از باران و لعمارت رسیدن پرسیده یا از ادراک
و اگر در حد زحل باشد و عطارد با وی باشد از تعلیم کتاب و رجوع کردن
بطبیبی پرسیده یا از تجارتها و اگر ذنب در اینجا باشد از طلب کتب و نجیه پرسیده
یا از طلب شیاطین و اگر در حد مشتری باشد در اجع و متصل بجسد مشتری سوال
کرده از حاجتی که از زنا مطلبد و ولد یا از حمل زنها یا از تولد جاریه یا از امر
ملوک و طعامهای لطیف یا از امر نجوم و لهوها از نیهالها که می نوازند یا از شعرها
و اگر با وی مریخ و عطارد باشند و زحل صاحب حد طالع باشد و قمر باشد از حاجت
پرسیده یا از خرید و فروختن یا بنای شهری یا گنجهای آسمانها که آنها را
دیده و اگر چنین باشد و با وی راس باشد از عتق پرسیده یا رسیدن بجائی
واگر

و اگر در حد مریخ باشد متصل باشد یا منصرف باشد از زحل ازکشته یا از چیزی
که مفقود شده یا از امر ملوک و خونها بواسطه بندگان و قرض و اگر قمر با مریخ
باشد و در بیت زهره باشد از حمل زنان پرسیده یا از جهار ربائی یا از کنیزکان
و اگر این هر سه تحت الشعاع باشد بیماری سوال میکنند خاصه اگر صاحب طالع
راجع باشد و اگر در بیت یا وبه یا شهر شمس باشد از تزویج پرسیده یا از بنا
خانه و بنای آن و اگر مریخ در اینجا باشد از قتال و محاصره پرسیده یا از امور
منسوبه باموات یا از وجع مجری باشد اکله و اگر با زهره ذنب باشد در اینجا
از غایبی پرسیده یا سرقتی و اگر با وی مشتری باشد و در دست قبضه در اینجا از طلب
و لغز و نکته پرسیده عطارد در خانه ششم و اگر در جزو اول باشد از بیماری
پرسیده و اگر با وی مشتری باشد از مال و ترویج و تجارت و علم پرسیده و اگر
با وی مریخ باشد تنها از قتال و خصومت و شر پرسیده یا از اماکن صرع
و جنون یا از طفلی که بوی ناخوشی باشد از ارواح چون ام الصبیان
و اگر با وی ذنب باشد تنها از طفلی پرسیده که بترسد و تفزع می آید از جنی
یا سحری و اگر با وی زهره باشد از یاری و عشق و طرب و لهو پرسیده یا از جنی
و اگر با وی قمر باشد از طلب سیران امر و پرسیده یا از حرص در امر
زنان و اگر با وی شمس باشد هر دو از سحر پرسیده یا از فنون و طلب مردان
و اگر با وی زحل تنها باشد از علم بعید الغور پرسیده و از وجع اطفال

یا از فسون و اگر با وی شمس در اسد باشد از کتاب و درهم و دنانیر پرسیده
و اگر در حد زحل باشد از کتب نجوم پرسیده یا از چیزی که تعلق بموتی باشد و اگر
با وی در این وقت ذنب باشد از شعبده و طلب شیاطین و آنچه در زیر زمین
باشد از روحانیان پرسیده و اگر با وی مشتری باشد از مال و اولاد
و امر دین و سنت در امر نبوت پرسیده و اگر با وی مریخ باشد از حرب
و خصومت پرسیده یا عشق بنده یا امور زینتها و کتب و اگر در حد خود باشد
و با شمس از نامه پرسیده که از جانب پدر نشش یا ملوک رسیده و اگر اینجا
قمر باشد یا زهره از عشق و مودت غایب پرسیده یا از پوشش یا از امر مخفی از نجوم
و جمع عاریتها و اگر با وی ذنب و مریخ و زحل باشند و اینها و عطارد تحت الشعاع
باشند از حاجتهای پراکنده و امور دین و طلب خانهٔ باری تعالی پرسیده
یا از امور سلطانی و تزویج و امور ازدواج و غله زمین و نفع آن و اگر در بیت
یا وجه یا بهره قمر باشد از حاجت بسوی زنان و ملوک و عشق جواری و از بدن
و مانند این امور پرسیده و اگر در حد مشتری باشد از طلب مال پرسیده
یا از صنعتی بلند مرتبه که متعلق باشد بطلا و نقره و اگر در این وقت با وی
مریخ باشد از طلب علم صید پرسیده یا خریدن چهارپائی و اگر با وی
زهره باشد از مال و اولاد و دوستی و یاری کردن تا بوکت و اگر
با وی قمر باشد از بیعی پرسیده یا غایبی یا وصیتی و اگر با وی زحل

و ذنب

و ذنب باشد از شعبده و طلب روحانیان و اعمالی که در قبرستانهای
نصاری و مکان اموات کرده اند و از گمشدها پرسیده و اگر در حد مریخ
باشد و راجع و ناظر بوی از گریخته یا گمشده پرسیده یا از خریدن سلاح و اگر
با عطارد زحل باشد از مرده کان پرسیده یا از نقصان مالی بواسطهٔ آفات
و نباتات و اگر با وی مشتری باشد از صلاح خود پرسیده و از فرزندان
و برادران و از روزی عامه مردمان و لشکری و اگر با وی شمس باشد
از محبوس یا غایب و اگر با وی زهره باشد از حق و حرام پرسیده و اگر
عطارد تنها در این حد باشد چنانکه گفته شد از نوشتهای دروغ و حیلها
و مکر پرسیده و تدبیر و تزویر در باره رفیق بر سر خانها و اگر با وی قمر باشد
از زن آبستن یا حایض پرسیده و اگر با آنها ذنب باشد از آنچه پرسیده
که با در و پدرش از انداخته و اگر عطارد در حد زهره باشد و زهره با عطارد
باشد از حال زنی پرسیده که کی آبستن خواهد شد یا از مرده کان پرسیده
که کی از رحمت باید یا کی از آنها کی بمیرد و اگر با وی زحل باشد از زنی گوید
پرسد که کی شوهر کند یا چیزی از بهر زنی خریده و می پرسد که آیا سخواهد
کرد یا نه و اگر با وی مشتری باشد تنها از تزویج و انواع فرشها و سود
کردن و خیر و انقطاع پرسد و همچنین اگر با وی مشتری باشد مشتری که کوکبی
دیگر نیز با وی باشد از مال و تجارت و علم پرسد و اگر با وی مریخ

باشد مثلا اگر پس از قبال و مقابله مشتری برسد و اگر با وی مریخ و زحل باشند از مردن اهالی یا قتلی یا گریختن یا اسیر شدن یا از دختری که کی او را بدست آورده و اگر با وی شمس باشد از خراج سرزمینها و از امرای ولایت پرسیده که مفقود الخبر شده یا از مصادقت و دوستی پرسیده و بر این قیاس پس نظر کن به دلیل که در کدام خانه است و کدام حد و چگونه تغییر کرده و حال و طبیعت وی پس اگر دلیل مغلوب کوکبی دیگر باشد پس عاقبت کار به جهت آن کوکب غالب دلالت میکند و نظر کن به صاحب خانهای درجه دلیل خاصه به صاحب حد و حکم کن بر طریق دلالت وضع وی و موضعش و طبیعت حد چنانکه خواهد آمد پس این دلالتها را مزج کن با دلالتهای دلیل و نظر کن بمناظره صاحب حد دلیل و صاحب خانه اش و مناظره صاحب بیت طالع و صاحب حد طالع بسوی دلیل که بنظر عداوت مناظرت یا بنظر مودت و باشد که بعضی از اینها مناظره باشند بتربیع مگر آنکه این نظر از یکی نه بخانه دیگر آن کوکب باشد چون نظر عطارد از جوزا بسنبله و این ها شکی عداوت نشود و بدانکه بسبب آنچه دلالت میکند بر آن مکان دلیل دانسته میشود و از مکان صاحب حد وی و سایر ارباب حظوظ آن بر مانند طبیعت برج و الطالب با آنکه مذکور شد دلالت جهت درجات سی گانه برج را و غافل مشو از نظر بر اس و ذنب چه آنها اگر با دلیل یا صاحب حد یا سایر ادله باشند خاصه

بایرتی

بایرین دلالت کنند بر خیر و بدی در همه دلالتها و همچنین اگر با دلیل کوکب یا دو کوکب باشد دلالت دلیل بشکنند و بر گردد بانچه آنها دلالت کنند خاصه اگر اینها را قوت باشد یا مستولی باشند بر این موضع بر ولایت حد یا خانه یا شرف یا حیز و اگر دلیل و این کوکب شریک باشند در قوت بشکنند و کم کنند دلالت دلیل را پس این باشد سبب نقص حکم و تعین کو یا دلالت آنها اگر با دلیل متفق باشند در دلالت یا با سهم السعاده باشند یا ارباب سهم این دلالت باشند و نظر کن بحاجت هر گاه حکم کردی بر آن پس طلب کن سهم آن حاجت را پس اگر در موضعی باشد که دلالت کند بر صحت قول تو پس درست باشد و حساب کن سهم کوکب دلیل را پس اگر آن نیز چنین واقع شود و در حد خود باشد پس درست حکم کرده پس شهادت بجوی از این شواهد در وقت شتاب امر ثابت الحال باب دیگر از احکام مسائل در علم خبی علی مشترح

اگر طالع از مثلثه آتشی باشد سوال از جوهر کرده پس در اینحال اگر راس یا قمر یا زهره یا مشتری در طالع باشند یا ناظر بوی جواهر اصل باشد و اگر زحل یا مریخ یا شمس یا عطارد و باشد بجای آنها جواهر آتشی باشد پس اگر چند کوکب مختلف باشند بدین صفت و خواهی بدانی که کدام کوکب اولی باشد بدین برج نظر کن کدام یک در این برج بیشتر بر کرده یعنی زمان سیرش بیشتر بوده پس آن کوکب اولی و انسب باشد بدین برج و اگر

و اگر طالع از مثلثهٔ خاکی باشد سوال از نباتات باشد پس اگر راس
با قمر یا زهره یا مشتری در طالع باشند یا ناظر بوی سوال از نباتات
مأکول باشد و اگر یکی از سایر کواکب باشد سوال از نباتات بری باشد
و اگر طالع از مثلثه هوائی باشد از حیوانات سوال کرده پس اگر زهره در آن
باشد یا ناظر بوی مرغ آبی یا ماهی باشد و اگر مریخ باشد حیوان بری باشد
از آنها که در ستانها مسکن دارند مانند شغالها و اگر در آن راس باشد از چهارپایان
درنده باشد و اگر زحل باشد از هوام ارض باشد و اگر مشتری از چهارپایان
باشد و اگر عطارد باشد از جنس طیور باشد و اگر قمر از جنس آدمی و اگر شمس از جنس
ملوک و اشراف باشد یا از جنبنده کانی که پای بسیار نداشته باشند
و نظر کن بصاحب یوم و سلطنت وی و از آن شهادت بجوی چه مشتری را استیلا
بر فیلان باشد و آنچه از آنها شمرده شود و از جنس آنها محسوب شود و مریخ را
بر خوکها و عطارد را بر خرها و آنچه از جنس آنها باشد و قمر را بر گاوها و آنچه
از جنس آنها محسوب شود و شمس را بر اسبها و آنچه از جنس آنها شمرند و راس
و ذنب را بر شیر و امثال اجناس آنها استیلا باشد معرفت لون و طعم و بوی و اسم خبی
نظر کن بصاحب وجه طالع و بشمار از درجه آن تا درجه طالع و شصت شصت
طرح کن اگر یک باقی ماند منسوب بزهره و آن چیزی باشد متصل و صلب
و در میان آن خالی نباشد و سبز رنگ است و سرد و سبک و بسیار غلطان نباشد

دراز

درازی باشد و دران تیزی و رطوبتی باشد و هیئت و صنعتی مختلط و در هم باشد
یعنی مختلف الشکل باشد و از گیاهها آنچه میروید در مغرب زمین و ولایت
یمن و در آب کاهها و مرزها را از جنس شجر سرو باشد و چنار و صنوبر و گیاههائی
ارض گندم و جو و برنج و شلغم و از حیوانات آنها که دو پای داشته باشند
از مرغهای اهلی و زنان از جنس انسان و از چهارپایان شتران و از جواهر
آنچه طلا و نقره ساخته و از جواهر آنها مروارید و اگر دو باقی ماند منسوب
بمریخ و آنچه گندم گون باشد و درهم پیچیده و غلطان نباشد و کوچک
باشد و خوش طعم و گرم و خشک و مریخ را از جنس شجر آنها که از آن کار
چوب و لاک و هاون و قاشوق تر شود و آنچه خشک باشد و آنچه در کوهستان
میروید از رستنهای زمین زرنیخ سرخ و الماس و سنگهای بد اصل کم قیمت
و از حیوانات هر آنچه صاحب دو پای باشند و از مرغهای بری آنچه
در کوهها باشد و از جنبنده کان زمین چهارپایان و حیوانات بارکش
و خوکها و آنچه بزمین ترکستان یافت شوند و اگر سه باقی ماند منسوب
براس و آنچه چهار گوشه است در خلقت اصلی بود نه آنکه کسی از آن ساخته باشد
و مر راس را از جواهر طلای شکسته باشد و مس سفید و سنگ سرمه و شیشه
و از جنس اشجار درخت بنه و بادام و بلوط و هر رستنی که منفعت باشد از زمین
و از گیاهها ریاحین و لوبیا و باقلا و نخود و جوی که اثر ابوت نباشد

و از حیوانات درندکان و مارها و اکر چهار ماند منسوبست بزحل و آنچه
سیاه رنگ و تیره و بدبوی و غلیظ و میان خالی بود و خشک و شور
و مر زحل راست از جواهر آهن و از جواهر آبی صدف و سنگ سرمه و از جنس
شجر کنار و خرما و انار ترش و کندر و مویز سیاه و از ریاحین آنچه خورده نشود و
و از حیوانات هوام زمین و از چهارپایان سگها و بوزینها و تا هر سگ شته و اگر پنج
ماند منسوبست بمشتری و زرد رنگ و خوش طعم و خوشبوی نه گرم باشد و نه سرد
چهار گوشه باشد میانه و چرب باشد و میانه نرم و بر ظاهرش رطوبتی
باشد و مر مشتری راست از جواهر آبی لاجورد و از جواهر آتشی مس سفید و زر و
و طلا و نقره ساخته و آنچه طلاکاری شده و زیورهای آن و از جنس شجر الوی سیاه
و کلابی و شفتالو و سیب و کنار و از چهارپایان آنچه ماکول مردم باشد و استیلای
دی بیشتر بر آنچه نی باشد که اصلش در ولایت عراق بهم رسد و از جنس
آدمی هر مذکری و اگر شش ماند منسوبست بعطارد و آنچه سبز رنگ باشد و بر روی
آن زردی باشد و رنگش در هم مختلف باشد و اصل جنس بر هم نشسته
و غیر متخلخل باشد و با داکر باشد نه گرم باشد و نه سرد و بسیار میان پر باشد
و آنچه در طرف داخلش باشد بدبوی باشد و مر عطارد راست از جواهر
آبی یاقوت سبز و مروارید و مرجان و بلور و از جواهر آتشی نقره ساخته و از جنس
شجر نخل و تاک و یاسمین و از گیاه زمین آنچه چیزی از آن خورده نشود و از حیوانات

مرغان

مرغان و از چهارپایان دراز گوشها و بوستانها که در ان متاع کنند و بوستانها
و باغی کرده برای مصحفها و اگر هفت ماند منسوبست بقمر و آنچه لاجوردی باشد و چهار
گوشه باشد و خوشبوی و در آن رطوبتی باشد گاهی میان پر باشد و گاهی
میان خالی و مر قمر را از جواهر آبی مروارید معجونی و از جواهر آتشی نقره که برای اطفال
و زنان آویزند و از گیاهها آنچه در شیزارها روید و بید و آنچه سبب گیاه خشک
و آنچه رشته نشود و آنچه در دامان کوهها روید و از حیوانات کنیزکان و از چهارپایان
ماده گاو و از رشتنیها ابریشم و آنچه در زمین فارس پیدا شود و اگر هشت ماند منسوبست
بشمس و آن چیز سرخ رنگ باشد و بر روی آن سبزی و کوتاه باشد و صلب
و صاف و تند و گرم و خشک نه بسیار مجوف باشد و نه بسیار و مر شمس راست از جواهر آتشی
آهن و از زیره و هر چه صیقلش بر دارد باشد و آنچه از جواهر کم قیمت باشد و از جنس
شجر آنچه شبیه باشد بجو بر درمنه ترکی و مانند آن و از رستنیها آنچه پوست ظاهرش
سخت باشد چون بادام و جوز و مانند صنوبر و سنبل و گیاه بهار ساق دار
و کشنیز و حیوانات انسان و ملوک و سلاطین و اشراف و از جنبندگان
آنچه پایهای بسیار داشته باشند و از چهارپایان اسبها و استرها و آنچه از جمیع
اقالیم بهم رسد معرفت استخراج ضمیر از قول هند که باز ذکر کرده ام و کویا خطا کنند گفته اند اهل هند
که اگر سوال کرد کسی از چیزی که مخفی باشد بر تو نظر کن بصاحب اثنی عشر
درجه طالع و صاحب بهتر ان و صاحب حدش و صاحب دریجانش هر کدام

که قوی باشد ونظر کن که وی بچه کوکب متصلست پس بگوی نام انچیزرا وانچه را
ما قوی یافتیم دلالت آنچیز راست پس در هر برجی که واقع شود اگر صاحب
آن برج درانجا باشد یا کوکبی دیگر را درانجا یافتی پس ضمیر از مدلولات آن خانه
باشد واگر اصلا کوکبی در اینجا نباشد نظر کن که صاحب آنخانه درکدام خانه است
پس ضمیر از مدلولات موضع حظ وموضع صاحبش باشد مثالش طالع دوازده درجه
حمل بود دهر دو درجه ونیم یکبرج گرفتیم ابتدا از حمل که طالع بود رسید حساب برج
اسد که بیت الولد بود نسبت بطالع ودر آنجا شمس بود ونه کوکبی دیگر نظر کردیم
شمس صاحب حظ در هفتم بود از طالع گفتیم سوال از فرزندیست که زنا خواسته گاری
کرده واگر در هشتم بود گفتیم از فرزندی بیمار پرسیده وهم بدین طریق دوازده
بروج دوازده خانه ولاستخراج ضمیر از منهبرها نظر کن که در چه موضع است منهبر طالع
وانموضع بر چه دلالت میکند از بیوت مثلا بیت المال یا بیت الاخوة یا غیر ان
پس ضمیر از منسوبات ان بیت باشد ومعرفت موضع منهبر چنین است که از درجات
طالع سه وثلث سه وثلث بشماری هر عدد که حاصل شود بان عدد از برج منقلب
مثلثه طالع بر توالی حساب بکنی هر برج که منتهی شود آن برج موضع منهبر باشد
مثالش بود طالع ده درجه حمل ودر مثلثه اتشی برج منقلب حمل بود پس سه درجه
وثلث اول حصه حمل بود وسه درجه وثلث دوم حصه ثور وسیوم حصه جوزا فمنهبر
در جوزا بود وراجع گفتیم سوال از حال غایبی است که کی بر خواهد گشت بوطن خود

صاحب

صاحب منهبر در دلو بود در خانه دهم با شمس صاحب شرف طالع ونور عالم
گفتیم این غایب را سلطنتی باشد وبا وی جمعیتی باشد واشخاص بسیار بر در خانه
وی باشند وزحل صاحب دلو که صاحب خانه انهابت در هفتم درجه
در جوزا وآن خانه عطاردست پس دلالت کرد بر انکه این ملکی باشد
از ملوک وشهادت دار بر این زحل که صاحب خانه نیز شد وعطاردست
چه زحل صاحب سنه عالم بود وسوال از برگشتن خلیفه بود از سفر **قول جنیدر**
در ضمیر گفته است چنانکه هرگاه خواهی بدانی انچیزرا که خاطر گرفته انسانی
نظر کن بطالع وبه منهبرش وان کوکب که در طالع است پس ضمیر بر طبع
طالع وکوکبی باشد که درانست پس اگر منهبر اول از برج طالع باشد پس ضمیر طبع
این برج وصورت مشهوره آن باشد ومدلولاتی که در غالب دلالت
بران میکند بدین طریق که حمل دلالت میکند بر جواهر وطلا ونقره وگوسفندها
وثور بر زنان وگاوها وجوزا بر زنها ومردها وسرطان بر گیاه وچیزهای
آبی واسد بر نبات وغوغا وغیرها سنبله بر لباس وپوشش وانچه روشنی
ودختران خوش روی است چشم دختران باشد ومیزان بر زنها وفسق
وفجور وآب وتجارت وعقرب بر فقر ومارها وقوس بر زنها وعلاج بیمارها
وکمان وجدی بر چیزی که خبری ده ازآن بنا شد وزن بیوه وزراعتها
وبزغالها ودلو بر سوت وبندکان وخانه زادان ودلو وحوت بر دردخنها

و دوستی با زنی و ماهیها پس اگر غیر شهر اول برج طالع باشد پس ضمیر بر وفق مدلولات باشد از ان برج که بعد از انها باشد که مذکور باشد و اینها توابع ان مدلولات باشند مثل دلالت حمل بر اتش و قتال و بهایم و ثور بر زراعت و مال و انچه منسوب بوحوش باشد و جوزا بر کارها و فرزند و رسیدن بخبر از جانب بزرگان و سرطان بر نقل و حرکت و نظر بسوی زنان و کاشتن ریاحین و حیولانات ابی و اسد بر دوندگان و باشیدن آب در درختها و تخمها و بوستها و موی و قتال و صید و سنبله بر کیاه و شعر خواننده کی و بوی خوش و خدمت کاران و میزان بر سفر و منفعت رسیدن و چیزی بو شاطت بازار و بدر و عقرب بر بوی خوش و طعامی که برای ملاقات دوستان مهیا کرده و ترس و کار بد و هوام و قوس بر قتال و سفر و جوهری که بکار مردم اید و جدی بر سفر و مخاصمه و اصلاح شتران و کاری در زمین و در او و گفتن با سباب زراعت و دلو بر یاد گرفتن چیزی و شراب خوردن و زنا لیت مرتبه و مانند آن و حوت بر جواهر و مهرها و رسیدن بخبر و خوبی از جانب اطفال و نجوم و حیولانات ابی که بر روی آب نشینند و مانند اینها

نقط و صدور در مخلب اطلاق باین شود در این مقام باید بدانکه مرجع ارادت شود و ما یکه جمه سعد اطلاق شود چه رجوع اربع قوام از رف را که سعد باشد است

پیان حکم بر کواکب هر گاه در طالع باشند بر نحو طالع بروج که طلوع کنند هر گاه طالع برج چهار پایان و دران سعدی باشد که ان برج محل صعود آن سعد باشد با ان سعد ناظر باشد بطالع از مکان خود پس سوال از امر ملوک باشد یا از امر د

برى یا از زنی تفصیل بروج طالع بحسب کواکب در ان تنها اگر حمل و دران مریخ باشد و دی قوی باشد از طلا و کار و چیزی و سلطنت پرسیده و اگر عطارد قوی الحال دران باشد از حمل یا تهیه لشکر یا عرض و بدن انسان و اگر زهره باشد بدان صفت از زنان و طلا و متاعها پرسیده و اگر دران مریخ و شمس باشد از طلا و ملک پرسیده و اگر دران عطارد و شمس باشد از اطفال و قاصدان پرسیده و اگر دران زهره و شمس باشد از ملک و زنان پرسیده و اگر دران مشتری و شمس باشد از طلا و توانگری پرسیده و اگر دران زحل و شمس در کار خانه چهار پایان پرسیده طالع ثور اگر دران قمر و عطارد باشد از صدقه پرسیده که ایا میسر شد اثر ایا نه و اگر دران مشتری و زهره از زنها و کاوها پرسیده و اگر دران مشتری و شمس باشد از کوسفند و کاو و شتر و ملک پرسیده و اگر دران قمر و مریخ باشد از قتال و اسلحه پرسیده و اگر دران قمر و مشتری باشد از زیادتی در مال و منزل پرسیده و اگر دران قمر و زحل باشد از زاهزنی و سحر و بند پرسیده و اگر دران عطارد و زهره باشد از صلاح و راستی زنان پرسیده و اگر دران عطارد و شمس باشد از امر دبیران و بند یا پرسیده و اگر دران عطارد و مریخ باشد از امری پرسیده که دران قتال و غوغا باشد و اگر عطارد و مشتری باشد از توانگری و مشورت پرسیده

احوال بسیاری از کواکب با مشتری نشده

و اکر عطارد و زحل باشد از ابها و زنان پرسیده و اکر دران زهره
و شمس باشد از امر دهقانان و زراعت پرسیده و اکر دران زهره
و مریخ باشد از زنان و لباسهای نیکو پرسیده و اکر دران زهره
و مشتری باشد و از تزویج و مال پرسیده و اکر دران زهره و زحل
باشد از صلح و دشمنی با هم پرسیده و اکر دران شمس و مریخ باشد از امر ملوک
و غوغا پرسیده و اکر دران شمس و مشتری باشد از چهارپایان و سواران
پرسیده و اکر دران شمس و زحل باشد از بنده که و بدران پرسیده و اکر
دران مریخ و مشتری باشد از قتال هر روی زمین پرسیده و اکر دران
مریخ و زحل باشد از قرب و وزدی پرسیده و اکر دران مشتری و زحل
باشد از ملاحی و غوغا و امر تجهیز پرسیده و اکر دران قمر تنها باشد
از لباس و زنان پرسیده و اکر عطارد باشد از لعنت و کرامت پرسیده
و اکر زهره باشد از اتحاد چیزی که برادرش بوی بخشند و اکر
شمس باشد از زمره و خواندن و چیزی که تعلیم کنند از او امر چهارپایان
و اکر مریخ باشد از هلاک و امری که دران خیری نباشد و اکر مشتری
باشد از مال و توانکری و اکر زحل باشد از چیزه سدی یا مرضی پرسیده
طالع جوزا اکر دران قمر باشد از زنان و مرزنها پرسیده و اکر عطارد
از علم و تعلم و عمل و اکر زهره از زن سازنده مغنیه یا رقاص و اکر شمس از صحت

و تعلیم

و تعلیم و اکر مریخ از چیزی که کار میکند و اکر مشتری از قرائت و امر
دین و اکر زحل از امر ملوک و توانکری پرسیده و اکر دران قمر و عطارد
باشد از علم فرزندش پرسیده و اکر قمر و زهره از نیکی تان و اکر قمر و مریخ
از فریاد و صیحه زنندکان و اکر قمر و مشتری از پسری که برای او متولد
شده و اکر قمر و زحل از زیب و سختی و مرض و اکر عطارد و زهره از خوشحالی
و مردی که زنان دل او را برده باشند و اکر عطارد و شمس از نهاد ان
و دوستان و اکر عطارد و مریخ از غلامت کم شده یا هر عملی که صلاحیت دران
نباشد و اکر عطارد و مشتری از توانکری و علم و اکر عطارد و زحل از فریب
و مکر و سختی حبس و اکر زهره و شمس از دشمن کیلا مردی ظاهر باید یا نه و اکر زهره
و مریخ از صحت تان و هلاک مال و اکر زهره و مشتری از زنان و فرزند
و اکر زهره و زحل از دشنامی و قتال و امری که دران خیری نباشد
و اکر شمس و مریخ از حال ارباب جند و اکر شمس و مشتری از احوال ملوک
و سرها و اکر شمس و زحل از غلامی و عملی و اکر مریخ و مشتری از مرد طبیبی و اکر
مریخ و زحل از دردهی و کناهی و اکر مشتری و زحل از مصیبت مایه و نقص
پرسیده **طالع سرطان** اکر دران قمر باشد از دشنام دهنده زنان و مدت
کنندهٔ ایشان پرسیده و اکر عطارد از زنی و لفعی و زیادتی دران و اکر
زهره از زنان و لباس و اکر شمس از نزاع عظما و ملوک و اکر مریخ از زنان

و غوغا ها از زمین ها از چیزی که ضایع شده و اگر مشتری از مال و منزل نیکو و اگر
زحل از مالها که تلف شده و اگر قمر و عطارد از خدمت ملوک و عظما و اگر قمر و زهره
از زنی که او را تزویج کند و اگر قمر و شمس از صلاح ملوک سلاطین و اگر قمر و مریخ
از ملامت و امری که قبیح باشد عمل آن و اگر قمر و مشتری از زنان ملوک
و عظما و اگر قمر و زحل از ترس و افتی در مال و اگر عطارد و زهره از غنا و تجارت
و اگر عطارد و شمس از خدمت سلطان و اگر عطارد و مریخ از قتال و غوغای
شخصی و اگر عطارد و مشتری از اولاد و تجارت و اگر عطارد و زحل از مکر و حیله
و افسون و اگر زهره و شمس از بساط ملوک و اگر زهره و زحل از درد و گرسنگی
و اگر شمس و مریخ از بند و زندان و اگر شمس و مشتری از عطیه ملوک و عظما
و اگر شمس و زحل امر رنج و رسوائی و اگر مریخ و مشتری از مال و زنان یا از زن
خود و اگر مریخ و زحل از سرقت و کارگران و اگر مشتری و زحل از قوم و دود
و چیزی که در آن خیری نباشد پرسیده **طالع اسد** و اگر در آن قمر باشد
از زنان ملوک و بزرگان پرسیده و اگر عطارد از امر علم و کتابها و از وزراء
و اگر زهره از زنان بلند مرتبه و چهارپایان و اگر شمس از پادشاهی که یلابی
برادنها یا از طول حیات و اگر مریخ از آتشی و دردی و اندوهی و سفری
و اگر مشتری از ملوک و کسی که زبردست اوست و از قتال از مادر جاه
که خواهد بجز و اگر زحل که در آن چیزی بنا شده و اگر قمر و عطارد و از رسالت

ونامه

و نامه و قاصد و اگر قمر و زهره از
و اگر قمر و شمس از بیداری و مخاصمه و عقابها در امری و اگر قمر و مریخ
از آتشی در مال و از ملک و اگر قمر و مشتری
و اگر قمر و زحل از مرض و فقر و فاقه و اگر عطارد و زهره از افنی در کار وزرا
و اگر عطارد و شمس از دبیران و وزرا و اگر عطارد و زحل از مکر و جادوی
مردان و اگر زهره و شمس از زنان و ملک و مال و اگر زهره و مریخ از
و اگر زهره و مشتری از   و اگر زهره
و زحل از   و اگر شمس و مریخ از آتشی و درد اندرون یا گاه
و اگر شمس و مشتری از خورت ملوک و اگر شمس و زحل از خوابها که بر و شن سید
و از غنا و تنه و اگر مریخ و مشتری از قتال میان ملوک و زحل از غضب ملوک و غوغا
و اندوه و اگر مشتری و زحل از   پرسیده **طالع سنبله**
اگر در آن قمر باشد از لواکری و یا کنیزکی پرسیده و اگر عطارد و از کتاب
و زراعت پرسیده و اگر زهره از زنی که رقص کند و اگر شمس از برادری که از قوم او
بر برادری او میکند و اگر مریخ از گیاهی که سوخته و اگر مشتری از شادی که در
و گفتگوی و اگر زحل از مرضی بواسطه بادها و اگر قمر و عطارد و از فریب و حیله زنان
و اگر قمر و زهره از زیور و اسباب زنان و اگر قمر و شمس از مرض و مضرت خود
و اگر قمر و مریخ از قتال و غوغا و اگر قمر و مشتری از پسری که تازه بهم رسیده

[illegible]

و اگر قمر و زحل از دردی از یاد با هم سد و اگر عطارد و زهره و از نقوش
و خوانندگی و شعر و اگر عطارد و شمس از جری که بومی رسیده و اگر عطارد و مریخ
از خسارتی در مال و اگر عطارد و مشتری از فرزندی که تازه متولد شده و اگر
عطارد و زحل از افسونها حیله و مکر و اگر زهره و شمس از مقدار و منزلت خود و اگر زهره
و مریخ از جماعتی که در امری اجتماع کرده اند و اگر زهره و مشتری از منفعت مال
در زراعت و اگر زهره و زحل از حیله و مکر و فریب زنها و اگر شمس و مریخ از کسی
که در خانه او سوخته و اگر شمس و مشتری از نوابا که برای آخرت مهیا کرده
و اگر شمس و زحل از مشتری و بلایا و اگر مشتری و زحل از زنا که تازه زاییده
پرسیده، طالع میزان اگر در ان قمر باشد در منفعت مال بواسطه
تجارت پرسیده، و اگر عطارد از ارزنج و منفعت تجارت و اگر زهره از زنی
که او را خواهد تزویج کند و اگر شمس از مضرتی از جانب بلند مرتبه کان و را
دوری یا از مرضی که در اسافل اعضایش باشد و اگر مریخ از خونی و غوغایی
و اگر مشتری از سلطنت کاری بلند مرتبه و اگر زحل از بزرگان تجار و اگر
قمر و عطارد و از تجارت و نقل و حرکت و اگر قمر و زهره از لهو و خواندن
و داشت میدان و اگر قمر و شمس از فقران و درویشان و اگر قمر و مریخ از عشق
و تجوز و کار زنان لیث و اگر قمر و مشتری از مردی و ثنای نیکو و اگر قمر
و زحل از حکیمی و دانشمندی و اگر عطارد و زهره از زیور زنان و اگر عطارد

عطا شمس

و شمس از اغنیا و توانگران و اگر عطارد و مریخ از مالی که دزد برده و اگر
عطارد و مشتری از طبیبان و خطیبان و اگر عطارد و زحل از اخرابات
و اگر زهره و شمس از امر کوکب و اگر زهره و مریخ از دوستی و اگر مشتری طلا و اگر زهره
و مشتری از مال و اگر زهره و زحل از مال و توانگری و اگر شمس و مریخ از ملوک
و سلاطین و اگر شمس و مشتری از یاقوت و مرجان و اگر شمس و زحل از بلایا
و شری و اگر مریخ از طلا یا دختر و اگر مریخ و زحل از غنا و توانگری و اگر مشتری
و زحل از اشراف پرسیده، طالع عقرب اگر در ان قمر باشد از قتال
و حرب پرسیده، و اگر عطارد از علمی که خواهد یا دگیرد و اگر زهره از فریب
و مکر زنان و اگر شمس از زهری که خورده یا مرضی و اگر مریخ از لشکری یا دزدی
و اگر مشتری از مخاصمه با عدو و اگر زحل از کسی که از ملوک ترسیده یا از حوالی که دزد
و اگر قمر و عطارد و از نقل و حرکت و کرکتین و اگر قمر و زهره از مخاصمه
و مجادله با زنان و اگر قمر و شمس از دردچشمهای خویش و اگر قمر و مریخ از دزد
زاییدن و ولادت و اگر قمر و مشتری از مخاصمه نزد قاضی و اگر قمر و زحل از
و اگر عطارد و زهره از خراج پادشاهان و اگر عطارد
و شمس از نقل و حرکت ملوک و سلاطین و اگر عطارد و مریخ از عرض لشکر و اگر
و اگر عطارد و مشتری از مخاصمه و مجادله در مال و اگر عطارد و زحل از جبری
که در خانه حاضر دارد و اگر زهره و شمس از ترس و بیم از جنب و شمس و اگر زهره

و مریخ از گرسنگی و ترس شدیدی و اگر زهره و مشتری از نقد مال و اگر زهره
و زحل از   و اگر شمس و مریخ از ترس از سلطان و اگر شمس
و مشتری از   و اگر شمس و زحل از امر فاسدی و اگر
مریخ و مشتری از خزانه و اگر مریخ و زحل از کار بدی و شری و اگر مشتری و زحل از
طالع قوس اگر در آن قمر باشد از دفین برسید و اگر عطارد از مخاصمه با جنگی و اگر
زهره از بوی خوش و اگر شمس از طلا یا نبات یا بولی و اگر مریخ از سلطان و اگر
از یا بول از رطبی و فرزندی و اگر زحل از اجر و ثواب آخرت و اجر و اگر قمر
و عطارد از سلطان و اگر قمر و زهره از دوستی زنان و اگر قمر و مریخ از ترسی اگر
قمر و مشتری از طلا و اگر قمر و زحل از شر اکبی و اگر عطارد و زهره از ظفر و اگر
عطارد از مخاصمه و اگر عطارد و مریخ از   و اگر عطارد و مشتری از
و اگر عطارد و زحل از قرص و اگر زهره و شمس از
و اگر زهره و مریخ از زیور زنان و اگر زهره و زحل از چیوه چوده اگر
شمس و مریخ از طلا و اگر شمس و مشتری از یا بول یا فیلی و اگر شمس و زحل از بیماریها
و اگر مریخ و مشتری از   و اگر مریخ و زحل از خصومتی با کسی
و اگر مشتری و زحل از خدمت ملوک برسیده طالع جدی اگر در آن
قمر باشد از مرضی و اگر عطارد از لشکر و اگر زهره از زنی که با بدش آید
و اگر شمس از بندی و علی و اگر مریخ از طلا و اگر مشتری از مهمان خود و اگر

زحل

و زحل از مالی مدفون که کی آن را یابد و اگر قمر و عطارد از زیادتی
مال و اگر قمر و زهره از زنان فربه و اگر قمر و شمس از سفر و اگر قمر و مریخ از کم
شدن و اگر قمر و مشتری از خریدن زمینها و اگر قمر و زحل از کلی و شربی و اگر
و اگر عطارد و زهره از چیزی که در آن دانه باشد چون میوه و اگر عطارد
و شمس از   و اگر عطارد و مریخ از مردی بدخلق و اگر
و ران عطارد و مشتری از حکمتی و لفظی که در آن باشد و اگر عطارد و زحل از کم
دین و اگر زهره و شمس از سفری و اگر زهره و مریخ از زنی که گریخته و فرار کرده
و امیر را نا خوش دارد و اگر زهره و مشتری از شمس و اگر زهره و زحل از زیور
زنان و اگر شمس و مریخ از زنی که اراده سفری دارد و اگر شمس و مشتری
از مهرها و اگر شمس و زحل از   و اگر مریخ و مشتری
از مال و منفعت آن و اگر مریخ و زحل از   و اگر مشتری
و زحل از خدمت اشراف طالع دلو اگر در آن قمر باشد از غمی برسیده
و اگر عطارد از فرحی و اگر زهره از   و اگر شمس از زنان
و چهارپایان و اگر مریخ از   و اگر مشتری از اشراف
و اگر زحل از   و اگر قمر و عطارد از جای دوری
و اگر قمر و زهره از زنی و اگر قمر و شمس از   و اگر قمر و مریخ از
و اگر قمر و مشتری از   و اگر قمر و زحل از

واکر عطارد و زهره از زنی یا طفلی واکر عطارد و شمس از تعلیم
اطفال و اکر عطارد و مریخ از لهو و فرح و اکر عطارد و مشتری از مخالطه با حکما
و اکر عطارد و زحل از غم و اندوهی و اکر زهره و شمس از پادشاه و اکر زهره و مریخ
از زنی که می بوی بخشیده اند و اکر زهره و مشتری از
و اکر زهره و زحل از و اکر شمس و مریخ از ریختن خونها
و اکر شمس و مشتری از حمام و کرمخانه و اکر شمس و زحل از خانه پیرانی و اکر
مریخ و مشتری از اهل عیالش و اکر مریخ و زحل از مشتری که بوی رسیده
و اکر مشتری و زحل از املاک و زمینها پرسیده **طالع حوت** اکر در ان قمر باشد
از زنی که زاییده یا از خانه زادی پرسیده و اکر عطارد از مخاصمه با ولدش
و اکر زهره از مخاصمه با زنش و اکر شمس از ضرر در مالش و اکر مریخ از زنی که زاییده
و اکر مشتری از پابوس و اکر زحل از دزدی که بشده و اکر قمر و عطارد از
و اکر قمر و زهره از زنی و مادرش و اکر قمر و شمس از سیم و شری
و اکر قمر و مریخ از بیرون و اکر قمر و مشتری از فرح و فرزند و اکر قمر و زحل
از حزن و اندوهی و اکر عطارد و مشتری از و اکر عطارد
و زهره از مخالطه با زنان و اکر عطارد و شمس از رنج و تعب و اکر عطارد و مریخ
از قتال و اکر عطارد و مشتری از و اکر عطارد و زحل
از حکمت و اکر زهره و شمس از طلا و اکر زهره و مریخ از زنا و اکر زهره و مشتری از زن

و فرزند

و فرزند خود و اکر زهره و زحل از رفتن بسوی اهل خود و اکر شمس و مریخ
از راه دور و راه دوری و اکر شمس و مشتری از طعام و اکر شمس و زحل از عذاب
و دشمنان و اکر مریخ و مشتری از مخالطه اشراف و اکر مریخ و زحل از جوهری
و اکر مشتری و زحل از خسران پرسیده **معرفت مسئله منجم یا خبر که آیا حقیقت دارد یا محال باشد**
کفته است ارسطاطالیس که درست کن طالع را و تقویم کواکب را معین کن
صاحب وریحانش را و صاحب شهورش و همچنین بابتی اوتاد را و کوکبی که در اوتاد است
پس اکر طالع برج بخشی باشد یا بخشی در ان باشد یا بخشی ناظر باشد بدریجان
یا بشهر طالع که صاحب آن وریحان یا بشهر باشد خاصه اکر طالع اسد
یا عقرب یا دلو باشد و صاحبان اینها ناظر باشد یا طالع یا غیر این
بروج باشد و مریخ ناظر باشد بطالع در جمیع این صورت سوال از بنده
کریخته یا از کمشده باشد و اکر بخشی با صاحب بیت المال یعنی صاحب ثانی
در سادس باشد یا سابع و طالع برج بخشی باشد بدین طریق سوال
از ضاله است و اکر بخشی با صاحب طالع در ثانی باشد یا سادس یا رابع
و در نوند طالع بخشی باشد پس ترجیح باشد و اکر دوم برج ثابت باشد
و صاحبش در طالع بود و هم وی دلیل باشد یا صاحب طالع در طالع
باشد یا صاحب ثلث مانع ناظر باشد ثلث خود با بعض سوال از جوهری باشد
باشد که فراموش کرده و اکر طالع دو جسدین باشد و صاحبش در طالع بود

یا ناظر بدان یا ناظر بدر گاهش سوال از چیزی باشد که گمشده و از دست داده و بد روی
بنز داده اند و اگر طالع برج منقلب باشد و صاحبش در طالع باشد یا ناظر بدین یا ناظر
بدر یگاهش یا بهبهرش سوال از چیزی باشد که در دیده اند و بخفیه برده شده
و اگر طالع بابت باشد بیت مود ولکن در ان کوکب نحسی باشد سوال از چیزی باشد
که در دست گرفته و اگر طالع مذکور سعدی باشد یا ناظر باشد ان سعد بدر یگاهان
یا بهبهرش سوال از چیزی است که در کف گرفته ولکن در ان چیزی نیست
و اگر طالع هوائی یا سنبله باشد و در آن هیچ کوکب نباشد سوال از حیوان
دو پاست و اگر بعضی از سبعه سیاره سعد باشد و یا نحس در سوم یا در نهم در برج دو جسدین
پس همچنین سوال از حیوان دو پا باشد و اگر طالع برج دو جسدین باشد
و در ان بعضی از هفت کوکب باشد یا انها ناظر باشد از تثلیث یا تربیع یا تسدیس یا بالعکس
بالعکس و آن ناظر صاحبش باشد سوال از حیوان دو پا باشد و اگر در جسدین
باشد و آن کوکب در طالع یا ناظر بهبهر و در پی ان خود سعد باشد پس النحس
از عابدان و بخبران باشد خاصه که آن سعد در شرف خود باشد چه زحل
همه دلالت کند بر عباد الله و صنم پرستان و برهمنان و اگر سعد راجع باشد
در برج دو جسدین باشد خاصه اگر در فرح خود باشد پس صاحب اولطافات
مگر انکه فی الجمله متکفل امر عبادت باشد و شاید که از شاه زادگان باشد
و هر گاه مریخ یا شمس در طالع باشد یا بهبهر طالع یا از یکی انها ناظر باشد تربیع

بس

پس سوال از کاو میش کرده یا از مطلق حیوانات که صاحب پشم و موی باشد
و هر گاه طالع برج حیوانی باشد که منسوب بچهارپایان چون ثور و قوس و حوت
یا در بروج مطلق دواب ارض پس سوال نیز از مانند انها باشد هرگاه
سعدی در طالع یا ناظر بطالع نباشد و اگر طالع برج سباع باشد
و در ان نحسی باشد یا ناظر بوی نحسی بود سوال از گزندگان سباع باشد
و خوف از آن جهت پس اگر ناظر باشد زحل از تربیع لطالع و آن دو جسدین
باشد یا زحل در طالع باشد سوال از شرور و شیاطین و جنیان و حیوان
و غولان و مانند آنها باشد و اگر عطارد بدین صفت ناظر باشد سوال
از علمای نجوم و افسونگران و کاهنان و دلالان که چشم بندی کنند و فالگویان
و بازیگران و اهل صنعت و مانند انها و اگر زهره در طالع باشد یا ناظر بطالع
بدین صفت پس مسئله از فعل حرام اهل عبادت و جایگاه عبادت و اگر این
کوکب طلوع کند در برج مذکری و با وی نحسی باشد پس سوال از مذکری کند
از هر جنس که باشد و اگر طالع که باشد و اگر طالع برج یا بهبهر یا در حال دو جسدین
باشد و صاحبش در ان باشد و سعد از نظر بریده و از چیزی که نر باشد یا ماده
و چون دانستی که حیوان دو پاست خواهی که بدانی که این آدمی مذکر است
یا مؤنث از ذوات یا بنده و بسائل چه نسبت دارد پس اگر طالع برج دو جسدین
باشد و سعدی در بیت دوم باشد پس وی از نطفه و کم رتبه کان مردم باشد

واکر در سوم از برادران و اکر در چهارم از پدران و اکر در پنجم از فرزندان
و در ششم از دشمنان و در نهم از اهل سفر و غربا و در دهم از ملوک و بزرگان و در یازدهم
از دوستان و در دوازدهم از گناهکاران پس هرگاه طالع سعد کی از سیاره و در مشهور بیت
یا ناظر باشد بان محل از تثلیث یا از برج ذوجسدین پس از خویشانش باشد
پس اگر طلوعش یا ناظرش مشهور بیت اصدقا باشد پس وی از صدیقان باشد
و اکر نظرش مشهور اعدا باشد از دشمنان او و اکر کوکب سعدی در وتدی باشد
و قوی پس وی از ضمنها باشد یا غیران و عابدان و اکر چنانکه گفتیم سعود
و نحوس همگی باشند پس مسئول عنه از دشمنان و صدیقان و خویشان و از اول
مردم باذن الله تعالی و هرگاه طالع برج منسوب بچهارپایان صحرا باشد
از ایشان سوال و اکر طالع برج منقلب یا در آن نحسی باشد سوال از شیخ کرده
کرده بدانکه کوکبی در نقطه وتد باشد دلالت کند بر شکل و آلات کوکبی که در غرفش
باشد و هرگاه طلوع کند کوکب نحسی یا سعدی در شرفش یا بیت سعدی و نظر کند
از مساجد و معابد و اکر برج سعد طالع باشد و نحوس ناظر باشند یا نظر کند نحسی
یا سعدی نحسی از شیاطین و غولان پرسیده و اکر طالع از بروجی باشد که بر صورت
آدمی باشد یا ذوجسدین بجهه یا ناظر بدان صفت که گفتیم سوال از ملوک
کند و اکر مریخ از سواران و راه زنان و اکر مشتری از سرداران و طلبان
خبر و اکر زهره از زنان و ریشان و اکر عطارد از کاتبان و تجار

وصف

وصفت کرد ان و اکر زحل از زارعین و اهل کروخته و غلامان و کنیزان و دلالت
شمس و قمر بحسب دلالت کوکبیست که ناظر بخارج آنها باشد و هرگاه هر یک جدا باشند
پس شمس دلالت بر ملوک و بزرگان کند چنانکه گذشت و قمر دلالت کند بر بزرگان
مشهور و زنها تا ملوک پس اگر قمر با آنکه ناظر باشد نحوس بجهه دلالت کند بر فقر **معرفت آنکه**
در کف دست قبضه چیزی دارد یا نه هرگاه خواهی بدانی که آیا در دست چیزی دارد یا نه نظر کن بطالع پس
اگر متصل باشد بصاحب ساعت یا بصاحب طالع یا بصاحب خانه خود و نظر قمر بوی
باشد از یک طرف پس در دست چیزی دارد و اگر نه پس چیزی در دست ندارد و ترا
میخواهد بغلط اندازد پس طلب کن دلیلی را که اقوی از جنس دلیل باشد پس اگر در حد
خود باشد اقوی ترکیب دلیل باشد و الا از رنگ حجتی تغیر کرده و مستحیل شده پس حکم کن
باشد از ده آنچه میباید انشاء الله تعالی **معرفت آنچه در قبضه است** و هرگاه خواهی که بدانی
که سائل چه در دست دارد پس درست کن طالع و کواکب را و جوهر جنی را از جوهر طالع
حکم کن و رنگش را از صاحب حد طالع و عددش را از قمر و عطارد و بوی و گونگی اش از اوجیل
صاحب طالع و از موضع ترسیمات شمس و در ارباع فلک **جوهر جنی** اکر طالع ناری
باشد که داخل آتش شود یا از بهایم و سایر حیوانات باشد و اکر ارضی باشد از نباتات
و اکر هوائی صاحب روح باشد یا چیزی باشد که در هوا پران کند یا از چیزی باشد که
بعضی از چیزها که با دمی منسوبست یا چیزی روحانیست و اکر مائی باشد از چیزهائیست
که در آب باشد **رنگ جنی** اکر صاحب ساعت شمس باشد رنگش زرد باشد و اکر زحل

سفید و اگر عطارد کبود و یا رنگ چرکی و اگر قمر سبز و اگر زحل سیاه و اگر مشتری عودی
و رنگ خاک و اگر مریخ سرخ و شهادت بگوی از الوان بروج و ربعهای فلک
و بیوت تا انظار امزج کمی مدلالت دلیل تا واضح تر باشد و شهادت بگوی اشکال
دلیل و صفتی که خاصه وجه قمر است انشاء الله تعالی و منج در دلالت الوان است که رب
السابع دلیل باشد **معرفت لون خبیی** و در وقتی که دلیل باشند قمر سفیدی
که بران زردی باشد زهره زردی که مخلوط سرخی و سفیدی باشد عطارد رو ابی
باشد و راه راه زحل سیاه باشد مشتری سرخی خوش اید و در شکلش تمه دیری باشد
مریخ سرخ و در ان قلیل سفیدی و سیاهی باشد و در بعض اوقات **الوان بروج**
حمل سفید ثور نیز سفید است لکن بسیار شدت ندارد جوزا سرخی که در ان تیره گی
باشد سرطان سفید شدت اسد سفید است که سرخی زند سنبله سفید و سبز است
میزان سفیدی که بزردی زند عقرب سفید و زرد و قوس براق جدی سیاه تیره
دلو سیاه و شدت سیاهیش بیش از جدی است حوت سفید که برق زند **الوان**
ارباع فلک بدانکه میانه طالع و وتد الارض سرخ رنگ و از ان
تا عاشر سیاه رنگ و از ان تا وسط السما سبز رنگ و از ان تا طالع سفید
رنگ **الوان بیوت اثنی عشر** طالع کمی فامی رنگ باشد ثانی و ثانی عشر سبز در
باشد ثالث و احدی عشر زرد باشد رابع و عاشر سبز باشد خامس و تاسع
سفید باشد سادس و ثامن سیاه باشد سابع تیره باشد برنگ ساعت

[illegible]

که شمس

که شمس غروب کند و در ان یعنی زردی ایل سیاهی **عدد خبیی** سکری از قمر اعظم
اگر بروج میانه انها جفت باشد پس خبی بیشتر از یکی باشد یا خبری بهم پیوند و اگر
فرد و باشد یکی باشد خبی و اگر زهره و در یک برج باشند و ان برج منقلب بود دلالت
کند خبی چند چیز باشد یا بیشتر از سه **معرفت نوی و کهنگی خبی** نظر کن اصاحب طالع
پس اگر در طالع باشد یا وسط السما و میانه نیز خوبست پس خبی چیزی تازه
باشد و همچنین اگر صاحب طالع شرقی باشد که از یکدرجه تا نود درجه میان آن
و شمس باشد و اگر در سابع و ربع قبلی باشد تبازکی کهنه شده و همچنین اگر در ثالث
و ثالث باشد و اگر در رابع تا ربع غربی باشد بلکه مطلق تحت الارض پس ان کهنه
باشد و همچنین اگر صاحب طالع غربی باشد **معرفت موضع خبی** اگر صاحب طالع تحت الارض
باشد خبی چیزی باشد که انرا دفن کرده اند و الا فلا و اگر در عاشر باشد خبی در میانه
زمین و اسمان باشد در سقفی یا دیواری یا برجی و اگر برج … باشد
در سوراخ دیواری باشد یا کیسه یا جائی و اگر در برج منقلب باشد در چیزهائی …
یا در چیزی که نقل شود از جائی بجائی و اگر در برج ثابت باشد در زمین یا در بالای
زمین در چیزی که حرکت کند **معرفت سکون و حرکت خبی** اگر صاحب طالع در ربع شرقی
باشد خبی روحانی باشد و دایم تحرک و اگر در ربع قبلی جنوبی باشد چیزی باشد
که نه روح باشد و نه جسم یا از چیزهائی که حرکت نکند یا چیزی نباشد و اگر در ربع غربی
جسمی باشد بی روح و اگر در ربع شمالی باشد هم جسم باشد و هم روح چیزی باشد

[illegible]

باشد که با هم ضد اند **طعم خبی** اگر صاحب حد طالع شمس باشد تند باشد
و اگر قمر باشد شور و اگر صاحب حد طالع عطارد باشد ترش باشد اگر زهره
چرب و اگر مریخ تلخ و اگر مشتری شیرین و اگر زحل عفص بد طعم ادویه و هلیله **معرفت**
سبکی و سنگینی خبی اگر دلیل یا صاحب طالع در طالع باشد پس خبی سنگین باشد
و در ثانی نیز سنگین باشد و در ثالث فی الجمله در آن خبی باشد و در رابع در آن
سبکی باشد و در خامس وسط باشد و در سادس خفیف باشد و در سابع تا
باشد لکن سنگین خفیف باشد و در دوازدهم وسط باشد **معرفت شکل خبی**
اگر دلیل زحل باشد مدور باشد و در آن برآمدگی باشد و اگر مشتری مدور و اطراف
باشد و اگر مریخ در آن طول باشد و اگر شمس مستدیر و اگر زهره مربع یا از برای
آن استداره باشد و اگر عطارد باشد اولش کوچک باشد و وسطش بزرگ
و آخرش کوچک و اگر قمر باشد مختلف الشکل باشد لیکن دهان **معرفت خوش**
بوئی و بدبوئی خبی اگر دلیل فوق الارض باشد میان سابع و عاشر و طالع خاصه
اگر زاید النور باشد طول باشد و زاید بو و بر مقدار نشاش و اگر تحت الارض یا ناقص
النور کوتاه باشد و ناقص باشد از مقدار نشاش **معرفت طول و قصر خبی** اگر دلیل
یا صاحب طالع ساقط باشند از طالع در چهار برج غیر ناظر نباشد و ناظر
او نیز بدبو باشد خاصه اگر بهر دو بخت ناظر باشد یا بار
یا ذنب یا کید باشند و اگر غیر این باشد خوش بو است ان شاء الله **معرفت حدود**

هرگاه

[illegible]

هرگاه در آن شش قسم صفت حدود را در جمیع بروج ذکر کنیم تا اگر از این
شود لب بیرادله مذکوره **حمل** و حد مشتری است و دلالت کند چیز سفیدی
که اسباب کارکرد باشد اما حد زهره بت و تیست سفید است و درخشنده و ذهب است کا
حد عطارد خشک است و سفید البیاض و چیزی بر آن نوشته شده اما حد مریخ
احمر است که با آتش رفته و کرده است و عطشان بسیار تو یا است **ثور** حد زهره سفید است
اصلش کی از زمین بود و آن حد عطارد روکی است که اگر متغیر شده از آنچه بوده که حد مشتری
از حیوانات چهار که صاحب سلاح باشند اما حد زحل از جنس ارمنی و خشک و سیاه
له حد زحل از جنس حیوانیست که گوشت میخورد و دو رنگ است **جوزا** حد عطارد از جنس
از صنف و از حیوانات پرنده حیوانات کوچک شکاری که گوشت میخورند و سفید است اما
حد مشتری از جواهر است و از پرنده مرغان شکاری کوچک سفید که گوشت
میخورند و برای حد زهره حیوانیست یا پرنده و رنگارنگ اما حد مریخ
هر مرغی که گوشت میخورد و حد زحل جاندار است از جنس جن یا شیاطین و یا سیاه
سرطان حد مریخ از درندگان است که گوشت میخورند و جوهریست که با آب
و آتش رفته حد مشتری جوهریست غیر حیوانی که از آب برآید و خوش بو
حد عطارد حیوانی است بسیار کوچک و نه بسیار بزرگ و دو رنگ است اما حد زهره
جوهریست از آنچه خورده میشود نفع برده می‌شود بان و سفید است اما حد زحل
برده نمی‌شود بان و در آن سرخی غلبه باشد کم در آب بسیار و باشد

که مهر و ماه ضرر رساند **اسد** کـ حد زحل جوهر ابلی باشد سیاه و خشک و محکم
و انتفاع از آن برده نشود و چرکین باشد لح حد عطارد جوهر باشد ملکی خشک
و نیکو و صافی اللون و دیگر سیاه و ورای خبری نباشد کط حد زهره سفید و سلا
و خشک که حد مشتری جوهری باشد سفید و غیر منتفع و خشک مثل سنگ و لکن طحل
باشد له حد مریخ حیوانی باشد وحشی از مردم و گوشت میخورد و شباهت دارد به بعض سگهای
اهلی و لکن عظیم بخته باشد **سنبله** کـ حد عطارد گیاهی باشد که در ابتدای آن کوچک
باشد و بسیار و دراز لح حد زهره گیاهی باشد که میوه اش از آن خوار بنا شده و کم
ثمر نمی باشد حاصلش خوشتر باشد از پرورش مع حد مشتری گیاهی باشد چرب
عزیز الوجود کط حد زحل نرم و شیرین باشد که در آخر طعم آن تلخی باشد رنگش سیاهی
زند له حد مریخ از نباتات باشد و درختش پرخار باشد و میوه اش سرخ باشد
و دانه دار و چوبش خشک باشد **میزان** کـ حد زحل حیوانی باشد جسیم و طویل گیاه خور
زند و کثیر الاکل باشد لح حد زهره جاریه باشد یا حیوانی خوش بوی یا حلال گوشت
و طیب کط حد مشتری حیوانیست که در ایکشند و انتفاعی از آن برده نمی شود که
حد عطارد حیوانیست پرنده و از غیر پرنده آنچه از برای آن باره بنا شده و دشمن
آدمی باشد له حد مریخ حیوانی که گوشت خورد و در آن رنگهای بسیار باشد
عقرب و حد مریخ حیوانیست که در آب زندگانی کند و گوشت خورد و حیلات اهل را
ایذا کند و صاحب پاهای بسیار باشد یا حد مشتری جنبریست که در آن تبع کانی

کند

کند کا حد زهره از جنس حیوانیست جنبریت که انتفاع از آن برده میشود از جوهرهای
ابلی اله حد عطارد حیوانست آبی و باریک و دمیده که انتفاع برده می شود خوردنش
له حد زحل جوهریست غیر حیوانی با نفع بوضع مرغی پلیدست و سیاه **قوس** کـ از حد
مشتری جوهریست عزیز و نایاب مانند احجار با سنگ حح یا لح حد مشتری حیوانست
چهار پا و با نفع ما حد زهره حیوانیست مله تمه حد زهره جنبریست نایاب و سبز لو حد
عطارد نصف اول آن جنبریست پلید و مردار لط که آخر نصف نباتست جوهریست
با نفع سی حد زحل جوهریست سنگین و سیاه که با تش بسوزد له حد مریخ جوهریست
سرخ که با تش که جسته می شود **جدی** حد زهره حیوانیست چهار پا و شاخ دارد
للا حد عطارد گیاهست سط حد مشتری گیاهست نیکو و با ثمر و جبریست از اجزای
ارض و گل که با تش پخته ک حد مریخ جوهریست صلب که با تش گداخته میشود و در بغداد است
و تبر جی سبز مانند له جوهریست خشک و صلب که با تش میرود **دلو** د حد زحل حیوانست
او لتش وزنده و آخرش وحشی لها حد عطارد حیوانیست از دواب ارض کم ایذای
مردم کند کا حد زهره حیوانیست که لب سیر دسکا حد مشتری مقدمش از جنس
آدمی باشد و مؤخرش حیوانی باشد فربه یا مرغهای که بر آب می نشیند له
حد مریخ ثلثش از جنس آدمی باشد و دو ثلث باقی مرغانی که گوشت شبیه بگوشت
باشد **حوت** حح حد زهره گیاهیست که نصفش شبیه بحیوان اهلی و نصفش
یا حد مشتری حیوانیست اهلی و تمه حد مشتری مثل الجنبریست که در اول برای

گفته شد اما بان مرتبه و حیثیت نیست که صد عطارد کیابیت که لفظی ندارد و دیگر آنکه
که صد مریخ حیوانیت است که حیوانات را ایذا کند و صد زحل زرعی باشد
که در کتاب روایت یا سنگی که آهن را بر سید اند حکم خبر و آنچه در قبضه است از وی اند
گفته است صاحب کتاب مذهب هرگاه خواهی بدانی جنی را و آنچه مخفی باشد
بر تو و ما آنچه را در دست گرفته اند طالع را در دست کن و بشناس نهبهر طالع را
که در کجاست و در کدام برج چنانکه گفته شد پس اگر در طالع کوکبی باشد که در بعضی
از خطهای خود باشد مانند بیت و در بجال و نهبهر یا ناظر کوکب صاحب خط
طالع پس مسئول عنه از جوهر این کوکب باشد و اگر چنین نباشد پس
نهبهر طالع از هر برجی دلیل جنی و مانع الکف باشد پس بنگر که صورت اسم آن
برج و صورتش چیست مدلول آن از حیوانات پس جنی بر صورت این برج
و مدلول او باشد باذن الله و ما وضع کردیم برای آن جدولی و در آن ثبت کردیم
نهبهرات را و صاحبان آنها و مدلول نهبهر هر برجی را پس نگاه کند از آنرا
ان شاء الله تعالی

و گفته است ارسا که اگر طلوع کند نحسی و در بجال ثالث یا ناظر باشد از سابع
پس جنی مانع الکف از حیوانات غیر ناطقه باشد و روح نداشته باشد و در جوهر باشد
پس اگر برج آتشی باشد از خود جنها باشد پس اگر کوکب که در وربجال سیوم باشد
مریخ باشد یا شمس پس جنی گوشت و اگر مشتری باشد پیه و اگر قمر استخوان و اگر
زهره دندان و اگر عطارد ناخن و اگر زحل پر و شاخ و موی و پوست که با
ومانند آن از حیوانات باشد و اگر شمس باشد و در بجم باشد یا نهم از طالع پس جنی
جز باشد گیاه و جوهر معدنی جز از حیوان معرفت رنگهای بروج که دلیل خبر باشند حمل
سرخی باشد که بسفیدی زند بر رنگ ساعتی که شمس طلوع کند ثور سفید باشد
جوزا سبز باشد سرطان برنگ دود باشد لکن فی الجمله صفاتش متغیر باشد
اسد بر رنگ فرش سفید حرکی باشد سنبله برنگ کنار باشد
میزان سیاه باشد عقرب سیاه باشد و سرخ قوس برنگ دود باشد

جدی بر رنگ کبود و عقاب باشد دلو زرد باشد حوت مثل نقره
باشد و گفته است از نظر کن بطالع که چه برج باشد و چه درجه هیلاج طلوع میکند از این
درجه هیلاج از کدام کوکب باشد پس اگر از مشتری و زهره باشد سوال از حیوانات
و اگر از عطارد و زهره مسئله از گیاه باشد و اگر شمس و مریخ پس جوهر معدنی
باشد و از این باب صحت بتکلف میکشد باب دیگر از دلالت درجه هیلاج
بگیری از اول درجه هیلاج که طلوع میکند تا آخر درجه هیلاج که صاحب طالع
در آن باشد پس هر ده درجه یکی حساب میکنی و آنچه جمع شد سه سه طرح میکنی
اگر یکی باقی ماند معدنی باشد و اگر دو نبات باشد و اگر هیچ نماند حیوان
باشد پس اگر حیوان باشد و خواهی که بدانی که دو پا است یا چهار پا پس تضعیف
کن آنچه مجتمع شده از عدد درجه هیلاج یا مجموع را طرح کن چهار چهار پس آنچه
باقی ماند بشمار از طالع با آن عدد بهر برجی یکی پس اگر حساب در برج دو پا
قرار گیرد پس حیوان دو پا باشد و اگر در برج چهار پا افتد آن حیوان
چهار پا باشد باب دیگر در معرفت این امر بواسطه نیمبهرات حساب
کن از اول نیمبهری که شمس در آن باشد تا آخر نیمبهری که در مشرق طالع
باشند بر توالی بروج پس آنچه باشد از عدد نیمبهرات اگر فرد است سوال از
نبات است و اگر زوج باشد پس اگر شمس و طالع هر دو در برج منسوب بحیوان باشد
سه سه آن عدد را طرح کن اگر یکی ماند حیوان باشد و اگر دو معدنی و اگر سه نبات

واگر

و اگر برج هر دو منسوب بمعدنی باشد سه سه بر عدد نیمبهر میکنی پس اگر یکی ماند معدنی
و اگر دو حیوان و اگر سه نبات و برین قیاس انجا که رسید همان جنس باشد
بعون الله دلالت جوهر و معدنیات اگر طالع حمل یا جدی یا عقرب یا اسد یا دلو باشد
سوال از معدنی است و اگر طالع برج مذکر باشد از درجه اول تا پانزدهم حصه
شمس است و شمس ناظر بطالع قوی باشد بطالع یا از درجه پانزدهم تا آخر حصه قمر است
و قمر قوی النظر باشد پس سوال از معدنی باشد و هر کدام ازین بروج
که صاحبش قوی ناظر یاقوت پس آن جواهر گداخته باشد و اگر طالع کرده شمس
یا مریخ در هر یک ازین بروج بجایگاه که باشد پس سوال از معدنی باشد و اگر
طالع شود و در هیلاج آنها یا نیمبهر آنها بغیر آنکه آنها خود طالع شوند پس جنس
نیز جوهر باشد همچنین اگر طالع حرف منسوب بشمس یا منسوب بمریخ باشد پس جوهر
باشد و اگر طالع حرفی مختلف باشد پس آن جوهر مخلط باشد نیز و اگر طالع
که شمس یا مریخ در آن باشد یا ناظر باشند با آن در منازل ثریا یا زبانا یا جبهه
یا بطین یا حرمان که مشهور بر بز است یا سوله یا طرفه پس آن جوهر از اصل خود
تغیر کرده و اگر برج یا درجه هیلاج یا نیمبهر طالع از مشتری باشد یا زهره یا عطارد
و آنها در طالع باشند و شمس یا مریخ ناظر باشند بطالع پس همچنین جنس معدنی
باشد دلالت طلا اگر طالع برج مریخ یا درجه هیلاج یا نیمبهر وی باشد و خود در آن
باشد یا ناظر بآن پس جنس طلا باشد لکن با آن جنس دیگر نیز باشد همچنین شنگرفی

که در برج یا در ریحان یا بهبهر خود طلوع کند به دلالت کند طبع ان بر جنس خیص پس
اگر طالع برج ریحان و بهبهر کواکب مختلفه باشد پس جوهر مختلط باشد و همچنین اگر
شمس طالع نبود در برج و بهبهر و در ریحان مریخ یا ناظر باشد پس جنس طلا باشد و اگر
مشتری یا در موضع تربیع طالع باشد طلای ساخته باشد و اگر در ریحان شمس یا مریخ
یا بهبهر آنها کوکبی سعد باشد یا ناظر بیکی از ان دو موضع و قوی باشد پس همچنین جنس طلای
ساخته باشد که بر سر کند از ند و هر اگر طالع برج دو صورتین باشد و در ریحان
مشتری یا مریخ باشد و انها ناظر باشند پس جنس طلای ساخته باشد و نیز اگر
طالع بهبهر مریخ و در ریحان شمس و مریخ یا مشتری ناظر باشد جنس طلا باشد و اگر مریخ
در وا هبوط در نجم یا نهم طالع باشد و بر تربیع شمس یا مشتری در بهبهر شمس باشد
جنس طلا باشد و اگر مریخ و شمس باشد جنس طلا باشد و اگر مریخ و مشتری یا شمس
و بهمکی در طالع باشند یا ناظر بطالع جنس طلا باشد و اگر مریخ در بیت یا در بیت
شرفش باشد خاصه که شمس و مشتری ناظر باشند بوی جنس چیزی باشد از طلا
که بگردن اطفال بسا ویزند یا بر جبهه انها و اگر قمر مسعود باشد در خانه خود یا در بیت
شرفش جنس دسته باشد یا از سایر زیورهای دست و اگر بدین صفت باشد
در نجم زیوری باشد که جبهه او بریزند پس اگر عطارد در خانه خود یا در بیت شرفش باشد
جنس جوهری است که ساخته شده که بگردن او بریزند پس اگر مشتری در خانه خود یا در بیت
شرفش باشد جنس خواهریست یا گوشواره و قلادهای یا قوت باشد پس اگر زهره

چنین

چنین باشد جنس دسته یا انگشتری طلا باشد یا یاقوت و زیوری که بر گردن اویزند
و اگر عطارد در ریحان خود باشد یا ناظر باشد بان از موضع تربیع جنس زرجد
باشد یا طلا و اگر زهره چنین باشد جنس طلا باشد یا مروارید و اگر مریخ چنین باشد
جنس طلا باشد یا مروارید و اگر مریخ چنین باشد جنس مرجان باشد یا طلا یا الماس
و اگر زهره قوی باشد یا مروارید باشد پس اگر زهره در حمل باشد جنس زیور
طلا که بر گردن بندند و در سرطان زیوریا قلاده مروارید باشد که بر کتفها و دستها
بندند و همچنین در اسد بر سینه و در سنبله بر ناف چون کمر بندند و از میزان بر تهیگاه
و در عقرب بر عورت و حوالی آن و در قوس بر تحت ان و در جدی بر زانوها
و در دلو بر ساقها و در حوت بر قدمها ی و انگشتها بندند و اگر زهره در موضع
تربیع باشد و جنس بوی ناظر باشد چون زحل پس جنس زیوری باشد بت و کم
قیمت و اگر سعدی ناظر باشد بلند مرتبه باشد و اگر زهره در در ریحان و بهبهر
خود باشد جنس طلا باشد و اگر عطارد و مشتری هر دو ناظر باشند بتابع
طلا یا باشد که بان تقرب بخداوند جویند و اگر ناظر باشند تبع عطارد و قمر و عطارد
و زهره و مریخ بهمکی پس جنس سنگی زرد و سرخ و سفید و قدری نقره باشد جمعا
دلالت نقره پس اگر طالع تبع قمر باشد و زهره اینجا باشد سوال از نقره باشد
و همچنین اگر زهره و قمر در تبع مشتری باشد لکن در نجم یا نهم باشد و همچنین هرگاه
طلوع کند زهره و قمر در تبع خود و همچنین هرگاه طالع تبع زهره باشد و قمر در خانه

در اغلب مراد از طالع آن است که آن جزو طالع بوده
یا کوکب در آن باشد

خود یا شرف خود یا خانه دوستانش باشد و همچنین هرگاه عطارد طلوع کند در وقت
قمر و قمر طلوع کند در تثلیث زحل و زحل بر تربیع وی باشد جنس نقره است و همچنین هرگاه
طلوع کند تثلیث زحل و زهره و قمر بر تربیع زحل باشد و همچنین هرگاه طالع تثلیث مریخ و شمس
و عطارد ناظر باشند تثلیث و قمر قرانها باشد و همچنین هرگاه شمس و عطارد و قمر و یکی در تثلیث
مشتری طلوع کند و همچنین هرگاه طالع تثلیث مشتری باشد و مشتری ناظر باشد بر تربیع
و همچنین هرگاه طالع و جبه تثلیث زهره و زهره بر تربیع ناظر باشد و همچنین هرگاه طلوع قمر در تثلیث خود
و زهره ناظر باشد آن چیز نقره باشد **دلالت مس** هرگاه طلوع کند شمس در خانه یا دریجان
و تثلیث خود چیزی مس سرخ باشد و همچنین طالع جیب مریخ باشد و شمس نظر کند بوی از تثلیث
و همچنین هرگاه طلوع کنند شمس و قمر هر دو در دریجان شمس و آن دریجان طالع باشد
و همچنین هرگاه طالع تثلیث مشتری باشد و شمس و مریخ در زحل همگی یا یکی ناظر باشند تربیع و هرگاه
طلوع کند قمر در بیت یا دریجان یا تثلیث خود یا ناظر باشد پس چیزی مس سفید باشد و همچنین
هرگاه طلوع کند دریجان عطارد یا زهره و قمر در موضع تربیع باشد و همچنین هرگاه طلوع کند
دریجان عطارد و شمس یا قمر یا زحل طالع باشند یا ناظر باشند یکی از اینها با عطارد
از تربیع چیزی مس سفید باشد **آهن** هرگاه طالع دریجان یا تثلیث زحل باشد و شمس
و عطارد و مریخ در نهم یا پنجم باشند چیزی جنس باشد نیکو از آهنی باشد و همچنین هرگاه طلوع کند
دریجان یا تثلیث زحل و قمر ناظر باشند تربیع یا با تثلیث نظرها چیزی آهن باشد و همچنین هرگاه طلوع
کند زحل در خانه دریجان یا تثلیث خود یا ناظر باشد یکی از اینها و آن طالع باشند

حتی

چیزی متاعی باشد از آهن و همچنین هرگاه طلوع کند دریجان مریخ و دریجان شمس
در آن وقت در موضع تربیع یا وسط السماء باشد بحسب درجها و مریخ و مشتری ناظر
باشند بطالع چیزی آتش‌زا باشد یا چخماق یا کارد و هرگاه طلوع کند زحل در تثلیث شمس
یا تثلیث شمس ناظر باشد بوی چیزی آینه باشد از آهن یا بریده باشد **دلالت**
ارزیز و سرب و هرگاه عطارد طلوع کند در خانه یا دریجان یا تثلیث خود یا ناظر باشد
باین خطوط و اینها خط دی باشند پس چیزی از ارزیز باشد و هرگاه طلوع کند تثلیث
عطارد یا زحل و زحل و عطارد در آن باشند یا ناظر بتربیع چیزی سرب باشد
دلالت معادن و انواع سنگها هرگاه بعضی از کواکب سبعه در تثلیث و دریجان خود طلوع کنند از اوج
هبوط یا ناظر باشد یکی از آنها بتربیع بدریجان و تثلیث خود پس حکم کن بدین صفت
اگر شمس باشد چیزی مس سرخ باشد و اگر قمر شیشه و سایر مهرها و سنگها و کل سفیدی
که تر باشد و چیزی که درها بجا باشد که مخلوط بطلا باشند و زاج و مانند آن
و اگر مریخ کل سرخ و شنجرف باشد و اگر عطارد مس ستی باشد و زرنیخ و لوزه و فیروزه و مانند آن
فیل با استخوانش از چیزهائی که بر آن نقش منقوش یا حباب بر آن نگاه و بیداند و اگر
مشتری توتیا باشد و مرقشیشا و اگر زهره مرواریج یا سنگ سرمه یا چیزی
که جدا شده از چیزی و اگر زحل در او آهن باشد و مهره سیاه و استخوان و هرگاه
طلوع کند خانه زحل و تثلیث عطارد چیزی باشد سبک قیمت و دستور که در آن
ضرری هست و ضد نقره و آهن است یا برادر آهن است چنانچه الحدید و اگر شبهات

دهند کواکب مختلفه جوهری باشد مختلط از اجناس مختلفه **دلالت انواع جامها**
هرگاه طالع نصف آخر حوت باشد یا اسد یا سنبله یا میزان یا عقرب یا دلو یا جوزا یعنی
بروجی که بر سر طلوع کنند و عطارد در آن باشد در تسع خود یا تسع عطارد طالع باشد و عطارد
ناظر باشد بتربیع سوال کرده از رقعی که در نامه نوشته شده یا در کتاب و اگر طلوع
کند شمس در طالع و یا او کوکبی انثی باشد جامه باشد ابریشم یا موی لبس اگر
در بروج منسوبه بزنان باشد جامه ابریشمی باشد و اگر زهره مقارن وی باشد
یا ناظر جامه دختران باشد یا متاع زنان بزرگ منش باشد اگر مشتری با ایشان ناظر
باشد پس اگر طلوع کند مریخ یا صاحب بروج منسوبه بزنان ردای سرخی باشد
از لباسهای جوانان یا زره یا آهنی یا آنچه از آن بر سلاح جنگ باشد و اگر عطارد
طلوع یا صاحب برج نسوان جامه کتان سبزی باشد از جنس جامهای اطفال و اگر مشتری
طلوع کند یا صاحب برج نسوان از جنس فرشها باشد و متاعی از سفید یا رجالی که از [illegible]
بافته باشد و اگر زحل طلوع کند یا صاحب برج نسوان متاعی باشد از جنس پوست
بهایم و اگر زهره در برج شرف خود طلوع کند متاع دنیا باشد و اگر زهره منحوس
باشد پلید و چرک باشد و کهنه و اگر طلوع کند مشتری در هبوط خود یا حفظ تثلیث
از هبوط خود ناظر باشد از چیزهایی باشد که نشان رفعت باشد مانند سوزنی که
هرگاه مخفی ناظر باشد متاعی باشد که بریده شده و دوخته شده و اگر طلوع
کند یکی از سبعه از بروج مذکوره در تسع خود یا ناظر باشد بتسع خود که طالع باشد

بتربیع

بتربیع و اگر زهره باشد متاع ابریشمی باشد یا حریر رنگ کرده شده از زرد یا سرخ
و اگر زحل جامهای سیاه باشد و اگر شمس باشد متاعی الوان رنگی و اگر قمر
جامهای سفید باشد و اگر مریخ متاعی باشد سرخ و اگر عطارد متاعی بکندم
گون و اگر مشتری از جامهای زرد رنگ باشد **دلالت روغن و طعم و طعام از نباتات**
هرگاه طلوع کند شمس در تسع خود یا ناظر بتربیع در تسع خود باشد که طالع
بود روغنی باشد از ثمر درختی و اگر مریخ بدین صفت باشد روغن جوز و [illegible]
و اگر عطارد بدین صفت روغن کنجد باشد و اگر طلوع کند شمس و مریخ در تسع
خود یا طالع تسع آنها باشد و آنها ناظر باشند بتربیع و این تسع در ریحان آنها
باشد آنچه خرین باشد و شاید شکر باشد و سایر آنچه از نبات سفید آید [illegible] شود
و اگر طلوع کند بدین صفت مشتری و عطارد در دو ریحان خود ناظر باشند
مریخ سرخ باشد یا چیزی که در سرکه پرورده شده و یا رب انگور و اگر طلوع
کند شرابی باشد که از گیاه و آنچه [illegible] یا از بیخ آنها یا آب آنها یا برگ آنها
و همچنین قاووتی باشد که در آن تندی باشد یا آب کامه و قند و نبات
و مغز کیها یا متاعی کهنه که سبز باشد و سیاهی مایل بود با دانه‌ها **معرفت طریق**
نظر در مسائل بعد از تسویه بروج نظر کن بدرجه بیت الحاجه پس از طالع فرض
کن و صاحبش را دلیل قرار ده و طالع اصل و صاحبش را بادی و دلیل قرار ده
و قمر را امکانش از طالع اصل دلیل و بجای آن از طالع صاحب بادی

پس نظر کن بمکان صاحب طالع اصل از بیوت طالع حاجت و بنگر که از مناظر
است و چگونه است ان نظر و نزدیکست نظر یا دور یا ساقط باشد از وی و نظر کن
که آیا صاحب طالع اصل و صاحب طالع حاجت منظرها اتصال باشد یا نه و چگونه است
حال اتصال فی ذاته اگر سعود باشند حکم کن بروا شدن حاجت و آسانی آن و سرعت
و تأخیر از ابراز ان از سرعت وصول صاحب طالع حاجت بطالع اصل یا اتصالش یا تمام
دوری و تأخیر وی بر آن صفت که در مثال ذکر میشود **مثال** طالع حمل سه درجه
و سؤال از سفر بود و بیت السفر قوس بیست درجه و سی و هشت دقیقه پس آنرا طالع حاجت
قرار دادیم و مریخ صاحب طالع مشرق در درجه بیست و نهم اسد بود که در بیت السفر طالع
حاجت بود و صاحب طالع حاجت که مشتری بود در سرطان واقع بود که داخل در درجات
بیت سابع باشد پس گفتیم که مریخ صاحب طالع مشرق در بیت السفر طالع
حاجت باشد و مشتری صاحب طالع حاجت در وتد سابع باشد و حکم کردیم
که از این سفر بدون ملاحظه قمر که دلیل مسافرات و جهت معرفت وقت معین کردیم درجات
بیت السفر طالع حاجت را که اسد بیست درجه و بیست و دو دقیقه پس گفتیم وقت
سفر تا ان رسیدن صاحب طالع مشرق یا صاحب طالع حاجت باشد به هجده درجه
و سی و هشت دقیقه قوس یا به هجده درجه حمل یا به بیست درجه و بیست و دو دقیقه اسد باشد
باذن الله تعالی و لا دلیل اصغر که قمر است هرگاه نقل نور صاحب طالع مشرق را
بصاحب طالع حاجت کند یا بالعکس دلالت کند بر کون آن دو هشتاتان رسیدن

کی

کی از این کواکب باشد باین درجات پس تدبر کن و در این باب حفظ کن اثر را
چه باب بسیار مشکل و بران باشد مدار قیاس در جمیع مسائل **مفاتیح الاحکام در سائر**
بدانکه دلیل بر همه کارها بر جمیع امور قمر است چه نزدیکتر است از سایر کواکب و زود زیادتی
و نقصانش شبیه باشد بانچه در عالم الکون باشد از حیوانات و نباتات که نشو و نمو کنند
از کوچکی تا بزرگ شوند پس روی باختلاط نهند تا فانی شوند پس بر او دلیل کنیم
بر جمیع حوائج چه بحثش دلیل صحت بر جزئی باشد و فسادش دلیل بر فساد در جزئی
باشد اکنون بمعرفت حال هر کوکبی بحسب طول و عرض تا مخفی نماند بر تو چیزی از حالتش
چه هر حالتی از حالات کواکب را دلالتی جداگانه باشد مخالف با دلالت حالت
دیگر و هر قسمی از اقسام نحوسات دلالت کند بر فسادی مخصوص که مخالف
باشد مدلول نحوستی دیگر مثلا نحوست کسوف دلالت کند بر فنا و زوال و تیرگی و بطوء سیر
دلالت کند بر تأخیر و رجوع بخصوصه دلالت کند بر تقصیر دیگر و تردد و اختلاط امور
و فسخ آنها و بدانکه در تمام نشو و هبوط در جنوب دلالت کند بر اختلاط امور و از هبوط
در شمال باشد با صعود و صعود مطلقا دلیلست بر زیادتی و رفعت و صعود در شمال
افضلست و بدانکه کواکب در هبوط دلیلست بر حبس و اختلاط امر و بدان در وبال دلیلست
بر آنکه بروز آثار کواکب را از سر رو دلالت کند بر نکبت و غربت کشیدن و افتادن
دلیلست بر تحیر و در هم شدن امور بر جای خود و مقابله نحوس با کوکب دلالت
بر مسلط شدن غیر بروی و خواری و مجاورت کسی که بر او غلبه کند

و هر ضماء کواکب نحوس دلالت کنند بر دشواری و تصدیع در کارها و کوکب هرگاه بجا
در حال رجعت چون مستقیم شود وفا کند و هرگاه وعده چیزی کند در حد تعدیل پس هرگاه
به تربیع رسد تمام کند و همچنین در خصوص سابع و رابع و هرگاه وعده و هر در حال
تثلیث تمام کند وقتی که بوتد طالع یا عاشر در آید و هرگاه وعده چیزی کند در تربیع
در حال مقابله بظهور آورد آن را هرگاه مغربی باشد وقتی که بدرجه شمس رسد
آن چیز را یا چیزی را که بر آن دلالت کرده تمام کند و هرگاه وعده کند در هم
در هبوطش باشد وفا کند هرگاه در شرفش داخل شود و هرگاه مغربی باشد
و در خانه خود وارد شود وفا کند بوعده در وقت سقوط و هرگاه در خانه خود محترق
باشد وقتی که قوی شود در شرف حاجت روا شود و کوکب بطی السیر تاخیر می اندازد
وعده خود را خاصه هرگاه در یکی از خانهای زحل و مشتری باشد و النظر به تربیع
و مقابله دلالت کنند بر پوشیدگی حضرت دعا و امر و مقابله دلالت کنند بر مناظره
و رسوائی و کشف عیوب یکدیگر کردن و مقابله قمر و شمس دلالت کند بر مضایقه
و مخاصمه و برآنکه خصم کوچک امرش باطل شود و بودن قمر در درجات مظلمه که میان
بیست و یکم درجه میزان و سه درجه عقرب باشد دلالت کند بر فساد امور و تیرگی
خاصه در شغلهای تزویج و سفر و خرید و فروخت بودن قمر در طریقه محترقه که وسط
فلکش باشد و در آن حال نه شمالی باشد و نه جنوبی و در راس یا ذنب باشد
دلالت بر فساد امور و خالی السیر بودن قمر دلالت کند بر بیکاری و بطالت

خاصه

خاصه هرگاه مخفی شعاع نکنند باشند بر صدوی پس هرگاه مجاوزت کرد
از این حد تا بیشتر شود ناظر الا الیجر و هرگاه قمر از موضع شعاع شمس بقدر یکدرجه تا سه
گذشته موجب خوف شود و خیر و ضرر رسانند و همچنین سعود و طوالع بطیع اندازند و هر دو
کنند و این در خصوص نظر باشد لا در مقارنه پس باعث فساد شود تا آنکه بمقدار نصف
جرم تجاوز کنند و بدانکه نحوس عطا کنند ولایت و سلطنت را هرگاه دلیل بر آن باشند
در فلک و اتصال آنها اگر از وتد باشند یعنی اتصال مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد
و دلالت کنند بر شر در اول عمل اگر به تثلیث یا تسدیس باشد و دلالت کنند بر سلامتی
و شمس و قمر هرگاه طلوع کنند بر امری رسوا کنند اگر او ظاهر کنند و هرگاه هر دو ناظر
طالع باشند یا یکی از آنها ناظر باشد بدیگری بنظر تثلیث و دلالت کنند بر نیکوئی
در باره هر چیزی و همچنین اگر ناظر باشد قمر بصاحب بیت خود **باب علم بر حوایج کلیه در معرفت**
کون و لاکون نظر کن در باب معرفت اسباب سلطها العداد از احصا کردن
شنها و تنهائی که در اول کتاب ذکر شده بسوی جمیع وجوه دلالت کنند بر قضای
حاجت و بودن آن دلالت کنند بر اسباب فساد که مجموع آن بیست و یک وجه
باشد پس طلب کن هیچ حالتی که مطلوب فلان شدن است اول خواهد بود تا آنکه اگر
باشد همه آن خواهد بود یا بعضش و آن بعض نصف یا ثلث یا ربع و همچنین با ثلث چه باشد
قدر و مرتبه الخ هر به باشد رابع اگر باشد بجهت سبب ده به ثلث آن خواهد بود خمس
اگر باشد تا کی خواهد بود اکنون نظر در باب کون حاجت بسوی دلیل طالع

که مستولی باشد در هیلاجات حمره پس اگر دو کوکب چنین باشند نظر کن با قوای آنها
فی ذاته و آنکه موضعش بهتر باشد پس نظر قوی تر پس استدلال کن بهر کدام اقوی
باشد پس نظر کن بدلیل حاجت یکی باشد یا دو بر قدر قسمت صاحب حاجه اگر متصل شود
بوی قمر یا دلیل طالع دلالت کند بر کون حاجت اگر نظر تربیع یا مقابله باشد
پس با آسانی و سهولت حاصل و اگر متصل شود رب الحاجه بصاحب طالع با نقل
نور میانه آنها کوکبی سبک رو یا جمع نور کند میانه آنها یا دلیل در موضع حاجت باشد
یا صاحب حاجت در طالع باشد بشرط آنکه طالع هبوط وی نباشد و وی
در آن محترق شود یا متصل شود قمر یا صاحب طالع کوکبی که در موضع حاجت باشد
و وی را در آن موضع حظی باشد جمیع مذکورات دلالت کند بر کون حاجت دلالت
جمع نور اگر جمع نور کند کوکبی میانه دلیل طالع و رب الحاجه و جامع در طالع باشد
یا عاشر و متصل شود با وجود این قمر بدلیل طالع یا رب الحاجه دلالت کند بر کون
حاجت و اگر متصل شود قمر بیکی از آن دو و لکن مقبول باشد یا بری از نحوس
دلالت کند نیز بر ظفر بحاجت با عانت مردم بسیار و اگر جامع در دو موضع
مذکور نباشد و کوکب حقیقی باشد نفع دهد جمع نور و اگر جامع در موضع حاجت
نباشد و ناظر هم نبود باین موضع روا نشود حاجت و اگر آنچه گفته شد از مجامعه
میانه دو دلیل نباشد لکن میانه آنها قبول باشد یا مشاکله میانه آنها باشد
و در اقبال پس جمیع آنها دلالت کند بر کون حاجت دلالت کون از جهة کوکبی

کر بر قع

[illegible]

کر بر قع حاجت باشند پس کر زانکه مذکور شد از دلیل حزبی بنا شد و یا فتی کوکبی را
که مشابه باشد طبیعت حاجت را در موضع حاجت مثل شمس در وسط السماء و مریخ
در سوم و نهم و زهره در هفتم و ما نند اینها یا یافتی کوکب مذکور در طالع مثل مشتری
در سلکه و او و زهره در مسئله تزویج و شمس در مسئله سلطنت پس آن دلالت کند
بر کون حاجت مگر آنکه کوکب مذکور در هبوطش باشد یا محترق شود در طالع چه امثال
اینها دلالت کند بر فنا و دلالت طالع قمر و آنکه آن و استعانت بجوی
یا او له مذکوره السهم السعاده چه آن بمنزله طالع قمر باشد و ثانی آن بمنزله رب
الطالع و عاشرش بمنزله بیت السلطان پس نظر کن در این موضع بدان صفت
که نظر میکردی در طالع و اتصال صاحبش با رباب بیوت و کواکب اتصال رب الحاجه
بکوکبی که در طالع باشد هر گاه رب الحاجه متصل شود بکوکبی در طالع و این کوکب او را در طالع
حظی باشد قوی دلالت کند بر کون حاجت مگر آنکه نحس باشد و غیر قابل باشد
باشد که مضر در وند عاجل باشد چه منحوس باشد و چه راجع و چه محترق و چه
مقطوع النور و چه لنفعی ندهد قبول رب الحاجه هر گاه صاحب طالع غیر مقبول باشد
و هر گاه متصل شود صاحب طالع یا قمر بکوکبی در هبوطش دلالت کند بر فساد
حاجت و همچنین هر گاه متصل شود در هبوط آنها باشد و دلالت کند بر شوند
بر صاحب مسئله در آنچه میخواهد که بعمل آورد بودن رب الحاجه نحس و هر گاه صاحب
حاجت نحس باشد و متصل بسعود بوی دلیل طالع یا قمر از وتد منظر تربیع یا مقابله

ووی آنها را قبول کند دلالت کند بر خیر و صلاح که در آن امر داخل شود خصوصا که
ارزو کند که کارش بر دوام شد و هرگاه متصل شود دلیل با صاحب طالع در امور حاجی
پس اگر قمر را نیز شهادتی نباشد فاسد شود حاجت در جمیع حوائج هرگاه سالم
باشد قابل تدبیر از نحوس از رجوع و احتراق و سقوط دلالت کند بر کون حاجت
مگر آنکه سقوط در حاجتی که بطبع ادبار و سقوط مانند آنها باشد اعانت کند بر کون
و هرگاه قابل تدبیر از نحوس و تنهایش منحوس باشد دلالت کند بر فساد
بعد از طمع حصول **شهادت رد النور** پس اگر شهادت کون بواسطه
رد النور باشد و قابل تدبیر کوکبی که رد نور کند سالم باشد از نحوستهای
چهارگانه مذکوره و قمر نیز شهادت دهد دلالت کند بر کون حاجت پس
اگر قابل تدبیر صاحب طالع یا صاحب حاجت رد نور کرده منحوس باشد دلالت
کند بر فساد حاجت و اگر آن منحوس نباشد ولکن بستر منحوس باشد فاسد شود
حاجت بیشتر چه هر یک از نقل نور و دفع نیم شهادت باشد و کون حاجت شود که
بیک شهادت تمام پس اگر کوکبی رد نور میکند قبول نور میکند از صاحب طالع
یا صاحب حاجت بجهد پس قطع کند اثر الفرار اگر مخالط شود بحس بجهد قابله
شود حاجت دولت باشد که مقابله یا تربیع قطع کند در باب رد النور و این
بدین جهت باشد که جهد فاسد کند نور را و فاسد کند نور جهد را و این تعتبر
در رد النور است دیگر و نور را از جهد و دفع کند بسوی جهد و بعد از

صورتا

صورتا که بگیرد منظر و دفع کند بنظر به اگر بگیرد منظر و دفع کند بنظر به اگر
بگیرد منظر و دفع کند بجهد دلالت بر ضعف در ابتدای امر قوت در عاقبت
و یا لعکس دلالت بر قوت در ابتدا و سستی در عاقبت **نقل نور رب طالع بسوی رب حاجت**
و اگر نقل شود نور صاحب طالع بصاحب حاجت و ناقل در طالع باشد یا عاشر
و متصل شود با وجود این قمر بصاحب طالع یا صاحب حاجت دلالت کند
بر روا شدن حاجت و اگر قمر متصل بهما نباشد لکن مقبول باشد یا بری
از نحوس دلالت کند بر روا شدن حاجت بطلبی و شفقتی و معاونت مردم
بسیار و اگر ناقل در غیر این دو موضع باشد ضعیف تر باشد در دلالت و شاید
که میسر شود بعد از طمع یا در آن منفعتی باشد هرگاه نقل از صاحب طالع باشد
بسوی رب حاجت میسر خواهد بطلب و رنج و تعب و محنت **نقل رب حاجت بسوی رب طالع**
و اگر ناقل نقل کند نور صاحب حاجت را بدلیل طالع حاجتی بهم رسد از برای
رسیدن بحاجت بکلی دال بر سرعت و تاخیر آن و صلاح و فساد و سهولت و دشواری
بر اندازه موضع ناقل و خود یا موضع صاحب طالع و صاحب حاجت و سعادت
و قوت این کواکب باشد **دلالت بر سرعت و بطوء حاجت** و در معرفت سرعت
و تاخیر حاجت نظر کن اگر ناقل قمر باشد و محو و نقل از موضع ضعیفه باشد چون
عاشر و نظر تسدیس باشد یا تثلیث و صاحب خانه سریع السیر باشد و ناظر بوی
دلالت کند بر سرعت کون حاجت و تعجیل آن و اگر ناقل یکی از عطارد و زهره باشند

و قوی و سریع السیر نیز دلالت کند بر سرعت مانند از منظر و نیکو یا موضع صاحب
طالع و اگر ناقل یکی از علویه باشد از برجی ثقیل دلالت کند بر تاخیر خاصه اگر بطی
السیر باشد و همچنین اگر قمر و شمس و صاحب طالع یا صاحب حاجت یا کوکب ناقل متصل
باشند بزحل و خاصه در وتد چه در حاجت تاخیری باشد یا طول المدة دیده که -
از برای قمر وتدی و دلالتی عجیب و تمیز ستدیر که که صاحب نور مناسب باشد
مگر آنکه در این وقت مقتضی الخانه عادت شود و اگر تاخیر یافت از این ساعت در وقت
اتصالش بصاحب خانه خود روا شود و اگر از این تر تاخیر یابد در وقت اجتماعش
یا صاحب خانه اش خواهد بود و اگر حاجت از آن جهتها باشد که بر قوی بر بنا بر
بر حالتی باشد بر زودیک با آنچه ذکر شد پس هرگاه قمر نقل کند نور کوکبی را الی صاحب
طالع نظر کن که منقول منه چه کوکب است و در چه حالت پس امر بحسب کوکب منقول عنه
دلیل باشد که قمر نقل نور کند در برجی که باشد و نه در برج بعد از آن پس دلالت
تر تاخیر امر و امر سائل از حالی بحالی نقل شود و حاجت روا شود در آن برجی
که در آن باشد ما آنکه از آن بعید شش نقل و انتقالش بحسب انتقال [illegible] نقل
باشد و احوال قمر و نقل نور بصاحب طالع را یا وقتی که مجتمع شود با وی نظر کن
و همچنین صاحب حال طالع را یا وقتی که قمر عود کند بدرجه خویش چه بر نور کشیده
بخواهد ماند وقت کون **دلالت آنکه امر یقین راجع باشد** هرگاه صاحب حاجت
نحس مستقیم باشد و صاحب طالع راجع و متصل باشند روا شود حاجت ولکن

کراهت

کراهت داشته باشد او آن و اگر صاحب حاجت راجع باشد حاجت
راجع باشد حاجت روا شود مگر آنکه قمر دلالتی قوی داشته باشد بر این
دلالت کند بر دشواری و جهد کلی کار را **اتحاد رب طالع و رب حاجت** اگر صاحب
طالع یا صاحب حاجت یکی باشد اگر مقبول باشد و بری از نحوس روا شود
حاجت و الا فاسد شود پس نظر کن چنین مقصد که از چه خانه است پس حاجت
از منسوبات این خانه باشد یا از منسوبات خانه آن نحس الخانه که بوی منسوب است
مقصد اوله اقبال و ادبار و هرگاه اتصال صاحب طالع و قمر بصاحب حاجت
از اوتاد و مایل الاوتاد باشد و مسئله از سلطنت باشد و نحو آن متصل شوند
از مواضع ساقطه و امر سفر و مانند آن باشد دلالت کند بر کون و اگر
اتصال و تدبیر در مسئله مثل سفر باشد یا اتصال سقوطی در مانند مسئله سلطنت
روا شود حاجت **ادله اقبال** هرگاه سوال از اموری باشد که با آن شوق
دارد و امید منفعتی در آن دارد و در آن مردم بروی ثنا گویند نظر کن
بصاحب آن بوت بیزین و طالع اگر آنها در اوتاد و یا مایل الاوتاد و یا فی [illegible] بود
و بری از نحوس دلالت کند بر کون حاجت و رسیدن بمشتهای مراد و اگر مسئله
از امور شر و ناخوش و امور خوفناک باشد و بیالی آنها را در زایل الاوتاد [illegible]
آنچه ذکر شد در باب اول دلالت کند بر انقاض این مکروه و محذوف [illegible]
نخواهد شدن و اگر واقع شود بروی منقض گردد و نماند و اگر آنها در اوتاد یا مایل

الا تاد باشند خاصه اگر این وتد با نحس باشند دلالت کند بر کون
و ثبات وطول این امر و در مسائل خیر آنکه با نها امید وار و نیکویت دلالت
کنند بر وقوع آنها و اگر آنها در بیوت زایله باشند و منحوس دلالت کنند
بر فساد این خبر و انتقاض آن و گفته اند بعضی از حکما نظر کن در جمیع مسائل خیر و شر
با نها که ذکر شد اگر مسعود باشند و در وتد دلالت کنند بر کون این خبر و ثبات
و اگر در زوال باشند و انها بروج منقلبه دلالت کنند بر زوال و انتقال عنه و بعض
ان دو دلالت کند بیان این بر انقلاب خیر بشر و بر عکس **شهادات ارباب بیوت بنیرین**
شهادت بگو هی از این ارباب در جمیع حوایج چه اینها دلیلند بر اصل اموری که سوال
شده پس اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب حاجت از موضعی قوی و نیرین ناظر
باشند بصاحب طالع دلالت کند بر کون این حاجت بطلبی نیکو و سهولتی و قدر
منفعت بر اندازه قوت حسن موضع باشد و اگر بعکس باشد و اتصال از موضعی
نیکو بود و صاحب حاجت مسعود باشد و صاحب طالع قوی و ممکن و نیرین ناظر ان
دلالت کند بر کون حاجت بغیر طلبی و رنجی و بر شخصی خوش از انچه امید دارد تا بانی
بر احسن وجهی باذن الله **تنبیه** و نظر کن عطارد و مواضع او را در جمیع مسائل چه او
دلیل بزرگ باشد و اثر قوتی زاید باشد در نقل نور کوکب بکوکب و در اجتماع
انداختن وی بر عکس در دشوار تر از انچه قمر دلالت بر ان دارد و به قرب
بجو فلک وی از شعاع و سرالانتقال باشد از حالی بحالی بمختلف الاحوال باشد

ونظر

ونظر کن بانچه عارض میشود ان را در برج و برامدنش از شعاع در دو فصل حر اگر در وقت
دو انقلاب که سرطان جدی باشد ظاهر باشد و برامده بود از شعاع خواهد
بود قوی در این سال و قائل تم بود وی اگر اثر قبول کنند وا لی باشد و سلط پس
هر گاه متصل شود بچنین کوکبی در وقت تحویل یا تحویل سال مولودی برسد صاحب ان
منزلت و شرف در نزد ملوک و زیادتی مال و قدرت و همچنین هر گاه مستوی باشند بروی
نحوس یا انها باشد یا محترق باشد در ان دو فصل وقوع کند تدبیر از البوی
نحسی دلالت کند در تحویلها و مثلها بر خلاف این هر گاه مسعود سعادت و نجد
اثر خواهد بود سعادت بیشتر بواسطه سعادت وی **موقوف مقدار انچه از حاجت حاصل خواهد شد**
و نجد انکه شهادت کواکب در قضای حوایج بر شهادت و این کواکب صاحب
طالع و قمر و صاحب حاجت باشند پس اگر متصل باشند و دو دلیل سالم باشند
از نحوسات ثلث حاجت مطلوبه ظفر یابد و اگر در این صورت هر دو سالم باشند
بدو ثلث حاجت مطلوب ظفر یابد و اگر مجتمع شود همه شهادتها بهمه حاجت ظفر یابد و اگر
بانکه شهادت و نجد همه مقبول باشند و انکه انها را قبول میکنند نیز مقبول باشد
دلالت کند بر زیادتی بر انچه مطلوب بوده و لا شهادتهای سه گانه پس اتصال
باشد و نظر و قبول از برای هر یک ثلثی از حاجت باشد پس اگر همه موجود باشند
پس تمام با مال حاصل شود و بهتر در قضای حوایج انست که صاحب حاجت طالع حاجت
اتفاق افتد مثل مشتری در مسئله مال و شمس در مسئله سلطنت و زهره در مسئله زنان

وما شد انها چه این دلالت کند بر روا شدن این حاجت و بهترت یافتن
انچه روا شده **دلالت حالات قمر** و قمر هر گاه در موضعی نیکو باشد و خود فاسد
باشد دلالت کند بر فساد حاجت و همچنین هر گاه متصل باشند صاحب طالع و صاحب
حاجت و اشد نحس انست که هر دو فاسد باشند و ساقط باشند از اوتاد و اگر
استیلا بر هیچ یک از اوتاد نباشد دلالت کند بر تعویق و نقصان حاجت
و هر گاه قمر فاسد باشد نشود حاجت مگر انکه ساقط باشد از طالع و اگر قمر مقبول
باشد در موضعی نیکو از طالع و قابل وی بری باشد از نحوسات و در موضعی نیکو
از طالع پس دیگر طلب کن شهادت صاحب طالع را به احتیاج باین **شرح حالات قمر**
بدانکه قمر شریک صاحب طالع چه در مسائل و چه در باقی امور است پس اگر قمر
در لغیب طالع باشد یا طالع موافق باشد سوای سنبله و جدی یا مثلثیه باشد
یا قمر وتدی باشد و انکه اثر اشتراکی قوی باشد در بیت الحاجه و صاحبش پس
اگر قمر منحوس باشد یا محترق یا کوکبی نحس در اجتماع ناقص شود حاجت و هر گاه
قمر را نسبت دلیل و طالع و بیت الحاجه نباشد چه در صورت مسئله و چه در اشتداد
عمل پس فاسد شود و تمام شود حاجت بعد از انکه نقص پذیرد و پس اگر خواهی
بدانی مقدار این نقص را نظر کن بقمر هر گاه فاسد شود باستیلای آن و منحوس پس
اگر قمر مخنش در طالع و صاحب ان در بیت الحاجه و صاحبش بسیار باشد و وتد
در وتد باشد کل حاجت فاسد شود و اگر مسادی باشد شهادت قمر و منحوس

ولا حاجات

یا صاحب طالع باشد صاحب طالع پس قمر فاسد شود فاسد شود نصف نگاه
باشد بیشتر از نصف فاسد شود از انچه گفتیم در وحیت که در وتد فاسد شود و اگر
در زایل الوتد فاسد شود فاسد شود ثلث حاجت و اگر بیوت ساقطه فاسد شود
فاسد شود کمتر از ثلث و چیزی که بان پروا نباشد چون سدس و مانندش
و گفته است بعضی از حکما که ذوقی تفوش مباید شد که در قسم اول دو ثلث ناقص شود
و در ثانی نصف و در اخر ثلث همچنین صاحب طالع **دلالت فساد بدل طالع** و لا دلیل
پس اگر فاسد شود در وتد کل حاجت فاسد شود و در زایل الوتد نصف و در سواقط
ثلث و قول در صاحب طالع هر گاه فاسد شود و صالح باشد قمر مثل انچه گفتیم در قمر
و گفته بعض فلاسفه و ان نزد کیراست از باقی اقوال الصواب که قمر بر طالع هر گاه فاسد
شود در اوتاد نصف حاجت بر طرف شود و در زایل الوتد ثلث و در سواقط سدس و تعالی
کن این حکم را القول ایشان در حال سائل و مولود که صاحب مثلثه اول شمس تم
نصف عمر نماید و صاحب ثانی ثلث عمر را و صاحب مثلثه ثالث سدس عمر را اندکی
سقوط رب بیت قمر هر گاه دلیل حاجت قمر باشد و صاحبش لوی ناظر نباشد تمام
نشود حاجت **رفع نور قمر از هبوط** هر گاه کوکب رافع در هبوط خود باشد نقل کند تعال
هبوط خود را همچنین اگر در هبوط قائل باشد و همچنین باشد قبول در بیت عمر و سواقط
سقوط رب الحاجه هر گاه ساقط باشد از موضع خود یا راجع باشد یا فاسد دلالت
کند بر کمی منفعت حاجت و بر انکه دروت سائل قلیل البقا باشد **صفت قوت**

کوکب کوکب عارض در بیت محاجه هرگاه اندک مزاحمتی داشته باشد او را
باشد بدلالت از صاحب بیت محاجه یا صاحب ترفش کم در اینجا بنا شد فی صه
هرگاه این کواکب برطبع حاجت باشد چون مشتری در مال و زهره در زنان **دلالت**
قوت سعود و نحوس در مسئله هرگاه قوی باشند سعود و نحوس در مسئله عاقب از برای
آن باشد که اقوی بود اگر سعد اقوی باشد مشکل نخواهد و بعد از نومیدی حاصل
شود و اگر نحس قوی باشد امیدواری باشد پس برطرف شود و نخواهد شد
ملحق شدن بکوکب متصل به در برج ثانی هرگاه دو کوکب متصل باشند
لکن یکی بدیگری ملحق نشود در برجی که باشد پس اگر در برجی دیگر رسید بوی پیش از آنکه
بکوکبی دیگر متصل شود حاجت روا شود و اگر متصل شد بغیر بعد از آن بکوکب متصل بر روا نشود
حاجت مگر آنکه اتصالش بغیر نور باشد و اتصال بعد از آن متصل به محاجه بوجه
باشد چه این ضرر ندارد از آنجا که چه قطع نور کند و نور قطع حجت کنند و اگر
بجمه باشد قطع کند نظر از او عاقد کند حاجت را **رجوع کوکب میانه دو کوکب**
و اتصالش اول هرگاه کوکبی میانه دو کوکب باشد و رجعت کند پیش از آنکه بکوکب
متأخر برسد و متصل شود بآن کوکبی که بسوی آن رجعت کند پس آن باشد کوکبی
که وعده حاجت دهد هرگاه هر دو مقبول باشند و الا در نقل اتصال پس کوکب
مقبول الیه وعده حاجت دهد و در نقل جمع جمع وعده حاجت دهد و کواکب را اجع
قبول نمیکنند و دو نحس تر از مقابله و تربیع قبول نمیکنند **بودن بهتر با شمس** هرگاه بهتر

بالشمس

باشمس در یک برج باشند رجوع میکند اثر از شمس از آن جهت که مکر و شمس قوت اکوکرا
چه شمس قبول میکند و میکرد نور اثر را لیکن از اثر و که چو هر کوکب منتقل میشود در جوهر
شمس مگر آنکه کوکب در احتراق صمیمی باشد چه در این وقت میکرد قوتی را اخذ شمس
نور اند **منتش بکوکبش بر کوکب در برج دوم** و هرگاه کوکبی در برجی باشد و برسد
نور رش بکوکبی دیگر که در برج متصل بآن برج باشد و ملحق شود بآن کوکب در برج
ثانی پیش از آنکه بکوکبی دیگر برسد دلالت کند بر کون حاجت چه اختلاف برجین
وقتی منع حاجت کند که نورش نرسد بدرجه کوکب ثانی و هرگاه متصل شود قمر بسعدی
و نحسی و هر دو در یک درجه باشند پس نظر کن بآن کوکب که اولی باشد بمونع منع
قمر پس اتصال اول را بآن کوکب عطا کن پس دیگری مثل این بده و هرگاه قمر
و لیل برا که متصل شود بکوکبی پس تمام شود اتصالش با بن نظر کن از برای حاجت بد دو اتصال
دیگر **بودن طالع در جه سیم** قمر و طالع و سایر کواکب اگر در درجه
آخر برج باشند قوت آنها از این برج زایل شده و نظر در امور از این
برج در برج ثانی آن هر دو جو آن اختر کب و دلالت و لا در درجه بیت و نهم پس
این حکم جاری نیست **انتقام مکان کاجه** هرگاه و بیت محاجه اجزای برود
برج مشتمل باشد اقوی مکان برج اولست و هرگاه برج ثانی در حالتش کمتر باشد
بآن اعتماد مکن اصلا **نحس** هرگاه معطر باشد تربیع یا مقابله عاقبت امر زشت
باشد و فاسد کند اثر او اگر در واقع باشد بهتر است از آنکه مدفوع الیه باشد

بودن نحوس در اوتاد هر گاه نحوس در طالع در حد صاحب طالع باشند یا در درجه
طالع دلالت کنند بر منع حاجت پیش از اتمام و همچنین اثر میکند نحوس هر گاه در درجه
با تد اوتاد باشند یا در حد صاحب انتها یعنی صاحب در حاجت اگرچه این بد باشد
در جمیع مطالب از امال سلطنت و روشنی و آنچه باشد از انواع منافع و کون امور و قبال
انتها لکن اگر مسئله از تزویج اوت وفا و ما تند انها باشد دلالت کند بر تقاعد
انتها و بعضی از اهل تجربه گفته اند نحس که در اوتاد باشد خاصه مریخ در مسئله بیماری
و زحل در مسئله میلی دلالت کند بر ناقص شدن حاجت و دخول ضرر و نقص در ان محل
ربع و نحوان و عالمی که وثوق بر رای او هست گفته که نحوس باعث هول و شدت و خروج
مال شوند و از حاجت ناقص کنند چیزی **نحوست قمر** بدانکه قمر هر گاه منحوس شود در طالع
دلالت کند بر مضرت و فساد و نقص در حاجت چنانکه ذکر شد در سابق و باید باشد
که دلالت کند بر بلای عظیم در ان بر اندازه نحوست وی و اگر با وجود این طالع
نیز منحوس باشد دلالت کند بر هلاک و موت بسبب این … و هر گاه قابل
قمر از راجع باقی و متصل باشد بصاحب طالع و صاحب حاجت دلالت کند بر دوا
شدن حاجت بعد از مشقت از جهت اتصال قمر بکوکب راجع و اگر متصل شود
قمر بشمس از طرف وی یا بشمس و متصل شود بنحس یعنی که در زیر قبول گشت خاصه
اگر از وتد باشد فاسد شود صاحب بعد از طمع در ان … هر گاه متصل شود بصاحب
طالع دلالت کند بر قوت حاجت مگر آنکه منحوس کند صاحب طالع را و در حزن

قبول

قبول مقابله است چه ضعف شعاع شمس را کم کند **و این قمر بحسب طالع** بدانکه قمر اقوی
باشد از جمیع ادله مگر آنکه طالع اسد یا دلو یا قوس یا جوزا باشد چه صاحبان این
بروج غلبه کنند بر قمر خاصه در اسد و دلو از جهت قوت ارباب این بروج در انها
چه قبول قمر در طلوع این بروج نفع ندهد هر گاه قابل قمر راجع باشد و فاسد باشد
صاحب طالع لکن اگر صاحبان این بروج ساقط باشند و نظر نکنند بطالع پس
قمر غلبه کند و زاید باشد و مساعده کند با ان چیزی **دلیل** هر گاه میان
دلیل و رب حاجت کوکبی دیگر باشد و هر دو متصل شوند برب حاجت روا شود و
حاجت اگر از برای آن کوکب شعاع تله باشد در طالع **معرفت آنکه حاجت
بر دست او روا شود** و جمیع علما گفته اند که حاجت دانسته میشود از جوهر
کوکب واقع و جوهر برجش و طبعش و امثال این انکه بر دست که جاری میشود قضای
این حاجت پس دانسته میشود از جوهر قابل دلیل چه دلیل متغیر باشد و به تغیر
و از جوهر مکانی و از برای دلیل و لایق و بهره در ان باشد **مثالش** آنست که قمر
اگر متصل شود بمشتری و مشتری در وسط السما باشد در برج عقرب پس جوهر مشتری
صاحب دولت و برجی که وی در انست بر طبیعت مریخیت چه آن عقرب باشد و از بری
مشتری از جمله بیوت دولت که بیت المال باشد و وی ناظر است با ان و نحوس
ناظر نیست پس دلالت از جوهر دولت و مکانش از فلک و جوهر مشتری دلالت
کند بر اشراف پس میگوییم که این چیز تمام شود بواسطه سرکرده از لشکر و کامکاران

دولت اگر ان ملاحظه کردیم مریخ صاحب عقرب برا که دلیلیت بر ریاست و شریک کردیم
با ان مشتری برا که دلالت کند بر صلاح دین پس بخاطر گذرد از این نکته را **معرفت سبب**
و هر گاه خواهی که بدانکه از چه جهت خواهد بود پس از چهار در یک باشد اول آنکه
آنست که دلالت از اتصال باشد متصل شود کوکب دلیل بصاحب طالع و چیزی از
کوکبی که بمنزله صاحب حاجت باشد چه این متصل دلالت کند بر کون سبب را از روی
یا میل ملاحظه شود و اگر مخالفت کرد از کوکبی که بوی متصل شده ملاحظه کن ثانی هر گاه
از مزاج جمع باشد از طبیعت … مع مکانش حکم کن بر سبب و اگر مخالفت کرد از جوهر هر دو برج
بگو سی ثالث هر گاه از مزاج اتصال باشد نظر کن … و جوهر شمس و موضع و لب باشد که از معقول
الیه و مکانش گفته شود رابع هر گاه کوکب … کل باشند گفته میشود از جوهر اقوای آن
و موضعی که در انست و آنچه منسوب است بوی از بیوت و جوهر شمس ابالبیت وی …
ان بیت دی که با ان ناظر است انشاء الله **مقدار آن امر** هر گاه خواهی که بدانی
که چه قدر خواهد بود مثلا این سلطنت یا تزویج نظر کن بقیه از شمس در طالع و صاحب حاجت
و قمر که کجاست موضع انتها و به باشد قدر دوشان پس بر اندازه ان بگوی
از سال و ماه و روز بر قدر آنچه تمام شود تحویل کردن صاحب طالع و صاحب حاجت باید سال
انتها شعاعی از سال و ماه و روز اگر قبول باشد و الا اگر کوکب متصل بطالع بم
وی باشد و دلیل در بروج ثابته باشد ثابت خواهد ماند مدام و وقت باید از ره
اجزای میانه انکه باشد از سالها یا ماهها یا روزها **حاجت چه هنگام خواهد بود یا نه**

نظر کن

نظر کن بشمس و قمر و سهم السعاده و طالع پس اگر ارباب انها هم با انها ناظر باشند
دلالت کند بر قضای حاجت و اگر دو ناظر باشند و دو غیر ناظر ان دو که
اقوی باشند غالبست **قول ماشاء الله** گفته نظر عبرو موضع اتصال و انصراف شش
و اگر در وتدی باشد و متصل شود بکوکبی که در سواقط باشد دلالت کند بر فساد حاجت
و اگر متصل شود از وتدی بکوکبی که در سوم پنجم یا نهم یا یازدهم باشد و قبول باشد
پس نظر کن اگر با این طالع صاحب شهادت دهد و نیکو حال باشد دلالت
کند بر کون حاجت پس اگر ساقط باشد قمر و متصل شود بنجم ناظری غیر وتدی
و قابل پس دلالت کند بر صلاح و اگر قبول نباشد و سعادت و شهادت دهد صاحب
طالع با این دلالت کند بر کون بسم الله الرحمن الرحیم و بتسعین و اگر قمر در توالی
اوتاد باشد و متصل شود بکوکبی در بعضی از سواقط چهارگانه ان بدایت و دلالت
میکند بر تعویق پس اگر قبول کند او را و شهادت دهد صاحب طالع دلیل است بر حصول
حاجت و اگر بوده باشد قمر در توالی اوتاد چهارگانه و متصل شود بکوکبی در بعضی از سواقط
چهارگانه پس آن بدایت و دلالت میکند بر تعویق اگر قبول کند او را و شهادت
دهد صاحب طالع دلالت میکند بر آمدن حاجت و همچنین پس نظر کن از برای
صاحب طالع بنحس هر گاه قابل قمر مقبول باشد دلالت میکند بر برآمدن حاجت
از غیر شهادت چیزی او مگر آنکه ساقط باشند همگی از طالع بدرستیکه این دلالت میکند
بر غمگین بودن و در آن و اینکه بر آمدن حاجت بلا باشد در ترس و ناخوشی و ابتدا

کن از قمر و خداوند طالع و نظر کن که کدام یک اکثر شهادت باشند و نیکو موضع
ترند پس بر همان اعتماد کن و استعانت تمام شهادت وادن دیگری بر آن بخش
از وتد غیر آنکه بوده باشد از برای او شهادتی در طالع و قمر دلالت میکند بر فساد
حاجت مگر آنکه بسیار باشد شهادات بر آمدن پس در این هنگام دلالت میکند
بر عکس چون در حاجت عسر و اثر خداوند طالع در وتدی یا بری از نحوس قابل
تدبیر دلالت میکند بر بر آمدن حاجت اگر بوده باشد نحس دلالت میکند بر فساد
بعد از طمع بودن نیرین در اوتاد و ساقط بودن خداوند طالع از طالع دلالت
میکند بر بر آمدن حاجت متصل شدن قمر بخداوند طالع کوکبی از هبوط آن کوکب
دلالت میکند بر فساد حاجت و همچنین دلالت بر فساد میکند اگر بوده باشد آن
کوکب متصل الیه در هبوط خویش و حال آنکه قبول کند خداوند طالع و قمر را الکتاب
بعضی از حکما که حاجت طلب کرده میشود از عاشر و خداوند آن پس اگر بوده باشد
خداوند عاشر در وتدی از اوتاد و بری از نحوس دلالت میکند بر بر آمدن حاجت
خصوصا هرگاه آن وتد طالع و عاشر بود که دلالت بر بر آمدن حاجت در همان
ساعت یا در همان روز و اگر خداوند عاشر در مایلی وتد باشد دلالت میکند
بر بر آمدن حاجت بعد از زمانی خصوصا هرگاه در روز باشد و فوق الارض و اگر
خداوند عاشر ساقط باشد از وسط السماء پس حاجت پیش بر آمده است و اگر
ساقط باشد از وسط السماء در دوازدهم یا ششم یا دوم باشد دلالت میکند بر تدارک

حاجت

حاجت سهم کابه بقول والیس گفته است والیس لطف شهادت از این
سهم و طریق گرفتن این سهم است که بگیری از خداوند ساعت تا خداوند طالع
پس هر چه شد بیفکن از درجه وسط السماء و هر جا رسید آن سهم الحاجه است
پس متوجه شو پس ناظر باشد خداوند برج سهم الحاجه و خداوند خداوند الطالع
دلالت میکند بر بر آمدن حاجت و اگر ناظر نباشد دلالت نمیکند پس اگر خواهی
وقت بر آمدن حاجت را پس از خداوند طالع تا درجه طالع و قرار ده هر درجه
را نصف روز یا ماه طریق در دانستن وقت آنکه بگیری از خداوند ساعت تا خداوند
عاشر اگر ساقط نباشد و اگر ساقط باشد از خداوند عاشر تا خداوند ساعت
پس هر چه حاصل شد از برای هر درجه یک روز یا یکماه یا یکسال قرار ده ما فی الاسرار
گفته است در اسرار نظر کن نیرین و خداوند طالع پس اگر بیابی آنها را
در اوتاد یا مایلی دلالت میکند بر بر آمدن حاجت پس اگر آنها بر خلاف آنچه
مذکور شد باشند تو هم حکم کن بر خلاف و گفته است ابتدا کن بشمس در روز و بقمر
در شب بعد از آن بطالع بعد از آن بخداوند بیت طالع پس هر کدام از آنها
ناظر باشد با خداوند حاجتی که از آن حاجت سوال شده است و اگر شهادت
باشد و آن بهتر باشد از جهت موضع و نیکوتر باشد از حیثیت نظر پس همان را
دلیل قرار ده بر همان اعتماد کن و سوای آن ملاحظه کن پس هرگاه دیدی
این ارباب سه گانه که ملاحظه قوی ناظر بطالع و نیکو مواضع و قوی در مکانهای

باشد خداوند حظوظ او در او وسط السماء باشد یا خداوند سلطان
موضع در طالع باشد یا دوم پس حاجت بر می آید بر وجهی و نظر کن بسوی
کوکب ناظر بطالع هرگاه بوده باشد همچنانکه ذکر کردم آیا از برای او در طالع
بهره هست از حدش یا عیران یا آیا در درجه طالع کوکبی از خیرات و اور الضیا این
کوکب است یا با اوست یا ناظر اوست با صد خصوصا اگر ناظر باشد در بعضی
حظوظ خاصه بعض پس بدرستیکه آنست دلیل اگر شهادت بد بد از برای او در روز
شمس یا آنکه بوده باشد صاحب بعض حصول او ناظر باشد شمس از سعود یا از دوستی
و بوده باشد از برای او اعوان و شهود پس امر تمام میشود اگر شهادت بد بد
از برای دلایل مذکوره سهم السعاده و بهتر از برای او آنست که ناظر باشد شمس انجام
پس بدرستیکه آن دال است بر زود بر آمدن امر و اگر بوده باشد خداوند سهم
السعاده در طالع و سهم در یازدهم و قمر در سیم در فرحش و شمس ناظر باشد بعقیر خواهد
بود و این امر در نیکویی و عاقبت و صلاح و اگر بوده باشد خداوند سیم در دوم یا دهم
یا نهم و بوده باشد قمر در پنجم در بیت و برج مشتری ناظر بشمس و شمس در یازدهم باشد
پس حاجت بر آورده میشود خیر از آنکه در وجدال و خصومت اگر نظر کند زحل
از نهم یا ششم و بدتر از این آنست ساقط باشد سهم السعاده از خداوند خود یا بوده باشد
قمر وسط النطاق یا هابط باشد در جنوب پس اگر بوده باشد قمر در برج
مؤنث و شمالی باشد یا در وسط السماء باشد و خداوند بیت طالع ناظر باشد

و خداوند

و خداوند صد و مرتبه دوم است دلالت میکند بر بر آمدن حاجت و اگر بر خلاف
آنچه مذکور شد باشد و نحوس ناظر باشند بطالع و آنها باطل السیر باشند و قمر
با خداوند بیت سهم الفیل باشد و سوال از خیر باشد پس بگو که آنجا خیری
هست و اگر بوده باشد قمر و طالع هر دو در دو برج منقلب در اصل وسط السماء و
و طالع معوج الطلوع دلالت میکند بر شر و اگر بوده باشد شمس منکسف و خداوند
طالع محترق و در برج در اوتاد و بعضی دلیل بر اس پس آن بسیار بد است
سهم بر آمدن حاجت بگیر از نیر صاحب نوبت تا زحل بعد از آن طرح کن اول
از خداوند بیت نیر صاحب نوبت پس بهر کجا رسید پس آن سهم حاجت است
پس اگر بوده باشد خداوند او در برج مستقیم الطلوع و او ستاره سبکی باشد
و خداوند خانه قمر ناظر باشد یا او بخداوند سهم حاجه پس حاجت بر می آید
بدون مشقت سر در حوائج نظر کن بسوی اثناعشر بر قمر که کجاست پس
اگر بوده باشد با کوکب سعدی و بوده باشد اثناعشریه این سعد تر با قمر پس
حاجت بر آمده است و اگر بوده باشد یکی از این دو خط با دیگری پس در حاجت
اندکی تاخیر هست خصوصا اگر بوده باشد حاجت مطلوبه از جنس این سعد
باب طالع و الکر مناسب است و این مشتمل است بر شش باب باب اول در نظر کردن
در عمر و عدد و بقا باب دوم در نظر کردن در گرانی و ارزانی باب سیم
در نظر نمودن در مسئله ارتشی باب چهارم در نظر کردن در سوال از بازندگی

خود این بهترین چیزی است در باب شبها و دلالت میکند بر برآمدن حاجت
پس اگر دو وتد ای از اینها یا یکی نیکو موضع و قوی باشد در مکان خود دلالت
میکند بر تمام شدن عمل و با خبر رسیدن آن و برآمدن حاجت سهم الکون
یعنی سهم برآمدن حاجت گفته است نظر کن سهم السعاده پس اگر در وتدی با سعدی
یا ناظر باشد با و سعدی پس سعادت و برآمدن حاجت است و نظر کن پس اگر
بوده باشد عطارد با سهم السعاده پس بگیر از عطارد تا مریخ و اگر مشتری باشد
با سهم السعاده پس بگیر از مشتری تا زحل و اگر زحل باشد با سهم السعاده پس بگیر از زحل
تا عطارد و اگر مریخ باشد با سهم پس بگیر از مریخ تا زهره و آنچه از هر یک از اینها
حاصل شد بیفکن او را از طالع و اگر با سهم السعاده کوکبی نباشد قرار ده
خداوند بیت او را قایم مقام آن کوکب و همان عمل که در کوکب مقارن میکردی
با دیگری بعد ملاحظه کن که چه جای افتد این سهم پس بدرستیکه این سهم الکون است
و این سهم متصل میشود به همه کواکب یا متصل میشود و یا به همه کواکب پس اگر متصل
شد بخداوند بیت خود یا متصل شد با خداوند بیت او دلالت میکند بر برآمدن
حاجتی که از و سوال شده مردودی بر قدر کوکبی که متصل با و شده با نظر هر سه [illegible]
و نظر کن با این عطارد پس اگر خارج شد از هبوط بسوی شرف یا از احتراق
شرقی و بوده باشد در مناظر سعود و یا باشد صحیح مزدوج دلالت را اقوی پس نظر کن
بطالع و خداوند او و بشناس خداوند و دریاب تراکه در کیست او ناظر است

یانه

یا نه و چگونه است نظر او در بیت و حال و صحت گشت او و در نظر کن بخداوند ساعت
و قمر و خداوند او که دلالت بر عواقب و نظر کن با آنکه سلطنتش عظیم تر است پس اگر
در وتد باشد یا تالی آن و حال آنکه او ناظر باشد بمکان خود یا او به بیت خود
بوجه خود دلالت میکند بر برآمدن حاجت و اگر ناظر باشد خداوند احد
بیشترین بخداوند صد بیر و دیگر با وجود این یکی از این دو خداوند ساعت و حال
آنکه او مشرق ناظر بخداوند بیت خود و خداوند سهم السعاده یا قمر در وتد باشد
و قمر تثلیث و تسدیس باشد و حال آنکه او ناظر باشد بطالع یا بواسطه السماء بر نمی
آید حاجت مگر آنکه بوده باشد سعدی مستقیم السیر قمر در طالع پس دلالت میکند
بر بودن حاجت و اگر بوده باشد با این قمر یا نحوس در وصل در تربیع او
یا مقابله حاجت بر نمی آید بدیری و اگر بوده باشد قمر در برج مذکر سریع الانقلاب
در درجه نحس و این نحس بطی السیر باشد و خداوند سهم السعاده ناظر نباشد بطالع
و نه بقمر و خداوند وی پس بدرستیکه حاجت بر نمی آید و هر گاه نظر او که آنچه را
که ذکر کردم آنها را انحطوط خود و آنها ضعیف باشند در حدود است خود و یا آنها
نحوس باشد یا آنها بطی باشد در طبع زحل دلالت میکند بر تعذر امر و دیر
برآمدن او و اگر بوده باشد خداوند بیت قمر و او در طالع باشد و قمر
ناظر باشد با و پس حاجت مثل خیر در دست است باذن خدا و اگر شهادت
بدهد شمس از برای قمر یا شهادت بدهد خداوند ساعت از برای بانکه بوده

باب پنجم در متوجه شدن در امر کتابها باب ششم در امر مسایل
و حاجتهای بسیار و تفصیل آن باب هفتم در نظر نمودن در امر سوال نمودن
که از کدام زمین و اقلیم است او باب هشتم در شناختن مولد کسی که مولدش
معلوم نیست باب اول در شناختن عمر و بقا و هرگاه از تو سوال شد از عمر
پس نظر در این مسئله بسوی خداوند طالع و قمر پس بدرستیکه انصراف قمر دلالت
میکند بر آنچه گذشته است از عمر و اتصال قمر دلالت میکند بر آنچه باقی مانده از عمر او
پس اگر بوده باشد خداوند طالع در تحت شعاع داخل در احتراق و قمر منحوس
یا ساقط از طالع یا در مغرب یا بوده باشد بعضی از اینها و طالع یا مغرب
دلالت میکند بر مرگ سائل و شناختن وقت او موقوف است بر اینکه نظر کنی
به ما بین خداوند طالع و بین درجه احتراق از درجات پس این وقت [illegible]
اگر خداوند طالع در برج منقلب باشد پس روزها است و اگر در برج مجسد باشد
پس ماههاست و اگر در برج ثابت باشد پس سالهاست و شدیدتر در حکم [illegible]
این است که بوده باشد نحس الجانی که در طالع است یا اوتاد و صاحب چهارم
باشد یا هشتم و اگر شهادت بدهند سعود از برای طالع و بوده باشند مشتری
از نحوس و سالم باشد خداوند طالع و ناظر باشد بسوی طالع و نظر کند قمر
بسوی خداوند خانه خودش دلالت میکند بر بقای سائل و عمرش پس [illegible]
خداوند طالع تا اینکه محترق شود پس آنچه بیرون آمد از برای تو از حساب

خداوند طالع آن عمر است و گفته است عمر بن فرخان بسیر به بهترین را با طالع
و سهم السعاده یا اجتماع یا استقبال آنچنانکه پیش از سوال کردن باشند هر کدام از اینها
که اهمیت هیلاج بودن داشته تا حدهای نحوس و شعاعهای ایشان بطالع یعنی مطالع
مطرح شعاع از برای هر درجه یکسال پس هر گاه منتهی شد بحد نحوسها یا شعاع آنها
و نیفتد تخت سعدی شعاع اش را بسوی آنچه پس سائل هلاک میشود [illegible]
سائل و اگر افکند سعدی شعاعش پس نکبت است و یکویم [illegible] شدیده که بیان شد نحس و طبیعت
هنگام است که مخالف باشد آن نحس مر هیلاج را بهر دو کیفیت پس اگر او را موافق
باشد بیکی از دو کیفیت خواهد بود نکبت و همچنین سعد قوت بهم رساند بر دفع نکبت هرگاه
مخالف باشد بهر دو کیفیت با هم پس اگر مخالف باشد او را بیکی از دو کیفیت دفع میکند
بعضی نکبت را و باقی میماند اثر نکبت بر حال و فرموده است هرمس نظر نما بسوی درجه
طالع و در صاحب درجه طالع از خداوندان درجات پس اگر ناظر باشد بسوی
این درجه و نیکو باشد موضع او و بوده باشد شاهد با برخش خود را با نیکو [illegible]
نباشد او را در دلالت احدی پس بدرستیکه او دلالت میکند بر تمام عمر [illegible]
با نظر در درجه الحیاتیکه صاحب درجه طالع در آن درجه است خصوصا هرگاه بوده باشد
از برای معارضی که مخالف باشد شعاعش درجه را که او در آن درجه است و اگر بوده
باشد از برای او معارضی که پس کوکب خودش بر زاد و از نیرات بعطیه و دلالت
کردن از درجه کیفیت آن که او در آن درجه است پس اگر نظر کند این کوکب بدرجه

طالع پس در به طالع سزاوار تربت بقاسم الجان وبد دلالت کردن بر حوائج
در جمیع مسائل **باب دوم** در زیادتی قیمت و کمی هرگاه سوال شدی از متاعی
که زیاده میشود قیمت او یا نه یا بد میشود پس نظر کن بسوی خداوند طالع و قمر پس
هرگاه متصل بود در مغرب باشد یا در وتد الارض خواهد بود نرخ ما قیمت و طالب
دارد و پس نظر کن در نرخ وین بسوی این کوکبی که در این وتد است پس اگر بوده باشد
مقبول یا قابل از برای خداوند طالع و قمر دلالت میکند بر گرانی آن متاع که بسیار
بمصرف رسیدن آن و اگر نبوده باشد مقبول بوده باشد سعد دلالت میکند بر مثل
این و اگر متصل شود بکوکب ساقطی که قبول میکند او را پس هر زمانیکه متاع ارزان میشود
و اگر متصل بود با سقوطش غیر مقبول باشد پس هر زمانیکه متاع ارزان میشود و کم طلب میشود
او و آن بدتر حالتیست که میباشد متاع را و اگر متصل بود با قطع مقبول باشد در موضع
سقوطش از خداوند وتد بیتش یا شرفش یا بوده باشد قابل از برای قمر یا از برای خداوند وتد
طالع بسیار میشود طلب متاع و گران نمی شود باذن خدای عالم و اگر قمر زاید النور و السعد
باشد و صاعد در شمال فوق الارض خصوصا اگر صاعد بسوی وسط السماء باشد
دلالت میکند بر بسیار بمصرف رسیدن آنچه از او سوال شده از هر نوع که بوده باشد و اگر
بوده باشد هابط در جنوب ناقص النور و در عدد و در رابع هابط فلک یا تحت الارض
دلالت میکند بر کمی مصرف مسئول عنه و ارزانی قیمت آن و نقصان مضمون در معامله آن
و اگر ممتزج شود شهادات مکان و قمر پس نظر کن بسوی اغلب از آنها یا بیشتر شهادات را

پس

پس حکم کن بان اگر خواهد خدا **باب سیوم** در نظر نمودن در امر کشتیها است
هرگاه سوال شدی از حال کشتی و عاقبت امر آن پس درست کن طالع و اوتاد
و کواکب را و بشناس الجزء را که تقسیم شده است بر او اجزای کشتی از بروج تا بشناسی
مواضعی الحیاتی را که میرسد کشتی را از ان موضع خیر و شر هرگاه سوار شدی اجزای آن
خداوند که بطلمیوس قرار داده است حمل را از برای سینه کشتی و ثور را از برای تا
تر از سینه کمی و جوزا را از برای دو جناح کشتی و سرطان را از برای اضلاع آن
و اسد را روی کشتی که می ایستد بر آب و سنبله شکم کشتی و میزان را از برای
بالا و پایین میرود از سینه کشتی بر آب و عقرب را از برای موضع کشتی بان و قوس را
از برای خود کشتی بان و جدی را از برای ما که در کشتی است ریسمان کلفت
بسیار و دلو از برای شراع بزرگ و حوت را از برای چوبهای اطراف کشتی
که کشتی را بان راه می برند پس هر موضع از این موضع را که یافتی مسعود یا بوده
باشد در ان قمر یا خداوند خانه اگه مسعود باشد پس حکم در ان بخوبی و هر موضع را
که یافتی از این موضع فاسد یا بوده باشد در ان قمر و خداوند او فاسد بود
و برج نحس یا فاسد پس کود او ان سدی و قمر و طالع دلیلند بر تمام کشتی و خداوند
طالع دلیل است بر آنچه که در کشتی سوار اند پس اگر همه آنها منحوس شوند دلالت
میکند بر شکستن کشتی و غرق شدن اهل آن مگر آنکه بوده باشد نحس مقبول که سنده
مر آنها را که در این صورت کشتی را امیر رسد وعی و سالم می ماند و اگر مسعود باشند همه

انها سالم ماند کشتی و اهل آن و اگر یافتی قمر را تحت الارض منحوس از نحس زحل
و او هابط الیسر باشد دلالت میکند بر طوفانها و موج و بادهای که ابرو اهل کشتی رسد
و نفع نمی بخشد او را نظر سعد اگر بوده باشد زحل که نظر کند همچنین از مثل و او هابط
باشد دلالت میکند بر رختن بار کشتی را در دریا تا میدانیکه خلاص شود پس اگر بوده
باشد زحل مستقیم پس آن انسان تربت و دلالت میکند بر سلامتی بعد از هول
پس اگر مقارن باشد عطارد و مریخ زحل را در این حالات بیشتر میشود و اگر نظر
کند سعود از تثلیث زحل و مکان قوی کم شود شدت از جهت نظر سعود و اگر یافتی مریخ
تحت الارض و قمر متصل بود با او از فوق الارض دلالت بر شدت و بلا از موج و باد
او و فریاد و قتال و عداوت ما بین اهل کشتی و دزدها و خونریزی و بدتر است
که عطارد یا مریخ باشد و اگر یافتی دو نحس و عطارد را ناظران بعقرب و حال آنکه قمر
فوق الارض باشد دلالت میکند بر سده و بلا تا آنجا که مغرق و چاره نباشد
و همچنین است اگر بوده باشد مریخ و عطارد اگر یکی از دو نحس بر ان ناظر نیست بخش دو یکی
ناظر بقمر دلالت میکند بر شدت و بلا و شدتش آنست که نظر کند از مقابله و اگر سالم
باشند میزان و بوده باشد مشتری بر تربیع قمر دلالت میکند بر آسانی و سهولت
امر کشتی و منفعت و ادراک امیدواری و اگر نظر زهره پس آن بهتر است یافتی قمر را
فوق الارض مسعود از زهره دلالت میکند بر سلامتی از موج و منفعت و خوبی خصوصا
اگر نظر کند با او مشتری پس اگر بوده باشد زهره نیز با او تحت الشعاع دلالت

میکنند

میکند نیز بر سلامتی پس اگر یافتی قمر را منحوس از مریخ و حال آنکه او در برج بر باشد
و نظر کند سعدی پس هر زمانیکه با کشتی را خوفی میرسد بعد از آن سالم میشود پس
اگر بوده باشد در هنگام مسعد پس خوف از آتش است و صاعقها و اگر محذر
باشد پس خوف دزدان است خصوصا اگر برج مونث باشد قمر در سرطان
و مثلثه سرطان که منظور باشد از مقابله نحس و مریخ دلالت بر غرق شدن
کشتی در آب و اگر همچنین باشد و حال آنکه قمر در زحل و مثلثه حمل دلالت میکند
بر آنکه بزودی کشتی بر سد بکوهی بشکند و تخته پاره او در دریا مغرق شود
و اگر در ثور و مثلثه ثوری باشد همچنین کشتی بر میخورد بکنار دریا و در گل می نشیند و میرسد
کشتی را عیبی و نقص میشود بعد از آن سالم میشود و در سنبله میباشد درد و تیرگی از برای
اهل کشتی بود و دیری بمطلب رسیدن و اگر بوده باشد همچنین در جوزا و مثلثات جوزا
بر میخورند دزدان بکشتی و راه را امیر رسد و کشتی و متفرق می سازند اهل آنرا و اگر حمل
شود قمر نحس که راجع باشد و اتصال نحو تربیع باشد بر میگردد کشتی از راه و اگر
قمر در مثلثات حملی باشد پس برگشتن کشتی از هول است و اگر در مثلثات مائی
باشد پس برگشتن بسبب بر خوردن بکوهی است که کشتی را بر میگرداند و اگر در مثلثات
خاکی یا هوائی باشد پس حکمش چنان است که در همین نزدیکی گفتیم غیر از آنکه کشتی
بسیار دور میرود و این امور بایشان میرسد و لا اتصال مقابله نحسها پس دلالت
میکند بر غرق شدن و لا سعدهای راجعه پس آنها دلالت می نماید بر برگشتن کشتی

هرگاه از تو سوال شد از کشتی و چگونگی آن و سفر آن پس نظر کن اگر بوده باشد
سعود منوره در اوتاد و حال در اوتاد نحوس غایب و ساقط و تحت الشعاع و در حد
احتراق پس هر آینه کشتی بسلامت میماند در سفر و بحال خود و سالم میماند آنچه
در اوست و اگر حلول کند نحوس در اوتاد و دور مانی الاوتاد و سعود در ساقط موقع
آنچنانکه دلالت میکند بر او برجی که در آن برج نحس پس اگر بوده باشد زحل
پس شکستن و غرق شدن است و اگر مریخ است و حال آنکه بوده باشد در حظی
از حظوظ زحل با مناظره یا در برجی از برجهای خاکی دلالت میکند بر ضرر آنچه دلالت
میکند بر او زحل با هول شدید پس اگر بوده باشد از برای زحل آنچه مریخ پس ظاهر باشد
هول عظیم و اگر از برای آن زحل ماه باشد ضرر از آنکس مسرت بعد او اگر بوده
باشد سعود نظر کنند با آنچه بیان نمودیم ما از امور نحوس و سالم باشد از ارباب
اوتاد و طالع بخصوصه در بیت قمر خواهد بود خوف شدیدی و اتفاق خواهد
بود سلامتی و سالم خواهد ماند شر متاع اگر بوده باشد ضرر مریخ با اوتاد و در
بیت قمر خواهد بود خوف شدید از غرق و هول عظیمی و اگر بوده باشد فنا این
با قف در برج واقع میشود با ایشان قتل و دزدیده میشود و متاع و بزور گرفته میشود
خصوصا هرگاه بوده باشد نحسها در اجزای علیای کشتی یعنی آنچه در جانب سایه
با آنها است و اگر بوده باشد زحل نحوست رساننده با مریخ این نحوستی را
که وصف کردیم ما او را خواهد بود حاصل بندگی گرفتن و اسیری و اگر زحل تنها

باشد

باشد با این نحسها خواهد بود اسیری بدون قتال و عقب اموال و اگر بوده باشد
منحوس از بروج دال بر خرابیها مریخ و وسط السماء بوده باشد نحس مریخ دلالت
میکند بر حاجتها و آنچه مانند این است از امور آتشی آنچنانکه میباید از جانب
فوق و اگر در برج وتد الارض باشد پس افروختن آتش است که حادث میشود
در کشتیها پس اگر بوده باشد برج آنچنانکه در آنست مریخ از بروج آتشی پس این سوختن
بعمل دشمن خواهد بود و کلیس کشتی با هم خواهد بود در این جزو منحوس و اگر بوده باشد زحل
بجای مریخ و حال آنکه او در وسط السماء باشد خواهد بود آفت وزیدن بادهای شدید
و شکستن دکل کشتی و گردیدن سراع و چوبهایی که دکل و سایر چوبها با آن محکم میشود هر قدر
سخت و صعب سعود مشاهده بود و اگر بوده باشد نحس در هفتم و بوده باشد فساد از زحل
میکشند نحسها یا امتی بسبب شکستن یکان کشتی و اگر بوده باشد بجوهر زحل مریخ پس از نحس
خواهد یا صاعقه یا سوختن از آتش بنحوی که بیان کردیم یا از جهت آنکه بسبب طبیعت نحس
حاصل اتفاق افتد باذن الله و اگر بوده باشد صاحب طالع راجع هم برگشتی از رفتن قدری
از راهی که رفته پس اگر صاحب طالع در برج منقلبی باشد خصوصا که صاحب برج راجع
باشد ایمن است کشتی برگشتن بموضعی که از آنجا راه افتاده است پس اگر بوده باشد با رجعت
سعود خواهد بود برگشتن کشتی بسلامت و اگر بوده باشد منحوس خواهد بود برگشتن بشدت
و اگر بوده باشد حد اوتاد هشتم نحس شده مرحد اوتاد طالع را هم شفقت است برگشتن
با بر سر کرده کشتی یا برگشتن هم و اگر بوده باشد سهم السعاده منحوس یا صاحب سهم المال

خوف زیان است آنچه در کشتی است بر قدر نحوست دهنده و نحوست و اگر بوده باشد
مکان نحوست دهنده ساقط از اسد برنج است و اگر بوده باشد حد اوتاد طالع و حد اوتاد
بیت قمر در بیر الطا خصوص اگر بوده باشد حد اوتاد ایشان همچنین ترس بقیه از دیر راه
رفتن است و اگر بوده باشد غیر ره اسد است از برای کشتی شدن رفتن و وارد شدن
بموضعیکه مقصود است و اگر بوده باشد با این صاحب طالع و صاحب بیت قمر و نحسی یعنی
یکی از آن در هفتم دیگری باشد و غیر قابل باشد بعضی از برای بعضی و یکی از آن دو ضرر
برساند بدیگری واقع با همین اصل کشتی منازعه در خواهد بود بر طرف شوند در آن منحوس
و اگر بوده باشد صاحب دوم غایت از دوم و حد اوتاد
بیت قمر غایت دوم قمر و حد اوتاد بیت سهم السعاده غایت از سهم السعاده بیم تنگدستی
بر اهل سفینه از جهت معیشت و توشه و اگر بوده باشد این در بروج آبی خواهد بود این سبب کمی
آب و اگر بوده باشد از بروج خاکی ماهو الی خواهد بود در غذا و از طعام و اگر بوده
باشد این در بروج آتشی خواهد بود این در غذا از طرف شهوت با آتش و بر همین نحو در احوال
از احوال او **باب چهارم** در نظر نمودن در سوال از باران که خواهد آمد یا نخواهد
هرگاه سوال کرد سائلی از باران آمدن که چه وقت میشود پس نظر کن بقمر پس اگر بوده
باشد در طالع پس کو در همان شب یا روز باران آمدنی میشود خصوصا اگر در برج منقلب بوده
باشد این برج از بروج امطار و اگر بوده باشد قمر ساقط از طالع یا منصرف از او
که نه بیند او را او دلالت میکند بر دیر آمدن باران و کمی بارندگی **باب پنجم** از برای

نظر نمودن

نظر نمودن در امر نوشتها و در آن یک فصل است زیرا که جمیع آنچه طلب میشود دانستن آن
از امر نوشتها نه چیز است **اول** شناختن موضع دلایل اسباب نوشتها **دوم** شناختن
حال کسیکه نوشته است کتابت را و دلیل او و حال کسیکه باو نوشته شده کتابت و دلیل
او **سیم** دانستن آنچه در کتابت است از خیر و شر **چهارم** سوال از نوشته که اثر
دارد میشود یا نه **پنجم** نوشته او مهر میشود یا نه **ششم** بیرون می آید نوشته
از نزد پادشاه یا نه **هفتم** نوشته بپادشاه میرسد یا نه **هشتم** دانستن آنکه
نوشته چند مدت شده **نهم** شناختن آنکه جواب نوشته چه خواهد بود **فصل اول** از برای
بیان نمودن ادله بر اسباب نوشتها دلیل بر کسیکه نوشته است کتابت را صاحب
طالع است و منصرف عنه قمر و دلیل بر کسیکه نوشته باشد و کتابت متصل به قمر و صاحب
هفتم است و دلیل بر آنچه در نوشته است از خوبی و بدی موضع قمر است و عطارد
دلیل بر آنچه در لفظ این دو مرد است و حال آنها و صاحب طالع و صاحب هفتم و موضع
آنها و نظر نمودن نحوس بسوی آن دو پس هر کدام از آن دو که بوده باشد
در اوتاد و در موضعی که مقبول باشد در آن و حال آنکه او ناظر باشد بسوی کاتبش
پس منزلت او عظیم تر است **فصل ثانی** از برای شناختن کسیکه نوشته است
نوشته را و حال کسیکه نوشته اند باو و اگر بوده باشد کوکب منصرف عنه قمر سعدی
در شرف پس هر آینه کسیکه نوشته از صاحب سلطنت است و اگر بوده باشد در شرف از اهل
ازاو تا دیس تحقیق که بوده است از برای او سلطنتی و بر طرف شده و اگر بوده باشد

که نظر نکند بسوی طالع و نظر برب بیتش پس تحقیق که بوده در پدر ان او تسلطی خود او
امروز از بازاریان است و اگر بوده باشد یعنی منصرف عنه قمر از بیتش و حال اگر او
در وتدی باشد پس بدرستیکه او از علوا نواده معروف نیست و او در اینوقت از بزرگان
بلد شست و از برای وی رتبه است و مشتری پس نزار بیت است و همچنین حال پست تر
از مشتری است و و بدرست تر از صدا است و نظر کن بسوی حال او از مکان او از طالع و از رب
بیت او پس اگر نیکو مکان باشد از طالع و ناظر باشد بخانه او یا بیتش پس بوده از برای
او منزلتی است و لکن منزلتی ناپسندیده در میانه قومش و اگر بوده باشد بد موضع
و ناظر باشد بسوی او و صاحب بیتش یعنی صاحب بیتش پس حکم کن که نیست از برای او رتبه
و لکن پسندیده است در میانه ایشان و مرضی است در نزد اهل بیتش و اگر بوده باشد
منصرف عنه قمر در هبوطش در وتدی پس حکم کن که او کسیکه نوشته است این کتابت را
بت از برای او جبی و لکن صاحب تسلط است و جاهی دارد و این حکایت که ناظر باشد
منصرف عنه بسوی صدا و بیتش و اگر بوده باشد در هبوطش زایل از وتد پس نیست از برای
او نه جبی و نه جای و اگر بوده باشد دلیل در زایل از وتد پس بدرستیکه صاحب او لا است
که برسد خیری در بعد در زایل از وتد دلالت میکند بر اینکه از برای او صدی بوده است
و بر طرف شده است و اگر بوده باشد در هبوطش و ناظر نباشد بطالع و نه بر بیتش
ناظر باشد بسوی او پس بدرستیکه صاحب نوشته قادر نیست بر چیزی که او بخورد در روز بروز
و اگر بوده باشد در نزد اینکه نظر کند بسوی او سعدی پس بدرستیکه او کسی است که از ان

تان

بان میخورد پس اگر بوده باشد در عوض این سعد نحسی پس بدرستیکه او از جمله کسانیست
که استطاعت کار ندارد و اگر منصرف عنه قمر بنحوی که ذکر کردم نحس باشد پس او با انچه
کشیم از خیر و یا چیزی کافر دل است و نظر کن از برای کسیکه امده است بجهته او از منصرف
متصل به قمر پس خبر بگیر بحال او از متصل بنحوی که بیان نمودم از برای تو از منصرف عنه
قمر پس اگر نظر کند تثلیث پس انچه میانه انهاست خوشی و خوبی است و یکی از برای
دیگری بمنزله برادر و فرزند است و زود باشد که بهم برسند و اگر نظر نکند از تربیع
پس کوبا بین انها جدال و فریاد و نزاع و تنگی است و میباشد از سخنان ایشان
بعض انچه ناخوش دارند و اگر نظر کند در مقابله پس بدرستیکه میباشد میانه ایشان
جدال و فریاد و پس اگر نظر کند بصاحب برج وسط السماء پس بدرستیکه یکی از ان
نهاده خواهد نمود و دیگری را بسلطان و اگر بوده باشد در میتی و مقارنه کرده باشند
در ان میت پس بدرستیکه نویسنده و انکه با و نوشته شده احتیاج خواهد نمود در چیزی
که متاع و عزت و دشمنی یکی از ان دو باشد از برای دیگری پس اگر بوده باشد
هر یک از منصرف عنه و متصل الیه در خانه پس نظر کن پس اگر نظر کند صاحب بیت
انها بسوی انها پس بدرستیکه او دلالت میکند بر منزله ان دو نفر در بلدشان و اگر
بوده باشد عطارد ضعیف که نه منصرف باشد و نه متصل پس نظر کن از عطارد
بهمان نحو که وصف کردم از برای تو در باب قمر فصل سیم از برای شناختن
انچه در نوشتهاست از خیر یا شر نظر کن از برای این سوی عطارد و قمر هر دو پس

بدرستیکه عطارد دلیل بر نقش خطی است که در نوشته است در طومار و کاغذ و صحیفه و بر چیزی
براو نوشته میشود و قمر دلیل است بر انچه در نوشته است پس اگر بوده باشد متصل بنحس
خواهد بود مقصود نوشته شری و اگر بوده باشد اتصال و انصراف پس استدلال
کن از کوکب منصرف عنه بر مقصود نوشته پس اگر بوده باشد انصراف قمر از کوکب
پس نظر کن که از چه وجه منصرف است پس بدرستیکه تربیع و مقابله و اجتماع دلالت
میکند بر قوت نوشته و قوی تر انچه میباشد است که هر گاه بوده باشد قمر در کوکبی
و حال انکه ان وتد برج ثانی باشد پس بدرستیکه ان دلالت میکند بر اینکه ان کسیکه
نوشته است این مراسله را حاجت در حاجتش است نیست و در ان وصیت نیست پس
بدرستیکه در نوشته چیزی است که اهتمام بان دارد و نظر بقمر و عطارد پس اگر بوده
باشد اقوی از این دو در طالع یا در بیتش پس در نوشته سلامت و صلاح و صلاحیت
و اگر بوده باشد در دوم از طالع از بیتش پس در نوشته مال است و مانند ان
و در سیم از طالع یا از بیتش پس نوشته از برادر و دوست که ذکر میکند در ان ماجرا
یا امر زنی را و سوال از ان زن و از حال او و در چهارم از طالع یا از بیتش پس
در نوشته ذکر زمینی است و شاید اینکه بوده باشند نویسنده از بعض خویشانش
در ان کس نیکه ستایش ان بهتر از او است و در پنجم یا دوست و در ششم از طالع یا از بیتش
پس نوشته از بنده است و اگر نظر کند بسوی این مکان نحسی پس نوشته از بیماری
یا در شان بیماری است و در هفتم از طالع یا مکانش پس نوشته از زنی است و در هشتم

ازطالع

از طالع یا از بیتش پس در نوشته ذکر وصیتی است یا میراث و در نهم از طالع یا از مکانش
پس در نوشته موعظه و ذکر صدا است یا در او ذکر سفری است یا زوال سلطنتی و در عاشر از طالع
یا از بیتش نوشته از سلطانیست یا از کسیکه مقرب در نزد سلطان و در یازدهم از طالع یا از بیتش
نوشته از نزد دوستی است و در نوشته چیزی است که مشابه تعجب و خنده است و در دوازدهم
از طالع یا از بیتش نوشته در شان خصومتی است یا از دشمنی و فرح کن بطبیعت کوکب
منصرف عنه قمر را پس بدرستیکه انصراف هر گاه بوده باشد از زحل و بوده باشد
عطارد منحوس پس در کتابت امر نحس است از نزد حبیبی و اگر انصراف از مشتری است
و عطارد مسعود است پس کتابت از نزد شریفی است در امر شرعی و انصراف از مریخ است
پس نوشته از سپاه لاریست که فعلش اهن است یا خون و اگر از شمس است پس نوشته
از صاحب سلطانی است و اگر زهره است پس نوشته از نزد زنی است و اگر از عطارد است
پس نوشته از نزد کاتب است یا تاجری و اگر بوده باشد از زحل پس در نوشته
ملامت کردن است سکوت قمر یا عطارد دلالت میکند بر اینکه در نوشته بعض خبریست
که ملامت میکند صاحبش را و همچنین پس نظر کن از اتصال انکسی را که نوشته شده است
بسوی او نوشته در جمیع حالاتش و اگر نبوده باشد از برای او اتصالی و در بعض نسخ
پس نیست در نوشته مقصودی نه در خیر و نه در شر پس اگر بوده باشد و متصل بنحسی دلالت
میکند بر اینکه مقصود در نوشته شر است و اگر متصل شود از سقوط السعدی دلالت میکند
بر خیر و اگر قابل تدبیر شد او ند طالع و قمر صدا و ند وسط السماء باشد یا نقل نور

کند با این آن دو کوکب با جمع نور کند و قابل سعد باشد پس مقصود از خیر سلطنت
و رفعت و شرف و شفاعت و ولایت و کسی از این از جهة صلاح و اگر قابل نحس باشد
پس آن از جهات مختلفه حرام است پس اگر قابل تربیع هر خداوند طالع و تسییر خداوند
یازدهم باشد پس خیر از مقصود برادران و دوستان و برادری و مجلس است و دلالت
سایر خانها بر مقاصد انهاست و اگر بوده باشد این اتصال از تربیع یا مقابله
خواهد بود و مقصود نوشته صحیح قوی و محکم تر و بهتر از آن این است که بوده باشد
مقبول و اگر بوده باشد غیر مقبول خصوصا اگر متصل شود بعقد قبول خواهد بود تر از این
و دلالت میکند اینکه در نوشته بعض ناخوشیها است و اگر بوده باشد اتصال از تثلیث
یا تسدیس پس مقصود نوشته خوشحالی خبر است و زود باشد که خلعتی بر بسته و از برای
او این هرچند که بوده باشد انجا قبولی و هر زمان که بوده باشد اتصال قمر بسعدی
دلالت میکند بر اینکه مقصود نوشته حق است و اگر متصل شود بنحسی پس مقصود نوشته
باطل است و اگر مقارن شود بنحسی از غیر نظر سعدی پس بدرستیکه مقصود نوشته
ضرر و مصیبت است و نظر کن انصراف عطارد را پس بدرستیکه او اگر منصرف
شود از سعود پس در نوشته خیر است و اگر منصرف شود از نحوس پس در نوشته
شر است و ملتفت شو بسوی موضع او و بابت او قول والیس گفته است و اگر پس
در نوشتها هی سر مهر اگر یافتی قمر را در تثلیث طالع و تسدیس او پس مقصود از نوشته
شادی و خوشحالی است و اگر بوده باشد در مربعات طالع مقصود نوشته مضرت

و غم و بلا است و اگر ساقط باشد پس نیست ضرری و نفعی و نه خوشحالی از آمدن
بخجه سهم السعادة اگر از او کی کند بانی پس رجوع میکند بعد از این نوشته و نظر کن
سهم الغیب و صاحب او پس بدرستیکه چون این دو در موضع بدی دلالت میکند
بر اینکه وارد بعد از نوشته در مقصود بلایست و اگر عکس باشد پس حکم کن بعکس
قول دروتیوس گفته است دوریتیوس نظر کن در طالع تولد سائل هر گاه
بدانی این را که موضع عطارد کجا بوده است پس بدرستیکه اگر نظر کند بسوی او سعود
یا بیافکند شعاع خود را او نیز ان پاکیزه باشند و عطارد با قمر باشد پس نوشته
در خصوص انجانی است که می آمد او را در همین وقت که بیابد در او خوشی
و خوشحالی و اگر بوده باشد در موضع عطارد وقت ولادت نحسی مقارن او و تر
نا ناظر بودن سعود پس نوشته خبر بر رنج و محنت و ضرر و شورشی است و اگر
بوده باشد عطارد در موضعی که بوده است در ان سعدی در اصل طالع تولد
و در حالتی که شرقی باشد و منظور باشد از نحوس یا سعود پس خبر دارد
و در او خوشحالی است و ناخوشی هر دو و اگر بوده باشند سعدین در موضع
وقت ولادت با تربیع بوده باشد این برج و تند در اصل طالع تولد
و سعدین نظر نکنند بنحوس ندر این هنگام و نه عطارد و نظر کند بنحسی پس نوشته
و خبری که خواهد آمد او را در این هنگام در خوشی و منفعت بسیاری خواهد
بود و اگر نظر کنند بانیرنج و بوده باشد با ان دو عطارد پس نوشته خبر

باشد طالع بهنهم هفتم از حمل یا قوس یا عقرب یا اسد یا دلو پس در امری است که دوام
نیست پس باید منتفت باشد از ی حو دور او و اگر بوده باشد طالع بهنهم هفتم
از ثور یا سنبله یا جدی یا حوت پس در امرستی است ظاهر است که اینجا افتاده باشد
و امر جهانپانی است و امر عجیب که تو دولت میداری و اگر بوده طالع بهنهم هفتم باشد
در جوزا یا میزان یا سرطان پس در امرهای متفرقه است در هر دی که مرده است
و مردی که مشرف شده بمرگ و مثال آن نباید در چیزی که بتحقیق که فاسد گردیده
باشد او را یاد پس اگر بوده باشد زهره در ریحان طالع یا بهنهم طالع در جزئی
که محترق باشد بعض ادلیس در امر زن پادشاه است یا پسر او بتحقیق که مرده است یا زن
بزرگی که بتحقیق که مرده است فصل چهارم از برای نظر کردن در سوال از نوشته
آیا وارد میشود یا نمی شود نظر میکنی بسوی عطارد که آیا از برای او در طالع شهادت است
یا نظر میکند بسوی طالع یا دلیل طالع و شاید او دلیل باشد یا خداوند طالع پس
اگر بوده باشد چیزی از اینها پس هر زمان که آمد دلیل اول درجه طالع را پس بدرستیکه
می آید نوشته در همان روز و اگر نظر کند عطارد بطالع و نه بسوی دلیل و انتقال کند
از دلیل و انتقال کند از کوکبی بسوی کوکب دلیل نخواهد بود این مگر اینکه بوده
باشد این دو از دو هم که بتحقیق زده باشد بنورش بر طالع پس نزد داخل شدنش
می آید نوشته و همچنین اگر بوده باشد که متصل شود بخداوند طالع یا بوده باشد
که متصل شود یا و خداوند طالع پس در نزد رسیدن متصل متصل بخانه بنور می آید

نوشته و اگر بوده باشد قمر که متصل شود بعطارد پس نزد اجتماع قمر و عطارد
در طالع میاید نوشته و اگر بوده باشد قمر که نقل نور کند از عطارد بسوی درجه
طالع پس وقت آمدن نوشته رسیدن ناقل است بمنقول الیه و عمل کن با و
از برای رسیدن خبر از قمر پس بدرستیکه قمر هر زمان که منتهی شود بطالع یا بوتدی
از اوتاد و بوده باشد در آن روز منصرف از خداوند حاجت پس امری که
سوال شده است از آن امر میاید در آن روز بخوبی خبر فصل پنجم در نوشته که آیا
بمهر خواهد رسید یا نه هر گاه سوال شدی از نوشته که مهر خواهد شد یا نه پس
نظر کن بقمر و دلیل پس اگر متصل شود یکی از آن دو بعطارد پس بتحقیق که میرسد
و ملتفت میشود بسوی طالع البته و اگر بوده باشد بتحقیق متصل شده و تجاوز کرده
باشد بیک درجه یا دو درجه یا کمتر از یکجزو پس بگو بتحقیق که مهر شده است و اگر یافتی
دلیل را متصل بخداوند وسط السماء و الشمس یا فی عطارد و در الکه متصل بشمس شود یا بجای
شود و مرشس را و در وتدی یا نظر کند این دو بطالع پس حکم کن که مهر میشود و اگر
بوده باشد عطارد که بتحقیق متصل شده باشد و تجاوز کرده باشد کمتر از صدام پس
بتحقیق که مهر شده است نوشته و اگر بوده باشد که تجاوز کرده باشد یا کمتر از این پس
بگو که مهر شده است و نخواهد شد و اگر متصل نشده است قمر بعطارد و متصل شده
عطارد بشمس پس بگو که مهر نمی شود پس طلب کن در نزد این شها و تر او از طالع
فصل ششم لا برون می آید از سرکار یا پادشاه این نوشته یا برون نمی آید

وا رده در این هنگام بد است باذن الله تعالی قول ارسطا و گفته است ارسطیوس حکیم
اگر یافتی در طالع ستاره کوکب سعدی و در خانه خود وش یا ناظر باشد بسوی خانه او
طالع پس هر آنچه که نوشته است این نوشته را صلاح او بدون خصوصا اگر بوده باشد
سعد در بهر اول و اگر بوده باشد در بهر طالع و برج بهر در دوم یا بوده باشد
در او دست بست طالع پس هر آنچه که نوشته شده است آن نوشته در امور ملوک و اگر
بوده باشد بهر در سیم در امر دوستان آنجانی است که ایشان مشغول اند از آن او میخواهد
یا در امر خود و برادران است و اگر بوده باشد بهر در چهارم پس در امر پدران است
یا مرد بزرگی و اگر بوده باشد بهر در پنجم پس در امر است و غیره و اگر بوده باشد
بهر در ششم پس در امر بندگان و بیماران است و اگر بهر در هفتم باشد پس
در امر زنها یا دوستش و اگر بهر در هشتم باشد پس در امر میت و اگر بهر در نهم
باشد پس در امر دین و تصدق و امر آخرت و اگر بهر در دهم باشد پس
در امر عمل و تزویج است و اگر بهر در یازدهم باشد پس در گرفتن مال است و اگر
بهر در دوازدهم باشد پس در امر پادشاهان و بزرگان و دوستی ایشان و طلب
نمودن آنچه نزد ایشان است و امر شد یکه برسد او را یا آنکه باشد و زیاده
شود و اگر بوده باشد در طالع مشتری و نحوس نظر کند یا و پس در نوشته مرگ
پادشاهان و بزرگان است و اگر بوده باشد نظر کند بای مشتری سعد با پس
در نوشته صلاح امر پادشاهان و بزرگان است و اگر بوده باشد زهره در بهر

طالع

طالع و در حالیکه سعود باشد نظر سعدی از غیر احتراق پس در مولد پادشاه و در ارکان
و سلامتی ایشان است و اگر بوده باشد عطارد در بهر طالع یا در مثلث طالع
و نحسی ناظر باشد با و پس در مرگ ابناء ملوک است و بزرگان و اگر نظر کند بسوی
او سعدی بدون نحس پس در سلطنت پادشاهزادگان و سرگرده نمودن ایشان
و دوالی ساختن ایشان و اگر بوده باشد نحس در بهر طالع و مریخ ناظر باشد
بسوی او از هفتم پس در شهرهایی است که سوخته است یا خراب شده است و رسیده
از آن بلاها و اگر بوده باشد مریخ در طالع و زحل ناظر باشد با و پس در نوشته امر جنگها
و دشمنان و موحش ایشان آنچه را در بلاد پادشاهان است و کشتن ایشان
از دوم بسیاری و اگر بوده باشد در نزد بهر اول از زحل پس در خونریزیها است ایام
بر طرف شوند و اگر بوده باشد بهر اول از اسد یا قوس یا عقرب خصوصا اگر
بوده باشد سرخ اطالع محترق پس در هلاک صاحب دیگر است که آمده است
و در آن نوشته با چند نفر از یاران او و اگر بوده باشد طالع بهر اول از جوزا
یا میزان یا دلو پس در مرض و دیگر رسیده باشد ایشان را و بادی که از جهت
این تأخیر شده باشد چشم او یا بریده شده باشد گوش او و اگر بوده باشد
طالع بهر اول از سرطان یا سیم از عقرب یا حوت پس در دو امر است امر انسانی
که رسیده است او را از دی و بر طرف شده است چشم او خصوصا اگر بوده باشد
بعض حزن او محترق و در امر مردی که اقدام کرده است بر امر نوشته و اگر بوده

و سیم از سیم و همچنین پس کن همیشه تا برسد به دوازدهم و غیر در حاجت او پس
نظر کن اتصال اول قمر را از برای حاجت دوم اتصال دوم را و در حاجت سیم اتصال
سیم را و اگر متصل نشود در جاییکه قمر در آن برج است بعدد اعداد حاجتها از کواکب
پس نظر کن در برج دوم و اگر نبوده باشد از برای قمر اتصال پس قرار ده عوض
او صاحب ساعت اولی را از برای حاجت اولی و صاحب ساعت دوم را از برای
حاجت دوم و همچنین پس حکم کن همیشه از ارباب ساعات تا برسد ساعت هشتم
باذن الله تعالی   از برای نظر نمودن در دو خبر که کدام یک
بهتر است یا دو نفر یا سه نفر که یاری جسته میشود از ایشان که کدام یک نفعش بیشتر است
و شراکت نمودن یا دو شخص یا سه شخص کدام یک حالش بهتر است یا طلب نمودن در دو حاجت
یا سه حاجت هرگاه مبهم باشد که بیان نشده باشد که کدام یک بر خواهد آمد یا دو خبر
یا سه خبر کدام از آنها حق است یا دو دولت یا سه که کدام یک بیشتر خواهد آمد هرگاه
سؤال شده ای از اینها پس امر کن سائل را که وضعی کند اسماء حاجتهای خود را
اول و دوم و سیم را پس نظر کن در آنها بر همان نحو که ذکر کرده است در یکی از جانب
دیگر و پس نظر کن طالع وضع او بطالع را پس اگر بوده باشد وضع اول در وتد او و وتد
در حالیکه مقبول باشد و مبرا باشد از نحوس پس اول از آنچه سائل ترتیب داده و ذکر
کرده است در آن است بهتری یا با و میرسد یا پیش مایدها باشد حالش بهتر و اگر
بوده باشد در او تاد و در حالیکه منحوس باشد پس اولی مذکوره بهتر و به بر آمدن و خبثی

گرفتن

گرفتن خواهد شد بعد بر طرف خواهد شد این مذکورات از او فاسد خواهد
شد و اگر بوده باشد وضع او بطالع که نظر نکند بطالع و حال آنکه او مبرا
باشد از نحوس پس هر آنچه که سمی از آنچه سؤال شده است بر می آید یا در است نیکی خلق
و اگر بوده باشد در موضع نحوس هر چه خواهد بهیچ یک از تاهای که سؤال شده از آنها
فاسد است مسئله و طلب شهادت کن در این باب از اتصال قمر هرگاه یافتی او را
متصل بمقدار عدد حاجتها که سؤال شده است از انجاح حاجتها در هر برجش یا در اول
برج دوم پس متصل شد اول با کوکب سعدی در وتد در حالیکه قبول کند قمر را پس
حکم کن بفضل و ظفر از برای اول و اگر بوده باشد همچنین در اتصال دوم پس حکم
کن از برای دومی بهتری و حق بودن و اگر بوده باشد در اتصال سیم همچنین پس حکم
کن از برای سیمی و همچنین بحبس است همیشه و منتقل کردن قمر از ستاره به ستاره شناخته
میشود حال هر متصل بدر مدتش بر حاجت آنجاییکه در مرتبه این اتصال است
پس اگر بوده باشد کوکب قابل از برای اتصال بری از نحوس پس حکم کن بفضل
و خبر حق و اگر بوده باشد منحوس باطل میشود خبر بعد از محقق شدن و فاسد میشود
حاجت بعد از طمع در انجاح و هرگاه بوده باشد قمر به موضع و متصل شود
بکوکبی نیکو موضع که دشمن نباشد از برای او نفع میبخشد او را و هر چند
معقول نباشد خصوصا او تا دلیس بدرستیکه آنها دلالت میکند بر بر آمدن حاجت
و ضرر نمیرساند او را دشمنش و اگر بوده باشد قمر نیکو موضع و متصل شود بکوکبی

هرگاه سوال شدی از نوشته که آیا بیرون می آید از تزد پادشاه یا نه پس نظر
کن بسوی عطارد پس اگر یافتی او را که بحقیق منصرف شده است از شمس یا از خداوند
وسط السماء الفراق کمتر از خداوند کوکب پس کوکبی بیرون می آید و الا فلا

فصل هفتم

از برای نظر نمودن در نوشته که آیا میرسد بسلطان یا نه و اگر سوال شدی
از نوشته که میرسد بسلطان پس قرار بده طالع را از برای مرد صاحب نوشته
و وسط السماء را از برای سلطان و عطارد را از نوشته و قرار بده دلیل اتصال کننده
از قمر و خداوند طالع بسوی طالع پس اگر ناظر باشند هر دو پس دلیل متصل
از آن دو است بدیگری بعد از آن ملاحظه کن پس اگر یافتی عطارد را که منصرف
باشد از خداوند طالع و به پیوندد بخداوند عاشر پس بگو که میرسد نوشته و الا

فصل هشتم

فلا در شناختن نوشته که چند وقت است که نوشته شده هرگاه سوال
شدی از نوشته که چند وقت شده که نوشته شده پس نظر کن بسوی درجاتی
که مابین قمر است و کوکب منصرف شده است از او قمر پس از زمان شمار این درجات
نوشته شده است آن نوشته و همچنین پس نظر کن در درجاتی که می یابی مابین قمر
و کوکبی که متصل میشود باین کوکب قمر پس آن وقت وارد شدن نوشته است

فصل نهم

در دانستن جواب نوشته که نوشته می شود هرگاه نوشتی نوشته پس اراده
کردی که بدانی چه جواب خواهد بود پس ملاحظه کن از برای این مطلب از متصل دوم
و این ملاحظه باین نحو است که نظر نمائی هرگاه اتصال بهم رسانید قمر اگر با عمال نوم

برقرات

بر قمرات یا عطارد پس نظر کن باتصال اول زیرا که آن دلیل کسی است که می آید
او را نوشته و اتصال دوم دلیل بر جواب نوشته و مطلع شود و قت آن از درجاتی
که مابین آن دو است پس ملاحظه کن طبیعت کوکبی را که قمر با و پیوسته است و دلالت
مکان آن کوکب را از اماکن فلک یا از خانه او پس اعتبار کن او را و شناس الخبر را
که میآید از معنی جوابش برهمان نحو که پیش ذکر کردم در شناختن آنچه در نوشته است

باب ششم

از خیر و شر در نظر نمودن در دو حاجت و دو صاحب و بیشتر از این و طلب
نمودن دلیل هر یک از اینها و آن پنج فصل است اول در تفصیل دلالات مسایل
دوم نظر نمودن در هر حاجتی از اول و دوم و سیم بر ترتیب معین که کدام یک تیسیر است
و میسر شده تر است از برای فتح و ظفر چهارم نظر نمودن در فرستادن مال
با چندین نفر از برای تجارت کدام یک از اینها بهتر و موافق تر است پنجم
نظر نمودن در موضع متفرقه که کدام موضع است بحال او است
گفته دوروثیوس که بسیار شد بر تو سوال ها پس قرار بده طالع را از برای مسئله
اولی و وسط السماء را از برای دوم و یازدهم را از برای سیم و نهم را از برای
چهارم و مغرب را از برای پنجم و سیم را از برای ششم و وتد الارض از برای
هفتم و برج نهم را از برای هشتم و این نحو است که قرار داده شود از برای هر سوالی
برج آنچنانکه از اول است نظر طالع و نظر کرده شود بسوی خداوند خداوند صاحب
بروفق دلایل حاجت و گفته است حاجت اولی از طالع است و دوم از دوم

به موضع خواهد بود و نفع می بخشد او را قبول پس شاهد قرار بده با او صاحب
طالع بر همان نهج که بیان کردم در اول فصل و هرگاه بوده باشد کوکب آنجا که
در وتد است و قابل است مر قمر را منحوس از کوکب دیگر است و صاحب طالع و قبول کننده
مر او را یا بوده باشد دشمن دلالت میکند بر فساد حاجت و بدترین آن این است که بوده
باشد نحس صاحب دواز دهم و هشتم پس لا دوم و هشتم پس ضرر ندارد هرگاه سوال از مال
یا میراث باشد انشاء الله تعالی و هرگاه بیافتی در این باب از برای قسم اتصال پس
قرار ده ارباب ساعات را قایم مقام اتصالات رب ساعت اول را از برای
حاجت اولی و دوم را از برای دوم و همچنین تا منقضی شود حوایج و گفته است بعضی از علما
نظر کن از برای حاجت اولی از طالع دوم از آنچه سوال شده از او و از برج دوم
و سیم از آنچه ذکر شده است از برج سیم پس شناس قوة خداوندان اینها را پس بگو در این
بر قدر موضع اینها از خانهای ایشان و صلاح ایشان و فساد ایشان و گفته است
بطلمیوس نظر کن بسوی خداوندان مثلثهای طالع پس قرار ده اول را از برای
حاجت اولی و دوم را از برای دوم و سیم از برای سیم پس هر کدام که بوده باشد
قوی و سعد یا مسعود پس حاجتی که در مرتبه او است برهمان نحو که سابق ذکر کرده است بر آمده
شود و آن است افضل و هرگاه مساوی باشد قوت اینها پس اول افضل است خصوصاً هرگاه
بوده باشد سعد یا مسعود

فصل سیم

از برای نظر نمودن در سوال نمودن پادشاه
از اسمهای جماعتی که میسر شده یا حکایت یا رسالتی یا عملی که کدام کفایت اندیش تر

وخیر

وخیر خواه تر اند نظر کن بسوی اسمهای شخصیکه سوال شده پس قرار بده اینها را
بهمان ترتیب که ذکر کرده است سائل در کلامش یا نوشته اش اول پس دوم پس سیم
بعد از آن طالع را از بروج و قرار ده خداوند مثلثه اولی را از برای زحل نظر
اول و خداوند مثلثه دوم را از برای دوم و خداوند مثلثه سیم را از برای سیم و نگاه کن
بسوی قوی تر اینها در موضعش لا نحس است او یا سعد پس اگر بوده باشد نحس پس
ملاحظه کن که چه مقدار است قوت سعدی که ناظر است او را پس حکم میکنی در باب
اسمی که قرار داده از برای او بر ترتیب و بر قدر آنچه میبینی از قوت او و در معاش
و مخالطه نمودن او و دوری القوه و بدانکه خداوندان مثلثهای هرگاه مساوی باشند
در قوت و سعادت پس اول اینها اقوی اینها است خصوصاً هرگاه بوده باشد
سعد غیر منحوس پس به درستیکه این دلالت میکند بر ظفر شدن کسی که آن دلیل
اوست در جنگ و بر خیر خواهی او و خوش فرائی او و سیم اضعف اینهاست و اگر یافتی
بعضی از خداوندان مثلثها را نحس و حال آنکه او مریخ باشد نظر بکن کوکبی را از سعود
که سعادت می بخشد او را و به قدر است قوه او و در موضعش و در رصد نحس است او یا سعد
و چه نسبت است موضع قمر را با او پس اگر بوده باشد قمر نیز منحوس با او و در حالتیکه خالی باشد
از سعود و دیگران از ارباب مثلثات در ضعف پس به درستیکه از برای آن اسمی که این
دلیل آن اسم است قوتی است و او اصلح ایشان است و میسر شد هر حاجتی را اگر گشاده
شود و در آن حاجت و اگر بوده باشد آن زحل دلالت میکند بر مماطله و طول انجامیدن

وما خیر در امر کسی که فرستاده است او را بر سید حاجتش را بعد از مدتی ان شاء الله تعالی
و چون انکه نحوس بر کار بوده باشند دلیل کسی که ظفر می‌یابد دلالت میکند بر سرکشی کردن
و کج روی نمودن از امیرش و عمل نمودن در این چیز خواهش او و اگر بوده باشند منحوس
بضعف و عدم استوا در سیر دلالت میکند بر عدم ظفر و مخالفت از برای خواهش امیرش
و اگر باشد مرتع خانه او و مثلثه او را اسعد و نحس را ساقط از او دلالت میکند از برای
کسیکه آن دلیل او است بر ظفر یافتن عظیم و فتح در جنگ با بزرگی و مطیع بودن و تسلیم کردن
از برای کسیکه فرستاده است او را و نظر کردن مریخ بسوی او از تثلیث شمس و تسدیس او
باکی ندارد و در مسائل حکمها و همچنین نظر مریخ بسوی قمر پس اگر یافتی خانه او و مثلثه او را
و دویم را اسعد و خانه او و مثلثه سیم را نحس بعد از اینکه بوده باشد و طلب نظر کردن سعود بسوی
او و از او تا و بس خبر مده بفضل سیکه آن دلیل او است در جنگها خاصه خصوصا اگر بوده باشد
آن مریخ باذن الله تعالی فصل چهارم از برای نظر نمودن در فرستادن دو مرد
یا سه مرد را بجایی رفتن یا مالی را و در دو راه یا دو مرد یا سه تا نزد پس کدام یک بهتر اند
و سودمند تر است هرگاه سوال شدی از دو نام یا سه نام از برای اینکه بفرستد
ایشان را بجایی یا از مالی بفرستد در دو مصرف یا سه مصرف را که کدام یک سودمند
تر است یا شراکت کند یا دو نفر یا سه نفر کدام یک بهتر است و نفع بیشتر بهم میرساند حساب
ساز نامها را بر همان نهجی که ذکر کردم تربیتی که می‌نویسند او را سائل یا بگو رمی ساخت
پس نظر از باب شناخت طالع را اول که دوم و سیم را پس قرار بده هر یک از اینها را

دلیل

دلیل از برای اسمی بر همان نحو که ذکر کردم پیش بعد از آن نظر کن که کدام یک
از این سه ناظر است سهم السعاده و قمر را و حال آنکه او مسعود باشد پس دلیل او است
بهتر است و نفعش بیشتر است و قرار بده از برای او خوبیها هرگاه بوده باشد که سوال
کند از فرستادن در عمل سلطان پس اختیار کن از ارباب این حیثیات سعد تر آنها را
در مکانش و اقوی آنها را و اگر او بحسب پیشتر است دیره الممکن که اول باشد و دوم
یا سیم پس هر یکه سعادت او است ابجری که تقویت میکند او را سلطنتش دلالت میکند
بر خیر خواهی از برای آنکس که فرستاده است او را و اگر سوال شدی از چندین کس
که بیش از سه تا باشند پس درست کن طالع را و ابتدا کن به کوکبی که شهادتش بیشتر است
در طالع بعد از آن یا آنکه بعد از او است در قوة بعد از آن یا آنکه بعد از دوم است
از کوکبی که از برای او در طالع شهادتی باشد پس قرار بده آنکه بیشتر شهادت است
از برای شخصی که اول نامش برده شده است و آنکه پست تر از او است از برای شخصی
دوم و همچنین همیشه تا منتهی شود عدد و عمل کن در این همان نحو که بیان کردیم ما او را
انشاء الله تعالی فصل پنجم از برای نظر نمودن در سوال از چندین موضع که کدام
یک موافق تر است از برای او و هرگاه سوال شدی از جاهای مختلف که کدام یک
از آنها موافق تر است و کدام یک از آنها بهتر است از برای او پس امر میکنی سائل را
تا ترتیب کند آن مواضع را بر همان نحو که امر کردم اول و دوم و سیم ترتیب در حرف یکدیگر
بعد از آن نظر کن بسوی دلیل طالع پس بشناس موضع آنرا و نظر کن که آیا این برج

بعینه در مضمون سابق ذکر کردم که کوکب یک
ترتیب دهد ذکر کند اسم آنها را

خیر است از برای او یا برج بعد از آن یا برج سیم بر اندازه موضع و موقعیت هر برجی
از برای او و نظر نمودن سعدها و نحسها از هر برجی بسوی او بر اندازه هر یک از آنها
پس حکم کن نظر کن اتصال دلیل و قمر را اول و دوم و سیم را و حکم در او بر آنچه
می‌بینی از آنها و از علامتی است که قرار داده است طالع اول را از برای اول و دوم را
از برای دوم و سیم را سیم از برای او پس شناخته است قوه خانه او و خداوند آنها را پس حکم
کرده است در آن باندازه مواضع آنها و صلاح آنها و از جمله علامتی است که ملاحظه نموده است
سعدها و نحسهای موافق اگر در هر ربع است از ارباع فلک از شرقیه و شمالیه و غربیه و جنوبیه
پس گفته است بموافق بودن آن جهت از جهات اربعه که از چهار اقلیم و اراضی که آن از جمله
بلادی است که سوال کرده است از آنها در سائل شناختن آنکه او
چه اقلیم و زمین است او گفته است بر پس درست کن طالع را و نزد سوال کردن بعد از آن
نظر کن از خداوند درجه طلوع کننده از جهت درجهای سی گانه بروج از برای هر درجه
برجی و کجاست آن پس هر گاه که او اگر طالع باشد در درجه خودش دلالت میکند بر آنکه
سائل از اهل بلد و اقلیم آنجاست که از برای این درجه است در تقسیم نمودن درجات بر شهرها و
اقلیمها و تحقیق که نقل کرده از آن بلد بسوی مکان خود آنجا آن مکانی که سوال کرده است در او
در آن مکان و اگر نظر کند بسوی او خداوند درجه دوم و درجه طالع از دوستی پس از برای
او در آن دوستان خواهد بود پس با او پس هر گاه که یا سائل است مال او
از برای او است در آن بلد منه و اگر بوده باشد با خداوند درجه سیم یا بوده باشد

[illegible]

نظر کند بسوی او از دوستی پس هر گاه که با او است برادرهای او و اگر بوده باشد در درجه رابع
در چهارم از طالع در درجه چهارم از درجات قسمت پس هر گاه که غریب است و او با پدرش
و اهل او خوش است و اگر بوده باشد خداوند طالع در درجه ششم از خانه مرض پس
او دشمن بسیاری دارد که تردد میکند در میان ایشان و ترسیده می‌شود بر او وجع
و اگر بوده باشد خداوند درجه هفتم طالع پس هر گاه که مردی غریب و زوجه اند بر او
و بر همین نحو پس نظر کن در دلالتهای خداوند ان درجات همه آنها پس اگر بخواهی بدانی
اینکه سوال کننده در چه رتبه دارد یا نه پس نظر کن از رب السه یا شمس و عکس از حمل پس اگر تمام
رسید شماره تو در خانه سعدی پس از برای او بزرگی است و اگر واقع شد در خانه نحسی
او پس او پست رتبه است پس اگر واقع شد در دو خانه زحل پس هر گاه که او منسوب
بعرب است و اگر واقع شد در خانه مشتری پس هر گاه که و اگر واقع شد در دو خانه
عطارد پس هر گاه که رومی است از برای شناختن زمان تولد کسی که معلوم نیست
زمان ولادتش و دانستن آنچه گذشته است از عمر او هرگاه سوال کرد ترا سوال کننده از زمان
ولادتش و اینکه چه مقدار گذشته است از عمرش پس درست کن طالع و کواکب را با دقایق
حساب بعد از آن ضرب کن آنچه طلوع کرده است از درجات طالع در درجات مطالع
بلدش پس آنچه رسید قسمت نما او را بر آنچه سیر کرده است قمر از درجات در برج خودش
در ساعت سوال کردن پس آنچه بیرون آمد از برای تو پس تمام او را دلیل و بگیر
کسری بعد از آن بگیر از اول حمل تا دقیقه شمس آنجا که بدرجات مطالع بلد تمام

پس انچه رسید پس ثبت نما بر دلیل انجا که گذارده بودی کسر پس انچه بیرون آمد از برای
تولد پس بعکس او را از ده از ده پس انچه باقی ماند کمتر بود از ده پس اگر بوده باشد سه و کمتر از سه
پس در بهار متولد شده و اگر بیشتر از سه تا شش پس در تابستان و اگر بیشتر از این است
تا نه پس در پاییز و اگر بیشتر از این است تا ده و از ده پس در زمستان است پس نظر کن عدد
باقی مانده کمتر از ده و از ده پس بعکس اثر از حمل از برای هر برجی یکی پس هر جا که رسید
پس در این برج می باشد شمس بعد از ان ضرب کن دقایق شمس را بدون درجات
شمس در شصت پس ثبت کن که این را بر دلیل انجا یکه گذارده بودی کسر و بعکس
انچه بیرون آمد از برای تو از سی سی پس انچه باقی ماند کمتر از سی پس در شمار این
باقی می باشد شمس از درجات این برج بعد از ان نظر کن بسوی قمر پس اگر بوده باشد
فوق الارض پس تولدش بوده است در روز و اگر بوده باشد در تحت پس مولدش
بوده است در شب و اگر بوده باشد در ما بین حمل و سرطان پس در ربع اول از روز یا شب
متولد شده و اگر بوده باشد ما بین سرطان و میزان پس در ربع دوم بوده است و اگر
بوده باشد در ما بین میزان و جدی پس در ربع سیم از روز بوده است یا شب و اگر بوده
باشد در ما بین جدی و حمل پس در ربع چهارم متولد شده است و اگر بوده باشد و اگر
در طالع پس در ساعت اول از ربع روز یا شب متولد شده و کوکب وجه انجا یکه در ان
وجه است قمر از بروج پس بگو بجنس و در جمیع بر بعضها بعد از ان نظر کن بسوی مشتری پس اگر
بوده باشد در وتد دلالت میکند بجود و از ده سال و اگر بوده باشد در مایل الوتد

پس

پس بر همان شمار ما ه است و اگر بوده باشد در زایل الوتد پس بهمان شمار روز است
و هر کوکبی که نظر کند بسوی او پس از جمله آن وجوه از وتدی زیاده میکنی او را بجز او
شمار ، و عطیه صغری او را سالها و در زایل الاوتاد بعد از ان ماهها و در زایل الاوتاد
بعد از ان روزها پس انچه مجتمع شد از این میانگی از ساعت سوال کردن بسوی
عقب پس هر جا که رسید از گذشته سالها و ماهها پس این وقت تولد اوست **وجه دیگر**
از تو نظر میکنی پس اگر بوده باشد طالع برج آتشی پس ولادت او می باشد در روز خصوصا
اگر بوده باشد در ان کوکبی نهاری و اگر بوده باشد طالع برج روزی می باشد و ولادت
او در شب خصوصا اگر بوده و در ان کوکبی لیلی پس اگر بوده باشد در طالع شمس یا مریخ پس
در تابستان متولد شده و اگر بوده باشد در ان عطارد یا زهره در بهار بوده است
و اگر بوده باشد در ان زحل پس در زمستان متولد شده و اگر نبوده باشد در طالع
کوکبی پس صاحب صورت یعنی وجه بطبیعتش دلالت میکند بر این مثال انچه که بیان کردم
برای تو انشاء الله تعالی پس اگر بوده باشد انچه طالع شده است از صورت اول از بهر
از او پس در اول ماهی از ان جنس متولد شده و اگر بوده دوم پس در ماه دوم از ان جنس
متولد شده و اگر بوده باشد سیم پس در ماه سیم از ان جنس متولد شد بعد از ان نظر کن از صاحب
بهر طالع پس بدانستی او صاحب ساعت ولادت است بعد از ان بگیر از برای هر بهری
که طلوع کرده است از برج سی درجه و از برای بهر در درجه طالع که چه او از ان و یا فکن انچه مجتمع
شد از برای تو از درجات قمر انجا یکه در اوست از جنس از نه نه پس انچه باقی ماند که بگیر سه

نه پس بعکس او را از حمل پس انچه باقی میماند در دولت کوکبی است که ان می باشد طالع تولد
او پس اگر بوده باشد که باقی بماند کمتر از سه از یک تا سه پس در وجه اول بوده است
طالع و اگر بوده باشد از سه تا شش پس در وجه دوم و اگر بوده باشد از شش تا نه پس
در وجه سیم بوده است انشاء الله از و بشناس انچه طلوع کرده است از بهرهای
برج طالع را و بعکس این را بر توالی و برج از صاحب برج طالع پس هر جا که رسید
پس آن برج بوده است طالع تولد بعد از ان ضرب کن درجه صاحب ساعت را
در دوازده و بعکس اثر از برج او انجا برجی که او در ان برج است از برای هر برج
سی پس هر جا که رسید پس در روز صاحب برج متولد شده است بعد از ان نظر کن
صاحب برج چهارم از این برج را پس او صاحب ساعتی است که متولد شده در ان
ساعت انشاء الله تعالی نحو دیگر از ان قول در سال گفته است ارسطو نظر کن در برج طالع
که صدکیت آن یعنی بنا بر صد و چند سال و چند است از برای از درجات صد پس ضرب
کن عدد و صدش او در انچه بسر کرده است بخش از جنس پس ثبت کن انچه حاصل شد بر عدد
انچه گذشته است از ساعات یعنی انچه باقی میماند که تمام نمی شود پس انچه باقی ماند عمر اوست
پس انچه بیرون آمده است از جنس پس آنجایی است که از عمر گذشته است و اگر بوده باشد
انچه را که ضرب کرده در چهار صد بیشتر از صد پس طرح کن از او صد را و عمل نما با انچه
باقی میماند   از برای او گفته است هر گاه سوال نماید تو از سالی از انچه گذشته است
از عمر او پس نظر کن خداوند درجات طالع را که از خداست و به مقدار سر نموده است

از بر جنس پس نظر کن بسوی عدد درجات آن پس ضرب کن در انچه سیر نموده است خداوند
برجی که در ان است صاحب درجات پس انجا که رسید اگر بوده باشد بیشتر از صد پس
کم کن از او صد را و انچه باقی ماند پس آن گذشته از عمر اوست   و گفته است بعضی
حکما ضرب کن انچه را طلوع کرده از درجات طالع در درجات صاحب طالع پس انچه
حاصل شود پس بعکس از صد پس انچه باقی ماند کمتر از صد پس آن گذشته عمر اوست
و گفته است جمعی هر گاه سوال شدی از عمر پس بگیر او را از صاحب بهر طالع در درجه
موت پس قرار ده از برای هر درجه ما بین آن دو تا سالی یا ماهی یا روزی بر نحو
دلالت برجهای منقلبه و ذو جسدین و ثابته برج دوم از طالع و انچه مناسب است از سالها
و در ان شش باب است **اول** از برای نظر نمودن در رسیدن بمال **دوم** در حیثیت
عدد مال و امر **سیم** نظر نمودن در امر مرض **چهارم** از برای نظر نمودن در امر تجارت
پنجم در نظر کردن در امر خرید و فروخت **ششم** از برای نظر نمودن
در متاعی که کم شده است آیا او در رفته است یا نه **باب اول** ابتدا میکنیم در باب اول
از برای نظر نمودن در بدست آمدن مال و ان چهار فصل است اول از برای شناختن
رسیدن بمال از راهی که امید ندارد و بیان میکند او را دوم از برای شناختن
بدست آمدن مال از سلطان سیم از برای شناختن بدست آمدن مال از نزد کسی که
امید دارد او را **چهارم** از برای شناختن وقت بدست آمدن مال **فصل اول** از برای
شناختن بدست آمدن مال از راهی که امید ندارد او و بیان میکند او را هر گاه

سوال کنند ترا سائلی که بدست می آید مالی از غیر اینکه نام برد از برای تو رای ره که امید دارد
آن مال را از آنجا پس نظر کن ناظر کننده را خداوند طالع و قمر را بسوی طالع پس قمر آنرا
دلیل بعد نظر کن بسوی او پس اگر متصل شده است بسعدی که قبول کننده باشد مر او را هر کجا
که باشد دلالت میکند بر بدست آمدن پس اگر بوده باشد اتصال از مربع یا مقابله پس بدست
می آید طلب کردن با شدت و مشقت و اگر بوده باشد اتصال از تثلیث یا تسدیس پس
بدست آمدن بسهولت است و وقت آن بیکامی است که تمام شود در جائیکه با این قمر
دلیل است و باین سعد و هرکار بوده باشد از برای قمر شهادتی پس نظر کن آنکه را که ناظر است
بسوی او از سعدها و نحسها و موضع ستاره را که ناظر است بسوی او پس خبر بده بوجه آنچه که
امید وارد از او یا بیم و نظر کن پس اگر متصل شود خداوند طالع و قمر بخداوند بیت المال
یا بیابی خداوند خانه مال را در طالع یا خداوند طالع یا قمر را در خانه مال و بوده باشد
که نقل نور کند از خداوند خانه بسوی خداوند طالع یا بوده باشد سعدی در خانه مال
یا نظر کند بسوی او نظر قوی پس هر یکی همه اینها دلیل اند بر بدست آمدن مال بهر برهان
و نظر کن بسوی قمر پس اگر متصل شود بکوکبی که ناظر باشد طالع پس هر یکی او میرسد
بچیز زیاده و مرتبه بلندی پس اگر بوده باشد کوکب سعد منحوس میرسد از مال بکراهت
روز مروزه و ... باشد از برای او مرتبه و نه جای پس اگر بوده کوکب دلیل بر رسیدن مال
در سیم پس بدرستیکه بدست آمدن مال باشد از جانب برادران و دوستان و خواهر
بود در سفر و اگر بوده باشد در چهارم حاصل کم جانب پدران و از جهت زمینی و بعض اهل خانه

بوده و اگر بوده باشد در پنجم پس از جانب زنها و سفرها خواهد بود و اگر بوده باشد در ششم
پس از دوستان و خویشان نیک خواهد بود و بعض از علما بوده است که نظر مینمود بخداوند
طالع و مکان او پس حکم میکرده است از او بر راهی که بدست می آید از آن راه مال
همچنانکه جزو دوم از قبل متصل به قمر پس اگر بوده باشد اتصال قمر با خداوند طالع نحسی و بوده
باشند نحسها در دوم از طالع دلالت میکند بر ابرار صاحب مسئله و اگر بوده باشد قمر خالی
السیر پس بدرستیکه او همیشه بر همان حالی که حال است خواهد بود تا وقت مرگ و اگر
سعدها شهادت دهند و از برای مال مشتری است پس بدرستیکه او دلالت میکند بر درهمها
و دینارها **قول بطلمیوس** هر گاه سوال شدی از بزرگی مال که میرسد بسائل پس نظر کن
بخداوند طالع و قمر و سهم السعاده پس اگر یافتی سهم را متصل بخداوند طالع و قمر و حال آنکه
او مسعود باشد پس بدرستیکه سائل میرسد بمالهای بسیاری و فراخی معیشت
و سعادت عظمی و اگر بوده باشد طالع با وجود این منحوس کم میکند آنرا کم کردن بسیاری
مثل نصف از آنچه دلالت میکرد بر آن و مانند آن و اگر نه بوده باشد که بر چند قمر سهم
السعاده را و بوده باشد قمر منحوس و سهم السعاده تنها مسعود پس بدرستیکه او کم میکند
از آنچه که دلالت میکرد بر او بیشتر از نصف و اگر بوده باشد سهم السعاده منحوس و قمر بر بلند
امور و حال آنکه منحوس باشد پس بدرستیکه او نمیرسد فائده و همیشه در تنگی و کمی فایده
خواهد بود پس اگر مسعود شود و قمر منحوس شود سهم السعاده پس بدرستیکه زود باشد که برسد
بچیز کمی و فرج نمودن و اسراف کردن و بعد رنج میکشد از جانب سهم السعاده

بخصوصه و گفته است از برای قمر شهادتست و از برای سهم السعاده شهادتست در توانگری
و لی چیزی پس آنرا بگو بنده باو و غافل مشو بیمار از او و هر آینه باید باشد با اصل آنچه اعتماد
کنی آنرا در این باب سهم السعاده پس بدرستیکه ما را فایده تمامش میشود از سهم السعاده است
پس اگر یافتی سهم السعاده را متصل بشمس و مشتری و حال آنکه آن دو ساقط باشند از نحسها
یا یکی از آن دو در شرفش و او مسعود باشد با آن دو از اوتاد و متصل شود قمر باین سعد دلالت
میکند بر باقی ماندن آنچه کسب میکند و معتقد است او را تا آنکه بمیرد و ارث میگذارد و او را بر طرف
نمیشود و اگر نظر کند و نحس بسوی سهم السعاده از وتد ما پس بدرستیکه بسیار از آنچه جمع نموده است
بزودی بر طرف خواهد شد و بخرج کردن و اگر یافتی عطارد و زهره را ناظر بسهم السعاده و حال
آنکه مسعود باشند و درجه سهم السعاده مسعود باشد و ساقط باشد از نحسها پس بدرستیکه این مرد
از اوساط الناس است و بدرستیکه او زود باشد که بمرتبه عظمی برسد بسبب مال و کثرت
منفعت از جانب چیز نوشتنی یا از تجارت و میرسد بجائی که بالاتر از آن نباشد در مال
بخصوصه پس اگر بوده باشد که متصل شود با وجود این بزهره و عطارد و سهم السعاده یا بیکی
از آن دو و حال آنکه مسعود باشد باقی میماند آنچه بهم رسانیده از این برای کسی که ارث میبرد
او را کسی که بعد از او است پس اگر یافتی نحسین را در اوتاد و سهم السعاده که متصل شود و سهم یا آن دو
یا سیر کند بسوی آنها و حال آنکه آن دو قوی باشند پس بدرستیکه بر طرف میشود از او
آنچه را که جمع نموده است از اموال بسبب آنها در حال حیات خودش و نحسین اگر متصل شود
عطارد و یا سهم نحسین یا یکی از اینها پس بدرستیکه آنچه جمع نموده است بر طرف میشود بزیان

کردن و تلف نمودن بدست خود و اگر بوده باشد مریخ و مریخ مستولی باشد و صاحب
این ضرر باشد از عطارد و سهم السعاده میکرد او را سلطان بزور یا وزوال یا میشود باتش
و اگر بوده باشد سهم السعاده با عطارد و قبول بعضی از نحوس یا نظر کند بسوی او نحس سهم السعاده
و موافقت کند هر دو قمر را پس بدرستیکه او از کسانیست که جمع میکند مال را و همان قوت
خودش بهر جا و است پس هر گاه عطارد و سهم السعاده باشد از غیر شرکت قمر در آن پس ظاهر
یا اتصالی و بوده باشند نحسها ساقط پس زود باشد که برسد از تجارت کردن و عمل دست
خودش آنچه قوتش شود و زندگانی کند بآن زندگانی وسطی پس اگر بوده باشد مشتری سهم السعاده
و حال آنکه عطارد مسعود باشد و در یکی از دو خانه اش پس میباشد حاذق در عمل مرتبش و سلط
در کارش نیکو معیشت و میانه رو در تجارتش و زود باشد که برسد بعض آنچه را قصد
میکند از برای آنچه و اگر مقارن باشد سهم السعاده این دو نحس را در اوتاد و حال آنکه
سعود دیگر ناظر باشند که بتحقیق ممتزج شده باشند پس بدرستیکه حالش بزودی تغیر خواهد شد
بر قدر آنچه می بینی از مواضع سعدها و نحسها و امتزاج آنها و قوت بعضی آنها بر بعضی و اگر متصل شود
سهم السعاده بنحسها بیشتر از سعدها پس بزودی خواهد رسید او را در اول امرش تنگی و مشقت بعد
بعد میرسد او را النفعی در آخر عمر و اگر متصل شود سهم السعاده بنحسها و نبوده باشد سعدی الا آنها
و از برای قمر بعضی فساد باشد خواهد بود از اهل پریشانی و احتیاج شدیدی پس اگر
یافتی قمر منحوس باین دو نحس یا یکی از آنها که نحس ساخته باشد درجه سهم السعاده را از نحس
او از جمله بسیار سوال کننده ها است که جمع میکند چیزی هرگز و اگر یافتی سهم السعاده

متصل بجزوی از این ساقط است پس نظر کن بموضع قمر پس اگر بوده باشد مایل یا خداوند

سهم السعاده که مناظره باشد او را پس بوده باشد که برسد بچیزی که زنده کاند با آن روز

و نباید زیاده از این و اگر یافتی قمر را که از برای او حصه باشد از قوت پس سعدی پس

بدان که جمع میکند زاید از معیشت قلیلی اگر نگاه دارد خداوند اکسواح سهم السعاده نظر پس است

و قوی ان این است که قمر مسعود باشد بسعدی در و تد مقارن ان باشد یا ناظر باشد

بسوی او بتثلیث یا تسدیس پس هر کسیکه این اگر اتفاق بیفتد از سهم و قمر دلالت میکند بر نفع

و فایده و مال برحسب موضع او ایجاب موضع که ان در آن موضع است پس اگر بوده باشد

از برای قمر خبرکی در سهم السعاده پس ضرر نمیرساند او را با سعادت دادن او و قمر را جاده

نمودن او و اگر سقوط حجت ان را دارد و اگر بوده باشد کوکبی از سعود که ربط دهد از قمر بسوی

سهم السعاده یا از سهم بسوی قمر و اگر با یکدیگر مناظره باشند پس آن بهتر است پس در نزد این قمری

میشود خداوند سهم السعاده و اگر بوده باشد رابط دهنده ما بین آنها نحس فاسد میکند حال سهم السعاده

پس اگر یافتی قمر را که متصل شود بسهم السعاده یا کسیکه بسوی درجه سهم پس مال بیابد بهتر من

سودی است و بر و الکن سقوط سهم السعاده از طالع هرگاه مناظره باشد قمر را او در موالید و ابتدات

و مسایل مانند افتادن شمس در طالع ابتدا مسئله و ابتدا متوجه شدن از برای طلب نمودن نفعی

یا مال غیر معین دلالت میکند بر برگشتن دست خالی اگر در انچه خارت و مباح باشد بسیار پس

خصوصا هرگاه بوده باشد شمس در برج مؤنث یا در برخانه با نحسی در طالع پس هر کسیکه

انتها نشان زیادتی را دولت موعف میشود فصل دوم از برای نظر نمودن در رسیدن

بال لیس

بمال از جانب پادشاه و اگر بوده باشد سئوال از مالی که طلب میشود از جانب سلطان پس

طالع از برای سائل است و وسط السما از برای سلطان است و برج یازدهم از طالع خانه

مال سلطان است شناس فیروزی یافتن بچه سوال شده است از جانب اتصال خداوند

طالع و دلیل بخداوند خانه مال سلطان و اگر متصل شود دلیل بخداوند وسط السما بوده

باشد مقبول از او و ناظر باشد بصاحب یازدهم افاده میکند مالی را از سلطان و حکم کن

از دو تربیع و مقابله بشدت تعب و در تثلیث و تسدیس با آسانی و گفته اند پیشینیان در این باب

که هرگاه سوال شدی از مالی بخصوصه از جانب سلطان یا از طایفه از بزرگان که امید

داشته باشد از آنها پس نظر کن بموضع شمس و مشتری و ملاحظه میکند پیشینیان طالع را و صاحب

طالع را پس اگر یافتی این دو کوکب را با سهم المال او در وتد شرف یا صاحب او یا در خانه مال

یا با صاحب بیت المال و ساقط باشد مریخ از ان دو کوکب پس هر کسیکه این مال بیرون

می آید با آسانی و عافیت پس اگر بوده باشد مریخ در وتد مشتری و حال آنکه او مناظر باشد

خداوند مال را یا خداوند سهم را و از برای مریخ فوقیت باشد بر مشتری واقع خواهد

شد در باب ان مال فتنه و فسادی و مماطلتی از صاحب مال و تلف میشود بسیاری از ان

مال و اگر بوده باشد زحل در عوض مریخ پس هر کسیکه آن مال بیرون می آید بدیری و طول

کشیدن و مماطله از سلطان یا بزرگان و تلف میشود از ان مال بسیاری از جهت مکان

زحل از مشتری و لکن بوده باشد که راه یابد در ان مال بر میدان بر صاحب مال دفع علی از

دفعه فصل سیم از برای نظر نمودن در رسیدن بمال از جانب بعض اشخاصیکه امید

باشد او را سائل گر بوده سوال تنها که امید دارد از جانب مردی که با او نسبتی و خویشی

ندارد یا اجیری پس خانه مال مرد هشتم از طالع است و خداوند او پس نظر کن اتصال دلیل را

با او و اتصال او را بخداوند طالع یا نقل نور کند کوکبی ما بین آنها یا جمع نور کند پس هر کسیکه

این دلالت میکند بر رسیدن بمال پس اگر بوده باشد کسیکه از جانب او امید مال دارد

منسوب بسائل یعنی برادرش باشد یا پسرش باشد یا پدرش باشد یا غیر از اینها پس اگر متصل

شود دلیل بصاحب آن خانه یا جمع کند کوکبی نور دلیل و صاحب بیت را یا رد نور کند بطالع

و خداوند دوم این برج مناظره باشد او را یا ما بین ایشان قبول باشد افاده میکند مالی

از آن راه و الا فلا و حکم کن از دو تربیع و مقابله بشدت و از تثلیث و تسدیس بسهولت این فصل چهارم

از برای شناختن وقت یافتن مال شناختن وقت در افاده مال از جمیع وجوه اجتماع

کوکب است که متصل شود بان دلیل و حال آنکه او را در یکی از خطوطش بکشد و بوده

باشد ان کوکب در وتد شرف از برج و این اجتماع در هنگامی است که دلیل از کوکب باشد

از کوکب با دلالت و اگر بوده باشد دلالت رسیدن بمال از جانب سهم المال پس نظر کن

از درجه سهم تا خداوند خانه مال بدرجات مطالع پس انجا که رسید پس آن کلام است

و نظر کن بر چند درجه است ما بین دو دلیل از درجات پس حکم بده ایکه وقت یافتن

بشماره این درجه است روز ها یا ماهها یا سالها بر قدر سرعت ان و بطئی نمودن ان در بر چها

که ما بین آنهاست و نظر کن بتیز که داخل میشود خداوند طالع یا بخانه خود یا کی داخل

میشود خداوند طالع بخانه مال یا کی متقارن میشوند آنها پس چنان وقت است با ذن الله

و نظر

و نظر کن بسوی جنبهای خانه های آنها که جمع میکند و آنها که بدست خود آورد

ان اما و در برج خود است یا در غیر برج خود است لا محاله پس اگر برج بسیار جمع

کننده باشد و نه معنی دلیل در آن پس طلوکه خبر این نیست که سوال میاید از چیزداری و مال

و اگر بوده باشد برج بخانه که جمع میکند و نظر میکند بسوی او کسی از مکان روی پس که

از برای او که این مرد در طالع هر چیز دارات و لکن جوهرش حقیرت و اگر بوده باشد در مکان

حوالی و دور از کسی باشد پس هر کسیکه این مرد اتفاق میکند بحقیقه بسیاری و ما را کردن او

امتزاجات او و نیست که بهترش بیاید چیزی و نظر کن بسوی مکانها که یا خوب باشد یا بد پس

اگر بوده باشد سعدی در مکان فرحش دلالت میکند بر مال و ثروت و اگر نظر کند بسوی

او نحس دو این نحس ان دلالت میکند بر متفرق شدن مالش از برای او مالی باشد

یا نباشد پس ملاحظه کن نظری را که میکرد و نظری را که عطا میکند که چگونه است موضع اینها

از مکانها پس نگر کیستی در امر آنها پس اگر بوده باشد قبول و مشتری نظر کند بسوی

او خانه زهره در مکان خوبی در فرحش پس هر کسیکه ایشان عطا میکند مالها و چیز

بسیاری پس اگر بوده باشد نحسی در مکانی که خوشحال نباشد در مکان پس هر کسیکه

او ضرر میرساند قول کندی در این باب گفته است کندی هرگاه سوال شدی از مال

مبهم غیر معین که طلب میکند از سائل پس نظر کن بسوی خداوند طالع پس اگر متصل

شد بخداوند خانه مال و حال آنکه این قبول میکند او را و نیز آن ناظر اند بخداوند

طالع و بخداوند مال دلالت میکند بر بدست آمدن مال و اگر متصل شود خداوند

طالع بخداوند سهم السعاده یا بوده باشد احوال خداوند طالع از مشتری مانند احوال
او از خداوند بیت دوم خصوصا هرگاه نظر کند قمر بسوی خداوند سهم السعاده پس
بدرستیکه او بخششی بیابد مال و اگر متصل شود خداوند طالع بخداوند سهم السعاده متصل
شود بخداوند خانه مال و بوده باشد احوال خداوند طالع و خداوند سهم مال از زمین
همچنانکه بیان نمودیم از ناظر بجوان بانها بخشش بیابد و اقوی از برای بدست آمدن این
که بوده باشد مشتری ناظر بخداوند طالع و طالع و حال آنکه آنچه دلیل قرار داده شده
از این دلیلهای سه گانه بر مال در طالع باشد یا در یازدهم یا در عاشر یا در وتدی از وتدها
باقی کرا که اگر حلول کند در طالع خواهد بود بدست آمدن مال بسبب خود شخص و اگر حلول
کند در دوم بسبب خویشان و شرا اکردان مالش و در عاشر بسبب سلطان خواهد بود و کلمها در یازدهم
بسبب اعوان سلطان و دوستان و دشمنان پدران و اموری از تجارت خواهد بود
و در هفتم بسبب زوجها و معاملها و مطالبات و منازعات خواهد بود و در هشتم بسبب اینهای
از زواج و میراثها و وصیتها و اسباب مرگ خواهد بود و در چهارم از جهت اموری که نسبت بشخص و املاک
و زراعت و امور پنهانی و پدران و گنجهای بی رنج خوب خواهد بود و در پنجم بسبب فرزند
و هدیها و بخششها و خلل انها خواهد بود و اگر بوده باشد مشتری با خداوند طالع و حال
آنکه استدلال شده باین بر مال در دوازدهم باشد خواهد بود بدست آمدن مال
و هر چند ضعیف باشد از جانب دشمنان و لصوص و قهاها و محبوسها و لشکرها و مانند اینها
و اگر بوده باشد در نهم خواهد بود از جانب سفرها و امرهای دینی و مال یا صاحب اقبالهای

اما دو در راه

و در راه و اگر بوده باشد در ششم پس از جهت بندگان و فرزندان یکان و بسبب عاریی
و حشمی و چهارپایان و لشکرها و مانند آن خواهد بود و اگر بوده باشد در سیم پس از جانب
برادران و نقل کردن از مکانی بمکانی و سفرها و دوستان و دشمنان پدران خواهد بود
و اقوی دلیل بر کثرت مال از دلایل آن دلیلهاست که در وتدها باشد بترتیب وتدها
در قوت اول انها طالع است بعد از عاشر بعد از هفتم بعد چهارم و بعد از این مرتبه
مایلی وتدها که اول انها یازدهم است بعد دوم بعد پنجم بعد هشتم و مرز کنترا امور و اعانت
کنند تر امور این که بوده باشد دلیلهای مال و مشتری مشرقی و مستقیم باشند در حظوظ
خود و مقبول باشند همچنانکه بیان کردیم و کوار آنچه بیان شد است که بوده باشند
دلیلها مقبول و آنکه بوده باشند در مناظره زهره و غایب باشند الجنین و الطبع له
است که بوده باشد عطارد قابل از برای او و حال آنکه عطارد مسعود باشد و قوی
باشد از نور خود ش و آنچه خلاف این باشد پس حکم بخلاف کن در آن و گفته است
در باب وقت رسیدن مال شمار درجهای اتصال و روزها یا ماهها یا سالها الفدکیه
ما بسب میشود در بروج از اینها از جهت انقلاب شان و ثبات شان یا غیر از اینها و چنانچه باشد
پس هرگاه بوده باشد متصل خداوند مال خواهد بود در رسیدن بخوبی بخشش و اگر بوده
باشد متصل شوند خداوند طالع خواهد بود بدست آمدن مال بطلب نمودن و اگر بوده
باشد اتصال بسبب رجعت خواهد بود حصول مال ناگاه و اگر بوده باشد دلیلها راجع
و نادلالت نمودن انها دلالت میکند بر حصول مال و مخلوطش طلب نمودن و بهم بجد که

و اگر بوده باشد دو دلیلها بخوس عارض میشود در حصول مال بر بدشده یا تقصیری
در مقدار طبیعه بخشش طبیعه خانه اش از آنچه انجاست خانه که آن بهتر است یا نیست و اوجب
نظر و اگر بوده باشد آنکه طلب میکند از او مال را امر و معودی یا بلاد و معودی پس طالع از برای
سائل است و هفتم از برای آن مرد و آن بلدیست که طلب شما کرده است از او پس نظر کن
اتصال خداوند طالع را بخداوند خانه مال سلطان اتصال خداوند سهم السعاده را
بخداوند هفتم یا سهم المال هفتم را بخداوند طالع یا بخداوند دوم یا اتصال خداوند طالع
بخداوند سهم المال هفتم یا سهم السعاده او و سعادتها و در این باب برهان بجیست که بیان
کردیم ما در باب اول و در جمیع حالاتش و اگر مخالف نمود پس حق هم حکم بر خلاف کن و سهمها
و معنیها بر همان نحویست که پیش گفتیم از برای دانستن جلد و مال و چیزی
که امید دارد که برسد باو هرگاه سوال شدی از مالی که چند است شماره آن
یا سوال شدی چه قدر است مقدار آنچه بدست آمده است از مال پس ملاحظه کن خداوند
خانه مال و عطارد و سهم المال و خداوند او را که کدام آنها قوی تر اند و او لا مکان
خود اند و سعادتشان بیشتر است پس قرار ده آنرا دلیل بر عدد مال پس اگر بوده
باشد عطارد و حال آنکه او در برج خود ش باشد یا در موضع بدی دلالت میکند بر بیست
آمده و مال بیست درهم است و اگر بوده باشد عطارد در مثلثه اش عطا میکند دو بیست درهم
عدد عطیه صغری او ضرب شده در ده و اگر بوده باشد در خانه اش عطا میکند دو هزار
درهم عدد عطیه صغری او ضرب شده در صد و اگر بوده باشد در شرفش عطا میکند

بست

بیست هزار درهم عدد عطیه اش ضرب شده در هزار همچنین دلالت میکند هر کوکبی
بر قدر موضعش و عطیه صغری عطا میکند در هبوطش و مکان عطیه مساوی در مثلثه اش
ده برابر و در شرفش هزار برابر پس اگر بوده باشد کوکب راجع پس کم کن نصف آنچه
ظاهر شده بود و اگر بوده باشد کوکب محترق پس کم کن از آن بقدر احتراق کوکب و دوری
آن از شمس هر و از ده درجه کمتر آنکه دور باشد از شمس شش درجه پس عطا کرده است او را
نصف اول از آنچه دلالت کرده بود بر او و اگر بوده باشد مابین کوکب و شمس بعد
کرده است او را ثلثش و اگر بوده باشد با شمس در یک درجه عطا کرده است او را چیزی بعد از
آن ملاحظه کن که کدام یک از سعدها و نحسها نظر میکند بعطارد و باین کوکبها و چگونه است موضع
آنکه نظر کننده است بعطارد پس هرگاه که اگر نظر کند بسوی او سعدی زیاد میکند در امکان
عطایش عطیه صغری و در مثلثه ده چندان و در بیت صد چندان و در شرف هزار چندان
و همچنین نحس کم میکند بر همین نحو و در احتراق کم میکند زیاد و حط او را یا نقصان او را بقدر
دوریش از شمس و اگر بوده باشد سعد راجع پس بالعکس نقصت و اگر مشتری باشد و ممکن نمیکند
دلیل را چیزی و همچنین نحس کم نمیکند چیزی را که هر زمان که باقی و طبیع را که از و استدلال
نموده بر عدد چیزی آن دلیلی که زیاد میکند یا کم میکند در برج دو جسد این پس دو چندان
کن آن عدد را و سبب است که پیدا شد نحسها انها که عطا میکند مال را و نمایها و سیلد بر عدد
چیزی و شمس هرگاه نظر کند بسوی دلیل ذات پس ثلث زیاده میکند و در اجتماع کم میکند
پس بدان این را قول و ایس گفته است و ایس گیر از خداوند وتد الارض با شمس ایس

آنچه باشد ما بین آنها پس مالی که سوال شده است از آن اشاره بهمین درجات است

عشرات یا مات یا الوف **باب ششم** در نظر کردن در امر قرض هرگاه سوال کردند ترا

از مالی که در دست مردی دارد که آیا قرض دهی خواهد یافت یا نه پس نظر کن بسوی صاحب هفتم

اینا متصل میشود بدلیل از خانه مال سوال کننده پس هر اینکه مال از برای سوال کننده است

نه از برای سوال شده از و گفته است ماشاءالله هرگاه سوال شدی از دین پس قرار بده

طالع را از برای سائل طلب کار باشد یا غیر طلب کار و هفتم طالع را از برای مسئول عنه و عطارد

و قمر را از برای مال پس اگر نظر کنند بیکدیگر صد اوند هفتم و صد اوند خانه عطارد و از تربیع

یا مقابله اصرار خواهد کرد طلب کار سخت خواهد گرفت بر او و اگر نظر کنند بیکدیگر از تثلیث و تسدیس

صلح خواهند کرد با یکدیگر و دوستی خواهند نمود با یکدیگر و اگر ناظر شاند نمی بیند او را و اگر

نقل نور کند قمر یا کوکبی بر ما بین ایشان می بیند فرستاده او را یا کسی که با او نسبتی دارد یا نظر

میکند او بسوی او و نمی شناسد او را و اگر بوده باشد قمر مسعود دلالت میکند بر نیکوئی

در طلب کردن و اگر بوده باشد عطارد منحوس پس چون بطلب کار هر گاه گرفت مالش را

بر یکدیگر دو بدعوای مال آخر که خواهد شد و شاهد در روغ بر باشد و اگر نحس عطارد را زمریخ باشد دلالت

میکند بر دادو فریاد و نزاع و خصومت شدیدی و اگر بوده باشد قمر تحت الشعاع پس استدلال

کن بشمس بهمچنانکه فرموده تو در قمر از اتصال او بسعد یا نحسها و اگر یافتی قمر را در درجات مظلمه

در ما بین بیست و یکم درجه میزان تا سه درجه عقرب و بوده باشد در طرفه محرقه در منطقة البروج

یا ما بطا باشد در جنوب یا در اول درجه سرطان و جوزا یا قوس باشد پس آن بدان است

و دلالت میکند بر تلف و فساد مال متعذر بودن امرش و اگر یافتی قمر را با مشتری یا با عطارد

و دلالت میکند بر میسر شدن امرش در آسانی **باب چهارم** از برای نظر در امر تجارت هرگاه

سوال شدی از تجارت پس ملاحظه کن عطارد را و قوتش را و ضعفش را و مشتری و محل او و حرکت

بودن او و استقامت و رجوع او و موضع او از فلک و نظر کن که کدام یک از سعد ها و نحسها ناظر اند

بسوی آن یا مقارن شده اند او را و استدلال کن بر فقر و انصراف او و اتصال او پس بر قدر درجات

مراتب ایشان در سعادت و نحوست و قوت و ضعف و نیکوئی موضع و بدی آن پس حکم در تجارت

و نظر کن بسوی قمر پس اگر بوده باشد زاید در حساب و نور در حالتی که صاعد باشد در شمال

و در ما بین طالع و عاشر باشد بعد تا سابع و همچنین بر توالی و گردش برج فوق الارض دلالت میکند

بر رواج آنچه سوال شده است از او و نرخ برجی پس اگر بر عکس باشد این احوال ممکن بدانم

دلالت میکند بر نقصان و کمی رواج و زیان و رو بر نوعی و اگر درهم شود این احوال سکان

از قمر پس نظر کن با غلب از آنها و آنکه شهادتش بیشتر است پس حکم کن با آن انشاءالله

تعالی و ملاحظه کن در سوال نمودن از مالی تحقیق فرستاده است کسی از برای طلب کردن مقصودی

قمر و عطارد در او و در به خانه مال را و درجه خانه امید را پس اگر متصل شود قمر

بعطارد و بوده باشد پاک از نحسها و ساقط باشد مریخ از و خصوصا اگر نظر کند زهره

بسوی قمر و در به خانه امید و خداوند او دلالت میکند اینها بر بسیاری سود و نیک و نهایت

نفع و اگر مجتمع باشند این حالها سوای اینکه عطارد راجع بود دلالت میکند بعض نقصان با ذکر آن

تعالی **باب پنجم** از برای نظر نمودن در امر خرید و فروش هرگاه سوال شدی از خرید و فروختن

پس نظر کن از برای فروشنده از طالع و صداوند او و از برای خریدار از هفتم

و صداوند او و موضع آن دو و متصل شدن یکی را بدیگری پس اگر متصل شد یکی از آن

دو بدیگری دلالت میکند بر حصول خرید و فروش و میانشان ستانی و ارزانی از جانب کسیکه

دلیل او کوکب سبک رو است و آنچه گفتم در قیمت که صداوند طالع و صداوند هفتم در یکمیزان

باشند و بوده باشد شهادت ایشان یکی و اگر مختلف باشند در موضع پس آستانی و ارزانی

از جانب کسی است که دلیل او نیکوتر است از حیث موضع پس اگر متصل نباشند و لکن

کوکبی رد نور ایشان کند خواهد بود مبایعه بر دست مردی که در میانه خریدار و فروشنده است

بعد از آن نظر کن در انصراف قمر و قرار ده آنرا از برای فروشنده و اتصال قمر را

از برای خریدار و نظر کن در قبول صاحب طالع و قمر پس هر اینکه آن هر دو دلالت میکنند بر خوبی

مبایعه و بهترین اوتاد طالع است و عاشر زیرا که هفتم و چهارم دلالت میکنند بر رنج و مشقت

و هرگاه صداوند طالع باشد پس هر اینکه خریدار میباشد تابع فروشنده و اگر بوده

باشد صداوند هفتم در طالع خواهد بود فروشنده تابع خریدار و هرگاه در طالع سعدی

باشد دلالت میکند بر آسانی بیع و راحت کولی فروشنده و اگر در طالع نحسی باشد دلالت میکند

بر اشکال مبایعه و دروغ گوئی فروشنده و دانسته میشود گرانی بهای فروخته شده

و کم بهائی آن و قدر و قیمت از عاشر و صاحب عاشر و دلالت مینماید هفتم و قمر بر خود چیزی

که فروخته میشود پس اگر بوده باشد از برای قمر اتصالی بنحوه باشد از برای او و انصرافی پس

بدر هر اینکه فروشنده بیخبر شده متاعی را که بخریده است و هنوز قیمتش نرسانده است و اگر بوده باشد

و از برای مالک انصراف نباشد از برای او و اتصالی پس هر اینکه آنچه را خریده است خریده است

بعد از آن ملاحظه کن از برای نسیه داخل شدن قمر را در برج دوم از موضعش که بچه کوکب

متصل خواهد شد پس اگر متصل شود بسعدی پس خریدار نسیه او خواهد نمود آنچه نرد مساوات

و اگر بوده باشد این سعدی که متصل شده است با آن قمر صاعد عاشر پس هر اینکه خریدار

خواهد فروخت مالی را که خریده است نفع داده خواهد نمود و آنچه نزد تر او است و اگر بوده باشد

آن سعد منحدر و غربی او خواهد نمود آنچه برابر است تعینه یا نقره جنس متاعی که برابر آن باشد

آن باشد و اگر متصل شود قمر در برج دوم از موضع بنحسی پس هر اینکه او خواهد نمود از آنچه نزد او

است چیزی را تلف خواهد نمود و بر خواهد گشت از خریدن متاع و اگر خانه بحر و از این پس

هر اینکه در این خریداری خدعه و اندوه و ضرب و مشقت خواهد بود و اگر بوده باشد این

نحس صاعد عاشر پس هر اینکه خریدار نفع کرده گویا که او خواهد نمود چیزی و اگر بوده باشد

آن نحس منحدر غربی پس هر اینکه تلف خواهد شد مال خریدار و محتاج خواهد شد بچیزی که غالب

بر چیزی میباشد و او خواهد شد قیمت متاع را با تمام منتهی احتیاج شدن و اگر بوده باشد

منصرف عنه قمر که داخل شده باشد در احتراق پس هر اینکه فروشنده خواهد مرد پیش از آنکه

بر گردد مالش بسوی او و اگر خانه بحر منصرف عنه قمر گذشته باشد از حد احتراق بیماری

کشیده است بیماری شدیدی و اگر بوده باشد منصرف عنه قمر نحسی پس هر اینکه فروشنده

میفروشد این متاع را بجبر و دروغ سر خواهد گرفت فروختن از جانب او و اگر نظر کند

بمتصل به قمر نحسی از تربیع و مقارنه دلالت میکند بر آنکس بیع و دروغ خلق در آن هرگاه

ساقط باشد قمر بوده باشد از برای او والفراق ومنه الفصال پس نظر کن بسوی
اوتاد و اربعه و هرگاه بوده باشد در چهارم کوکب شریر دلالت میکند بر نوی متاع
و اگر بوده باشد غربی دلالت میکند بر گمگشتگی آن و اگر بوده باشد آن ستاره در حاق
آتش پس بدرستیکه این متاع از جمله خوبان جنس خود است و اگر بوده باشد در برج خاکی
پس بدرستیکه این متاع بجوهر میانه است و اگر بوده باشد در مثلثه آتش پس آن متاع
فی الجمله خوب است بهتر از وسط و الا هر کوکب دوم او دلالت میکند بر اینکه متاع خوب
نیست و محتاج بان نیست همه کس و اگر در هبوطش باشد پس آن متاع پست ترین جنس
متاعی است از جنس خود و نظر کن در این باب بسوی بروج مستقیمة الطلوع و کوکبی که زاید در نور
و حساب باشد و نظر نمایند بسوی او سعدها و متصل شوند باو پس بدرستیکه هر چیزی را
که میخرد در آن روز میرسد بصاحب آن بیش از قیمتش و دلالت میکند بر اینکه او
نفع خواهد کرد و اگر در عوض آنچه ذکر کردیم از سعدها نحسها باشد پس بدرستیکه میکند بر زیان
و کسادی و اگر چنانچه ناظر باشند قمر و عطارد بمریخ پس بدرستیکه آن دلالت میکند بر وقوع
خصومت و شر و داد و فریاد و همچنین است ذنب کمتر از مریخ است پس بدان ای ...

باب ششم در متاعی که گم شده است یا در خانه است یا دزد برده است نظر کن
در این مسئله بسوی خداوند طالع و خداوند ساعت پس اگر هر دو یا اتصال هم یا یکی
از آنها در اوتاد باشد پس چیز گم شده از خانه در خانه است و از خانه بیرون نرفته است
بعد از آن نظر کن دلیل بر این را پس اگر بوده باشد در اول داخل شده ...

پس

پس گم شده در اول خانه است نزدیک بدر و اگر دلیل در وسط برج یا آخر برج باشد
پس گم شده در میان قسمت است از خانه و ملاحظه کن در این باب از بروج شرقی و غربی
یا جنوبی یا شمالی پس استدلال کن از او باذن خدا **برج سیم از طالع**
و آنچه مناسب او است از مسائل و در آن سه باب است **باب اول** از برای نظر کردن
از احوال برادر یا دوست **باب دوم** در تحقیق که آمده است تو را آنچه تفحص کردن آیا راست
گوئی است یا فریب و مبالغه **باب سیم** در خبر احقیق و باطلش **باب اول** در سوال کردن
از برادر یا دوست گفته است ماشاءالله هرگاه سوال کرد تو را شخصی از برادرش پس نظر کن
در برج سیم از طالع و صاحبش و صاحب مثلثه خانه برادران و کوکبی که نظر میکند بسوی
آنها از سعود و نحوس و بسوی مکان مریخ و از نامیمونات او پس بدرستیکه تو اگر یافتی
خداوند سیم را از ششم متصل بصاحب او پس بدرستیکه برادر در خوش بیمار است و همچنین است اگر یافتی
خداوند ششم را در سیم و اگر بوده باشد خداوند سیم در پنجم یا یازدهم پس برادر در سفر است
و اگر در دوم و هشتم باشد پس برادر در غم و بیماری است و اگر صاحب سیم و مریخ هر دو
باهم تحت الشعاع باشند و داخل در احتراق پس میل میخواهد بمرد از این بیماری اگر
هر دو محترق باشند پس مرده هم که ... اگر بوده باشد نحس خداوند مثلثه ...
برادران یا بوده باشند هر دو منحوس بعد از آن مرده بما سوی آنچه مذکور شد از احوال
برادر بنحوی که بیان کردیم از برای تو در باب اول و همچنین است هرگاه سوال شدی
از منسوبات خانه از خانهای فلکی غیر از پدر و مادر و فرزند و بندگان و ...

و احوال دوستان پس نظر کن همچنانکه نظر کردی در آن باب مانند آنچه نظر میکنی
در طالع موالید از نظر کردن سعدها و نحسها بسوی مکانیکه سوال شده از منسوبات
آن مکان یا نظر کردن سعدها و نحسها بصاحب آن مکان یا نیکوئی بودن آنها در مکان
پس آنچه رخ میکند از طالع نحسها اندوه است و بیماری و آنچه رخ میکند از طالع سعدها
خوشحالی است و خوبی و نیکوئی احوال و دوام کند از شریک نمودن طبیعت کواکب با خانهها
باین نحو است که طلب شهادت کن از شمس در سوال نمودن از پدران و از قمر در سوال
از مادران و دوام کند از اینکه شریک نمائی زهره را در امر زنان و مشتری را در سوال
از فرزندان و عطارد را در سوال از بندگان پس بدرستیکه اینها شریک میکند در دلیل بودن
با خداوندان خانهای که دلالت میکند بر این اشخاص باذن الله **باب دوم**
در تفحص کردن آنچه نزد تو آمده است آیا راست گوئی است یا دروغ گوئی هرگاه نزد تو آمد شخصی
بجهة تفحص کردن و خواسته باشی که بدانی که راست گوئی است یا دروغ گو پس اگر کوکب سعدی
در وسط السماء باشد پس آن شخص تفحص کننده است صادق و اگر در وسط السماء نحسی باشد
پس او فریب دهنده است کاذب **باب سیم** از برای نظر نمودن در اخبار
که کدام حق است و کدام باطل است هرگاه سوال شدی از خبری که حق است یا باطل و از خوب
یا بد یا سوال شدی از امیدی یا ترسی آیا میباشد از برای آن اصلی پس نظر کن بسوی
صاحب طالع و قمر هر کدام از آنها که در وتد باشد پس اگر هر یک از آنها در وتد باشد
پس هر کدام از آنها که اولویت دارد در طالع پس ابتدا بهمان نما پس اگر بوده باشد

خبر از جمله

خبر از جمله اخباری که خوشوقت میشود با آن سائل پس مایل خداوند طالع و قمر او
... قمر را در اوتاد مربوط بسعود و بری از نحوس و از کواکبی که منظرند با آنها و کواکب
مضره و صاحبان هشتم و دوازدهم اند از کواکب پس خبر حق است و آن نیکو است و خوب
و اگر عکس آنچه مذکور شد باشد پس تو هم حکم بعکس کن از بدی و شر گفته است ماشاءالله
اگر بوده باشد قمر یا خداوند طالع در وتدی در حالی که پاک باشد از نحسها و متصل
نشود بستاره ساقطی که قبول کند او را پس خبر حق است اگر متصل شود از وتد بستاره
ساقطی که قبول کند او را پس تحقیق که میباشد از خبر گفتگوئی و لکن باطل خواهد شد و تمام
نخواهد رسید یا آنکه داخل خواهد شد از فسادی و اگر متصل شود قمر بستاره ای رجعی
یا ساقطی و بدترین آن است که آن ستاره رجعی باشد دلالت میکند بر دروغ و اتحاد
خبر و اگر متصل شود قمر یا خداوند طالع از وتد بنحسی که قبول کند او را پس خبر باطل است
و اگر نبوده باشد قمر یا خداوند طالع در وتدها لکن متصل شود بستاره که در وتد باشد
پس اگر آن ستاره سعد باشد یا قابل باشد مر صاحب طالع را پس خبر زود باشد
که حق گردد و ظاهر شود و اگر آن ستاره نحس باشد و حال آنکه قبول کند صاحب طالع را
پس بدرستیکه خبر باطل است و اگر خداوند طالع زحل باشد متصل بکوکب پس نظر کن باتصال
کوکب با او بهمان طریق که بیان کردم پس اگر بوده باشد از برای او شهادت نظر تو
در اتصال کوکب با او پس خبر حق است و اگر نبوده باشد خداوند طالع در وتد و متصل شود
با وجود نبودن در وتد بستاره ساقطی پس بدرستیکه خبر دروغ است مگر آنکه قبول کند آن کوکب ...

حد اوتد طالع را و اگر بوده باشد آن کوکبی که قبول میکند حد اوتد طالع را اما که متصل
بحد اوتد طالع پس نظر کن اگر متصل نشود حد اوتد طالع بکسی که قبول کند او را دلالت
میکند بر راستی خبر و اگر متصل بکوکبی که قبول نکند او را دلالت میکند بر فساد خبر و بر هم خوردن
کار بعد از امیدی و بیاشد بهم خوردن از جانب صاحب مسئله و اگر بوده باشد آن
نحس متصل بکوکبی حد اوتد طالع را ملیا بد بر هم خوردن از جانب صاحب مسئله و باطل خواهد
شد قمر هرگاه خالی السیر باشد در این باب دلالت میکند بر کذب خبر که القوت او نظر حد
طالع و همچنین دلالت میکند بر کذب خبر اگر متصل گردد قمر بستاره راجعی که قبول کند او را
و هرگاه متصل شود قمر بستاره در وتدی که قبول کند او را پس طلب دلیل دیگر کن با او
همان کافی است و بهترین وتدها طالع است و عاشر پس اگر بوده باشد کوکب در وتد
و اگر متصل میشود ماه و قمر بنحسی باشد که قبول نکند قمر را دلالت میکند بر بهم خوردن خبر بعد از
هویدا شدن خبر مگر اینکه قبول کند قمر او را و اگر قبول کند پس خبر حق است و بهتر آن است که نظر
این قبول از طالع باشد یا عاشر پس نظر کن در هنگام متصل به قمر پس اگر سالم باشد از نحوس
و احتراق و رجعت پس خبر بانجام خواهد رسید و آن خبر صلاح خواهد بود پس اگر چنانچه منحوس
باشد از کوکبی که قبول نماید او را یا آنکه راجع باشد دلالت میکند بر کذب خبر قمر و صاحب
طالع هرگاه متصل شوند بکوکبهایی که ساقط باشند از طالع دلالت میکند بر کذب خبر و فساد
آن هرگاه آن کوکب مقبول نباشند و در باب اخبار همچنین است و در باب حاجتها اتصال
قمر بنحسی که صاحب بیت او نباشد یا بسعدی که ساقط باشند در موضع بدی دلالت

میکند بر اینکه خبری که آمده است بتفتیش خبر خواهد آمد و بنحوی که مذکور شد بنحو نکو خواهد بود یا ساقط
بودن قمر از حد اوتد خانه آخر دلیل بر بی اصل بودن خبر و بدی عاقبت آن است اتصال قمر بحد اوتد
خانه آخر یا بسعدی در حالتی که آن دو در وتدی باشند دلالت میکند بر اصل داشتن
خبر و محقق بودن آن و اگر این اتصال بنحوی که مذکور شد باشد ولکن حد اوتد خانه
قمر با آن سعد ساقط پس بعضی از آن خبر اصل دارد و بعضی بی اصل است یا آنکه تمامی آن خواهد
شد در دیری مشقت و هرگاه حد اوتد خانه قمر یا سعدی که قابل تدبیر قمر است در عاشر
باشد دلالت بر محقق خبر و اقوی دلیل بر تحقق خبر در آن است بودن طالع ثابت
یا دو جسد یا آنکه حد اوتد طالع ناظر بطالع باشد و متصل به قمر و حد اوتد خانه یا سعدی
در وتد باشند پس اینها دلالت میکند بر مظفر شدن بر حاجت و نه خفتن عاقبت خبر
بعد از اینکه ادله محقق شدن و راستی موجود باشد از حد اوتد طالع و حد اوتد خانه قمر است
از طبیعت خود اینها و موضع اینها از فلک و از حد اوتدان موضع اینها و از موضع حد اوتدان
موضع پس اگر سعود باشند دلالت میکند بر سعادت بر وفق طبیعت سعد و اگر نحوس باشند
دلالت میکند بر نحوست بر وفق طبیعت نحس و اگر چنانچه حد اوتد طالع تحت الشعاع باشد
خواهد بود این خبر پنهان که اکثر مردم ندانند اگر او اگر چنانچه مشرق باشد یا در نظر
شمس باشد یا در جانب مشرق باشد خصوصا هرگاه شمس ناظر القمر باشد و هر دو اینها
ناظر بطالع باشند پس خبر شایع و ذایع خواهد بود مشهور در میان مردم باشد خواه
راست باشد آن خبر و خواه دروغ و گفته است بعض حکما هرگاه طالع از بروج منقلبه بروج

الطلوع باشد و قمر تر در بروج منقلبه معوج الطلوع باشد دلالت میکند بر کذب خبر خصوصا
اگر خبر از اخباری باشد که متاخوشوقی سائل بود و سعدها همراه آن باشند یا آنکه
جز از اخباری باشد که بسبب آن سائل شود و نحسها شهادت دهند باشند و بدانکه
از برای سیم و نهم و حد اوتدان اینها از برای تسر ولایتی میباشد بر خبار همچنین
سهم السعاده پس اعانت بجو از اینها و گفته است از سایل ملاحظه کن که در وقت سوال آن در کدام
ساعتی از ساعتهای شب و روز و اگر در ساعت دومی یا ساعت ششم یا هشتم یا دوازدهم
پس خبر بی اصل است زیرا که این ساعات در مرتبه خانههای ساقطه اند از طالع و اگر
در غیر این ساعتها باشی پس خبر حق است **برج چهارم از طالع** و آنچه مناسب
او است از سوالها و آن پنج باب است **باب اول** از برای نظر نمودن در خریدن آب و زمین
و محوطهها و دکاکین و کاروانسرا
و مزارع و باغات و شهرها و امثال آن **باب دوم** از برای نظر کردن در امر قبول کردن آنها
و اجارهها **سیم** از برای نظر کردن در امر رو شدنی و گنجها **چهارم** از برای ملاحظه نمودن
در امر ابتها و قناتها **پنجم** در امر دفینها و بیرون آوردن آن **باب اول**
از برای نظر نمودن در خریدن مزارع و محوطهها و قناتها و دکاکین و کاروانسراها و مانند
اینها و آن شش فصل است زیرا که آنچه واجب است شناختن آن در این باب این است
که مذکور شود در فصل اول مواضع دلیلهای مطلب و در فصل دوم آیا میباشد آنچه سوال
شده است از آن یا نه در فصل سیم آبادی و خرابی آن و در فصل چهارم مقدار قیمت آن
که چند است و در فصل پنجم که آیا منتفع خواهد شد با این یا روزی از آن نصیب خواهد شد

یا نه و در فصل ششم معرفت وقت خریدن و انتفاع بردن **فصل اول** در مواضع دلیل مطلب بحث
ماشاءالله هرگاه سوال شدی از آب زمینی یا باغ یا محوطه یا جایی که طلب نماید او را شخصی یا بدو بخشد
میباید یا نه پس قرار بده طالع و حد اوتد آن را از برای سوال کننده و همچنین قرار بده منصرف عنه
قمر را از برای سائل و خریدار و هفتم و حد اوتد آن و منصرف الیه قمر را از برای آنچه فروشنده از آن
سوال نموده است و برج چهارم و کوکبی در او است و قمر را از چیزی که در فروش در آورده شده است
و عاشر را از برای قیمت پس اگر یافتی حد اوتد طالع را که ناظر میشود بحد اوتد هفتم و متصل میشود با او
پس تحقیق که خریدار حریص است بر خریدن و اگر یافتی حد اوتد هفتم را که ناظر میشود بحد اوتد طالع
و متصل میشود با او پس حریص است بر خریدن فروشنده و حریص است بر فروختن **فصل دوم** در بیان
آنکه مبایعه محقق خواهد شد یا نه پس نظر کن بحد اوتد طالع و سابع پس اگر متصل شوند و یا بوده باشد
میان آن دو نقل نوری یا جمع نوری اتفاق خواهد افتاد مبایعه و اگر بحیثیت از اینها باشد دور خواهد
بود کلام بایع و مشتری از یکدیگر و محقق نخواهد شد مبایعه و اگر اتصال مذکور یا نقل نور یا جمع از تربیع
یا مقابله باشد فراهم خواهد آمد مبایعه بعد از خستگی و ناخوشی که رخ نماید و اگر از تثلیث یا تسدیس باشد
بخوشی و آسانی خواهد بود و اگر با این حد اوتد طالع و حد اوتد هفتم قبول باشد خواهد بود خرسندی
برضامندی مشتری بعد نظر کن پس اگر متصل شود صاحب طالع و قمر بصاحب چهارم یا متصل شود
صاحب چهارم و قمر بصاحب طالع یا متصل گردد صاحب چهارم تنها یا بصاحب طالع و فال اگر
صاحب طالع را قبول نماید صاحب چهارم را یا قبول نماید صاحب طالع چهارم و قمر را اگر بوده
باشد اتصال از آن دو یا بوده باشد حد اوتد طالع و قمر در چهارم و حد اوتد چهارم حد طالع

دلالت میکند بر خریدن املاک و بر فراهم آمدن مالکیت پس خریدار از برای آن ملک پس
اگر نباشد این و لکن قمر نقل نور کند از یکی از آن دو بدیگری دلالت میکند بر حاصل شدن
مبایعه بوساطت مردم و اگر نباشد اتصالی و نه کوکبی نقل نور کند ما بین آنها و بیع به انجام
نخواهد رسید مالکیت املاک و خریداری آنها فصل سیم در دانستن آبادی و خرابی آنچه
آنچه سوال شده است از آن اگر یافتی در ربع چهارم نحسها را چنین حالی که غربی باشند دلالت میکند
بر خرابی آنچه خریده میشود یا یافت دارد و همچنین اگر خداوند چهارم راجع باشد یا منحوس یا در هبوط باشد
و اگر بوده باشند سعدها در چهارم غربی یا قوی دلالت میکند بر آبادی آن و صلاح آن و آنچه مذکور
شد در املاک و خانهاست و طلب شهادت نما از سهم العقارات و آن این است که گرفته میشود
روز از صاحب درجه وتد الارض تا زحل و اگر چنانچه زحل خود خداوند وتد الارض باشد پس از درجه
چهارم تا زحل و در شب از درجه صاحب چهارم پس هر جا که رسید بگیر آنرا از درجه صاحب
چهارم پس هر جا که باو رسید شماره پس هر جاست این سهم پس هر جا متصل گردد خود سهم
یا خداوند او بصاحب هفتم از طالع و قبول نماید او را یا بجرم او رسید قرض و اگر منحوس باشد
در برج سهم و در برج صاحب سهم دلالت میکند بر خرابی املاک و اگر مسعود باشد و خداوند آن
دلالت میکند بر آبادی املاک و اگر چنانچه ملکی باشد دعوای که بدالی صفت آنرا پس قمر را
بر طالع را دلیل از برای

برزکران

برزگران و کسانیکه عمل مینماید در آن ملک چهارم را دلیل رعیتکوکی زمین و نخل آن هفتم را
دلیل بر آنچه در او هست از گیاه و روییدنیها که کمتر از درخت است و دهم را دلیل بر آنچه
در او می باشد از میوه و درخت پس اگر چنانچه نحسی در طالع باشد پس برزگران آن
دزدان بدخیال شوند و اگر در طالع سعدی باشد پس امین آن قوی باشند و خیرخواه باشند
پس اگر آن سعد مستقیم باشد خواهند ماند و اگر راجع باشد بیرون خواهند و اگر آن
نحس مستقیمی باشد باقی میمانند در آن ملک بر همان حالتی که در آن هست و آزار دهی
و اگر راجع باشد فرار خواهند نمود از آن مکان و اگر چنانچه در عاشر سعد مستقیمی باشد
پس بدرستیکه درختان آن بسیار است و قوی و اگر سعد راجع باشد و درختان
آن بسیار سن است و از وقتش گذشته است یا شاید که شروع نموده بود در انداختن درختان
از برای مصالح و خواهد کند بر درختی که در آن است و اگر در عاشر نحسی باشد دلالت
میکند بر کمی درختان آن پس اگر نحس راجع باشد پس خواهند کند آنچه باقی مانده
از درختان و اگر چنانچه خالی باشد عاشر از ستاره کال پس نظر کن خداوند عاشر را
پس ناظر باشد بمکان خود و مشتری باشد پس درختش کم گشته است و شناخته میشود که از چه
وقت کاشته شده از حال آن ستاره که در عاشر است و وودی آن از جرم شمس و اگر
چنانچه غربی باشد پس درختش از کاشتهای پیشینیان است و اگر چنانچه مستقیم باشد پس درختش
باقی خواهد ماند و اگر راجع باشد پس درختش درختی است که باقی نخواهد ماند تا آنکه قطع
شود و بعد از نظر کن از هفتم بحال رو به نهایت بهمان قسم که بیان کردم از برای تو از دهم

و ملاحظه کن از برای شناختن نوع زمین از چهارم پس اگر آن حمل و مثلثه حملی باشد
پس زمین کوهستان محکم خاک سخت است و اگر ثور و مثلثه ثور باشد پس زمین نرم است
و اگر جوزا و مثلثه آن باشد پس زمین بر دو قسم است از نرم زمین کوهستان و اگر
سرطان و مثلثه اش است پس زمین از آنک همچه خواهد بود و اگر چنانچه چهارم دو جسد
باشد پس زمین هموار است صحرا و کوهستان هر دو دارد و اگر آنچه را که میخو و سال مانده
یا حوالی باشد پس نحوای که بدالی صفت آنرا پس نظر کن در این باب نحوی که بیان
کرده ام در باب دزدی پس بدرستیکه آنجا از برای این مطلب فصل جدا کانه است فصل چهارم
در شناختن مقدار قیمت املاک که از آنها سوال شده هرگاه خواسته باشی بدانی که چه
قدر است قیمت پس نظر کن بصاحب عاشر و کوکبی که ممکن است در عاشر پس قمر را بدر هر کدام
که قوی تراند دلیل و قوه تشریق مهم است و تقامت در سیر و بجوان کوکب در خانه خود یا شرف
خود یا مثلثه خود پس عطا کن آن کوکب را مقدار سالهای صغر اش عقدهای عدد و اگر
در بعض حظوظش باشد پس اگر در خانه اش باشد پس آن هزارها است و صدها و اگر
در شرفش باشد پس آن هزار الوف است ماهات و در مثلثه اش مسافات یا عشرات
و هرگاه بوده باشد خداوند عاشر در چیزی از حظوظش پس اگر فاسد باشد از بعض جهتها
پس ترک آنرا ملاحظه کن مقدار قیمت را از کوکب حکم در عاشر پس اگر در عاشر کوکبی
نباشد و صاحب عاشر ساقط باشد از عاشر و منحوس باشد یا راجع باشد یا محترق باشد
دلالت میکند بر سالهای صغرای خداوند عاشر که یکی احاد است یا عشرات باذن خدا

فصل

فصل پنجم از برای شناختن بهره بردن صاحب ملک است از ملک پس اگر خواهی
که بدانی آنکه منتفع خواهد شد از این ملک ملاحظه کن بکو زهرت اتصال و دلیلها یعنی بعضی
پس اگر اتصال همه آنها یا یکی از آنها از تثلیث باشد پس ما بین آنها قبول باشد
دلالت میکند بر مالکیت سایل آن ملک را و بهره بردن از آن ملک و اگر متصل شود
نیز صاحب پنجم بصاحب طالع از تثلیث یا تسدیس و اتصال کرد او بصاحب طالع از تربیع
یا مقابله یا مقارنه باشد دلالت میکند بر بهره بردن منفعت و تعب و اگر ما بین آنها قبول
باشد خواهد بود است آن ترجیب شهادت در رسیدن منفعت بسهم السعاده و صاحب بیت
او پس بدرستیکه آن اگر مناظر باشد او نه را و سالم باشد و مسعود باشد دلالت میکند
بر نفع بردن از آن ملک و اگر چنانچه یافتی زحل را در بعض حظوظش سالم از تربیع و مسعود
از نظر مشتری از دوستی یا از دو تدی و قمر زاید النور باشد و متصل گردد بمشتری
در زمین خصوصا اگر بوده باشد قمر در بعض از حظوظ خود در وسط السما دلالت میکند بر آبادی
زمین سوان قول والیس در امر املاک و آنچه مخالفت نموده است در آن گذشت و الیس
قرار بده طالع و صاحب طالع را دلیل زمین و عمال آن مشتری و کوکب منصرف شده قمر را
دلیل خریدار و شخصی که طلب عمل میکند در زمین و پنجم و صاحبش را دلیل سکنه و زراعت در زمین
و متصل به قمر را دلیل عاقبت و آنچه خواهد گردید بآن حال زمین پس هر کدام که دلیل او
قوی باشد و سالم باشد از نحوس حکم بصلاح مدلولات آن دلیل و هر کدام که فاسد
باشد حکم کن بفساد مدلولات ان شاء الله تعالی فصل ششم از برای شناختن قیمت

و نظر کن از برای شناختن وقت خریدن املاک از اتصال صاحب طالع و صاحب
هفتم از تربیع یا مقابله یا مقارنه و حال آنکه ما بین آنها قبول باشد پس هر وقت که بهم رسیدند
در یک درجه یا یک برج باشد وقت خریدن و اگر چنانچه غایب شد ما بین آنها قبول دلالت میکند
بر خریدن بعد از مدت پس اگر خواهی که بدانی وقت تصرف در زمین و ملک نشستن
در زمین را پس نظر کن از برای این از اتصال صاحب طالع و صاحب چهارم پس طلب
کن از آن وقت را چنانکه بیان نمودم باذن خدا **باب دوم** از برای نظر نمودن
در امر کرایه گرفتن زمین را دادن و اجاره دادن و کرایه دادن هرگاه اراده
کنی که چیزی از منفعت بدهی خانه را یا کشتی را یا درختی را یا ملکی را یا اجاره بدهی یا کرایه
بدهی و هر چیزی از اجارات پس نظر کن از برای کسی که قبول میکند منفعت از طالع و از برای
کسی که منفعت میدهد و صاحب زمین است از هفتم و وجه اجاره و مایه و حاصل زمین را
از دهم و عاقبت امر را از چهارم پس اگر چنانچه باقی در طالع سعدی را پس قبول کننده
ملک وفا بقرار داد خواهد نمود و حریص است و اگر باقی در طالع نحسی را پس قبول کننده
خیانت کار است و تخلف خواهد نمود و رجوع خواهد کرد از این معامله یا قبول خواهد نمود
و عین مستأجر را نگاه دارد و فریب میدهد و ضرر است و اگر چنانچه باقی در هفتم نحسی را پس آنکه منفعت
میدهد و صاحب ملک است رجوع خواهد نمود از آنچه اراده نموده بود و طلب خواهد کرد اگر
و اگر چنانچه بلدها هم رخ خواهد کرد و در این کار شدت و مضرت و یا تمام نخواهد رسید
از برای او و اگر در هفتم سعدی باشد خواهد منفعت دهنده و وفا کننده و اگر چنانچه زحل
نحسی

نحسی باشد مقارن مریخ یا با نظر سوی او از دشمنی پس این امر مستقیم نخواهد ماند و بر هم
خورد و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد یا نظر قوی پس عاقبت این معامله ولادت و تلخی
خواهد بود و اگر در چهارم سعدی باشد عاقبتش خوشی خواهد بود و نیز در این باب ملاحظه کن نظر
قمر و اتصال قمر را پس هر شکل قمر هرگاه متصل و منصرف باشد و حال آنکه او ناظر باشد طالع
نظر او از تربیت بدلیل نحسان از برای او پس هرگاه منصرف باشد از سعدی و متصل گردد
بسعدی دلالت میکند بوفا نمودن هر یک از طرفین معامله از برای دیگری خصوصا
اگر نظر نماید متصل به قمر و منصرف عنه قمر از دوستی و متصل شوند بیکدیگر پس هر یک این
دلیل بر موافقت و وفا است اگر بوده باشد خود قمر سالم یا مسعود دلالت میکند بر سلامتی
چیزی که منفعت داده شده است و صلاح حال آن و ملاحظه کن عاقبت امر را از رب
بیت قمر **باب سیم** از برای نظر نمودن در امر رویدنیها و بذرها بدانکه طالع
از برای اول رویدنی است و هفتم از برای آخر رویدنی است پس هرگاه از تو سوال
شد از رویدنی یا بذری که آیا میرسد خواهد کرد یا نه و چه نحو خواهد بود حاصلش پس قرار
بده از برای آن طالع و خداوند طالع و قمر را پس هرگاه مسعود باشند همه آنها پس
حکم کن بمنتهی رسیدن و هرگاه فاسد باشند حکم کن بفساد و هرگاه منحوس باشند دو و باقی
از آنها پس حکم بتوسط در نما باذن خدا **باب چهارم** از برای نظر نمودن در امر ایجاد
و کاریز ما و هرگاه سوال شدی از قناتی یا آبی که اراده شده که حفر شود و جاری
کرده شود و مانند اینها پس نظر کن از برای این از زحل و قمر خاصه و نظر نمودن سعود

دو نحس را بان دو پس تو اگر یافتی زحل را شرقی و مستقیم السیر و قمر را در خانه سیم یا پنجم یا یازدهم
پاک از نظر مریخ خصوصا در حال آنکه قمر مسعود باشد دلالت میکند بر سلامتی آنچه سوال شده است
از آن و آسانی آن خصوصا اگر متصل شود قمر بصاحب بیتش قبول کند او را یا سعدی که باشد در صاعد
در برج ثابت پس این دلیل بر بسیاری و اقبال و باقی ماندن همچنین هرگاه یکی از سعید خصوصا
مشتری در سیم یا پنجم یا یازدهم باشد دلالت میکند بر ثبات نهر و قنات و اگر چنانچه یافتی زحل
قوی خصوصا در خانه یازدهم و حال آنکه قمر ناظر باشد او را از دوستی و صاعد او در برج
ثابتی یا ذو جسدی باشد خصوصا اگر در بروج خطریه که آن سرطان و اسد و عقرب و دو لو و حوت
باشد دلالت میکند بر خوبی قنات و کثرت آب و زیادتی آن و اگر چنانچه یافتی یکی
از دو نحس را در عاشر دلالت میکند بر اینکه قنات خراب خواهد شد اگر سوال از قنات
باشد و نهر پر و برطرف خواهد شد اگر سوال از نهر باشد **باب پنجم** از برای نظر نمودن
در امر دفینه است و بیرون نمودن آن و ذکر میشود این در پنج فصل **فصل اول** در طلب مکان
موضع دلیلها و کیفیت نظر نمودن در آن **فصل دوم** اما آنجا خود دفینه است یا نه **فصل سیم**
در اینکه از چه جنس است دفینه **فصل چهارم** آیا مسلط خواهد شد بر دفینه یا نه **فصل پنجم**
کجا است موضع دفینه و کیفیت بیرون آوردن آن و اختلاف اقوال در این باب
فصل اول از برای طلب نمودن مکانهای دلیلها و کیفیت ملاحظه در آن هرگاه سوال شد از تو
از مال دفن شده یا از چیزی از اعمال سحر که دفن مینمایند مانند صورتها و طلسمها که دفن
کرده شده و غیر اینها پس دلالت کن طالع را بر موجبات دقایق به یا دیگری حساب کن بحرکت

دیگر است

که چگونه است سوال سائل پس اگر سوال نموده است از مال پس جویا شو از او که آن چیزی که خود
دفن نموده و الحال نمیداند که در کجا دفن نموده یا آنکه از مال پدر تو است که دفن نموده
از مال پدر تو است که دفن نموده یا غیر ایشان از آنچه یکی از خویشی معروف است بصاحب مسئله
داده‌اند یا آنکه سوال از دفینه است که یقین دارد که در فلان خانه است مثلا و لکن نمیداند
که در کدام موضع از خانه است یا آنکه سوال از دفینه مطلق میکند و ساکت میشود پس هرگاه
معین نمود دفینه را سائل از برای تو پس قرار بده طالع را از برای سائل پس اگر دفینه
از مال او است و خود دفن نموده و فراموش کرده پس نظر کن بخداوند خانه دوم از طالع
از مال پدر او است پس نظر کن خداوند چهارم را که چهارم خانه مال پدر او است و اگر از مال
جد او است پس ملاحظه کن خداوند خانه مال پدر پدر همچنین در باقی اقارب پس قرار بده
خداوند مال آن کسی را که دفینه از او است دلیل پس اگر واقع شود در اوتاد خود طالع
یا در اوتاد موضع صاحب طالع پس تحقیق که دفینه در خانه است و اگر دلیل در طالع باشد
یا در برج خداوند طالع پس تحقیق دفینه در خانه نشیمن خود او است و اگر در عاشر باشد
طالع یا عاشر خداوند طالع باشد پس دفینه در خانه‌ایست که در آن خانه مشغول شغل
و عمل خود میشود و اگر در چهارم طالع یا چهارم موضع خداوند طالع باشد پس دفینه در خانه
که نشیمن آبا و اجداد او و خویشان پدر او است جای شده یا آنکه دفینه در وسط خانه
او است اگر از برای او خویشان نباشد بعد ملاحظه کن که چگونه است اتصال قمر و خداوند
طالع بدلیل مذکور و آیا ما بین آنها نظر قبول است یا نه و از دوستی است یا از دشمنی پس تحقیق

که این اتصال قبول دلالت میکند بر ظفر بانچه سوال کرده اند اگر از دوستی باشد با تمامی خواهد بود و اگر از دشمنی باشد پس تعب و مشقت خواهد بود و اگر چنانچه اتصال ایشان
پس نقل نور یا جمع نور نیز دلالت بر ظفر میکند و اگر چنانچه مناظره باشد با بین دلیل و صاحب طالع و لکن بسبب اتصال برسد و کوکبی هم جمع نور کند ما بین آنها و نقل نور هم کند دلالت
میکند این نوع از نظر بظفر بانچه امید دارد **فصل دوم** از برای نظر نمودن در دفینه معلوم
نیست که در مکان هست یا نه پس اگر سوال از دفینه مطلق باشد یا دفینه که منسوب بمال
اسعدی نباشد باشد از جهة دیگری تعیین داشته باشد پس اول التماس کن که آنجا دفینه
هست یا نه و طریق شناختن آنکه نظر کن بخداوند طالع پس اگر در اوتاد باشد یا در اوتاد
سعدی باشند پس در آن مکان چیزی هست و گفته اند بطلمیوس و ماشاء الله نظر کن برج
هشتم از طالع پس اگر در او سعدی باشند پس در آن مکان دفینه هست و اگر چنانچه در هشتم نحسی
باشد بجای سعد و سوال از سحر و تمثالها باشد پس آن حق است و الا فلا و اگر چنانچه
سوال از گنج باشد و در هشتم نحسی باشد پس در آن موضع که سوال از آن موضع شده
کنجی بوده و بیرون نموده اند و برده اند **گفته است ارسطو** نظر کن بدرجه عاشر که شهر
کدام کوکب است پس اگر در خود و این شهر کوکب سعدی باشد پس در آن مکان دفینه
نباشد و نحوی بیرون آورده خواهد شد دفینه و اگر چنانچه در زایچه دلیل سعادت
تحقیق که ساقط شده باشد از شهر مغرب بمکان الخشم سقوط نزدیکی پس دفینه قریب
الوجود است و اگر ساقط شده باشد از درجه مغرب بقدر چهار حصص ساعت پس

دفینه

دفینه را تحقیق که دزدیده اند یا برده اند و اگر چنانچه در هشتم نه سعدی باشد و نه نحسی پس
سوال از دفینه است که از سر خود نه آنکه دفن کرده باشند یا محتاج بیرون آوردن باشد
فصل سیم در شناختن نوع هر دفینه هر گاه دانستی که در آن مکان دفینه هست و خواهی
که بدانی که از چه نوع است پس ملاحظه کوکبی را که دال است بر بودن دفینه و آن کوکبی است که حال
در هشتم که صحبت کوهر آن اگر مستولی باشد بر هشتم و اگر چنانچه مستولی بر هشتم نباشد پس نظر
کن او را با صاحب هشتم و اگر هیچ چیز از آنها نباشد پس صاحب هشتم است دلیل پس اگر دلیل شمس
باشد در حالیکه در بیتش یا شرفش پس دفینه طلاست یا جوهر سرخ براق گران قیمتی و اگر
در برجی غیر از بیت و شرف باشد پس دفینه چیزی است از صنف برج و آبگینه و مانند آن
و اگر دلیل قمر باشد و حال آنکه او در بیتش یا شرفش باشد دفینه از جنس نقره است یا بلور یا چیز
سفیدی است که از برای آن قدری هست و اگر چنانچه دلیل مریخ باشد و او در یکی از دو
خانه اش پس دفینه مس سرخ است یا آهن یا شیشه و زجاج و مانند آن و اگر چنانچه دلیل زحل و او
در یکی از دو بیتش باشد پس دفینه چیزی سیاهی است یا آهن است یا قلع است
یا سرمه است یا مانند آن و اگر دلیل مشتری است و حال آنکه او در یکی از دو خانه خودش است
پس دفینه نقره است و جواهر سفید و یاقوت سفید و مانند آن و اگر چنانچه دلیل زهره است
و حال آنکه او در یکی از دو خانه اش است پس دفینه مروارید و درشت است و مروارید ریزه است
و آنچه از دریا بیرون بیاید و مانند آن و اگر دلیل عطارد باشد در صورتیکه در یکی از دو
خانه خود باشد پس دفینه سیماب است یا کتابهاست یا نوشتهاست یا قلم است و مانند

ان و اگر این دلیلهایی که مذکور شد در غیر خانه های خود باشند پس ممازج کن آنها را با کوکبی
که متصل میشود با آنها یا اینها متصل میشوند بآن کوکب هر گاه زحل و عطارد باشد در دلالت
با هر یک در خانه دیگری باشد و حال آنکه یکی از آن دو دلیل باشد دلالت میکند بر آنکه
دفینه سحرهاست و مانند آن چنین است ذنب و گفته است ارسطو هر گاه بخواهی بدانی نوع دفینه را
پس نظر کن بخداوند دریچان طالع و خداوند شهر طالع و خداوند شهر هشتم و دریچان
که در چه جا هستند آنها و اولا ناظر اند بخود یعنی خداوند دریچان بدریچان خود و خداوند
شهر بشهر خود یا نه و اگر آنها در مکان خود نباشند باید در مکان مدری و شهد دال کن از آنها
بر مقدار دفینه و نوع آن و اولی تر این از این ارباب بدلالت کردن است که ناظر
بمکان خود باشد **فصل چهارم** در آنکه آیا بر دفینه ظفر خواهد یافت یا نه و هر گاه اراده
نمایی اینکه بدانی آیا بدست خواهد آمد این دفینه پس ملاحظه کن کوکبی را که دال است
بر بودن دفینه و آن سعدی است که در طالع باشد یا سایر اوتاد یا خداوند هشتم پس اگر
متصل شود بصاحب طالع یا متصل گردد با صاحب طالع یا نقل نور کند کوکبی میانه آنها
یا جمع نور نماید دلالت میکند بر بدست آمدن دفینه پس اگر این اتصال از تربیع یا مقابله
یا مقارنه باشد پس بعد از طلب و تعب و مشقت خواهد بود و اگر چنانچه از تثلیث و یا مقارنه
باشد پس با آسانی و سعی کمی خواهد بود و همچنین دلالت میکند بر زود بدست آمدن هر گاه
ناظر باشند خداوند طالع یا یکی از آنها در طالع باشد و اگر چنانچه ساقط باشند از طالع
و در طالع نباشند دلالت مینماید بر تعب و تعذر و گفته است یعقوب کندی و میگویم من

که طلب

که طلب کن در این باب سهم السعادة و صاحب او را پس اگر چنانچه ناظر باشند
بطالع و نیرین و خداوند طالع یا شاهد بر بدست آمدن و اگر ساقط باشد خصوصا
بیت سهم و نیرین خصوصا قمر از خود سهم و ساقط باشد سهم و خداوند او از مناظره طالع
و صاحب طالع یا شاهد بر تعویق و صعوبت طلب او آن مقدار **فصل پنجم**
در شناختن مکان دفینه و بیرون آوردن آن پس هر گاه اراده نمودی دانستن
موضع دفینه را پس نظر کن کوکب دلیل بودن دفینه که در کدام برج و کدام ربع است
از ارباع فلک پس دفینه در همان ناحیه است از خانه یا مکان پس اگر در طالع یا ربع
شرقی باشد دفینه در سمت شرقی خانه است اگر در وسط السماء باشد در سمت قبلی خانه است
و اگر در هفتم و ربع غربی باشد پس دفینه در سمت غربی خانه است و اگر در چهارم باشد
و ربع شمالی پس دفینه در ناحیه شمالی خانه است یا مکان پس اگر چنانچه در این احوال
برجی که دلیل در آن برج است از بروج خاکی باشد پس دفینه در زمین دفن شده
و اگر در بروج ذوجسدین باشد پس دفینه در دیوار پنهان شده و اگر در بروج منقلبه
باشد پس دفینه در سقف است و از ربعی که یافته او را و در آن ربع پس اگر چنانچه
اراده نمایی که بدانی موضع دفینه را پس قسمت نما آن خانه یا مکان را بچهار قسمت
بعد از آن رجوع کن بربعی را که دلیل دلالت نمود بر اینکه دفینه در آن ربع است از دیوار
یا سقف یا زمین خانه پس بشناس آن ربع را بعد از آن نظر کن بدلیل در هر برجی که هست
چه مقدار از طی نموده از آن برج و در کدام وجه است او پس قسمت نما این ربع را ایضا به سی قسمت

پس اگر دلیل در وجه اول باشد پس دفینه در ثلث اول از آن ربع است و اگر در وجه
ثانی پس دفینه در ثلث دوم است و اگر دلیل در وجه سیم است پس دفینه نیز در قسمت سیم است
بعد از آن ملاحظه کن همین ثلث را و تقسیم کن اگر ابده جزو بعد از آن اشمار از زمین مقدار رکن را
که سیر کرده است کوکب در جهی که کوکب در آن و دیعه است پس بهر جا که رسید پس آن موضع
دفینه است از اقسام ثلثه الثلاثی که یافته موضع دفینه را در آن ربع
گفته است بعضی از حکما هرگاه اراده نمودی این را پس نظر کن بجد او ندطالع که در کجا است
او چگونه است و در قوت او پس هرگاه قوی باشد ضرب کن درجاتی را که از برج گذشته است بیرون
در دو از ده و نه بوس در کو ته بعد ملاحظه کن جدا و ند وسط السما را همین نحو پس اگر بوده باشد
در زاویه در موضع نیکو پس ضرب کن درجات او را نیز در دو از ده و حفظ کن او را بعد
بجد او ند هفتم پس اگر چنانچه قوی باشد در موضع نیکو پس ضرب کن درجات او را
نیز در دو از ده و در طرف او در بعد متوجه شو الصاحب چهارم پس هرگاه قوی باشد
در موضع خوب پس درجات او را هم ضرب کن در دو از ده گاه و اگر پس اگر چنانچه
بیابی جد او ند آن این او تاد را صاحب قوت در مواضع خود پس قرار بده بدل
صاحب طالع صاحب ساعت را و بدل صاحب طالع قمر را و بدل صاحب ربع صاحب
سهم السعاده را و بدل صاحب عاشر شمس بعد از آن چهار جهت کن مکان دیگر که مکان
داری دفینه در آن مکان میباشد بر نحوی که بیان مینمایم اگر مشرق مقابل مغرب
و جنوب مقابل شمال قرار بده حساب صاحب طالع را از برای مشرق و حساب صاحب

عاشر را

عاشر را از برای ربع جنوبی و حساب صاحب هفتم را از برای مشرق و حساب صاحب عاشر را از برای
ربع جنوبی و حساب هفتم را از برای غربی و حساب صاحب چهارم را از برای ربع شمالی و ابتدا
کن بجد او ند طالع بعد بجد او ند عاشر بعد بجد او ند هفتم بعد بجد او ند چهارم پس عکس آن ربع
که از ضرب در آن حاصل شده باشد پس اگر حساب او تمام بعد از طرح پس دفینه در آن
ربع است که منسوب است باو و بیان مینمایم از برای تو که چگونه حفظ نمائی زمین را از برای دفینه از برای
شمس دوازده جزو از برای قمر چهل و پنج جزو از برای مشتری ده سه و از برای مریخ نه پس هرگاه
واقع شود بهمان مکانهای چهار رکانه در شکل ربع پس بکار آور آنچه در اول بجا میآوری پس قرار
بده و از برای آن ربع طالعی مثل آنچه قرار میدادی در اول بهمین نحو عمل کن تا واقع شود در موضع



حو دفینه و صورتش این نحو است قول
ماشاء الله و پیشینیان چنین گفته اند ثانیا
و پیشینیان در این باب که هرگاه
دانستی که دفینه در آن مکان میباشد
پس نظر کن در این هنگام بسوی کوکب
دلیل بر بودن دفینه در باب سابق پس
اگر آنچه مرده شرقی باشند پس این دفینه است که تازه دفن شده و اگر چنانچه مغربی باشند پس آن
دفینه است قدیمی از زمان پیشینیان پس هرگاه در طالع باشند پس دفینه در دور اطراف حوالی یا مکانی
که دفینه در او است میباشد یا در جانب شرقی خانه در حوالی و مکان است و همچنین است حکم هرگاه

متمائل باشد زیر که ماشاء الله چنانچه دلیل قرار داده در آن از کوکب دلیل بر بودن دفینه و اگر چنانچه در مغرب باشد
پس در ناحیه غربی آن موضع است و اگر در وسط السماء باشد پس دفینه در وسط اطراف حوالی یا در جانب
قبلی آنها میباشد و اگر در چهارم باشد پس دفینه در سمت شمالی آنها است و اگر چنانچه عطارد در طالع باشد
پس دفینه در زمین مدفون شده و اگر زهره در طالع باشد پس دفینه در زیر فرش میباشد پس دفینه در دوات
و اگر زحل در طالع باشد پس دفینه پنهان شده در زیر زمین در مکان کثیف تاریکی یا بالای خانه
خرابه و اگر شمس در طالع باشد پس دفینه در بهترین موضعی است از خانه یا حوالی و اگر قمر در طالع
باشد پس دفینه در خانه که مخصوص بر شمات میباشد یا در خانه شراب و اگر مریخ در طالع باشد
دفینه در مکان مرتفع عالی است و اگر ذنب در طالع باشد پس دفینه در مکان کثیف رنگ خاکی است
بعد از آن ضرب کن درجاتی که صاحب ساعت از برج خود طی نموده است در دو از ده و منکسر حاصل
ضرب را از درجه طالع از برای هر برجی سی عدد پس نظر که کدام برج منتهی میشود عدد از برج شرقیه و غربیه
و جنوبیه و شمالیه پس حمل و مثلثه او شرقی است و ثور و مثلثه او قبلی است و جوزا و مثلثه او غربی است و سرطان
و مثلثه او شمالی است پس دفینه در همان جهت است در خانه و حوالی پس تقسیم کن در این هنگام
موضعی را که گمان بردی که دفینه در آن موضع است بچهار قسم شرقی و غربی و قبلی و شمالی پس قرار
بده هر برج از آن اگر اربعی در ضمن بجزئی که بیان خواهیم نمود در شمال پس دفینه از این
اقسام در ناحیه است که واقع شده در آن ناحیه حساب تو کند
بعد از آن قسمت کن آن ناحیه را نیز بچهار قسم بر نحو قسمتی که اول
مرتبه میکردی و آن شرقیه و قبلیه و غربیه

و شمالیه است

و شمالیه است پس نظر کن بجد او ند برجی که واقع شده است در آن حساب تو که در کدام برج است
آن درجه منتقل شده است از آن برج پس منکسر کن از آن از برای هفت درجه و نیم هر برج
و ابتدا کن از اول برجی که در آن است کوکب پس نظر کن که کدام برج منتهی میشود از برجهای
جهات پس دفینه در قسمت دوم در این جهة بعد از آن تقسیم کن این ربع را نیز بچهار قسمت و ملاحظه
کن کوکبی را که منتهی شده است حساب بیت او که در بیت چه کوکب است چند درجه طی نموده است
آن کوکب از برجش پس قرار بده از برای هر هفت درجه و نصفی برجی و منکسر کن آنرا از اول
برجی که این کوکب در آن برج است پس عمل کن از وقت همان نحو هر چه بخواهی تا واقع شود
بر موضع خود دفینه مثال آن پس طالع حمل بود در درجه و صاحب ساعت عطارد و بود در چهارده
درجه از سرطان ضرب کردیم چهارده را در دو از ده پس حاصل شد صد و شصت و هشت پس
طرح کردیم آنرا از طالع پس واقع در بیست و هشت درجه سنبله از برج جنوبی بعد از آن نظر
کردیم بعطارد و صاحب آن که آن پس بود در چهارده درجه و کسری از سرطان و او در قسمت
سیم بود افکندیم آنرا از سرطان و او در قسمت سیم بود افکندیم آنرا از سرطان پس واقع
شد در سنبله نیز پس گفتیم که دفینه از این ربع نیز در جانب جنوب است بعد ملاحظه نمودیم
عطارد را که در بیت چه کوکب است پس بود در بیت قمر و بود قمر در هشتم درجه از اسد پس بود
این نیز در قسمت ثالثه پس طرح دادیم از اسد پس واقع شد در میزان پس گفتیم دفینه در جانب
غربی از این ربع است نیز بعد از آن نظر بسوی قمر پس بود در خانه شمس و بود شمس در جوزا
بده درجه و او در قسمت ثانیه اسقاط کردیم آنرا از جوزا پس واقع شد در سرطان پس حکم کردیم

که دفینه در ناحیه شمال است بعد بهمین نهج وقت آن حساب برکار که چو سته باشی صورت است

دلو / حوت	حمل	ثور / جوزا	مشرق		شمال
جدی		سرطان	مشرق	شمال	
قوس / عقرب	میزان	سنبله / اسد	مشرق / جنوب	شمال / مغرب	مغرب

و نظر کن بر سهم السعاده یا صاحب بیت آن که در چه ناحیه است از از باع فلک پس در ان ناحیه
و ناحیه صاحب ساعت طلب باشد و دفینه است انشاء الله تعالی قول هندبان گفته است از ساعت دلالت
کن بر مقدار آنچه محتاج است کندن زمین بحروف باعتبار آنکه حروف دلالت میکند بر کم
چند ذرع یا چند وجب دفینه در زمین پنهان شده است بر قدر آنچه بیان خواهیم کرد از نقصان
حروف و زیادتی آنها در باب دزدی است انشاء الله تعالی و گفته است **حکیم هندی**
هر گاه اراده کنی که بدانی موضع دفینه را پس نقش کن این صورت را بر زمینی که گمان
داری که دفینه در ان پنهان شده و قرار ده شریا را در جانب راست خود و روی
خود در جانب مشرق کن پس ملاحظه کن که قمر در چه منزل است از بیست و هشت منزل پس
تحقیق که دفینه در همان طرف است پس ملاحظه کن پس اگر یافتی زحل را در موضع
از این جاها یا سر قمر در جاهای چهارگانه پس آن موضع قبرستان است یا بکده
و اگر یافتی زهره را ناظر بر زحل از نظر مقابله و تربیع پس هر جایگه در ان موضع مال است
و اگر چنانچه مشتری ناظر باشد بر زحل پس در ان مکان نقره است و مانند ان و اگر نبوده
باشد

باشد با قسم کسی و نه سعدی و بوده باشد در ... پس در ان موضع گنج است طلب کن
و صورت این است و گفته است بعض حکما هر گاه اراده نمائی بیرون آوردن دفینه را پس نقش
کن این صورت را

بنعه	جبهه	سماک	قلب	سعد ذابح	مقدم	بطین
بقعه	طرف	عوا	اکلیل	بلده	سعد اخبیه	شرطین
دبران	نثره	صرفه	زبانا	نعائم	سعد السعود	بطن الحوت
ثریا	ذراع	زبره	غفر	شوله	سعد بلع	موخر

	بنات النعش	
الطالع		المغرب
	القبله	

بر مکانیکه گمان داری که دفینه
در ان مکان است پس قرار بده
کواکب را در ان صورت مجری
که استخراج شده است بحساب
کو که نظر میکردی از برای
از موضع ابتدا در برج در ابتدا
قرار بده و انتها با تمام بهمان
کن از قمر ملاحظه قمر مثبت دره
نحو در صورت ملاحظه کن که کجا
از مکان دفینه در روی بهمان
می یابی او بر این موضع و نظر کن کواکبی را که دلیل می باشد بر مکان و روی که در چه جا یابی
همه انتهار پس در مکانیکه انتها در ان مکان بوده باشند پس با یکی که موضع میکنی این صورترا
و مواضع کواکب و ران در موضعهای خود باشد تا اینکه بر گردد این صورت کشتر از اثری
بعد حضر میکنی انشاء الله تعالی پس باید بوده باشد در هر موضع برجی که در ان قمر است و طالع
بعد باقی بروج بخوی که تابع آن باشند و مواضع کواکب و بروج و دلیل دفینه را از مربع
او پس معنی که دفینه در چه جا است   در دفینه گفته است یعقوب دلدانی کندی
در این باب و آن بهترین گفتار است که هر گاه خواسته باشی که بدانی که در موضع کجی

با غیر گنج از دفینهای دیگر است یا نه پس درست کن طالع و باقی اوتاد را پس اگر چنانچه
یافتی در طالع سعدی را پس در آن موضع است گنج یا دفینه دیگر در مقدار قوه آن سعد
نحوس باشد بحسب قوی پس تحقیق که بر طرف شده است گنجینه و بر داشته شده از موضع او تحقیق که بر داشته
شده است پیشتر از آن و اگر سعد و نحس باشد پس دفینه در همان مکان است پس اگر چنانچه اراده
نمائی که بدانی که مسلط خواهد شد سوال کننده بر ان یا نه پس نظر کن بصاحب طالع و ... پس
اگر چنانچه ما بین آنها و این سعدی که دلیل است بر گنج و دفینه اتصال و قبول می باشد پس سایل
مسلط خواهد شد و اگر چنانچه بر خلاف این باشد پس تو هم حکم کن بخلاف آنچه مذکور شد
پس هر گاه که دانستی که سایل ظفر خواهد یافت بر دفینه پس قسمت کن آن موضع را از مرکز پس
یعنی وسطش با عرض و طول ... که احاطه نموده باشد با آنها زاویه های متساوی با این نهج که
تا ... از وسط مکان خطی که تقسیم نماید در خانه ... و نصف و یکدیگر را تا آنکه قطع نماید خانه را با تمام
بعد از آن تقسیم کن این خط را ... نصف و اخراج کن بر ان خطی دیگر که قطع نماید او را بر زاویه های
قائمه و قطع نماید مجموع خانه بعد از آن قسمت کن هر یک از چهار زاویه قائمه را بر سه زاویه متساوی
و بکشها راستی که منتهی شوند باطراف خانه بعد از ملاحظه کن دلیل را و ان کوکبی است که در طالع
باشد یا در یکی از باقی اوتاد و حال آنکه از برای او حظی در طالع باشد و هر چند که در طالع
سعدی نباشد پس نظر کن که ما بین دلیل و ما بین جزو طالع چند درجه است بعد از آن شمار از
اقسام دوازده گانه و اجزا اقسام دوازده گانه که انها از برای هر برجی قسمی متساوی می باشد
بعد دو درجه تا اینکه باقیمانده قوی ما بین دلیل و جزو طالع و هر انچه باید شماره نمودن تو از جانب

ب ... باشد هر گاه داخل شوی تو خانه را پس خطی که واقع شود بر ان خط اعلا و آن ... در
کسته است بر موضع گنج پس اگر چنانچه کوکبی که ... نموده بود دلیل بان سعد غربی باشد
در طالع یا در باقی اوتاد کوکب پس تقسیم کن این خط طول را با دو نصف پس هر یک از نصف
ان منطقه البروج است بعد از ان تقسیم کن هر نصف از ان بر هر مقدار اجزا المجموع عرضی که از برای
ان کوکب پیدا شد در همان جهتی که عرض دارد و قرار بده آنچه را که متصل است بمرکز خانه از خط
شمالی و آنچه را که از خط متصل است بنهایت خانه از خط جنوب پس اگر عرض کوکب شمالی
باشد پس شماره کن و ابتدا شماره از نقطه است که تحت محور خط مدور نصف که ان دلیل
مدار شمس است از این اجزا هر چه نقطه که از برای این کوکب از عرض است در این
از آنچه متصل است بمرکز خطوط تحت نماینده از برای برجهای و اگر چنانچه عرض کوکب جنوبی
باشد پس کن مثل این را از آن نقطه که ان مدار شمس بود تا منتهای خانه بقدر اجزائی که از برای
کوکب در این ساعت از عرض است پس موضعیکه منتهی شود بسوی او از ناحیه نهایت خانه پس
آن موضع گنج است و اگر چنانچه کوکب عرض نداشته باشد پس ان مدار شمس است یعنی بعد از ان
ملاحظه کن مرکز کوکب را بر قدر هبوط او از بلندی و علو او و دوری او از روی زمین پس هر جایگاه
در اعلا و علوش باشد خواهد گنج یا دفینه بر روی زمین و اگر در سفل و هبوطش باشد خواهد دفینه
در آب و اگر در ما بین علو و هبوط باشد کوکب پس دفینه در زمین پنهان است خواهد بود مثال آن
پس مثال حاضر ... و ... در خانه خطی که تقسیم میکند ...
بر زوایای قائمه ... که تقسیم میکند اگر ابد و نصف ... خطی که مقاطع است

۵ ۵ ۵ دائره زایلای

[illegible]	باب الدار و الطالع در خانه و طرف راست برد
وسط السماء	دو ماه شهر از عرض کوکب دو ماهی ۴ ل

فاما خلاف طبس برطبق ۵ ۵ ۵ سه برج است که اگر زاویهای ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵ ۵
ساو مسد مد و هر یک از انها محیط بر برجی است فحید لیل که قمر است دوری او از طالع مسله جزو و ان مجموع
زاویه ۵ ۵ ۵ و النصف زاویه ۵ ۵ ۵ است پس گفتیم که دو قسمه جز خطا اوست ابعد از ان القسم نمودیم
خط او را ابدو النصف پس او موضع منصف آن که مدار شمس است و نهایت عرض قمر و کو اول است
۵ جزو و بود عرض او در وقت سوال در جانب شمال است ۵ جزو پس گرفتیم حصه خط آن و از جهه ۵
پس او علامتی که مبدا اوحمس درا از جهه آن ۵ علامت تم پس گفتیم که نقیح در موضع تم است پس هر گاه
اراده نمائی انکه ابتدا و نمائی و جنحی و از برای بردن او دردن دفینه پس باید این اختیار
هنگامی باشد که قمر متصل باشد بدلیل دال بر گنج یا دفینه و صاحب طالع این ساعت نیز
متصل باشد بدلیل انکه مسعود باشد و اقوی در این باب انست که هردو با هم باشند
حذر کن از انکه بوده باشد در ساعت بردن او آوردن نحوس در اوتاد و اشد حذر از جهه
انکه رنج خواهد کرد بسبب این عوارض که مانع شود از بردن او آوردن **برج پنجم از طالع**
دلالت دارد بر آنچه مناسب آن است از مسائل و آن چهار باب است **باب اول** از برای ملاحظه انکه اولاد

دارد

دو اولاد است یا نه **باب دوم** از برای ملاحظه حال اولاد **باب سیوم** از برای ملاحظه امر فرستادها
در سولها **باب چهارم** از برای ملاحظه نمودن احکام مهمانیها و ضیافتها و ولیمه و امثالها **باب اول**
در امر آبستنی و اولاد و ذکر میشود این در هفت فصل **فصل اول** در سوال از انکه برای
اولادی سهم خواهد رسید یا نه **فصل دوم** در ملاحظه انکه آبستن است یا نه **فصل سیوم** در ملاحظه انکه
آیا یا تمام خواهد رسید حملش یا انکه سقط خواهد شد **فصل چهارم** در ملاحظه انکه ایا توام است
یا نه **فصل پنجم** در انکه آیا مذکر است ولد یا مونث **فصل ششم** در حکم وقت ولادت **فصل**
هفتم در ملاحظه انکه در شب متولد خواهد شد یا در روز **فصل اول** در سوال از انکه
صاحب فرزند خواهد شد یا نه هر گاه از تو سوال شد از بودن فرزند و نبودن آن پس
نظر کن در اتصال رب طالع و قمر برب بیت که ولد نجم است یا اتصال صاحب اوتاد
و لد در انجا و اوتاد طالع و بتهائی پس اگر چنانچه متصل باشند و متصل به اثران دو هر دو بر اثر بود نحوس
و احتراق پس دلالت مینماید بر بودن فرزند و همچنین هرگاه یا فتی صاحب بیت و لد در اوتاد طالع
یا صاحب طالع یا قمر را در بیت ولد پس آن دلیل بودن است و اگر چنانچه متصل شود صاحب
طالع یا قمر بصاحب نجم و لکن کوکبی رد نور بعضی از آنها کند بر بعضی یا نقل نور کند ما بین ایشان
یا انکه جمع نور کند دلالت میکند بر محقق شدن ولد لکن انکه دیرتر بهم خواهد رسید پس نظر کن
بعد از این بسوی قابل تدبیر از آنها پس اگر بوده باشد بری از نحوس و احتراق و رجوع و سقوط
پس تحقیق که حملش با تمام خواهد رسید و همچنین اگر بوده باشد کوکب منصرف عنه قمر صاحب حکم
کوکب متصل به قمر و حال انکه ناظر باشد آن دو کوکب بیکدیگر دلالت میکند نیز بر حصول فرزند

چنانچه ناظر باشند و بوده باشد متصل به قمر در اوتادی حاکم کوکبی که متصل باشد دلالت مینماید
نیز بر بهم رسیدن اولاد و گفته اند اهل هر گاه از مردی یا زنی که آیا اولاد باشد از برای انها
و لدی یا نه پس نظر کن بطالع پس اگر چنانچه سعود ناظر باشند بسوی او و صاحب طالع در طالع
باشد یا وسط السماء یا یازدهم یا پنجم و بیابی مشتری را در موضع صالحی یا ارباب مثلثات اخیر
انکه بوده باشد تحت الشعاع پس حکم کن بتولد و آبستنی و اگر چنانچه صاحب طالع در چهارم
باشد یا هفتم و مشتری در مکان نیکو باشد پس تحقیق که صاحب او اولاد خواهد شد
بعد از مدتی از هنگام سوال نمودن او و اگر چنانچه یافتی طالع را خالی از جهه نحوس و صاحب
طالع را در مکان ردی و مشتری را ساقط یا در تحت الشعاع یا در بیت موت دلالت میکند بر غلبت
اولاد و قلت بقای ایشان اگر باشند و همچنین هرگاه منحوس باشد پس تحقیق که اثر آن آبستن
نخواهد شد و اگر چنانچه یافتی سعدی را در بیت اولاد یا ناظر به بیت اولاد پس تحقیق که بهم
خواهد رسید از برای او اولاد به زودی و اگر چنانچه نحوس را در آن یافتی یا ناظر با آن
دلالت میکند و اگر چنانچه و بدی در بیت اولاد و نحسی او لکن بیاری شود اهل سعد دلالت میکند
بر بودن پس تحقیق که خواهد بود و لکن بر کسب اثر خواهد دید و اگر چنانچه یافتی مشتری را در اوتاد در تدی
و حال انکه او شرقی باشد دلالت میکند بر حصول فرزند بزودی و اگر غربی باشد و در اوتاد تدی
و صاحب طالع در مکان صالحی باشد پس متولد خواهد شد از برای او ولدی و لکن
بدیری و تاخیر از وقت مسئله **فصل دوم** در نظر نمودن در امر آبستنی است که آیا آبستن است
یا نه گفته است ماشاءالله هرگاه بسوال شدی تو از زنی که آبستن است یا نه و آیا با تمام خواهد رسید

البتی

و آبستنی او یا تمام خواهد رسید پس ملاحظه کن صاحب اوتاد طالع و قمر را پس اگر بوده باشند در بیت ولد
بوده باشد صاحب اوتاد در بیت ولد طالع و حال انکه او بری باشد از نحوس پس حکم کن که آن زن
آبستن است و اگر چنانچه دفع نماید صاحب اوتاد طالع با دلیل تدبیر خود را بسوی کوکبی در اوتاد پس آبستنی
حق است و همچنین اگر بوده باشد صاحب اوتاد طالع حمول و ذکر کی که او را قبول میکند مقبول باشد
پس آبستنی حق است و اگر چنانچه دفع قوه نماید صاحب اوتاد طالع بکوکبی ساقطی دلالت میکند بر بودن
آبستنی یا انکه هست و فاسد خواهد شد خصوصا اگر طالع منقلب باشد یا انکه نحس در اوتاد باشد
یا انکه قمر دفع قوه نماید بنحسی که نیست از برای او شهادتی پس اگر بوده باشد شهادت دلالت
میکند بر فساد و اگر قابل تدبیر صاحب اوتاد طالع بری باشد از نحوس و احتراق و حال انکه او قبول
کند قمر را دلالت میکند بر صحه آبستنی متصل شدن قمر بستاره سعدی مقبول در اوتاد یا انکه
از برای او شهادتی باشد دلالت بر بودن حمل هر گاه قمر مقبول باشد و بوده باشد صاحب
طالع نیکو موضع از برای او شهادت نیکو قوی باشد دلالت میکند بر آبستنی و دفع نمودن
قمر کوکبی که در نجم که از برای آن کوکب در ان نصیب قوی باشد دلیل است بر آبستنی
و اتصال قمر بکدخداه طالع دلیل است بر بودن حمل و گفته است بعض علما از کسانی که اعتقاد تفوض
میباشد که نظر کن بکدخدا و آنچه پنجم پس اگر بوده باشند در طالع یا حاضر نموده باشند با قط
پس آبستنی که انجا حمل است و اگر شهادت بدهد از برای او صاحب بیت قمر بوده باشد
در اوتاد طالع باب براو تا محقق میشود امر حمل **قول نوفیلی** گفته است که نظر کن بیرون حفظ
اثنا عشریه انها و طالع پس اگر بوده باشد در برج ذوجسد یا کثرالاولاد و حال انکه سعود

ناظر باشند بسوی آنها یا آنکه با آنها باشند یا آنکه بوده باشند ارباب این دو برجی
که ذکر نمودیم در برجهای دوجسد منقلب و سهم السعاده یا رب بیت آن دو کوکب از اینها
که اکثر شهادت باشند در اوتاد یا با زدیم یا پنجم یا برجی که وصف نمودیم پس آن حبلی است و اگر
حبلی نحوی رب ولد الشاه و رب حد و یک کوکب باشد و او در موضع صالحی پس آن حبلی است
و اگر بوده باشد سعدی در وتدی بری از نحوس دلالت میکند بر حبل سالم محفوظ از بری
از احتراق و حال آنکه او یا ارباب مثلثش در مواضع صالحی باشند دلیل بر ایمنی از سقوط
مشتری و ارباب مثلثات او از مراکز و حال آنکه آنها در تحت شعاع باشند و یا ساقط
باشند از وتد و سقط الشاه دلیل است بر عدم حبل مگر صاحب عاشر در موضع نیکی که ناظر
باشد و سعود دلالت میکند بر حبل اولاد فلا بوان قمر و ارباب مثلثات او در بروج کثیر الاولاد
و حال آنکه آنها در مواضع صالحه باشند دلیل است بر کثرت اولاد و نحوست مشتری و زهره
و عطارد از زحل و مریخ دلیل است بر عدم حبل خصوصا اگر قمر نیز منحوس باشد با ایشان لحوق
آنها در اوتاد در حالتی که سالم باشند از نحوس دلیل است بر حبل اتصال قمر بعد از زایل
شدن او از عقده اجتماع و استقبال تحتی دلالت میکند که حاملست لحوق سهم الاولاد
در مقابله سعدی و مراعات او دلیل است بر بودن حبل و خالی بودن مراعات او از کوکب
دلیل است بر نبودن حبل و طریق گرفتن این سهم آنست که گرفته شود از مشتری تا زحل و انداخته
شود **قول ارسا** و گفته است ارسطیلیوف اگر بوده باشد طالع برج دوجسد
یا بنهم طالع در برج ثابت یا دوجسد دلیل است بر حبل و اگر بوده باشد سعدی در نیکی

از اوتاد و از بعید از زایل مرتبه است پس همچنین دلالت میکند بر حبل پس اگر حامله باشد
در این وقت پس بر بوی حامله خواهد شد بعد از این و اگر بوده باشد بخشی در یکی
از اوتاد و از بعد و او در حد دوازده درجه این وتد باشد یا در بنهم او پس حبلی
و اگر چنانچه آبستن بوده سقط نموده **قول بعض علما** گفته است بعض اهل علم که نظر کن مریخ
بهفتم پس اگر چنانچه در سعدی باشد پس او آبستن است و اگر بوده باشد در هفتم کوکبی
پس حامل نیست و این کلام بعض اهل علم در وقتی است که مرد سوال کند از زن خود
و آبستنی او تا سوال کند پس هر جائیکه موضع کوکب در اوتاد دلالت میکند بر اینکه زن آبستن است
و اگر چنانچه کوکبی در هفتم است مریخ باشد پس بقدری از آبستنی او گذشته و اگر زحل باشد
پس سقط شده یا پیش بوده و اگر مشتری باشد پس آبستن است به پسر و اگر چنانچه برج هفتم بیت
مشتری باشد و همچنین از کوکب سعد در او نباشد پس آبستن است به دختر و اگر زهره باشد
پس آبستن است به دختر **فصل سیم** در نظر نمودن در امر آبستنی که آیا تمام خواهد رسید
یا سقط خواهد شد هر گاه دیدیکه اینجا حمل است پس نظر کن از برای حفظ و تمامش بسوی
صاحب پنجم پس اگر راجع نباشد محترق نباشد و هابط نباشد منحوس نباشد و بری
از مناظر نحوس دلالت میکند بر اتمام حمل و مقبول باشد صاحب پنجم و مکان خود مقبول
نباشد پس اگر چنانچه مقبول باشد و حال آنکه او منحوس باشد یا محترق باشد یا راجع
یا هابط دلالت میکند بر فساد و نظر کن از قمر و صاحب ساعت را پس اگر سالم بود
دو تای از اینها سالم خواهد شد حمل و با تمام خواهد رسید و اگر فاسد باشد دو تای

و اگر طالع ... باشد تمام است و لکن بعد از توجه حمله
که اگر طالع ... باشد پس ... ذکر کرده است و اگر
غریبه باشد دلیل ناقص است در قول بعض
دلیل ناقص است علقه

از اینها و صالح باشد یکی دلالت میکند بر فساد حمل اتصال قمر با صاحب طالع ستاره ساقطی
که قبول نکند او را دلیل است بر فساد و اتصال قمر با صاحب طالع ستاره راجعی دلیل بر اینکه گاه
متولد شود و مگر آنکه بوده باشد قمر مقبول و صاحب طالع جید الموضع دعوی الشهاده پس دلالت
میکند بر اتمام **قول زوفیلس** گفته است زوفیلس اگر بوده باشد قمر زاید النور و حال آنکه او متصل
مریخ باشد یا متصل با او دلالت میکند بر سقط حمل و مردن زن و همچنین مریخ هر گاه نظر کند
بسوی زهره در موضعی خصوصا در عقرب دلالت میکند بر سقط و اگر بوده باشد منحوس و ساقط
از زهره در حالتیکه متصل باشند بزهره خصوصا اگر ناظر باشد از وتد طالع دلالت میکند بر فساد
حمل از جهت زن نحوست سهم السعاده یا صاحب بیت او از تربیع یا مقابله از جهت نظر سعود دلیل است
بر فساد حمل شکم و گفته است بعض اهل علم نظر کن به دهم از طالع و کوکبی که در او است
پس اگر چنانچه نحسی در او باشد دلالت میکند بر علالت پس اگر چنانچه آن نحس زحل باشد
خواهد بود با این عسر ولادت و ولادت در کمال سختی و اگر بوده باشد مریخ و سعدی ناظر باشد
با و متولد خواهد شد ... و محل افروختن آتش و اگر چنانچه آن نحس مریخ
باشد از غیر نظر سعدی متولد میشود سقط یا زنده پس بمیرد و اگر در دوازدهم زحل باشد
بغیر نظر سعدی بمیرد بچه در شکم مادر و مادر نیز **قول ارسا** گفته است ارسا هر گاه بوده
باشد نحسی در نقطهای اوتاد چهارگانه در بنهم وتد یا خط او دلالت میکند بر سقط و کم
ناظر باشد مریخ از بنهم وتد الارض یا از ترفش پس آن خواهد زائید بزودی تا کاو در ...
و لکن منتفی لطفل میرسد و اگر چنانچه نظر نماید مشتری همچنین دلالت مینماید بر سلامتی ولادت

مادر و فرزند و اگر نظر نماید شمس همچنین میرسد بمادر مشقت کمی سالم میماند فرزند
و اگر ناظر باشد عطارد همچنین دلالت میکند بر سلامت فرزند و لادتش و در حیث
و با این عاقل و دانا خواهد شد و اگر ناظر باشد قمر همچنین خواهد بود و مبارک بر پدر و مادر
و میرسد بخیر کثیری و اگر نظر نماید زهره همچنین پس اگر دختر باشد نیکو خلق خواهد بود و اگر
چنانچه پسر باشد اخلاقش مانند اخلاق زنان خواهد بود و اگر نظر کند زحل همچنین سیم است
بر مادر و فرزند و اگر نظر کند زحل عادی پس بدرستیکه مولود کثیر الامراض خواهد بود
و در اخلاق مشایخ **قول دوروتیوس** و گفته است دوروتیوس هر گاه شکستگی حاصل شد
سقوط نطفه را در رحم پس نظر کن پس بوده باشد بهرام در این وقت با قمر پس
این نطفه سقط خواهد شد و حال آنکه خون باشد و اگر بوده زحل در این هنگام با قمر
میمیرد و فرزند در شکم مادر و اگر نظر کند نحوس در این هنگام بعد از خواهد مرد و مادر
بچه او بیمار خواهد شد بیمار شدیدی و اگر نظر کند سعود بسوی نحوس و مناظره و تعانم
از برای قمر باشد سالم خواهد ماند مولود و لکن مریض خواهد شد در شکم مادر و اگر قمر
در حین سقوط نطفه با مشتری و زهره باشد میزاید فرزندش را صحیح و سالم **فصل چهارم**
در ملاحظه آنکه ولد دو تا است یا آنکه یکی است هر گاه سوال شدی از حال زن حامل
که آیا میزاید توأم یا فرد پس ملاحظه کن طالع را پس اگر چنانچه ذو جسد باشد و کوکب
سعدی در آن باشد یا آنکه بیت الولد چنین باشد پس حمل توأم است و اگر چنانچه طالع
و بیت الولد مجسد باشد و نه در آن باشد از کوکب آنچه ذکر کردیم و نه آنکه نظر آن

در بروج مجسده باشند پس حمل فرد است و قول بعض حکماست که باید نظر نمود صاحب
بیت الولد را و بیت الولد را پس اگر چنانچه صاحب بیت در بروج ذوجسدین باشد و خود بیت
هم از بروج مجسده باشد دلالت میکند بر توام والا فلا قول ارسطا است که نظر کن بهیر
طالع وحظ آن پس اگر هردو یا یکی از آنها در بروج مجسده باشد و نظر نماید سعدی بسوی
او از برج مذکری و حال آنکه آن سعد نیز مذکر باشد پس میزاید توام و دو پسر خواهد بود
و اگر چنانچه برج مونث باشد و سعد نیز مونث پس دو دختر خواهد بود و اگر مختلف
باشند پس یک پسر و یکی دختر خواهد بود و اگر نظر کند در این هنگام عطارد بانمودار
یا آنکه عطارد خود در همو موضع باشد از غیر نظر سعدی پس آن بچه خنثی خواهد
خواهد بود و اگر زهره و قمر در طالع باشند بهیر طالع و حظ آن میزاید آن زن توام
و اگر چنانچه ناظر باشد سعد او سعد بهیر طالع یا سعد او سعد اثنا عشریه آن از برج دیگر
بهیر او یا حظ او از برج منقلبی میزاید توام پس نظر کن کوکب و برج او را که آیا
مذکر اند آنها یا مونث اند پس حکم کن بتذکیر اگر هردو مذکر باشند و بتانیث اگر هردو
مونث باشند و اگر چنانچه مختلف باشند پس حکم کن بمذکری و مونثی و اگر با این صفت
برج ذوجسدین باشد پس توام دو پسر است و اگر برج ثابت باشد پس دو دختر است
و اگر چنانچه نظر کند بطالع صاحب برج ذوجسدی و حال آنکه او خنس باشد میزاید
و محنث باید و چنین باید دانست به تحقیق که گفته است بعضی از علما که ملاحظه کن در آن
باب برج دوازدهم را پس اگر چنانچه ذوجسد باشد و صاحب او در برج ذوجسد باشد

دلالت میکند بر بودن حمل توام و الا فلا و قول ذوفونیوس است که باید نظر نمود از وقت
سقوط النطفه پس چنانچه اگر قمر با شمس و عطارد در آن وقت در برج ذی جسد باشد
دلالت میکند بر توام و شاید که از زنا باشد و اگر قمر و صاحب بیت او در دو برج
مجسد باشند دلالت میکند که میزاید توام دانستن آنکه حمل از مدت یا آنکه تا کی
آبستن شده نظر کن بصاحب بیت المولد و قمر و رب الساعه و اقوی آنها را از حیث
اجتماع و انصراف پس اگر چنانچه منصرف باشد از تثلیث پس حمل از بعد یا دو
ازنه پس باشد یا حمل از خمس است یا سه و اگر از تربیع باشد پس آن چهار ماهه است
و اگر از مقابله باشد پس هفت ماهه است و اگر از مقارنه باشد ماه اول است
فصل پنجم در شناختن آنکه مذکور حامله است یا نه اناث نظر کن برج بیت الولد
که از بروج مذکره است یا مونثه و رب الساعه و قمر که در کدام یک از آنها میباشند
پس حکم کن بران بتذکیر و تانیث و گفته است بعض علما که نظر کن بکدخداه و بطالع و سعد او و سعد
بیت الولد پس اگر در بروج مونثه باشند حمل انثی است و اگر در بروج مذکره باشند مذکر است
و اگر چنانچه مختلف باشند پس استشهاد کن از قمر پس از برای هر یک که شهادت داد
با اینکه در برجی باشد مانند برج او پس حکم کن از برای او و همچنین است قابل بدر قمر و گفته اند
بعض از پیشینیان که نظر کن بطالع و صاحب آن و برج ولد و صاحب آن و نیز حدود
اثنا و او و حظوظ آنها را از اثنا عشرو از باب بیوت نیز این را بخصوصه و صاحب ساعت
پس هر کدام که شهادت او بیشتر است هرگاه در بروج ذکور باشد پس ولد مذکر است

واگر در بروج اناث باشد ولد مونث است و قول نوفیلس است که اگر بابی شمس را
در مرابعات سهم الزمن یا مقابله او در برج مذکر پس ولد مذکور است و اگر قمر در بروج انثی باشد
در این موضع پس ولد انثی است و طلب شهادت کن از صاحب حد طالع و صاحب کدخدا کوکب
و آن بر تمت ولد پس اگر چنانچه این دو سعد از برای دو کوکب مذکر باشند پس ولد مذکر است
و اگر از برای دو کوکب مونث باشند پس ولد مونث است و کوکب دال بر ذکور شمس است
و مشتری و مریخ و بر اناث زحل است و زهره و قمر و عطارد هرگاه شرقی باشند و دال بر ذکور
و هرگاه غربی باشند و دال بر اناث و قول بطلمیوس است که نظر کن بشناختن تذکیر و تانیث
بروج طالع و نیرین و شکل مریخ و زهره که آیا شرقی اند یعنی آنها دلیل تذکیر است و غربی بودن
آنها دلیل تانیث و گفته است بعضی از حکما اگر برج دوازدهم و صاحب او و سعد آن مونث باشند پس
ولد انثی است و اگر مذکر باشند ولد ذکور است و اگر چنانچه مختلف باشند پس ملاحظه کن آنرا
که قوی تر است و ملاحظه کن طالع را شاید در او ستاره باشد مذکر که تقویت کند شهادت
تذکر را یا مونث که تقویت نماید شهادت تانیث را و شاید که این ستاره مذکر با ستاره مونث
بر ترجیح ستاره مذکری یا مونثی باشد که آن اقوی است از برای دلالت نمودن و گفته است
دیگری که نظر کن بر فصل شمس و مریخ پس اگر یکی از آنها در طالع باشد یا سیم یا پنجم یا هفتم یا یازدهم
پس ولد مذکر است و اگر چنانچه زهره و قمر در دوم باشند چهارم یا ششم یا نهم یا دهم
یا دوازدهم پس ولد مونث است و اگر مجتمع گردند این کوکب در این موضع پس ملاحظه
آن کن که اقرب است بطالع و پس اخذ کن او را دلیل و اعتماد کن بر او و گفته ارسطاست

که اگر نظر کند عطارد و مشتری از شرف خود بهیر طالع و اثنا عشریه آن پس آبستن است بپسر اگر
چنانچه این بهیر یا اثنا عشریه انثی باشد پس آبستن است بدختر گفته ذوفونیوس است که نظر کن
در وقت سقوط النطفه پس اگر چنانچه سعود در آن وقت اقوی باشند و آنها در بروج مذکره
باشند و رب برج قمر مذکر باشد پس ولد ذکور است و اگر چنانچه قمر در بروج انثی باشد
و رب برج او انثی باشد پس ولد اناث است و من میگویم که اگر قمر در برج مذکر باشد
پس حرز نما مذکر است و اگر عکس باشد حکم هم بر عکس است فصل ششم در دانستن وقت
ولادت شناختن وقت ولادت از مقارنه مریخ است با شمس یا رب بیت الولد و قمر
و رب الساعه یا اکثر شهادت از آنها تقویت میکند وقت را و طلب شهادت نما و در این
باب از مرور نمودن سعدی که ناظر باشد بسوی سهم الولد و در وقت سوال نیز میعادت
سهم و وصول خود سهم به درجه بیت الولد یا مشتری با شعاع او خصوصا اگر مشتری ما بین سهم
باشد پس در رسیدن اتصال سهم مشتری بدرجات طالع ما بین آنها از برای هر درجه یک روز
الوقت ولادت است و نظر کن برسیدن متصل مرحله متصل به و اجتماع صاحب بیت ولد و صاحب
بیت طالع در طالع یا در بیت الولد پس تحقیق که آن وقت است و همچنین بدلیل ببینکه
خود از آن وقت است پس نظر کن هر یک از آنها که شهادت او بیشتر است بحال عمل کن او را
از صاحب بیت الولد یا درجه بیت الولد از برای هر برجی یکماه و طلب نما اکثر شهادات را
و حکم کن با آنچه مجتمع شود شهادات بران انشاء الله تعالی فصل هفتم در شناختن ولادت هرگاه
بگواهی که بداند در شب ولادت خواهد بود یا در روز پس ملاحظه کن این را از طالع و صاحب

طالع و قمر و کوکبی که در طالع است و صاحب او و صاحب بیت الولد و برج ولد پس اگر چنانچه همه اینها یا بیشتر

اینها در بروج نهاریه باشند وقت ولادت روز است و اگر همه اینها یا بیشتر اینها در بروج

لیلیه باشند در شب خواهد بود و اگر چنانچه مختلف باشند پس اعتبار کن اکثر شهادت را و بگیر

از درجه بیت الولد تا درجه قمر در شب و به عکس آن را از درجه طالع پس هر جا که منتهی شد

پس اگر برج و صاحب برجی که سهم در اصل مذکر و تانیث و نظر کن رب بیت الولد را و قمر را

و سهم در شب او را پس اگر چنانچه متعارض باشد شهادت اینها یا مساوی شهادت

در بروج و ذکوریت و انوثیت خواهد بود مولود خنثی و متولد خواهد شد در میان الطویمین یعنی

التوأمین قول کندی در حمل دو لادت گفته است کندی که اگر مابین صاحب نجم و صاحب طالع و قمر

اتصالی باشد و لوده باشد طالع از جمله بروج جسد و قمر نیز در برج ذی جسد بود و اولاد او

باشند با متصل خصوصا اگر طالع یا دوم کوکب سعدی باشد پس حکم کن با بستنی و اگر چنانچه

مواصلتی نباشد و او نحوی که وصف کردم نباشد دلالت میکند بر آبستنی و لیکن باشد که با قمر

کوکبی که در آن متصل باشد پس دلالت میکند بر آبستن احوال و لیکن باشد که با صاحب طالع کوکبی

حسن باشد پس آن نیز دلیل آبستنی است و اما کوکب موجود با شمس در حرکت الشعاع خصوصا اگر

آن کوکب سعد باشد پس آن دلیل قوی است بر بودن حمل با ذن الله و اگر چنانچه در اعوض

سعدی یکی از نحوس باشد در جمیع ادله که مذکور باشد حمل خواهد شد حمل و فاسد خواهد گردید

پس اگر نحس مریخ باشد خواهد بود فساد بجهت جستن و اگر چنانچه نحس زحل باشد خواهد بود فساد

بجهت باد یا ورم است که برطرف شود و هر گاه سوال شود از تو از وقت حمل پس ملاحظه کن

آنچه گذشته است از طالع از شهور پس آن مدت گذشته از ابتدای حمل است تا وقت سوال

از برای هر شهری یک برج و آنچه باقی مانده است از برج طالع پس آن زمان باقی مانده او است تا ولادت

از برای هر شهری یک ماه است الله و لیکن است که وقت در ولادت اعتبار در جایی است که مابین

متصل و منفصل باشد در این باب و مدت اگر بروج مابین مستتر از عدد وقت حمل باشد پس

کن آنچه مابین ایشان است از درجات اما هر گاه اعداد درجات مستتر از عدد ایام حمل باشد و هر گاه

سوال شود از حال مادر که چگونه خواهد بود بعد از ولادت پس نظر کن که قمر بچه کوکب متصل

میشود و آخر اتصال در برجی که او در آن برج است پس آن حال مادر است بر قدر متصل و طبع

او و در موضع او و بر قدر حصه او از بچه و اگر سوال از گذشته احوال مادر باشد پس همچنین

پس شناس حال گذشته در حمل از دوم و حال او و حالتی که بعد از ولادت خواهد بود

از دوازدهم پس کار نیک بوده باشد سعود پس حکم کن بخوبی و حال نیکو بوده باشد نحوس پس حکم

کن به بدی بر قدر طبیعت سعد و نحس پس اگر چنانچه دیدی مریخ را قبول کننده از برای نحس

و دلیلها غیر نحس از برای آن دلیل ناظر نمودن سعود دلالت میکند بر سالمی و دولت

و خصوصا اگر برج ناری باشد که دلیل حرارت است و اگر چنانچه زحل بمکان مریخ باشد

دلالت میکند بر ابطاء حمل و ثقل در حمل و عسر ولادت باذن خدا و گفته اند در تذکر حمل و تانیث

آن که اگر چنانچه دیدی در طالع ستاره سایر او تا آن کوکبی پس آن دلیل حمل است پس

اگر آن کوکب مذکر است مولود هم مذکر است و اگر مونث است ولد نیز مونث است و اگر

چنانچه در طالع دوتا دو دیگر کوکبی نباشد پس ملاحظه بیت الولد و بیت الرجل پس اگر

در و تنها جزوی باشد پس حمل حق است پس اگر دلیل مذکر است حمل مذکر است و اگر مونث است

حمل او مونث است و گفته است که ملاحظه بیت الرجاء بجهت چه جا می است که سائل سوال کند

از امید آنکه فرزند از برای او خواهد شد یا نه که در این وقت باید ملاحظه بیت الرجا نمود و لا

که و اصل مسئله حمل ندارد و اصل در آن نباید کرد و اگر چنانچه یکی از اینها که مذکور نمودم

نباشد پس نظر کن به صاحب طالع و صاحب بیت الولد پس اگر مابین آنها اتصال و قبول

باشد پس حمل حق است و اگر دیدی که نحوستی پس حمل باطل است و با تمام نخواهد رسید پس

اگر چنانچه دیدی حمل را حق پس نظر کن متقابل قمر بر اگر انثی است پس حمل هم مذکر است و اما

عمل نمودن بطبایع نجومی که مذکور است پس مر بینکه از برای آنها قوتی است و مزاج مستولی

با رب طالع دلیل است والله تعالی   و در سوال از ولد که چگونه است حال او

هر گاه سوال کرد از تو مردی از فرزندی که از برای او است که چگونه است حال او

و چگونه است مابین آنها از ناخوشی پس نظر کن بکند از طالع و قمر و نجم و صاحب او و مشتری

و صاحب بیت الولد پس تحقیق که اگر از رب بیت طالع و رب بیت ولد اتصال و قبولی

از مواضع محموده قوی پس حکم کن به نیکی و نیکی و مهربانی پدر از برای فرزند خصوصا اگر متصل

رب الطالع باشد و اتصال بوده باشد و اگر نیک باشد نظر مشتری بسوی بیت الولد یا آنکه

او صاحب بیت ولد باشد یا آنکه قبول نماید صاحب بیت ولد را یا آنکه متصل شود با صاحب

بیت ولد از موضع ملایم از برای او و لوده باشد بری از نحس سالم از رجوع و احتراق سالم

باشد قمر دلالت میکند بر سلامت ولد و حسن حال ایشان و روا داشتن خیر ایشان و اگر چنانچه

فاسد باشد صاحب طالع و صاحب بیت الولد و قمر و مشتری و ناخوش باشد

نظر بعضی از اینها ببعضی خواهد بود مابین والدین و ولد دعاوت و بغضا و رنج خواهد گرد

بالیت آن شر و خواهد افتاد در بلدی و یا الجمله آنکه اثر شود در بیت الولد متعلق طالع

و ملاحظه شود موضع صاحب بیت الولد منسوب باو و نظر کواکب و نظر او بکواکب و حکم شود

بر آن بکمال و ولد بچیزی که حکم میشود در موالید و سائل کلیه هر گاه موضع رب بیت الولد از دوم

سیم باشد دلالت مینماید بر سعادت فرزند و آنکه خیر میرسد بپدر از او و چون صاحب بیت

الولد در عاشر دلالت میکند بر مرض ولد و نکبت او و بر آن قیاس پس حکم کن در جمیع

باذن خدا باب ستم در نظر نمودن در امر رسولها و ذکر میکنم آن را در چهار فصل فصل

اول در مواضع او فصل دوم در اینکه بکدام مطلب فرستاده شده فصل سیم در حال

رسول که از جایی که آمده یا بجایی میرود فصل چهارم در اینکه هر گاه فعل شخصی فرستاده شود

آیا بجا خواهد آورد یا نه فصل اول از برای شناختن مواضع او بدانکه دلیل رسول صاحب

نجم طالع است و قمر شریک او است و مقصود رسالت از متصل به صاحب نجم است و متصل قمر

فصل دوم از برای شناختن مطلبی که بجهت آن طلب فرستاده شده و اگر متصل شود صاحب نجم

یا قمر با هر دو و بعدی از تربیع یا مقابله یا مقارنه و مابین آنها قبول باشد یا فعل اگر شده مابین

آنها کوکبی یا آنکه جمع نکند یا نقل کند و جمع کند صاحب حاضر باشد پس مقصود از رسالت

که رسول بجهت آن فرستاده شده سابق یا آنکه بعد فرستاده میشود فعل سلطان است بشرح

و بار معنی پس اگر اتصال از جهت بالتسدیس است پس همچنین باشد نیز و همچنین دلالت میکند صاحب

یا زدهم همچنین حکم کن در سایر بروج برکه بر طبیعت آن خانه که از برای آن کوکب است و اگر چنانچه

متصل شده و اتصال صاحب نهم بحتی باشد که قبول کند او را پس مطلب شرعی است مناسب طبیعت

نحس پس اگر قبول کند صاحب نهم را نحس پس آن شرع خفت خواهد بود **فصل سیم** در شناختن

حال رسولی که فرستاده شده است بجانب او و غیر ما لیه قرار بده طالع و صاحب طالع را از برای

فرستنده و هفتم و صاحب هفتم را از برای کسی که رسول نزد او فرستاده شده و حال

از قمر و صاحب نهم که دلیل قاصد و رسول اند پس اگر منصرف شده باشد از صاحب طالع

و متصل شده باشد بصاحب طالع پس مراسله رسول تبلیغ رسالت نموده و مراجعت نموده بجانب

فرستنده و اگر با انصراف از صاحب طالع منصرف از صاحب بیت مال باشد پس رسول

بیاورد با خود مالی خواه دلیل رسول سعد باشد خواه نحس و همچنین پس حکم کن در سایر بروج پس

تحقیق که جواب رسول بیابد بخوبی مدلولات آن خانه و طبیعت صاحب بیت اگر سعد باشد

پس چیزی است مناسب او و اگر نحس باشد پس شری است مناسب او و اگر اتصال دلیل

رسول بمریخ نحسی باشد یا مقابل او باشد او قبل از انصراف از صاحب طالع پس بدرستیکه

قطع طریق شده است بر رسول پس اگر اتصال قبل از انصراف از صاحب طالع باشد پس

قطع طریق قبل از رسیدن رسول است نزد کسیکه رسول نزد او فرستاده شده و اگر

اتصال بعد از انصراف از صاحب طالع باشد پس قطع طریق بر گشتن خواهد بود

و اگر در نهم نحوس باشد پس راه خوفناک است و در آن دزدان اند و اگر چنانچه عکس

مذکورات باشد پس تو هم حکم بر عکس کن در احکام رسولی که برگشته

شده است از برای قبول ان اذا ابا عمل می آورد یا نه پس نظر کن بصاحب ششم پس اگر

منصرف شده است از مریخ و متصل شده است بصاحب هفتم پس سوال خواهد گشت او را

و اگر چنانچه صاحب نهم متصل شود بصاحب هفتم از جهت الموت پس احتراز باید برا و قتل

پس اگر چنانچه منصرف شده باشد از سعود پس رسیده است رسول را و اگر منصرف از نحوس باشد در راه است

در باب رسولها و قاصدها هر گاه از تو سوال شد از رسولها و قاصدها که آیا رسیده اند

بموضعی که قصد نموده اند یا نه پس نظر کن بصاحب طالع و قمر پس کار هر دو اینها یکی از اینها

متصل شد بصاحب هفتم پس میرسد بمقصد ان شاء الله تعالی پس اگر چنانچه منصرف باشد از نحوس

یا نحوس پس در هنگام رسیدن بطبیعت آن سعد یا نحس و قدر بهره او از فلک و قوت و ضعف

او حکم کن و اگر چنانچه متصل باشد بسعود پس ملاقات نموده است رسول مرسل الیه را در مقصد

بخوبی و سلامتی و اگر اتصال صاحب طالع یا قمر بنحوس باشد پس ضد این است بر قدر طبیعت

آن سعد یا نحس و موضع و حظ او از فلک و قوت او و ضعف او پس حکم کن ان شاء الله تعالی اگر

سوال کننده یقین داشته باشد که رسول شهری که مطلوب او است واصل شده و ملاقات

نموده کسی را که نزد او فرستاده شده یا ملاقات نموده پس یکی از این دو دلیل هر دو متصل

شده اند بصاحب هفتم طالع یا احد از دلیلین متصل شود بصاحب طالع موضع خودش

پس تحقیق که ملاقات نموده است او را و اگر خلاف این باشد پس حکم کن بر خلاف است

و اگر چنانچه متصل بنحایل باشد از برای منفصل پس تحقیق که موافقت نموده انکه رسول نزد

او آمده است یا رسول در مطلبی که بجهت آن آمده است و قبول مطلب نموده است و اگر چنانچه اتصال

قبولی در مقابله باشد پس تحقیق که خوب بر آمده است یا رسول و اینها قبول نموده است و لکن

غاز جسته از بعض مطلب و همچنین است در تربیع کرا که این بعضی که از آن غاز جسته است کمتر است

باذن الله تعالی و اگر چنانچه سوال از مراجعت رسول باشد که آیا برگشته است یا نه پس

ملاحظه کن پس اگر این دو دلیل یکی از اینها زایل باشد از هفتم یا از او و منصرف باشد

از صاحب هفتم یا اگر متصل باشد بصاحب هفتم با زوال شان از او تا پس برگشته است رسول

در و بخانه می آید پس اگر ممازج شده است دلیلین یا یکی از اینها بسعود سالم خواهد بود در راه و اگر

ممازج باشد آنها بنحوس پس سالم نخواهد بود و طلب شهادت نما از طبیعت نحس بحال او و موضع

او از فلک و حظ او از فلک و همچنین در سعد پس اگر چنانچه متصل باشد بحد او بطالع یا بصاحب

بیت خود و سوال خود از تو که چه زمان خواهد آمد پس بمقدار درجات اتصال مابین

سعد و صاحب طالع ساعات یا ایام یا ماهها یا سالها و بمقدار از بروج ثابته و متقلبه و مجسد

و سرعت دلیل و ابطاء او است خصوصا هر گاه موافقت نما شماره درجات اتصال را و وصول قمر

بجزء صاحب طالع و همچنین صاحب طالع با ظهور کوکبی از تحت الشعاع یا حلول نمودن کی

از دلیلها در جزء حظ خود از فلک یا رجوع دلیل و وقت وصول رسول اول استقامت دلیلات

یا مثل درحالی که باقی مانده است از برای او تا استقامت ساعتها یا روزها یا ماهها یا سالها

در امر ضیافت و ولیمه است هر گاه اراده نمائی که بر دیگری ولیمه یا ...

سوال نماید از ولیمه پس قرار بده طالع و رب او را از برای خود یا سایل و ابتدا نمودن

طعام و بسیاری اطعمه و کمی آن و خوبی و تمام کردن آن و نظافت آن و آنچه در آن ولیمه است

از لهو و قرار بده دوم از طالع را از برای کسیکه در جانب چپ تو است و از برای اعوان

ولیمه و کارکنان آن ولیمه و ثیاب و متاعی که محتاج الیه است و سیم از طالع را از برای آنکه حاضر

میشود طعام را و برادران آن ولیمه و خدمه و چهارم از طالع را از برای مکان نشستن یاران

و از برای خویشان پدری صاحب ولیمه و خوبی متاعی که ایشان بر آن مجتمع اند و پدری آن

و پنجم طالع را از برای شراب و برادران ولیمه و خدمه و ولد او و اقربای او و کسیکه

نحسی ساز ورد و ششم از طالع را از برای کسیکه در مجلس در طرف راست صاحب ولیمه است و غلامان

و موالی او و حال ایشان و نظافت ایشان و کمی ایشان و قدر ایشان و هفتم طالع را از برای

موضع صاحب ولیمه در مجلس و کثرت و روی او و نظافت او و کثافت او و از برای کسیکه در راه

بتو بر خورد و از برای زنهای صاحب ولیمه و خویشان زنهای او و هشتم از طالع را از برای

خانه شراب و ظروف مثل طاسها و قدحها و از برای کسیکه حاضر میشود با صاحب ولیمه از منتهای ایشان

از طالع را از برای دو رفع صاحب ولیمه و طبلها و نالولها و دیگر و آنچه در او است و از برای

کسیکه ریاحین میاورد و از برای کسیکه در مجلس در سمت راست بنشیند است و از برای کثرت آنچه

در ولیمه است از مردم و کمی ایشان و دوریها و دهم از طالع و ولات ممکن بر نیکاه و موضع

آن حال صاحب عروس و آنچه داخل خواهد شد بر او زیادتی و از برای کسیکه در مجلس خواهد بود

از سلاطین و اشراف و یازدهم از طالع را از برای کسیکه در طرف چپ نشسته است و از برای آن

صاحب ولیمه و دوستان او و معروفین ایشان کسان او و خزینه دار و ثقات و حاجات

او و دوازدهم طالع را از برای زوجه صاحب خانه و از برای عبیر معروفین ایشان کسان او و

الناس و از برای کسیکه در مجلس در سمت دست تو است و از برای دو دشمنی اهل بیت عروس و خوبی

ایشان و خوشوقتی ایشان امروس و حساب ان از برای او و قرار بد قمر را از برای جمله مجلس
و صاحب برج قمر را از برای عاقبت امر مجلس و دوم برج قمر را از برای غذا و صاحب مثلثه برج
قمر را اول را از برای خادم ابتدای مجلس و ثانی را از برای خادم اخر مجلس و صاحب مثلثه
ثانی قمر را اول را از برای طعام و دوم را از برای شراب فالث برج قمر را از برای آنچه
عمل خواهد امد در ان مجلس از ابتدای نشستن تا اخر و چهارم قمر را از برای موضعی که می نشیند در او
و پنجم از برج قمر را از برای فرش و ششم از برج قمر را از برای الات و هفتم از برج قمر را از برای
حال مجلس در نزد برخواستن مردم از مجلس و هشتم از برج قمر را از برای موضعی که مردم میروند بان
مواضع از این مجلس و نهم برج قمر را از برای انچه اهل مجلس استماع خواهند نمود از لهو و حکایت
و یازدهم از برج قمر را از برای انچه نشاط انگیز مجلس است و موافق ان مجلس است و دوازدهم برج
قمر را از برای افت این مجلس و انچه روی نماید در ان از ناخوشیها پس هر یک از این انها را که سعد یابی
مسعود پس حکم کن بر ان که نیکوئی امر در ان نیکو است و خوش آینده و خوشی تمام و مسرت آورست بر قدری
که سعد مساعدت نماید و قدر قوه صاحب این موضع و انچه را یابی منحوس پس بر قدر آن
حکم کن در او نقیض احکام سعد از فساد و ضرر و اندازه فساد و ضرر بر قدر نحس و حظ او از فلک است
پس انچه از این مواضع مذکوره نیک باشد پس مدلولات آن نیز نیک است و انچه قبیح
باشد پس مدلولات نیز قبیح است پس حسن انجمن آنست که شاهد و دلیل آن زهره
باشد و گوارائی نافع انجمن انست که شاهد دلیل ان مشتری باشد و حکم مطلوب نیکو سخن گفتن است
که شاهد و دلیل آن عطارد باشد به شرط انکه مسعود باشد و عکس این مذکور است اگر چنانچه منحوس باشد

دخول

و مخوف ضرر رسانیدن بر مردم از زوال است که دلیل شاهد ان مریخ باشد و عطارد هر دو موید است
انچه دلیل شاهد ان شمس باشد و همچنان است تسعیر مگر انکه او کمتر از شمس است و انچه غیر از انست که دلیل
که ان در شرف نیک و بلست ترکست که دلیل ان در هبوط نحس و انچه محق شود و از هبوط تا
الست که دلیل ان در حضیض نحس است هر گاه زهره در اوتاد قمر باشد خصوص سادس و عاشر
خواهد بود در مجلس بد نیکو و اگر چنانچه مشتری بجای زهره بود خواهد بود در مجلس بخشش و کرم و اگر
عطارد بجای مشتری باشد در حالتی که مسعود باشد خواهد بود در مجلس گفتار نیکو لیکن و انچه
بر عکس باشد حکم هم بر عکس است پس اگر صاحب طالع در وقت رفتن به ولیمه منحوس به مریخ
باشد ایمن نخواهد بود رونده از شر منسوبات مریخ مانند جراحتها و هلاک خصوصا اگر مریخ صاحب
بیت الموت بود و اگر چنانچه منحوس به عطارد بود بحال انکه عطارد در مزاج مریخ بود خواهد شنید
انچه را که ناخوش دارد و قصد وی خواهند کرد و اگر چنانچه نحوست صاحب طالع به زحل بود میرسد
او را اضرار و استخفاف و هر گاه زحل صاحب ششم بود میرسد او را مرضی و بر مقدار موضعی که زحل
در ان موضع است میرسد ضرر پس هر گاه مساعد بود ضرر اقوی است به سبب در اضرار از منسوبات
بیت زحل است مثل هر گاه در دوم بود ضرر را از جهت مال است و همچنین و هر گاه مشتری بجای زحل
بود میرسد او را خیر و فایده بر قدر حال مشتری و موضع او و حظ او از فلک و اگر بجای مشتری زهره
بود میرسد او را خیر و فایده بر قدر حال مشتری و موضع او و حظ او از فلک و اگر شمس بجای
زهره بود میرسد او را حکمت و کرامت و اعتبار و از برای قول او نیکو شمردن امرا و اگر چنانچه
قمر منحوس باشد فاسد خواهد شد مجلس قوم و ولیمه ایشان و واقع باشد ایشان خواهد رسید مقدار

نحوست ناحس و اگر چنانچه قمر مسعود بود خواهد بود مجلس ایشان مسرت بخش و نیکو بر قدر سعادت قمر و قوت
او و غذای ایشان نیکو و پاکیزه باشد بقدر سعادت قمر مسعود بود بر خلاف مذکور است و اگر چنانچه
منحوس بود و اگر چنانچه صاحب مثلثه دوم برج قمر اول نحو و تر از دوم بود خواهد بود طعام ایشان نیکوتر
از شراب و سایر کارها و اگر صاحب مثلثه دوم برج قمر دوم نحو و تر از اول بود دلالت میکند به
نحوست و بد انکه نحوست قمر از جهت مریخ دلیل است بر شتابی از جهت عاقبت امر و نحوست قمر از جهت
زحل دلیل است بر بدی طعام و خبرگی ان و اگر نحو بود طعام را خواهد یافت گوارائی از ان
طعام پس و اگر چنانچه نحوست قمر با اجتماع و در بیرون بود با تربیع او پس حضرت از گوشت گوساله
بود و اگر چنانچه در سنبله بود پس حضرت از چغندر و عدس یا شلغم خواهد بود و اگر چنانچه در حمل
بود پس حضرت از گوشتها خواهد بود پس حذر کن اینکه بخوری چیزی را از گوشتها و اگر چنانچه نحوست در اسد
باشد پس حذر کن از لحوم بزغاله و اگر چنانچه در دلو باشد خواهد بود گوشتهای شکار و مرغ حضر
از برای او و اگر چنانچه از حوت بود پس حضرت از ماهی تازه و نمک سود خواهد بود و اگر چنانچه
با قمر زهره و عطارد هر دو باشند دلالت میکند بر رقص و لهو و لعب و نی نواختن و انواع
سرود و اگر چنانچه با عطارد جهتهای بود یا انکه ناظر بود یا قرب در نظر چنانچه ناظر بود از ترکی
دو شدن ان بسیار خواهد بود گفتگو در این مجلس از حکمت و سایر علوم خصوصا اگر عطارد در یکی
از دو خانه خود بود و همچنین است دلالت این کواکب در نظر انها بسوی قمر از تربیعات با دلیل
و چنین گفته است الطیقون که اگر متصل گردد قمر از موضع سقوط خود به زهره پس ان
عروسی بزهی خواهد بود و اگر چنانچه زحل در ما بین طالع و رابع بود پس طعام ولیمه لهو

ندام حو

دائم خواهد بود تا فارغ شوند از ان و اگر چنانچه قمر مقارن عطارد باشد و مریخ در تربیع
ایشان بود خواهد بود در ان مجلس جنگ و خصومت و سخنهای قبیح و اگر مریخ در طلب اصلاح
خواهد بود در ان عروسی بعد از امری که تفرج بیاورد ایشان را و لیکن خواهد بود
کلام و سخنهای بیهوده و لکن عاقبت ان صلاحی خواهد بود و اگر چنانچه مقارن زحل شود قمر
مریخ ناظر بوده باشد عطارد در تربیع انها میرسد اهل مجلس خوف از جانب سلطان و دلیل
و قتالی و جراحتها و اگر قمر مقارن زحل شود و عطارد در تربیع انها بود خواهد بود طعام بدی میزان
کم و اندک و ناخوش حسی و قلقی در اطعام نمودن خواهد بود و اگر قمر مقارن زهره شود و مشتری
و مریخ نظر نمایند با انها از تربیع از تثلیث بسیار خواهد بود لهو و لعب مجلس مزاح ان و اگر چنانچه
منصرف شود قمر از مشتری و متصل گردد به مریخ خواهد بود در مجلس بعضی مجوز ما بین انها لکن با ان
مجلس می آید رود و دوستدار زنان خواهد بود و بازی نرد ان خواهند نمود و اگر چنانچه
قمر منصرف باشد از مریخ و متصل گردد به مشتری کم خواهد بود مجلس شر و لهو و کلام
بیهوده و مجلس شریف سالم خواهد بود و اگر باقی زحل ممکن در بعض از وتدهای طالع
بسیار خواهد بود طعامهای سرد خواهد بود در طعام مزه و منتی و اگر چنانچه مریخ در بعض
اوتاد طالع باشد بسیار خواهد بود طعام پاکیزه و بسیار خوشبو و موضع فرح افزا و نیکو و اگر
چنانچه زهره در یکی از اوتاد شمس بود دلالت میکند بر پاکیزگی طعام و طرب
موضع و اگر چنانچه عطارد در بعض اوتاد بود و ناظر بود باو یکی از سعدین دلالت میکند بر پاکیزه
بودن طعام و گوارائی ان و اگر ناظر بود باو یکی از نحوس دال است بر گوارا نبودن و عدم

پاکیزه گی و اگر شمس و زیکی از اوتاد بود دلالت میکند بر جنس طعام از کار رنگ الوان آن
و گرمی آن و اگر چنانچه قمر در یکی از اوتاد و شمس بود دلالت مینماید بر طعامهای سرد
و بسیاری گوشت ماهی پس اگر در اوتاد کوکبی نباشد پس طعام معتدل خواهد بود و اگر چنانچه
نیران یا یکی از آنها در حضور خود بوند دلالت میکند بر شرف ولیمه و اینکه حضار مجلس
جمعی از بزرگان و سرکردها و ملوک باشند و هرگاه سعود در طالع و سالم باشد از نظر زحل
بخصوصه دلالت است بر نیکوئی طعام و نظام مجلس و نظافت آن و فزون لهو در آن و اگر سعود
بود در دوم دلیل است بر نیکوئی ظروف و متاعی که در ولیمه است و خیرخواهی اعوان که کارگذاران
ولیمه و اگر چنانچه آن سعد خداوند جزوی از خطوط دوم بود پس ظروف از خود اهل ولیمه است
و اگر چنانچه آن سعد غریب باشد ظروف عاریه است پس آن سعد اگر مشتری باشد
پس ظروف طلا و نقره بیشتر خواهد بود و اگر زهره است پس جواهرات و امثال آن بیشتر خواهد
بود و اگر سعود در بیت سیم از جهت سعود یا مناظر آنها و ساقط بود زحل از آن پس بزرگان
با نفس و اشراف حاضر خواهند بود در آن عروسی و اگر چنانچه سعود بود چهارم و زهره
و قمر متصل باشند بشمس از غیر نظر زحل با ایشان پس جائیکه در ولیمه است دلوان شاهانست
از متاع جا دشاهان و بزرگان و اگر قمر مقارن عطارد بود از غیر نظر زهره پس متاع
ولیمه کم قیمت خواهد بود و اگر آنها عاریه است و اگر چنانچه سعود بود پنجم دلالت میکند بر نیکوئی
شراب و اگر مقارن زحل بود قمر و ساقط باشد از آنها زهره دلیل است بر کمی شراب
و اینکه ناخوش دارند از آن مردم و اگر مریخ و مشتری مقارن قمر بوند یا در تربیع او خواهد

بود

بود شراب گوناگون و بدل خواهند نمود آن شراب را از آن و اگر چنانچه قمر در ششم باشد
با زحل دلیل است بر حرکتی و کثافت خدمه و کمی ایشان و اگر با یکی از سعدین بود دلالت
میکند بر بسیاری خدم و لطافت و نزاهت ایشان و چلدی ایشان و بدست
خود نمیدهم خبر دادن آنها و اگر چنانچه قمر با شمس بود قریب بشمس و ساقط بود از او زحل
کارگذاران ولیمه بزرگان خواهند بود و اگر چنانچه قمر با زحل بود در هفتم پس
ولیمه دهنده شاق خواهد بود بر او کثر مردم و عبوس خواهد بود در روی ایشان و اگر
چنانچه زحل در تربیعات قمر بود پس صاحب ولیمه کارش از روی کراهت خواهد بود
و دل تنگی بتربیع کمتر از مقارنه است و اگر چنانچه قمر با یکی از سعدین پس ولیمه دهنده
بطیب خاطر ولیمه میدهد و گشاده رو خواهد بود و بدست خود طعام خواهد بخشید و اگر
قمر با عطارد و مریخ بود بسیار خواهد بود بحق صاحب ولیمه و داد و فریاد او و بازی او
با مردم و خواهشمند بازی کنان خواهد بود و اگر چنانچه سعدی در هشتم بود دلالت میکند
بر کثرت خوانندگان و سموری شراب خانه بسیاری ظروف و طاسها و اگر چنانچه
قمر در نهم منحوس بود و ساقط بود از او سعود دلالت مینماید بر چرکینی و کثافت طباخان و بازی
نمودن ایشان بطعام و منزجر بودن ایشان بسبب مردم و اگر چنانچه قمر با زحل بود در
بود و بسیار خواهد بود دزدی ایشان و نزاع ایشان مابین خود و ناز نمودن بعضی
بر بعضی دیگر خرانیدن طعام و جفا نمودن بر مردم و اگر قمر در عاشر بود با عطارد پس
صاحب ولیمه عزت بسیاری خواهد کشید و مردم برای او چیزی نخواهند فرستاد

کرکی و اگر با سعدین بود یا در تربیع آنها پس خواهد رسید از مردم آنچه را که طمع داشته
و اگر قمر با شمس بود پس بزرگان و پادشاهان اعانت او خواهند نمود و بیش از آنچه
خرج نموده بخشش خواهد آمد و اگر قمر با مریخ بود و بعد از فراغ از مهمانی رنج خواهد نمود و
دزدی یا جنگی و اگر چنانچه با قمر سعود غیر ناظر بقمر و حال آنکه اینها ضعیف باشند تلف خواهد
شد از صاحب ولیمه چیزی کمی و اجحاف نخواهد شد باو و اگر چنانچه قمر در یازدهم با مریخ و یا بتربیعات
او و سعود ساقط بود از او رنج خواهد کرد و در خزانه و اعوانت بسیاری و بخیانت او
و خیرخواهی صاحب ولیمه نخواهد نمود در آنچه در تحت تصرف او است و طمع خواهند داشت بخیانت
او از برای صاحب ولیمه و اگر چنانچه قمر در یازدهم با یکی از سعدین یا در تربیع آنها باشد دلالت
میکند بر حفظ نمودن خازن آنچه را که در تحت تصرف او است و وفای او و تدبیر در خرج نمودن
او و کمی اسراف او طعام را و اگر چنانچه قمر در دوازدهم با زحل بود یا ناظر باشد باو از تربیعات
پس بدرستیکه اهل بیت ولیمه دهنده بسیار خواهد بود حسد ایشان و کم خواهد بود خیر ایشان
و اعانت ایشان از برای صاحب ولیمه و اگر با قمر زهره و عطارد و مشتری از غیر
نظر زحل پس تحقیق که عطا نموده صاحب ولیمه خوشحال خواهند نمود بسبب آن ولیمه و می بخشند
آنچه را که از جانب ایشان است **قول ماشاءالله** و گفته است ماشاءالله که اگر
منصرف شود قمر از نحس و متصل شود بسعدی از تربیع یا مقابله پس حال بد نخواهد بود از برای
صاحب طعام و ولیمه از اینکه صرف نماید طعام خود را و در مثل عروسی یا ختنه سوری یا ضیافتی
یا غیر اینها از چیزهائی که لازم است بر او طعام کردن و اگر چنانچه این اتصال از تثلیث

باشد پس

یا تسدیس باشد پس طعام نمودن بجهت حدیثی است یا حمله و اگر اتصال مقارنه است و حال
آنکه ناظر نباشد متصل به نحسی پس خلوت خواهد کرد مهمان با صاحب طعام و اگر چنانچه ذکر کردم
تحت الشعاع هم باشد پس ولیمه دهنده خواهش نمی آید که مطلع شود کسی بجای نشستن ایشان و طعام
ایشان و اگر چنانچه با آنچه ذکر نمودم نظر نماید نحسی خلط خواهند نمود طعامهای ایشان حرام پس اگر
متصل بقمر در بروج ثابت باشد پس نشستن ایشان دیر خواهد بود و اگر در بروج ذوی
جسد باشد پس نشستن ایشان بیش از دیروز خواهد بود و اگر در بروج منقلب باشد پس نصف
روز یا بعضی از روز خواهد بود و اگر چنانچه نماید نظر صاحب بیت قمر پس صاحب ولیمه لذت
خواهد برد از ماندن مهمانها و آسان خواهد بود بر او و اگر چنانچه ناظر نباشد شاق خواهد
بود بر او ماندن ایشان و پیدا شود در نزد او کسی که گران شمارد او را و او خواهد گشت
مهمان در حالتی که مذمت نماید از برای اصحاب حضور و اگر چنانچه متصل به قمر در مکان
حوالی باشد و از برای او شهادتی باشد پس تحقیق که صاحب طعام شخص معروف صاحب
منزلتی است و اگر چنانچه در شرفش پس صاحب طعام از جمله اشراف است و اگر در بیتش بود
یا بوده باشد بسعدی ناظر باو پس صاحب طعام از جمله رؤسا است و صاحب حسب است
و اگر با آنچه بیان نمودم در وتد هم باشد پس صاحب ولیمه صاحب مرتبه و شأن است
و اگر چنانچه در زایل الوتد بود پس تحقیق که زایل شده است از مرتبه و منزلتی که داشته و اگر
چنانچه در زایل وتد باشد پس نیکو خواهد شد حال او در بعد پس اگر نظر کند متصل به قمر
صاحب بیت قمر پس صاحب ولیمه خواهشمند است که خورده شود از طعام او و اگر ناظر نباشد

پس حسن است بر طعامش و اگر چنانچه اتصال قمر بحس بود که بنا شد آن نحس رب بیت او پس حزن
در ان کار بیت و بزودی رجوع خواهد گشت مهمان و ندامت خواهد بود صاحبان طعام را و اگر چنانچه
آن نحس مریخ باشد با هر چه مذکور شد در روند ما بین شان واقع خواهد شد و در این کار قتالی نیز و اگر چنانچه
آن نحس زحل باشد واقع خواهد شد در ان و بیم گفتگوی قبیح و عتاب و جوع پی از فقر و ما یکان پس
اگر این و نحس عاشر باشد لیکن خواهد شد صدا اما بی گفتگوی قبیح و عتاب و نیز اگر مریخ باشد هم
الست که داخل در میانه ایشان سپاهیان و اگر چنانچه زحل و مشتری داخل شود در میانه ایشان
عدول و قضاة و اگر اتصال قمر مشتری باشد دلالت میکند بر بسیاری طعام و نیکو
بودن آن پس اگر با ان اتصال زهره نیز باشد دلالت میکند بر خوبی حال اهل خانه که مکان نشستن
ایشان است و بسیاری اسباب آن خانه و موافق بودن اهل آن خانه و اگر چنانچه اتصال قمر بشمس
بود دلالت میکند بر خفیف بودن طعام و بسیاری اسباب آن و موافقت اهل آن و نیز دلالت
میکند بر بسیاری اطعمه سلطان و در بیم و ملازمات سلطان در ان و مصاحبت ایشان او
در ان مجلس و اگر چنانچه اتصال قمر بزهره باشد دلالت میکند بر خوبی طعام و بسیاری طعام
شیرین در معانی و سماع و لهو چند و اگر چنانچه اتصال عطارد بود دلالت میکند از دو جام
و اینکه در ان مکان کسی تکلم بحکمت میکند و دو بیماید و تعلیم میکند انواع طعام ایشان
کوفت مریخ خواهد بود بعد از ان ملاحظه رب الساعه کن پس اگر در طالع یا عاشر باشد پس
ابتدای نشستن در مجلس خواهد آورد و اگر چنانچه رب الساعه زایل باشد از این دو
پس دلالت مینماید آن بر اینکه قبل از آمدن او طعام خورده شده و نخواهند آورد

ترد او طعامی تا آنکه رزایل شود رب الساعه و ناظر گردد بطالع و این هنگامی است که زایل ...
طالع باشد و الا زایل از عاشر پس میسر و در ان شبهت است که تا ناظر است با وجود زوال
بخلاف زایل از طالع که ناظر نیست و اگر چنانچه در وتد سابع یا در وتد رابع باشد پس آورده
نمی شود ترد او طعامی تا اینکه عکس نماید او را مانند ان و اعتبار کن بمتصل قمر و هو پس
و اگر ناظر باشد با هیاج مریخ خواهد بود اکثر طعامهای ایشان ما رو اگر نظر نماید زحل خواهد
اکثر خوراکی ایشان یا رده و اگر چنانچه نظر نماید شمس و مریخ هر دو بقمر پس طعام ایشان عیب
و نقص خواهد بود بجهت خشکی برج ششم از طالع و آنچه مناسب آن است از مسایل
و در هشت باب مذکور میشود باب اوّل در نظر نمودن در امر مریض باب دوم از برای نظر نمودن
از احوال انسانی که یا مریض است او یا نه باب سیم در نظر نمودن در مواضع علامات
و خالهای که در بدن می باشد باب چهارم در سوال از خریدن بنده کان باب پنجم
در سوال از احوال بنده که آیا آزاد خواهد شد یا نه و یا منتقل خواهد گردید از آقایش بدیگری
یا نه باب ششم از برای ملاحظه در امر بنده ها که آیا آقا های ایشان بهتر اند از برای ایشان
یا دیگران باب هفتم در ملاحظه امر گرفتاری که آیا خلاصی خواهد یافت یا نه و چگونه است
حال او باب هشتم در نظر در امر سحر و سحر شده و مانند ان باب اوّل در ملاحظه امر مریض
و مینمایم اگر او در هشت فصل و فصل اوّل گفته میشود مواضع دلالات بر حال مریض و در دوم طبیعت
علتی که در مریض است و در روح است این علت یا در جسد یا در هر دو و باهم و در سیم در کدام
عضو است مرض و در چهارم آیا تندرست میشود یا خواهد برد و طول میکشد مرض او یا بزودی

خواهد مرد یا آنکه بزودی تندرست خواهد گردید و در پنجم شناختن وقت مردن تندرستی
و در ششم بحرانات که آن بحرانات اوقاتی اند که دلالت مینمایند بر زیادتی علت و نقصان
او و در هفتم معرفة الاخلاق یعنی بعضی او در بیماری و در هشتم معرفت عاقبت امر مریض
و آنچه بر خواهد خورد در مرض فصل اوّل در مواضع دلالات بر حالات مریض هرگاه
از تو سوال شد از مریضی پس قرار بده طالع و صاحب طالع و قمر را دلیل مریض و خشم
و عقد او ندشتم را و منصرف عنه قمر را دلیل مرضی که در او است و ملاحظه کن مرگ او را
از هشتم و عاقبت امر او را از چهارم و صاحب چهارم و خط اثنا عشریه قمر و رب بیت قمر
و قابل تدبیر صاحب طالع و قابل تدبیر صاحب بیت قمر و ملاحظه کن طبیب عالم الطب را و دستان حقیقی
حکم طب معالجه کن را از نهم و صاحب نهم و سهم السعادة و آنچه لازم لازم است او را در این
علة از نفقه و موئنة از دوم و صاحب دوم و رب البیت سهم السعادة و ملاحظه کن طب معالجه کن را
از وسط السماء و صاحب آن او کوکبی را که منصرف میشود از عطارد و ملاحظه کن آنچه را که معالجه
با آن میشود از کوکب متصل بصاحب طالع و معرفت سبب موت مریض را از هفتم و عقده او بدان
قول درزو یونس و بطلیموس گفته است دورثیوس بطلیموس قرار بده طالع را از برای
طبیب و عاشر را از برای مریض و هفتم از برای مرضی که در او است و چهارم از برای دوا و عاقبت
امر مریض پس اگر چنانچه یافتی در ابتدای مرض تا در وقت سوال نحسی را در طالع ضرر میرساند
بر مریض طبیب و بیمار میکند او را و او نفع نمی بخشد او را و منجر میشود بر زیادتی مرض و اگر بجای نحس
سعدی باشد عمل طبیب مفید مرو مدار او را ناد انی و تیز فهمی خواهد بود و منتفع میشود مریض بمعالجه

او و اگر چنانچه سعدی در عاشر باشد معالجه خواهد نمود خود مریض خود را بچیزی که نفع می بخشد
او را تندرست کرده و اگر در عاشر نحسی بود بانجام نخواهد امر او و عاقبت امر او بجویا نخواهد
و سبب هیجان مرض خود خواهد شد و اگر چنانچه سعدی در چهارم بود عاقبت خواهد
یافت از مرض اگر غیر معالجه نمودن و ضرر نمیرساند او را مرض بلکه این مرض منشا حسن
او خواهد شد و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد مبدل خواهد شد مرض او بمرضی دیگر که
چنانچه سعدی در هفتم بود و منحوس بود طالع پس توصیف و تعریف و ذکر خیر از برای طبیبی خواهد
بود که او مریض را معالجه نموده و هر چند طبیب سعی نموده باشد و خیر خواهی کرده باشد
و عمل بصواب نموده باشد و دوا او نفع بمریض بخشیده باشد و اگر چنانچه سعدی در چهارم
باشد نفع می بخشد مریض را دوا او و اگر چنانچه نحسی در چهارم باشد زیاد میکند دوا شدت
حال را اگر یافتی صاحب بیت المرض را در اوتاد طالع تا عاشر پس مرض او ظاهر و هویدا است
و اگر یافتی صاحب بیت المرض در وتد سابع یا چهارم پس مرض او مخفی و پنهان است و اگر
چنانچه یافتی قمر و طالع هر دو را منحوس و صاحب طالع و صاحب بیت قمر و شمس را منحوس بود پس
پس تحقیق که علت مریض در بدن او است دون النفس و روح او و اگر چنانچه منحوس بود دلایل
روح و ان صاحب طالع و صاحب بیت قمر و شمس است و مسعود بود دلایل بدن و ان طالع و ماه است
پس مرض در نفس و روح است دون ان از بدن و اگر چنانچه منحوس بود دلایل روح و بدن
همگی دلالت مینماید بر فساد روح و بدن هر دو قول ماشاء الله و چنین گفته است
ماشاء الله که هر گاه نظر نماید نحسی بقمر و ناظر نباشد بطالع پس علت در جسد مریض است و اگر

حب اگر نظر نماید بکسی طالع و ناظر نباشد بقمر پس ناخوشی در روح مریض است مثل بر طرف
شدن عقل او و مانند آن از ناخوشیهای که مخصوص بروح است پس اگر چنانچه قمر و طالع
هر دو منحوس باشند و ناظر نباشد سعود فاسد است روح و جسد مریض هر دو خواهد مرد
قول بطلیموس کفته است بطلیموس که هر گاه ناظر باشد مریخ یا زحل بقمر و دور از طالع پس مرض
بسبب چیزی است که احداث نموده است از او در جسد و اگر نظر اتصال بطالع باشد
دون قمر پس مرض بچیزی است که آن اصل است در مریض و اگر چنانچه نظر اتصال بطالع و قمر
هر دو است از غیر واقع قولی از سعود پس آن مرض هلاک خواهد نمود صاحبش را و اگر چنانچه منحوس
باشد سهم طالع دلالت مینماید بر نداشتن طبیب علم طب را و اینکه علم او نافع نخواهد بود او را
استدلال کن بر طبیعت ناخوشی از طبع بیت المرض و طبیعت بیت المرض پس اگر برج سرد
و خشک باشد و صاحب برج هم سرد و خشک باشد پس ناخوشی مریض از مره سوداست و کوکب
سرد و خشک مانند زحل است و در هنگامیکه صاعد بود ناخوشی که مدلول اتصالات مانند
لقوه است و بادهای سردی که در رودها باشد و بهم میرسد یا مانند جذام و قمر دلیل طولانی
باشد و ان هنگامی است که برج سرد و تر باشد یا زحل صاحب برج بود در حالتی که ناظر
بود و اگر چنانچه برج گرم و تر باشد و صاحب برج نیز گرم و تر باشد پس ناخوشی مریض از غلبه
خون است مانند مطبقه و دملهای و طاعونها و قوبا و مانند اینها و اگر صفراوی نسبت
المرض منحصر باشد و برج نیز گرم و خشک باشد پس ناخوشی مریض از جنس حرارتهاست از غلبه
مره صفرا است مانند تبهای گرم و صداعهای محرقه و اگر برج سرد و تر باشد پس مرض از علت

غلبه بلغم است مانند فالج و برص و اگر چنانچه مخالف بود طبیعت کوکب و طبیعت برج در هر دو کیفیت
یا در یک کیفیت پس ملاحظه آن شهادت او بیشتر است پس حکم کن بهمان با … که نظر کن
که کوکب اقوی است یا برج پس اگر کوکب قوی تر است یا اینکه در تحت … که بیافزاید زیادتر
او و موافق است طبع او را حکم میکنی بطبع کوکب و اگر غیر از این باشد حکم میکنی بطبع برج مثال
آن هر گاه زحل در حمل بود در شرف شمس پس بسبب شرافت شمس کم میشود برودت او پس میل
میکند بطبع حمل که گرم و خشک است پس حکم میکنی بگرمی و خشکی و اگر چنانچه زحل در غربی شمس بود
و در غربی فلک هم بود و حال آنکه در حمل باشد حکم میکنی بر طبیعت زحل که آن سردی و خشکی است
پس نظر کن بکیفیت متفقه از هر دو دلیل پس حکم کن بر آن و بر بیت و صاحب آن کیفیت
کن او را و اگر چنانچه صاحب طالع قوی بود بهمان دلیل باشد بر مرض پس مرض در جسد
و روح هر دو است و اگر چنانچه قمر قوی بود بهمان دلیل بر مرض باشد و در برج ذوجسدین بود پس
مرض در روح مریض بیش از جسد اوست خصوصا اگر در جوزا یا حوت بود و اگر در سنبله یا قوس
بود پس مرض در جسد مریض بیش از روح اوست هر گاه منصرف شد قمر از انجم غربی پس
مریض بطول انجامد بسبب مرض او و اگر چنانچه منصرف او و اگر چنانچه منصرف بود از ستاره
شرقی پس بدان نزدیکی مریض شده و مدت آن دانسته میشود از مقدار درجات
انصراف و بدانکه انصراف اقوی است در دلالت بر موضع مرض و اصوب است از اتصال
پس نظر کن هر گاه منصرف شد قمر ردی الموضع بود ناظر بر بیت قمر پس اعتماد کن او را
مقام قمر و حکم کن بر آن بموضع ناخوشی و مرض هر گاه دلیل مرض عطارد بود دلالت مینماید

بر ثقل لسان مریض در مرض و اگر چنانچه دلیل مرض مشتری بود دلالت مینماید بر بادهای که در شکم
کرده در جسد مریض پس اگر چنانچه مشتری قوی بود ضرر نخواهد نمود او را و اگر قوت گرفته
باشد بر مشتری بکسی طول میکشد مرض او زحل هر گاه دلیل مرض بود در حالتیکه صاعد بود پس
مرض او از سردی و خشکی است و طول خواهد کشید مرض او و اگر چنانچه زحل هابط بود پس مرض
او از سردی تیز است و اگر تحت الشعاع بود پس مرض او سل است و شکم رفتن و مانند آن هر گاه
دلیل مرض شمس بود دلالت میکند بر تبهای حار و کوکبیکه نزدیکتر بشمس است سبب آتش
تب حار و شکم رفتن است هر گاه دلیل مرض راس بود دلالت میکند بر قی و هر گاه
ذنب بود دلالت میکند بر اسهال مریخ هر گاه دلیل بود و حال آنکه او صاعد بود پس ناخوشی
مریض از خشکی است و اگر هابط بود پس از حرارت و رطوبت است هر گاه جمیع شود …
در برجی که در او تری باشد دلالت میکند بر قرحها و چرک و ریم در موضعیکه نظر مینماید
بان یا بان موضع اتصال قمر بشمس دلالت میکند بر وجع سپرز و اینکه در او ورمی است
قمر تحت الشعاع در حالتیکه منصرف از شمس بود و هر دو در حد مریخ باشند پس ام المریض
در تراجع او بار است و ناخوشی او در باطن است و اگر زن باشد پس مستحاضه است
و اگر مریخ با زحل بود پس ناخوشی مریض شکم رفتن است یا سل پس اگر قمر در حد زحل
بود و زحل در حد او در راجع بود پس ناخوشی او در زرداب است و هرگز خلاصی نخواهد یافت
از آن طالع هر گاه عقرب بود و مریخ در او باشد دلالت میکند که ناخوشی مریض در مقعدت
یا باد خصوصا اگر منصرف عنه باشد خواه بجسد و خواه منظر بهمان طالع جسدی …

قمر و ان در حالتیکه منصرف از زحل باشد پس ناخوشی مریض سردی است در جوف او و باد
بواسیر و در اعضاء او است یا سنگ مثانه و درد و وجع ورم و اگر با اینکه مذکور شد ذنب در هشتم
باشد پس در مریض زخمی است که ناسور شده و … بر دارد و بهمان مریخ تیغ ذنب
در عاشر خصوصا اگر منصرف شود قمر از او دلیل است که ناخوشی وجعی است در جوف او
که از او خون و چرک میرود بودن زهره دلیل و حال آنکه در طالع بود مرض بیمار اثر … است
در جوف او و خواهش زنان ندارد و اگر چنانچه زهره که دلیل است در هشتم باشد مریض …
که در رحم دارد و همچنین صاحب طالع هر گاه منحوس بود در هشتم دلالت میکند بر وجع رحم خصوصا
هر گاه زهره باشد که ان اوکد است بودن مریخ در طالع و زهره در هشتم پس در مریض
حرارت است و تب حار و هم مرگ است در او پس اگر قمر با زهره بود ناظر باشد بمریخ
پس هم است بر تبهای مریض بودن شمس و ذنب هر دو در طالع دلیل است بر حرارت
شدیدی که تحقیق که بیرون حرارتی است که گاهی بیرون میزند و گاهی درون بود
شمس هر گاه صاحب ساعه در رصد باشد مریخ پس مرض او از بر … است در حرب
الکه گرفته است او را از زیر شکم او و اگر نظر نماید بشمس عطارد مریخ از … پس مرض
او از برسام است و گریه میکرد او را و اگر نظر کند زحل از … پس مرض او از برسام است
و گریه نمیکند بودن زحل صاحب ساعه و حال آنکه او در طالع باشد دلیل است که مرض
او در شکم است از جهة اسهال چیزی از برسام پس اگر زحل در عاشر بود پس مرض او حرکت
در شکم بود که معده او گوارا نمی سازد آنچه را که مریض میخورد و اگر چنانچه زحل در رصد خود باشد

باشد پس مرض او دراز است و زحل ... هرگاه مریخ صاحب ساعت بود و حال آنکه او در هشتم بود
در هبوط شمس و قمر تحت الارض بود بمیرد و مریض بود آن شمس و قمر با هم در طالع و زحل در عاشر یا در ثالث
طالع یا راجع در طالع پس خوشی مریض گاهی بیرون میریزد و گاهی اندرون اگر صاحب هشتم شمس
در صدر مریخ باشد پس وجع مریض است بادی است از جانب جنبها و ارواح بود آن شمس و قمر
با هم در یکدرجه حوت و حال آنکه در طالع چیزی نباشد و زحل صاحب طالع بود در هشتم بود
یا هشتم دلیل است که مرض او نقرس است هرگاه مریخ صاحب طالع بود در سیم بود پس محقق
که حرارت در دو چشم مریض است و اگر چنانچه آن زهره بود پس محقق که ضرری رسیده است بچشم
او را از آهن هرگاه زحل صاحب طالع بود در دوم باشد وجع در گوش مریض بود هرگاه
در هشتم باشد دلیل وجع طحال است هرگاه عطارد صاحب طالع باشد و در دوم بود در دندان
مریض از کوفت او است و دلائل انهای او طالع هرگاه دلو باشد و زحل در دو از هم مرض
او شکم رفتن است یا سل یا ذات الجنب در هشتم دلیل است که مرض او دملی است هرگاه شمس و قمر و دل
و مریخ در هشتم باشند پس اول کسی است هرگاه سهم الغیب سهم السعادة و ارباب انها
در قوس یا جدی یا دلو یا حوت باشند پس محقق که مرض او نقرس است **فصل سیم**
در شناختن آنکه مرض در کدام عضو است شناخته میشود این از کوکب منصرف عنه قمر هرگاه
قوی الموضع باشد یا از رب بیت قمر هرگاه کوکب منصرف عنه قمر ساقط بود و درج
انجا که در او است و انچه از منسوبات آن برج است از اعضا شغل میزند از برای حمل کردن از برای
ثور و همچنین در سایر بروج بعد از آن نظر کن صاحب طالع و قمر را که در کدام یک از انها

نزد دیگر

نزد دیگر است پس جایز او دلیل قرار بده پس مقدار سیر آن بخش در آخر برج دلیل است بر بودن
مرض در مقدار آن اجزا و یا در اجزا جسد و ابتدا کن پس از برای حصه اول که در برج
از برای حصه دوم و شناخته میشود طبیعت مرض از طبیعت آن بخش و صعود او و هبوط او در فلک
و تقریب او و طبیعت برج انچه که بیان خواهیم نمود و هرگاه یافتی بخشی را ممکن در وتد
پس ابتدا کن با و و استدلال کن از او بر موضعیکه در انموضع است ناخوشی پس آنچه فوق
الارض است دلالت میکند بر اول اجزا جسد و اگر در مابین وتد و غارب و طالع
بود دلالت میکند بر آخر اجزا جسد طالع دلیل و صورت و نواحی وجه و سمای السادة دلیل
شکم است سابع دلیل بر است چهارم دلالت میکند بر دردهای پنهان و در ... سابع
اقوی است در دلالت از بخش ناظر صاحب طالع و قمر و هرگاه در وتد نباشد
قول دوروتیوس و گفته دوروتیوس ملاحظه کن صاحب ششم را که در کدام برج است
از بروج دوازده گانه پس همانجا است در دو قرار بده طالع را از برای سر و دوم را
از برای گردن و همچنین در سایر بروج و ملاحظه کن با این قمر را که در چه جا است
او پس محقق که اگر او منحوس بود در برجی که او در آن برج است و صاحب برج او
نیز منحوس بود پس وجع در عضوی است که از برای او است تحت آن برج و گفته است بعض
حکما دلیل بر بدن انسان جمیع افلاک است پس طالع از برای سر انسان است و بعد از برای
هر برجی از بروج متوالی عضوی است از اعضای متعاقبه پس نظر کن که به مقدار از کواکب
منحوسه میباشند در افلاک پس حکم بده به اعضای عضوی که آن عضو در تحت آن کوکب است

بترین هرگاه منحوس باشند دلالت میکند بر درد سر و هر دو چشم و مغزی دلالت میکند بر خفقان
و درد دل و اگر در ششم بود با منحوس هرگاه ناظر باشد با و صاحب طالع یا از برای او شهادتی باشد
در طالع انجا که او صاحب طالع سادس است و از برای او قوتی است در طالع و حال آنکه بیرون
آمده بود از شعاع شمس دلالت میکند بر اینکه طبیب ممکن شده بود مکنی شدیدی در امر معالجه اگر
تحت الشعاع بود در طالع چونکه خارج شد از تحت الشعاع دلالت کرد بر اینکه ظاهر شد از برای
طبیب در علاج و ناخوشی بعض چیزهای مخفی بود بر او و بیان میکنیم از برای تو وجع هر کوکبی را در برجی
و هر یک از انها که طالع باشد پس اینها است پس تحت کن بروج بر اعضا باین ترتیب

سادس	خامس	رابع	ثالث	ثانی	طالع
شکم و زهرگاه	معده و دل	بالای سینه و ... پهلوها	دستها و شانهها	گردن	سر
ثانی عشر	**حادی عشر**	**عاشر**	**تاسع**	**ثامن**	**سابع**
قدمها	ساقها	زانوها	رانها	کنار معقد و ذکر	پشت و استخوانها

و مخفی نماند که نسخ کتاب در بیان اوضاع کواکب در بروج مغلوط بود و با وجود طول و بسیار تعب
اعتبار منسوبات بروج کواکب نشده بود و ما جهت اختصار و سهولت استحضار ... در جدول
وضع نمودیم حمره را علامت منسوبات بیت اول کوکب و سواد را علامت بیت دوم
کوکب قرار داده ایم بدین صورت و اگر در عوض تصریح باسم عضو جهان برقم عددی که در فوق اسم ثبت
شده با مراعات حمره و سواد در جدول وضع نمایند اقرب باختصار است تا دانسته شود

حمره را ...

جدول اوضاع کواکب در بروج

کواکب / بروج	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
زحل	[illegible] / دستها و شانهها و پهلوها	معده و دل / بالای سینه و ... پهلوها	شکم و زهرگاه / معده و دل	پشت ... / شکم و زهرگاه	کنار معقد ... / پشت و استخوان کمر	رانها / کنار معقد و ... و ذکر	زانوها / رانها	ساقها / زانوها	قدمها / ساقها	سر / قدمها	گردن / سر	دستها و شانهها / گردن
مشتری	معده و دل / گردن	شکم و زهرگاه / دستها و شانهها	پشت ... / بالای سینه ... پهلوها	کنار معقد ... / معده و دل	رانها / شکم و زهرگاه	زانوها / پشت و استخوان کمر	ساقها / کنار معقد و ... و ذکر	قدمها / و رانها	سر / و زانوها	گردن / و ساقها	دستها و شانهها / و قدمها	بالای سینه ... پهلوها
مریخ	سر / شکم و زهرگاه	گردن / پشت و استخوان کمر	دستها و شانهها / کنار معقد ... و ذکر	بالای سینه ... پهلوها / [illegible]	معده و دل / زانوها	شکم و زهرگاه / ساقها	پشت ... / قدمها	کنار معقد ... / سر	رانها / گردن	زانوها / دستها و شانهها	ساقها / بالای سینه ... پهلوها	قدمها / معده و دل
شمس	رانها	زانوها	ساقها	قدمها	سر	گردن	دستها و شانهها	بالای سینه ... پهلوها	معده و دل	شکم و زهرگاه	پشت و استخوان کمر	کنار معقد ... و ذکر
زهره	قدمها / پشت و استخوان کمر	سر / کنار معقد ... و ذکر	گردن / رانها	دستها و شانهها / زانوها	بالای سینه ... پهلوها / ساقها	معده و دل / قدمها	شکم و زهرگاه / سر	پشت ... / گردن	کنار معقد ... / دستها و شانهها	رانها / بالای سینه ... پهلوها	زانوها / معده و دل	ساقها / شکم و زهرگاه
عطارد	ساقها / کنار معقد ... و ذکر	قدمها / رانها	سر / زانوها	گردن / ساقها	دستها و شانهها / قدمها	بالای سینه ... پهلوها / سر	معده و دل / گردن	شکم و زهرگاه / دستها و شانهها	پشت ... / بالای سینه ... پهلوها	کنار معقد ... / معده و دل	رانها / شکم و زهرگاه	زانوها / پشت و استخوان کمر
قمر	زانوها	ساقها	قدمها	سر	گردن	دستها و شانهها	بالای سینه ... پهلوها	معده و دل	شکم و زهرگاه	پشت و استخوان کمر	کنار معقد ... و ذکر	رانها

سهمی که بان سهم شناخته شود که وجع در کدام عضو است بگیر از صاحب ساعت تا شمس پس آنچه
مجتمع شده است از عدد درجات ضعف کن آنرا از درجه حمل بشمار پس هر کجا که آخر رسید عدد و
پس ورود درد در عضو منسوب بان برج است و قرار دهد حمل را از برای سر را آخر سهمی دیگر ملاحظه کن
که چند درجه طلوع نموده است از طالع درجات سواء پس ضرب کن آنرا در مجموع درجات
مطالع آن برج بعد ضعف کن حاصل از ضرب را از طالع بشمار پس هر کجا تمام رسید
این حساب ورود از بدن در موضع همان ترتیب از فلک قرار دهد طالع را از برای سر و سایر
اعضای باقی مانده را بر ترتیب در عقب یکدیگر طریق ملاحظه مرض عضوی که علیل بود آن
عضو مشخص است هر گاه سوال شدی از وجع عضو نام برده باشد از سر یا گردن یا قدم یا دل پس
نظر کن بدلیل و کوکبی که از برای آن کوکب است قسمت آن موضع و حکم کن در ان با آنچه می یابی
از فال آن کوکب و ضعف او و قوت او مثال ان سوال شده بود از وجع قدمین که طالع
در ان سوال حمل بود پس نظر کردیم که در چه جا است مرجحیت آنجا که از برای او است
قسمت قدمین پس بود مشتری در وجع در جوزا الیت و باشد او در بیت او در بیت او در صعود
ساقط از مناظره او و بود مریخ و شمس متصل بمشتری از و بود پس خبر دادیم انکه حبس وجع
با دولت و انکه قدم شکافته شده است و آن سبب اتصال است از جهت اتصال مریخ بمشتری
فصل چهارم در شناختن برو مرض یا موت انظر کن در این باب بصاحب طالع و قمر
و هر یک از آن دو که در وتد باشد یا ناظر بطالع باشد پس ابتدا بهمان کن پس اگر
چنانچه مبرا باشد از نحسها و از سبب الموت و بنوده باشد تحت الشعاع دلالت

میکند

میکند بر برو مریض و همچنین دلالت بر برو میکند و اگر متصل بسعود گردد و هر گاه قمر متصل شود
قمر با صاحب طالع بکوکب سعدی که در ان سعد صاحب وتدی از اوتاد طالع
بود و در وتدی باشد که قابل باشد مر قمر را با صاحب طالع را دلالت میکند بر برو
مریض مگر آنکه ان سعد صاحب هشتم بود و هر گاه متصل گردد قمر با صاحب طالع بستاره
که تحت الشعاع بود و داخل در رسد احتراق دلالت میکند بر موت مریض و همچنین هر گاه
محترق شود صاحب طالع و هر گاه سعد قابل تدبیر صاحب طالع یا قمر در وتد باشد
دلالت میکند بر سرعت برء او اگر چنانچه زایل از وتد باشد خواهد بود برء او وسط و اگر چنانچه
ساقط باشد از مناظره طالع طول خواهد کشید مرض و مشکل خواهد بود برء و هر گاه
متصل شود قمر با صاحب طالع بصاحب هشتم یا صاحب هشتم بصاحب طالع یا انکه
رد نور کند و کوکبی ما بین آنها یا انکه جمع نور کند دلالت میکند بر موت مریض و هر گاه
دفع نماید تدبیر خود را بصاحب هشتم از وتدی پس ملاحظه کن که اگر صاحب طالع فاسد
باشد دلالت میکند بر هلاک مریض و هر گاه صاحب طالع واقع باشد از وتدی
صاحب هشتم پس اگر چنانچه این از نحسی بود پس هر زمان که رسید صاحب هشتم بدرجه
طالع دلالت میکند بر هلاک همچنین است اوتاد طالع هر گاه برسد با نحسی که صاحب
هشتم بود که بهم هلاک است و هر گاه رد نور صاحب طالع نماید کوکبی بصاحب هشتم و حال
انکه فاسد کرده صاحب طالع را دلالت میکند بر هلاک هر گاه منحوس گردد قمر از مقارنه
یا مقابله یا تربیع یا انکه فاسد کرده صاحب را دلالت میکند بر هلاک زیرا که قلیل است و تحت

شدید است هر گاه دفع نماید قمر تدبیرش را بصاحب طالع و حال انکه قمر زاید در نور و حسب
بوده یا انکه ضد او تد طالع بری بود از نحوس دلالت میکند بر سرعت برء مریض باصلاح
بدن او و هر چند که ضد او تد طالع تحت الارض بود و هر گاه قمر تحت الارض بود و دفع تدبیر
نماید بکوکبی که تحت الارض بود پس اگر ان کوکب او را قبول میکند قمر را شدت خواهد شد
و مریض و اگر چنانچه قبول نمیکند او را و صاحب طالع محترق باشد یا انکه منحوس باشد از کوکبی که
دشمن است مر او را و داخل صاحب هشتم بهم مرگ است بر مریض شدیدتر از این است که صاحب
طالع در وتدی باشد منحوس هر گاه دفع تدبیر نماید قمر بکوکبی که در مغرب بود قریب بسقوط
از افق پس تحقیق که ان کوکب بمنزله کوکبیست که داخل تحت الشعاع شود و آن دلیل مرگ است
و هر گاه صاحب طالع در هشتم بود یا صاحب هشتم در طالع بود طول میکشد بیماری
تا انکه بیرون رود صاحب طالع یا صاحب هشتم از برجش اگر چنانچه برج منقلب بود و اگر
چنانچه ثابت بود پس انکه آن مرضی است که دایم خواهد بود با خواتیم ان و امراض عارض
مریض خواهد شد در همه وقت و همچنین هر گاه متصل گردد و ضد او تد طالع بنحس او نامحل و نحس
دلالت مینماید بر اشکال معالجه مرض از بدر ان او و با ور رسیده و انکه عارض او شده
چندین مرتبه و منتهای مرض او است که بر طرف نمیشود دیگر بخروج بسیاری و اگر
چنانچه نحسی متصل بطالع است در طالع باشد پس مریض خواهد مرد بجو که بدارش مرده
اگر چنانچه کوکب در برج مذکر باشد و اگر کوکب مؤنث بود بمرگ مادر خواهد مرد
و بهمین نحو حکم کن در تمامی بیوت بمقابله آن بیت و هر گاه صاحب طالع در هشتم بود و نظر

نماید

نماید با نحسی یا انکه قمر منحوس بود و هلاک خواهد شد مریض و از این بدتر است
که قمر برو نماید نور از ان نحس بصاحب طالعی که در هشتم است هر گاه قمر مقبول نباشد
و صاحب طالع دفع نماید تدبیر خود را بصاحب هشتم دلالت میکند بر هلاک او چون صاحب
هشتم در اوتاد و بدیت کوکب مقبول هر گاه سعد بود شعاع ضرر او بیت ضد او تد طالع
هر گاه فوق الارض بود و متصل گردد بصاحب هشتم در چهارم یا در هشتم دلالت میکند
بر هلاک و هر گاه تحت صاحب طالع نحسی بصاحب هشتم از تثلیث بود و نحس در چهارم
و هشتم شود دلالت میکند بر طول مرض ضد او تد طالع هر گاه و داخل شود در حد احتراق است
که ما بین کوکب و شمس کمتر از دوازده درجه باشد دلالت میکند بر هلاکت و همچنین قمر
هر گاه داخل شود در حد احتراق دلالت میکند بر هلاک هر گاه ضد او تد طالع کوکبی بود
دفع تدبیر نماید مانند زحل و مشتری پس هلاک مریض هنگامی است که محترق گردد و هر گاه
ضد او تد طالع در هشتم یا ششم یا دوم یا دوازدهم بود پس نیک نظر کن در قمر که ان
دلیل است و امر جبریست که او دلالت میکند بصاحب طالع پس اگر قمر خالی السیر
پس نقل کن او را برج دوم پس اگر چنانچه دلالت کند بر مرگ خواهد مرد
تا چیزی و هر گاه باشد که مریض بحال آید پس مرض نکس کند و بمیرد و بدانکه
بودن صاحب طالع در نهم یا یازدهم اقوی است در باب مرض از انکه در سیم و نهم باشد
زیرا که این دو خانه دلالت بر زوال و او با ارضیمانید و دو خانه اول دلالت
بر ثبات اقبال پس صاحب طالع قوی تر است در نهم و یازدهم بر دلالت کردن

بر نحوست و مرض و موت او و در سیم و سهم باین قدر نیست و بدانکه صاحب دوم منحوس
می سازد صاحب طالع را و سهم هرگاه نحس باشد همچنانکه نحوس میباید و صاحب هشتم
در او قع تدبیر صاحب هشتم سوی صاحب طالع بد است و دلالت میکند بر بر طرف شدن
اموال مریض در مرض او همچنین که اتصال صاحب دوم و قمر بعضی از این دو جهی دلالت
میکند بر اخراجات و صرف اموال و صاحب هشتم مثل صاحب دوم از دهم دلالت میکند بر علاج
شدن و ضعیف شدن بدان هرگاه صاحب طالع نحس بود و دفع تدبیر نماید مشتری
پس ناظر نباشد مشتری بحوت یا اگر شمس دفع تدبیر مشتری را از مقابله و تعارض
نماید منظر شمس نیست پس اگر نظر کند مشتری بمکان خود و حال آنکه قمر فاسد باشد
و دلالت میکند بر هلاک خصوصا اگر شمس در هشتم بود و مشتری در وتد باشد یا در ترجیعات
شمس پس بتحقیق که این دلیل است بر هلاک و همچنین اگر شمس در هشتم بود مشتری در وتد و قمر
رد نور کند نور شمس را بمشتری دلالت میکند بر مرگ و هرگاه رد نور کوکب نماید
بشمس صاحب طالع پس ایمن سلامت هم امید نیست و بدانکه بروج منقلبه دلالت میکند
بر سبکی مرض و زودی صحت یافتن و هلاکت و بروج مجسده دلالت میکند بر وسط
و بروج ثابته دلالت میکند بر شدت و هرگاه ضد اوتاد بیت قمر سعد بود یا ناظر قمر
و قمر در موضع نیکی باشد از طالع و صاحب طالع نیز سعد باشد و ناظر طالع دلالت میکند
بر سرعت مداوا شدن مریض و کمی مرض او و صحت یافتن او و موافقت دوا از برای
او و دلالت میکند بر اینها بر اینکه مریض از جمله اشخاصی است که از برای او مرتبه در نزد

اهلش

اهلش است و چشم مردم بر او است و بهتر از این است که نظر کند صاحب طالع بصاحب
بیتش و نیکوترین اوضاع صاحب طالع در دلالت بر صحت و شفا آنست که ناظر بود با نحوس
و حال آنکه او در وتد بود و پس بتحقیق که این دلیل است بر سرعت برء و سرعت هلاک خصوصا
اگر صحت از ترجیعات بود و هرگاه صاحب طالع و صاحب بیت قمر منحوس بود و آن دو ناظر
بودند بطالع و قمر و بخانه اثنا عشریه قمر دلالت میکند بر شدت مرض و بودن ایشان زیر تحت الارض
خصوصا در چهارم شرارت پس گردیدی که نحوس اثر را فاسد کرده است یا بودن تحت الارض
و دلالت مینماید بر هلاک هرگاه متصل گردد قمر بزحل و حال آنکه او غربی باشد در برج ثابت دلالت
میکند بر هلاک با طول مرض پس اگر ناقص النور باشد قمر و زحل شرقی بود دلالت میکند بر صحت
صحت مریض خصوصا اگر ساقط قمر بود پس هر آینه بهتر از برای قمر آنست در مقارنه نحوس
مستعلی بوده و در مقارنه سعود منخفض بودن نحس صاحب هشتم و در طالع و حال آنکه قمر متصل
بستاره و اصل در احتراق دلیل است بر هلاک مریض خصوصا اگر متصل به قمر ضد او در طالع
بود و هرگاه در طالع نحسی بود صاحب طالع محترق بود و نحوس ناظر بودند بصاحب طالع
دلالت میکند بر موت مریض و شدید تر از برای حال مریض آنست که برج دلیل مرض
بود و در روز فوق الارض بود تا آنکه دلیل مرض زحل بود و حال آنکه او تحت الارض بود
بود و طالع مونث باشد یا آنکه در شب زحل ضد او در طالع و فوق الارض بود در برج
بود و تحت الارض و طالع برج مذکر بود و نیکوتر چیزی که میباشد از برای قمر آنست که در روز
تحت الارض در شب فوق الارض و طالع برج مونث و هر زمان که قمر دلیل مرض بود پس نظر کن

با جزاء اثنا عشریه او و حال او در مقارنه شمس و مقابله و تربیع پس اگر چنانچه ناظر باشد
در این هنگام با نحسی یا آنکه اثنا عشریه او باشد دلالت میکند بر کمی مرض هرگاه متصل نحس
قمر بعطارد بود و یا باشد حظ اثنا عشریه نیز او با عطارد و عطارد تحت الشعاع بود و نحسی
ناظر با او دلالت میکند بر مرگ بیمار هرگاه نظر کند زحل بقمر و قمر زاید النور بود در برج
شمس یا مقابله او پس شده است این از نظر مریخ و مریخ هرگاه ناظر باشد بقمر و قمر ناقص
باشد اشد است از نظر زحل اتصال قمر و صاحب طالع بصاحب ثامن یا صاحب طالع
در صورتی که نحس بود و در وتد دلالت میکند بر هلاک شدن بزودی پس اگر در وتد نباشد
و لکن ناظر بود بطالع دلالت میکند بر دیری در مرگ و اگر چنانچه ناظر بطالع نباشد
پس ملاحظه کن قمر را که با که متصل میشود بعد از اتصال بصاحب هشتم یا صاحب چهارم
بسعدی یا نحسی میشود پس اگر متصل میشود دلالت میکند بصحت یافتن از مرض خصوصا اگر آن
سعد ضد او در طالع یا ضد او در بیت العاقبه یا صاحب بیت قمر بود و نحوس ساقط
باشند از طالع پس تحقیق که لو اکتفا خواهی نمود در این موضع بنظر سعد بقمر از غیر اتصال
در حکم به برء مریض متصل شدن قمر در یک نحس و بسعدی که در وتد بود دلالت
میکند بر سرعت برء مریض پس اگر چنانچه آن سعد ناظر بود بطالع بدون اینکه دلالت
میکند بر اینکه مریض صلاح خواهد بود و اگر ناظر نباشد پس تحقیق که برء مریض با اشکال
و طول در مدت مرض خواهد بود **قول بعض حکما** گفته است بعض از حکما که نظر کن
ببرج ششم و صاحب او و عطارد و قمر و صاحب طالع پس اگر چنانچه یافتی اینها را در بروج منقلبه

منقلبه ساه

ساقط از اوتاد و سالم از نحسها و احتراق دلالت میکند بر صحت یافتن از مرض و تندرستی و اگر
بخلاف مذکور بود تو هم حکم بر خلاف کن **قول بطلمیوس** گفته است بطلمیوس که هرگاه ساقط باشد
قمر و صاحب بیت طالع قمر از طالع یا از اوتاد دلالت میکند بر ضعف و عاقبت امر
مریض پس نظر کن در این هنگام بسوی اوتاد پس اگر قوی باشد در آنها نحوس یا جود
سقوط قمر و صاحب بیت او دلالت میکند بر هلاکت و اگر چنانچه سعود در اوتاد قوی
باشند دلالت میکند بر سلامت خواه قمر و صاحب بیت او ساقط باشد یا نباشد
و اگر بوده باشد طالع برج عضوی که در آن عضو است مرض و قمر نیز در آن برج بود و نحس
هم در آن برج یا اوتاد آن برج باشد بدون نظر سعدی دلالت میکند بر شدت
مرض و هلاکت و وقت آن و هنگام رسیدن قمر است بآن نحس و اگر چنانچه بدل نحس
کوکب سعدی باشد دلالت میکند بر عافیت و صحت یافتن از مرض و وقت آن هنگام
رسیدن قمر است بآن سعد و اگر چنانچه نحسی در آن برج بود و ناظر سعدی دلالت
میکند بر صحت یافتن فی الجمله حکم جالینوس و بود جالینوس که هرگاه بسر بیمار میآمد
پس هرگاه میافت کوکب نهاری را ناظر بقمر میدید او را شرقی پس حکم میشود بخوبی
از مرض و معالجه میکرد بیمار را و اگر شب بود نظر میکرد کوکب لیلی بقمر میدید
او را شرقی و حکم میکرد بصحت یافتن از مرض و معالجه مینمود و اگر نظر مینمود کوکب لیلی
در روز بقمر یا آنکه نظر مینمود کوکب نهاری در شب بقمر میدید او را غربی و حکم میکرد بموت
مریض و قرار مینمود قول دوروثیوس گفته است دوروثیوس که هرگاه صاحب

طالع در هبوط شمس بحیا یا انکه منحوس بود یا انکه محترق بود تحت الشعاع پس مریض هلاک شود نعوذ بالله
پس اگر جمع شود تحت این نحوستها لکانه پس دلالت میکند تیزتر بر هلاک و لکن کمتر از او ل
و اگر یکی از این نحوستها با نحوست قمر دلالت میکند بر هلاک حکام مریضی که وقت تولدش
معلوم است و گفته دوروتیوس نظر کن از ابتدای بیماری که شناخته هنگام ولادت او را
و ابتدای مرض او را پس هرگاه یافتی قمر را در ابتدای مرض او در مکانی که زحل در طالع
تولد در آن مکان بوده یا یافتی زحل را مقارن قمر یا ناظر با و بقوه دلالت میکند بر شدت
مرض و بیم است بر مریض از این سبب همچنین هرگاه قمر در نزد بیماری او در مکان مریخ
تولد باشد و مریخ مقارن قمر یا ناظر با و بود ابتدای مرض دلالت میکند بر شدت
حرارت و خوف بر مریض از این بیماری و اگر چنانچه قمر در وقت مرض در موضعی باشد
که در حین ولادت نحسی در آن موضع بوده در حین مرض قمر مقارن یکی از نحسین بود و نحسی
دیگر ناظر با و بود پس آن اشد است در خوف هلاکت مریض بیشتر است و اگر قمر وقت
مرض در موضع سعد ولادت باشد و یا قمر مرض سعدی مقارن یا ناظر باشد پس تحقیق
که مریض رهائی یابد از ناخوشی و اگر چنانچه قمر در ابتدای مرض در هشتم طالع اصل یا چهارم
او یا هشتم او بود و در طالع اصل قمر در یکی از سه خانه بوده دلالت میکند بر شدت مرض
پس اگر چنانچه نظر نماید قمر نحسی در ابتدای مرض یا مقارن او شود دلالت میکند
بر هلاکت مریض و اگر نظر نماید سعدی دلیل است بر بره و مریض و اگر واقع شود قمر
در ابتدای مرض در برجی که در حین ولادت در آن برج بوده و بوده باشد کوکب کشند

کدان

که ان اول رب ششه قد الارض است مقارن یا ناظر بقوه قمر و بوده باشد این کوکب
در طالع اصل تولد نیز مقارن با قمر دلالت میکند بر شدت مرض و بیم مرگ بر مریض و هلاکت
که حال این کوکب در حین ابتدای مرض مخالف بود مر حال او را در حین ولادت
و اگر یافتی قمر را در ابتدای مرض در تربیع برج شمس ولادت یا شمس ابتدای مرض و لکن هنوز
بحد تربیع نرسیده شمس اصل یا شمس ابتدای مرض نرسیده دلالت میکند بر زود تحلیل [illegible]
مرض و اگر بوده قمر که رسیده باشد تربیع برجی را که شمس در آن برج بوده در اصل تولد یا تربیع
برج شمس در ابتدای مرض را و بوده باشد شمس در آن موضع قمر در تولد طفل میکشد بر مرض و بیم است
بر مریض از حبس و تولات آن برج حمل که اگر ارضی باشد خانه بر او خراب خواهد
مرد و نظر کن نیز از ابتدای بیماری او در اوراد ماهه زاده پس شماره کن که از اول
تولد او تا روزی که از بیماری شکایت نموده که چند روز گذشته پس از برای هر سال
چهار روز بگیر با آنچه از سال زیاد شده از روزها و از برای بیماری که مادر او هفت ماهه
زاییده از برای هر سال یک روز بگیر با زیادتی آنچه از روزها از سال زیاد شده پس
آنچه جمع شد از اینها طرح کن هر نه ماهه نه نه روز و هفت ماهه هفت هفت پس اگر چیزی
اضافه نماید پس بر هلاک شوند است و اگر زیاد آمد خلاص خواهد شد باذن خدا
او نظر کن نیز بر جهای ما بین شمس و قمر تولد را که شماره آن چند است پس طرح کن نه نه
تولد در روز مرض را همان شماره پس اگر چیزی باقی ماند بیم مرگ است بر او والله اعلم
قول ارسطا گفته است هرگاه سوال شدی پس ملاحظه کن قمر را پس اگر در طالع باشد

[illegible]

و هر دو در یک جا نیز که باشد در طالع و شمس یا زحل یا مریخ در هفتم یا در خانه های منحوس بوند پس تحقیق
که سائل سوال میکند تو را از احوال مریضی پس اگر یافتی طالع را اول بهره از طالع و مریخ در هفتم
بود و زحل در هشتم بود و شمس در هشتم و شمس ناظر بسعود نبود بنظر نحوست بیم مرگ است بر مریض
و اگر قمر در طالع بود و در یکجا زحل و شمس و مریخ در وتد متعرب باشند و بوده باشند که نظر
نمایند بسعود بیم مرگ است بر مریض و اگر طالع بیت زحل یا مریخ و زحل در هفتم یا ناظر
ببیت خود در طالع یا انکه در طالع بود و مریخ در هشتم بیم مرگ است بر مریض و اگر طالع خانه
زحل بود و مریخ در هفتم بود یا هشتم و حال انکه او ناظر بسعود نبود بنظر نحوست بیم مرگ است
بر مریض و اگر زحل در طالع بود و قمر در هشتم و مریخ در هفتم و طالع بیت زحل باشد و ناظر باشد
بطالع نحوس یا انکه نحوس در هشتم بوند دلالت میکند بر مرگ و اگر صاحب طالع در هشتم بود
یا هفتم یا هشتم و نباشد با او سعدی و نه ناظر هم نباشد پس طول میکشد مرض بیمار و از همین
مرض خواهد مرد و اگر مریخ در هشتم طالع بود بیم هلاکت است بر مریض در همان روز و اگر طالع
یا ششم یا هشتم نحسی بود بیم است بر بجا خصوصا اگر قمر مقارن نحسی بود و اگر در این خانها سعدی
بوده و قمر مقارن با سعدی بود دلالت میکند بر صحت یافتن مریض بود مگر آنکه طالع
در خانه خود در حالتیکه زاید در حساب بود و سعود ناظر با و باشند و نحوس ساقط از او
از او دلالت میکند بر خلاصی یافتن مریض الغرض قول حسنه هندی گفته است که نظر کن
اسم مریض را پس اگر حرف اول محترق باشد چنانکه بیان نمودم در باب حروف
محترقه در کیفیت استخراج اسم دزد دلالت میکند بر موت مریض و اگر حرف اول و دوم هر دو محترق

باشند

باشند پس آن اشد است در دلالت بر مرگ و زودی مرگ و اگر چنانچه اول حرف اسم
مریض که بستر در سر است در وقت اجتماعی که در آن ماه واقع شده محترق باشد و قمر رسیده
بحرف این منزل محترق پیش از بیرون رفتن آن نحسی که احتراق از او است از آن
موضع دلالت میکند بر مرگ بیمار در همان روز برسیدن قمر بحرف محترق انکه مذکور
هنگامی است که سوال یا ابتدای مرض وقتی باشد که هنوز قمر از برج اجتماع بیرون
نرفته باشد و اگر چنانچه احتراق حرف اول در برج اجتماع باشد پس وقت مرگ بیمار
هنگامی است که برسد شمس باین حرف محترق یا مقابله او یا تربیع او و اگر چنانچه حرف دوم
اسم محترق بود بمیرد در این مرض **فصل پنجم** در شناختن وقت صحت مریض
مرگ او اما مرگ در وقتی پس هرگاه مجتمع شود صاحب طالع یا قمر با رب بیت الموت
یا نحسی که متصل است یا انکه تربیع برسد یا مقابله خواهد بود وقت مرگ خصوصا هرگاه دلالت
از اتصال با این انحا بود پس اگر دلالت از غیر انحا بود پس وقت مرگ نزدیک رسیدن
متصلی است که اتصال او دلیل موت است بدرجه متصل مقارنه یا تربیع و در این وقتی
که برسد قمر که متصل است بدرجه اجتماع با نحسی متصل است در حین رسیدن او به بیت
الموت و اگر چنانچه نحسی متصل نبود پس رسیدن او است بر خود بیت الموت که کمتر متصل
و اگر چنانچه دلالت بر مرگ از احتراق دلیل بود پس وقت مرگ در نزد رسیدن دلیل
بدرجه احتراق و نیز ملاحظه کن ما بین متصل و متصل را پس قرار بده اقرار در بروج منقلبه
روزها و در مجسده ماهها و در بروج ثابته هر گاه شهادت بدهند بطول مرض

ساعتها و هرگاه متصل به زحل باشد پس از برای هر درجه که مابین او و متصل است ماهی
قرار بده یا ماهی بر قدر قوه و مکان مربع یا بطی از ارباع فلک و اگر چنانچه دلالت
از بودن نحسی با صاحب هشتم در طالع یا وتدی باشد پس در نزد رسیدن نحس یا صاحب
هشتم به درجه وتد مبتلا شدن مرگ ولا وقت صحت یافتن مریض پس وقت آن بعد از وقت
یافتن صاحب طالع است یا حلول او است در خانه خود یا شرف خود یا مبدل شدن
شکل او یا شدن مشرقی شدن بعد از تغریب و استقامه بعد از رجوع و سقوط رب بیت الموت
از صاحب طالع دلیل بر برأت و هرگاه دلالت از اتصال سعدی بود و بدرجه طالع
پس در نزد حلول آن سعد بدرجه طالع دلالت میکند بر صحت یافتن **فصل ششم**
در شناختن اوقات بحرانیکه دلالت مینمایند بر زیادتی مرض و کمی آن نظر کن در این
باب بقمر پس هر زمان که میرسد بنحسی نشان از زیادتی شدت و مرض مریض
میشود و بدتر از این است که برسد در اول اتصالش از ابتدای مرض بنحس
و این اتصال در نحس باشد بدتر پس اگر چنانچه بیمار در آن روز پس هرگاه متصل شود بسعدی
اسیر است خواهد نمود مریض و بخفت خواهد رسانید مرض و نظر کن در این اوقات
معلومه و آن هنگامی است که سیر نماید قمر از ساعت مرض ده درجه و هرگاه سیر نماید بنزد اول
مرض چهل درجه و هرگاه سیر نماید نیز چهل و هفت درجه و در روز هفتم در نزد رسیدن قمر
تربیع الیسر شمس و روز نهم در نزد رسیدن به تثلیث الیسر شمس و در روز چهاردهم در نزد مقابله شمس
و در روز نوزدهم در نزد رسیدن او بتثلیث ایمن و در روز بیست و یکم در نزد رسیدن

او تربیع

تربیع ایمنش پس هرگاه برسد قمر در این اوقات بنحوس هر یک از وجوه به اتصال نظری
یا محلی تا در اتصال شدن در سعد و نحوس موت آنها زیاد میشود و در مریض سنگینی او
و بیم هلاکت است و اگر چنانچه برسد در این اوقات بسعود بهیچ یکی از وجوه مذکوره دلالت
میکند بر سبکی و حصول راحت از برای مریض بقدر قوه سعد و دلالت او و نظر کن پس
اگر ابتدای مرض او در روز است پس مریخ هرگاه منحوس شود در این اوقات
بدتر است از برای بیمار از زحل و مدلول آن زیادتی تب حادت یا مرگ ناگهانی یا سیلان
خون بسیار و اگر نظر نماید بتی السعود در این وقت بقمر و مریخ دفع میکند او را
سیلان خون و حاصل خواهد شد از برای مریض راحتی و اگر حدوث مرض در شب باشد
پس زحل اشد است بر مریض از هر نحسی هرگاه برسد با قمر در این اوقات و مدلول
آن زیادتی شده است از سردیها و زردی که در عروق او حادث شود پس منع
کند او را از خواب و شکستنی در استخوانها و دردی در مقعد و زیر شکم و هرگاه نظر کند
سعد و نحس پس ملاحظه کن که کدام یک از آنها قوی تر است پس تحقیق که غالب امر
بر چیزی که دلالت کند بر آن قوی تر پس هرگاه یافتی قمر را در روز حدوث
مرض زاید النور و مقارن شمس یا مریخ پس هرگاه برسد قمر تربیع ایسر آن درجه
یا مقابله آن درجه بیم مرگ است بر مریض و هرگاه برسد قمر تربیع موضع ابتدای با تعاظمه
و قمر زاید النور بود در هنگام رسیدن آن با موضع و ناظر بود بقمر زحل زندگانی
خواهد نمود و از مرگ خواهد رست و اگر چنانچه در ابتدای مرض قمر ناقص در عدد باشد

پس اگر زحل ناظر باشد باو در این حال هر آینه مبتلا خواهد شد مریض بمرض
دیگر پس اگر یافتی قمر را در یوم حدوث مرض با شمس تحقیق که موازی شده شمس قمر را
یعنی تجاوز کرده باشد از حد تربیع و زیاده در نور بجهت اینست پس هرگاه
قمر بحد تربیع موضع خود در ابتدای مرض و افکند سعود شعاع خود را برا و خلاصی می یابد
مریض از مرض در آن روز بدون شک و اگر نحوس شعاع خود را بر قمر افکند هلاک
میشود مریض در آن روز بلا شک **فصل هفتم** در شناختن کیفیت اخلاق مریض
و صبر نمودن و جبین و غیر آن از حال او و نظر کن در این باب بکجا آشا عشر
قمر پس اگر یافتی آن را با زحل دلالت میکند بر شکایت مریض و جزع نمودن او
پس اگر زحل راجع باشد دلالت میکند بر بهم بر آمدگی کلام او و اگر خطا آشا عشر قمر
با مریخ بود دلالت میکند بر خفیف مریض و قوی النفس بودن در امر مرض و اگر خطا آشا عشر
قمر با مشتری بود دلالت میکند بر صبر مریض در مرض پس اگر ناظر باشد در این هنگام
مشتری بقمر معالجه خواهد نمود مریض خود را بید و امداد و همچنین اگر خطا قمر با زهره بود مگر آنکه
کمتر است صبر مریض از صبر او در مشتری و اگر خطا قمر با عطارد بود پس ملاحظه کن حال
عطارد را پس اگر تحت الشعاع بود و بری از نحوس دلالت میکند بر تب گرم و اگر نظر
نمایند نحوس بعطارد خواهد گرفت مریض را هذیان **فصل هشتم** در عاقبت
امر مریض و مرد و نهای بد نظر کن از برای هر مریضی بصاحب بیت العاقبه
پس تحقیق که اگر صاحب بیت العاقبه در منتهای قرارش بود از نحس دلالت

بر مردن

بد میکند و این هنگامی است که بجز بیرون می آید از جدول تعدیل پس هر جزئی باشد که در جدول
اگر زیادتی بر او یا کم کمی از وجهی و آنکه از برای عطارد بیست و چهار درجه است و از برای
زهره چهل و هفت درجه و سه دقیقه است و از برای زحل شش درجه و سی و هفت دقیقه است
و از برای مشتری یازده درجه و سی و شش دقیقه و از برای مریخ چهل و نه درجه و سیزده
دقیقه است و از برای قمر کمتر است از اینها در دلالت بر موت و آن هنگامی است که مرکز
بوده باشد از برای او و در جدول از زیادتی و نقصان هفت درجه و چهل دقیقه و شمس
دو درجه و بیست و سه دقیقه و بدانکه آنچه مذکور شد از این درجات آن اکثر جزئی است
که جمع میشود از برای آنها از اختلاف اکثر اختلافات و گاهی کم میشود این جزء بسیاری
در بعض حالات پس لا اکثر و غلب اختلاف آنها در فلک تدویر یا خارج مرکز پس
از برای شمس دو درجه و بیست و سه دقیقه است و از برای قمر پنج درجه و یک دقیقه است و از برای
زحل شش درجه و بیست و سه دقیقه است و از برای مشتری یازده درجه و سه دقیقه است
و از برای مریخ چهل و یک درجه و ده دقیقه است و از برای زهره چهل و پنج درجه و پنجاه و نه
دقیقه است و از برای عطارد بیست و دو درجه و دو دقیقه است پس اگر چنانچه صاحب بیت
العاقبه کمتر باشد

البرج السابع من الطالع ونهاية كلام من السائل وهي ستة عشر بابا باب اول از برای
نظر در امر تزویج وبودن آن باب دوم در سوال مرد از احوال زن یا از شوهر
باب سیم در سوال دوشیزگی یا بی‌دوشیزگی که ایا بضیق شود یا نه باب چهارم در سوال مرد از خواهش
ودایش ... و الاجماع کرده یا نه باب پنجم در نظر در امر کدخدایی کان وکم شدن
باب ششم در نظر در امر دزدی باب هفتم از برای نظر در خصومت باب هشتم از برای
نظر در امر حرب باب نهم از برای نظر در امر سوال از کسی که گمان شده باو نافرمانی
ملک باب دهم از برای نظر در امر خارجی که محقق شده نافرمانی او مر ملک را یا نافرمانی
بند ... باب یازدهم از برای نظر در امر صید باب دوازدهم از برای نظر
در شوهر یا ... که ایا رسیده بان دشمن یا نه باب سیزدهم از برای نظر در امر دشمن و ...
او ... باب چهاردهم از برای نظر در امر شرکت باب پانزدهم در دانستن یا ... نظر از برای
و ... و دوستی و دشمن باب شانزدهم در امر کسی که قصد شده در منزل وی **باب اول**
از برای نظر در سوال از تزویج و در ان هشت فصل است اول در بودن تزویج یا انکه نباشد
دوم در دانستن انکه انچه نباشد از کجا فاسد شده سیوم در دانستن انکه تزویج از برای
مرد بهتر و موافق‌تر است یا از برای زن چهارم در دانستن اضلاق آن دو ...
پنجم در دانستن انکه کدام یکی زودتر تزویج اختیار کنند هرگاه ... مصلحت آنها
ششم در دانستن نکاح ... هفتم در دانستن وقت تمامی تزویج یا مایوس
شدن از ان هشتم از برای نظر در میانه انها از حرام و در دانستن دختر بکر یا زن

تا کار **فصل اول** از برای دانستن بودن تزویج هرگاه سوال شد از تزویجی
که ایا ممکن شود یا نه نظر کن بطالع وصاحبش و قمر و منصرف عنه آن پس گردان انها
دلیل سائل و سابع وصاحبش و متصل به قمر را دلیل سوال عنه پس اگر زهره سائل باشد پس
مراورا باشد و مر زن را زهره ... یکسان این دو را با اوله زن و مرد واین
ظاهر شد که اگر سائل زن بوده باشد پس همچنین مراورا زهره باشد قمر و منصرف
عنه ان و مر رجل ... باشد یا صاحب سابع پس نظر کن که چگونه است اتصال صاحب
طالع با قمر بر صاحب سابع و منصرف عنه قمر متصل به ان و زهره ... پس اگر متصل شود صاحب
طالع یا قمر بصاحب سابع یا منصرف عنه قمر متصل به ان یا باشد صاحب طالع یا قمر در سابع
دلالت کند بظفر سائل بانچه از آن سوال کرده بطلب التماس و الحاح و همچنین اگر اتصال
از تربیع یا تقابل یا مقارنه باشد دلالت کند بر بودن این بدیری و تعجیل ...
و اگر متصل شود صاحب سابع بصاحب طالع و یا متصل به قمر منصرف عنه ان یا باشد صاحب سابع
در طالع دلالت کند بظفر باین با سائل بحرص مسئول عنه بر این فاصله اگر اتصال از تسدیس
یا تثلیث باشد پس اگر باشد باین قبول تمام شود این امر و محکم شود و قوی باشد و اگر
نباشد قبول و باشد با این اتصال تربیع یا تقابل یا باشد در اجتماع و انکال اگر
نیافتی این دو دلیل اتصالی پس نظر کن قبول صاحب طالع را پس اگر نباشد قبول
پس رد النور یا جمع النور یا نقل النور ... دو دلیل پس اگر نباشد چیزی از این
پس نظر کن بشهادت قمر پس قبولش و سلامتش از نحسها دلالت کند بر بودن تزویج

فاصله

خاصه اگر قابل سلیم باشد و هرگاه قمر نور دو دلیل باشد باشد ظفرش بمطلب بمودت سوال
... شد کنند کان و همچنین نقل و جمع نور دلالت کنند بظفر بمطلب بکتوب ... از ان ...
و هرگاه قمر دفع تدبیر بصاحب طالع سابع باشد از سابع و قابل در عاشر باشد دلالت کند
بر قوت امر و ظهورش ... اگر دلیل بودن تزویج از قبول قمر باشد و قمر در عاشر بود دلالت
کند بر الحاح مطلب و همچنین اگر دفع کند قمر تمام تدبیر خود را بکوکبی در عاشر دلالت کند
بر علانیه بودن این امر و ظهورش ... باشد لکن ان دلالت کند بر بودن
این تزویج شبط **فصل دوم** در دانستن انکه تزویجی که باطل شود از جهة باطل شود پس نظر کن
بعد از انچه گفته شد متقابل ... از ان دو دلیل پس اگر منحوس یا ساقط فاسد شود امر بعد از ارادی
و تحقق بودن ان پس اگر نحس مفسد صاحب دوم و هشتم باشد بطلان از جهت مهر باشد
و اگر صاحب ششم باشد فساد از جهت ملامت کردن ... و تعدد ... لت
سائل باشد و اگر صاحب دو از دهم باشد پس از جهة ... زنان و اگر صاحب سابع
باشد فساد از جانب پدران باشد و اگر کوکب در برج نار باشد از جانب پدر
... و اگر کوکب در برج ابی باشد از جانب مادر ... و همچنین ...
... بر دلالت جوهرهای انها و اگر بوده باشد کوکبی که قطع نور کند بین دو دلیل باشد
فساد از جهت جوهر ... و اگر صاحب دوم یا هشتم باشد ... و اگر صاحب
سیوم از جهت برادران و اگر صاحب چهارم باشد از جهت پدران و اهل انها و پنجم انکه زن
... بود و برش ... اولادی و یا از برای مرد ولدی باشد و فساد از ان باشد و اگر صاحب

در این موضع ... چند بعض ...

ششم باشد از جهت صحبت و بیماری باشد چنین اعتبار کن باقی بروج را و اگر بحرکت از کوکب
ناقل بین الدلیلین باشد فسا و از جهت رسول باشد از کوکب قاطع نور باشد و ان از برای
هر دو موافق باشد پس دران خیری باشد و حاجت تمام شود و بدتر بحسی که قطع نور کند بحسی
قاطعی باشد که صاحب هشتم یا ششم یا چهارم یا دوازدهم باشد و اگر در برج ثابت باشد و تدوام
و ما سوای این بیت تر باشد در حکومت **فصل سیم** در دانستن اگر تزویج هرگاه دلالت
کرد دلیل بودن ان ایا مرد را موافق تر باشد یا زن را هرگاه دیدی شمس را ساقط یا منحوس دلالت
کند بر مضرت مرد و اگر زهره را دیدی منحوس پس مضرت و رسوائی بر زن باشد و اگر دیدی قمر را
منحوس یا ساقط که در هشتم باشد یا ششم یا دوازدهم یا با نحسی مضرت رسد بزن و مرد هر دو دلالت
کند بر خواری انها بحسب وبالی که برسد بانها را بر قدر ضعف ان موضع و ان نحس و ان برج
و اگر بحرکت قمر از تربیع نحوس و مقابله انها باشد و قمر در وتد باشد دلالت کند بر فرقت میانه
انها و منازعه و دشمنی و اگر نظر تثلیث یا تسدیس بوده باشد شغلی که برسد انها را بسبب فقر و بیماری
و اگر مقارنه باشد دلالت کند بر مرگ یکی از انها و اشد انش است که در طالع باشد و بعد ازان
در عاشر و اگر هم مقارنه در برج مذکر باشد بمرد ناخوشی و نکبت رسد یا بمیرد و اگر در برج مؤنث
بزن رسد ناخوشی و اگر در برج ذوجسدین باشد مقارنه هر دو را برسد این ناخوشی و اگر با مقابله
یا تربیع باشد پس نظر کن در مذکر بودن برج قمر و تانیثش پس حکم کن بان برای زن یا مرد و اگر
بجای نحوس سعدی باشد پس عکس کن مذکور را و حکم کن در تربیع و مقابله بموافقت و طول
صحبت شدید پس و تثلیث حکم کن بر زیادتی در ان چیزها و اری خاصه اگر قمر در برج ثابت در وتد

در وتد باشد پس ان از تسدیس باشد میرسد از جهت دوستان و برادران
در تربیع اول از مواریث و دفاین باشد و در تثلیث اول بسبب ولدان یا بعض اولادی
که بعد برای او بهم رسد و در مقابله از سفر و زنان و در تثلیث ثانی از سفر یا بسبب اولادات
و در تربیع ثانی بسبب سلطان و در مقارنه از عمل مرجو د میرسد این است در فصل او هرگاه یا فتی
اوله مرد را در برج مذکر و اوله زن را در برج مؤنث پس این خیر باشد برای مرد و زن
و هرگاه زهره و قمر در برج مؤنث باشد این تزویج از برای زن بهتر و موافق تر باشد
و هرگاه در برج مذکر باشد برای مرد موافق تر باشد برای مرد موافق تر شد و هرگاه
شمس و مشتری در مؤنث باشند ان خیری باشد برای زن و هر دو در برج مذکر
خیر باشد برای مرد و شمس و قمر هر دو در برج انثی خیر باشد برای زن و بد باشد برای
مرد و قمر در برج مؤنث و شمس در مذکر صالح باشد برای هر دو و بعکس ناخوش باشد
برای هر دو و بهترش است که در مسئله مرد طالع مذکر باشد و غارب انثی و در مسئله
زن طالع انثی باشد پس هرگاه خواهی دانستن وقت خوبی و بدی که دلالت کرده
بران دلیل برای هر دو یا برای یکی نظر کن بحسن کوکب دلیل را و انچه میانه او و سعد و نحس
که دال بر خیر و شر بود باشد از عدد درجات و نظر کن برجش را که یا ثابت باشد
یا ذوجسدین یا منقلب و نفس دلیل را که در وتد است یا در غیر ان پس اگر دلیل صعود باشد
یا در وتد دلالت کند بر سرعت این خیر یا شر یا انچه دلالت کند بران در عدد ایام در جهای
انتقال و اگر برجش از وتد باشد پس ماهها بود و اگر بعد از وتد باشد پس سالها باشد

و سالها باشد که برج منقلب بود و دلیل سریع السیر بود پس دلالت کند در وتد بر ساعات و قبل ازین
بر ایام و بعد ازین بر شهور و بگیر از صاحب خانه قمر هر گاه نحس باشد پس نزد رسیدن قمر بان
باشد انچه دلالت کند بران از شر و اگر سعد باشد نزد طلوع قمر بان باشد انچه امید داشته
شود از خیری که دلالت کند بران باوان سعد چنین دلالت کند در ابتدای تزویج و اولاد
و شهادت بگوی در وقت از صاحب ساعه و صورتش در برج منقلبه و مجسده و ثابته **فصل چهارم**
در دانستن اختلاف مرد و زن و موافقت انها دلیل بر انچه جاری شود میانه زن و مرد از خیر
و شر عاشر باشد و قمر و بر عاقبت امر انها رابع و صاحبش و صاحب خانه قمر و نظر کن عاشر
مسئله را و عاشر ابتدای تزویج را پس در ان نحسی باشد دلالت کند بر منازعه و مشاجره
انها و هرگاه سعدی باشد دلالت کند بر موافقت و همچنین رابع هرگاه در ان نحسی باشد
دلالت کند بر فساد عاقبت و بعد ان و بر دخول خللی در مهر و اگر سعد باشد بر عکس حکم کن
و صاحب چهارم هرگاه راجع باشد یا فاسد دلالت کند بر فساد عاقبت پس اگر مقابله
باشد دلالت کند بر بدخلقی و بسیاری خصومت خاصه اگر نیابت شد قبول پس اگر متناظر باشند
ان دو دلیل از تربیع باشد نیز بدخلقی لکن اصلاح اید بعض و تغیر شود از حالی بحالی و اگر اتصال
مقارنه باشد دلالت کند بر ندامت و ضجر و رسالت و اگر قمر ناظر طالع باشد و منحوس
بوده باشد میانه انها رسوائی و فریاد و غوغا و از یکدیگر دوری و مهاجرت کردن
و اگر نحس در طالع یا عاشر باشد این ناخوشیها از جانب مرد و اگر در هفتم باشد این از جانب
زن و همچنین البقیه بروج غیر انکه عاشر و رابع دلالت کنند بر داخل شدن مفسدین در میانه

انها و اگر ناظر ان دو دلیل بسبب القتال انها دلالت بر بودن تزویج باشد
تثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر دوستی و نیکوی خلق و اگر مناظره نباشد منصرف شد
قمر یا متصل بقمر در ابتدای تزویج دلالت کند بر عدم الفت انها و انکه با یکدیگر دوستی
نکنند و الفت نگیرند و همچنین اگر مناظره نباشد میانه زهره و مانعه شمس در ابتدای تزویج و در وقت
مسئله الفت نگیرند و جهای انها با یکدیگر و دوستی نکنند و باشد این میانه حرامخانه
داوه ایشان و انها و دشمنی و اگر ناظر باشد شمس با صاحب خود بمقابله دلالت کند بر بدخوئی انها
و بسیاری خصومت میانه انها پس اگر مقارنه باشد دلالت کند بر فریاد و فغان
و اگر تربیع باشد دلالت کند بر میانه بودن نیکوئی و لکن انها از یکدیگر ملال گیرند در بعض
اوقات و اگر تسدیس یا تثلیث باشد دلالت کند بر نیکوئی انها و دوستی اهل و این و در وقتی
باشد که ناظر باشند شمس و زهره طالع در ابتدای مسئله یا تزویج پس اگر ساقط باشند
صاحب طالع و صاحب سابع صحیح تر در دلالت باشند پس هر کدام که اقوی باشند
یا در وتد باشند پس صاحبش مستعلی و بلند مرتبه باشد و دیگری خاضع و فرمان بردار
باشد مر او را پس اگر هر دو مساوی باشند در قوت پس نظر کن انها بدرجه وتد و انچه
النهاده انها در جانبش صاحب ان دلیل مستعلی باشد پس مساوی باشند در قوت پس نظر
کن بشمس و زهره هر کدام که اقوی باشد یا در وتد پس مستعلی باشد پس اگر مساوی
باشند در قوت نظر کن در خانه قمر و بقمر استدلال کن بر موافقت انها پس اگر بدانی
مولد مرد و زن را نظر کن اگر یافتی در دو از دهم یکی از انها قمر دیگری را پس صاحب قمر مسلط

باشد و غلبه کند باشد مر دیگری را و ان فرزند باشد مر او را بمنزله بنده و اگر در مولد
یکی نظر مولود دیگری باشد دلالت کند بر مصاحبت ایشان و نیکوحالی ایشان پس اگر قمر
هر دو در مولد شان فوق الارض باشد دلالت کند بر صلاح آنها بعد از رضا و میان ایشان
پس اگر یافتی در مولد ایشان سعدی را در عاشر شان دلالت کند متولد شود ولدی
برای ایشان در سال اول از تزویجشان پس اگر برج عاشر از بروج کثیره الاولاد باشد
حامله شود زن در روز اول که داخل مرد بر زن **فصل پنجم** در بیان انکه هرگاه
دلیل دلالت بر بودن تزویج کند کدام یکی اول تزویج اختیار کند هرگاه یافتی دو دلیل را
که بسبب اتصال دلالت کند بر بودن تزویج در دو برج که هر دو ذو جسدین باشند با کوکب
ضامن صاحب کوکب که دلالت کننده بود بواسطه جمع نور یا نقل نور یا دو نور در برج ذو جسدین
باشد پس مرد تزویج کند غیر انکه را بخاطر گرفته و اگر زن سائل باشد تزویج کند غیر این مرد را
و نظر کن نزد این بدلیل دو زن که کدام در روند باشد پس باشد آن اسرع در تزویج
از صاحبش خاصه اگر متصل باشد صاحب سابع بصاحب طالع که تا الی برج رجل است در مسئله صاحب
برج هشتم زن سعد باشد و سعادت و هم صاحب طالع را دلوده باشد این باشد
کون تزویج پس اقرب ایشان باتصال اسرع باشد در تزویج **فصل ششم** در دانستن
نکاح فجور و حرام و لا دلالت بر بودن فجور میانه ایشان پس آن باشد هرگاه متصل شوند
اوله سه گانه سائل که آن صاحب طالع و مفرف عنه قمر و شمس است هرگاه متصل بوده
باشند با دله سه گانه زن که بصاحب سابع و متصل قمر و زهره بود بزحل و مریخ و اگر

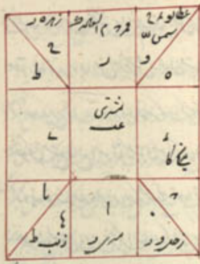
اوله مراد متصل باشند با دله مرد پس اگر متصل شوند بعض از اتصال با دله مرد بزحل
و مریخ پس دلالت کند بر وقوع نکاح حرام میان ایشان و اگر اتصال اول با دله نحسه
باشد پس اتصال اینچنین باشد از بعد باشد در اول نکاح حلال خواهد بود حرام
فصل هفتم در دانستن وقت تزویج هرگاه دلالت کند اوله بر بودن تزویج لا وقت
بودن پس تو نظر کن از اجتماع دو دلیل هرگاه دلالت از اتصال ایشان را او تا د باشد
و خاصه در طالع یا بقدر درجهای اتصال اگر آن در بروج منقلبه باشد ایام بود
و اگر محدد شهور و اگر ثابته سنین همچنین اوتاد دلالت بر سرعت کند و نوائر الطالع
بر شهور و میانه بطی و سرعت و سواقط بر بطی و سنین پس اگر دلالت از نقل باشد پس تحقیق
وصول با نقل منقول الیه بود پس نقل اگر از جایهای خفیفه بود و اسرع باشد و بطی باشد
که بقدر درجهای میانه ایشان باشد ایام بوده باشد یا شهور حساب کن سهم التزویج را
از برای زنها و مردها از برای هر یکی سهم او را پس بگیر میانه سهم ایشان و درجه زهره مطالع
پس انچه برسد پس آن ایام باشد پس اگر یافتی سهم و زهره را او روند پس اسرع
باشد سر تزویج را و هرگاه مرور کنند زهره و مشتری بدرجه سهم در سیر شان پس بگوی
در وقت مرور بودن تزویج و بهتر شد آنست که اتفاق افتد این در وقت رسیدن
سیر سهم زهره یا بنقطش چه این تخلف نمی کند باذن الله قول ارسطو گفته است
ارسطو نظر کن بکلام سائل انچنان کلامی که تلفظ کند بان با مسئله او پس اگر این قول
که می شنوی تو آنرا مستقیم الحروف الاول و الاوسط باشد از این حروف مستقیمه پس نکاح

از برای هر حرفی از انتهاهای تا ده از ده حرف پس نگاه دار اعتبار او انچه باشد آن از انها محترق
از نحوس و نظر نحوس پس کن محترق زیرش باشد پس نگاه دار از برای آن بهتری و اگر محترق وسط
باشد نگاه دار از برای آن یومی و اگر محترق آخرش باشد پس نگاه دار از برای آن سالی
و اگر باشد که ناظر باشد بان حسنی سعدی پس نگاه دار از برای آن بخشش و اگر باشند در حروف ثقیل
مخالطه حرفی که دو حرف است پس بوقتی که هر حرفی را از این حروف ده ماه باشد
زیاد و یکی ابرار آنچه بهست پس انچه جمع شود یا عدد این ایام و ساعات تزویج واقع میشود انشاء الله
تعالی **فصل هشتم** از برای نظر در میانه دو شخص از حرام و در دختر مذکور ان ایا از او باشد یا نباشد
پس طالع از برای سائل و سابع از برای مسئول عنه باشد که آن مراد باشد و کوکب متصل قمر بخش
باشد که متهم مراد او بود پس نظر کن انچه را در سابع باشد از کوکب غریبه در فرسه و بکوکب متصل بقمر
پس آنها دلیلها باشند پس اگر یافتی صاحب طالع را متصل بصاحب سابع یا کوکب متصل به قمر یا کوکبی
که در ان باشد و دو نحس ناظره باشند این کوکب را از بعض نظر دلالت کند بر تحقیق امر ابهام در نزد
سائل بحلال باشد یا حرام انشاء الله و اگر باشند سعود با این اوله سه از بعض نظرها از غیر نظر نحوس
دلالت کند بتحقیق امر بحلال در نزد سائل و اگر ناظر باشند سعود و نحوس و برابر باشند باشد
این بحلال و حرام انشاء الله پس اگر سوال کنی از چند نفر ایا میان ایشان او حرامی باشد نظرها مبهمی
اثر او بر ترتیب و ثبت کن اول و ثانی و ثالث را و بگردان ناظر الطالع را بصاحب طالع
و قمر دلیل پس نظر کن که این دلیل از ناظر دو کوکب یا سه کوکب متصل با یشان باشد یا نه
پس اول کسانی که سوال شده از ایشان دلیلش متصل با اول باشد و ثانی دلیلش متصل

ثانی باشد و ثالث دلیلش متصل بثالث بود پس اگر نباشد هر دلیلی از این اتصالات پس
دلیل اول صاحب مثلثه اول باشد و دلیل ثانی صاحب مثلثه ثانی و دلیل ثالث صاحب مثلثه پس
نظر کن در اتصال صاحب طالع هر دلیلی را از ایشان و نظر سعود و نحوس با ان پس حکم کن در ان
بانچه وصف کردیم مر تو را او در اول باب پس اگر خواهی دانستن اعوان ایشان را بر این
امر پس نظر کن کوکبی را که در سابع باشد پس آن معین مسئول عنه باشد وصف کن اثر احسنت
کوکب و ثبت من مواقعش را از برای وصل مرا و پس بگوی از ان حسابکه بیش بگیر و ان کوکب
مقارن قمر را یا جارض در برج بش او اعوان متهم مراد و تحقیق کن بر ان و وصف کن اثر احسنت
کوکب و برج قول ارسطو در انکه دختر که ایا بکرست یا نه و در ان ایا عفیفه است یا نه و گفته است ارسطو
نظر کن سبع طالع یا مولی که شنوی پس اگر در ان حرفی باشد از حروف زهره پس این زن
زانیه باشد مید هد خود را هر که طلب کند از او پس اگر حرفی صحیح باشد از این سبع
حرف پس این دختر بکر باشد و اگر از این دوازده حرف باشد پس این زن در نزد
مردم از جمله دختران باشد و با او جماع کرده باشند و او زنا کند یا پسری و اگر از این سبع
حرف هر کدام که به منتهی شود آخر کلمه پس این زن نباشد مر او را شوهری و اگر باشد در سبع
حروف پس مر او را شوهر باشد و اگر ناظر باشد برج سبع اول بحظ اثنی عشریه اول الطالع
باشد یا باشد در ان یا در سبع نجم یا نهم یا ناظر باشد بان از نظر یا سالی که محترق شود پس او را
زانیه باشد و لکن حیا کند از مردم و اگر زحل باشد با این صفت پس باین زن عمل قوم
لوط کنند یا مساحقه با زنان کند و اگر مشتری بود پس از آن صادق بود و شدید بخیل

واگر عطارد باشد پس او دوست دار پیر کوچکی را که بر بیامد بهوی صورت او وساس کرد او را
پس اگر قمر باشد پس جوانی خواهد که یاری دهد آخر تر اپس اگر مریخ باشد و ناظر باشد
بان زهره و قمر پس او را کسانی باشد که دوست دارد و زنانش او و لکن مفتضح شود و اگر مشتری
باشد و ناظر باشد بان قمر پس او جوانی باشد و طرح شده بسبب او بجهتی میانه دو نفر و اگر
قمر با عطارد و با زحل باشد و ناظر بود بان مشتری پس او صالح باشد و سدیه و لکن بد خلق باشد

مثال فی امر التزویج یافتیم اتصال قمر را
بمشتری که از ادبیت ساعت بود در جای
عرس پس دلالت کرد بر اینکه مسئله از تزویج باشد
و اتصال قمر بمشتری راجع بود و بعد از ان بمریخ
صاحب خانه قمر پس دلالت کرد رجوع مشتری بمریخ
کار رو انتقال در اول امر و این از قبل ولی



مراة باشد از جهة عمر امر مشتری در خانه زهره و از جهت قبول قمر بعد از ان از صاحب نه شش
دلالت کند این بر آسانی و ظفر بحاجت از جهت ولایت مریخ خانه قمر را در او طالع و ولی
که در وسط السماء بود و از جهة سقوط مشتری از مناظره زهره صاحب سابع دلالت کند بر اینکه
ولی طلب کرده شده و زن نباشند در کیولایت و از جهة اتصال عطارد بزهره دلالت
کند بر اینکه ولی زن دیگر غیر او و از جهت بودن عطارد و مشتری هر دو در خانه زهره
و زهره در خانه مشتری دلالت کند بر آنکه ایشان از یکجانه داده باشند و چون بعض

انتها در خانه بعضی باشند و ناظر باشند بعضی ببعضی بتسدیس دلالت کند بر اینکه ایشان
برادران باشند مراد رو آنکه غایب باشند و از جهة سقوط عطارد از طالع و بودن مشتری
در نظر طالع دلالت کند بر غایب بودن برادران و از جهت سقوط قمر بر انظار زهره و زحل دلالت
کند بر غیبت مراد و مرد وقت بودن تزویج انتقالات بسبب حرکت قمر و از جهت بودن زهره
در خانه مشتری در حالی که ناظر است بصاحب خانه خود دلالت کند بر آنکه بودن این امر از جانب
امراء باشد بغیر رضای اهلش و از جهة آنکه مشتری که صاحب ساعت است در نظر طالع باشد دلالت
کند بر بودن این بعد از خشم او و چه مشتری در ربع دال بر تهور او و از جهة بودن عطارد
در برج منقلب در شرف زحل با راس متصل بصاحب شرف دلالت کند بر جیب برادر کوچک و از جهة
نظر شش بمریخ حال در عاشر دلالت کند بر دگرگونش و دور گسترد وجود ها غیر آنکه از جهة سقوط
عطارد در دوازدهم در برج منقلب معطل ماند از عمل خود و برسد اگر اندر بعض اوقات و از جهة بودن
مشتری در شرف قمر و رقند و برج ثابت دلالت کند از برای برادر بزرگ بر شرفی که زایل نشود
از دنیا تا آنکه بمیرد و اینکه این شرف رسیده است او را از سلطان از جهة بودن مشتری در شرف
قمر پس دلالت کند بر اینکه مالک کسی است که بشرف رسیده او را و اگر میبود مشتری
در شرف خود دلالت میکرد بر آنکه او از اهل بیت ملک باشد پس نظر کردیم در موقت مس مراة تزویج
زهره و از فلکش تحت الشعاع بود سعید و نحوذ نظر کردیم اگر او را نجه طلب میشود از اول است باشد
پس برادر چهل و نه سال و کسری از سال پس نظر کردیم از برای معرفت تزویجش پس دلالت
کرد بر اینکه او بشوهر رفته و نکاح شده از جهت بودن مریخ با زهره در تثلیث و از جهة بودن

عطارد در خانه زهره و زحل در خانه عطارد دلالت کند بر اینکه مردی که نکاح کرده آخرا از زن
داده او بوده و از جهة بودن زحل در نظر زهره در بیت موت دلالت کند بر موت زوج اول و از جهت
بودن ذنب در برج زهره دلالت کند بر اینکه نباشد مراورا اولدی یا بمیرند فرزندان او
مثال اخر یافتیم در این مسئله صاحب طالع زحل و شمس را در بیت السفر متصل بزحل و قمر در عاشر منصرف

از مشتری و خالی السیر پس دلالت کرد
بر اینکه صاحب نباشد و از جهة بودن عطارد
در خانه زهره و زهره در خانه عطارد دلالت
کند بر اینکه میانه ایشان قرابت خویشی باشد
و از جهت بودن مشتری دلیل مراة در سابع
و قمر در برج ذو جسدین پس دلالت کرد بر تزویج



مراة غیر آنکه طلب کیست او را از جهة بودن عطارد و صاحب طالع در خانه مشتری با زحل در بیت منحوس دلالت
میکند جهت حضرت طلبه که باشد در تزویجش از جهة
بودن شمس با ایشان دلالت کند بر آنکه از زن حاجت
عرض کنند بسلطان و بر آنکه تزویج صاحب مسئله در ازو نهانی
باشد آخر عن تزویج لم یظفر به بود و صاحب طالع
صاحب راجع و صاحب سهم السعادة بمریخ ساقط از آن



و مر قمر را اتصال بود بمقابله زهره و انصراف از مقابله عطارد و ان صاحب حظوظ در طالع

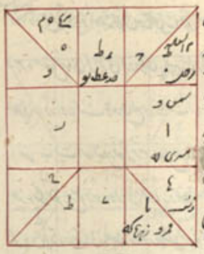
بود و بودن سهم السعادة در سابع و اتصال قمر بمقابله دلالت کرد بر بودن سوال از تزویج و از جهت
انصراف قمر که غالب بود دلالت بر صاحب طالع بسبب اتصال و انصراف از عطارد
دلالت کند بر تزویج سابق عزیزی را که طالب او است و از جهة نظر مریخ بزهره دلالت کند بر اینکه
او را زوجی بوده و از جهة بودن صاحب خانه ولد با زهره دلالت کند که او را فرزند بوده و چون
زهره متصل بهای قمر اقوی بود از عطارد بسبب نیا ولی بعض از شمس بر بعد عطارد و بودن شمس در خانه
خود مراورا او دلالت کند طالع بود دلالت کرد بر اینکه مرد از طلا زهای سلطان باشد و از جهة
انقلاب بیت العاقبة و رفع قمر بزهره راجع دلالت کند بر اینکه امری که سوال از آن شده بخواهد بود
غیر اینکه نظر مریخ بزهره و بودن عطارد تحت الشعاع و نقل قمر میانه ایشان دلالت کند بر طلاق
کردن ایشان در نهانی با هم در روز از مشغله پس کمیله پیوند میانه ایشان و تمام نشود امر که با ذن الله
تعالی مثال عن تزویج لم یظفر و تزوج غیرها یافتیم انصراف قمر را قطعا از طالع را اما بسقوط صاحب

از زهره و که حال بود در عاشر و دو از الاالات
ساعت بود و بیت قمر در خانه طالع و حظ
قمر با او بود پس دلالت کرد بر بودن مسئله از زنان
و از جهة بودنش در مقابله سهم السعادة دلالت
کرد بر اینکه این سوال از تزویج باشد و از جهة
خالی السیر بود و قمر در برج منقلب و سقوط صاحب



طالع از طالع و انصراف شمس از صاحب طالع دلالت کرد بر اینکه سوال عنه نباشد و از جهة بودن

زهره در خانه عطارد و در عاشر با زهره که دلیل طالع باشد در برج ذو جسدین دلالت کند
بر تزویج سائل و غیر این زن مر او تزویج زن غیر این مر در او و اینکه زود تزویج اختیار کند از جهت
حلول زهره بوتد و زوال مشتری از اوتاد و از جهت انصراف قمر از زهره و حال آنکه آن بمرات
بمریخ که حال لحو با قمر در برج منقلب دلالت
کند بر رسیدن مرد بنکاحی از غیر جمله خود و کم باشد
ثبات آن یا که زن و از جهت بودن مریخ و قمر در رابع
الحال نکاح کند کنیز از او و از جهت نظر تثلیث …
و حال آنکه اتصال در خانه او باشند مسئله …
طمع فیه صاحبه ثم انتقض فالک با قیم قمر را از زن



مسئله منصرف از مقابله مریخ متصل بتسدیس شمس صاحب طالع پس چون نشسته شد امر نظر کردیم
صاحب بیت مراد و در شرف صاحب … قمر در شرف و حال شرف خود پس کردانیدیم اثر را
دلیل پس گفتیم سوال کرده از زنان پس از جهت نظر قمر و مریخ بشمس از تثلیث و تسدیس دلالت
کند بر آنکه سائل طمع دارد در این تزویج از جهت پدر و مادر جاریه و لکن برسیدم او از جهت
سقوط اتصال از طالع و از جهت آنکه مریخ صاحب خانه ابا است و آن در تثلیث شمس است و دلالت کند
بر دوستی میانه پدر جاریه و سائل و از جهت بودن مریخ در خانه مال از غیر نظر زحل بصاحب
طالع دلالت بر آنکه سائل ابرو الدب ربه مالی باشد و او تزویج کند جاریه را از جانب
خود و از جهت نظر زحل صاحب طالع و دلیل جاریه بتربیع دلالت کند بر آنکه جاریه راضی نشود

زیجی

تزویجی که پدر کرده او را و از جهت نظر زحل صاحب طالع زهره به تربیع زحل دلالت کند بر آنکه
تزویج بدست جاریه نباشد و آن محبوب باشد در خانه در او خود و اکراه نشود بر چیزی از جهت
بودن زحل در یازدهم و نظر زهره از شرفش این غیر آنکه سقوط زهره دلالت کند بر آنکه شرقی … باشد
دور او زیستی و از جهت بودن شمس صاحب طالع در خانه زهره دلالت کند بر انس … الخانه …
جاریه و از جهت بودن زحل در بیت الرجاء و بودن مشتری با شمس در عاشر طالع باشد در او الارش
سهولتی تا آنکه بشنوند او را امر دیم در این از جهت پدر دختر باشد مثال آخر نظر کردیم در این مسئله پس
یافتم شمس صاحب شرف طالع و صاحب مثلثه اکر او مثلثه سهم السعادة و در شرفش منصرف شد قمر را
چونکه ساقط بود صاحب طالع دلیل پس دلالت کرد از جهت بودن شمس در مقابله خانه خود و با آن



قمر در زهره بودن بر آنکه مسئله از تزویجی که میان
باشد که مشهور رومیین شود آن از جهت دلالت
قمر و اتصال شمس بر بروز از … الشعاع و از جهت
بودن عطارد در عاشر دلالت کند بر آنکه
رسوائی آمد و شد کند میانه ایشان
عزیب نباشد از جهت ولایت عطارد
طالع را و از جهت بودن شمس در برج آتشی در مثلثه خانه خود دلالت کند بر آنکه او زن باشد
و آن زن کنیز بود چه … نظر کند با آن از خانه آتش آن در بیت … باشد و اگر ناظر …
بجو رامیکفتم که آن مرا از دشمن باشد و از جهت بودن ذنب در طالع و سقوط صاحب شرف و …

دلالت کرد بر آنکه سائل … نباشد و از جهت بودن شمس دلیل در خانه زحل که مر او را است مر برج
عاشر دلالت کرد بر آنکه او پیشه در خانه سلطان باشد و در شناس باشد و در نزد ایشان … نظر
نظر مشتری از تثلیث بشمس دلالت کند بر رسیدن شمس بجاه و ملک بجهت شمس مر اموال … ایشان که … بر دل
شمس از اوتاد و دلیل باشد بر کسانی اموال در نزد او و از جهت نظر تثلیث مریخ بر زحل صاحب عاشر
دلالت کند بر رسیدن آتش بسرداری لشکرهای سلطان و قرب و منزلت نزد او و یکی اتصالی
آن از جهت انقلاب برج زحل و زوال مریخ از اوتاد و از جهت آنکه آن متصل بود بوی در … شمس
و از جهت بودن زهره صاحب هفتم در یازدهم از تثلیث خانه خود دلالت کند که زن نیکو منظر
تر باشد از مرد و اینکه زن معروف و مشهور است و از جهت توسط شمس از میان خانه اش دلالت کند
بر آنکه آمد و شد رسول از غیر جمع خانواده او باشد و از جهت بودن شمس و زهره دلیل اتحاد در برج
در جای الصدقا دلالت کند بر اظهار کردن هر یک از ایشان بدیگری محبت و دوستی را و از جهت
اتفاق افتادن مشتری در جور انجم برج دلیل اتحاد دلالت کند که مر ایشان را هر دو اولادی
باشد مشهور پس سعد قلبین و از جهت بودن عطارد صاحب خانه خود او در ششم خانه اش ساقط
از آن دلالت کند بر بعض اولاد ایشان مرده اند و از جهت انقلاب برج طالع و رابع و سقوط
صاحب دو در دوازدهم و بودن صاحب برج عاقبت تحت الشعاع دلالت کند بر سقوط
امر مطلوب و آنکه آن نکو … شد و از جهت اتصال قمر بزهره دلالت کند بر رضای آن
بر دو چیز آنکه بسبب سقوط زهره از صاحبی نه آن راحتی شوند خانه و داده … تمریع
فی معرفة … هرگاه سوال شدی از صفت زنی پس وصف کن اثر را از کوکبی که در طالع

بود پس

بود پس اگر قابلی باشد و ساقع از کواکب پس از خود برج و صفتش و میل آتش اگر با فی … نفسی با
در طالع دو دیگری را ساقع پس بکوی که میانه و سائل عشقی یا تهمتی با شری باشد و ملاقات
کرده بسبب آنکه آن قمر و همی و استعانت جوی با قمر و اتصال آن و جایش و صاحب ساعت
برات الله تعالی قوی کند لکن الی التزویج کفیت و هر گاه متصل شود صاحب طالع سابع و بوده
باشند در اوتاد و صاحبان اتصال ناظر با ایشان باشند و متصل باشد با زهره در اوتاد و جو …
بود تزویج و همچنین اگر متصل شود قمر بزهره و آن قوی باشد و قبول کرده شود و قمر چنین باشد
و همچنین اگر متصل باشد زهره بشمس و از برای شمس در طالع حظی باشد و شمس قبول کرده شود و ناظر باشد
با آن صاحبش و اگر متصل ساقط باشند صاحبه … یا غایب باشند از ایشان صاحبان اتصال
طمع کند در تزویج و نزدیک شود امر در آن تزویج پس گسسته شود و باطل کرده بأذن الله
و اگر قمر و شمس و زهره و صاحب سابع در اوتاد باشند بغیر اتصال و صاحبان آن ناظر باشند
و قوی تو هم شود و طلبان تزویج درست شود امر در آن تا آنکه نومیدی باشد از آن پس تمام
شود بأذن الله و قوتش گاهی بود که منتهی شود دو دلیل و اول امر تزویج بود بدی تیره باشد این
یا الایام یا شهور یا سنین **قوله** فی المعرفة وعدمها پس اگر خواهی که بدانی که آیا عفیفه باشد
این زن که خواستگاری شده یا زنی که سوال از حال او شده پس نظر کن صاحب طالع
و زهره و قمر را پس اگر یافتی ایشان در بروج ثابته و سعود ناظر با ایشان پس این زن بکر باشد و عفیفه
و اگر نحوس بجای سعود باشد پس اگر بکر باشد و غیر عفیفه و اگر باشند این او … در بروج مجسده
و سعود ناظر با ایشان پس او ثیبه غیر عفیفه باشد … اگر آن ناظر مریخ باشد و اگر نحس … ناظر

باشند و بوده باشند ناظر مریخ باشد غیر عفیفه مشهور بعیب بوده و رسوا و اگر زهره و مریخ هر دو ناظر نباشند و عا
باشند باشد غیر عفیفه و باشد مستور پس اگر طالع و اول او در برج منقلبه باشند و بوده باشند نحوس
ناظر باشند خاصه اگر ناظر مریخ باشد فتنه‌ها و بدیها را در آن باشد بر مردان و زنان و اگر سعود [illegible]
نحوس باشند زن خواهش دارد و صاحب حیا و پرده دار و منع کننده خود را از شهوتهای بدی
مگر آنکه بر او پس نتوان بدکردیدن رای و مقلب شدن اثر آن کاه و **فوائد خسته و قبحها**
و اگر خواهی دانستن نیکویی و زشتی زن را پس نظر کن بطالع و بگردان آنرا دلیل و سیارات
مراة قبالی را از برای کردنش و ثالث را از برای دستها و کتفین و همچنین هر برجی از برای
عضوی که آن خانه مجزی شده بر آن عضو از خانها نهاده اند پس از برای هر یکی از این اعضا برج
این حیوانی که منسوب باشد باین برج که دلیل باشد بر آن و نظر کن که کجا باشد قمر در خانه
که سعود باشد پس آن عضوی که دلالت کند بر آن این برج که در آن خانه قمر نیکو بود و در آن
علامتی نیکو باشد و هر برجی که قمر در آن منحوس باشد دلالت کند بر آنکه این عضوی که دلیل
بود بر آن این برج قبیح باشد و در آن علامتی زشتی قبیح باشد و اگر قمر زاید باشد پس
آن زیادتی در بدن باشد و اگر ناقص نقصان در آن و اگر متوسط در میانه زیادتی و نقصان
پس آن اثری باشد در پوست و ظاهر عضو و اگر خواهی بدانی رنگ این اثر و علامت را
پس مزاج بدو لون برج و قمر را ابلوی که دلیل باشد دلالت کند بر آن کوکب حرارت دهد
باذن الله تعالی پس اگر خواهی بدانی که کدام کیفیت غالب باشد پس اگر قمر و حش
قمر ارضی باشد پس آفت در سردی و خشکی بود و اگر مایل از حرارت و رطوبت و اگر ناری

پس

پس از گرمی باشد و اگر بوده باشد قمر در برجی که مخالف باشد از برای این بروج آنکوکب
که نحوست کوکب است در مزاج پس مزاج بدو طبیعت آن دو برج را و هر عضوی که بوده باشد
در آن نحس دلالت میکند بر زشتی آن عضو پس فرمان بر در به سوال شده از امر آن زن
این قاعده را پس اگر اراده کنی که بدانی که آیا زن مالدار است یا فقیر پس نظر کن اگر بوده
صاحب هشتم متصل بصاحب هفتم و صاحب هشتم سعد باشد و بوده باشد قمر ناظر بسوی هشتم و صاحب
هشتم و بوده باشد نحوس غایب از هشتم پس آن زن چیز دار است و اگر بوده باشد امر بغیر آنکه گفتیم
شد پس زن فقیر است و اگر بوده باشد امر میانه پس زن میانه است در غنی و فقر و همچنین اگر
بوده باشد سوال از برای زن و باشد دلیلش طالع پس نظر از طالع و دوم چنانکه ذکر کردی
از هفتم و هشتم باذن خدا پس اگر اراده کنی که بدانی آیا دوستی واقع میشود میان زن و شوهر
چون دانستی که تزویج خواهد بود پس اگر باشد مناظره صاحب طالع و رب هفتم و صاحب طالع
و زهره و قمر و صاحب هفتم و زهره و قمر نظر دوستی و قبول با یکدیگر دوست باشند و هر یک
از دیگری نفع برد و اگر یکی قابل باشد و دیگری غیر قابل پس قابل دوست دارد از مدت صاحبش را
و دیگری دوست ندارد و دیگری بدین طریق در جمیع آنچه سوال کرده شوی از فعال زن
ان شاء الله **باب ۵۳م** از برای نظر در امر مردی که طلب میکند زنی که بدست آورد
و اراده دارد که عروسی کند با او یا میتواند یا نه و کسی که سوال کند از زنی که از خانه
شوهر رفته و ناشزه شده و آیا برمیگردد بسوی شوهر یا نه و آیا از برای شوهر این خیر است
یا نه نظر کن بشمس دلیل مرد و زهره که دلیل زن است پس اگر شمس در وتد فوق الارض باشد

چون سابع و عاشر یا در برج سهم السعاده باشد و زهره مغربی باشد و راجع برمیگردد زن بسوی
خانه شوهر بخود خود و ملکش پشیمان است از کار خود و قادر میشود بر عروسی آن زن اگر سوال از آن
کند و همچنین مطیع و فرمان بر مرد باشد و ترسناک باشد از او تا زنده است آیا می طلبد مرد از زن
بهره و نیکی و اگر بوده باشد زهره شرقی راجع برمیگردد بخانه مرد از پیش خود لکن پشیمان باشد
از آنچه کرده پس اگر شمس همچنین فوق الارض باشد و زهره در مغارب پس همچنین باشد از برای
مرد و اگر یافتی زهره را در اوتاد فوق الارض یا در برج سهم السعاده و شمس تحت الارض باشد
یا در خانهای ساقط پس همچنین که در ضعف مرد و قوت زن و آنکه زن فرمان بردار شوهر است
و جدا خواهد شد در آخر جدایی که چاره از آن نیست و اگر سوال کنند ترا از برگشتن زن
ناشزه و زهره همچنین فوق الارض باشد یا در مکان سهم السعاده باشد و شمس تحت الارض
و قمر بنور باشد برگشتن زن بخانه اش کم است بسیار و اگر قمر از زیر نور گذشته باشد حاصل باشد
وقت خروج آن زن از خانه مرد پس برگشتن زن بخانه اش شتاب باشد و اگر قمر در وقت
بر آمدن زن از خانه اش ساقط باشد و زهره نیز در این وقت مقیم باشد و غربی یا راجع
باشد و غربی برمیگردد و بخودی خود غمناک و پشیمان پس اگر زهره در این وقت شرقی باشد
و خارج از تحت شعاع شمس و مستقیم باشد زود برگردد زن بخانه خود و مرد پشیمان نشود از برگردانیدن
کردن و اگر یافتی در وقت مسئله شمس و زهره را و هر دو ساقط باشند از طالع بگو بآن مرد
که طلاق دهد زن را که نفع و خوشی مرد در طلاق است و همچنین اگر یافتی شمس و زهره را در جایی
نیکو پس نیکو خواهد بود و اگر یافتی زهره را مستقیم [illegible] پس دلالت میکند بر آنکه زن مسلط بشوهر

بر مرد

بر مرد و جدا میشود و مرد پشیمان میشود و خود را ملامت میکند چنین است کلام در سوال
از کسی که خود انکاری کرده زنی را و اگر زهره در وقت خروج زن از تحت الشعاع بگذارد مغرب
بر آنکه برمیگردد بسوی خانه خود و زن پیوسته پشیمان خواهد بود از وقت بر آمدن او تا [illegible]
که همیشه نظر کنی در امر تزویج بقمر و طالع پس اگر یافتی هر دو را که نحوس فاسد کرده است پس زن
و مرد همیشه در عداوت باشند و دوری کنند هر یک از آنها از دیگری مگر که نظر کنند
بسوی نحوس سعدهایی که کم کنند نحوست نحوس را و گفته اند بعض حکما بگردان طالع
و صاحبش را شمس و کوکب منصرف عنه قمر را دلیل زن ناشزه پس اگر نظر داشته باشند او را
بروج مثلث یا تسدیس برگردد زن بسوی شوهرش برضای خاطر خود و اگر نظر داشته
باشند تربیع یا مقابله یا مقارنه و بوده باشد آنجا قوتی برمیگردد زن [illegible] و در سرکشی باشد
آنجا نظر قبولی برگردد بعد از نفرت و نشوز بغیر رضای خود و اگر این ادله با یکدیگر نظر داشته
باشد و باشد کوکبی که جمع نور کند میان دو دلیل و رد کند نور را بسوی صاحب طالع زن
برمیگردد و مصنف گوید که اگر طالع برج ثابت باشد و زحل در یکی از اوتاد باشد خصوص
عاشر دلیل باشد بر آنکه زن ناشزه باشد و از خانه شوهر برآمده و پیوسته چنین باشد
و اگر مریخ در یکی از اوتاد باشد و قمر دفع نور کند بسوی مریخ خصوص اگر طالع برج منقلب باشد
از یکدیگر جدا خواهند شد و اگر چنین باشد و لکن یکی از دو سعد در وتدی باشند
خاصه عاشر دلالت کند بر آشتی بعد از جنگ و اگر سعد در طالع باشد مرد موافقت با زن
کند و اگر در مغارب آشتی و موافقت از جانب زن باشد و اگر آشتی باشد ناظر باین سعد

باشد خواهد بود این آنچه اینجا بغریب **باب سیم** از برای نظر در امر مرد که آیا در این شب با زنان نزدیکی میکند یا نه پس اگر کسی از تو سوال کند که آیا مراد من در این شب از زنان بر می آید یا نه پس نظر کن اگر زهره ناظر است بطالع پس مراد حق در این شب بر آید از آنچه زنان و همچنین اگر سوال کند که آیا مراد من در این شب بر آید یا نه پس همین طریق نگوی حکم در هر دو یک طریق باید کرد و اگر زهره ناظر نباشد پس نزدیکی خواهد کرد و نه نزدیکی کرده و اگر ناظر باشد زهره از هفتم بر زحل پس مرد نزدیکی خواهد کرد و نه نزدیکی کرده و اگر ناظر باشد زهره از هفتم بر زحل پس مرد نزدیکی خواهد کرد با کنیزان یا پیر از کرده است یا آنها و کم ناظر باشد زهره از هفتم بمشتری نزدیکی خواهد کرد با زنان بزرگان و پادشاهان و اگر نظر کند زهره از هفتم در هر یک از دو سوال که باشد نزدیکی کند با زنهای آزاد و اگر ناظر باشد از هفتم بقمر نزدیکی میکند با زنی نیکو یا کنیز خوشبوی مر آن سفید باشد و بابت که دلالت کند که با زن پدر یا پسر خود بوده و اگر زهره با عطارد باشد یا ناظر بسوی این باشد از خانه هفتم پس نزدیکی میکند با دختری کوچک بکر و خلاصه آنست که اگر زهره در هفتم از طالع ناظر بسوی این کواکب باشد دلالت کند بر مثل آنچه گفتیم و اگر زهره ساقط باشد از طالع پس نکو نزدیکی نکرده و نخواهد کرد و اگر باشد از طالع برج سعد و سعود نظر کنند بسوی طالع از جای نیکی چون او تاد یا سعود در طالع باشند خواهد بود آنچه سوال کرده از آن عجب **باب چهارم** در سوال مرد از خواب خویشتن که نزدیکی از انها چگونه بود و چگونه خواهد و اگر پرسد مرد که کجا بر خواهم برد شب را یا با کی بسر برده ام در شب ای این جهت ای انجا نیست

کهرا

کرده ام با زنی یا نه پس نظر کن بسوی زهره اگر از خانه مریخ یا از زحل طالع شده پس او مباشرت میکند یا کرده و در این ساعت غیر زن خود را او پسر آورده در منزل غیر خود و اگر زهره در خانه عطارد باشد یا قمر در خانه زحل یا سرطان باشد یا داخل شود در خانه زحل یا عطارد پس بسر می آورد شب را در خانه تاریکی که چراغ در آن نباشد و در پس او زنان بود اگر زهره و قمر هر دو در هفتم باشند و سوال در شب باشد بسر می آورد شب را با زنی آزاد بر فراش پاکیزه و اگر زهره و قمر در طالع باشد این مرد صحبت کرده با زنها یا محاصر ایشان نموده در این شب و اگر زهره و قمر در خانه قمر بوده دلالت بر مثل این کند و اگر زهره و قمر در هفتم باشند و هفتم خانه مریخ باشد چه مریخ ناظر باشد و چه ناظر نباشد بسر می آورد با زن حایض شب را و اگر مریخ در میزان باشد یا نظر داشته باشد از هفتم بدر جهای طالع پس آنمرد با زنان عمل قوم لوط کند و با زنان نزاع خواهد کرد و لکن همان او زنی بوده و اگر عطارد در هفتم ناظر بزهره باشد یا زهره در هفتم در خانه زحل باشد پس او نزدیکی میکند با زنهای که لایق نیست و فاجره اند و اگر زهره در هفتم خانه خود باشد یا خانه مشتری پس او نزدیکی میکند با زن خود و بسر می آورد شب با زن خود و اگر طالع برج دو جسدین باشد و ناظر باشد بطالع زهره از هفتم و هفتم برجی باشد منسوب بچهارپایان و یا باشد خانه زحل و در بیجان او پس این مرد نزدیکی میکند با چهارپایان مانند خر و گاو و غیر اینها و اگر ناظر باشد زحل از خانه خود در هفتم بطالع پس این مرد می آید نزد نیا شهار او کنیزان او و لقاها یا زن مرده را او بسر می برد در جای کثیف و اگر مشتری

از هفتم ناظر بطالع باشد پس گردد ترس و شدت و هول مرکب این امری شود و او که بیم و خطر باشد **باب پنجم** در مسئله گریختن غلام کم شده و در هفت فصل این را ذکر میکنیم در فصل اول علامتها و دلالت بر اسباب گریخته و فصل دوم شناختن جنس گریخته و هیئت آن و سیوم با این غلام گریخته از مال خود آقای چیزی دزدیده یا نه و یا گرفته میشود یا نه و در چهارم شناختن جای که بسوی آن رفته و قدر مسافتی که میان تو و میان او است و در پنجم شناختن آنکه باز گریخته دست میاید یا نه و در ششم و یا بر آن تسلطی یابد و در زنده کی و مرده کی و در هفتم شناختن هنگام تسلط **فصل اول** در شناختن علامتهای دلالت بر گریخته گفته است ماشاء الله بگردان طالع و صاحبش قمر را و دلالت آقای طلب کننده گریخته با سائل و هفتم و صاحبش را دلیل گریخته و گم شده و گفته است دوروثیوس بگردان طالع و صاحبش و قمر را او که آقای و عاشر و صاحبش را او طالب آقای گریخته و صاحب خانه قمر و قابل تدبیر قمر را از برای عاقبت امر و گفته ارسا بگردان بهترین طالع را و بهترین موضع قمر را از برای گریخته و بخش و صاحب خانه او را و عاشر و کوکبی که در آن باشد دلیل مولا و طالب گریخته **فصل دوم** در شناختن جنس گریخته و گفته است ارسا اگر خواسته باشی دانستن جنس آبق را و جهات آن را نظر کن طالع و صاحبش و صاحب بهترین طالع یا سهم طالع که ناظر باشد بهترین یا سهم خود پس از شناختن جنس آن باید و دلالت از آن او برج آنجائی که از آن ناظرات و میلان آن برج را و حکم کن با آن بر آبق پس اگر دو کوکب در دلالت مشترک باشند مزاج بده دلالت آنها را پس حکم کن با ذن ما این تحقیق میکند و دانستن این نظر کرد بدلیل آبق است و میل کوکب بذکوره که خواهیم

لکت

کفت در باب سارق پس حکم میکنی بآن بر گریخته **فصل سیم** در شناختن آنچه دزدیده آبق از مال آقای خود یا طالبش گفته است نظر کن بصاحب یازدهم پس این دلیل مال آقاست پس اگر قمر یا صاحب طالع منصرف باشند از صاحب یازدهم یا ناظر باشند بآن پس آبق دزدی کرده از مال آقای خود و اگر نه پس نکرده و نهم و نیکوی از سهم السعاده و صاحبش پس اخذ کرده آبق از مال آقاش چیزی پس اگر ناظر نباشند بالفعل این دو و انصراف از منصرف شده باشند از انها و نه متصل شوند بعد از این با تنها پس اخذ نکرده چیزی پس اگر سائل صاحب یازدهم را در وتد از صاحب عاشر یا در وتد از بخش یا در وتد از صاحب خانه قمر پس آنچه دزدیده آبق بر میگردد بسوی آقا و اگر ناظر باشد صاحب دوم طالع یا بخش با صاحب عاشر یا صاحب خانه قمر بنظر مقابله یا مقارنه یا تربیع و متصل شود صاحب ثانی با تنها دلیل آن باشد بر ظفر با آنچه دزدیده آبق لکن با تعب و شدت و مشقت و اینکه مال گرفته میشود در تنهر و اگر از تثلیث یا تسدیس باشد یافت میشود با آسان پس منصرف شود قمر از سعدی در رجوع و متصل شود بنجسی معینی پس آبق آنچه با او بوده تلف شده و اگر جمیع مستقیم باشند و قمر زاید النور و العدد پس آنچه برده ردی شود و اگر رب الثانی در حال الاتصال یا او مقبول باشد حاصل محقق میشود وجود اعمال با آسانی و اگر مقبول نباشد سهو شش کمتر باشد و اگر طالع دو باشد پس بنده دیگر با ابق گریخته و گفته است ارسا و همچنین اگر واقع شود بهترین طالع جا دو جسدین بنده دیگر با او گریخته پس نظر کن برج بهترین که مذکر است یا مونث پس حکم کن که گریخته مرد است یا زن و اگر قمر در ثلث اول با بهترین ششم از جوزا یا سنبله یا حوت یا قوس

پس ابق کریخته غیر ازین مرتبه نیز بازمیگردد دو مرتبه و میگریزد باز و کمتری یا چهار یا لی
ماده و اگر قمر در بهبهر هفتم ازین بروج باشد پس ابق این گریختن اول اوست و اگر قمر زاید
النور باشد پس این گریختن چراغ ابق است و اگر ناقص النور و هنوز باجتماع نرسیده گریختن
سراغ ابق است اگر قمر در نصف اول برج ذو جسدین باشد پس این گریختن اول ابق باشد لکن
میگریزد بار دیگر پس اگر در نصف ثانی برج ذو جسدین باشد این گریختن دوام اوست **فصل چهارم**
شناختن جهتی که ابق بدان رفته و بقدر مسافت میان تو و اوست و جای او در شهر است
یا نه نظر کن بکوکب متصل قمر و متصل به صاحب طالع و صاحب سابع پس اگر این هم در اوتاد باشند
صاحب عاشر یا در اوتاد شمس یا در اوتاد صاحب خانه قمر پس ابق از شهر بیرون رفته پس
اگر این هر سه در نزد این و در دو ربع شرقی مقابل باشند که آن دو ربع یکی مابین عاشر و طالع و دیگری
نظیر آن پس او در جهت غربی شهر است و اگر این دلیل ساقط باشند از وتد طالع یا از صاحب
عاشر و صاحب خانه قمر و شمس پس گریخته از شهر بیرون است و در روی او در جهتی است که آن اولی
سه گانه در آن جهت باشند یا آنچه حظ او بیشتر بود در شهادت او بیشتر باشد و آن جهت خواه در مشرق
باشد خواه مغرب خواه قبله خواه شمال و شهادت بگوئی یا آنچه مذکور شد از سهم السعادة و صاحب
و نظر کن که این دو در چه برجند پس حکم کن که این قصد کرده سوی آن جهت و جهت ...
شهادت بگوئی از رب السعادة جلیل بودن او در اوتاد دلیل بر اقامت اوست در بلد و بودن
او در زوایل دلیل بر خروج اوست خاصه اگر در خانهای ساقط باشند بودن قمر در اوتاد
یافت میشود و گریخته در جهت منسوب باین وتد و بودن قمر در غیر وتد دلالت میکند بر ملی ...

برغیر

برغیر وتد پس اگر قمر در ناحیه زهره باشد پس ابق در بعضی از بیابانهاست که در آن خانه عبادت
میشود و گفته است دورویوس اگر یافتی قمر را در طالع یا در مابین طالع و عاشر پس ابق
در جهت مشرق است و اگر یافتی قمر را در عاشر و در مابین درجه عاشر و وتد هفتم پس ابق در جهت
قبله خواهد بود و اگر یافتی قمر را در وتد هفتم و در مابین وتد هفتم و وتد الارض پس آن ابق بجانب
مغرب میرود و اگر یافتی او را در وتد الارض و در مابین وتد الارض و طالع پس ابق بجانب
شمال میرود و اگر یافتی طالع و قمر را در برج منقلب که مساوی باشند در آن شب و روز پس
ابق بسیار دور رفته و اگر طالع برج معوج الطلوع باشد پس ابق میرود از راه بیابان و ...
... بهبهر طالع یا قبلا آنا غیر طالع روی باشد یا محترق یا معوج الطلوع پس ابق کریخته است
راه غربی را میرود و بزودی گرفته میشود و او رد میشود و اگر قمر در بهبهر طالع باشد یا ...
باشد بسوی آن پس ابق گریخته است جانب شرق او می رود و اگر در عاشر باشد و قمر ...
باشد بهبهر طالع و بوده باشد تسع از حروف ... و بوده قمر در حروف جنوبی پس ...شده
و اگر قمر در بهبهر غارب باشد و آن بهبهر از حروف غربی باشد پس او رانده جانب مغرب
شده و اگر قمر در رابع باشد رو آنده جانب شمال شده و اگر قمر در بیابان زده هم طالع
باشد در حروف شرقی یا در بهبهر نهم آنا غیر پس راه گرفته بجانب مشرق از جانب
چپ و اگر قمر در هشتم یا نهم در حروف شمالی یا بهبهر نهم آنا غیر پس میرود بجانب شمال
از دست راست شرق و اگر قمر در هم یا هشتم باشد و در بهبهر یا حروف غربی پس ... بجانب
مغرب و اگر قمر در دوم یا سیم طالع و بوده باشد در حروف جنوبی پس او میرود بجانب شمال

و اگر طالع برج منقلب باشد پس ابق در یکجا قرار نگیرد و اگر قمر منظور بسعود باشد یا بسعود باشد
لکن حروف ظهر ... یا سعود در طالع بهبهر خود و یا به بهر خود باشد پس ابق برنگردد و بازگشتن قمر
بموضع خود تا وقتی که قمر احتراق یابد و اگر طالع بهبهر زهره باشد یا حروف زهره یا زهره
در طالع باشد یا ناظر باشد بطالع بقوت پس ابق بیرون رفته از شهر پس اگر اراده کنی
شناختن مسافتی که میانه تو و ابق میباشد که چند فرسنگ است پس نظر کن برای شناختن این مثل
آنچه وصف خواهد شد در باب دزد **فصل پنجم** در آنکه آیا بر ابق دست میآید یا نه نظر کن
بصاحب طالع و قمر پس اگر متصل باشند بصاحب طالع یا قمر در وتد باشد پس بگیرند او را در شهر
و اگر اتصال نباشد پس نباشد یا صاحب طالع یا قمر ساقط باشند یا در زوایل الاوتاد باشند پس یا
در خارج شهر گرفته میشود و گفته است ماشاءالله اگر میانه صاحب طالع و صاحب سابع اتصال باشد
دلیل است بر یافت شدن ابق اگر صاحب طالع بصاحب سابع متصل شود طالب ظفر یابد بر
و اگر صاحب سابع دفع تدبیر بصاحب طالع کند ابق خود برگردد پیش از آنکه از شهر بیرون
رود و همچنین اگر اتصال صاحب سابع از یمین طالع بصاحب طالع باشد چه صاحب طالع
در یسار طالع باشد تا در یمین آن خود برگردد پیش از آنکه از شهر بیرون رود پس اگر متصل شود
باو از یسار طالع برگردد بعد از آنکه از شهر رود و اگر متصل شود صاحب سابع بجنبی در وتد این
گرفته میشود و اگر صاحب طالع ناظر بجنبی باشد و بعد از آن بصاحب سابع این ابق بر او ظفر یابد
بعد از نقصان ... و خسارتی بر آقا هرگاه صاحب سابع منحوس باشد و اتصال بجنبی باشد ملک را
ابق را خاصه اگر نحس در وتد باشد و صاحب هفتم اگر مقبول باشد و شهادت ... قسر ...

دلیل

دلیل بر عدم ظفر بر ابق است هرگاه متصل قمر بجنبی در دوازدهم یا در ششم دلیل است بر یافتن
در آخر کار و صاحب هفتم هرگاه در طالع باشد ظفر یابد طالب بر ابق پیش از آنکه برآید از شهر مولای
خود هرگاه متصل شود قمر پیش با هر دو صاحب طالع جای ابق پنهان نباشد و هرگاه
اتصال نیز میان هر دو صاحب سابع باشد ابق گرفتار شود و همچنین سارق و آنچه طلب کرده
باشی اگر خاصه اگر نظر آن دوستی یا تثلیث باشد بسعود در عاشر یا طالع یا یازدهم
باشند چه این دلیل باشد بر گرفتاری ابق هرگاه صاحب ششم و صاحب دوازدهم موافقت
کنند دلیل است بر گرفتاری و بند ابق و کار نحس از آنها عیاید و سخت بر آن است که صاحب
دوازدهم در تحت الشعاع باشد قمر اگر دفع تدبیر بجنبی کند دلیل است بر گرفتاری ابق پس اگر
نحس مقبول باشد راضی شود از ابق مولای او و اگر دفع تدبیر بسعدی کند گرفتار شود مگر که
سعد رو باحتراق رود پس دلیل موت اوست و هرگاه قمر نقل تدبیر از صاحب طالع بصاحب
سابع کند بعد از آن هر دو با یکدیگر متصل شوند میانه صاحب مسئله کسی که دلالت کند امر را
بر غلام او و اگر قبول تدبیر از صاحب هفتم کرده دفع تدبیر بصاحب طالع بنده کسی را نزد ... شفیع بند
نزد آقای خود که طلب امان کند برای او پس اگر متصل شود صاحب سابع بصاحب طالع ابق
خود برگردد بسوی آقای خود و اگر قمر دفع تدبیر کند از برجی که در آن است پس قمر را از آن برج
ثانی نظر کن اگر قابل تدبیر راجع باشد خود برگردد و اگر مقیم باشد خود برگردد بدیری ... او را
او و بند و اگر مستقیم باشد وقت یافتن باشد از مسیر الکوکب باشد پس اگر ... قابل تدبیر موافقت
در وتد باشد ابق از تو نزدیک خانه مولا و اهل برشیا مده و اگر نحس در یمین طالع باشد ...

باشد از اهل نزدیک شهر باشد و اگر در عاشره طالع باشد پس بیرون رفته آبق از شهری که در آن
بوده هرگاه دفع کند قمر تدبیر خود را بصاحبی جز دیر گردد آبق بسوی آقای خود هرگاه صاحب
قمر در اوتاد باشد گرفتار میشود در شهر و اگر در زایل اوتاد باشد سفر کرده است و گرفتار میشود و اگر صاحب
قمر ناظر باشد بقمر از اوتاد یا زایل اوتاد بر آبق دست یابند و اگر نه پس او طلبش سخت باشد و کلفت است
اگر منصرف شد قمر از نحوس و متصل شد بنحوس آبق برگردد و راضی شود از او آقای او پس اگر نحس
متصل زاید النور باشد مریخ باشد پس گرفتار میشود با جای خود و راضی شود آقا از او و
قمر منصرف است از سعود و اگر نحس متصل قمر راجع باشد و قمر منصرف از سعود باشد پس آبق
خود برگردد و وقت برگشتن وقت استقامت آن نحس باشد پس اگر سعد منصرف عنه قمر راجع
باشد و متصل به قمر مستقیم پس آبق برگردانیده میشود هر زمان که او بزند و اگر منصرف شود قمر از نحسی
و متصل شود بسعدی پس آبق خلاص نخواهد شد و کسی بر او قادر نشود می باید چیزی در برگشتن
نظر کن متصل به قمر را و منصرف عنه را که کدام بیرون می آید اول از برجی که در آن بوده
هر گاه منصرف عنه قمر و متصل قمر ناظر شوند بموضع خود در وقت مسئله و این نظر بدرجه باشد
نه بجنب پس آبق ظفر یافته شده و اکثار میکنند زندانیان کشش را امید انند و در او ... میکنند
و اگر مقارنه کرده قمر مشتری را و مشتری راجع باشد پس آبق خود برگردد و اهل او از او
راضی شوند و دلیل سرعت ذهاب آبق آن است که قمر زاید النور و العدد باشد پس
اگر قمر منصرف از کوکبی و متصل بکوکبی پس نظر کن بسوی او تا پس اگر در طالع سعدی
باشد و در غارب نحس آبق گرفتاری میشود و بند میشود و اگر در طالع نحس و در غارب

سعد باشد

سعد باشد پس کسی تسلط بر آبق نیابد و هرگاه در طالع نیز سعدی باشد آقا از آبق راضی
شود و هرگاه منصرف شود قمر از سعدی و متصل بنحسی شود پس بر او قدرت نیابند مگر که
ساعی بحس باشد یا سعدی در عاشره و اگر منصرف نشود قمر از کوکبی یا متصل شود بسعدی پس
نیز بر آبق دست نیابند مگر آنکه سعد متصل قمر راجع باشد که در این صورت دلالت
کند بر رجوع آبق بخواهش خود و بخیر خود در او از او شود و اگر قمر منصرف شود از نحسی
و متصل بکوکبی نشود پس آبق گرفتار شود بسختی تمام و وقتی شدید یابد تا آنکه بمیرد و اگر منصرف
نشود قمر از کوکبی یا متصل شود بنحسی پس آبق گرفتار شود و موالی او او را عتاب کنند مگر
از آنچه مذکور کردیم و اگر نحس متصل قمر در نطاق اول باشد پس غیر موالیش او را بگیرند
و بند نهند او را پس موالی او او را رد کنند پس اگر مستقیم السیر باشد رد میشود بغیر بند و اگر
در نطاق ثانی باشد پس میابند او را در میانه پس گرفتار شود و بند شود پس خلاصی
می باید از این بند پس قدرت می یابند بر او بعد از آن و اگر قمر منصرف شود از کوکبی
و متصل شود بسعدی پس بر آبق دست نیابد و مولای او او را طلب نکند و اگر صاحب
خانه قمر بقمر ناظر باشد موالی آبق او را بگیرند و اگر در این حال قمر متصل بسعود باشد
پس آبق از بندگی سر باز زند و لکن خود در عجز دو گفته است بعض حکما هرگاه خواهی
که بر آبق یا مسافر در کدام جهت دست می یابند پس نظر کن برج طالع صاحبش را
و برج قمر و برج صاحب خانه قمر را که آن برج دلالت بر چه جهت میکند و قمر اگر زاید النور
و شرقی باشد و ارباب او یا شرقی باشند دلالت کنند که بر آبق یا مسافر در جهت

شرقی دست یابند و هرگاه جمع شد با غربها و تنها با آنچه گفته شد بر آنکه در مشرقست
نظر کن که در چه جهت جنوب مشرق است یا در شمال چه کوکب راجع شمالی باشد و مستقیم جنوبی
پس هرگاه شواهد بشهادت بر جهتی از جهات دهند حکم کن که گرفته میشود در آن جهت و گفته است
نظر کن بساعتی که خبر گریختن آبق یا قای او رسیده یا ساعتی که آقا از طلب او برآمده اگر یافتی
طالع را برج مستقیم الطلوع پس آبق برجایی که خواهد میرود پس اگر متصل شود قمر بمریخ و او مستقیم
باشد پس آبق را کسی قبول نکند و گرفتار شود و در بند شود و او را نزد آقای او آورند
پس اگر ناظر باشد قمر بزحل گرفتار شود و حبس نخواهد شد و بسوی آقای خود با آنچه با او بوده
از متاع برسد او را ابتلاء و شدت و اگر ناظر باشند سعود بطالع و قمر سعود با طالع و قمر
باشند پس این خلاص شود چه رهائی یابد از بندگی خاصه که زهره ناظر بطالع باشد و قمر
که آقا بر او دست یابد و او را عتاب نکند بر کارش و راضی شود از او و احسان کند با او و اگر
قمر در ابتدای گریختن زاید النور و العدد باشد کمال آن است که باو نرسند و اگر قمر ناقص
بر نور دهی بر او دست یابند و اگر در این وقت شمس نحسی باشد پس بهره آقا از طلبش نیست
گر مصیبت و محنت چه اگر بر او دست یابد یابد آقا از او سبب بلا و راضی و اگر متصل شود قمر در وقت
گریختن او بمریخ در عرض و ناظر شود بسوی قمر مشتری یا متصل شود بجنب طول دلالت
کند بر شدت و ترسی که برسد او و بیم باشد بر آبق از آن چیزی که میرسد گریزد
و از عقوبت آقا بر او دست میابد و راضی میشود از او و اگر ناظر باشند سعود و نحوس جمعا
بقمر دلالت کند بر گرفتاری آبق و اگر بگریزد در بند یا فرار کند از بند و طالع و قمر یا خبیث

او در برج

او در برج منقلب باشد پس آبق بخواهش خود برگردد و اگر ناظر باشند نحوس بمقابله یا تربیع
بسوی قمر گرفتار شود آبق در وقتی که قمر بمکان آن نحس برسد و بیابد بلا و شدت
عظیم و اگر خالی باشد طالع از سعود و قمر با سعدی نباشد در وقت گریختن و ناظر باشند
بر طالع و قمر نحوس پس آبق به حال بد باشد و برگشتن او مشکل باشد و اگر برگردد نیز برسد
او مصیبت و ضرر و اگر خالی باشد طالع و قمر از نحوس و ناظر باشند سعود از بروج
ثابته بسوی طالع و قمر پس آبق بگریزد و کسی بر او دست نیابد پس اگر سعود ناظر باشند
از بروج ذو جسدین یا منقلب برگردد یا گرفتار شود و لکن با او آزاری و شدتی نرسد
مگر آنکه خشم آقا بر او باشد و اگر باشد شمس ناظر قمر و طالع کسی پس که گریخته در آن وقت پیدا
میشود و اگر مریخ ناظر باشد بطالع یا قمر دلالت کند بر آنکه بر زودی بر او دست یابند
بخاطر نحس باشد بر او دست یابند بدرنگ و دوری و اگر یافتی در وقت گریختن مشتری را
در هفتم پس آقای او از او خوشنود خواهد بود و ضرری نرساند و اگر یافتی زهره را در برج
هفتم آبق در عبادتخانه باشد و اگر یافتی صاحب طالع را در مثلث آبق در هر برجی که باشد
در وجه اول آن برج و قمر ناظر باشد بآن آبق نیست در جایی که او را طلب میکنند و گمان
میکنند و لکن دوریست از ایشان و همچنین هرگاه کوکب راجع باشد از قمر و آن کوکب در عقب
خانه خود باشد چه دلالت کند بر آنکه او نزدیک است پس اگر ناظر نباشد بطالع و قمر
نحسی و نه سعدی نظر کن پس اگر قمر در وقت گریختن در حمل باشد و طالع در حمل باشد
یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت پس آبق گرفته میشود بزودی و برگردد بخواهش خود و لکن

اگر قمر و طالع در جوزا این برج باشند پس نشان بر او دست نیابند و هر چه ترتیب کنند در طلبش و اگر
قمر در طالع در ثور باشند گرفتار شود بحقیقت و لقب مدد یابی دو روز و اگر طالع و قمر در نصف
اول جوزا باشند پس دست بر او نیابند مگر در این دو روزه و شغل آنکه چه دور می شود
و میرود و از جایی دو جبرا دخواهد شد و اگر این دو در نصف آخر جوزا باشند بزودی
بر او دست یابند و اگر قمر و طالع در سرطان باشند پس او دست یابند لکن بعد از طویل
و گرفتار شود در عبادتخانه و اگر قمر و طالع در نصف اول اسد باشد آبق در خانه مردی
شریف بزرگ مرتبه بود و ملتجی شود و گرفتاری او از جهت آن مرد است و اگر در نیمه آخر اسد
باشد گرفتار شود بزودی و اگر قمر و طالع در سنبله باشد پس گرفتن او سخت و دشوار است
چه او بسرعت میرود و اگر قمر و طالع در میزان باشد گرفتار میشود و فرار میکند از جهت خشم آقای
خود و آنچه میرساند باو و اگر قمر و طالع در عقرب پس گرفتار شود بزودی در نزدیکی عبادتخانها
یا بخواهش خود برگردد و اگر طالع قوس باشد و قمر در آنجا باشد پس اگر یافت شود در بیست روز
یافت شود و اگر نه پس او مرده است و نه آنکه کجا رفته و اگر طالع و قمر در جدی باشد پس از آنجا
بجای رود و بسیار دور شود و اگر طالع و قمر در دلو باشند در درجه اول بکوه بر او دست
یابند و اگر در باقی اجزای دلو باشند پس بر او دست نیابند و امید نداشته باشد صاحبش
و اگر قمر و طالع در اول حوت باشد پس گمان نیست که بر او یابند و گفته است اگر یافتی
قمر را در وقت مسئله از جهت طالع و نظر کند بسوی او شمس پس آبق گرفتار شود در این روز
یا بعد از دو روز و اگر ناظر باشند نحوس خواهد بود و در آن دزدی و اگر متصل شود قمر بمریخ

یا ناظر

یا ناظر باشد بآن مریخ مستقیم باشد یا عرض نماید خود پس گرفتار شود و او را بزند و او را آزرده نمایی
خود و اگر زحل ناظر بقمر باشد و زحل در حروف قمر باشد پس بزودی گرفتار شود بسبب دزدی
که نکند یا دزدی که کرده باشد و او را بگیرند با آنکه که دزدیده و بند کنند او را و اگر ناظر
باشند بسوی قمر سعود نیز پس او بگریزد از این بند و اگر طالع در ذوجسدین باشد پس
او گرفتار شود و از آن وقت تا وقت اجتماع یا استقبال می آید و نزدیکتر باشد بو پس گرفتار
نخواهد شد **فصل ششم** در شناختن آنکه در زنده کی دست بر آبق یابند
یا در مرده کی و آقای او بر او دست یابد یا نه نظر کن بقمر و صاحب طالع و اگر یافتی یکی
از آن دو را در هفتم و نحسی را در هشتم مرده است آبق پیش از آنکه بر او دست یابند و اگر یافتی
شمس یا صاحب عاشر را یا صاحب خانه قمر را در نهم و نحسی را در هشتم آقای او با طالعش میرد پیش
از دست یافتن بر او و اگر یافتی شمس یا صاحب عاشر یا صاحب خانه قمر را با نحسی در هفتم و عطارد منظور
نحوس باشد از تثلیث و در هشتم باشد پس این دلالت میکند بر مردن آقا پیش از دست یافتن
بر او و اگر یافتی قمر و صاحب طالع را در هفتم و عطارد و نحوس در هشتم میمیرد آبق پیش از آنکه
بر او دست یابند و اگر قمر دفع تدبیر بنحسی کند که محترق میشود بمیرد آبق پیش از گرفتاری و اگر
بجای نحس سعدی باشد که محترق شود در زنده‌گی دست یابد و اگر یافتی اتصال زحل را با
مستقیم باشد آبق را خود در خفه کند مگر آنکه ناظر شود بآن سعدی پس او را کسی بکشاید و نکند او
خفه شود و اگر یافتی قمر را در تحت الشعاع و ناظر باشد بسوی او مریخ پس آبق با آتش سوخته
شود پس از گرفتاری یا کشته شود و نظر بر و نظر کن از برای دانستن سبب موت آبق بخانه

بروج پس مریخ ناظر بقمر باشد و قمر در برج آتشی در تحت الشعاع باشد پس آبق بلا رسیده است
از مردمان و اگر برج منسوب بچهارپایان باشد از جانب دواب و درندگان و شبیه آنها
و اگر نحوست قمر در نزد دلالت بر موت طالب آبق در برج دری جسدی و در مثلثه آبی
باشد پس مردن آبق با طالب مولای آن بغرق باشد یا مرضی باردار طب چون استسقا
بعضی وجوه و در مثلثه آتشی از مرض حار یابس چون محرقه و در مثلثه خاکی از مرض بارد یابس چون
مراق یا خانه بر او خراب شود و در برج منسوب بچهارپایان از درندگان و در برج آتشی
از جانب مردمان و اگر قمر در تحت الشعاع و در هفتم باشد و زحل ناظر بشمس از برج رطبی آبق
بمیرد بزد و آب و اگر عطارد با زحل باشد آبق خود را بدست خود کشته و اگر متصل شود قمر
وقت گرفتن بمریخ رسیده است او را ضرب و جرح و اگر متصل شود قمر بنحسی و منصرف شود از نحسی
بمیرد آبق در حال گرفتن اگر منصرف شده از مریخ مستقیم متصل شود بزحل مقیم آبق را
بردار کنند و اگر منصرف شده از مریخ مستقیم و متصل شود بزحل راجع آبق کشته شود
بتربیع و اگر مریخ بطی السیر باشد مقیم شود و زحل مستقیم باشد پس میرد و بعد از بیکدیگر
و سخت تر آن است که مریخ در برج آبی باشد و اگر قمر و نحوس در اوتاد باشند بمیرد در ک
ناخوشی و جهار دست و پای او را قطع کنند و اگر در وقت گرفتن یا مسئله آبق قمر در دلیل
باشد و بوده باشد قمر در تحت الشعاع متصل بشمس آبق یافت شود دست بر او یابند و اگر
قمر خارج شود از درجه احتراق نظر کن که قمر بچه کوکب متصل شود و حکم کن بر او بجهة او آنچه است
دلالت و اگر در وقت گرفتن قمر در عاشر در برج رطبی باشد و ناظر باشد مریخ بقمر از بیرون در حمل

اولیار



از پس آبق است خود خود را خفه کند و اگر عکس باشد آبق بر دار زده شود و
یا بمیرد و اگر در عاشر یا غارب باشد یا تحت الارض و از دیگر طرف قمر نحس باشد با شد او را
دیگر مریخ آبق را زنده بسوزانند و اگر یافتی صاحبخانه قمر تحت الشعاع خانه شمس ناظر باشد
بقمر پس آقای او یا طالبش پیش از دست یافتن بر او و همچنین است حکم اگر شمس و صاحبخانه
قمر در هفتم باشد و در هشتم نحس باشد **فصل هفتم** در معرفت یافتن آبق و وقت یافتن
نظر کن در این هر گاه متصل شوند او و به سبب این اتصال دلالت کنند بر دست
یافتن یا وقت اجتماع صاحب طالع و قمر و شمس و صاحب عاشر یا آنکه صاحب طالع در طالع
در آید خلاصه آن دو دلیل که به سبب اتصال دلیل باشند بر ظفر یافتن و ضمانت کنند مر او را
آن دو دلیل بیکدیگر رسند دلالت کند بر ظفر بر آبق و در آنوقت گفته است بطلموس نظر
کن بقمر و اتصال آن اگر صاحبخانه قریب از اتصال قمر باشد و بیرون آید پیش از اتصال
قمر در بروج خود برج دیگر بغیر آن برج و از برج ثانی که داخل شده فی الجمله ناظر بقمر باشد
پس وقت یافتن آبق در وقتی که برسد در این برج ثانی بقدر درجاتی که قمر در او است مستکمل
از برج خود قطع کرده بود هر گاه چون سبب قبول اتصال بر یافتن آبق در درجه اول از برج
باشد دلالت کند بر آنکه زود یافت شود و اگر در درجه ثانی و ثالث باشد فی الجمله آخری
و اگر در مسئله آبقی که یافت نشده یافتیم اتصال قمر را از زحل صاحب عاشر راجع بعد از آن
در درجه دوم متصل بمشتری راجع پس دلالت کند آبق را کسی قبول نکند و رد کنند او را و حبس
شود و اتصال قمر بمشتری دلیل سلامت او است بعد از آن و دلالت کند بر انقلاب

طالع و انقلاب برج قمر بدانکه بر کردد و دلالت کند بودن قمر تحت الشعاع بر آنکه محقق شود
زنانی و چون که متصل است قمر بزحل تحت الارض دلالت کند بر خفای او و چون رو شود
در مهمانی باشد و دلالت کند بر بودن قمر در ربع قبلی بر آنکه اخذ شود در جانب قبلی در وقت
یافتن ان وقت رسیدن قمر است بزحل که نظر قمر را از مریخ و شمس قبول بیکند و وقت
مشتری پس باشد این وقت نظر برابق با وجود این زهره صاحب هفتم ببرج میرسد پس ازکن
هر دو متصل باشد و از جهت قبول زحل قمر را از شمس تمامی خواهد شد ابق طالب سوال از جری
که کم شده طالع ۲۰ قمر در زحل ۳ اینش اوی شمس و شمس در دلو که عطارد در دلو که مشتری در
ماه و مریخ در اسد اسمو زحل در ثور که ۱۰ زهره در دلو که راس در جوزا ۱۱ ما بود عطارد در دلو
برج روحانی با شمس و قمر در یازدهم در اسد پس شمس صاحب خانه قمر در اسد که برج آتشی است
و قمر متصل بشمس عطارد و مشتری با شمس در عاشر است پس دلالت کند که مطلوب حیوانی سبکی
باشد که بپرواز میکند چه اول در نهم بوده و نهم خانه سفر است و حرکت صاحب خانه شمس
و مشتری و عطارد در دوازدهم و صاحب خانه سوم که مدت حرکت است در اسد پس دلالت
کرد و بر آنکه ضاله حیوانی است سبک روح پرنده و از سباع پرنده کان و همچنین بانظر ندید او از تربیع
و مقابله و هر یک در تربیع دیگری اند پس چون قمر ضاله در یازدهم در برج منقلب است در اسد پس
طالع و صاحب هفتم در دو لوت و شرسا دلالت برد است امدن آن در همین ساعت و از ان که
ان حواله بیابی است چه مشتری درک ریزین باشد در دلو که خانه زحل است مثال دیگر
طالع حمل بزان در دلو زحل در جوزا مریخ در جوزا زهره در آخر قوس عطارد در جدی صاحب



طالع

طالع و صاحبخانه زیرین و صاحبخانه عطارد و زحل در برج روحانی دلالت کرد بر آنکه حیوانات
سبک روح پرنده چه شهادت زحل بشرات و ان در برج روحانیت و از جمیع کواکب قابل
تدبیر او است و زحل در جوزا است که برج منسوب بسبک پرنده کان است و از سباع است
بسبب طبیعت زحل بخس پس چون زحل بر قطات از طالع منحوس است مریخ دلالت کند
که این پرنده بیمار شود و در این بیماری بمیرد مثال دیگر دلیل صاحب طالع است
با شرکت زهره و صاحبخانه قمر و سهم السعاده و سهم در ششم است دلالت کند که سوال از خود
کند ربنده و چه زهره در یازدهم در برج روحانی و سهم در ششم است که بیت جیدست و بهر
طالع در هفتم است پس سوال از گریخته یا دزدی است خاصه عطارد صاحب هفتم در طالع
منصرف از صاحب طالع است و چون زهره در یازدهم دلیل است که ابق از بالای
رود از ملک شخصی بملک شخصی منتقل شود و چون صاحب هفتم در طالع است و قمر در برج نالی
متصل بان است دلالت کند که یافت شود و چون قمر در ربع غربی است دلالت کند
که در جانب قبله این مشرق و قبله کرفته شود پس سوال از ابق بود که در اوج میرفت یا قوی





فایده هر کاه سوال از مفقودی باشد یا کریزنده یا مال دزدیده شده که ان چه چیز است
پس اگر یافتی زیرین را در اوتاد و هر یک از ان دو ناظر بر یکدیگری باشد بگو که آن کمال است
خاصه که صاحبخانه زیرین در بروج روحانی باشند و اگر خواهی که بدانی از چه جنس حیوانات
نظر کن اگر صاحبخانه زیرین منحوس باشند در بروج روحانی از جمله بهایم است این کواکب
بازی باشند چون مریخ و عطارد متصل بمریخ و شمس چیزی باشد که بالش رود و اگر کمان

و صاحب اوتاد و راس باشند و در برج منحوس آن حیوان از چهار پایان است و اگر آنها در برج
آبی باشند ان چیز جوهری باشد مانند مروارید و یاقوت و مرو و مانند آنها و اگر
در برج مؤنث باشد پس آن معدنی خواهد بود و اگر صاحبخانه زیرین دو کوکب مختلف باشند
و سهم السعاده در برج ذی جسدین باشد آن دو چیز است و اگر صاحبخانه زیرین کواکب دیگر
باشد حکم کن بعدد جنبه این کوکب و اگر یافتی زهره و مریخ و عطارد را زهره را بعطره
حکم کن و مریخ را با آهن و عطارد را به پوست حیوانات بقدر عددی که ان کواکب
دلالت کنند پس اگر در الوقت میزان در ثور باشند چیزی باشد که بکردن کنند
و اگر صاحبخانه زیرین در خانه خود در جوزا پس چیزی باشد که بدست کیرند و اگر در سرطان
باشد که مختلط به بدن شود چون پیراهن اگر بروج آنها مختلف باشد نظر کن که شهادت
کدام بیشتر است حکم کن بر این بدانکه هر برجی که دراز مطالع باشد پس آن کوتاه است و کاه
قمر ناقص النور و السیر باشد ضعیف باشد و بروج حیوانی باشد چیزی حقیر کوچک از جمله
موالید ثلثه باشد یا غیر ان و هرکاه دلیل در بروج مذکر باشد در درجهای مذکر از اول
آن بروج یا اواخر آن یا از بروج مؤنثه در درجهای مذکر و کوکب مذکر باشد پس آن
مذکر است و اگر بعکس باشد پس مؤنث است کهنه است کندی که خانه کاهی حیوان
باشد و کاهی غیر حیوان پس آنچه محتاجی که بدانی از ادامه او این است که بدانی
در کیست و آیا یافت میشود یا بعضی و اگر بیابی در کی خواهی یافت و بچه سبب خواهی یافت
و به بود و سبب کم شدن آن دلیل ضاله قمر است اگر متصل باشد بصاحب طالع یا بصاحب

دوم یا بصاحبخانه قمر پس آن یافت شود و اگر متصل بکوکبی از مذکورات نشود و قمر
در طالع باشد و در هشتم کمان نیست که یافت شود و اگر صاحبخانه قمر بتثلیث طالع یا تسدیس
آن باشد امیدواری است از یافتن آن هرکاه متصل شود بجزو طالع و نحس باشد
و اگر منصرف باشد از صاحب دوازدهم یا صاحب ششم یا صاحب هشتم و متصل بجزو طالع
باشد و چنین است جزئیات احوال از هر جا که صاحبخانه قمر را متصل شود به امید یافتن
ضاله در آن وقت اتصال است لیکن اعدا از آنکه صاحبخانه قمر ناظر بان باشد و اگر بر خلاف
این باشد بر خلاف آن حکم کن و اگر یافتی قمر را منحوس بصاحب هشتم یا ششم یا دوازدهم
ضاله را و اگر قمر در اوتاد و شمس باشد یا با شمس بدست سلطان آمده پس اگر شمس ناظر باشد
بطالع بنظر دوستی و متصل شود قمر بجزو طالع رو میشود ضاله و اگر اتصال قمر بطالع تربیع یا مقابله
باشد با آنچه گفته شد رد ضاله بمشقت باشد و اگر از تثلیث یا تسدیس رو یابی آسانی باشد
و اگر قمر در طالع باشد با آنچه گفته شد در یافتن آن فی الجمله خصوصیتی باشد اما در دلالات
پس دلیل موضع قمر است هر جهتی که برج دلالت کند در ربعی که قمر در آن است از ربعهای
فلک پس در آن جهت باشد موضع کم شده و همچنین در جانب راست هر وتدی و جانب چپ
آن حکم کن و مزاج بده این را با آنچه دلالت کند بان صفت برج قمر و نظر کن صاحبخانه
قمر را پس اگر در برج انسی باشد پس آن در موضع مردمان است و اگر در برجهای از بروج
دلف و چون حمل و جدی بود در جایی باشند که مانند این حیوانات در آن باشند
و اگر در ثور باشد پس در جایگاه گاو و گاومیش و اگر قمر در بروج منسوب با آب باشد

چون قوس در جایی باشد که چهارپایان در آن باشند و اگر در اسد باشد در جایگاه
سباع باشد یا جایی که شبانان باشند و اگر در سرطان باشد در جایی که جانوران گزنده و جهنده باشند یا ماهی
در سرگین انداخته باشند و جای آب و چشمه و حیوانات آبی و اگر در عقرب در جایگاه گژدم
مور و هزار پا که بگوش میرود و جایگاه زهرها و اگر در حوت در آنجا جایی که آب
آن شیرین و بسیار باشد یا صیدگاه ماهی و اگر در دلو باشد از بروج آتشیه دلالت کند
بر جایگاه ریسمان و زهر عظیم و وادی بزرگ و اگر در آخر جدی باشد یعنی در نصف
آخر جایگاه حرج و با بجیس نظر کن تا بهتر را اگر آتشی باشد در جایگاه آتش باشد یا در نزدیک
جایی باشد که آتش کاری کنند و اگر در برج آبی باشد در جایی باشد منسوب با آب
یا در نزدیکی چیزی و با آب درست میشود و اگر در برج هوایی در جایگاه باد یا بادخانهایی که در آن
آنها بادهاست و اگر در ارضی در جای چیزهایی که قوام آنها بارض باشد یا عمل ارض و اگر
در برج منقلب باشد پس زمین تا زمینی است یا زمینی نزدیک بسکنا و آبادانی که میانه
و کوه است و اگر برج ثابت باشد در زمینی دشتی باشد که عمارت کردن و آبادانی آن
نزدیک است و اگر در ذو جسدین در زمین بسیار کهنه است که ابتدای خرابی و کشت
آن است در آن دشت و کوه و زمین ناهمواری است یا دو چیز مختلف الذات
باشد و اگر قمر یا صاحب طالع در یک برج باشد و مابین آنها از سی درجه بیشتر نباشد
پس طالب یا کم شده باشد در خانه اش و اگر بیشتر باشد از سی درجه تا شصت درجه طالب
یا ضاله است در کشور و اگر بیشتر از شصت درجه باشد تا نود درجه پس در ولایت طالب است

یعنی

یعنی و اگر بسیاری پس اگر در یک ربع نباشد ضاله بسیار دور است اما سبب کم شدن اگر انصراف طالع
از زحل باشد یا صاحب طالع در خانه زحل باشد بسبب فراموشی صاحب ضاله باشد که جایگاه
آن ندانسته یا بیماری که از سردی باشد و قوی تر در آن دلالت آن است که زحل راجع
باشد و اگر انصراف صاحب طالع از مریخ باشد یا در خانه آن باشد بسبب ترس یا خشم یا آتش یا نزدیکی
و خشم یا آتش یا دشمن و اگر انصراف از مشتری باشد یا در خانه مشتری باشد بسبب نماز و روزه و حج
یا بعضی امور دینی یا فرزند او یا احکام شرعی مانند مرافعه و طلب بر طرف کردن یا خوشحالی و اگر
از شمس باشد یا در خانه او باشد بسبب پادشاه یا شاید پادشاه یا در کمین صید رفتن یا در سیاحت
شناختن یا ظهور مقصود و هویدا شدن آن و اگر انصراف از زهره باشد یا در خانه زهره
باشد بسبب شراب خوردن و بازی یا با نظر منظرهای نیکو یا بسبب زنان و زن کردن
باشد و اگر از عطارد باشد یا در خانه عطارد باشد بسبب نوشتن و حساب کردن و مشغولی
بمجلس بازی یا تجارت و اگر نباشد صاحب طالع را اتصالی و نه انصرافی باشد و باشد
در خانه قمر سبب این کم شدن آن است که محتاجات آن چیز را زیاد کند یا کم کند از آن
یا رسولان و قاصدان و تیمارکاران و اگر صاحب طالع منصرف باشد از کوکبی و وصول کند
در غیر خانه منصرف عنه مزاج مبدال آن و مدار او حکم کن بحسب آن و اگر یکی از اتصالات که دلیل
بوده باشد بجهة انصراف صاحب طالع از آن مستقیم باشد پس گذشته ضاله را در جایی
که گذاشته و در آن در حالت استقامت طبع و ارتفاع نه مانند مستی یا مستی و نه از زودی
و اختلال عقل و نه از راه فراموشی و اگر دلیل راجع باشد گذشته است ضاله را در حالت

پریشانی خواطر بسبب خواب و مستی و مانند آن یا فراموشی یا غیر اینها از آنچه پریشان میشود
بسبب آن خواطر و نظر کن بقمر که با چه صورت است از صور چهل و هشت گانه فلکی اگر قمر اقرب
بافق باشد صورتی را نظر کن که طلوع میکند با قمر و اگر قمر در وسط السماء یا مایلی آن باشد صورتی را
که آن باشد قمر در جزئی از نصف النهار برسد و وصف کن مکان ضاله را بصفت این صورت
یا طرفی که ضاله در آن است و اگر با قمر در جزء مذکور دو صورت باشند یا بیشتر مزاج بده معانی آنها
و شکل آنها را و حکم کن بحسب این و اگر ضاله حیوان باشد زنده پس بدان دلیل بر جایگاه
آن و جمیع احوال آن شکل و صاحب برجی باشد که غیر حیوان است مگر آنکه باید دانست که آیا خود رفته
یا بدست دیگری که از او بردند اما زنده است یا مرده پس اگر مرده بچه سبب مرده اما دلیل
بر آنکه خود رفته است که نظر کن اگر صاحب خانه قمر اگر منصرف باشد از کوکبی پس خود رفته و گریخته و اگر
منصرف عنه کوکبی باشد دیگری او را برده و اگر قمر در خانه کوکبی باشد نظر کن بدرجه چهارم
کوکب متصل شده مان درجه اگر اجتماع کوکبی کن که متصل بقمر باشد و اگر صاحب خانه قمر جایی
نباشد یعنی کوکبی با آن متصل شده باشد این دلالت را از صاحب دوم طلب کن پس اگر
منصرف از کوکبی نباشد و نه کوکبی از آن منصرف باشد آن حیوان در جای خود است
نه حرکت کرده و نه بیرون آمده و اگر خواهی بدانی که زنده است یا مرده نظر کن بقمر اگر متصل بصاحب
هشتم باشد مرده و اگر چنین نباشد و صاحب خانه قمر متصل بهشتم خود یا هشتم قمر باشد پس آن حیوان
مرده یا بیم مرگ دارد و اگر صاحب خانه قمر چنین نباشد طلب کن این شهادت را از صاحب
دوم **باب ششم** در امر دزدی و در آن بیست و یک فصل است اول در سایر کیفیات

دلالت

که دلالت کنند بر اسباب سرقت تا آنکه در دانستن جنس مال و صفت آن و عدد او سوم در دانستن
چگونگی دزدی و دزد و مقداری که گرفته از چیزها چهارم متاع دانستن آنکه آن چیز را کی برده و صفت آنها
که در آن است و آن منزل پنجم مال بر آنکه داده ششم در دانستن آنکه مال هست یا تلف شده هفتم
در دانستن آنکه پس یافته میشود و پس یافت میشود و امثال آن هشتم وقتی که مال دزد برده را کی آورند نهم
آنکه دزد یکی است و بهم دهم شناختن آنکه دزد خویش صاحب متاع باشد یا بیگانه یازدهم دزد آنکه راهزنان یک نفر است
یا چند تن نفر دوازدهم راهزن مقیم باشد یا مسافر سیزدهم در دانستن جهتی که در آن گرفته میشود
دزد و صفت مکان و منزل کجا که در آن گرفته میشود مقیم باشد یا مسافر در دلالت بر آنکه چهاردهم قدر
مسافت بین او و ساعات پانزدهم پنهان خواهد ماند امر راهزن یا مشهور خواهد شد
شانزدهم دست بر راهزن یا بد یا نه ... باشد هفدهم در دانستن وقت ظفر بر راهزن
هجدهم در شناختن سن راهزن و مذکر است یا مونث هجدهم در صفت شمار راهزنان نوزدهم
در شناختن صنعت راهزن بیستم در استخراج اسم راهزن بیست و یکم در شناختن حروفی که بیرون
می آورند از آن اهل هند بهار او آنچه از آن دانسته شود حروف مجهوله و سببه اختلاف
اقوالی که در آن است **فصل اول** در جایگاه دلیل بر امر سرقت دلیل صاحب طالع
و صاحبش و منصرف عنه قمر هرگاه قمر ناظر باشد بطالع و اتصالی و انصرافی داشته باشد و دلیل
بر سارق اگر قمر اتصال و انصرافی داشته باشد کوکب متصل بقمر است و صاحب هفتم و کوکبی
که وارد شده باشد در طالع و طالع خانه او نباشد و جایی نیست اگر در طالع حظوظش باشد
مانند شرف و مثلثه و حد و غیر آن پس اگر نباشد در طالع کوکبی پس کوکب وارد غربی که در

[illegible]

باشد یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل سارق است ونشانه آن کوکب پس اگر کوکبی در ان
باشد کوکبی عارض غریبی که در بیت المال باشد یا بیت علم یا بیت شفا که دوازدهم باشد
دلیل سارق است ونشانه ان پس اگر در یکی ازین خانها چند کوکب باشد پس کوکب که نزدیک
تر باشد بدرجه وتد یا درجه این خانه آن دلیل خواهد بود و اگر نبوده باشد چیزی از مذکورات
پس اول کوکبی که قمر بان منتقل شود دلیل است و دلیل مال عاشر وصاحبش و دوم وصاحبش وسهم السعاده
وصاحبش قمر بشرطی که متصل منصرف باشد و صاحب حد موضع قمر و صاحب ساعت و بر مکان
سرقت آن بشرطی که وتد الارض بود و صاحب وتد الارض در آن بود و صاحب ساعت
باشد اگر کوکبی در ان پس از صاحب دریجان و بهتر طالع هرکدام ناظر بهتر باشد یا در یجان طالع
باشند و شاهد باشند بر بهتر یا در یجان خود در او دلیل **فصل دوم** در شناختن آنچه که دزدیده
شده و صفت ان نظر کن برج دوم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و صاحبش و صاحب حد قمر را
بخصوص پس هرکدام بیشتر شهادت دهند در این اماکن او را دلیل قرار ده پس نظر کن
برجی که ان دلیل در آن است که چه طبیعت دارد آبی است یا ارضی یا هوائی یا آتشی پس
متاع از ان جنس است نظر کن صاحب حد قمر را پس استدلال کن بجوهر ان وجوهر ان مال
و بمکان ان دلیل از اوتاد و قوت ان عظیم تر بودن مال و بخطر ان دلیل بقدر و صفت
مال صاحب چه قمر دلالت کند بر انمال که دزد دیده اند به تنهائی و صاحب دوم دلیل جمیع
مال است سوای انچه دزدیده اند از ان مقدر پس اگر صاحب حد قمر زحل باشد و زحل در طالع
یا در دهم یا زحل صاعد باشد متاع جنس فاخره و نفیس و تازه باشد و از جمله آلاتی باشد که محتاج

بان

بان شوند در کارکردن چون تیشها و عمارت یا از چیزهائی است که در کارگل بکار برند مثل بیل
یا آهن پس اگر زحل در ثور باشد و مثلثه خاکی باشد و در اتش الکعبا خواهد و اگر با همی زحل را
تحت الارض متاع سنگ رس و نازک و کهنه باشد و اگر ساقط باشد در برج هبوط خود باشد
از جنس فاخر بوده لکن در حال شکسته است یا پلید خاصه اگر یکی از زیرین ناظر نباشد و اگر
قمر ناظر باشد بر زحل متاع مانند بعض انچه این چیزها افکنده شود از برای کار آب و زراعت
و چه بسیار یا مال مزاری باشد پس اگر زحل با این در هبوطش باشد پس متاع کم قیمت باشد
و اگر در ثور یا نظر قمر باشد چیزی باشد که بسیار صنعت داشته باشد و اگر ناظر بر زحل شمس
باشد مانند بعض این چیزها باشد بکار ملوک آید و اگر ناظر مشتری باشد پس ان چیزی
باشد که از برای بزرگان از مردم بکار آید و اگر زحل در جوزا باشد پس آن دو جنس
باشد و یکی از ان دو طلا باشد یا نقره پس اگر مشتری از طالع یا عاشر ناظر باشد
پس طلا است و اگر از دو وتد دیگر یکی از ان دو جنس نقره است و اگر مشتری ساقط باشد
قلع است یا چیزی کم قیمت و اگر نظر قمر بر زحل باشد و زحل در برج روحانی پس ان چیزی باشد
منسوب بذی روح و اگر ناظر بر زحل مریخ باشد آن مثل بعض چیزهائی است از انها که بکار
مطبخها و حمامها و ... و اگر ناظر زهره باشد مثل بعض انچیزهائی است از انها
که از برای اسباب زنها و جلیها و کفشها و مانند آن بکار آید و اگر عطارد ناظر باشد مانند
تیرها و آلات حیله بازی و مانند آن بود چه مشتری و اگر ماه مشتری باشد پس مال عیر جوان باشد
یا گوهری باشد صاحب بها و نیکوئی و لوز یا چیزی فاخر از انچه ذخیره کنند در گنجها و الات

انجاهائی که بر تند از ریسمانهائی که صاحب صنعت نیکو نباشد و از انچه بکار حکام و عدول آید
از مردم آید پس نظر کن در نزد این بحال مشتری و نظرهای او و اگر در برج ذوجسدین باشد
متاع دو گونه است و اگر ناظر باشد بان زهره و از برج ذوجسدین پس ان چهار جوهر است
خاصه که زهره متصل باشد بمشتری یا بوده باشد مشتری در حد زهره دلالت کند بر آنکه از الات
نیکو صنعتی باشد که بکار زنان آید یا از انچه ساخته شود از برای بازی و کار نیک و انچه بان خوش
حالی کنند و اگر مشتری در حمل یا در مثلثه آتشی باشد از انچه باتش بکاری درست شود طلا یا نقره
و در ثور و مثلثه خاکی باشد پس مس است که سزاوار ملوک باشد یا جوهری که اصل ان در معادن است
باشد و اگر جوزا یا مثلثه هوائی باشد پس آن منسوب بذی روح باشد یا انچه از ان درست
شود هرگاه ناظر باشد صاحب خانه مشتری یا بود و اگر در سرطان و مثلثه آبی باشد پس از چیزهائی است
که بر آورند از آب مانند گوهرهای دریائی و مروارید و اگر ناظر مشتری شمس باشد پس آن مال
بزرگی باشد از انچه مثل ان از برای ملوک باشد و الات ملوک که اخذ میشود از برای جدل
یا حیوانات شریفه که منسوب بشمس است و اگر ناظر قمر باشد مال وسطی باشد که از برای عامه مردم
باشد و افزار خوش آمدنی از انچه مردم اخذ کنند از الات یا باشد از جانوران چنگل دار
چون کاو و گوسفند و مانند این و اگر ناظر زحل باشد مال حبشی اثر زنده و کهنه یا ازالات
جنگ باشد یا جانوری است که مصرف یا پوست حیوان یا بعض حیوان مانند دندان
فیل یعنی عاج یا ریسمان موئی یا کرک و تازیانه و مانند آن که از پوست باشد و اگر ناظر مریخ
باشد خواهد بود از الات جهاد و انچه شبیه آن باشد از الات برطرف کردن اهل ستم و

که بیرون

که بیرون رفته اند از راستی و درستی و اگر ناظر عطارد باشد دلالت کند که باز انچه
بان درست شود کتبی که مدد ان باشد یا انچه شبیه این باشد ... و اگر مریخ باشد
متاع از آهن یا سلاح یا چیزی که بکار ... پس اگر شمس بان ناظر از الات ملوک باشد از زری
جنگ یا چیزهائی که بکار اید در سلاح ملوک و اگر ناظر زحل باشد از سلاح سایر مردم از زری
جنگ و چیزی که بکار رسولان و قاصدان اید و اگر زهره ناظر باشد چیزی نیکو باشد
و در ان صورتهائی و مثالهای نیکو باشد و در ان نقشی باشد و اگر ناظر عطارد از الات است اندر زری
و قلعه کشائی و مانند ش بود و اگر نظر مریخ و عطارد با انچه مذکور شد بقمر باشد صنعت عجیب باشد
که بان بازی کنند و اگر عطارد و زهره هر دو ناظر بقمر و مریخ ناظر باشد متاع مقصور بر تار
باشد یا گوهری رشته کشیده شده که در ان از اقسام مهرها و سنگ باشد و اگر قمر با زهره
در حمل و تمامی مثلثه آتشی باشد پس ان طلا یا نقره باشد در ثور و سایر مثلثه خاکی بود جامه
نیکو صاحب رنگ ... و در جوزا و باقی مثلثه هوائی جامه که در ان صورت حیوان
باشد و اگر مریخ ناظر زهره و در حمل و مثلثه ان باشد پس آن متاعی باشد درخشان که باتش
رسیده و اگر زهره اول خروجش از تحت الشعاع باشد پس متاع تازه باشد و اگر در بعد
اکثرش باشد و ماحقش سحاب باشد متاع کهنه باشد و اگر ناظر بمریخ زحل پس تیرها و جلدهای
کمان و کمانها و مانند ان و اگر ناظر مشتری باشد از سلاح سایر مردم باشد انچه محکم کنند
باشد مانند زره و خفتانها و مانند ان صد الزهره و اگر صد زهره باشد و ناظر
باشد بر زهره شمس نقشی باشد در طلا یا دینار باشد یا دیبا و انچه شبیه باشد بان از جامها

وچیزهای که کری الشکل باشند و گرانمایه و نیکو رنگ و پارچهای رنگارنگ و اگر ناظر مشتری باشد
بنفش نقره باشد یا گوهری بلند پایه درخشان یا حلوای که مرکب باشد از چند چیز و در آن گوهر
باشد از چیزهای که امتحان کنند بآن زنان و اگر زهره صاحب حد باشد و قمر در برج قمر باشند
متاع زنان باشد و اگر نظر داشته باشد بانچه مذکور شد مریخ پس المتاع درخشان باشد
و در آن صورتها باشد و اگر زهره مناظر قمر باشد چیزی از نقره باشد که در آن صورتها باشد
وچیزهای باشد خوش رنگ از منسوبات قمر مثل جامه ها و کتان و ریسمان نوعی و آنچه از نیکوهای
علفها و غلاتها باشد و اگر ناظر بسوی زهره عطارد باشد این متاع از چیزهای نیکو صورت
بود چون جامه های که ساخته شود از آنچه منسوب بحیوانات است مثل خز و حریر و کرک و پشم و مانند
آن و آنچه دارات شود یا سواری و تدبیری که دوام داشته باشد و اگر ناظر بزهره زحل
باشد در آن صورتی باشد که زرکری شده باشد از آنچه زرات شود نقش و آهن و آنچه
مانند این باشد و اگر ناظر بان زحل باشد چیزی باشد کهنه که در آن صورتی کهنه مندرس
شده و رنگهای رفته باشد یا باشد از آنچه لکال است شود مانند آن خمل سنگ و اگر ناظر
بان مشتری باشد خواهد بود در آن صورتی که درست شده باشد از پوست حیوان و مانند
این صاحب عطارد و اگر قمر در حد عطارد باشد متاع کتابها باشد و آنچه لازم باشد بر دها
یا از آنچه بان صاحب افتد در قیمت چیزها مثل درهم و دینار و فلوس یا سکین سبز مانند زمرد
یا فیروزه و اگر قمر در حد مشتری باشد و اگر در جوزا و خلسه ان باشد پس متاع قوی باشد
باشد که اجزا از رنگ کرده باشند یا در قوی باشد و در خانه ... جانوران و جواهر دریائی

و در خانه

باشد و در آنها صورتها سرخی باشد و آنچه مانند این و اگر ناظر بان مشتری باشد
عطر باشد و کتابهای که در آن سپاس و ستایش خدا و امور دینی و احادیث و اگر ناظر
باشد زحل خواهد بود کتب طلسمات و سحر و چیزهای که اصلی ندارد و شاید که در آن ظرفی آهنی باشد
بود در آن کتابی باشد و اگر ناظر بان زهره و مریخ باشد از آلات لهو مانند عود و طنبور و
و دایره ها و چنگها و مانند آلات شرب مانند جامها و شرفها و اگر ناظر بان زهره و مشتری
باشد زیور زنان و بوهای که میکنند زنان از برای پوشیدن و آنچه از اسباب زنان
باشد که بان زینت کنند و تعطر نمایند مانند زیور و عطر و اگر ناظر باشد با این مریخ متاع
ظروف های مجلسهای شریفه صاحب عزت بود و از آنچه ملوک گیرند و مردمان بلند مرتبه پس
اگر ناظر مریخ و شمس باشد خواهد بود سلاحی از سلاح ملوک و آنچه ملوک داشته باشند از اسباب
عروشان و مانند این و اگر ناظر قمر و مریخ باشد باشد از آنچه بلند مرتبگان و اهل امارت
و صلاح داشته باشند از آهن و مس و آنچه مانند آن است شود و از آنچه از برای آسمان
باشد شود و همچنین مزاج قوی چند کوکب را که ناظر باشند بحسب معانی آنها در ناظر های
منفرد و بیدار که هر کوکبی که مالک شود حد قمر را پس ناظر باشد که حکم خواهد بود دلیل
بر آنکه این چیز از جوهر آن کوکب باشد و اگر مشرقی باشد تازه باشد و اگر مغربی باشد کهنه باشد
و اگر در درد و موضع آنجا باشد که پیش از رجعت و بعد از رجعت باشد خواهد بود بانجا
کهنگی و نوی و اگر مستقیم باشد مستوی الشکل و درست باشد و اگر راجع باشد معوج الشکل باشد
و شکسته و عیب دار باشد از جهت اینکه ... بر خلاف آنچه باید بود و اگر در وتد

باشد قوی محکم گران بهای آن جنس باشد و اگر ساقط باشد از آن جنس ضعیف غیر محکم
با قیمت باشد و اگر در مایل ... باشد ابلاغ جنس مایه ضعف و قوت و اتفاق با جنس
خود و عدم اتفاق و اگر مسعود باشد خواهد بود صحیح و نافع و نیکو و اگر منحوس باشد معیب باشد
قبیح و مضر یا بان عیبی باشد و اگر در حد باشد خواهد بود موافق جنس خود و اگر در غیر حد خود
باشد از جنس خود تغیر کرده باشد و یا مانعی پیدا شده که کار جنس از آن نیاید و اگر بر خلاف
این باشد از نظر صاحب حکم کن بر خلاف آنچه حکم کرده و در وقت نظر صاحب حد و همچنین
شهادت بگوی با نتقالات رجوع صاحب ساعة بر آنچه شهادت دهد بر آن از صاحب حد
قمر در جمیع اشیاء و اگر قمر با شمس باشد متاع از زمان باشد و مخلوطها باشد از طلا گوهر و اگر
زاید النور باشد تازه است و اگر ناقص النور متاعی کهنه ... باشد و اگر در دو جسدین
باشد متاع دو چیز است و با هم مخلوط سه چیز یا چهار چیز و همچنین هر گاه طالع دو جسدین بود متاع
دو چیز باشد یا یک چیز که بعضی از آن ... چون زنجیر معرفت عدد شی عدد ...
زرندی گفته است نور و تیوس اشجار را از درجه قمر یا درجه عطارد و اگر آن درجات
با این جهت باشد متاع بیش از یکی باشد و اگر فرد باشد یکی باشد و من نیکو هم نظر کن
اوله که بان استدلال کرده بر جنس متاع باشد صاحب حد قمر و صاحب خانه او و سهم السعاده
و صاحب ... و عاشر اگر آنها جمیعا یا بیشتر آنها از جهت شهادت بر برج ذو جسدین
یا بسیار اولاد باشند متاع بیشتر از یکی باشد و اگر غیر این باشد یکی باشد و اگر برج
دو هم ثابت باشد متاع طاق باشد و اگر منقلب باشد کمتر از یکی باشد و اگر ذو جسدین متاع

خبر باشد

و در خانه خاکی ... جنوب و مانند آن الموالی ... القمر بالتربیع پس نظر کن قمر و صاحب
ساعت که کدام قوی تر و شهادت آن بیشتر باشد پس اگر آن قمر باشد و آن در حمل باشد
ناظر الصابحا ... از چیزهایست که بر سر و صورت گذارند چون گوشواره و کلاه خود و اگر
صاحب خانه بان ناظر نباشد نظر کن بانچه قمر در برج بر گرده ... عشر پس گردان
هر خط اثنا عشر برایک عضو ابتدا کن از سر پس آن از چیزهائیست که بر آن عضو بندند
که بان رسیده در هر برج که باشد و بدین نیکو نظر کن و هر گاه در ثور باشد زیور خواهد
بود یا آنچه بر گردن بندند یا از آنچه ساجدار ... زینت دهند چون قندیل یا آنچه معبد
بیو درا یا بان زینت دهند یا باقی مواضع های عبادت را همچنین در جمیع بروج بر آنچه را بگه
دلالت کنند از اجزای بدن و اگر در جوزا باشد قمر با عطارد ناظر بان باشد پس
درهم و دنانیر از آنچه بکار رود دست اند یا کتابتی باشد یا آنچه مدارت کنند مانند دسته
و انگشتری و دملج و اگر عطارد ناظر نباشد متاع از پوست یا جلدها و اگر در سرطان باشد
متاعی کم قیمت باشد از آنچه از آب در آورند مانند پوست کشف دریائی یا مروارید
ریزند یا صدف یا مهره و اگر با سد باشد و شمس ناظر باشد طلات یا نقره و اگر ناظر نباشد
آهن یا مس یا سلاح خواهد بود و اگر سنبله باشد و ناظر باشد عطارد درهم و دینار باشد
یا به نور زنان و اگر ناظر باشد ... خواهد بود و اگر میزان باشد و ناظر باشد ...
بان از چیزهائیست که فروخته میشود بوزن یا کمه میشود و مخلوط میشود بچیزی دیگر و در آن
بوی خوشی باشد و اگر ناظر نباشد پس حیوان باشد و اگر بعقرب باشد و مریخ ناظر

باشد طلا یا نقره است و اگر ناظر زهره باشد مس باشد یا آنچه زرد است شود یا بش و در جنس ان
باشد یا ظرفهای آب باشد و اگر عقرب باشد و مشتری ناظر باشد جنس جواهر است یا متاعی
که از کری شده باشد و اگر اینها باشد و اگر جدی باشد متاعی باشد که ان از هم پاشیده
وان پست باشد و اگر زحل ناظر باشد از جنس ادمی و پیمها باشد و اگر دلو باشد و زحل
ناظر حیوانی باشد یا آنچه از حیوان بر اید و اگر ناظر زحل و ناظر باشد مشتری طلا یا نقره باشد
و اگر ناظر باشند شمس و عطارد یا قمر دینار و درهم باشد و آنچه از معادن است ان در پوست یا چرم
باشد و اگر حوت باشد و مشتری ناظر باشد مروارید یا عنبر یا چیزی که از آب بر آورند
و اگر ناظر باشد چند چیز باشد از یکنوع و در ان صنعتی باشد پس شمها دست بکوی از این
باب و در جمیع حدود و قیاس کن بر ان النوع الرابع فی اعطاء هر کاه ناظر باشد بعضی
از کواکب بعطارد صاحب صنعت اگر ان کوکب شمس باشد کتابهایی باشد در علم دین
و سیر تهای ملوک و شاید در ان چیزها باشد از طلا و اگر ناظر قمر باشد چیزها باشد که در انها
کتب حیله بازی و دزدی دست و علم فصاحت باشد و مانند این و شاید که در انها نقره
باشد یا کتابها که در ان نقره باشد و اگر ناظر زهره باشد کتب و چیزها باشد که در انها نقش و صورتهای
پاکیزه باشد و شاید که در انها نقره و طلا با آنچه از نقره و طلا باشد و اگر ناظر باشد با این
عطارد شمس و مشتری جواهر نفیسه باشد از آنچه ملوک ازان زینت میکنند یا زنان و شاید
در ان بوی خوشی باشد که بسیار ریش بلند باشد و در آنچه جنس خزانیت باشد مثل مشک
و عنبر و عود و مانند ان و اگر ناظر مریخ باشد ظرفهای نقره باشد که در انها کتابی

باشد و اگر صاحب دهم در درجه اول برج باشد متاع از جهت یا طاقی باشد زمین
یک تا ده باشد و اگر در درجه ثانی از جهت طاقی است که در بین ده و صد باشد کفته است
اندسا که نظر کن در طالع که از جهت کوکب اگر یکی باشد متاع یکی باشد و در طالع اگر ازین
کواکب دو باشد متاع دو باشد و اگر از این کوکب شمس باشد و ان در یهبهرها از اثنا عشریه
خود باشد عدد متاع نه باشد و اگر بدین نحو عطارد باشد شش خواهد بود و اگر زحل باشد
یا دو سه خواهد بود و اگر این کوکب مشتری باشد چهار خواهد و اگر بدین صفت زهره باشد
ده خواهد بود و اگر مریخ در طالع باشد یا ناظر بدیشان یا بهبهر خود باشد پس ان که
باشد و اگر یکی از کواکب طلوع نکرده باشد در برج طالع نظر کن با آنچه از برای طالع
باشد دیگر از ان عقد از آنچه ثابت شود اجزای طالع را و اگر طالع شده باشد
ده درجه که ثلث برج باشد ثلث عدد را بگیر و اگر طالع شده ربع یا نصف یا ثلث یا غیر ان
از اجزاء دیگر از عدد مثل ان پس آنچه باشد عدد متاع باشد هر یک از حمل و ثور را
نود باشد جوزا و سرطان از برای هر یک صد یا صد و سی از برای اسد صد و دو
یا صد و پنج یا صد و یازده از برای میزان نوزده از برای عقرب صد و دوازده
یا صد و پنج از برای قوس نود و نه از برای جدی شصت و دو و صد حوت است ضد
سیم در چگونگی دزدی او و قدری که برده از متاع نظر کن بهمین باور متاع و انها
و صاحب دوم و صاحب دهم و قمر و صاحب حدی که قمر در ان است اگر ناظر جمع انها
با انچه شهادتش بیشتر باشد زحل است رسیده دزد بمال بحیله مثل کشودن در یا داخل

شدن از شب یا امر نهانی یا تنهائی بمال رسیده و آن را برده و اگر ناظر بدینکونه
مریخ باشد دزد دیده اعلانیه یا برده بخوم کاربرده یا شکستن قفل زدن یا به سبب سلطانه
غضب و اگر بدین نحو مشتری باشد قصد دزدی نکرده و در وی طمع مال و دزدی نیت ولکن
داخل خانه شده و بمتاع رجوع زده پس دزدیده بسبیل بازی و شوخی و همچنین زهره دلالت
کند که دزدی او از راه آشنائی و کمی پروا بود و اگر ناظر بدین صفت شمس باشند و نظر
مقارنه یا مقابله یا تربیع باشد دزدی داشته و دزد صاحب شرف و قدرت و اگر نظر تثلیث
یا تسدیس باشد حکم کن بطریق انچه گفتیم در زهره و مشتری و اگر ناظر عطارد و مخصوص مریخ
یا زحل باشد دزد بمال رسیده بوسیله عیاری و مکر و فریب و عمر نیرنگ و اگر بخشی ناظر
سهم السعاده باشد دزد پیش از این هم دزدی کرده و اگر سعود ناظر باشند پیش از این
دزدی نکرده و اگر دلیل دزد و در احتراق یا تحت روز داخل تحت الشعاع شود پیش تر دزدی
کرده و اگر مریخ ناظر باشد بیا از خواست سلطان نیز رسیده و اگر متصل شود قمر بزحل یا ناظر
شود بزحل متاعی را از جای برداشته که در ان پوستی بود و پس اگر زهره ناظر طالع
باشد یا قسمتی در طالع داشته باشد متاع ان فرشها و شبیهها باشد و اگر ساقط است
اگر شمس در طالع ناظر باشد متاع از اوانی دزدیده شده و اگر قمر در طالع باشد یا ناظر
تربیع از جای بنا کی دزدی شده یا از زیر زمین یا از جایی که آب در ان سرد
کنند و اگر ناظر مریخ باشد پس از جایی که درست شده از چوب یا مکان آتش یا جایی
که کوره گری کنند در او و اگر عطارد ناظر باشد به بهبهر خود یا ناظر باشد تربیع بهبهر طالع

دزدی از پوست یا چیزی که بر ان پوست باشد و اگر زهره در تسع طالع باشد یا ناظر بطالع
بهبهر خود تربیع دزدیده متاع را از پوستهای حکت کهنه یا جایی پنهان از زمین و نظر کن
بطالع اگر ثابت باشد ان دزدیده و اگر منقلب باشد صحرا اگر ذو جسدین از ده و شهرها
و اگر صاحب طالع در برجی باشد که منسوب باشد بدریاها کوهها یا نیزارها یا بحرها یا انها
از هر کدام باشد دزدی از آنجا شده و اگر صاحب طالع یا کوکبی که در طالع آمده در احتراق
باشد یا در تحت الشعاع دزدی از جای بلند شده و اگر در هبوط یا حضیض باشد دزدی از زمین و اگر
در وسط اوج و حضیض دزدی از موضع وسطی دزدی شده پست تر از بلندی و بلند تر از پستی و اگر
خواهی بدانی چه قدر برداشته از متاع نظر کن اگر شمس در دوم یا دوازدهم طالع بود ان خط
اثنا عشریه آنجایی باشد که در ان حرفی که بود برداشته میشود و از ان عدد پس دزدیده
نصف عدد متاعی را که یافته و اگر شمس در دهم طالع باشد دزدیده ثلث آن را اگر در هفتم طالع
باشد کل آن را دزدیده و اگر در هشتم پنجم طالع ربع متاع را دزدیده و اگر در یازدهم یا نهم طالع
باشد کل را دزدیده بتمامی و اگر در ششم یا ششم طالع حمل اگر او دزدیده و آنچه گفته باشد
در وقتی باشد که شمس در آنجا با در مکان خود در خانه خود باشد و اگر شمس یا شمس باشد
غیر از زحل و باطل شود دلالتش پس دلالت کند بر نقصانی در غیر ان و اگر شمس جای عدد باشد
در روز رها فلک خود و شرفش باشد زیاده شود دلالتش بر نقصان و اگر با وجود این در جای
خود باشد دلالت کند بر ده چندان از نقصان و اگر در برج دو است خود دلالت
کند بر نصف ان و اگر در برج عدد خود باشد دلالت کند بر ثلث ان و اگر در هبوط یا شش

باشد و از شمس در ربع باشد و زحل و زهره بخصوص که با شمس باشند پس دلالت آن دو
بر قدر اجزای نزدیکی ایشان از شمس و رسیدن ایشان به شمس باشد اگر با شمس باشند پس نصف درجهای
انحنای که داخل میشوند در آن شعاع شمس پس نصف دلالت میکند و اگر در ثلث باشند
و همچنین سایر اجزا و بیان میکنیم از برای تو حروفی که اگر از آن دانسته میشود عدد متاع
دزدیده شده و عدد و فرسخی که بین تو و بین دزد است و اگر مزده باشد کوکبی در طالع
هر گاه طالع این حروف باشد ۱۱۰ ۱۱ ی و دم ۱ و دوای ا ه توم اد اه پس
این دو از ده حرف هر یک را از عدد سی باشد و اگر طالع از این حروف باشد
داد ها سا ما ها ما د ها ما د ا طها دا د ها ما ها مها ما مها ما کها کها
پس این است و پنج حرف از برای هر یک از آنها یکی از عدد باشد و اگر طالع از حروف
این باشد ها از برای آن از عدد بیست باشد و اگر طالع از حروف این باشد اگر
از برای آن از عدد پنجاه باشد و اگر طالع از حروف این طوف باشد از برای آن
از عدد و شصت باشد و اگر طالع از حروف این مع باشد از برای آن از عدد هفتاد
باشد و اگر طالع از حروف این ح باشد از برای آن از عدد و صد باشد و اگر طالع
از حروف علام این باشد از برای آن از عدد و صد و ده باشد و اگر طالع از حروف
این باشد کاکاکو پس برای آن از عدد و صد و بیست باشد و من بیان خواهم کرد از برای
تو حروف را در باب استخراج اسم سارق باذن خدا — در دانستن
اینکه مال دزدی را کجا برده اند و در کجاست و صفت آن موضع و سر منزل نظر کن برج

این

این از صاحب طالع و صاحب چهارم و صاحب خانه قمر و صاحب دوم و صاحب ساعت پس
اگر یافتی صاحب دوم را در طالع یا در و تدی از جای صاحب طالع و صاحب چهارم
در چهارم باشد یا در و تدی از صاحب چهارم و صاحب ساعت در و تدی از او تا دو طالع
باشد پس مال دزدی در منزل صاحب مال باشد و نظر کن برای شناختن صفت
جایی که مال در آن است هر کجا که باشد بکیر از موضع دلیل سارق یا صاحب چهارم اگر هر دو
در دلالت موافق باشند و اگر مختلف باشند پس نظر کن دلالت چهارم و صاحب خانه یا
و صاحب ساعت برا و از آن کوصفت جای مال را پس اگر برج صاحب ساعت یا چهارم
منقلب باشد بکوان در بامی یا بلندی است یا سقفی و اگر ذوجسدین باشد در دیوار باشد
و اگر ثابت باشد در زمین باشد شهادت بر طلب در بودن صاحب خانه در تحت الارض
و فوق الارض و اگر اول باشد مدفون در تحت زمین باشد و اگر فوق الارض باشد
متاع در بالای زمین باشد و پیدا باشد در این جایها و اگر رب الساعه در برج آتشی
باشد یا چهارم آتشی باشد در جای پاکیزه باشد و شهادت بجوی صورت برج را
نیز پس اگر برج آتشی باشد در آتش گاه یا باشد تنور یا مطبخ و اگر برج مایی باشد
نزدیک آب و جای نمناک باشد و تاکید کند این را اگر قمر در وتد صاحب ساعت
باشد و صاحب و تد از جایگاه قوی ناظر بان باشد چه دلالت کند که مدفون
باشد در کناره نهر یا دریا یا مانند آن و اگر برج ارضی باشد نزدیک تلی یا قبری یا مکان
برج ارضی ثور باشد در جایگاه پاکیزه یا زمین زراعت و اگر سنبله در جایگاه گندم

و جو یا زرعی باشد و اگر جدی در جایگاه گاو و گوسفند باشد و اگر وتد الارض برج
هوایی باشد در جایی باشد که نه آب دارد و نه آتشی در آن هست و لیکن مخلوط
باشد و اگر این برج هوایی جوزا باشد در کند و یا صندوق یا خیک و اگر میزان باشد
در جای روشن و اگر ثابت باشد و زحل در آن باشد یا در تربیع آن و زحل در فوق
الارض باشد پس آن در غرفه باشد و اگر ناظر باشد بان زهره بنظر دوستی پس آن غرفه
مصور باشد و اگر زهره در تحت الارض باشد دلالت کند که گذاشته در صندوق یا کند
و یا چیزی و اگر در بالای زمین آویخته در جای شبیه این که روشن باشد و اگر برج منسوب
بچهارپایان باشد و یافتی در آن قمر را و عطارد ناظر با قمر باشد پس آن در جایگاه
گوسفندان یا جایی که چهارپایان باشند یا شبیه این از انبارهای چهارپایان اگر آن
برج حمل باشد در جایگاه گوسفند باشد و اگر اسد باشد پس آن در جایی باشد که در آن
ویرانی یا شبیه آن باشد و اگر قوس باشد در جایگاه سلاح و کمانها و آلت حرب و اگر
مشتری و زهره صاحب درجه چهارم باشند و هر دو در طالع باشند یا در چهارم یا یافتی
او تاد و قمر در جایگاه قوی باشد از او تاد و دو ناظر شمس باشد این مال در جایگاه خوشی
نیکو و مصور باشد و یافت شود و بواسطه زنی یا مانند زنی پیدا شود و اگر مریخ بجای
مشتری باشد و قمر ناظر باشد بان بدنیکو پس در آتشخانه یا خانه آهنگران یا مانند
این از جایگاه های آتش و اگر زحل بجای مریخ باشد و قمر با او مجامع باشد و ساقط
از شمس پس دزد او امانت داده مال را به بیند پس که گذاشته اند در جای بلندی

باریک

تاریک که سقف آن بلند باشد و در جای نمناک پلید و نمناک و اگر ناظر باشد مشتری
بر زحل که در چهارم باشد و مشتری نیز در وتدی باشد پس آن بند اگر قبول کرده امانت را
از دزد و از دست خود بیرون کرده بقوی از او داده و این مال مخزون شده است به سبب حکمت
مشتری اگر رب الساعه در بیت مریخ باشد متاع در آتشخانه باشد یا جایی که نار برافروزند
و اگر ناظر باشد بان نزدیک جای آتش یا حمام و اگر رب الساعه در خانه عطارد باشد
در جای کتب یا دفتر و در بیت زحل با منظران در جای بلند تاریک و در بیت مشتری با منظران
در جای نیکو یا پاکیزه یا جای مردم بزرگ و در بیت زهره و منظران در جای طرفه پاکیزه یا در جای
زنان و در بیت شمس در جایی که نازل شوند در آن اشراف و مجمع ایشان یا جای اصحاب
همه فصل شناختن صفت خانه که در آن متاع باشد بدانکه این دانسته میشود از چهارم و صاحب
و طبع هر دو و طبایع کواکب ناظره بان دو و آنچه بان دو ملابس باشد پس بشناس طالع و برج
و اتصال آن دو را بکواکب و مقارنه آن دو را بکواکب سه جای شمس از طالع دلالت
کند بر فضای سرا و جای آب یا خانه آب یا راه آب اگر یافتی شمس را در طالع یا در طالع
که ربع شرقی است پس در ناحیه مشرق باشد و در عاشر و حیز آن پس در طرف جنوب و در
مغرب یا حیز آن پس آن در طرف مغرب و تد الارض یا حیز آن پس در ناحیه مغرب یا حیز آن
پس آن در طرف مغرب و وتد الارض یا حیز آن پس در ناحیه شمال و قمر دلیل در سرا باشد
یا یغتش اگر یافتی قمر را در طالع در سرا جانب مشرق باشد و در عاشر در سرا در جهت
جنوب و قبله و در وتد مغرب و حیز آن در جهت مغرب و در وتد الارض در جهت

شمالی و اگر قمر در برج ذوجسدین باشد در سرا دو بارچه باشد یا دری در میانه دو سرا
باشد و اگر ذنب یکدر باشد و جای زهره از طالع دلالت کند بر عشرتخانه سرای او
و جای لهو و زنان و کتاب و بوی خوش و کلماء و جای عطارد دلیل باشد بر جای
خزانه یا جایی که در انجا کتاب ها و افزار باشد و جای زحل دلالت کند بر جای
تاریک یا جای بد بوی و خلا و جای مشتری دلالت کند بر مجلس شریف و مسجد گاه و بوستان
و جایی که در ان امور اخروی بجا آورند و جای اولاد و جای مریخ دلالت بر مطبخ و گرمخانه
و جایهای آتش افروختن و جای خون ریختن و جای راس باشد دلیل باشد
بر جای بلند یا چیزی که بالا روند از ان بلندی جای ذنب دال است بر جایی
که در ان حولی افتاده باشد یا ستون یا جایی که حیوان اهل سرا در ان ماوا گیرد و نظر در شرف
این که در چه طرف باشد از ارباع فلک شرقی و غربی و شمالی پس هر ان صعود در انجا
و هبوط انجا و بچه متصل میشود و از چه منصرف میشود حکم کن بهر چه انجا حکم کنند با جتهاد خود در این
گذشت و اگر قمر در برج منقلب باشد در سرا بلند باشد از زمین و نمایان باشد و خانه قدیمی
از و نقش شده باشد و اگر در ثابت یکدر دراز و دور یکبار چه باشد و اگر زحل قمر ناظر باشد
بنظر عداوت در ان تنگی یا سیاهی باشد یا بسته باشد و اگر برج ذوجسدین این
نقش دیرکی زود در باشد و اگر مریخ ناظر بقمر بنظر عداوت در در سرا اثر آتش یا تنگی
یا هن یا سوختگی باشد و اگر نظر ش بدوستی در ان آهن بسیاری باشد و اگر زحل و مریخ
هر دو بدوستی ناظر باشد در سرا آهن باشد یا چیز آن آهنی باشد پس اگر قمر منحوس

باشد یا در مهبوطش باشد در کهنه از هم پاشیده باشد و اگر با این دو ریش بطرف شده باشد
سمت سزاواری در بیرون ان و اگر بدنی زهره را با زحل بود در زحل باشد و اگر زهره
مقارن مریخ باشد در مطبخ باشد و اگر زهره با عطارد باشد در خزانه باشد و اگر زهره با مشتری
باشد در مسجد و جای تریاقی در سرا باشد و اگر زهره با قمر باشد در در سرا ابریایید و اگر عطارد
با زحل باشد جای تنور خزینه باشد و اگر زحل با مریخ پس جلاو جای آب تیزر در مطبخ باشد
و اگر زحل با قمر باشد جای تنور در سرا باشد و اگر زحل با شمس باشد در سرا خلای بسیار باشد
و اگر مشتری با زحل باشد مسجد در جای تاریک و کثیف باشد و اگر مشتری با مریخ باشد
مسجد نزد مطبخ باشد و اگر با عطارد باشد مسجد در نزد خزانه است و اگر مشتری با قمر باشد
مسجد نزد در سرا باشد و اگر عطارد با قمر باشد خزانه در در سرا باشد پس بنگر عاشر را
چه آن دلیل صحن سرا باشد و اگر مشتری با زهره در عاشر باشد در سرا بوستان نیکویی
باشد و اگر در عاشر زحل باشد در میان سرا جایی باشد جای پستی یا گودی یا جایی
که فاسد باشد و در ان پوست و ماهی کشند و اگر مریخ در عاشر در میان سرا جایی باشد
که آتش در ان بر افروزند و یا خون در ان ریزند و اگر در عاشر عطارد باشد در میانه
چیزی از برای اهل سرا که در ان محافظت کنند بعض متاعهای خود یا نهند در ان صندوق را
و اگر شمس در عاشر باشد در وسط سرا ایوانی یا دکانی باشد یا تختی و اگر قمر در عاشر در میان
سرا آوری باشد یا جایی که آب در ان ریزند یا بعض اسباب انجایی که استعمال کنند مردم
انها را در منزل خود مثل اسباب و دست شوی آنچه مانند آن باشد و گفته اند بعض حکما اگر

اگر پرسیده آید از وصف منزلی او را نظر کن بطالع و رابع و صاحبش و آنچه جایی در ان از کواکب
و کوکبی که سالی افتاد در یکی از این دو وتد حکم کن در ان بجوهر کوکبی که وارد شده در یکی
از ان ها و پس اگر یافتی در یکی از ان دو شمس یا مشتری را پس بهتر جایی باشد در سرا و خوشتر
پس اگر در جمیع شوند انجا هر دو پس ان خوشتر و بهتر جایی باشد و اگر منفرد باشد مشتری جای دولت
و در خانه قران یا مسجد یا جای عبادت بود و اگر ان زهره باشد خانه طلاکاری و منقش باشد
و اگر طالع این خانه زهره باشد در خانه گل باشد یا بوی خوش و آلات لهو و اگر یکی از این
دو وتد برج آبی باشد و در ان زحل باشد یا طالع جدی باشد و در ان زحل باشد پس
انجا خلا و مانند آن باشد و اگر در ان مریخ باشد بجای زحل حمام باشد یا کرمخانه یا مانند
آن و اگر برج بادی و در ان مریخ باشد منزل صحبت آتش گاه و اگر یکی از بروج هوایی باشد
خانه و غرفهای سرا باشد و اگر عطارد در ان باشد در خانه مرغهای خواهد بود و اگر بجای
عطارد زحل باشد در خانه کوسفند باشد و اگر طالع برج آبی باشد یا قمر در دهم و برج آبی باشد
خانه شراب باشد و اگر قمر در میزان باشد منزل در خانه خزانه باشد و اگر قمر در ذوجسدین
باشد خانه دو در و ارویکی در میان دیگری و اگر قمر منحوس بزحل باشد یکی از دو در بسته
باشند یا شکسته باشد و اگر منحوس بمریخ باشد شکسته باشد یا باتش سوخته باشد و اگر طالع
سنبله و عطارد در ان یا هفتم باشد در خانه کتب یا عملی باشد و اگر زحل در طالع یا هفتم باشد
و ان برج منقلب باشد در بلندی سرا باشد اگر برج ثابت باشد خانه در روی زمین
باشد و همچنین سوالی در مسئله صفت منزل که خواهی بکر و یا صفت منزلی که در آن سال متولد شده

و همچنین مولود گفته است از سائل نظر کن بموضع صاحب طالع و آنچه برج طالع دلالت کند از جهات
استدلال کن بان بر جهای متاع پس اگر صاحب طالع در برج شرقی است در جهت شرق خواهد
بود و همچنین اگر در برج غربی در جهت مغرب و اگر بوده باشد در برج شمالی پس در جهت شمال
و اگر بوده باشد در برج جنوبی پس آن در جهت جنوب باشد از مقصد و صفت راهی
که بان رسند دانسته میشود از کوکبی که در طالع باشد اگر قمر باشد برده است آن راه در راه زمی
نیکو و اگر مریخ باشد راه نزدیکی و اگر عطارد و مشتری و زهره باشد در راه ناهمواری که در ان
سنگ باشد و اگر زحل در راه دور پس اگر خواهی بدانی که چند فرسنگ مال بوده نظر کن بکوکبی را
که وارد در طالع است و کوکبی که ناظر باشد به بهتر نظری بجان طالع اگر شمس باشد برده است چهار
فرسنگ و در این راه گیاه و خاشاک تر و درخت باشد و اگر عطارد چهار و نیم فرسنگ و راه آن
با پر کوچکی باشد و اگر مشتری هجده فرسنگ و در این راه عباد و زهاد ما باشند و اگر زهره
هوا الله فرسنگ و در این راه آب بسیار و صدف و سنگ ریزه باشد و اگر مریخ در راه نزدیکی
و این نزدیکی ضایع او باشد یا تحت شعاع او و اگر زحل شصت فرسنگ یا مرو پری و در این شهر رکاب
و خوک بزرگ و یا اتها باشد پس اگر در طالع کوکبی نباشد و صاحب بهتر و در نیجان
باشند بهتر و در نیجان طالع نظر کن برج طالع اهر دی چه عدد از عدد منسوب بان حروف
باشد متاع را با این عدد فرسنگ بجه در هر راه که باشد اگر طالع حمل و اسد باشد مال در کوه
باشد و اگر در مثلثه مالی مال در آب باشد نزدیکی آب و اگر ثور باشد یا قوس نزدیک اشتخانها
در تنور و اگر جوزا باشد مال در بوستان یا باغ انگور باشد و اگر دلو یا میزان یا سنبله باشد

ور خانه باشد و اگر جدی باشد در زمین یا درخت یا کوه و اگر در طالع یکی از جوزهر یا یکی از کواکب صفت کانه یا خانه یا یکی از صاحب دریچان و بهترین ناظر بر طالع یا دریچان خود باشد
پس اگر این کوکب شمس باشد در خانه ملوک و سلاطین و قاصدها و یاران ایشان یا در جایها
یا خانه یا حرمها ناحیه مشرق و اگر قمر در جشمه یا چاه آب یا نهرها یا زوال یا جایگاه که قوم منسوب
بان باشد یا جای درخت مانند یا آنچه درست کنند از کار کل جهت قبله و اگر عطارد در وسط بازار
یا خانه نقاشها و عطر فروشان یا نزدیک بوستان یا پهلوی خانه و اگر مشتری در خانه مسلمان
یا آنکه علمی کری کنند یا زرگران و عبادا از اهل جهها و جانب مغرب و اگر زهره در خانه لهو
و بازی و جای نیکو و زنهای صالحه درخت خواب یا جای کوچک یا جایی که کد از کد کوچه های
زرگران یا بوتهای خوش را از جانب راست مغرب و اگر زحل در خانه اصحاب حیله یا ضبعی یا
جایی که دخمان در آنجا ظاهر شود یا جایی که دران خاک و خاکروبه و سنگ و سرگین باشد
و جای لبن آهوها و خرها و فیلها و مانند آن و از جانب راست شمال باشد و اگر از طرف
راست جنوب بحیوه صورت بروج دلالت آنها بر کوه و مجرا و آب چه مال که آنجه باشد
در آنجا و اگر مریخ مال در آتشخانه یا مطبخهای یا جایهای آتش کارها یا جای ستور بند و آنجا از
شمال از جانب چپ قبله و مزاج بروج دلالت کواکب بر جهات بدلالت بروج که طالع
باشد یا بروجی که از آنها کواکب ناظر باشند پس اگر طالع شرقی باشد و دران کوکبی
غربی باشد پس حکم طالع زایل شد و ناظر کن بطالع که برجی غربی الجهة باشد ظفر و مسلط شدن
بر راهزن و اگر صاحب هفتم در تحت الشعاع دلالت کند بر مظفر شدن بر راهزنان و تهاون در ان

کرنا ظر

ناظر باشد بان صاحب طالع چه دلالت کند که در این اتصال صاحب تاسع بر راهزن
مسلط شود پس اگر متصل صاحب طالع باشد تهدید کند صاحب تاسع لص را بسلطان اگر چه
تاسع خود را و اگر متصل شود نزد آنچه گفتیم صاحب هفتم بصاحب طالع لص خود تاسع از بیم و
از ترس سلطان یا سلطان خود ظفر یابد بر لص و اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب عاشر
و منحوس کند از اصحاب عاشر تعظیم شود صاحب تاسع بواسطه سلطان و اگر متصل شود
بصاحب دهم صاحب هفتم ملامت شود لص بواسطه سلطان و بدین طریق باشد لفظکو
در دلیل لص در هر کوکبی که باشد پس اگر کوکب در طالع یعنی دلیل منحوس باشد و شمس صاحب
دهم باشد پس اگر منحوس زحل باشد دزد گرفته شود و حبس شود پس اگر زحل بطی السیر باشد
و منحوس در خانه که زحل دران است ثابت باشد و مستقیم الطلوع طول کشد حبس دزد پس
اگر ناظر باشد با این صاحب هشتم بدلیل دزد بمیرد در حبس و اگر بجای زحل مریخ باشد
و باشد صاحب هشتم تا شرکتی در بیت الموت داشته باشد یا ناظر باشد صاحب هشتم
مریخ منحوس و باشد وی صاحب خانه کوکب دلیل دزد و از بروج مقطوع الاعضا چون ثور
کشته شود دزد و اگر منحوس شود دلیل دزد بزحل و مریخ هر دو گرفته و عذاب شود که اراکان
چون از اندام او روان شود و اگر زحل و مریخ انچنانکه وصف کردیم باشد طول کشد حبس
او و اگر دلیلهای مرگ که ذکر شد با این باشد بمیرد در این عذاب و حبس یاد از بخت
عذاب و اگر دلیل لص سعود باشد رها شود خاصه اگر سعادت ان از صاحب دهم یا صاحب
شمس باشد سلطان سبب رهایی شود و سلطان کسی باشد که طرفداری

او کند پس اگر سعادتش از صاحب یازدهم باشد نجات بسبب دوستان صاحب طالع
و یاران سلطان باشد و اگر سعادتش از صاحب طالع باشد نجاتش بسبب صاحب طالع
شود اگر از صاحب دوم بسبب اعوان صاحب طالع و اگر از صاحب سیم بسبب برادر صاحب
طالع و یا دوستان او باشد و اگر بسبب صاحب چهارم نجات یابد بسبب پدران صاحب
مال و عمارت و امور قدیمه و اگر صاحب پنجم نجات بسبب اولاد صاحب طالع هدیه که کسی
فرستد و رشوه که دهند و اگر بسبب صاحب ششم نجات بسبب بندگان صاحب طالع
و مرضها و ناخوشیها و چهارپایان و اگر سعادت از صاحب هفتم باشد اگر دلیل بطی باشد
یعنی صاحب هفتم دلیل دزد نباشد نجات بسبب زنها و دوستان و شرکا باشد و اگر نجات
دلیل بطی لص بسبب صاحب هشتم باشد و نجات بسبب مردان صاحب طالع میراث زنها و یاران
زنها و یاران شرکا و یاران دوستان و اگر سعادت صاحب نهم نجات بسبب سفرها و غربت
و دین و همچنین نحوست رساند و هرگاه متوسط شده بعضی این خانه ها را خواهد گفت که با و ناخوشی
رساند از جنس دلالت این خانه بنحوی که وصف کردیم در معرفت وقت ظفر بر دزد اما وقت
ظفر هرگاه محقق باشد و دلالت بر ظفر کن هرگاه و این دلالت از جهت اتصال باشد بشمار
ما بین متصل و متصل به را که چند درجه است پس کن دان آنچه را روزها یا ساعتها یا ماهها یا جمعه ها
یا سالها اگر درجه های اتصال در بروج منقلب باشد و در بروج بطی باشد در ماهها خواهد بود
و اگر در بروج ذو جسدین باشد پس شمار آن در جمعه ها و ماهها باشد و اگر بر حساب رابع
بطی در بروج ثابت باشد پس در سالها باشد و همچنین حال کواکب متصله که دلالت ظفر در آن

دلیل

دلیل سرعت باشد و حلول و استوای و دلیل بطی و حلول در سقوط دلیل بر بطء و نهایت
بجوی از رسیدن دو دلیل بهم در اتصاد تا در حالی که اتصال قبول باشد چه این
اتفاقی است که امید ظفر دران باشد اگر دلالت بجهة احتراق باشد پس وقت ظفر
رسیدن بدرجه احتراق باشد فصل بیست و نهم در معرفت سن لص و تذکیر و تانیث
او نظر کن کوکبی غربی که در طالع باشد و صاحب هفتم و متصل به قمر و دلیل از آنها آنکه
که شهادت آن بیشتر باشد و اگر در اوایل برج باشد دلیل بر شرقی دزد جوان است
و اگر در میانه بروج باشند و نه شرقی و نه غربی باشند و آن در وقتی است که بین آنها
و شمس نود درجه باشد پیش از شمس یا پس از آن دزد میانه سال باشد و اگر در اواخر
بروج مغربی باشند پیر باشد و هرگاه جمع شود شهادتها از برای یک کوکب عمل کن
بر ان و بگذار ما سوای او را ابدا که دلیل لص هرگاه عطارد باشد دلالت کند بر کودکی
و همچنین زهره مگر آنکه او از عطارد بزرگتر باشد و مریخ دلالت کند بر جوان که ریش آورده
و مشتری مردی که او را تجربه ها محکم کرده و از بزرگتر از مریخ باشد و مرد میانه سال باشد
و زحل مرد پیر نظر کن بموقع آن دلیل از شمس چه شرق در بری باشد و مقام اول ثابت جوانی
و استقامه سیر بین مشرق و مغرب دلیل بر نزدیکی سن از پیری و حرکت و مقام ثانی دلیل
بر پیری باشد این و او نزدیک به پیری است و در تحت الشعاع دلالت کند بر طفل و دلالت آن
کوکبی که متصل شود بما بعد از ظلماتی از تحت الشعاع قمر در ربع اول از ربع آن دلالت
بر کودکی و در ثانی بر جوانی و در ثالث بر میانه سالی و در چهارم بر پیری آتش دلالت کند

در ربعی که بین طالع و عاشر بر کودکی و بین عاشر و هفتم بر جوانی و میانه سالی و در ربع بین

عاشر و چهارم بر کهن سالی و پیری و وتد الارض جای آخر عمر است فصل هر گاه مشتری باشد

در اول تشریق پس دلیل است بر کودکی در لباس پیران کهن منظر و در وسط تشریق جوانی است

در صورت پیران و در آخر تشریق کهن مردی باشد در صورت پیران و در اول تغریب

پیر باشد و در آخر تغریب سکه پیر است المشتری در تشریق جوان است و در تغریب میانه

سال و در اول تشریق تا زهره جوانی است و در آخر تغریب کهن مرد است زهره و عطارد

در تشریق وقتی که راجع باشند زهره نوعروس باشد و عطارد کودک و در وقت استقامه

عطارد نوعروس و در اول کهن مردی باشد گفته است هر گاه خواهی بدانی آنچه بر آن

باشد از سالها و ماهها نظر کن کوکب دلیل را اگر از آنهاست که فلکش تحت فلک شمس بود

حساب کن از فلک شمس تا آن و اگر فلکش فوق فلک شمس است حساب کن از آن

تا شمس پس مجری کن این را به آنچه حرز نایب شود اگر اعنی هر علویه را سیرش در برج و سفلیه

سیرش پس آنچه برآید پس سالها باشد و آنچه تمام نشود بگیرد و از دو یک اگر پس آنچه برآید

ماهها باشد و آنچه تمام نشود هر ثلث عشری روزی باشد و آنچه تمام نشود پس هر ربع سدس

ساعتی باشد قمر و اما قمر پس شمار روز از متولدش تا آن پس کرا آنچه ثابت شود اگر پس آن

سن سارق باشد گفته است نظر کن چه کوکب در طالع یا کدام صاحب دریجان و بهنهر

طالع باشد و ناظر بدر یجان و بهنهر خود پس آن دلیل باشد بر سن سارق و اگر مشترک باشند

دو کوکب یا بیشتر در دلالت این خطها مزاج بده دلالت آنها را پس اگر آن کوکب قمر و عطارد

و مریخ و زحل جوان است قوا اگر مشتری و زهره پس میانه سال نزدیک کهولت و اگر این

زحل و شمس باشد دزد پیر میانه سالی است فصل حتی آنکه دزد مرد است یا زن نظر کن بجهه

این دلیل لص که به تنهائی دلالت کند و بصاحب هفتم و کوکب غرب در طالع و متصل آخر است

اگر یافتی همه را در برج مذکر یا شرقی یا در ارباع مذکر دزد مذکر است و اگر در برج مونث یا مغربی

یا در ارباع فلک که مونث باشند دزد مونث باشد و شهادت بجوی بذکر بجهان کواکب

و مونث بجهان آنها پس مزاج بده دلالتها را و حکم کن به آنچه جمع شد دلالتها بر آن و یا قوی

اشها و اکثر اگر دلالت مختلف باشد و زهره هر گاه دلیل لص باشد دلالت کند که دزد

زن است پس اگر شرقی و در ربع مذکر دزد مذکر است و در آن انوثی است یا دزد

کرده یا ابنه فی و اگر زهره در هفتم در برج مذکر باشد مرد است در او انوثی است و قمر هر گاه

در هفتم در برج انثی باشد دلالت کند که دزد زن است و اگر در نهم در برج انثی باشد

و صاحب هفتم انثی باشد زن خواهر لصوص در هفتم در برج مذکر دلالت کند بر ذکورت

و اگر در برج انثی باشد و اگر در برج انثی مرد است و در او انوثی است زحل اگر غربی باشد

برج مذکر و در حش پس این دزد مرد پری است و در برج مونث در ربع مونث خواجه باشد

یا پیره زن مشتری اگر شرقی باشد در برج در ربع مذکر مرد باشد و اگر غربی در برج مذکر

در ربع مذکر مذکر است پس اگر غربی باشد یا در برج انثی پس امردی باشد در صورت

زنان و همچنین باشد دلالت مریخ و عطارد هر گاه شرقی یا در برج مذکر باشند پیری

و اگر غربی یا در ربع و برج انثی باشد پس دزد دختری باشد طالع چون مذکر باشد

و صاحب ساعت انثی مرد و زنی باشد گفته است هر گاه طالع فرد باشد لص ذکر است و اگر

زوج باشد پس دزد زن باشد و اگر در آن کوکبی باشد یا ناظر باشد صاحب بهنهر

یا دریجان به بهنهری یا دریجان خود آن کوکب اولی بدلالت باشد پس اگر آنها مذکر باشند

دزد مذکر است و اگر مونث باشند مونث خواهد بود و هر گاه برج طالع و خود دریجان مذکر

آن دزد مذکر است و اگر عکس باشد پس بر عکس بگوی فصل فی حلیة السارق

ازاد است یا بنده صحیح است یا با اوضی باشد بدانکه دلیل لص هر گاه سعد باشد دلالت

کند بر ازاد بودن سارق و هر گاه نحس باشد دلالت کند بر آنکه آن بنده است و هر گاه

در ششم از خانه خود باشد بنده است و هر گاه یافتی دلیل دزد را در صعود ش یا در اوتاد

یا زاید النور دزد درست اندام و معتدل الجسم باشد و اگر در هبوطش باشد یا ساقط باشد

دلالت کند بر ضعف و بیماری او و آنکه در بدن او ناخوشی باشد و اگر دلیل لص متصل باشد

بکوکبی که صاعد باشد دلالت کند بر صحت و اگر متصل باشد بکوکب ساقط دلالت کند بر ضعف و بیماری

نظر کن بدلیل لص اگر زحل باشد دزد تیره رنگ باشد یا گندم گون و دزد چشم

او کوچک و سیاه باشد و بعضی چشمهای او ازرق باشد بر تر کرنده یا کج کرنده و بلا عزی

سیه بسیار مایل در درازی قامت و رنگش به زردی زند و بسیار موی بر بدن و بهن پیشانی

و سر و قبیح صورت لحی بزه صاحب سودا صاحب کری و خبث طینت و صاحب حیله و فکر و طمع

نمی شود بر راز ش کسی و قرار بگیرد در ایش بر یک امر و دراز خاموشی و هر گاه غضب کند

رسوا باشد دراز موی و دندان و ناخن و کاهل بر خلق و هر گاه راه رود در او حیا باشد

حلیة المشتری و اگر مشتری دلیل باشد دزد سفیدی که بر آن زردی باشد و چشمش بلند تر از میانه بالا

و اگر مرد باشد درشت گرد ریش و په مرد باشد و په زن پس آن سیاه صاف و چشمش بسیار آب

و رنگ باشد سفیدی و در چشمش بر بیک عسل باشد سیاهی صاف و ریش بیشتر از سفید باشد و دو دندان پیش

کوچک تر از اندازه و دو چشمش باشد یعنی بقدری که باید باشد نیکو ابرو و چشمهای فربه بابان ظاهر نیکو

بسیار سخن بسیار سر نیکو خلعت دوست دارنده حسن و جمال و انکار کننده و صبر و ارام از خشن

مردمان شریف حلیة المریخ و اگر مریخ باشد سرخ رنگ و سرخ موی باشد سرخی در آن باشد یا کبود

چشم باشد تیز نگرنده باشد گرد روی کشاده روی و کوتاه و کج کمان ابرو باشد از رنج

اضطراب بسبب باشد آن طرف ابرو که بجانب بینی باشد نیکو بدن درشت تن باشد بار یک

موی باقی نمی ماند از دو دوای او بر یک چند او هر روز راهی رود و تند رو او میرود و خورات به اولاد

مردم و لب باشد که فساد کند بین مردم از او پیش باشد و کسی در امور جرات و اقدام کننده

بود و قریاد و فغان و جنگ در زمان بسیار زند و دشنام گوید و شنود یا مردم لیاره وا باشد

از آنچه بگوید یا در حق او گفته شود و حریص باشد چرب زبان قوی البدن باشد حرب و صاحب حس

بسیار شود و صبر و استخوانهای او بسیار باشد که دلالت بر قوت میکند حلیة الزهره و اگر زهره بود

سفید لون پاکیزه رنگ صاحب صفا تا رخان ساعد ظاهر او نیکو رو و خوش باشد نیکو چشم و ابرو بزرگ

سفید و سیاهی چشم او بیشتر از قدر سفیدی باشد که باید باشد نیکو جراکات و شکل و شمایل شیرین

معشوق باشد بزرگ ران و سرین باشد انبوه ریش باشد موی سر او فربه باشد نیکو بدن

بزرگ ران بسیار آرزو باشد دوست دارنده لهو و سخن نیکو راند و دوست روی مردم

باشد و اگر عطارد پس آن سبک وار بیش و ریش جسید ها باشد و تنک باشد و صدا با خشن
از هم سفید رنگ مایل بزردی از ترع باشد عطاری الا شجیع باشد و بر حرکی باشد لکن کرش
درست خانه باشد بارک قد میانه قامت مستوی الخلقه هیات الفصایش درست باشد رکهای
بدنش ظاهر باشد حریص باشد برآورد کردن امرهای عجیب بسیار بازی کننده نیکو تقریر باشد راه
بهموار میرود میانه موی باشد و نیکو سوی تر نظر باشد نیکو زبان شیرین بسیار سخن حیلة الشمس
والقمر و اگر دلیل شمس یا قمر باشد نظر کن کوکب مجامع سران دو را با کوکبی که در نظر کند باین
بقوت و اگر کوکبی که باین اولی باشد بشمس و قمر از غیر متصل او منصرف فالشمس قمر جهان دلیل باشد
بر حیله و دزد پس اگر بنا شد با شمس و قمر کوکب دیگر در طالع باشد یا اتصال کوکبی اقوت است منفرد
در دلالت شمس حیلة شمس پس حیلة شمس دلالت میکند بر آنکه دزد متعدیست بیباک و بزرگ اندام
پاکیزه و رنگ سرخ ابرو ادغ الحاجبین طولانی باشد و روی دو چشمش فی الجمله زردی باشد یا در چشمش یا خشم
باشد یا کال باشد و پیوسته گرد روی باشد صاحب بها باشد و شجاع
عید کردن باشد یا کاهن طبیب یا کار بار باشد بکر نجوم جز بزرگی را که در او باشد استخفاف مانعم
بکسی که او عاجی برای او کند یا آنکه دور دروار جهودزر از دزدی نیکو رفتار باشد با اهل خود
با برادران حیله بیشتر بجا آورد و حیلة قمر والقمر هرگاه منفرد باشد دلالت میکند که دزد کم روی
سفید صاحب جمال نیکو برادران نیکو باشد هیات اندام شرب باشد رنگش سرخ باشد
در دو چشمش با خوشی کی باشد عاقل باشد در امرش شتاب زدگی باشد رحیم نباشد مهربان
با مادران و برادران روان از امری با امری باشد موضع علامات از بدن نظر کن هرگاه

قمر دلیل باشد بسبب کثرت حظوظ آن در کوکب شمالی که در طالع یا قمر باشد پس اگر قمر مسعود باشد
در حمل در تثلیث یا تربیع طالع در تسدیس و ال زحل و دزد پس در ذرا علامت نیکویی در میان باشد
و نیکو در صورت باشد و بیشتر جمال او در سر و صورتش باشد و اگر مسعود در ثور یا دوم باشد
علامات و نیکویی در گردنش باشد چنانکه گفته شد در جوزا او هم حسن و علامت نیکو در شانهای
در ساقهای درست او باشد و در سرطان یا چهارم در نیکو شما در سینه و پستانها و در اسد یا پنجم
در معده و بالای شکم باشد و در سنبله یا ششم در پشت و پهلوها و در میزان یا هفتم در تهی گاه و شکم
و بین ناف یا عورت و در عقرب یا هشتم در عورت و در قوس یا نهم در ران و در جدی یا دهم در زانوها
و آنچه در پهلوی آنهاست از رانها و در دلو یا یازدهم در ساقها و در حوت یا دوازدهم در قدمها
و اگر بجای السعادت نحوستی در قمر باشد در این جایها دلالت کند بر بودن علامات زشت
نازشتی ظاهر در موضع آنجائی که منسوب باین برجی که در او قمر است یا موضعی از اعضاهای که برابر است
با آن برج در دلالت معرفت زیاده علامات و نقصان او شناختن نهایتی علامتها و نقصان آنها
نظر کن هرگاه نحوستی باشد در این نحوست از کوکبی باشد زاید السیر خواهد بود این دلیل زیادت
زشتی با علامت زشت و اگر نحوست از کوکب زاید العدد باشد خواهد بود این اثر از زشتی
بحدی باشد که سر زاید شود و نه ناقص و نادانی در عضو باشد و نه نقصانی و همچنین حکم کن در زیادتی
در عضو یا حسن و نقصان در آن و در از سعادت قمر در این جایها در جهار برجوی که حکم شد از نحوست
قمر در این و استعمال کن از آن وصف کردن را از قمر در غیر دزد باین نحو که نظر میکنی هرگاه قمر در طالع
باشد وصف میکنی او را بآن موضعی که قمر آن صفت باشد هرگاه در حمل باشد در دوم

بانچه حکم میکنی بآن اگر در ثور باشد و بدین طریق حکم کن در هر جائی از دوازده جا تا بانچه
حکم میکنی بآن در باب دزد در برجهائی که در مرتبه این جایهاست و بدانکه این جمله کواکب
باشد هرگاه کوکب در جایهای خود باشند اما هرگاه در جایهای غیر خود باشند باید مزاج
دهی صفت کوکب را بصفت صاحب خانه های آنها و سخن کوتاه سر این روبه نظر کن بر
بصفت برجی که در آن دلیل سارق باشد بدیه از بصفت جملة دلیل که خطا نکنی الحمد هرگاه زحل
وصف شد از جملة آن در حمل باشد بسیار حسن باشد شکل الراس باشد سید باشد چشمها
باشد بزرگ چشم باشد بلند ابرو کلف صورت باشد باریک بینی موی عارضش کم باشد
بزرگ سرین باریک ساق میانه بالا شکم نشیب افتاده جعد موی باریک موی تکبر کننده
رو نکو گفتار نیکو بدن دوست دار لهو و آنچه در آن چیزی است و اندک طعامی داشته باشد
الثور و اگر ثور باشد پهن پیشانی بر آمده موی اسد سر بینی او تیز باشد زشت لبهای موی
سر او جمع است میانه موی سر بزرگ چشم نیکو ابرو سوراخ بینی او گشاده است بر یکجا قرار نگیرد
پوست گردنش سرینش کم گوشت است پهن باشد پشت او پهن باشد قدمهای او متلون
خوی باشد بازی دهنده گمراه باشد در چیزها طلب حرام کند سیاهی چشمهای او در بیشتر
ابرو و مایلش کمتر از قدری که باید باشد و اگر دلیل زحل باشد منحوس باشد در این
برج فی الجمله سک روزی باشد الجوزا و اگر در جوزا باشد میانه بالا باشد پهن سینه شانه
باریک میان نیکو گردن گرد چشمها آن به صدقه دیکو اش نحو منصرف فاش الا امور نیکوخوی
دور اندیشه و فکر و لباست که کاتب باشد یا مخوتش باشد السرطان و هرگاه

در سرطان باشد دلالت کند بر آنچه دلالت کرده بر آن دلیل بر آنکه سیاه صدقه است در گم
در صورتش سیاهی کم رنگی باشد یا خالی یا زردی کج دندان دیا بینی بزرگ روی پهن پیشانی
کت و چشم خشم اندام بزرگ قدم باشد ما رشته قدم و شانه نیکو قامت طرف بالا تر
او غیر طویل باشد نازک موی بسیار سیاه نباشد متلون خوی باشد و اگر در اسد باشد
دلالت کند بر آنکه دزد روی سرخ پیشانی گرد چشم و چشمهای سرخی باشد تیز نظر بر آمده بینی
که سر بینی او کلفت باشد گشاده سوراخ بینی باریک لب کوتاه گردن کلفت سر عاد و سینه کمر باریک
معتدل بازو ازرق سرخ رنگ سرخ موی و بالا تنه او بزرگ تر از نصف نشیب باریک ساقها
هرگاه شاد شود سرخ باشد با خشن و لب باشد که بزرگ شکم باشد موی عقب گردن و شانه های
او بسیار باشد اقدام بر امور کند بسیار خورنده گوشت سخت او از باشد بسیار زیرک باشد
و در امور فی الجمله کینه و مهر خوش کی با جوری باشد و رب باشد که دزد او دست در خانه باشد السنبله
باشد دلالت کند که دزد در خلقت و قامت و لاغری و فربهی میانه باشد بزرگ سر درشت
موی و شاید بیشتر این موی در ساعد یا در دست و پای او باشد با مردم نیکو خوی باشد
نماید عدل و صلاح امین است کوی صاحب وفا و دیانت باشد که بداند کتابت و انواع علم
و ادب را او در اقتضها این کردند المیزان پس اگر در میزان باشد دلالت کند که میانه بالا باشد
روی دراز بینی و تیز بینی دراز گردن زیاد باشد سیاهی موی او جعد موی باریک ساق
سیاه بدن درست اندام چنانکه باید و شاید نیکو روی در پشت او خمی باشد و در زیرش
دراز باشد انگشت پاهای او بسیار زانخهای وحشی سفید و لب باشد که شعر گوید و خواندگی از کم

دانندراست گفتار و فصیح در سخن گویی از انواع که صاحب لهو و لعب باشد بسیار خواهش او در زنان
و مانند این حریص باشد بر آن امر از جنس تر یعنی العقرب و اگر بوده باشد در عقرب دلالت کند
بر آنکه دراز گردن و پیشانی و تنگ پیشانی و موی سر او بسیار باشد بلند باشد اطراف او و از او و بسیار باشد
که کسی باشد که موی او بر زردی زند فی الجمله کوچک چشم کرد ریش و روی بر قرار زرینش
بسر می و زردی باشد کوتاه انگشت دراز ساق بزرگ قدم و شانه بلند پای بر آمده سرین
بد خلق و بد بخت و شریر و پهن سینه و شانه ها فرزند صاحب جراحات راهی شود بدگری و عاقل
فکر خود در التعلیم میکند و بیشتر با دور و ماری القوس و اگر در قوس باشد دلالت کند که او پهن پیشانی
و دراز روی گشاده پیشانی و دهان مطرب دراز و دراز و خوش منظری باشد و شیب او
نیکوتر از ماتانه او دراز ران مطلق ساق و انگشت ریش و مانند ریش سرخی مانند تر باشد و در شکم
او سکی باشد آهسته رود و دو تر نظر داند شناوری و صناعات حریص جمع اموال و افراط کنند
در صرف اموال عاشق و فصاحت کنند و حریص باشد با آنچه متحیر در کم نگر باشد برای فرزندان حریص
باشد بچهار پایان و سلاح باشد کامل یک موی باشد الجدی و اگر بوده باشد دلالت
کند بر درازی موی روی در گردن او و سستی باشد تیز او و ازرنگ پیشانی دست و پای
او موی باشد دور باشد از خصومت و صفت رویش سیاه باشد یا تیره رنگ موی سر و ریش
مطر باشد نیکو علم و تعداد اغراض رنگ ساق که پهن باشد موی سینه او کم باشد سطر ریش
دراز ریش کم فکر ثابت نماند بر یک امر رود منقلب شود از کاری بکاری که صاحب حیله
و تیز زبان باشد بر آنچه خواهد برسد از شیطان سخی یا بر از امر زنان الدلو و اگر در دلو باشد

دلالت

دلالت بر آنکه بزرگ سر باشد میانه بالا تر از میانه باشد باریک باشد عیب روی او
باشد و بالای روی نیکو ریش مطر ریش نیکو خوی و روشن و کشاده ی او و دراز تر از دیگری و پهن تر
از دیگری حریص بر جمع مال میاید از خود و غیر آنچه اراده و دارد حریص باشد بر آرایش خویش و زینت
معشوق در آب و تر باشد او از جنس اسماعیل باشد که صاحب این باشد یا از جنس ملاحها یا کسی
که در بحر کار کرد کسب کند یا جای تماشا گاه ها و مانند آن الحوت و اگر در حوت باشد دلالت
بر آنکه نیکو گردن بر آمده پیشانی کشاده و پهن مختلف دندان کوچک بدن کم سخن و اگر مرد باشد
میلش بر ثروت باشد پهن سینه نیکو موی میانه موی سیاه موی کوچک سر و پیشانی و وجه سفید سیاهی
خال در حتی پس بسیار باشد مختلف رای و پراکنده ارزو و مرم باشد مفصلهای بدن و اندام او و اصل
پس اگر دلیل زحل باشد در حوت و قوی باشد سعادت و اقبال بالنظر پس لطف و از جنس مردمان
شریف باشد و هر چند خود پست مرتبه باشد و اگر زحل ضعیف باشد سبب منحوس یا گوشش باشد
این پس او از جنس کسانی است که بیشتر شریف بوده اند پس طرف شد بر فقیران و او
با خود با این پست مرتبه باشد و گفته است هرگاه دلیل دزد شمس و قمر باشد نظر کن برج کدام سعادتها
و شهادت یکی از آن در معرفت حلیه دزد گفته است هرگاه خواهی بدانی حلیه دزد در نظر کن
کوکبی را که در طالع باشد یا ناظر از صاحب دزد چان یا بهبهر هدر بچان خود یا بهر خود پس آن دلیل
باشد بر جنس دزد پس اگر شمس دلیل باشد دزد کم موی میانه بالا و میانه خلقت سخت عفت مطر
باشد رگهای گردن او دراز ابرو و مجعد موی ازرق یا شهلا چشم سرخ رنگ فربه نیکو بدن حلیه قمر
و اگر قمر دلیل باشد نازک پهلو نرم و سفید پهلو بسیار خول بسیار موی در سر و بدن خشک اندام

دراز پا فاسد دین و در حبس باح لیا متولد شود و دراز ندان حلیه زحل و اگر زحل باشد تیره
رنگ گران زردی باشد مطر ناخنها بسیار رخساری کج نظر سفید ازرق یا شهلا چشم و موش چان
تخته باشد کف ها و پاهای او حلیه المشتری و اگر مشتری باشد و زرد رنگ شراب با عسل باشد و در او شهلا
چشمی باشد نیکو بدن فربه بسیار علم و آب ریشی مطر بزرگ است گوزی خود و در موی او سرخی باشد گرد
کامل دماغ نیکو چشم دراز نبات شد حلیه المریخ و اگر مریخ و زرد و تیز رو تند باشد طالع و سکرات
مدار و خوبی را از برای کسی نمود از بالا باشد و نه مطر اندام میانه بالا باشد جوان باشد
و ازرق در موی او سرخی باشد بزرگ باشد بجوزی خود سرخ رنگ باشد و افزونی دماغ باشد
بسیار موی باشد حلیه زهره و اگر زهره دلیل باشد دزد صاحب حفظ باشد و وجه برگشته موی
سیاه موی زند کانی کند بزندگانی نیکو و با آرام و نعمت باشد یا گریه جامه باشد بسیار باشد
رباح و بلغم در مزاج او بسیار جماع باشد کثیر المنی باشد کثیر الاولاد و کثیر الاهل عزیز و بلند مرتبه باشد کثیر الطمع
باشد نیکو رای و نیکو آواز باشد حلیه عطارد و اگر عطارد باشد دزد میانه بدن باشد نیکو اندام
و نرم با هر کس در آمیزد باطل نو نگار باشد شیرین سخن تنگ دات رگهایش هویدا باشد
مطر پوست سرخ رنگ باشد بزرگ حسش نباشد دور بین و نیکو فکر باشد بسیار ریح باشد ریاح
و بلغم در مزاج او و سردی در مزاج او غالب باشد پس اگر دو کوکب مشترک باشند این قسم
که این هر دو در طالع باشند یا ناظر باشند از برای هر دو شهادتی باشد در طالع حجت
ذکر شد یکی حاضر در طالع باشد و دیگری ناظر با دو کوکب باشند که ناظر باشند بر حسب حظ
مزاج بده و دلالت اتحاد را یاد دلالتهای اتحاد را اگر بیشتر از یکی باشند پس حکم کن با جان

نکواهی

نکواهی کرد و هرگاه شمس و قمر هر دو در طالع باشند دزد در آرایش باشد معروف عادات
دزد هرگاه دلیل در طالع یا ناظر باشد رتبع خود در طالع شمس باشد در رو در ارسیده سوختگی
آتش و اگر این قمر باشد در جنس آنکه سفیدی باشد یا در رو مدغ جیمی باشد و اگر مریخ رسیده
او را جراحتی شمشیر یا مثل آن و اگر عطارد باشد در او نشانه سیاهی یا خالی باشد یا اثر سیاهی
که دایم در بدن او باشد و اگر مشتری باشد نشانش نمشتی باشد یا او نشانه سیاهی یا عیبی ولادتی
که رسیده او را در شکم و در شوم اگر زهره باشد در او باشد درد او خالی سیاه باشد
در بدنش و اگر زحل با او بیماری بوده در تنش پس تغیر کرده عیب شد و صورت العلامه و حی
جای عیب و علامت از بدن دزد هرگاه خواسته باشی دانستن آن را که در کجاست آن نظر کن
اگر طالع ثلث اول از برج باشد این عیب و نشانه مابین سر یا سینه باشد و اگر ثلث
ثانی آن در وسط بدنش باشد و اگر در ثلث سیوم باشد این در پا و اخر بدنش و بدانکه
از برای کواکب سبعه در هر شعبی از شعبهای بدن انسان سلطنتی و قوتی معلوم باشد
پس هرگاه دلیل بعض کواکب باشد نظر کن که در کدام ثلث طالع شده آن
نشانه واقع در آن جای باشد که از برای این کوکب باشد در این ثلث و مشتری
اول گوش و گونه چپ و در ثلث ثانی سینه و در ثلث سیم رانها مریخ از برای او در ثلث
اول طرف راست بینی و گونه راست و در ثلث وسط دست و در ثلث سیوم عورت
شمس مر او را در ثلث بالا چشم راست و در وسط ناخن دست و در ثلث قدم و
زهره مر او را در بالا طرف چپ بینی و در وسط شانه و در شیب پیان و جای کمربند عطارد

مر او را از بالا البت‌ها بان و در وسط بازو و در فصل کم قمر او را در بالا چشم چپ بالای
سر همان و ابرو و روی و در وسط پهلو و در فصل الثور و زحل مر او را در بالا گوش راست
و در وسط ابر زر از طرف چپ و در فصل دلو و شهادت بجوی مرین را از دلالت برج دلیل
وانچه منسوب باو است از بدن انسان پس مزاج وه دلالت اگر اوه دلالت آمر او دلالت
دلیل را حاجت که حمل برای سر باشد و ثور برای گردن و جوزا برای دستها و بدین گونه تا اخر
بروج تمام شد حرف اول از مسائل ابی یوسف یعقوب بن علی القصرانی که کذار حضرت از و
در عقب می اید حرف دوم از مسائل فصل نوزدهم در معرفت صناعت دزد
حمد خدای را که پروردگار عالمین باشد

—

هر گاه خواسته باشی معرفت صنعت دزد را نظر کن برای این از ایشان عطارد در زهر بنامی
کواکب و نظر کواکب بان پس اگر عطارد در زمانه خود از غیر نظر نحوس خالی بود در وتد یا مایل
الوتد باشد دزد کاتب باشد و اگر در زمانه مریخ و مریخ ناظر باو باشد خیاط بود اگر در زمانه
زهره باشد و ناظر بان مریخ مزاج بد طبیعت هر دو را حکم کن من این فصل را بجا بیان کرده‌ام
در کتاب موالید از صنعت شناختن صنعت مولود در جمیع الوان ابواب معرفة السارق در شناختن
شناختن دزد ودین او گفته است کندی استدلال کن بر قدر منزلت او از اصحاب حدود
دلیل تنها و وصف کن ایشان را از صنعت اصحاب حدود پس اگر صاحب حد سعد باشد در حد

نحسی

نحسی باشد بکری او از جنس نزهت کرا که او امروز است و وتی الحال باشد و اگر نحس باشد
در حد سعد باشد بکوی او از جنس پست بوده کرا که امروز نیکو حال باشد و بر قدر طبیعت
کواکب بکوی در کار و صنعت عمل دزد بدر یا یار کار و اگر این زحل بود از مکار ما بود یا صاحب کار اهل
و با شد این و اگر مریخ یا مشتری باشد پس طبیعت ایشان قیاس کن و نظر کن در ان کوکبی
هر گاه خواسته باشی شناختن دین ایشان را نظر کن به نهم برج کوکبی که استدلال کردی
بان و صاحب نهم و دلالت ان بر دینها به طبیعت کواکب و طبیعت برج ان پس دزد بر شکل
الکوکب و دین او باشد معرفت عمل السارق دانستن عمل دزد گفته است نظر کن کوکبی را
که در طالع باشد یعنی ان که استدلال کردی باو بر دزد پس اگر در طالع شمس و مریخ باشد
دزد صنعت او باتش باشد و از ان معاش کند و اگر طالع شود یعنی در طالع باشد قمر یا عطارد
دزد خدمت سلطان کند و اگر طالع شود شمس با مشتری پس دزد از عباد و از اهل دین خود باشد
و اگر طالع شود زهره با قمر دزد زن زانیه باشد و اگر طالع شود شمس و زحل هر دو دزد
از کسانی باشد که خدمت اشراف و عظما کند و اگر طالع شود مشتری با قمر دزد معلم باشد
یا از کسانی باشد که طالب رفاقت و مشار الیه در خیر باشد و اگر طالع شود شمس و زحل
هر دو پس ان دزد انسانی باشد نیکو در بهره و اگر طالع شود عطارد و زهره و مشتری همه با نظر
داشته باشند بتثلیث یا بتسدیس ان دزد زنی فرتوت و اگر طالع باشد مشتری و زهره
هر دو با نظر به تثلیث و تسدیس خود باشند دزد تاجر بود پس اگر طالع باشد با نظر تسدیس شمس و زحل
و زحل دزد از کسانی باشد که چهارپایان قاصد ان کاه میدارد یا کسانی که بلای قاصد

معرفت صناعت سارق

کسی باشد یاد و او این لفظ هندی است و هم کسانی باشد که بکابت استخوان انسان را
برمیگردانند و از ان مجوز ند و می شناسند و موی ایشان بر دوش ان ریخته و اگر طالع شود
یا نظر داشته بحیس زحل و مشتری دزد صانع باشد و اگر طالع عطارد تنها باشد در طالع باشد
یا ناظر باشد دزد رشت روی باشد و صنعتی داشته باشد هر گاه طالع عطارد باشد
از نویسندگان است و اگر مشتری در طالع باشد قادر باشد یا عابد و اگر مریخ در طالع
دزد از سوارکان باشد و اگر طالع شود قمر با زهره یا زحل دزد از مکاریان با مسلمانان
بستر تبه و گندم فروشان معرفت صناعت دزد دانستن صنعت دزد به بیت‌ها و اثنا عشریه
هر گاه زحل دلیل در طالع باشد در بیت یا خط اثنا عشریه اول دزد دهقان کار زراعت یا از کسانی
که ریا کنند و اگر در دوم کتب دار با شبان هشتم و اگر در سیم متوجه اعراب باشد به عنوان آب
بخش کردن و در چهارم با غیران کار کرد ملاحان کند و بکس هلاک کند دین خود در او دران
کار کند و در ششم مهتدی باشد که در عقب سلطان رود و در هفتم بیت کار او که طالب طعام
خوب نزد غربا که بجوز دانی او در هشتم مرده کش یا باشد در راه دریا و در نهم قاصد باشد
تا رفت و آمد کند در کار سلطان و اگر در خط اثنا عشریه دهم باشد دزد در زمین حواشد کان
باشد یا فروشند دکلها و زنگها و در خط اثنا عشریه یازدهم فروشند کتب و علم و در خط اثنا
عشریه از دهم از جمله خوانند کان باشد و اگر ان مشتری باشد و در بیت یا خط اثنا عشریه
اول باشد معلم یا صنعت کار باشد و اگر در بیت خط خود دوم باشد بوری فروش
یا میوه فروش باشد در سوم قصاب یا کار کردش در حرکت باشد یا بابال باشد

دور چهارم

در چهارم قاریشین و در پنجم فروشند عطر و بوی خوش و در ششم آهنگریان و در هفتم
کش یا نقاش و در هشتم از کسانی که کمان سازند و کار پوست کنند هم کار کردا ب
و ملاحی کنند و در خط اثنا عشریه دهم فروشنده جامه‌های نیکو و روغن دان و قوتهای
که پوست و ار و در خط یازدهم کندم فروش و در دوازدهم کوزه و کاسه فروش دلالت
المریخ پس اگر این مریخ باشد و در ان و در بیت یا خط اثنا عشریه اول باشد کار کرد
اهن باشد یا اتش و در دوم پس ان سر بازده از کار افتاده و در سیوم از خانه و او که کری
در اثاث انشا شده و ان رفیق صاحب مال باشد و در چهارم حجام یا قصاب و یا بکو اگر
کار کردش در خون باشد و در پنجم صیاد مرغان یا کبوتر باز و در ششم زرگر یا میوه فروش
و در هفتم حیوانات مسوخ را فروشد یا کار کرد موی ابریشم باشد و در هشتم حمامی و در نهم
مسکر یا تند ان و اگر در خط اثنا عشریه دهم باشد مکاری چهارپایان یا خریدوفروش
انها کنند و در یازدهم فروشنده حلیه کفش و جز ان اینست که بر خوی از زندان
بر آمده و در دوازدهم فروشنده پشم و پنبه دلالت الشمس و اگر شمس باشد وان در بیت
یا خط اثنا عشریه اول باشد مردی شریف و در چهشش عملی باشد و اگر در دوم او کسی باشد
که کار کرد دانش کند شیر مرد و در سیم از رفیقان صاحب مال برادر ایشان کسی که طالب علم است
باشد و در چهارم کفش کر یا کسی که کار کرد دولت کند و در پنجم خواننده یا نیک طالع سرزنان و در ششم
نماینده که طلب چیزی نیست و در هفتم فرزند صاحب لهو و طرب و خواننده کی و شر
و در هشتم خیاط و اهن کر و او ظلم کنند دیگر و در نهم فروشنده روغن و عسل و حرسها و اگر در خط

اثنا عشریه دهم پس دزد از کسانی باشد که در بالای سر مردمان شریف می ایستند یا از اهل
او و در خط یازدهم بعیز شد و محرز که نهار او انچه بنا شد مختفی از برای او از متاع و در دوازدهم
همسایه و صاحب مال همچنین اکاری نمارد مکر دو دردازی رود دلالت الزهره دو اکر
این زهره و ان در بهر اول باشد زنی باشد خوانده از خانه زاده صاحب مال یا خویش
او باشد و در دوم زنی صاحب مال بسیار خوش کند ان و در چهارم خانه باشد و در سیم از برادران
صاحب مال یا قیقان او کار کرد سهلی دارد و در بهر چهارم از خانه زاده صاحب مال یا خویش
زن یا زنقیش کار کرد زمین کند یا صاحب مال مالی کند و در ششم بیمار است بدر و کم
دمیکند کار بنده ما و در هفتم کار کر طلا و نقره و جواهر کند و در هشتم کار کر در چوب و نی
کند و در نهم تازه از سفر امده یا مجوس بوده پس اکر زهره در خط اثنا عشریه اول باشد پس
او از خانه زاده صاحب مال باشد و مکند کار زنان و ان زنی باشد خویش صاحب
مال و اکر در خط دوم اثنا عشریه باشد همسایه صاحب مال یا از خانه زاده مال دار
و شریف باشد و در سیوم زناکار باشد یا کسی باشد از پی مردمان رود و در چهارم خمن
صاحب مال و در پنجم کار کر پادشاه کند و مر او را دختر بکر باشد و در ششم بخاری است که در چرب
کار کرد او است و در هفتم بسیار مال بسیار نکاح زن کیرد و طلاق دهد و در هشتم نقاش
و در نهم هندسه خانواده کند و در دهم سر کرده خانواده صاحب مال باشد و در یازدهم
کور غریب که طلب صدقه و مال را اهدا کند و در دوازدهم فقیر مسکین و همسایه صاحب مال
دلالت عطارد و اکر این عطارد باشد و در بهر اول از طالع باشد نسبتی بر کرده

نویسندگان

نویسندگان داشته باشد یا مردی دانشمند و اکر در بهر دوم پس ان مفلسی باشد
که مالی مر او را نباشد فروشنده کلها و در سیم ان دزد از برادرانش یا رفیقانش
باشد که دوستش کمتر از پس صاحب مال باشد و در چهارم لص معروف هندوی باشد نان او دوست
روی و در پنجم کاتب باشد یا از کسانی که طالب کتاب باشند و در ششم راهب یا عابد
یا صالح مر دختری که از امور خیر سر زند و در هفتم می نویسد کتابهای بسیار خوب و سید
اثر اکرم و در هشتم کار کل کند و کار کرد پوستانها و در نهم کار رشید کان کند یا کار زنی
و اکر در خط اثنا عشریه اول از طالع باشد دزد از کسانی باشد که صید مرغان کند
یا نیکان نجاری بازی کند و در خط دوم کسی باشد که درهم و فلوس زند و کار اش کند
و در سوم جنکار چند نفر از خانواده را اسکرده و بعد معزول شده و از کار ایشان واو
معلم اطفال بوده و در چهارم از قدمه خانه بوده و در پنجم یکی از خانواده بوده و در ششم
غریبی بوده که چند روز است که در منزل ایشان فرود امده و در هفتم فروشنده چند قسم
از حبوبات یا نخود فروش یا سبزی فروش و در هشتم فروشنده کاو و چهارپایان و در نهم
فروشنده برنج و روغن و مانند ان و در دهم کنده قنات و چاهها و در یازدهم صاحب
عیال و نسل چهار و اهل و در دوازدهم فال صاحب مال باشد دلالت قمر پس
اکر این قمر باشد و در بهر نخست اثنا عشریه اول از طالع پس دزد زنی باشد که یکی
زاینده باشد و در خط اثنا عشریه یا بهر دوم پس زنی باشد که دو دختر زاییده
یا بوده از برای او دو شوهر و در سیم جامه باف باشد یا چیزی راست کند یا

باسنده کی کند و در چهارم خیاط یا اهن کر باشد و در پنجم دزد پسر مرد شریفی باشد و از
ارجنس مر برش باشد و او رفیع ایشان باشد و در ششم دختر بکر بیمار باشد و در بدن او
عیبی باشد یا درویش و در هفتم عروسی باشد که بشوهر رفته چند روز قبل از این و در هشتم
شخصی غمناک باشد که مادرش مرده است بعضی از اهل او و در نهم از خانواده صاحب مال او محتوم
بعزر و دو اکر در خط اثنا عشریه دهم باشد از کسانی باشد که تعلیم جوید در کتاب بنظر کن هرگاه در طالع
کوکبی نباشد نظر کن صاحب بهر یکی از اثنا عشریه طالع را پس اکر دو کوکب باشند نظر کن احق
ان دو را به بهر اثنا عشریه یا ناظر باان را پس حکم کن بر ان و بر انکه نظر کند بحظ خود یا بر نقش
یا شرف صدیق خود از کواکب پس آن احق باشد و الا پس انکه مر او را دو شهادت باشد
فصل سیم در استخراج اسم دزد یا غیر ان از مردم یا چیزهای دیکر و ذکر میکنیم در شش فصل فصل اول
دانستن معنی اسم را و در چهارم تن حق ترکیب کردن حروف اسم را و در پنجم تن حق دلیل
ان اسم که در ضمیر کرفته اند از غیر دزد یا غیر مردم و در ششم دانستن استخراج این اسم از جمیع اسم
استخراج فصل اول از برای معنی اسم ابتدا کن از برای این نظر کردن بدلیل در دو اول
دلیلی که از ان دانستی که غلبه در دو وهم از برای تو باتصالات دزد نظر کن بکی
این دلیل از انکه طالع معنی این اسم بر معنی امکان و دلالت امکان باشد اکر دلیل طالع
باشد مستولی در وتد طالع پس اسم اسم برقراری معتدلی که معنی ان حیات باشد مثل
یحیی و یعیش در عربی باشد یا پارسی و زن باشد یا مرد بمعنی حیات بنا شده بمعنای
سایر دلالتهای طالع باشد و اکر در دوم باشد معنی اسم مال و اعوان مثل قادر و عون

ومطلع

ومطلع و اکر زن در اسم یا دنانیر و اکر فارسی باشد دینار و مانند و اکر در سیم باشد بعد
بران مستولی باشد امثل اسم پیران و علما و صد لقبی باشد و اکر حس مستولی شود اسم او
اسم برادران و همسران و امثال و شهان مثل اخی و خلیل و مصاحب و اکر در چهارم
باشد اسمی قدیمی باشد مانند اسم ادم و نامهای پیران قدیم در معنی الوت و نامهای
زمینها یا بمعنی آنها یا بمعنای زرع و نبات مانند زرعه و ساه و ملانی و اکر فارسی باشد
باغ و شهری و مانند آن و اکر در پنجم باشد پس ان نام جندی لطفی باشد که معنی آن ولد
باشد مثل ولید و لطیف و ظریف و تحفه و مانند ان و اکر در ششم باشد پس آن
اسم کوچکی ناقصی بمعنی بندگان یا از نامهای پست مرتبه کان مثل عبد یا لقمه و عبد مثل
این و اکر در هفتم باشد از نامهای مردان یا اسمی که ابیات و ماده ان دلالت بر نزاع
کند مثل جند و منازع و مقابل و مانند این و اکر در هشتم معنی ان بمعنی موت و از نامهای ستم
باشد مانند موروث و مظلوم و مشئوم که بمعنی ستم باشد و ودیعه و مستودع که بمعنای امانت باشد
و اکر در نهم باشد معنی معنی دین و مذهب باشد و آن از نامهای انبیا و صلحا است مثل کریا باشد
صاحب نام مؤنث باشد مثل عابد و صالح و عابده و صالحه و اکر زن باشد نامهای
زنان صالحه مثل مریم و فاطمه و خدیجه و اکر در دهم باشد پس آن عالی شریف باشد نامهای
و آن بمعنی بلندی و شرف باشد مثل عالی و عالیه و رافع و رافعه و قاید و قایده و شریف
و شریفه و اکر فارسی باشد پس سراهنک و بزرک مانند آن و اکر در یازدهم پس آن نام
دوست داشته شده و دوست کامل شد بمعنای اشتای مثل محبوب و جمیل و امثال او

که بمعنای امید باشد و حسن و صدیق و سعد و سعید و اگر فارسی باشد خرم و شادان و دوست
و مانند ان و اگر دو زهره از سهم پس آن اسمی حقیر باشد و بر معنی دشمنان مثل عدی و عدوان
و دفاع که معنای جنگ باشد و وداع و معادی و مکار و عقاب و مانند ان و شهادت
بگوی با این از طبیعت کوکب دلیل چون شمس هر گاه دلیل باشد پس معنی اسم بر معنی سلطان
یا بلدان و اسمای و انچه شبیه منسوب قمر باشد و مریخ هر گاه دلیل باشد و قوی بود بر سپاه و جنگ
و نامهای فارسیان و گبران و عطارد هر گاه دلیل باشد دلالت کند بر نامهای مسکران
و مانند اسمهای قبطیان و اهل شام و زحل هر گاه دلیل باشد دلالت کند بر انکه از نامهای
سفلگان و بندگان و اهل سند و حبش باشد مشتری هر گاه دلیل باشد دلالت کند بر انکه آن
از نامهای صلحا یا از نامهای پیغمبران اگر نیکو باشد و موضع آن کس مجهور و مانند آن و زهره
همچنین هر گاه در طالع و شرفش باشد و جای نیکو دلالت کند بر انکه از نامهای پیغمبران علیهم السلام
بنوت مثل احمد و محمد و اگر دلیل در هبوطش باشد و جای بد از فلک بعکس دلالت او را و عکس
و اگر در نهم باشد از نامهای کسانی که دعای بنوت و دین کرده بودند و اگر در دهم
باشد از خوارج بر پادشاهان باطل و همچنین اعتبار کن بر چهار او فکر کن این را یاد در
معنی اسم را از جهة طبیعت دلیل و مکان ان از فلک و شهادت بگوی بر این اسم برج
دلیل را با کواکب ثابتی که مقارن درجه دلیل باشد هر گاه از کواکب عظیم القدر باشد
که اسم بمعنای اسم این برج یا کوکب باشد چنانکه مردی سوال کرد از نام مرد و طالع
عقرب بود دلیل در عقرب بود پس باشد معنای اسم عقرب ماناره یا چیزی که راه در او در ایشان

ازین جنس و هر گاه مقارن شود اثر کوکبی مثل قلب الاسد یا قلب العقرب یا دبران و نسر واقع
و طایر و کلب اکبر پس شاید که معنی اسم منزل قمر باشد و شاید که حروف اصل اسم بر معنی کوکب
رو نهد که ان دلیل است بر حروف اصل از کوکب الفصل الباقی در کیفیت شکل اسم نظر کن با این
دلیل پس اگر در برج دو جسدین باشد اسم مرکب باشد از دو اسم مثل عبد الله و عبد الرحمن و مانند
اگر در و تد باشد چه ان دلالت کند که این اسم زیاد باشد و اگر اسم فارسی باشد سه از مرد
یا نور و ان و مانند این و شاید که کنیه بر او غلبه کند مشهور باشد و اگر در برج منقلب باشد اسم
یکی باشد و لکن محذوف باشد از ان چیزی و ناقص باشد یا مصغر باشد و این مثل ابو و اخ
و صعره و در عیه و عره و حنظله و حیه و انچه مانند این باشد از نامهای مصغر و اگر در برج ثابت
باشد و نقص شده باشد از ان چیزی گفته است بعض حکما هر گاه نظری و نشسته باشند
سهم السعاده و طالع با برج دلیل اسم رو نهد و ناقص باشد مثل انچه لازم و مردان و غیر ان و انچه
لازم است اگر عیب در لفظ نکو گرفته شد و حذف الف را در کتابت یا مثل انچه لازم باشد
لفظ او و لازم است اگر او در کتابت مثل ضمه در عمیر و در بسیر فصل سیم در دانستن عدد حروف نظر کن
بدلیل که ایام او و امتزاجی با اتصال یکی پس اگر مزاج و اتصال از تثلیث باشد پس ترکیب
اسم از سه حروف یا پنج حرف و اگر از تسدیس باشد از سه حرف مرکب باشد و اگر از تربیع
باشد پس از چهار حرف باشد و اگر از مقابله باشد پس از هفت حرف یا چهار حرف باشد
پس اگر مزاج نبود اتصالش مثل انصرافش بود و کوکب باشد پس بگیر دلیل قریب بر ان دو کوکب از جهة
درجه با اتصال دلیل با انصرافش پس اگر درجه های اتصالش اقل پس اول این کوکب بگیر و اگر درجه های

الصرافش اقل باشد پس از کوکب منصرف عنه باشد پس اگر دلیل متصل گویی نباشد پس نظر کن
مکانش را از طالع چه اگر در طالع یا عاشر باشد پس از چهار حرف باشد و اگر در هفتم باشد از هفت
حرف و اگر در چهارم باشد از چهار حرف یا ده حرف و اگر از تثلیث طالع پس از سه حرف یا پنج حرف
یا نه حرف و اگر از تسدیس طالع باشد پس از سه حرف یا شش حرف و اگر دلیل ساقط از طالع
باشد بگردان دلیل را بعد حروف برج هشتم و نظر کن بچه قدر است حروف بجای اسم برج را
پس حمل و اسد و قوس و ثور و جدی و دلو و حوت دلالت بر سه حرف کند مثل هجای این بروج
و جوزا و عقرب دلالت میکند بر چهار حرف و سرطان و سنبله و میزان دلالت کند بر پنج
حرف پس اگر اسم فارسی یا دری یا پهلوی باشد که نامند این بروج را بفارسی پس بره و گاو و دو پیکر
و شیر و جدی سه حرف باشند و کمان و خرچنگ و ترازو پنج حرف و خوشه و کژدم و ماهی چهار
حرف باشند و کمان شش حرف باشد پس نظر کن بکوکبی که نظر دارد با این برج نظر قوت
و این نظر و تثلیث این بروج باشد یا تسدیس یا تربیع پس شهادت بگوی در عدد حروف چنانکه
شهادت جستی از اینها در معارجت و دلیل گفته میشود دیگر که با این برج سهم السعاده و بین طالع
از عدد بروج معوجه الطلوع بر پا باشد ان عدد حروف اسم باشد پس فهم کن این را و شهادت
بگوی از حروف اسم کوکب دلیل مثل انکه از برای زحل سه حرف باشد و غلبه بران ز ا ی و دال
باشد چه مخرج هر دو یکی است و امر از سوابر حرفی باشد از ان و از برای مشتری هجای حروف و از برای
مریخ چهار حرف و دوران حا و ها باشد که حرف مخرج ان دو از حلق یکیست و از برای عطارد
هجای حروف و دوران عین باشد لامی ره و از برای زهره چهار حرف و دوران را باشد فصل چهارم

در دانستن سهم پس حروف اسم پس هر گاه دانستی عدد حروف اسم را پس خواهی که بگردانی
اشمار حرفهای اسم پس نظر کن دلیل را که در چه منزل است ان از منازل قمر و هست که آن
وجه باشد اسم را این منزل بشناس حروف منزل را چه دور نیست اینکه بوده باشد بجای
اسم و در سوا تر حرفی از آنها پس اگر خواهی که بدانی که کدام حرف از انها مقدم باشد
یا مواخر یا در میانه باشد در سهم نظر کن در دلیل اگر در اول وجهی باشد از بروج پس اول حرف
اول اسم مثل حرف اول منزل باشد و اگر در وجه ثانی باشد اول حروف اسم مثل حرف وسط
منزل و اگر در وجه سوم باشد پس اول حروف اسم مثل آخر حروف منزل باشد و اگر خواهی
بدانی متوالیه از حروف اسم پس نظر کن بصاحبان مثلثه برج دلیل اگر سه را به اول وجه ثانی
وجه ثالث که در کدام برج باشد آنها پس بگردان نامهای کوکب را با بروج را حروف معطله
و بنویس آخرا پس نظر کن که کدام حرف مثل این میباشد در انچه نوشته پس بگردان انرا
حروف اول اسم پس نظر کن که کدام حرف نیز مشترک است از جهة شبیه پس بگردان انرا
حرف دوم پس نظر کن بعد از ان دو که کدام شبیه آن مشترک است پس بگردان انرا
حرف سوم پس ظاهر میشود باین طریق اسم و شاید که هجا حروف اسم بحروف کوکب
ثابت الحبالی که با دلیل بوده باشد و شاید که معنی حرف را اسم در دو ان هجای ان بر هجای
بروج و مطلع آن برج باشد یا هجای حروف کوکب دلیل یا معنای ان و شهادت بگوی
در شناختن اسما با انچه از برای کواکب باشد از ملکها و انچه از برای از برای ملک باشد
و با انچه اسمای صلحا سابق و پیغمبران و نامهای نامهای پادشاهان و انچه آن غالب

بود بر شهری که تو دانی از میل کردن باجهای ساقتین و نامیدن باجهای ساقتین پس تو اگر
یافتی دلیل را عطارد و نباشد در برج دو جسدین و آلتی که معزد باشد و در ان علین باشد
پس اگر نبوده نامی مهر میکویی اسم عمر است از جهة علو تقدیم اهل بصره عمر را از دین صحابه
پس اگر یافتی بکویند میکوید علی از جهة علو تقدیم اهل کوفه علی را خاصه اگر عطارد در عاشر باشد
که موضع علو باشد و در طالع که موضع عمر است دلیل بود بر آنکه درا اسم سعی عمر کرده و اگر یافتی دلیل را
عطارد یا مشتری در شرف او میدانی که اسم ارفع بود و از مرتبه صحابه و در اولین بود و از برای
او از اسامی انبیا باشد و در ان نبوة باشد پس میکویی اسمعیل باشد و اگر در برج دو جسدین باشد
میکوید ابو اسمعیل باشد و اگر یافتی دلیل را مشتری در طالع یا در جای نیکو میدانی که در ان اسم
سیم باشد و ان از اسمای انبیا باشد خاصه اگر در نهم بود و مسعود میکوید احمس محمد است یا ابو محمد
و اگر دلیل زحل باشد و ان در موضع نیکی از فلک نباشد در ذات بود میکوید این اسم زید بود
یا زیاد و یا یزید از جهة زاء در ان ایجنس اگر در شرفش و در نهم میکوید موسی از جهة غلبه زحل بر
موسی و اگر کم شود در بعض شهادت زحل میکوید هرون پس اگر شهادت بیشتر کم شود ابدال
میکوید داود و اسمعیل مانند این اسمات بجوی با لفاظ اهل بلد و نامیدن ایشان بجمیع
و کوکب را حمل آنکه مینامند اهل بغداد او مشرق که و میمانند اهل بصره و افرنقه و مغرب
و شام جهة و می نامند اهل بغداد و جبله و می نامند اهل شام و مغرب بغداد او میکویند اهل
فارس بهرام و ما سوای فارس مینامند احمر این فصل پنجم در دلیل اسم ضمیر که ضمیر کرده است
و سارق و غیره و گفته است هر گاه سوال شود ترا رب طالع و رب شرف طالع و رب مثلثه

طالع و رب الساعة این پنج دلیل باشد پس اگر نباشد طالع شرف کوکب پس بکردان
بدل صاحب شرف صاحب خانه شمس یا بروز و صاحب خانه قمر را بشب پس هر کدام که بجایی باشد
که او را قبول کند دلیل باشد پس نظر کن که کدام یک از آنها در جای مذکر است یا مونث
باشد بطالع پس این پنج چیزی در این باب و اگر یافتی چیزی را بان نحو که ذکر کردیم
پس آنکه یکی از آنها که بمکان مذکر باشد دلیل است پس اگر نباشد چیزی از آنها متصل
و نه در مکان مذکر پس طرز از انها بطالع از هر جا که نظر کند پس ان دلیل باشد
و اگر مشتبه شود بر تو امر اعتماد کن بر صاحب طالع اگر نباشد ساقط پس بکذار از دلیل
بکذار اما سوی اگر پس اگر ساقط از طالع باشد پس بکردان صاحب طالع را دلیل
بر عدد حروف اسم استخراج اسم از دلیل محول است بکوکب ناظر بدلیل و متصل و منصرف
پس احصا کن این کوکب دو و دیده قیاس را برای این کواکب بر شاکه وصف کردیم
در شناختن اسم در دو پس انچه بر اید بر اید از برای تو پس ان اسمی باشد که سوال شده
ازان باب افزون که بهت نظر کن حروف هجای برج طالع را پس که دار انها را و اجماعی
نگاه دار حروف صاحب طالع و حروف هر کوکبی را که می یابی اگر در ما بین صاحب
حد و درجه طالع پس هر کوکبی از آنها را در بین عاشر و طالع باشد پس بکیر از حروفش
حرف دوم را نظر کن بر طالع پس اگر طالع شده باشد از یک درجه تا پانزده درجه پس بکیر
از جمله حروفش حرف اول را و اگر طالع شده از پانزده درجه تا سی درجه پس بکیر از حروفش
دوم را پس انچه بیرون آمده از برای تو از حروف طالع و صاحب طالع و کواکبی که بیابی

اشارا او در ما بین طالع و صاحب حدش پس آنها حروف اسمی باشد که سوال شده
ازان فصل ششم در شناختن حروف مولفه از برای استخراج اسمی که سوال شده ازان
طلب کن دلیل را از کواکب و اقوای ان دلایل ان است که از برای آن بعضی حظ طالع پس
باشد در خانه اش یا شرفش پس اگر زحل در بیتش یا شرفش باشد عمل میکنی بان و اگر نباشد
در خانه اش و شرفش طلب میکنی مشتری را پس اگر مشتری چنین نباشد طلب میکنی مریخ را
پس اگر نباشد مریخ چنین طلب میکنی شمس را پس اگر نباشد شمس چنین طلب میکنی زهره را
پس اگر نباشد زهره چنین طلب میکنی عطارد را و قمر را و عمل بدین نیکو است که اخذ میکنی انچه
سیر کرده این دلیل از برجها در برجش الحال برجی که دلیل در ان است پس ضرب میکنی آنها را
در انچه طالع شده از برج طالع پس انچه طالع حاصل شد قسمت میکنی آنرا بر انچه باقی مانده از برای
کوکب در برجش از درجها پس انچه خارج شد از قسمت میماند از ی آنرا به اصطلاح بدار
بان و انچه باقی ماند که تمام نشود پس حرف اول است پس حفظ کن آنرا پس عفو کن
بدرجهای که سیر کرده دلیل پس ضرب کن آنها را در درجات دوم پس انچه رسید قسمت
کن آنرا بر انچه باقی مانده از برای کوکب در برج از تمه سیران پس انچه بر اید می اندازی
چنانکه اندختی در اول پس انچه باقی ماند بعد حرف دوم باشد پس عفو کن بدرجهای
که سیر کرده از دلیل در برجش پس انچه بر آید طرح کن آنرا و انچه باقی ماند پس حفظ کن آنرا که آن
حرف سیوم باشد که هر انچه را کوکب سیر کرده کوکب پس ضرب کن انرا در درجات
چهارم پس انچه رسید قسمت کن آنرا بر انچه باقی مانده از برای کوکب در برجش پس انچه بر آید

طرح کن آنرا و انچه باقی ماند پس حفظ کن آنرا که آن حرف سیوم باشد بکیر هر انچه را کوکب
سیر کرده کوکب پس ضرب کن آنرا در درجات چهارم پس انچه رسید قسمت کن آنرا بر انچه
باقی مانده از برای کوکب در برجش پس انچه بر آید طرح کن آنرا و حفظ کن باقی را پس انچه تمام
شد پس الحرف چهارم باشد و لکن این کار را بانجا نه ماند منتهی شود طالع و حفظ کن باقی حروف را
حیدا کاننده مرتبه آن و اسم آن پس بکیر از طالع و از و نه بر پهلوی یکدیگر تا انکه منتهی شود بآخر حروف
و بحساب انچه را او میکنی آنرا تا آنکه بیابی جمیع حروف و همه آن پس هر گاه خواهی که بدانی
عدد حروف اسمی که سوال شده از ان اسم مرد باشد یا اسم چیزی غیر ان پس نظر کن که چه قدر باشد
بین طالع یا سهم السعادة از برج معوج الطلوع پس اعتدا این بروج باشد عدد حروف اسم پس
حفظ کن این را پس هر گاه خواهی دانستن حروف از جهت آن پس نظر کن که چه قدر است انچه
باقی مانده از برای تو در حساب طالع از برای حرف اول پس اگر باقی ماند یکی یا بعض
پس آن الف باشد و اگر در جها غیر ان باشد پس بکذار از آن و طلب کن حساب ج
هفتم را پس اگر دو یا زده باشد پس آن دوم از حروف ان یا باشد و اگر باشد در جها
غیر این طلب کن سوم از حروف را در برج عاشر پس درجهای انجایی که باقی مانده از برای
تو تا سیر و پس ان سیم باشد از حروف و اگر درجها غیر این باشد پس طلب کن چهارم
از حروف در چهارم پس اگر درجها غیر این باشد پس طلب کن پنجم از حروف را انجا که وصف
از برای تو از دوم طالع و ششم از حروف را از دوم عاشر و هفتم از حروف را از دوم
سابع و هشتم از حروف را از دوم چهارم و ان پنجم از طالع باشد و نهم از حروف از سیم طالع

دوهم از حروف را از سیم عاشر انجا لی که ان مکان شقاوت باشد و یازدهم حروف را از سیم
سابع و آن نهم از طالع باشد و در سه دور سابع را برعاشر مقدم و ارد و در سه دور سوم حرف مقدم
و تا خیر ط بطه ... باید چیزاولی باشد و در دو از دهم از حروف را از سیم رابع و آن ششم
از طالع باشد و سیزدهم از حروف را از چهارم طالع و چهاردهم از حروف را از چهارم از
المغرب و پانزدهم از حروف را از چهارم عاشر و شانزدهم از حروف را از چهارم سابع و آن ...
باشد و هفدهم از حروف را از پنجم طالع و هجدهم را از پنجم عاشر و نوزدهم از حروف را از پنجم سابع
و بیستم از حروف را از پنجم رابع و بیست و یکم از حروف را از ششم طالع و بیست و دوم از حروف را از ششم سابع
و بیست و سیم از حروف را از ششم عاشر و بیست و چهارم از حروف را از ششم رابع پس معلوم شد این بیست
و چهار حروف از برای هر برجی دو حروف و در تحت پس هرگاه وو رد ادی چنین بر این
بروج پس طلب کردی جمیع حروف پس ثبت کن انچه را باقی بر ترا لی که یا فتی پس انچه جمع
شود از برای تو پس شمار از ان متوالی که مای مقدار اعداد اسم را پس آن اسم آن چیزی
باشد که سوال کرده شده از ان و برین قیاس کن هر تو ات تصحیح درجات طالع و نهایی
دیگر و مقدار کن در حکم آن بایب الحکم صحیح باشد باب نظر کن پس اگر طالع یکی از حمل و ثور
و جوزا و سرطان باشد پس نظر کن برب آنها و رب شرف و رب مثلثه اول آنها و رب
حد ان پس اگر یکی از انها ناظر باشد بطالع بدرجات آن پس اعتماد کن بر ان و بگذار
ما سوای آن پس اگر ساقط باشند از درجات طالع پس حال آن بکن و عمل آن
باشد وقتی که ناظر نباشد پس اگر رب طالع ناظر باشد پس آن حرف اول باشد

از حمل

از حمل پس اگر صاحب شرف ناظر باشد پس الحرف دوم باشد و اگر صاحب مثلثه ناظر باشد
پس الحرف سیم و اگر صاحب حد ناظر باشد پس الحرف چهارم باشد و اگر صاحب حد
باشد پس الحرف چهارم باشد و اگر صاحب وجه ناظر باشد پس الحرف پنجم باشد و اگر
از مشتری و زحل و مریخ و عطارد باشد حرف اول را بگیرد و اگر قمر و زهره باشد حرف
دوم را بگیرد و اگر طالع اسد و سنبله و میزان و عقرب باشد پس از مریخ حرف اول را بگیرد
از زحل و عطارد و حرف ... را از مشتری و قمر و زهره گرفته میشود حرف سیم اگر طالع قوس
و جدی و دلو و حوت باشد پس ... گرفته میشود از مشتری و مریخ و قمر حرف دوم را
و از زحل و عطارد حرف سیم را و از زهره حرف اول را الحمل ... ۱۲ الثور د ب
... الجوزا ... السرطان ... الاسد ... السنبله ... ا ... ح
المیزان ... العقرب ... القوس ... الجدی ...
الدلو ... الحوت ... المشتری مرحروف ... از برای
زحل ... از برای مریخ ... از برای زهره ... از برای قمر
... در معرفت دین صاحب اسم و بلاد او نظر کن از برای برب ... پس
شمس باشد و نیا شد در طالع کوکبی دلالت کند بر آنکه او جاهلی باشد و اگر رب ... عشر
زهره باشد دلالت کند بر آنکه او بر دین عرب باشد و اگر عطارد باشد پس او ... ی
باشد یا بر دین اهل هند و اگر قمر پس او ترکی باشد و اگر زحل پس او یهودی باشد و اگر
مریخ باشد رومی و اگر مشتری پس مجوسی بود مگر آنکه مشتری در طالع باشد یا شرفش پس ... دلالت

از برای عطارد ... ب

کند بر آنکه او شریف بود و صاحب نسب و در شناختن ترکیب حروف سعد و چیزها گفت
هرگاه خواهی عدد چیزی را از حروف اسم انسان یا غایب یا وقت خبری که کی خواهد بود
یا جنگ یا سلطان که عزل خواهد شد یا مدتی که کی میخواهد یا از که ما شد یا چه قدر گذشته
از عمر کسی یا چه باقی مانده پس نظر کن از برای این بر نهر طالع که کی واقع شده و کوکب
صاحبش و چه قدر سیر کرده از برجش از روز جهارمی ضرب کن در عایش را در دو از ده پس انچه
جمع شد از ضرب پس اگر این کوکب سریع السیر و در برج منقلبه باشد پس بگردان اعداد ش
ساعات پس تقسیم کن ... و چهار پس انچه ماند حتی از یکی حفظ کن آن را پس انچه جمع
شده پس آن عدد باشد از برای تو پس اگر کوکب در برج منقلب باشد و بطی السیر و راجع
پس انچه جمع شد از برای تو از عدد ضرب اول وقتی که ضرب کردی آن را در دو از ده پس
بگردان آن را ماهها و اعداد این ماهها پس بگو عدد این شیء را او عدد حروف را از برای
صاحب نهر پس هرگاه شناختی حرف اولی را که از ان برون اید اسم پس ضرب کن
آن را در حروف این مکان پس ثبت کن آن را در دو از ده پس انچه بر آمد از برای تو پس
حفظ کن آن را و بشمار از اول حروف ... انچه بر آید از برای تو پس هر جایی که رسیدی
نگاه دار این حرف را و نظر کن انچه را باقی ماند که رسید بدو از ده پس حساب کن آن از اول
حروف ... آن را و نگاه دار حرفی را که از ان منتهی شود از خطوط دو از ده کانه پس نگاه دار آن را
... قدر این پس اگر سرو جمع شد پس نگاه دار آن را قوی آن دور او به نزد او ... است
از برای تو که حفظ کنی درجات و دقایق را و نظر کنی باین بحروف محترقه و سلیمه و قویه و ضعیفه

پس

پس نظر کن که چه قدر این صاحب طالع و طالع از نهر با خط اثنا عشریه باشد پس
طرح کن آن عدد را از طالع پس هر جا که منتهی شود پس نگاه دار و نظر کن بر تقسیم
نهر و اثنا عشریه و حرف محترق و ایشان سلیم باشند یا محترق و کجا باشد صاحب ...
پس حکم بر قدر حسن کوکب و هر چند در جای بدی بود و همچنین پس حکم کن از ... است



و نظر نحوس و سعود اثنا عشریه ... اگاه
خواهی ... حرف مثلثه را بشناس طالع
و نهر آن ... اگر اپس نظر کن انچه را
قطع کرده از نهر طالع و آن اثنا عشریه طالع ... آن
بر عدد جیش از این حروف باشد و از نهر
ا د ر د ا د ا د ع پس انچه
طالع شود از این حروف در نهر یا طالع شود و انچه طالع شود از این حروف باشد
... در ... عشریه پس آن ... مثل الحرفی باشد کلوحت حکیم در شکل از عمل
مثلثات و استخراج اسامی مثلثات و نظر کن انچه را محترق شده از حروف و انچه عارض میشود
در آنها از کواکب سعدی که حلول کرده اند با آنها و نحوستی که بسبب آنها حروف محترق شود
پس میدان این را پس نظر کن پس اگر سعد و باشد از انچه وصف کردیم پس این از حساب ... نمیشود
و لکن ضرب کن انچه را بیرون آمده از برای تو از حساب

فصل یازدهم

شمس	قمر	عطارد	زهره	مریخ	مشتری	زحل
ا ٤ ب و . ر ٤ ف ق ٤ م	ل ل ر ط ق ا سه صه	ط ط ر ط ا ٤ ط ر	م م ٥ ٤ . ٥ ر ٤ ر	ط ط ٥ ٤ ٥ ٤ ث ا ٤	ط ط ٥ ٥ ١ ٥ ط ٥ شه	. . ر خ . ل ٥ م صه

الحمل	الثور	الجوزا	السرطان	الاسد	السنبله
ا ٤ م ر ا و د	. و ر ٤ و سه د	٥ ٤ ر و ر	ر ٤ ا م	سه صه ع ر ٥	٤ ع ق و ب

المیزان	العقرب	القوس	الجدی	الدلو	الحوت
ا . ر ٥ ٤ م	. سه ق ف ٤ ل و ٥	د م ر و ر ا سه و ف ٤ ل ب	٤ و سه ف م ل ط ع . ا ا ل ٥	٤ م و ر ا م ر ٥ ر ل ل سه ٥ ل	ل ف ر ٤ ٤ ٤ ب ا سه م ع ب ل سه ٤

در استخراج اسم دزد و عدد و حروف حرفی که استخراج کنند از انها مثل اسمارا ودانستن مجرم
وسیلۀ حروف را اختلاف اقوال را گفته است هرگاه خواهی دانستن عدد حرفی را یا مال دزد
شده را با عدد حروف اسم را پس نظر کن بطالع که به قدر طلوع کرده از درجات پس
بدرستی که مثل این باشد عدد و جزا اگر طلوع کرده شهر اول را از برج پس از برای آن حروف
الجزی باشد که بیان خواهم کرد از برای تو در آخر کتاب خود و اگر مختلف شود عدد شهر
و دو الشهر نگاه دار اقوی آن دور را و مزاج به هر دور را پس تو بیرون می آوری آن
اسم و عدد را از آن و حفظ کن این باب را و ترک مکن از طالع درجه را اگر حفظ کنی
اثر او بشناس در حرفی و نظر اگر اسم بیرون می آید از نظرش اگر حرفی محترق باشد
پس نگاه دار اثر اگر اکه صاحبش ان ناظر باشد و اگر کل حروف محترق باشند پس انها

وان

و آن اول حروف الجزات پس جمیع ساعات اگر این مرده و از که این خبر رفته از دست
پس بر گیر بر میگردد و آن بر قدر الجزی باشد که می یابی در احتراق اگر محترق شده بعضی
پس بعض آن حرفی اگر محترق شده بعضش پس کل الجزو اگر محترق شده در اس پس الجزو کل
شده احتراق وقتی باشد که ناظر باشد بحتی از هشتم یا بوده باشد مکان بحتی یا ناظر باشد
بدان بحتی و طرح کند نورش را بدان و در آن ذنب باشد پس التخفیف م ده و زود باشد
که بیان کنم از برای تو حروف دوازده برج را چنانکه گفته است ان حکیم پس اگر گفته است بشناس
درجه طالع را بدقایق و ثوانی آن بحساب باریک زیرا پس نظر کن به شهر طالع و قسم
اثنا عشریه آخر اگر به حرف است آن پس نگاه دار آخر الکف را اقوای آن دور را هرگاه
مختلف شوند آن دو پس نظر کن و منظرش پس نگاه دار آخر پس اگر نباشد که طلوع کرده
باشد از برج غیر شهر پس تو اکتفا کن بانچه طلوع کرده از درجهای برج و بشناس حرف
محترق را چنانکه وصف کردیم از برای تو بدان انکه عدد و غیر صفت اسم باشد و بیان
خواهیم کرد از برای تو عدد در آخر کتاب خود و بیان میکنم از برای تو حروف تشکیل
پس حفظ کن اثر او را ان نقشی باشد از حروف دوازده گانه که ان حواز برای ان برج
پ و یک حرف پس اگر بوده باشد در آن کوکبی پس بگیر حروف این کوکب را بر حروف
این برج و بروجی نباشد در آنها کوکبی پس بگیر حروف صاحب این برج را و اگر در جمیع اوتاد
کواکب باشد یا از طالع قمر و در تدبیر در ان باشد پس بگیر انجا لی را که قبول جدا را کرده
باشد و آن و در عدد در آن کوکبی باشد که عروجش را گرفته و اگر کوکب بسیار باشند پس بر ده ما

سیار باشد و بدان این را بدین طریق که ذکر میکنیم از برای حروف کواکب را شمس اورا
١١١ ١١١ می و د ١١١ ی ا د د ا م ا ه قمر مر اورا حادلاماسا ادالطها زحل مر اورا
نانها ما مشتری مراورا ثانها ادها ماه مریخ مر اورا نالکاحاجها
معا زهره مر اورا ماجها دادهلا عطارد مر اورا طالطاداد ها ناه حروف
منازل قمر ثریا مر اورا ١١١ ی و د ا ا م دبران مراورا ا و ی ما و
هقعه مر اورا کرماکا جها هنعه ذراع اورا
الحجاجی طرفه دی و دی و گفته اند دیگران که طرفه را این باشد دی دو دی
د و جبهه مای مو ما خرتان ری الزبره هومای الصرفه طوفانی عوا
لحوحاها ١١١ مال سماک الحجاجی غفر ددواد و با گفته اند دیگران بلکه از برای
ان رودتا ادو الزبانا مانی نوی نو گفته اند دیگران بلکه مر اورا ای مای نو
اکلیل فی و ها ی و گفته اند دیگران بلکه مر اورا ای و حل جاجی نعایم کو و گفته اند
دیگران بلکه مر اورا سی ها ما ١١١ نو بلدة کا الحوحاح سعد الذابح حوجاجی
ده سعد بلع حجو کا ذو و گفته اند دیگران بلکه مر اورا کها جوحی جو سعد السعود
و گفته اند دیگران مر اورا کهالحی لو دکا سعد الاخبیه جوساسی سی و گفته اند دیگران
مر اورا الحوساساسو فرع المقدم سی سودی دا و گفته اند دیگران بلکه مر اورا
فرع المؤخر د و و گفته اند دیگران بلکه مر اورا ادو فاسا احی رشا جوحاجی
الرشا جوحالا و گفته اند دیگران بلکه مر اورا احی ما جو حا بطین دلولالو

حاولی طوحی
سی سوداوی

حروف

حروف برج دوازده گانه حمل و عقرب مر آن دو را طالطاه داداه ثور مر اورا جوحاه ما
ه حا جوزا و سنبله میزان دو را قوتاه دادها سرطان مر اورا جوحاه لوکاه
اسد مر اورا طاماه داد ها میزان مر اورا حاود را و قوس مر آن هر دو حوت ماماد
ما و جدی مر اورا ساساسای دلو مر اورا ساساها قوس و حوت
شناختن حروف مشرقی و مغربی و جنوبی و شمالی اما الهد هد ساشرقی مای هد ها له
غربی لحی ساماطر راه جنوبی ماه باح هواح تاج شمالی اول شمس باشد دوم زهره سوم عطارد
چهارم قمر پنجم زحل ششم مشتری هفتم مریخ هشتم راس نهم ذنب را و بیان کنیم از برای
تو منازل بیست و هشت منزل را هرگاه در آنها کواکب باشند که چگونه نظر میکنند بعضی ببعضی
و چگونه میباشد احتراق پس از این باب ترک میشود اسم محترق
از برای ملوک و زنهار یاران و بیماری ناخوش علاجی سالک نشات
او را سلطانی بفراختی یا خوبی و نازل شده باد و صادق نظر کن دو وقت
سوال بموضع زحل و مریخ و شمس پس از امکان هر یک از انها را حساب
با دیگری و بدان هر یک از آنها در چه منزل باشد از منازل قمر پس آن
منزل محترق باشد از این حس اجتماع با آنچه ناظر باشد از منازل
بمقابله و تربیع از آن منزل محترق باشد از منازل نحوستی که یعنی آن تربیع
منازل اکحل و تقابل منازل ما سوی ان پس محترق نباشد و شود آن
منزل باشد که محترق شود با اجتماع پس انچه مقابله محترق پس آن چه تربیع

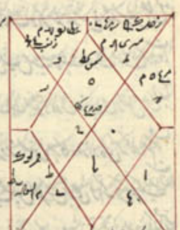
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عقرب	شمس	١١١	١٢١	١٢١	١١١	١٢١	١٥١	[illegible]
[illegible]	مشتری	ما	کحل	جا	ها	با		[illegible]
[illegible]	زحل	نا	قا	ما	ها	ما		[illegible]
[illegible]	مریخ	نا	ها	دا	دها	ما		[illegible]
[illegible]	عطارد	طنا	طها	دل	دها	ما		[illegible]
[illegible]	زهره	ضا	ضها	دا	دها	ما		[illegible]
[illegible]	قمر	دادا	لادا	ساما	سادا	ساها		[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بعد از منزلی که ترجیع بعد از ان که دو روز تا دو مرتبه یا سه مرتبه و اگر محترق شود منزل از زوایه معنوی
محترق میشود از جهت حتراق بیست منزل که ناظر باشد این منزل را از جهته این منازل و همچنین با
بران منزل که باشد در زاویه دیگر که گیری هر گاه محترق شود از جهته احتراق ان منزل الطرش و غش
غیر انها د ل د ت الاحتراق نظر کن هر گاه واقع شد چیزی ازین که ترس در منزل پس
نظر کن بهجای این منزل که محترق شده انچه را محترق شده از ان حکم کن بجهته متقابله یا ترجیع پس
اگر باشد از بهجای اسم ملکی که سطر نخوانده برای او پس محترق شده این ستاره از اسم این
ملک که اول حرف از بهجای اشخص همچنین عمر که سر او است پس هر گاه محترق شد راس سیم
با جتماع هلاک شود این ملک بموت یا بقتل و همچنین مریض و محبوس و همین ساعی هر کدام باشد
و نام اسم مرد و بهجای اشخاص که مانند هندی و فارسی به این قاعده وضع شده و بر عربی
بر عربی پس اگر عمل کنی بر عربی خطا کنی و هر گاه محترق شود از بهجای اشخص سوای حرف
اولی که ان راس باشد رسیده او را خیری و غالب شده او را دو غش و ضرر در گشته
نشده و همچنین اگر سوال از مریض یا محبوس هلاک نشده اگر محترق شد حرف اول
از بهجای اشخص که ان راس باشد پس غالب شد بر او و ظلم باشد بجهته ناخوشی روز اشد غش
ان است که محترق شود با جتماع بهجای اسم و هر گاه محترق شود حروف اسم او همراه ان با جماع
هلاک شود و اگر محترق شود در اس و محترق میشود غیر راس که ان اهل بهجای اسم باشد
نظر نه با جتماع پس ان اسکست و الا باشد و اگر محترق شود اسم ملک دیگر که منازع با این ملک است
نقص هوائی راس سیم رسید این ملک دیگر را ناخوشی و غلبه نکند بران ملکی که محترق شده باشد

کم

مگر بعد از شری که بر سد شکرش یا بماش یا لکش یا حبش یا ماش و از ایشان کسی باشد که گفته
هر گاه محترق شد نصف بهجای اشخص با جتماع یا محترق شد راو پیر و اس کشته میشود و همچنین هر گاه محترق
شود حرف الخس فاسدی کشته نشده مگر که ناظر باشد باین حکس پس اگر محترق شود منزل
نظر می باشد و لوده باشد سعدی باین منزل میکند شرر از او و بر میکرده این ملک بر دو شمنش
و شکست میدهد او را و اگر مریض باشد خواص خوا از مرض بعد از شدت ان و اگر محبوس باشد بر سد
او را ناخوشی بعد خلاصی یا بد و در این قیاس کن باید در سایر چیزها ان شا الله گفته است در دوشش
استخراج اسم وزد دان و غیر ایشان گفته است نظر کن اصاحبان مثلثه طالع پس کم حروف
صاحب مثلثه اول را پس کم صاحب مثلثه دوم را پس کم حروف صاحب مثلثه سیم را پس
اگر حروف اسم بیشتر از اسم باشد پس نظر کن بر رب مثلثه سیم که در کجاست و نشان اس باب
مثلثه اگر پس حروف اول از انها را و ثانی و ثالث و اگر بیشتر از شش باشد پس عمل کن
بر جایکه عمل کردی لا از چنین حروف بر کوکبی پس است و هشت حرف قسمت کرده باشد
بدین صفت کوکب از برای هر کوکب چهار حرف عطا میشود اول از برای زحل پس از برای
مشتری پس همچنین بر توالی منتهی شود با خر حروف پس هر گاه اراده کنی که کدام حرف
اتی حرف است که باید گرفت از حروف کواکب پس نظر کن بر برجی را که ان کوکب در ان است
پس قسمت کن ان را بچهار قسم پس نظر کن کواکب را که بچه کدام قسمت ان است پس اگر در قسم
اول باشد پس بگیر از حروفش حرف اول را و اگر از قسم دوم باشد پس بگیر دوم و همچنین بگیر
سوم و چهارم و بدانکه حروف بیرون میاید مشابه باشد که چنین باشد تر باید چنین بر باب

باشد که چه باشد پس بر امد که در روز او همین شمس و این مانند این بیرون می اید بن
طریق حروف مشابهه و انکه کوکبی که در باشد در اول برج دلالت میکند بر انکه حرفش مقدم
شده از جای خود و کوکبی که در اخر برج باشد دلالت کند بر انکه ان حرف موخر شده
از جای خود و اول انها در ربع ان حرف باشد که بیا مقدم شده بر جای خود و کوکبی که باشد
در دو قسم وسط باشد از برج و این باین صفت در ربع یم باشد ثابت و دو نیم بدر به پس الحروف
بر می اید از موضعش و اگر بخواهی پس بگیر بعد از این مثلثات دوم را پس سیم را بر توالی پس
عمل کنی باشد و این باب مخر بر حروف سریانی باشد و ان حروف می اید از شایه و ان
چنین باشد که نظر کنی چه قدر از اول درجه حمل تا شد بدرجه ان پس قسمت کن او را بسی در
و ثلث پس انچه بر آید بشمار از ان از اول حروف ابجد را و بر این توالی پس بر حرف که منتهی شود
۱۰۲۵



بران عدد و پس ان اول اسم باشد زحل ۱۰۲۵
مشتری ه د ر ع مریخ ط ه ح ل شمس ان سبع
زهره ه ف ص ق د عطارد و ش ت ث غ
قمر ذ ض ظ غ مثال دزدی
سرقت سوال که بود روز چهار شنبه هفت روز گذشته
بود از جمادی الاخر سنه دویست و هفتاد و دو هجری
روز از دواز ماه شهریور کوکب بود و ند بر انچه در این صورت ثبت شده بود و شش دلیل دزد و از دوم
بود و ند جهته بودنش در طالع پس دلالت کند بر انکه دزد مرد است کشیده و بزرگ استخوان

رنگ

رنگ که در ان سرخی باشد و در چشمش بی الجمله زردی باشد که در دی شجاع حریص بصید کسان
باکار زار مکر نشود چیز را نیکو کار باشد با حال خود معتدل باشد در لاغری و فربهی در شت
بسیار موی باشد در بدنش و بیشتر این موی در دو ساق دست او باشد و رسیده
او را داغی در شت جسدش از اتش یا باشد ان مرا اصلاح و چه او باشد بزرگ باشد
در نقش خود یا لا گیر در نقش خود را از دزدی و از جهته سقوط دلیل دزد از صاحب طالع و بودن
طالع دو جسدین دلالت کند بر انکه دزد مفارقت کرده شهر صاحب ان را و او دور باشد
از بلد رونده باشد در راه و از جهته سقوطش از صاحب طالع و غیب بودن ان در برج حش
دلالت کند که نیست شناسائی از برای او مر صاحب طالع او را داخل نشده بمنزل او را
پیش از این دزدی و چون برج طالع و دلیل دزد دو جسدین باشد دلالت میکند بر انکه
با او شریکها باشند در سفرش یا در اسبابش و چون برج شمس جنوبی باشد دلالت میکند
بر انکه او نشسته است در رفتن و از جهته بودن شمس در طالع و قبول کردن او تدبیر
قمر را و نظر کردن ان سهم السعاده را بنهایت ناظر بودن قمر با نا عشر به خود بودن صاحب طالع سعود
شناخته میشود دزد و مقهور میشود امر او و برسد بعض متاع بصاحب ان و باقی میماند از ان
سارق بعض مال از جهته اتصال صاحب دوم بصاحب هفتم و اتفاق صاحب سهم السعاده با ان
و همچنین دیدیم اثر را بعیان چنانکه حکم شده بود و بود سوال روز یکشنبه که یازده روز باقی مانده
از رجب سر روش از ماه شهریور و شش ۲۳ یزدجردی و طالع و کواکب بر این نحو بود که در این
صورت است بود قمر در ثور ساعت متصل بزحل و منصرف از زحل و بود زحل که قابل تدبیر قمر است

دلیل دزد زنی که کنیز بچه و آزاد شده و از جهة
اتصال قمر از عقد مریخ و مریخ در [illegible]

بر حمل دلالت کرده بر آنکه متاع در آن چیزی
از حیوان باشد و چیزهای پراکنده باشد
و آنچه از دلش برمی آید و از جهة آنکه طالع آخر
قوس است دلالت کرده بر آنکه دزد قصد دزدی
نکرده ولکن داخل بجهت آشنایی پس دزدی عارض شده از برای او و از جهة آنکه رب الساعة
در برج منقلب باشد فوق الارض باشد و آن برج برج انسی باشد دلالت کرده بر آنکه متاع
در بالاخانه روشنی بوده در صندوقی یا انبانی و از جهة آنکه چهارم برج متحرک است خانه مریخ
دلالت کرده بر آنکه این در منزل مردی بزرگ و خانه بلند سقف و در آن چهارپایان باشد
و خانه اش در میان قبله و مغرب باشد از جایی که مال دزدیده شده و در جهة مغرب
باشد و کجا ربیع باشد از جهة قمر در مغرب و جای زنان و خوابگاه و از خانه در جهة شرقی
سرا باشد مایل بجهة شمالی و جای خلوت و پلیدی و متصل بجزایر باشد و جای نماز در کنار
سرا باشد مایل بجهة مغرب سرا و دزد در ستونها چوبها باشد و جای مرغ و حیوان در شرقی
سرا نزدیک میان سرا بستانی باشد و آنچه در وسط سرا باشد کوی باشد و متاع آلات [illegible]
[illegible] نیکو روی و از جهة اتصال قمر بصاحب دوم در وتد و بجهة آنکه صاحب طالع در دوم
و نظر قمر سهم السعاده یافت میشود و متاع شناخته میشود دزد و چون بین آن دو در اتصال

در برج ذو جسدین و از ربع ظلی بر ربع سریع [illegible] دلالت میکند که یافتن ابعد از
یکماه و نیم باشد و بمقارنه زحل [illegible] زحل تثلیث [illegible] زیرا که غریب از زحل دلالت کند
بر دزدنک و از جهة بودن زحل در نهم چرخش دلالت میکند بر آنکه دزد غریب باشد در شهر لکن
مشهور و معروف باشد در آن و از جهة بودن عطارد با دلیل دزد در حرجش دلالت کرده
بر آنکه دزد معامله کرده چند مرتبه در این منزل پس چون دلیل در میزان باشد دلالت
میکند که دزد [illegible] سرسفید روی دراز بینی [illegible] دراز گردن لب [illegible] سیاه موی مجعد
باریک ساق [illegible] همواره [illegible] باشد در بالای فرج و چون زحل
در ربع شرقی است و آن در طرف یمینی باشد و [illegible] باشد
طالع رابع یا مانند آن پس بود دزد [illegible] که آزاد شده بود و دزد [illegible] مختفی
که کم شده بود از آن چیزی و این بعد از چهل و سه روز بود پس [illegible] بقیه را که کم شده بود
از آن مگر چیزی که بردن [illegible] بعد از دو روز یا سه روز گفته است کسی نظر کردم در سنبله
بود و طالع عقرب و در آن زحل بود و آن دلیل دزد بود و صفت دزد صفت زحل بود در صفت
برجی که زحل در آن بود شهادت جهت مریخ چونکه در چهارم بود و آن صاحب طالع بود پس گفت
دزد از کسانی است که داخل میشود در ضیافت کسی که صفت مریخ و بین ایشان دوستی بود و چون
هر دو نحس باشند پس دوستی بغیر استقامت و شهادت جهت از زهره چونکه [illegible] صاحب
هفتم است [illegible] گفت که دلالت میکند که کسی واقع شده [illegible]
بر دوست او بصفت زهره است بعد یافت شد بصفت سنبله [illegible] او ابتدا کننده است

در اتحاد متاع و زهره که آن صاحب هفتم است [illegible] طالع است گفته است و سوال شدم از چیزی
که کم شده بود و پس طالع اسد بود و در آن زهره پس گفتم آن [illegible] باشد تحت [illegible]
پس بود چنین و باین سبب گفتم [illegible] باشد که اسد صاحب چهار پاره است و گفتم تحت [illegible]
چونکه زهره در طالع بود چنین و همچنین قیاس کن در چیزها [illegible] نظر کردم در مسئله از دزدی
پس بود طالع عقرب و در او شمس و زحل و عطارد بود و بودند این کواکب [illegible] پس
گفتم دلالت زحل چونکه صاحب سوم و چهارم است که دزد خویش صاحب مال باشد از جانب
پدر و آن دلالت میکند عطارد که دزد دوست باشد مر صاحب مال را چه آن صاحب یازدهم
باشد که استدلال کردم بر قدر و منزلت دزد از جهة رب حد زحل پس بود در حد عطارد
پس دلالت کند که دزد از کسانی که خدمت مردم را میکنند خاصه که عطارد در [illegible] خود است
با این و چون صاحب نهم خانه زحل که آن دلو باشد زهره بود که صاحب میزان است [illegible]
دین نصرانی و آرایش کردن و زینت باشد دلالت کند که دین او دین نصرانی و همچنین
از خانه عطارد چه نهم سنبله خانه زهره است پس نظر کردم بر جای دزدی [illegible]
از چهارم و از کوکبی که در آن بود و از صفت آن کوکب پس بوده دلو که هوایی است و در آن
قمر بود دلالت کننده بر جای نمناک و جای آب [illegible] باشد و آنکه در پهلوی
المطبخ یا تنور یا حمام و مانند آن باشد از جهة جای مریخ در [illegible] و مثال دیگر
سوال کرد از چیزی که کم شده بود مر او را و طالع اسد بود و عاشر ثور و چهارم عقرب
و مریخ در ثور بود و صاحب طالع ناری است و صاحب ثور در حمل که برج ناری است [illegible]

که آن مریخ است در حمل است پس دلالت کرد اینکه آن مال چیزی بوده که داخل آتش شده
[illegible] صاحب [illegible] زهره است با مریخ و عطارد پس حکم کردم از برای مریخ [illegible]
و از برای زهره [illegible] و از برای عطارد [illegible] را با جنس اول [illegible]
شده بود باریک [illegible] سهم السعاده را در سنبله پس حکم کردم بآنکه آن دو چیز [illegible] باریک باشد
و بود طالع نظر کواکب [illegible] از تثلیث و تربیع پس حکم کردم بآنکه آن چیزی که مراد [illegible] شده
باشد و داخل آتش شود و آنکه آن چیزی باشد که در سر کردن [illegible]
و بود در زحل و راس در سرطان پس دلالت کرد بر آنکه آن چیزی باشد که [illegible]
و بود چیزی که کم شده بود [illegible] همچنین بود با زهره و عطارد و مریخ دلالت
کرد [illegible] عطارد بر آنکه آن پوست بود و بود زحل در سرطان [illegible] پس دلالت کرد
که سارق زنی سقا باشد سیاه از جهة آنکه دلو اسود باشد [illegible] زحل [illegible] اسود باشد
و بود در [illegible] ساقط [illegible] و چون زحل در سرطان بود دلالت کرد که در [illegible]
[illegible] باشد و آنکه او زنی باشد سقا که کار کردنش در آب بود و از جهة بودن زحل
در سرطان و بود شمس صاحب طالع در عاشر و زحل که صاحب هفتم بود ساقط در دوازدهم و بود
[illegible] که متصل میشود [illegible] همچنین جمیع کواکب پس گفت که یافت میشود این دزد پس [illegible]
در دوازدهم [illegible] متصل [illegible] پس گفتیم این سارق یافت میشود پس [illegible]
میشود و بود [illegible] از نهم پس گفتیم یافت میشود [illegible] پس یافت شد دزد [illegible]
شد تم ذکر شد الباب السابع در امر [illegible] فصل اول

در بیان کردن جایهای و دلالتهای برجهای جنگ و جدال دوم در دانستن انکه نزاع باکیست
ان سیم در دانستن انکه جنگ در چه چیز باشد چهارم در دانستن انکه جاری میشود میان خصمین تحکیم صلح
میان ان دو یا باشد یا نه پنجم در شناختن انکه یاری سلطان از برای کدام یک باشد ششم
در شناختن انکه غلبه از برای کدام یک باشد هفتم در شناختن عاقبت ازین جنگ
نهم در شناختن وقت در غلبه و صلح فصل اول در بیان کردن دلالتها بر اسباب خصومتها
هر گاه سوال کرده شود از دو نزاع کننده پس بگیر دان طالع و صاحبش و منصرف عنه قمر را
و صاحب خانه قمر را از برای سائل و از برای طالب و از برای انکه به پیش او سوال شده
و هفتم و صاحبش و متصل قمر را از برای خصم و عاشر و کواکب عارض در عاشر چون قمر را دلیل
انچه جاری میشود میان ان دو دلیل حاکم و چهارم و صاحبش و کوکب عارض در چهارم و صاحب
دوم قمر را از برای اخر خصومت این در وقتی است که قمر در اوتاد باشد یا ناظر باشد طالع خوبست
و مر او را اتصال و انفرادی باشد و لا اگر متصل باشد قمر و منصرف نباشد پس بگیر دلایل طالع
و صاحبش را از برای سائل و متصل قمر را بدل صاحب هفتم قرار ده برای خصم و اگر قمر منصرف باشد و متصل
نشود یا ساقط باشد تا که از طالع پس طالع و صاحبش را از برای سائل هفتم و صاحبش را از برای
خصم و اگر قمر منصرف باشد و متصل نشود یا ساقط باشد صاحبش را و عاشر را از برای حاکم و انچه
میان ایشان جاری شود و چهارم را از برای عاقبت و هر زمان که قمر ناظر باشد بطالع و متصل
و منصرف باشد پس قمر و منصرف عنه او و متصل او و صاحب خانه او از جهت دلالت اقوی اند اگر شرکت داشته باشند
و سرا و را شرکا مر باشند در جمیع مسائل باذن خدا و بگردان دوم و صاحبش و کوکبی که در دوم در جمیع

فوق الارض

فوق الارض باشد از کواکب از برای مال های خصم و بگردان کوکبی غریب که در عاشر باشد
از برای یاری سلطان و لشکر سلطان او پس اگر نباشد در دو دوم کوکب عارض پس صاحب دوم
هر گاه خصومت در دین باشد پس اگر قمر زاید النور باشد پس او دلیل طالب باشد و شمس دلیل
مطلوب و اگر قمر ناقص النور باشد پس قمر دلیل مطلوب است و شمس دلیل طالب پس هر کدام
از این دو اقوی باشند پس از برای او است صلح در دانستن انکه خصومت با کیست نظر کن
از برای این کوکب متصل بصاحب طالع یا متصل بصاحب طالع از برجها یا مقابله هر دو قبول
پس منازعه با جوهر خانه این کوکب باشند یا دلالت انکه این خانه خانه او است از جهت صاحب
پس اگر صاحب دوم باشد منازع از اعوان و اتباع او است و اگر صاحب سیوم باشد از برادران او
و اگر صاحب چهارم بود پدر یا جدش باشد اگر صاحب پنجم باشد فرزند او بود و همچنین پس اعتبار
کن در جها پس اگر یا فتی کوکبی از برای اتصال صاحب طالع بدین طریق پس نظر کن دلیل خصم را که مر او را
در خانها که منسوب باشند بطالع پس حکم کن با انکه منازعه با جوهر طرف او است همچنان منی
که ناظر باشند بان جوهر کوکب پس مزاج بده دلالت ان دو را پس حکم کن بان در شناختن چیزی
که در ان نزاع شده بسبب باشد ان نظر کن بکوکب منازع که این مخاطب و صاحب طالع باشد
دو دلیل خصم منازع با او که در کدام برج باشد پس اگر در حمل باشد در مثلثه ناری و در مثلثه اگر مکان
دوازدهم یا ششم شرا کتی در این خانه باشد از دلالتهای این مثلثه هر گاه از جهت دلالت
ان دو خانه باشد پس اگر در ثور و مثلثه ثور پس منازعه در زمین یا زراعت یا گندم در خوردنیها
یا گوسفند خاصه اگر بوده باشد در مثلثه را شرا کتی در چهارم در این شراکت با این طریق که کی

از ان دو دلیل صاحب مثلثه چهارم پس این دلیل باشد برانکه منازع از جهت املاک باشد
و اگر در جوزا و مثلثه ان پس در چیز صاحب یعنی باشد و اگر در جوزا باشد پس ازبه برده باشد
و اگر در میزان پس از سبب زنده را می نیکو باشد و اگر در دلو باشد پس از جنسی پرنده هوایی
باشد و اگر دو دلیل در سرطان و مثلثه ان باشد پس نزاع از سبب آب و نهرها و چشمه ها و انچه بیرون
اید از آب مثل مروارید و ماهی و انچه برسد بوده باشد بغذای ان آب قول در شناختن خصوص
کسی است و نوع پس هر گاه باشند صاحب طالع و صاحب هفتم هر دو در خانه عطارد پس بگوی
که خصومت در امر اولاد باشد یا کسی که او بمنزله اولاد باشد و اگر در خانه زهره پس ان سبب زنان
یا خواهر یا دختر باشد و اگر در خانه مریخ پس از سبب صنف زنان یا کسانی که خواهران باشند یا فرزندان
دختر ها و اگر هر دو در خانه زحل یا شمس باشند پس بگوی که خصومت از جهت پدران باشد یا آدمی از جنس
پدرش یا قوم پدرانش باشد و اگر هر دو در خانه قمر باشند پس مادران یا آدمی از جنس مادرهای او و اگر
در جهت مشتری باشد پس از سبب خواهران که ایشان بزرگتر باشند از او در شناختن انچه جاری میشود میان
خصمین هر گاه دلیل مریخ از محکم و بعض اوتاد خانه و بعضی اخطهای خود بسیار نشود در میان خصم و حکم
و محکم شود خاصه اگر در برج ثابتی باشد بر ان دلالت کند بر دوام شر و اگر در عاشر باشد ان
منشا شهرت نزاع و شدت ان شود پس اگر در برج ذو جسدین باشد شر متلون باشد دیگر دو حالی
بحالی و اگر در برج منقلب باشد خواهد بود این شر چند مرتبه و هر زمان که ساکن شود بیجان
اید و اگر در اوتاد بود زحل و ان در برج ثابت دلالت کند بر طول شر و تبدل باید و طول کشد
و اگر در برج منقلب باشد خواهد بود این از برای شر کمتر و ناقص تر پس اگر انچه در وتد باشد مشتری نجم

و در برج که باشد منقلب کرد و شر بحاکم شود و همچنین زهره و قمر و اگر عطارد باشد و اما همچنین مناظر
ان بود پس جدا شد از جوهر این حسن ناظر بطارد بر قدر انچه تعبیر شده از دلالت نحسین با اتفاق
پس نظر کن دلیل طالب و مطلوب پس اگر نظر داشته باشند دلالت کند بر مصالحه خصومت
پس جدا شد استدار متصل از ان دو و اصحابش و از سرش انست که جدا شده این میان ان
دو قبول پس اگر باشد قبول خواهد بود این خفت و اسان تر و دلالت کند بر سکون او جمع
بعد از مخالفت و مضاده و اگر اتصال ان دو در تثلیث یا تسدیس باشد خصومت مستحکم بین
خصمین دلالت کند بر انکه میان ان دو بعض دوستی و مدارا باشد و نزاع و اگر صاحب طالع
و صاحب سابع هر یک از ان دو در جه خود باشد پس ان دو همیشه دشمن باشند با هم و اگر
صاحب عاشر ناظر باشد با ان دو دو راجع بود پس خصومت طول کشد و همچنین باشد حکم
هر گاه منصرف شوند احد دلیلین از دیگری و اگر در عاشر کوکب عرضی باشد و ان ناظر باشد
و صاحب عاشر ناظر نباشد پس ان اخذ کنند در میان خود عدلی را و اگر طالع ثابت
پس سائل طالب است در امر این خصومت اراده ندارد و اشتی کند و نه کاهی نماید انچه
دیگر دو از انچه اراده دارد و اگر ذو جسدین باشد پس ان دو دل بود و اگر منقلب باشد
پس خصومت باقی ماند و خلاص نشود میان ان دو و باشد مر او را عاقبتی مریخ در طالع
منقطع شود طالب و جدا شد بر او و در این خصومت دعای عطارد در طالع باسعدی
منظر سعدی می باشد مر طالب را دوامی و ذکر نیکو او اعانت شده در خصومت و تعجیل کرد
از مطلوب خانه و مالی و دیگر دو از این خصومت زحل در طالع یا ناظر القوه دلالت میکند

برانکه طالب طلب میکند بعلی او نشاید برسد بان بسبب هزالی و معیبتی و اکر عطارد رو باشد

با نحس در هفتم یا ناظر بان پس طالب ساور دعوی که بکویند انچه در انجا است پس اعانت

کنند طالب را بر خصم مطلوب و اکر صاحب طالع در طالع باشد دور از شعاع پس طالب قوی

باشد در طلب حوزون و انشا ننده مر طلب را و اکر صاحب طالع نزدیک شعاع نحس باشد و داخل

در احتراق پس طالب را ما بچیزی که مشغول کنند او را از طلب حقش از بدلی یا بیماری یا غیر ان

از ناخوشی و اکر احتراق در طالع باشد و طالع ثابت بود پس اکثر و هر کس باشد و طلب باشد

علت مرک از جوهر نحس و برج طالع و اکر ذوجسدین باشد پس اکثر در حبس باشد پس اکر ناظر

باشد بان در نزد احتراقش سعدی خلاص شود ولیکن باقی باشند از بیماری و نزد و پس نظر کن جوهر

مرض را از نظر کواکب بامکان ان و جوهر برج و اکر احتراق در دوم باشد می آید او را از مصیبتی کم برسد

او را در خانه باشش و اکر در سوم باشد می آید او را شغلی از جانب برادرانش یا دوستانش و همچنین

باشد دلالت بقیه بروج بر جوهر خود و اکر نحسی در عاشر باشد پس این خصومت خلاص

از ان حاصل نشود نیک حاکم به حاکم را شاید بدبر او کویند و منقطع شود پس بر کردد در ذکر

خصم چنانکه بود در این زحل پس حاکم را بر سبیل عیبی و مصیبتی حکم کند در این منازعه حق

قول ادرسا و کفته است اکر طالع منقلب پس جا باشد بین خصمین مخاصمه و شر و اکر ثابت پس

همچنین مکر انکه در ان درنگ و طولی و اکر ذوجسدین باشد دلالت کند بر صلح و اکر طالع

ذوجسدین باشد لکن ناظر باشد بان صاحب برج از جوهر هشتم یا باشد صاحب جوهر هفتم

چنین جدایی باشد بین ان دو چیکی پس صلح فصل پنجم در شناختن صلح تمامی باشد بین

پس جدا باشد بین ایشان و منازعه و خصومت در این بین و ذوجسدین باشد
و بر باشد اکر طالع برج ذوجسدین و

حضیض

حضیض باینکه هر کاه و یافتی صاحب طالع و رب هفتم را هر دو در عاشر برابر و دلالت کند بر صلح کردن آن

دو با سالی از غیر مضاده در موافقه سلطان و همچنین اکر یافتی دلیل طالب و مطلوب را هر دو

در بقا یا صاحب چهارم دلالت کند بر صلح بین خصمین هر کاه صاحب طالع و صاحب سابع هر دو تحت

الشعاع در چهارم دلالت بر طول کشیدن خصومت و باقی بودن ان و انکه شاید خصومت را

حاجتی و همچنین اکر صاحب سهم السعاده در چهارم دلالت کند بر تمامی خصمین بین خود شان و صلح

کردن انها از غیر دخول کسی بین ان دو و هر کاه مناظر شد دو دلیل طالب و مطلوب از تثلیث

یا تسدیس و بین ان دو قبول باشد پس ان دو صلح میکنند و هر کاه مناظر باشند از تربیع

و مقابله و بین ان دو قبول باشد خواهد بود بین آن صلح از غیر داخل شدن کسی بین ان

پس اکر نظر کند بین آنها صاحب عاشر و باشد بان پیش از انکه متصل شوند بعضی آنها به بعضی

صلح نکنند مکر انکه موافقه کنند سلطان و می باشد ابتدای صلح از کسی که دلیلش متصل اتصال

فصل ششم در شناختن عرض کردن آنها سلطان و اعانت سلطان از برای کدام

یک باشد هر کاه و یافتی صاحب طالع را که متصل شود بصاحب عاشر دلالت کند بر انکه صاحب

مسئله استعانت کند بسلطان پس اکر متصل شود صاحب عاشر بصاحب طالع اعانت کنند

او را از غیر انکه او طلب نماید و همچنین بکو در صاحب هفتم هر کاه متصل شود بصاحب عاشر یا متصل

شود بان صاحب عاشر از برای مطلوب پس اکر اتصال صاحب عاشر از تثلیث یا تسدیس باشد

یا مقارنه باشد و بین آن دو قبول باشد یا باشد اتصال صاحب اتصال صاحب عاشر

بدیکو نه بصاحب طالع باشد چنین از غیر اتصال پس سلطان معین طالب باشد و سائل

و اکر اتصال از تربیع یا مقابله یا محاسده دلالت کند بر سختی و درشتی و جور از سلطان بر سائل

یا طالب و همچنین پس بکوی از صاحب هفتم و صاحب دهم از برای مطلوب و هر کاه ناظر باشد

صاحب دهم بهر دو پس حاکم میل کند بکوکبی که قبول کند پس از ان دو و نظر کن چنین بکوکب

غریب جا کرفته در عاشر و اکر باشد انجا کوکبی پس صاحب یازدهم چکونه باشد منظرش بصاحب

چهارم و بصاحب هفتم از نظر دوستی و دشمنی و چه باشد بین ان دو قبول یا عدم قبول پس حکم

کن از ان بیاری اعوان سلطان از برای طالب یا مطلوب پس بکوی بر انچه مبنی چنانکه ذکر

کردم از صاحب دهم یا فتی سعد غریبی و در طالع پس طالب غالب شود یا ظفر یابد بانچه طلب کند

از خصمش پس اکر بوده باشد این غریب مر او را حظی در عاشر پس سلطان ان باشد که اعانت

کند و اکر باشد سعد در سابع چنین بود پس بکوی از برای مطلوب با اعانت از دلیلش کم سعادت

و هر کاه و نظر نحسی داشته باشد بطالع از تربیع او اول پس بسیم پس قاطع خواهش یا طالب باشد و دو

دارد که بر او حیف و میلی واقع شود مکر انکه نظر کند باین مکان نحسی پس دلالت بر جور زمانی پس

اکر ناظر باشد صاحب عاشر بصاحب طالع از تثلیث و اولی یا دوم پس حاکم خواهد که باشد

حق از برای طالب پس مقابله داشته باشد طالع را الا اکر در بین حاکم و طالب خصومتی و اکر

سعد باشد رب عاشر دلالت کند بر عدل قاضی و راستی دانش و اکر صاحب عاشر رجیع بود دلالت

کند بر جور حاکم در حکم و اضطراب عقد او و اکر صاحب عاشر قوی باشد در شرفش دلالت

کند بر قوت و اطوار حاکم و ناصح بودن او و عدالتش و اکر نحس باشد حکم کند از برای او کور

اکر نظر کرد دلیل طالع از دوستی و قبول و اکر سعد باشد و او ضعیف بود پس حاکم عدل باشد

مکر انکه او ضعیف باشد از بر بدین حکم و اکر نحس باشد و قوی در هفتم باشد پس او جور کننده

بود در صرا انیکه او اقدام کننده بود در امور پس اکر این نحس مریخ باشد و ناظر باشد بان بهره

پس او رشوه خور بود و اکر ناظر باشد بان زحل پس او مرائی و خود ساز باشد و اکر

ناظر با و مشتری باشد پس او دولت دارد که ظاهر شود از او عدل ولی و هر چند عادل

نباشد و اکر ناظر باشد بان عطارد پس او صاحب حیله ها باشد و در فکر و هر دم خیال

و اکر ناظر بان شمس باشد پس او سلطان باشد و همچنین دلالت کند قمر بر دلالت صاحب عاشر

باشد در حال استشهاد ان و ان وقتی باشد که ناظر بطالع باشد و متصل بنظر بود یا متصل

به تنهائی و ناظر بود و اکر صاحب عاشر باشد پس حکم بسیار حرکت باشد که ناظر بطالع باشد

و بسیار منصرف در امور باشد رشوه خور باشد و از علانیه رشوه کیرد هر کاه در عاشر سعود باشند

و همچنین حکم کن بر قمر در و اسطه فصل هفتم در دانستن انکه غلبه کدام یک را میباشد نظر کن از برای

این موضع دلیل طالب و مطلوب و قوت ان دو و استدلال یکی بر اقوی خصمین به اقوی ان

دو ان باشد که دلیلش در وتد باشد و انکه شهادتش بیشتر باشد و قبولش بیشتر باشد عون او

بیشتر و اکر قمر ناظر باشد نظر کن بموضع دو کوکب متصل و منصرف عنه قمر پس کدام از ایشان باشد

یا منحوس یا محترق پس او هلاک شود یا ثابت و صاحب نظیر و صاحب هشتم هر کاه در طالع باشد

دلالت بر موت سائل و اکر صاحب طالع و صاحب هشتم در هفتم باشد دلالت کند بر فوت

خصم هر کاه و صاحب سابع در عاشر بود دلالت بر فوت خصم و هر کاه صاحب طالع در عاشر بود

دلالت کند بر قوت طالب و هر کاه هر دو دلیل در وتد باشند پس مقبول از ان دو منظور

یا بد بصاحب ششم و اگر یکی از دو دلیل راجع باشد دلالت کند بر تنگی صاحب دوم در عاشر دلالت
کند بر قوت طالع بسیاری اعوان و صاحب ششم در عاشر دلالت کند بر قوت مطلوب و ظفر او
بسبب اعوانش پس اگر نباشد صاحب طالع و صاحب دوم و صاحب سابع و صاحب ششم یکی از اینها
در اوتاد پس نظر کن و هر یکی از دو دلیل که اعانت سعود یا بهتر باشد مر او را غلبه باشد پس
اگر سعود هر دو را اعانت کنند پس نظر کن بهتر که اتصالش برای کدام یکی بهتر باشد
و قبول پس مر او را ظفر باشد پس در طالع مریخ سائل ابتدائی و زحل در سابع مریخ مسئول عنه
مثل این صاحب عاشر و صاحب طالع اگر هر یک کوکب باشد قوی و سعود باشد پس او رستگار
شود با عانت حاکم و همچنین هر گاه ناظر بصاحب سابع باشد یا باشد صاحب عاشر و صاحب
هشتم یک کوکب و آن وقتی بود پس رستگاری برای مطلوب باشد با عونت حاکم و قمر هر گاه
بری باشد از نحوست و متصل شود از وتد طالع یا در وتد طالع یا میش نحسی پیش از اتصالش
در شعاع پس طالب مفتضح شود پس اگر قمر چنین باشد و آن در سابع و ما بعدش باشد پس مطلوب
خصمی شود و برسد او را از این پشیمانی و ملالی سهم السعاده در طالع یا در ما بعد طالع دلالت
کند بر فلاح از برای طالب و در سابع یا ما بعدش دلالت کند بر قوت مطلوب و بالجمله
صاحب طالع و دوم در سابع اگر محترق باشد یا راجع یا منحوس یا در هبوط خود ذلیل دلالت کند
بر غلبه و ظفر مطلوب بر طالب و صاحب سابع و صاحب هشتم در طالع اگر راجع باشد یا محترق باشد
یا در هبوط خود دلالت کند بر ظفر طالب بر مطلوب فصل ششم در دانستن عاقبت امر خصومت
نظر کن از برای دانستن امر متنازعین بخانه چهارم و صاحبش و صاحبخانه قمر و صاحبش پس اگر اینها

سعود

سعود و قوی باشند عاقبت این امر قوی و نیکو باشد از برای کسی که ظفر مر او راست
از دو قرین پس نظر کن در نزد این پس اگر فاسد از این دو منحوس باشند بعزت عارض
شود کسی را که فالش شده از برای او عاقبت عزت و اگر منحوس باشند احتراق عارض
شود از برای او مرگ یا گمنامی و فقر و پنهان شدن و اگر نحوست بسقوط باشد عارض
شود از برای او سقوط در مرتبه و اگر نحوست برجعت باشد عارض شود او را مخالطت شدن
با مردمان و رفتن و اگر باشد نحوست از جنس عارض شود مر او را از طبیعت این نحس موضع
آن و باشد آنچه میرسد او را از این ضرر رسانیدن لازم از برای بادشاهش پس اگر باشد
این نحس صاحب چهارم و صاحبخانه قمر عارض شود مر او را این چیزها در نفس و در بدن و اگر
سعادت و قوت است پس اگر آن سعادت بشرف باشد دلالت کند بر جاه و دوری
آوازه و اگر مستولی چهارم و برج صاحبخانه قمر در نزد این زحل باشد و شرقی باشد قوی
و سعود خواهد بود این سعادت از دولت کری و محکمی تدبیر و خرمی و عمرو با داری و تعمیر شهرها
و اگر بوده باشد این مشتری پس انعدال و تمام پرواخت و قرار داد طریقه های نیکو نفع
مردم بمال و اگر این مریخ باشد پس امر دلیل پهلوانی و سختی گیری که داشتن در امور
و تصلب در امر جنگ و شتاب کردن در خواری دشمنان اگر مریخ قوی باشد و اگر این
شمس باشد پس آن بسیاری متابعین و عزت و قهر و شدت است و مسخر کردن و سختی
عقوبت و سطوت و اگر این زهره باشد پس آن آشنائی و دوستی و چیز دادن و هدیه
فرستادن و همنشینی کردن و اگر این عطارد بود آن از قوت اعتقاد چیزی باشد که تقسیم پس

از محبوبی و بلاغت و دست رسی بکتابها و پاکیزه که عقل و در فکری و اگر این قمر باشد پس آن رسولان
و قاصدان و ستایش عامه مردم و فرستادن هدیه‌ها و امثال اینها و همچنین اگر هر یک از اینها محل باشند
خواهد بود این ناقص در مقدار چنانچه وصف کردیم تمر او را و اسباب خصومت پس اگر این نحس
که نحس کننده چهارم یا مکان قمر تربیع ایسر باشد این امر و اگر بطی باشد باشد بطئی چیزی
که دلالت بر این بطی او و اگر مستقیم باشد بکمال و بطریق باشد و اگر راجع باشد خواهد بود این
اشیاء مختلف متناقض و همچنین سعد دلالت کند بر بودن دلالتش این پس اگر امر
بخلاف آنچه ذکر کردیم از سعادت کامله و نحوست کامله باشد قوت بعضی سعادت یا نقص بعض
اتهام زاید باشد یا هر گونه باشد از خلاف اینها پس بیرون آور او را احوال او بگوی بر اندازه این
و استعمال کن این را در دانستن عاقبتها از جمیع اموری که سوال شده از آن از آنچه میان دو نفر باشد
از مطالبه یا حکمی یا زن گرفتن یا مانند آن فصل هفتم در دانستن وقت انقطاع جنگ و نزاع نظر کن از برای
این بصاحب طالع و صاحب سابع یا دلیل طالب و مطلوب پس هر زمان که ناظر باشند این دو صاحب
چهارم را یا دلیل عاقبت را از تربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر انقطاع خصومت و بر رستگاری
اگر مر او را ظفر باشد و اگر قاطع باشد در تثلیث یا تسدیس با قبول دلالت کند بر انقطاع خصومت
و بر رستگاری و اگر تثلیث با قبول و چنین باشد مگر آنکه متکرر شود هر یک از آن دو زبان
کار و هر گاه منصرف شوند دلیلها که دلالت کنند بر نزاع بعضی از بعضی مختلف باشند
بر جهاتی که این ادله در آنها باشند بر انقضا دلالت کنند بر انقطاع خصومت باب ششم از برای
نظر در امر جنگ و در آن سیزده فصل است فصل اول در ظاهر کردن جایهایی که دلالت بر اسباب جنگ

دوم

دوم در دانستن آنچه باشد میان دو دشمن سیم در دانستن میلهای در سر کرده صفت آنها و شجاعت ایشان
و ناصح بودن ایشان یا غیر این چهارم در صفت سر کرده و حشم آنها و دانستن پس آنها یا غیر آن از
آن دو لشکر در دانستن سبب دشمنی و جنگ ششم در دانستن صلح یا جنگ آیا میباشد میان آن دو گروه
یا نه و وقت آن هفتم در دانستن جایهای جنگ صفت آن هشتم در دانستن آنکه ظفر از برای کدام یکی
باشد و چگونه باشد سبب آن نهم در دانستن آنکه غلبه‌ها از برای کدام یک باشد دهم در دانستن
وقوع جنگ یا زدهم در دانستن انقطاع جنگ دوازدهم در دانستن خطوط و وقتهایی که استعمال
کنند اهل هند در میان آنچه این خطوط و اوقات و اختلاف یادها در قول هند فصل اول
در بیان کردن جایهایی که دلالت کند بر جنگها و سوال شدی از حربی و باشد سائل از کسانی
که بجنگ رود یا کسی که مقصود باشد او را از جنگ مثل ملک یا لشکر کش یا کسی که میرسد او را
آنچه میرسد صاحب حربی را پس نظر کن از برای آن در طالع و صاحبش از برای بادی و سائل
الاتصال و انصراف
و غارب و صاحبش از برای دشمن پس اگر باشد از برای قمر پس گردان منصرف عنه قمر را
معین طالع و صاحبش و متصل به قمر را معین از برای مطلوب و صاحبش و نظر کن مریخ را که صاحب تیغ
و حرب است پس گردان منصرف عنه مریخ را معین متصل به مریخ را معین دشمن آن
اینکه مریخ متصل شود و منصرف شود از یکی از کواکب مگر از زحل و مشتری که آنها بالاترند
از آن پس نظر کن باین دو کوکب آیا نظر میکند بمریخ و کدام یک در حالتش از مریخ کمتر باشد
پس آن منصرف عنه باشد و هر کدام در حالتش از مریخ بهتر باشد پس آن متصل به مریخ و اگر
قمر متصل بکوکبی باشد از خیر نظرات پس گردان متصل به قمر را اهل صاحب هشتم پس گردان

صاحب هفتم را معین از برای آن پس اگر باشد از برای آن انصرافی و نباشد از برای
آن اتصالی پس اعتماد کن بصاحب طالع و صاحب هفتم هرگاه ناظر نباشد قمر بطالع پس بگردان
صاحب طالع و صاحب دوم و آنچه در دوم باشد دلیلهای لشکر سائل و اعادی و همچنین کوکبی که در عاشر باشد
صاحب خانه صاحب هفتم را یا صاحب هشتم و کوکبی که در هشتم باشد دلیلهای لشکر دشمن مسئول عنه و بگردان عاشر را
و صاحبش او جای قمر را و جای مریخ را دلیل بر آنچه جاری شود میان آن دو در ظفر و رستگاری و نیکوئی
باشد از برای که میباشد و بگردان رابع و صاحبش و صاحب خانه قمر و صاحب خانه مریخ را دلیل بر عاقبت
امر آن دو و بگردان طبیعت برج مریخ و طبیعت کوکبی که منصرف شده مریخ است و طبیعت صاحب
برج مریخ و جای مریخ از طالع دلیل بر سبب حرب فصل ثانی در دانستن آنچه جاری میشود میان سائل
و مسئول عنه نظر کن بعاشر طالع پس اگر یافتی در آن قمر را دلالت کند بر آمد و شد رسولان میان
سائل و میان دشمنش و اگر در آن عطارد باشد دلالت بر آمد و شد کتبها و نامها و اگر مریخ
باشد دلالت کند بر جنگ ظاهر و هویدا پس اگر در آن زحل باشد دلالت کند بر طول
دشمنی دو دشمن میان آن دو تا آنکه زایل شود زحل از جای خود خاصه اگر نباشد مر زحل را استشهادی
و اشد ش کت که راجع پس آن دلالت میکند بر بودن اتصال چند مرتبه مگر آنکه باشد
در اقتران روح پس نباشد مر غیب را … و اگر در آن مشتری باشد دلالت کند بر صلح و قبول
تو می … میان آن دو و عطای مالی از نزد کسی که مشتری متولی بیت المال اوست یعنی صاحب مال
در جانب شمالی آن باشد و سایر اسباب آن و اگر در آن زهره باشد پس مثل آن است از سکون
حرب بسبب هدیه و زنها و مانند آن و هرگاه نباشد در عاشر کوکبی پس نظر صاحب عاشر را پس

انزا

انزا قایم کن مقام کوکب عارض در عاشر و هرگاه ناظر باشد عطارد به مریخ و متصل باشد
به سعدی یا ناظر باشد مر انزا دلالت کند بر آمد و شد و نوشتن پیش از حرب و اگر عطارد
تحت الشعاع باشد پس بدرستی که گرفته میشود کسی که باری میدهد ایشان را در جنگ و پس اگر
ناظر باشد عطارد از تربیع بنحسی پس امر بسیار شنیع تر است ایشان پس اگر مریخ آن نحسی باشد
که ناظر باشد پس که تیغ میشود سر کرده آن لشکر پس یاری دیگر میان آنکه و پس هرگاه زحل
در برج نحس باشد یا جای نحسی پس نظر کن از برای که باشد آن برج پس اگر آن برج باشد
پس از جانب ایشان میباشد بازی و مکر و میباشد از عطارد و هرگاه … وتد باشد
و هرگاه قمر یا مریخ باشد یا کوکب منصرف شده مریخ در یکجا نه باشد پس نظر کن پس اگر عطارد
تحت الشعاع باشد پس دیده بان که میان آن دو واقع میشود و اگر عطارد شرقی باشد پس دیده بان
میاید منقضی میگردد و اگر عطارد در برج ذو جسدین باشد پس دیده بانها که اندک شد میکند
در ما بین دو لشکر چند نفر باشند و اگر باقی بحق اشرف بر عطارد پس دیده بان میرسد آنرا
عقوبتی و کشتن میشود و اگر مشرف نحوسان باسعدی پس ان میگریزد پس اگر صحت عطارد از مریخ
باشد پس مرابتی که کسی که او راست میکند مردی باشد بزرگ مرتبه و اگر باقی طلبهای طالب
و مطلوب را نحوس پس طرفین باشد در میانه ایشان قتل و شر باشد و اگر یافتی هر دو را ساقط
که ناظر نباشند و مریخ غایب باشد از آن و پس بگوی که هر دو فریق کراهت دارند
مر جنگ را و مرافعه میکنند و دو برابر یکدیگر باشند و اگر مشتری در برج و در عاشر پس بگوی که میان
آن دو خونهای بسیار ریخته شود و اشرف شود در آن خاصه اگر قمر زاید النور و متصل به مریخ باشد

و آن شرقی باشد و نحس و در عاشر باشد هر زمان که یافتی نحس را با مریخ یا در تربیع مریخ پس
آن پادشاه معزول میشود و قتال در میرود و میرسد او را از آن فزعی خاصه اگر برجی که در آن
باشد نحس منقلب بود و اگر یافتی مشتری یا نحس در عاشر یا در خانه که مشاهده آن کند سعود یا صاحب خانه
معینی باشد مر صاحب عاشر را یا ناظری را العاشر که آن سعد باشد یا باشد این سعد
با نحس پس عطا و شرف و بزرگی آن میباشند معین از برای ملک مهربان برا و تابع از برای
او و اگر یافتی در برابر زهره نحس را یا سعد راجعی یا ضعیفی پس خدمه ملک و بزرگان در خانه او نقلب
کنند با شد در فکر و اندیشه خاصه اگر باشد با ملک در هشتم از نحس یا باشند عطارد و …
با نحس پس آن دلالت کند بر آنکه ملک بایدی رای یار انش و را و صاحب جور و فتنه و کبر
و فساد باشد هرگاه در هشتم از نحس و از قمر و از طالع و از سابع و در آن مریخ باشد دلالت
کند و خونهای بسیار میان آن دو گروه و هلاک و سوختن باشد تا باشد پس اگر باشد زحل
بجای مریخ دلالت کند بر خرابی شهرها و آفت مال بر نحو هر بر جهاد هرگاه باشد صاحب
هشتم ممازج با یکدیگر بسیار سهو ملاقات میان آنها و اگر سهم الغیب در خانه مریخ یا در تربیع مریخ
باشد شدید نحو قتال فصل سیم در دانستن صفت لشکر و سرکرده و شجاعت ایشان و جبن ایشان
و ناصح بودن ایشان یا غیر آن نظر باید به معینهای سائل و مسئول آنها چنانکه صفت کردیم از برای
تو پس کسی که باشد ادله او شرقی و در جری از خطهای خود دلالت کند بر شجاعت و باک
نفسی او و قولش و کمی ادله او بر خلاف آن باشد دلالت کند بر ضعف و سستی او و بد نفسی
و هرگاه صاحب دوم یا صاحب خانه صاحب طالع ناظر باشند بنظر دوستی بصاحب طالع دلالت

کند

کند بر مناصحه یاران مر سائل را و مساعده کنند و اگر ناظر از تربیع باشند پس چنان باشند از نحس
و اظهار مناصحه و همچنین باشد از برای عدو از مناظره ادله اعوانش مر دلیل او را و اگر ادله اعوان
سائل در بروج ساقط باشند از برج صاحب طالع یا دلیل ابتدا کننده از کواکب پس یاران سائل
میباشند او را و ایشان مر او را دشمن و از ندو اشد ش آن است که باشند در دوازدهم یا ششم
از برج آن پس همچنین بگوی در جانب دشمن و از سقوط ادله اعوانش از دلیل او و هرگاه ناظر
باشند مر دلیل را … ادله اعوان عدو … بتربیع دلالت کند بر جنگی از آن دو
گروه که سخت باشد سعد در دوم دلیلست بر قوت یاران سائل مثلا و هرگاه سعادت یا صاحب
هشتم یا صاحب خانه هفتم زیاد شود در قوت یاران دشمن و سهم السعاده هرگاه مخالط نحو ادله اعوان
سائل او دلالت کند بر قوت اعوان سائل را دلالت کند بر قوت اعوان سائل … و اگر آن
در خانه عطارد باشد پس کتب و تدابیر … و اگر در خانه مریخ باشد پس سلاح و آلات
حرب باشد و اگر در خانه زهره پس بجامه … و اگر در خانه مشتری باشد از اموال
و بدین قیاس کن و هرگاه در دوم چند کوکب سعود باشد دلالت کند بر کثرت یاران
ابتدا کننده و همچنین اگر آن برج کثیر الاولاد باشد یا منقلب و در آن سعدی بود یا باشد و حیلها
و هرگاه در دوم کوکبی در خانه خود باشد و شرقی بود پس لشکر با دین طالب حقوق گیرند و شجاعان
و جوانمردان باشند و اگر راجع باشد یا محترق دلالت کند بر کذب ایشان و بدی اطاعت ایشان
و تاکید ش … باشد اگر مریخ صاحب دوم باشد و در دوم باشد یا در طالع پس آن دلالت
کند بر محیط شدن یاران با دین حرفها … ایشان و دیرکند رسیدن ایشان و دخول

بعضی بیدادی از جانب یاران و مدبران است که ذنب و عطارد در دوم باشد پس
آن دلالت کند بر ضرر و تخلیط از غلط کاران و دبیران و صاحب طالع و صاحب دوم
مشرقی باشند و جای نیکو دارند و یا صاحب چهارم باشند دلالت کند بر ظفر و اگر اتفاق افتد
که قمر با ذنب و عطارد باشد دلالت کند بر زیادتی قتل و خونها و سوراخ کردن و هم چنین باشد
حکم در دوم و کوکبی که در آن باشد از برای مطلوب و اگر صاحب هفتم یا صاحب هشتم سعدی باشد
و اتفاق افتد در دوم دلالت کند بر منفعتی از برای بادی از جانب یاران مطلوب و بر کشتن
ایشان سارق را با آنکه مسئله چون با این صفت باشد دلالت کننده باشد بر صلح از ناحیه
اگر صاحب طالع در تثلیث صاحب سابع باشد یا باشد ایشان در حالتی نیکو و هر دو شرقی باشند و جای
در میانه ایشان مریخ خونریز و نه زحل دلیل غمها و نه عطارد مهربان نحوست باشد دیگر چیزی
نیز در بودن ذنب با ایشان و در اسباب صلح احتیاج باشد با استقامت دو دلیل و اگر
مستولی از خروج کننده بر سال باشد و نحس کند مریخ در حالتی که آن صاحب دوم بود و صاحب طالع
از غلط اوست و خاصه از او قتاد و بجهد بر روی او لشکر خصم و رسیده شود بر قدر قوت سعد و ضعف نحس
پس اگر صاحب طالع در سابع باشد و محترق باشد مظفر رسیده باشد بدان سبب نحوس و صاحب
رسیده شود بر سر کرده شهر اگر نحس کند از زحل از راه سرو طول حبس پس اگر زحل صاحب هشتم باشد
رسیده شود مر او را مرگ و اگر صاحب دوم آن منحوس باشد در هشتم پس خوف باشد بر کرده
اصحاب شهر و لشکر ایشان باشد از آنچه ذکر کردیم خاصه اگر نحس مریخ باشد و آن صاحب
هشتم بود پس قتل بسیار شود از لشکر اهل شهر و همچنین پس بگوی از لشکر خارجی اگر باشد آنچه

والصف

وصف کردم در ششم و اگر نحوست رب دوم از عطارد باشد و آن صاحب خانه موت
باشد و آن در مربع مریخ باشد برسد یاران شهر را و لشکر شهر را طاعون و وبائی
که عام باشد و اگر از زحل باشد و آن معاون باشد یا مریخ از برای عطارد می‌رسد
ایشان مزابله و سر خجه و بیمیز دمان از ایشان خلقی پس اگر نحوست بر صاحب دوم یا صاحب
طالع و آن در طالع باشد یا غایب از سابع باشد حلول کند یاران شهر یا دشمن شوند
آنچه وصف کردیم و ایشان در شهر باشند و در لشکر خود ایشان باشد و اگر این نحوست
بعطارد و بر صاحب هفتم باشد و آن در هفتم باشد و بر صاحب هشتم و آن غایب باشد از صاحب
دوم حلول کند بر جیش لشکر دشمن یا یاران ایشان آنچه ذکر کردیم از او با وحشت در لشکر گماشتیش
و اگر ضرر رسانند مریخ لسابع یا غایب باشد از صاحب سابع و از طالع و صاحب جیش و باشد
در برج آتشی برسیده شود بر لشکر دشمن آنکه سوخته شوند با آتش و همچنین اگر ضرر رساینده ایشان
مریخ لطالع باشد و غایب باشد از صاحب طالع و سابع و باشد در برج آتشی پس سوختن
واقع شود و لشکر پس اگر یاران ناظر باشد دشمن آنکه با خوشی رسد باو در شهر هرگاه که او را
کردی آنکه مرا الی در کدام یک از دو فرقه می‌باشند منصورین پس نظر کن بصاحب دوم
و صاحب هشتم پس هر کدام که باشد در اوتاد و مشرقی و در خانه شرفی باشد از نحس یا در برج
منقلب باشد یا بری باشد از نحوس و صاحب جیش بری باشد و در میان آن حس باشند از جهت
نظر پس در هر طایفه که آن دلیلش باشد مشهور آن باشند و دور او از آنها باشند بعضی غالب
در صفت چیز و دو لشکر جانب آنها و نسبت آنها پس نظر کن از برای شجاعت آن دو دلیل آنها

از آنچه وصف کردم در داشتن آن پس هر کدام که نظر کند بآن صاحب خانه آن پس آن شجاع
بر آن دو باشد پس اگر صاحب خانه یکی از دو دلیل مریخ باشد و آن ناظر باشد یا چیزی پس
صاحب جیش شجاع باشد مگر آنکه او مقابله می‌کند بخود دو خود و اگر نظر از تربیع یا مقابله باشد
باشد پس آن چیز و که این دلیلش باشد مباشر شود قتال را بخودی خود و اگر ناظر باشد بآن
از آن دو صاحب خانه او منحوس نباشد آن طایفه را کسی که موالی باشد ایشان را و باشد بزرگ
و اگر یکی از دو دلیل که راجع باشد پس صاحب جیش عصیان کار باشد و او صاحب مذهب باشد از جهت
پادشاهی و هر یک از دو دلیل مستقیم باشد و سعد باشد و مسعود بود پس صاحب جیش بخواند بحق و دین
و هر کدام راکسی باشد یا منحوس بود و راجع پس صاحب جیش بخواند باطل و هر یک از دو دلیل که شرقی
و قوی باشد دلالت کند بر قوت صاحب جیش بسبکی حرکاتش و نشاطش و هر کدام که غربی باشد و ضعیف
بود دلالت بر کسالت و کمی نشاط و هر کدام که از دو دلیل که ساقط باشند از آن صاحبان حظوظ
برج از بیت و شرف مثلثه و حد کم باشد انصار لشکر او را پس هر کدام که این در باب ناظر باشند
بآن بسیار شود اتباع و یار لشکرش از طبقات مردمانی که دلیل آنها باشد کوکب آنکه یکی از دو دلیل
پس صاحبان دلیل دشمنی کند او را از مردمان کسی که دلیل این کوکب باشد و آنچه
از برای آن باشد از صورت فلک صورت الخیالی که در درجه او باشد از برج دلیل فی ما قها
فی الحرب هرگاه منصرف شد مریخ منقلب بود دلالت کند بر انقلاب سال یا دوی از …
و کم باشد ثباتش و اگر در برج جسد باشد دلالت کند بر آنکه او بجز به کار باشد در دایم بر گردد
و تا خوشی باو رسد و رجوع کند و اگر در برج ثابت باشد دلالت بر ثابت در روی او

محکم

و محک باشد … در هر زمان که یافتی در مسئله قتال طالع را برج منقلب و خاصه … پس
صاحبان قتال آنها که مسئله از ایشان باشند صاحب جور و طیش و سبکی باشند و ایشان
در عزم جیش و اسد باشند متلون الطبع باشند و بگردند از هر جایی که باشند اگر گروه بودند از آن
و اگر یافتی اثر او وجدین پس ایشان مزاول باشند بحرب ایشان بیران باشند و اگر یافتی
آنرا ثابت پس امر و از ثبات باشد چنانکه گفتیم از منصرف شدن مریخ از برای با دوی صاحب آن دو هر گاه
باشد یکی از آن دو در گروه در خانه اش پس صاحب جیش از اهل بیت ملک و متعاقب کند از ملک خود و اگر
در شرفش باشد پس او ملک شریف باشد و اگر در مثلثه اش بود پس او از اولاد و اشراف باشد از کسانی
که گرامی باشند بر ملک و اگر در حدش باشد پس او نیز از اولاد و اشراف باشد و لکن کمتر رتبت بر ترتیر
از اول باشد و اگر در وجه باشد پست‌تر از عبد بود و هر زمان که احد الدلیلین بعضی از اوجهای خود بود پس
صاحب جیش مخالفه کند از چیزی که ثابت در ملک او و او عامی باشد از طوایف مرد … رتبت و وفق
باشد که … و بال خود و … عداوت خود باشد خاصه هرگاه ناظر نباشد
بآن صاحب خانه اش پس … دلالت کند بر کمی امضایش در فعل ایشان از دو و اویس نظر کن از …
آن صاحب جیش از طالع و ناظر باشد بآن کوکبی از برج غربی که سعادت شده آن را یا قوت …
یا سرکت … پس آن دلیل باشد بر استقامت امر او در … و … یاران غربا یا دون …
پس نظر کن بر بیت صاحب طالع و جیش پس اگر آنجا سعدی باشد و نیابی از آن ناظر طالع
در ثانی باشد پس بگوی در باره یادی با اهل مدینه که می‌آید ایشان را کسی یا دی ایشان …
پس شناس چه باشد چو … کوکبی که اعانت کند طالع و صاحب جیش را دو دو … آنچه اگر

شمس باشد و ان در حمل باشد یا در برج اسد یا در سرطان پس ملک آن کسی باشد که اعانت کند
ایشان نمایا می یابد ایشان را امر دشمنی بزرگ مرتبه و اگر ان مشتری بود پس علما یا زهاد ایشان باشند
ایشان و اگر زهره باشد فرمانده پس ایشان جوانی باشد و اگر عطارد باشد پس کتاب ایشان
سبب نویسنده ملک یا وکیل او باشد و اگر ان قمر پس فرمان رسی ایشان آمده شده از جانب کسی
که اقرار شود از برای او به صلحت و اگر یافتی مریخ را متر با سعدی و سعود داشته نظر سکون الطالع و قمر
پس حمله در ماه لشکرها و اصحاب مرهای بزرگ کسانی باشند که لقرباد ایشان و همچنین اگر یافتی
زحل را و زن فرش و یا بعضی از خطوط شن و ناظر الطالع نظر دوستی مر او را از طالع به بره باشد پس خلاص
ایشان باشد ارباب فریبها و مکر و حیله انصراف مریخ از مکانی که فرحش بان باشد و بان قوت
باشد باشد که بیرکند بجای فولش و خلش و جای که فرحش ان باشد پس دشمن غالب شده ارمعادی
بر اکنده و بلکه جز این بناشد که بعضی از ایشان از جمله بعضی باشند پس اگر مریخ جدا شود از مکانی
که فرحش ان باشد پس دشمن از زمین غربی انجوان صاحب طالع و دلیل سائل در دو از دهم و ششم و دلالت
کند بر فرار صاحب سلو و همچنین صاحب سابع با دلیل سؤال هر گاه باشد در دو از دهم و ششم
دلالت کند بر فرار دشمن بادان عدد اسن ان دو نظار از برای دانستن سن دیگر کرده پس
هر دلیل که شرقی باشد دلالت کند بر تازگی سن او و هر کدام که غربی باشد دلالت بر بزرگی
سن صاحبش کند پس هر گاه خواهی دانستن انچه بر آید بر او از سالها پس بر او ببین دلیل و شمس را
با ما ببین بخش و دلیل را بر طریقی که ذکر کردیم در باب دانستن و نزدیک پس محت کن از انجه باقی
بود دلیل را پس انچه بر آید پس ان عدد دانستن باشد و انچه تمام شود پس ضرب کن آن را در دوازده

تمت

محت کن از انجا که محت کردی در اول پس انچه بر آید پس ان ماهها باشد و اگر خواهی پس کم
از دوازده یک ماهی و از برای هر سی یک روز از انچه باقی مانده و دوری پس ان عدد سالهای
سن باشد فصل خامس در دانستن سبب حرب و دشمنی نظر کن از برای آن برج مریخ طبیعت صاحب
آن و جای او از وتد طالع و کوکب منصرف عنه مریخ پس اگر مریخ در نهم طالع باشد پس حرب از جهه
یاری دین و کار پادشاهی و نگاه داری ملک یا مروت و قانونهای عبادت و ثبوت امور
الیه و همچنین در سوم دلالت کند بر انکه قانون قتال در امر دین و امر خدای تعالی باشد یا
سبب خوشی یا امر زنان و بزرگان زنان و اگر در ششم پس از جهت مردی که بریده شده بعض
اندام بجهت زنانی و دشمنی دور دوازدهم دلالت کند بر انکه حرب بناشد و بر انکه کسانی که بوی
ایشان رحمت شوید و فرمان شنوند و اطاعت کنند طایفه را اگر روند بسوی ایشان و در یازدهم
دلالت کند بر انکه سبب اولاد و دوستان و در هم نشینان و در پنجم جنین و در چهارم از جهت زمین یا شهری
و در هشتم از جهت چیزی کهنی عتیقی یا میراثی و چیزی که گذشته و در دوم از جهت مال و در دهم از جهت ریاست
و بزرگی و مال داری پس نظر کن که مریخ در خانه چه کوکب باشد و ان دو اگر منصرف شود پس اگر در خانه
عطارد باشد و انصراف از عطارد و بجو ناظر کند بان بقوت پس قتال از جهت ماجهای کتابها باشد
که در آمده شده کند بین ایشان پس هیجان آمد در قتال و باشد قتال ایشان از جهت مکر و حیله
و فریب و اگر مزاج عطارد بعض سعود بخوس باشد یا در خانه ان باشد پس صحبت ایشان
و مخالطه ایشان بجهت طبیعت ایشان در وقع و باطل و همچنین مکری مزاج باقی کوکب پس اگر
مریخ در خانه زحل باشد و انصراف از ان بود یا نظر کند بان زحل بقوت پس قتال از جهت

دشمنی کهنی باشد و کینه و زمین و املاک و اگر مریخ در خانه مشتری بود و انصراف از ان بود یا نظر کند
بان بقوت باشد پس قتال سبب اولاد و مال یا دین از سبب سرحدی یا شهری از طلب و حفظ و ترک
باشد و قوی تر در شهادت آن است که انصراف و اتصال باشد زیرا که شریک بود و مراد در مدعی
که در ان انصراف واقع شده و اگر مریخ در خانه شمس و نظر شمس بمریخ بقوت باشد پس قتال از جهت
پادشاهی یا سبب پدران باشد و اگر در خانه زهره بود یا مخالطه زهره باشد پس قتال از جهت زنان
و ما نند انها باشد یا بجهت خواهش مال و رغبت در ان اگر مریخ در طالع باشد پس قتال بجهت امر
زندگانی و معاش باشد و اگر در هفتم باشد از جهت مضرت و دشمنی بود و اگر مریخ تحت الارض باشد
پس قتال بجهت امر نهانی باشد و اگر مریخ در بیت قمر باشد و انصراف از ان باشد و نظر شمس بان
قوت باشد پس قتال ایشان از جهت دین باشد و اگر مریخ در ششم باشد پس قتال بجهت خواهش
بود که بایشان باشد یا قریب یا دشمنی و همچنین پس تاج بطبیعت جای مریخ و در حرش و منصرف
عنه مریخ را پس میراث سبب امری را که قتال در ان واقع شده و اگر انصراف مریخ از نحوس
باشد پس آغاز کننده کان طالب عدل و حق باشند و اگر منصرف باشد از نحوس پس ایشان
طلب کنند سیم را باطل او و اگر منصرف شود از غیر صاحب حیله و متصل شود به غیر صاحب حیله پس
دو فرقه در یک جنس باشند پس اگر منصرف شود از غیر صاحب حیله و متصل شود به صاحب آن حیله
پس نباشد از یک جنس فصل ششم در دانستن بودن صلح و حرب میان دو گروه نظر کن بدلیل
طالب و مطلوب پس ان دو اگر متصل شوند به تثلیث یا تسدیس ان دو دلیل با تی صالح باشند
و یکی از ان دو قبول کند دیگری را و صاحب چهارم در جای سعادتی باشد و ناظر بان

دو باشد

دو باشد دلالت کند بر صلح و هیا باشد ابتدای صلح از دافع و مدبر و اگر اتصال تربیع یا مقابله
باشد و یکی از ان دو قابل باشد دلالت کند بر صلح بعد از نزاع و اگر باشد آن مقابله باشد
و اگر صاحب طالع در نزد این در رابع باشد یا صاحب طالع و سابع در یکجا باشند پس ابتدای
صلح از مطلوب بود و دلالت کند بر دخول طالب بر مطلوب بر او تا کید شش خیز باشد هر گاه
صاحب طالع شرقی باشد و در خانه یا شرف صاحب سابع و اگر با اتصال تربیع و مقابله و قبول
یکی از ان دو راجع باشد و ان قابل بود با ان در موضعی باشد که ان از برای انکه قبول کند از ا
غیر موافق باشد مثل هبوط یا هشتم یا ششم یا دوازدهم پس آن قادر شود و اصحاب معیشت و خرج
خانه انجا لی کمان در ان خانه باشد و اگر در   باشد امین کنند انجا
پس بگیرد مالش را و اگر در هشتم باشد امین کنند او را پس بکشد او را و اگر در دوازدهم باشد
یا ششم امین کند او را پس حبس کند و ملامت کند او را مثالش خانه بود طالع حمل و مریخ در عقرب بود ساقط
از طالع و زهره صاحب نظر در عقرب متصل شود بان پس دلالت کند بر انکه امین کنند او را پس
بکشد و اگر ان در دوم بود امین مسکر او را پس بگیرد مالش را و اگر زهره راجع بود دلالت سکر
و بر فرار بعد از آن و بر این مثال بگوی هر گاه نظر مقابله یا تربیع باشد و باشد میان آن دو
قبول و هر گاه سعدی در و تد باشد و از برای آن شهادتی باشد در موضع صاحب طالع
و منظر متصل باشد دلالت کند بر صلح و باشد ابتدای صلح و طلب از انکه متصل شود پس
بعد از تثلیث یا تسدیس الا متصل از ان دو بعد از تربیع پس او اگر بجوید صلح را ایکن طلب کنند
مقابله باشد باشد از تربیع و اگر رو کند کوکب سعدی بنزد دو دلیل و باشد ان سعد قابل ان دو

و قابل باشند آن دو اتر او متصل شود بین دو طایفه صلح مردی که نافرمان گشتند او را پس صلح هم
بین آن دو طایفه نظر کن باین سعد که چه باشد جوهر وی چه باشد نسبت خانه اش که ناظر باشد بآن
طالع پس آن صلح از جوهر آن سعد باشد و خانه اش باشد پس اگر صاحب پنجم باشد ولدش
بود و اگر صاحب نهم علما باشند و اگر صاحب یازدهم پس از دوستان باشد و اگر آن سعد زهره باشد از زنان
بود و اگر صاحب عاشر باشد پس ملک بود و همچنین پس اعتبار کن کوکبی را که بین آن دو دلیل باشد پس
اگر سعد باشد پس آن صلح عادلی باشد که در وقت ظاهر گردد خلاف را و اگر نحس باشد صلح مردی غدار ظالمی
باشد و اگر آن در خطهای خود بود پس امر دی بود از اهل بلد که معروف باشد پس نیکوی و اقتدارش
و مرتبه اش و سعادتش عالی که آن سعد بر آن باشد و اقبال و ادبار و شرقی و تغریب و استقامه
و رجوع و هبوط و اگر غربی باشد در محوضش پس او غریب باشد در شهر و اگر ناظر بیش از بیت
و شرف و مثلثه و در حد خود باشد و حیش باشد پس آن مشهور باشد در آن موضع و هر چند نباشد از دلیل اگر
در غیر حیش متصل بخانه اش باشد پس او امیر و مهیب صلح بغربت پس رجوع میکند بخانه اش پس بنگاه
خواهی که بدانی که کدام یک مایل تر باشد پس نظر کن بکدام یک از دو برج آن سعد مایل تر بمنزل اصحاب طالع
یا سابع و هر کدام که مزاجش بآن نیکوتر باشد پس الصلح از برای آن مایل تر باشد و در امر سعی کننده تر
باشد و بر او مهربان تر باشد و نظر کن بسعدی که بین آن دو کوکب باشد پس اگر مشتری باشد پس آن
صاحبان تدبیر باشد و از دوستان و بزرگان و بزرگان خیل باشد و اگر آن زهره باشد پس آن
از صاحبان خوانه و ظریفان یا از اهل مالک عبادت کننده یا از اهل فتوت و مروت و از یا
لونها و اگر عطارد باشد پس نویسنده بود و اگر قمر باشد پس آن مردی باشد که بیار و نامه و دو رو ... عمودی

و اگر

و اگر مصلح مریخ باشد پس آن مردی باشد صاحب سختی و شجاعت و نظر کن بصاحب خانه این کوکب را
پس مزاج بده و همیشه طبع سعد چنانکه وصف کردیم پیش از چند موضع پس اگر در خانه زحل باشد
دلالت کند بر آنکه مصلح از پیران باشد و مانند ایشان و در خانه مشتری از صاحبان کرم و دین
و صفات پسندیده و در خانه مریخ از صاحبان کلاه و اصحاب حرب و در خانه شمس از ...
یا پادشاه یا سلطان بزرگ و در خانه زهره اصحاب فتوت و مروت و ارباب لذتها و در خانه
عطارد از صاحبان تدبیر و ادیبان باشد مرتبه کاتب و در خانه قمر از صاحبان اخبار و اصحاب
خاصه یا طبقه ایشان و نظر کن بکوکب دلیل مصلح که بچه خانه از فلک نیکو نظر تر باشد پس مزاج
بده طبع خانه را که آن نیکوتر باشد نظر از خانه اش بطبیعت کوکب و بگوی بر آن اگر صاحب طالع
پس خویش خاص آدمی ... باشد و اگر صاحب دوم بود پس بعض یاران او باشد و اگر صاحب
سوم بود پس بعض برادران یا خواهران او باشد و اگر صاحب چهارم باشد پس از جنس پدر اش
و اجداد اش و اگر صاحب پنجم بود پس از اولاد و خویشان کسی که او در منزلت ولدش باشد و اگر
صاحب ششم پس از خادمان او یا کسی که او مثل خادمش باشد و اگر صاحب سابع بود پس از جنس اصدقای اش
یا مخالفین او و اگر صاحب هشتم بود پس از یاران مخالفین او باشد و اگر صاحب نهم باشد پس
از صاحبان دین و رفیقان سفرهای او و در راه ماش و اگر صاحب عاشر بود پس از ارباب سلطان
یا منزلش و اگر صاحب یازدهم بود پس از یاران سلطان یا دوستانش و اگر صاحب ...
پس از دشمنانش باشد هر گاه متوسط در برج از صاحب طالع و صاحب سابع نحس باشد سعایت
کند بین آن دو طایفه مرد بد و آنکه فساد کند بین ایشان سعی کند بشر پس اگر آن زحل باشد

پس شیخی باشد یا مردی پیر دوراز فکری بلندی و اگر آن مریخ باشد پس آن مردی باشد بد نفس و خونریز
بر صفت مریخ و صفت صاحب خانه آن که با آن نیکو نظر تر باشد در آنچه هر گاه باشند صاحب طالع و صاحب
سابع در یک برج در بیت سهم السعاده پس باشد آن دو صلح و منصرف شود با دوستی صفت یقین و اگر ناظر
باشند بعضی از ایشان بعضی از تربیع و نظر نحوس پس الضرر اشد و بعد از جوان رنجیدن ها و بدیها هر گاه
صاحب طالع و سابع هر یکی از ایشان در خانه خود باشد و متصل باشند و ناظر یکدیگر دلالت
کند بر طلب ایشان ترک جنگ را و صلح کردن او هر گاه صاحب طالع و سابع هر دو در عاشر باشد
و نباشد یکی از ایشان در شئی از خطوطش و باشند برابر در قوت دلالت کند بر صلح و همچنین هر گاه
متصل شود صاحب طالع بصاحب سابع و آن راجع باشد و قبول کند صاحب طالع را دلالت
کند بر گشتن حرب بین ایشان و تمامی آن و اگر صاحب سابع متصل شود بصاحب و آن راجع
بین ایشان قبول بود پس همچنین بشکند حرب و نباشد پس نظر کن بکدام روشن تر آن دو کوکب متصل
شود در برج طالع پس اگر ... آن با اتصال و قبول در وتدی باشد ... و اگر ساقط باشد
از طالع باطل شود و بشکند حرب از خیر ... اگر در موضع نظر بطالع باشد خواهد بود از دو دیگر
حرب و نباشد از او حرب و اتفاق ... حرب سعد در عاشر باشد دلالت کند بر صلح مگر آنکه نحوس
باشد و تاکیدش بیشتر بود اگر مناظر باشند دو دلیل یا مناظر باشد از دوستی یا منصرف شود از ایشان
از دیگری هر گاه وتدی بین ایشان صلح را پس نظر کن بسهم الصلح و صاحبش پس اگر واقع شوند از حد بادی
پس از او باشد صلح و اگر عکس بود پس عکس کن و اگر یافتی سعدی را پس با سهم الصلح یا در خانه مریخ
یا تربیع خانه مریخ دلالت کند بر انقطاع حرب و بطلان صلح و اگر در این خانه ها نحسی باشد در این نحس

در هبوطش

در هبوطش باشد و مقیم بود پس آن تدبیر سخت تر باشد مر صلح ... حرب را و هر گاه صاحب
طالع و سابع مناظر نباشند از غیر قبول یا کوکب سعدی اقامه کند نور ایشان را و نقل کند بآن طرف
که وصف کردم یا رد کند نور ایشان را ... سال یا ... تربیع و عداوت سختی سخت تر آن
آن است که باشد منظر مقابله یا تربیع پس نظر کن از برای دانستن حرب بمریخ پس آن اگر در شرفش باشد
یا شرف شمس پس قتال عظیم شود و بزودی پس اگر با این در عاشر باشد ... شود آن قتال بزرگ
شود یا آنکه شنیده شود در شرق و غرب و اگر در طالع چنین باشد خواهد بود قتال سخت تر از آنچه
گفتم و همچنین سابع کمتر از طالع باشد و اگر در رابع باشد پس باشد در قتال قری ... بسیار
شود و ... در آن ... و اگر مریخ در برج ثابتی باشد و نباشد در وتد خواهد بود قتال کمتر و اگر در برج
ذوجسدین باشد خواهد بود قتال چند مرتبه یا مردم بسیار و اگر در برج منقلب باشد خواهد بود
قتال شدید و رسول فرستد بلکه بگریزش از حرب و تحذیر کنند ایشان را و اظهار کنند
... او صلاوت را ... شود یا آن جاسوسها و یکی که آمد و شد کند بین دو گروه پس
اگر اینجا سعدی باشد دلالت کند بر گشتن حرب و تاکید کننده تر آن را آن است که حمل و جدی
باشد و اگر مریخ در خانه اش یا مثلثه اش باشد خواهد بود قتال میانه کمتر از آنچه در شرفش و شرف
شمس بود و اگر در هبوطش باشد بزرگ بود قتال و منقضی شود در زمان کمی پس خبر بده بر قدر
آنچه هست از قوت مریخ و ضعفش و اگر مریخ مقیم باشد یا مقارن بود از برای کوکب معینی ...
باشد با اتصال یا انصراف خواهد بود قتال چند مرتبه و بطول انجامد قتال و اگر نباشد مریخ
مقیم و باشد شتابنده بموضع کوکب سریع السیر باشد قتال کم رتبه و منقطع شود بزودی و اگر

در عاشر چنین باشد خواهد بود صیت و مشهور و اگر در طالع باشد خواهد بود کم و باشد مضرت رسانیده
بمعیشت و اگر چنین در سابع باشد دلالت کند بر جنگهائی که برسد از اشتراء او و در رابع دفن شوند
همه کشته ها و باشد در آن فریبی و کار نهانی و کتمان کردنی و نظر کن سهم الغیب را که کجا است و از جنس
در چه موضع باشد پس آن اگر باشد سعود در تربیع مریخ یا مقابله او بود
دلالت کند بر طول کشیدن مخاصمه اگر جنس در دریات اتار زحل باشد بطء بشد پس طول را
تر باشد مرض کند تر بود و نیز اگر سعدی که با مریخ بر خلد راجع باشد دلالت کند بر حروب
پراکنده و موالکه نحس آن است که باشد از حیز صاحبان جنس و نظر کن بر سهم السعاده و سهم النصر را پس
اگر باشد با سهم السعاده که صاحب سهم النصر را اتفاق افتد در طالع سعدی دلالت کند بر ظفر در حرب
از برای بادی و اگر این در مغرب باشد دلالت کند بر ظفر مطلوب و اگر مریخ غربی یا نقص با تحت
الشعاع دلالت کند بر ظفر ملک و موالکه نحس آن که نحس در وتد باشد یا در جای سهم السعاده یا نجم و نیز جنس
آن است که مشتری با ان باشد و شرقی بود در وسط السماء و مرئی باشد و یا در وسط السماء سعدی
و صاحبش سعد باشد مقوی از برای نحس باشد بر یاکیزگی ذات و دوستان ان یا کنگان بادی
ایشان مر ملک را و اگر صاحب یا نجم نحس با نحسی باشد یا بوده باشد سعدی منحوس دلالت کند
بر بدی مضرت خواهد شد کان ملک و فساد دانش و تفرق ایشان و موالکه نحس است که اتفاق
افتد ذنب و عطارد با نحس پس آن دلالت کند بر بدی خوا الملک و ظلمش و صدا وش مریخ و زحل
برج نحس یا قمر با برج طالع دلیل کند قتل بسیاری پس اگر با بحار زحل باشد دلالت کند بر حزنها و زمین
بلا و یا در ملک مطلوب هرگاه مریخ شرقی باشد خواهد بود قتال در جانب مشرق و طرف هر و اگر مریخ تحت الشعاع

بلغ

باشد گرفته شود چند کس ... این قتال الغریب و اگر عطارد را نظر کند از تربیع یعود نه باشد
بین ایشان اسیران یا بگریزند پس اگر نه تزوان بیابد بعود و بر مضرت عند مریخ را در حالی که مریخ منکوب
باشد پس ظفر از برای ابتدا کنندگان باشد و اگر عکس نحو پس بر عکس حکم کن و اگر قمر در برج
مستنیر ... مریخ یا متصل بان و لو بوده باشد و در حد عطارد یا بیت آن یا مستطران و باشد ان تحت الشعاع
پس رسول را اگر ... کند بین در لشکر گرفته میشود و اگر عطارد شرقی باشد انقطاع برده شود
پنجه باشد از رسول ... رسول و اگر عطارد در برج ... بین باشد رسول و بر ول
کرده شد چند نفر باشد و اگر تحت عطارد و از مریخ باشد پس ایشان یکی رسند از نسوان
و بیشتر راهی لشکر و اگر در نحس باشد پس از ترک با شرکها و اگر نحس کنند عطارد مخالط مشتری
باشد پس ... رسد از سر کرده یا مرد مشهور و هرگاه نظر کند قمر عطارد و از تربیع و مشتری
ناظر باشد بان پس سر کرده لشکر گرفته شود و اگر نحس ناظر باشد بلکه ناظر است بان عطارد
از تربیع پس اسیران بسیار شوند اگر مریخ یا ناظر عطارد باشد گرفته شود سر کرده لشکر جنگ کن و اگر
عطارد و ناظر باشد از تربیع نحس باشد بین ایشان نحس و اسیران بسیار پس اگر نظر کند نحس
از نظر دوستی باشند اسیران ... ایشان و اگر ناظر باشد نحس سعدی عطارد را خلاص
شوند و در عاقبت اسیران ... قریب میباشد از عطارد هرگاه در غیر وتد باشند و فساد
زمین هرگاه قمر بعید از وتد باشد و هرگاه زحل مراعم باشد در ابتدا پس صلح باشد بعد از جنگ
پس و اگر نحس باشد پس هلاک شدن واقف از و اگر قمر باشد پس ایشان صلح کنند بتسلیم زمین
از برای یکی از دو فریق و اگر عطارد مزاعم باشد پس صلح باشد بخیمی و اگر زهره مزاعم باشد

پس مشهورها باشد حرب و هر یکی از آن و هرگاه نحس شود دلالت کند بر فساد و آنچه دلیلش باشد
و اگر صالح باشد دلالت کند بر صلاح در آن خبر و اگر دو دلیل طالب و مطلوب در جنب و تدی باشد
و با یکدیگر تربیع داشته باشند و نحوس ناظر باشند با آنها از تربیع خواهد بود کشتن ایشان یا اگر با یکدیگر
نزاع داشته باشند و اگر اتفاق افتد کسوف یکی از دو نیر دلالت کند بر بسیاری قتل اگر کرده هی
که منکسف جزئی از او مرخص او اگر صاحب طالع با نحس قمر منحوس باشد و اتفاق افتد از طالع پس
قتال در کرده ... کشته ... باشد و همچنین باشد اگر صاحب مثلثه برج کسوف در طالع باشد و یا ... کشیده شد
هر تیز باشد اگر نحس باشد یا با عطارد در طالع راجع پس اگر باشد آنچه ذکر کردیم در رجا رسالت از صاحب
طالع پس کوی در مطلوب ... آنکه گفتیم و اگر هر دو زایل باشند اشاد و تا دو یکی از آن دو منصرف
شود از دیگری پس هر دو غیر کامل باشند در حرب و خواهش کنند بعد کردن حرب و اگر طالع
شود صاحب طالع که آن برج باشد یا استقامه بر رجوع بر می که در آن باشد صاحب طالع پس رجیع
تر آن و دور سرد ملاقات دیگری بشتاب رود و دلیلش سوی خصم دیگر و میرسد بلا و خصم پس
خصم غارت شود و صاحب آن بلا در اگر آن مثل مریخ در حمل و مشتری در حوت باشد و با کوکب
که سیر کند و راجع شود پس اگر اتفاق کند در ما بین آن دو کوکب سعدی پس بدرستی که داخل
شود در ما بین آن دو ... که صلح کنند بر دست او پس اگر بجای آن سعد نحسی باشد بین
آن دو پس رسول بین آن دو فریب دهنده باشد اگر آن کوکب در جای غربت باشد
پس آن رسول از نقله کان باشد و اگر در جای خود باشد پس رسول از خویشان و اهل
بیت باشد و اگر آن عطارد باشد پس آن رسول نویسنده صنعت کار باشد و اگر زهره باشد

پس از حو

پس از خدمت کنندگان در راه خدا باشد و اگر قمر باشد پس از بانی نزاع کنندگان و اگر مشتری
باشد پس آن مشیر و مبارک کرده باشد و اگر زحل باشد پس شیخ کبری و اگر شمس باشد پس آن
سر کرده لشکر باشد و اگر نحس مریخ بود پس اصحاب شدت و شجاعت کامله باشد و نظر کن این
کوکب را که راجع باشد ان مستقیم پس اگر صاحب طالع یا صاحب سابع راجع باشد و داشته شود رای
سلک از صلح کننده آن و نظر کن بسهم الحرب که گرفته میشود مثل و نهار از مریخ بالقمر و انداخته میشود
از درجه طالع پس از آن شهادت جوی و شهادت جوی از سهم السعاده پس سهم الحرب هرگاه
ما پس شود مریخ را دلالت کند بر هیجان کردن حرب و اگر صاحبش شرقی بود و در وتد بود
و کسی که واقع شود این سهم در خیر نحس خواهد بود شاهد از برای او ظفر و غلبه و سر طالع و در رابع مذکر مقبل
باشد و خیر غارب و در رابع مؤنث تدبیر باشد و این دو از برای مطلوب باشد نظر کن معرفت
وقت صلح از برای معرفت وقت صلح دلیل را که دلالت کند بر صلح پس اگر دلالت از سعدی باشد
که قبول کند دلیلین را در وتدی پس باشد در طالع یا عاشر خواهد بود آن صلح در ابتدای عداوت
و اگر در سابع باشد یا رابع پس آن بعد از شدت باشد و خواهد بود در آن خبری و شهادت بحری
از صاحب الطالع و نحس اگر صاحب طالع در طالع باشد از برای نحس یا قمر شهادتی و باشد در طالع
خواهد بود وقت لام پس اگر در وسط طالع باشد خواهد بود آن صلح در همان روز این وقتی
باشد که هر دو مقبول باشند و اگر زایل باشد مقبول در وتدی پس بر کسند مقبول موضع کوکبی
که قبول کرده آخر الیس این باب سر از طالع هری باشد یعنی تو دیگ طالع باشد از سابع و رابع
پس در آن دو بعضی تاخیر باشد و اگر کوکبی که قبول کند زایل باشد پس در آن تاخیری باشد

مسئله هرگاه سوال از حالی باشد که بقربی آن کار او در طلب چیزی که لا کلید کرد ملاقات میکند یا واقع
میشود پس اتصالات قالی پس طالع از برای سایل باشد و غارب از برای قوم مطلوب پس اگر دو یکی
دو کوکب را که متصل میشوند میرسد ایشان را خیال و اگر کوکبی نقل نور کند پس اتصالات کنند آن
دو خیل بهم و اگر یافتی صاحب هر دو از دو هم متصل شود لصاحب طالع پس بچنین بر پس بگوی و اگر ناظر باشد
و دو دلیل و نقل کند کوکبی پس آن دو ملاقات کنند دو خیل آنجا پس هرگاه نباشد مریخ در اوتاد
بروج و منور اوتاد و صاحبان بروج ملاقات کنند و نباشد پس آن دو جوهری و این وقتی باشد
که متصل شوند دو دلیل و هرگاه صاحب طالع در ششم در اخر درجات برج که خواهد داخل شود در سابع
و سابع از برای کوکب هبوط نباشد و محترق شود در ان و نحس شود در این دلالت کند بر ظفر منکر
خاصه اگر در طالع سعدی باشد و همچنین باشد حکم بر وقت رفتن زحل پس اگر قمر در ابتدای
سر لشکر زاید النور باشد و متصل شود بسعدی پس سفرش سهل و آسان باشد و ظفر یابد بحاجتش
خاصه اگر طالع و قمر در برج مستقیم الطلوع باشد پس لا بروج معوجه پس مشکل باشند و بدرقه منقلبه
از انها و بروج ذوجسدین معوجه نزدیک است که تمام شود امر در آنها و هرگاه یافتی مشتری را
در مسئله یا ابتدای الخوض در خانه شمس یا غیر شرفش و صاحبش موضعی باشد امری که سوال کند
از ان کسی که بفرستند اگر ایشان باشند مذکور مشهور کرده میشود در ان کارها و قوت میابد در ان
مثل قوت ایشان و محمود باشد در آن امر و انتقام یا بشمس در طالع در حالی که آن صاحب
طالع باشد یا صاحب خانه اش در بعض حظوظش باشد خواهد بود عز مستقیم و قوی ملکش و اگر آن
در مسئله مشخوص لیست باشد شمس متصل باشد بسعدی یا در عاشر باشد بغیر نظر نحسها پس او

باشد

باشد سید و غنم و مظفر و ترک آن خاصه اگر در شرفش باشد یا باشد صاحب خانه اش یا موضع معزای ایشان
تحت الشعاع و در راجع و نشانی سطر از قمر باشد چه مسئله از برای سفر در بر زند و این اتصال و غفران بود
باشد و بد باشد که قمر متصل بسعد و شمس باشد یا متصل بنحوس بود یا نقص و آن در برج قلیل المطالع باشد
و نبوده باشد منحوس باشد در درجه جوزهر و خاصه هرگاه نباشد از برای آن القمرانه منور از این
خانهای که ذکر کردم پس اگر صاحب سابع تحت الارض باشد و صاحب طالع در طالع یا عاشر باشد
پس غارت کند و درین ساعت ظفر یابد بر لشکر دیگر که طلبش کند یا شهر و صاحب و همچنین اگر یافتی
تر صاحب سابع را در پنجم و صاحب طالع سعد باشد یا آن در عاشر باشد چرا که قمر نیز اگر آن
صاحب ساعت باشد و نباشد منحوس و مسئله از برای سفر حرب باشد پس آن نیکو باشد
و همچنین عطارد و اگر رب الساعه باشد و در خانه شرفش باشد یا خانه سعدی و نباشد آن تحت الشعاع
باشد پس آن بر خوب باشد پس اگر یافتی زهره را در طالع ناظر مشتری یا در خانه خود یا در شرفش
پس او نیک باشد از برای سفر و مسئله از شهری یا بر بلدی باشد بهتر پس آن است که بزین
در عاشر باشند هرگاه قمر منصرف از شمس باشد و ثابت است که قمر در طالع و شمس در عاشر هرگاه سایل
آن ملک باشد از خانواده آن ملک باشد یا سر کرده لشکر باشد و اگر شمس در طالع باشد و قمر
در سابع و برسیده باشد بحد امتلاء او باشد ملک سائل یا کسی که بزرگ باشد و مرتبه او بود باشد
سوالش از گرفتن عهدی یا شود آن شهری یا ملکی پس حاوی حکم آنها بیکه ظفر یابد و غلبه کند
بر دشمن خود و همچنین اگر شمس تحت الارض باشد و صاحب شرف طالع یا صاحب طالع
باشد یا صاحب شرف و عاشر و بین قمر و بین شمس جز از ده درجه باشد که متصل شده باشد

هنوز و همچنین اگر یافتی شمس را ضم مشتری در طالع پس صاحب قضا شود در آسانی و صلاح و این
و آسان شود و ان متصل سابع در دانستن جای حرب وصف آن انظر کن از برای آن برجی
که در ان باشد مریخ بعد از آنکه باشد آن صاحب طالع یا صاحب سابع یا مر از شهادتی با آن
در عاشر باشد پس اگر در حمل و مثلثه آن باشد پس این بروج جبلیه باشند که اراده سهل کنند پس
بگوی که قتال واقع شود در جای بلند از زمین نیکو هموار نیکو مرتع و اگر در بروج ارضیه باشند
که آنها ثور و مثلثه آن باشند پس در زمین هموار که باشد در ان دریا و کوهی اگر آن ثور
باشد پس در جای کم آب است یا جایگاه زراعت و بیابان زمینهای هموار و اگر سنبله باشد پس
در زمین هموار که زراعت شود در ان یا جای منقش بکند و اگر جدی باشد پس در زمین
هموار و جایی که آب نشند کنارهای نهرها که صاحب درختان باشد یا نزدیک حوض و همچنین
مثلثه [illegible] حمل زمین درشت ناهموار یا ذکر [illegible] کم [illegible] و چراگاه [illegible] اسد بیابانها
و درهای صعب زمینهای که با سنگ ریزه باشد و مکانهای بلند و کوههای مرتفع و قوس کوهها
و سنگ صاف و جایهایی که آب داو شود در وقتی و شهرهایی که در ان سنگی گیرند ملوک و در حالی
که شکل ان بر چند گونه باشد و اگر در جوزا و مثلثه آن باشد پس در میان [illegible] یا زمین شکسته
جوزا اگر بیابان ریگ زمین [illegible] و جایهای صید و میزان مرزهایی که [illegible]
کوهها یا زمینی که مشرف شود در اطراف موضع یا آنکه جز از زراعت [illegible] و در موضع نهر و آب
جاری یا جایی که آب [illegible] در ان مرغ آبی باشد [illegible] جایی شراب اگر در سرطان و مثلثه
آن باشد پس نزدیکی آب یا نهرها یا دریاها [illegible] یا قبرستان یا خرابها و حوت [illegible]

کنارها

کنارهای دریا و نی زارها یا جایگاه [illegible] پس نظر کند مریخ پس اگر در اوتاد باشند دلالت کنند
بر بودن حرب در بهتر جایی که مر جیش را باشد از بقعها و اگر ساقط باشد بر پست تر از بقعهای
آن برج و اگر زایل باشد [illegible] الطالع پس بر وسط البقعهای آن فصل [illegible] و روشن [illegible]
ظفر در حرب از برای کدام یک باشد و چگونه باشد آن نظر کن در ان بدلیلهای طالب
و مطلوب هر کدام که قوی تر باشد و نیکوتر موضع پس ظفر مر صاحب آنرا باشد و بدانکه کواکب
علوی قوی تر باشند از کواکب سفلی در باب قتال و منازعه پس اگر دیدی یکی از دو دلیل را
کوکب علوی و آن در وتد باشد و مقبول پس حرز و ظفر صاحب آن دلیل را مگر آنکه داخل شود
در احتراق یا متصل شود بان صاحب هشتم و اگر یافتی صاحب طالع را و دلیلش را علوی ساقط
و صاحب سابع یا دلیلش را در وتدی پس حکم کن از برای سائل بشکست یا آنکه نظر کنی که بکه متصل
میشود صاحب هشتم چه اگر متصل شود بستاره در وتدی که قبول کند آنرا خاصه اگر قابل از نجوم
علویه دلالت کند بر قوت مطلوب و ظفر بر سائل بقدر قوت کوکبی که متصل شود بان صاحب هشتم
و اگر صاحب هشتم قوی باشد و متصل شود بنجم ساقطی که نحوست [illegible] پس مطلوب [illegible]
با دامی که آن کوکب در موضع نیکو باشد پس هرگاه تحویل کرد از ان موضع ضعیف باشد با نحوست
یا بد بصاحب سابع یا محترق شود پس در نزد آن هلاک شود پس اگر متصل شود در برجی که آن
در وی باشد بکوکبی پس تحویل [illegible] از برج دوم پس نظر کن در اتصالش و حکم کن از برای نجوم [illegible]
[illegible] و سلامت از کواکب ضرر رساننده [illegible] از نجوم علویه چرا که در ان [illegible]
باشد قوی [illegible] از ایشان [illegible] جمع شده از فضل و قوت [illegible] ایشان را [illegible]

نصف برجهای آسمان صاحب سابع در وقتی که دلیل مطلوب باشد هرگاه باشد در طالع دلالت
کند بر قوت سائل چه آن مانند مغلوب باشد و بهتر آن است که نظر کند با آن صاحب طالع
و متصل شود با آن صاحب سابع پس آن دلالت کند بر ظفر سائل بر خصم و هرگاه صاحب طالع متصل شود
بصاحب سابع پس سائل ظفر یابد بر مطلوب ولکن بحیله‌ها و مکر پس اگر اتصال بمقابله یا تربیع باشد
خواهد بود ظفر بعد از جنگ و منازعه صاحب طالع در هفتم که متصل شود با صاحب سابع دلالت کند بر ظفر
دشمن بر سائل پس اگر بنا شد اتصالی دلالت کند بر زیادتی قوت صاحب سابع و منتهای غلبه هرگاه
صاحب طالع و کوکب منصرف عنه قمر علوی باشند دلالت کند بر زیادتی قوت صاحب سابع و غلبه
کردن او مر دشمن خود را مخاصمه اگر هر دو مقبول باشند یکی مقبول باشد از محل پس صاحب سابع
و متصل قمر دلالت کند از برای دشمن بر خلل آن اتصال صاحب سابع بصاحب طالع دلیل قوت
سائل باشد و اتصال صاحب طالع دلیل قوت عدو باشد چه طالع در هفتم یا متصل بصاحب هشتم شامه
کوی در آن باشد دلیل بود بر هلاک سائل یا دادی صاحب سابع در دوم یا متصل بصاحب دوم یا صاحب
هشتم برجی که وی در آن باشد دلیل بود بر هلاک دشمن و شدید ترش آن است که یا صاحب
این انجا نحس قبول کند تدبیر رافع را هرگاه یافتی یکی از دو دلیل را نحس کرده اثر این نحس کرده
صاحبش مخاصمه را نحس کرده باشد هر دو را از نظر عداوت پس صاحب این دلیل کشته شود در
وقت در این درجهای اتصال نحس باشد و اتصال نحس مان پس اگر مریخ در هفتم باشد
باشد کشته شود در حرب ظاهر و هویدا و اگر مریخ نحس کند او را در هشتم پس هر یکی هم در دوم
کشته شود بشبیخون پس اگر نحس کند او را از دوم پس کشته شود بسبب ... پس یا داش ...

دکر

اگر مریخ در دوم باشد و صورت قاتل او صورت برج انجانی باشد که در ان باشد برج که اگر
نحس کند اثر او در هشتم و برجی که مریخ در ان باشد اشیا بود کشته شود بسبب مبتدیان با هم دیگر
پس اگر از برج چهار پایان باشد بسبب چهار پایان و اگر نحس کند اثر او از دوازدهم کشته شود
بسبب دشمنان و شقاوت یا بسبب کاری که کند اثر ایشان دو کند ملک خود را بسبب خود
و یا بهلاکت و کشته شدن و پراکنده شدن ... و اگر مریخ نحس کند اثر او در برجی که نحس
باشد بان سوای او یا دو باشد ان از نهم پس منحوس باشد یا بعمارتی یا در جای خلل چند و اگر
باشد ان باشد و اگر نهم خانه مشتری یا قمر باشد پس سبب آن در دین و اگر خانه مریخ باشد
پس سبب لهو یا لعب یا امور منسوب به لهو پس اگر خانه مریخ باشد پس سفر یا نقل و حرکت و اگر خانه
عطارد باشد پس بسبب مجادله و گفتگو یا و اگر نحس کند اثر او از پنجم پس سبب والد و فرزند و اگر باشد اگر نحس
کند اثر او از یازدهم پس بسبب اعوان سلطان و دوستان و حرص بر امری که امید وار دارد و اگر
نحس کند اثر او از سوم کشته شود بسبب برادران و سفر و اظهار سفر و اگر یکی از دو کوکب رجعی باشد
دلالت کند بر ضعف و انکسار و نکبت صاحب دلیل و هرگاه صاحب طالع آن دلیل طالع باشد و در هشتم
باشد یا متصل بصاحب هشتم یا بصاحب هشتم خانه کرده در ان است دلالت کند بر اسیر شدن صاحب
مسئله و همچنین قمر در هشتم یا متصل شود ان با صاحب برجی که در هشتم باشد و اگر صاحب طالع در دوازدهم
باشد یا متصل بصاحب دوازدهم یا متصل بصاحب هشتم برجی که ان در وی پس دشمن اسیر شود از ان
و اگر صاحب سابع متصل شود بان دوازدهم طالع پس ان دلالت کند بر آنکه سائل خود کسی باشد
که اسیر کند عدو را هرگاه متصل شود صاحب طالع بصاحب عاشر یا متصل شود بان صاحب عاشر باشد

اینجا قبول دلالت کند بر قوت سائل و سلطنتش و ظهورش بکسی که منازعه کند با او و بهتر این باشد که مقابل
در وتدی باشد و بشند هر دو در وتد طاقت بسیار و روان دشمن مرسیده شود از او و سلطنت سائل
و هرگاه باشد یکی از دو دلیل در وتدی باشد بری از نحوس و هر دو در برج منقلب باشند دلالت
کند بر جالش بعد از ظفر بر خود و هرگاه متصل شود یکی از دو دلیل بکوکبی در وتد یا صاحب وتدی و بهتر آن آن
که باشد در وتدی که دلالت کند بر قوت صاحبش و هر یکی از دو دلیل که میل کند با آن صاحب عاشر
با قمر و خلل کند با آن مریخ از وی پس او را است رستگاری یا ظفر هرگاه سعدی در طالع باشد
و صاحب طالع شرقی در شرفش یا جای نیکو از طالع پس ظفر مر او را باشد و اگر نحس
در طالع باشد بعد از وتد و آن در هبوطش باشد پس ظفر مر مطلوب را باشد و موکد ش آن است
که باشد در سابع و مطلوب یا سعدی و صاحب غارب در شرفش باشد و نظر کن در ابتدای حرب
در فلق لشکر بحال زهره و شمس و قمر و مریخ و جای ایشان چگونهای آنها پس قمر در طالع و مریخ در سابع
یا مریخ در طالع و قمر در سابع پس ... کشته شود ... اسیر شود و اگر زهره در غارب
باشد پس ظفر مطلوب را باشد و در طالع مر طالب را هرگاه در طالع نحسی باشد و صاحب طالع
منحوس نحسی باشد پس هزیمت بر صاحب طالع باشد پس اگر منکسف باشد پس هزیمت باشد
بر هوی و اگر و دیدی شمس را منکسف در روز منهزم شوند انها چند مرتبه و انها چند مرتبه کشته شوند
انان که کسوف شمس در برج ایشان باشد و هرگاه منکسف شود یکی از ... پس ... اکنده کلان
منهزم شوند نظر کن دو دلیل طالب مطلوب را که کدام یکی از وتد باشد پس او باشد دلیلش
اقوی و پایدار مر زد تلافی و اگر هر دو اتفاق افتد در اوتاد پس هر دو فرقه صاحب پایداری

وصبر کردن

وصبر کردن بر حرب باشد و هر کدام که غریبش بیشتر باشد خواهد ضعف دلیل تر و کدام پس هر کدام
که غربی باشد در جالش باشد کم حیله تر و کمتر باشد و هر کدام که تدبیر کننده باشد برای شنیده
و هر کدام که واقع شود زحل بر دوش یا ملک شود در دوش یا نظر کند با آن باشد کمتر آن جور از مال
و معتهای او منحوش نزول ی اخلاص هر کدام که نحس شود صاحب دوش رسیده شود کم شدن
اعوان و اگر نحس کند مر او را مریخ باشد از عداوت و مخاصمه در او تا دو یا دوم طالع رسیده
شود بر او و اگر لشکر ش برش ما شد انکه بشند او را پس اگر ناظر باشد بسعدی خلاص شود از قتل
و اگر واقع شود صاحب طالع در هفتم در حالی که او منضور و منحوس باشد یا احتراق یا رجعت رسیده
شود بر او در جنگ شهر یا دی و بشر و لشکر ایشان و اگر ناظر باشد مریخ باشد انکه اسیر شود و کشته شود و دولت
دشمن و اگر ناحس زحل باشد ترسیده شود بر او اسیری و طول حبس و اگر زحل یا دلیل صاحب جانه موت
باشد ترسیده شود بر او مردن در دولت ایشان و اگر بجای صاحب طالع در دوم چنین باشد پس
خوف بر روسای شهر و ابتداکنندگان لشکر یا از ایشان باشد از اسیر و کشته شدن و نصیحه اگر
مریخ ناحس صاحب هشتم باشد پس اگر آن نحس زحل باشد پس خوف از بسیاری اسیر باشد پس اگر ...
برج هشتم باشد یا از بجه کشته شدن میرود در دولت دشمن و اگر صاحب طالع در هفتم باشد در مستقیم
و مشرقی و اعانت کند اگر اسعد و صاحب سابع و سابع منظور باشد بجوس و خاصه اگر صاحب
در هبوط ساقط باشد از بروج و صاحب طالع در شرف خود و یا مثلثه یا حدش یا وجهش و آن ناظر باشد
بشمس پس آنکه سرکرده باشد آن کشتارکان یا مدینه فتح میکند لشکر دشمن را و قتل میکند در آن و دم میکند
و غلبه میکند و اگر صاحب هفتم یا منحوس محترق باشد و در تحت الشعاع یا در اوتاد و مریخ با مقارن آن

دکشته شود و مثل و شمس با همچنین پس بگوی اگر قوی صاحب ساعت باشد و مظفر و منحوس صاحب طالع باشد
و صاحب ساعت در طالع باشد سعود و معین باشند مراورا و ان مشرقی و ما باشد و منحوس از ان غایب
باشند و صاحب طالع ساقط باشد خاصه که در هبوطش باشد پس حادث فتح کند شهر را اما لشکرگاه
یا دیار او بسیار کند در ان کشش و اسیر او کشته میشود و بر کرده اما هر گاه مریخ با صاحب طالع باشد
یا در او ناوش و هر زمان که دیدی صاحب طالع و صاحب ساعت را متساوی در قوت پس
نظر کن که کدام یک از ان دو در اشهادت و هم مریخ با عطارد پس مراورا باشد ظفر پس کدام
که مراورا شهادت و هم زهره از دو و تدبیر صاحبش باشد ظفر و هر کدام که شهادت و هم مراورا عطارد
باشد صاحب سیاست و تدبیر اگر عطارد و سعود قوی باشند و غایب باشند از ان نحوس پس
رستگاری و ظفر را بخوشی رسد از تدبیرش و سیاستش و فروتنی کند مراورا اعدا سبب ان و کدام
از دو محارب که باشد ابتدا کننده باشد و ابتدای او بحرب و طمع در حرب و نزدیک شدن
بکسی که خروج کرده بر او و در خیر خواهد بود اولی بر ظفر و اقوی از کسی که بر او در روز پس اگر بر در خارج
شود پس مغلوب شود و اگر بر ابد اشب پس او غالب باشد و اگر مساوی باشند صاحب
طالع و صاحب ساعت در جمیع حالات و مناظر باشند در نزد ابتدای حرب و باشد مریخ ساقط
و غارب از ان و و بطول انجامد میان ایشان بسا باشد که جاری شود میان ایشان صلح و موعده
و مواعده و اگر متناظر باشند و خاصه در اوتاد و باشد و مریخ در اوتاد و باشد در برج منقلب مشهور شود
حرب و عظیم شود و بلند شود در ان تا جهای کرده و بالا گیرد و سبب ذکر و آوازه صاحب طالع
و صاحب طالع در عاشر دلیل باشد بر یاران ملک النظرف قمر از صاحب ساعت و اتصالش

دیل

دلیل باشد بر ظفر عدو و نظر کن با نچه گفتیم بر نجوم در افلاکش پس هر دلیل که اقرب باشد باوتاد
فلکش پس ان غالب بود و هر کدام که مرش تحت شعاعش باشد پس صاحبش منهزم شود و انظر قمر
از کوکب صاعدی و اتصالش بکوکب باطل دلیل باشد بر ظفر یا دی و سابق و انصراف قمر از کوکب
باطل و اتصالش بکوکب صاعدی دلیل بود بر ظفر مطلوب و نظر کن از برای معرفت کثرت قتل
در ان حرب با پس از ان قمر و رسانش حالش در وقت ابتدا یا سوال از قتل و تهیه ان هر زمان
که عداوت کند مکانش را تربیعش و تثلیثش یا مقابله اش پس متصل شود به سعدی یا نحس شود یا منصرف شود
از ان دو و دلالت کند بر نیکوئی حرب و هیجان آمدن امر بر نحو دلالت کوکب با نظر و انصرافش یا اتصالش
و هر گاه قمر در ابتدای رسیدن خبر متصل شود بکوکبی پس بگوی بر حیثیت قدر ان کوکب و کیفیت مکانش
هر زمان که متفق شود قمر بان و مناظره ان و سزاوارست که بدانی مولد شهری را که بر ان حکمی
در مولد بزرگ این شهر و سرورش پس نظر کن اگر مریخ یا زحل یا ذنب در جای شمس یا قمر باشد
در ابتدای بنای ان شهر یا در طالع شهر یا طالع سروران یا در مقابله شمس و قمر و طالع باشد
هیجان اندر ان شهر و بر ان سرورش خبر پس اگر سعود انجا باشد پس حال مدینه و سرورش
بکر در رستگاری و راحت باشد و گفته است هر مس که ازده درجه قوس تا ده درجه اسد شرقی باشد
و ازده درجه اسد تا ده درجه عقرب شمالی جنوبی باشد و ازده درجه جوزا شمالی باشد پس نظر کن
مریخ که کجا باشد در تحویل سال عالم در این قسمتها پس بدو ارزد و بخشن از این جهت مراورا ظفر و غلبه
باشد و این از بهر از قبول او است و گفته است نظر کن که کدام یک از دو دلیل در اثر اتصالات تحویل
سال عالم باشد یا تحویل ولادت سال قران با آنچه گفته شد ماه ای ولایت که منسوب باشند پس

پس او غالب باشد و مراورا عاقبت ان قوی تنها و تنها باشد گفته است و باید هر گاه مریخ در جهت
شرقی از این قسمتها که اسد است و قبال از جهت شرق و خارج منسوب بشرق و هر گاه در قسم دیگر غربی باشد
از فلک بودن ابتدا کنند قبال خارج مغربی و همچنین سایر جهات یا بد که ابتدا کنند خارج
که در جهت محل مریخ باشد از جهتهای چهار گانه انچنانکه موصوف شد شهادت نیکوی قمر را و در ان
که باشد از جهتهای شرقی و غربی و جنوبی و شمالی پس بدو ارزد و از لشکر از جهت مراورا ظفر و غلبه باشد
از نظر این جهت پس ثمره انها سه برج بهاری باشد و جنوب سه برج تابستانی و مغرب سه برج خریفی و شمال
سه برج زمستانی و قسمت کن هر برجی را که در ان قمر باشد بچهار قسم هر قسمی هفت درجه و نیم پس قسمت اولی
از برای جهت همین برج باشد و دوم از برای جهت برج دوم و سیم از برای جهت برج سیم از جهتها و چهارم
از برای جهت برج چهارم از جهتها و قسمتی که در ان باشد قمر از قسمت جهات رو آورند از ین جهت
بدشمن خود هیا باشد مراورا غلبه انشاء الله مرحوم گوید که در این مقام شلی از کتاب باب فضل ختام هم

از طالع و انچه مناسب آنست از مسلمانان شش باب است اول از برای نظر کردن در بول
از سفر است که ایا خواهد بود یا نه دوم در دانستن نظر در سوال غایب است که ایا خواهد آمد یا نه و چگونه است او
سوم از برای نظر در امر کسی که او را از شهر رانده اند که ایا برخواهد گشت یا نه چهارم از برای نظر در
... کرد که ایا سزاوار است که علم خود را با وجیه اموزی و در بحث یا نه پنجم از برای نظر در سوال از علمی و عملی
... شده کیمیا که ایا صحیح است یا نه و ایا نصیب او خواهد شد یا نه ششم از برای نظر در سوال از خوابی که ... ... ل
دیده که چه بود و چگونه بود و صفت آن الباب الاول از برای نظر در امر سفر در ان ده فصل است
اول در دانستن مواضع اراده با هر سفر دوم در دانستن سبب خروج مسافر و صفت کسی که مسافر نزد او میرود
از طبقات مردم سوم در دانستن انچه سوال کرده از سفر که ایا تمام میشود یا نه چهارم در دانستن وقت سیر هم
انکه چگونه خواهد شد حال مسافر در سفرش و انچه طلب کرده از حاجتهای خود ششم در دانستن عاقبت امر آن
از این سفر هفتم در دانستن وقت امدن مسافر از این سفر هشتم در دانستن حال مسافر در وقت دخول بلد مقصود
و مدت اقامت او در ان بلد و برامدن او از ان نهم در بیان حکم اهل هند بر سفر و بیان فصل الاول
از برای بیان کردن مواضع اراده بر اسباب سفر هرگاه سوال از تو کنند از سفری که اراده دارد سایل
که ایا خواهد شد یا نه و چگونه باشد حالش پس قرار ده طالع و صاحبش و قمر را از برای سایل و برج نهم
و صاحبش و مریخ را از برای سفر و استعانت جوی بسهم السعاده و رب الساعه و صاحب سوم و سوم
و قمر در رجوع و برج نهم را از برای راه و برج هفتم و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش را از برای زمینی که
ان و ارد و صاحبان ان سرزمین و کوکبی که در نهم باشد و صاحبش نا بشد شریک این دلایل است
و طالع و کوکبی که در ان باشد بجو مذکور دلیل سرزمینی که از ان مفارقت کرده و برج دوم را از برای

مالی که از و باز مانده و رفیقش در ان سفر و عاشر و صاحبش را از برای حاجتهای او و وند الارض و صاحبش را
از برای عاقبت امرش اگر باشد قمر را قوی در موضعش و از برای ان اتصال و انصرافی باشد پس
قرار ده منصرف عنه قمر را دلیل بر انچه از و مانده و بر سبب رفتنش و در این سفر و دلیل امری که طلب کرده از
و در شهری که قاصد ان است و کسی که قاصد او گردد از اصناف مردم متصل به قمر را قرار ده و از برای
عاقبتش در این سفر ازین جا نه قمر استدلال کن و از برای قضای حوایج او در راه قمر از برای
دانستن امدن او از این سفر از شمس استدلال کن به ترتیع آن موضع قمر از ان و همچنین از ترتیعات
شمس دلیل بگیر که بجه طالع در بلد مقصود وارد شود پس نظر کن بیوت دوازده گانه را و بگردان طالع
دلیل بدنی مسافر در سفرش و دوم را از برای مالش و سوم را از برای قوت در بدنش و چهارم را از برای
چهارپایانی که با آنها آمده و پنجم را از برای پرسش در راه و ششم را از برای اسب تاختن او و هفتم را
از برای تنها و بند بودن و هشتم را از برای بیابانهای اصناف رفقای او در راه تا هفتم و نهم را از برای
اب و گیاه در راه و دهم را از برای کارکردادی و یازدهم را از برای نفع و تجارتش و دوازدهم را از برای
دلال و ترازو و از با خریداران و نظر کن در این خانها و بودن سعود و نحوس در انها پس حکم کن
در این مطالب که ذکر شد ان شاء الله تعالی الفصل الثانی از برای دانستن سبب خروج مسافر و صفت
انکه قصد کرده از اصناف مردم در سفرش نظر کن از برای این مطلب اول به طالع پس اگر متصل شود
او به طالع به او سفر پس حال بیرون میرود بدین سفر بخواهش خود و اگر اتصال او به سفر را باشد به او لاف
پس حال بخواهش این سفر بجهت امری باشد که روایت شرکت آن پس اگر زحل و عطارد یا یکی از این دو
مقابل قمر باشد دلالت کند بر روی آن سرزمین که اراده و اینکه اراده پس اگر سهم السفر در سوم یا نهم باشد

یا سعود یا نحوس ناظر باشند به ان پس مسافر مال طلب بسیار بیرون شود پس اگر این در شرف یا نه
سعدی باشد پس از برای آن مال جهت عظمت بسیاری باشد و اگر سعد نه ناظر و نه در آن باشد
و نه صاحب حد ان پس مسافر مال اندکی باشد و اگر ناظر باشند سعود با ان از تربیع یا در ان نحسی باشد
بیرون رود بدین سفر عمناک و اگر ان نحس مریخ باشد و مریخ ناظر باشد و طالع روزی باشد پس
بیرون رود و دشمنی که بگریزد از پادشاهی یا قهران و اگر سلطانی باشد زحل در ان بود یا ناظر باشد
پس مسافر میگریزد از گرفتی یا ظلم شخصی که طلب او میکند که بنده است یا از جنس بندگان پس اگر ناظر
باشند بدان سعود و نحوس جمیعا از تربیع پس خیر و شر باید که مختلط باشد پس نظر کن که اگر نحس مریخ
که میرود با خوش احوال که بیماری یا ماندن از برای او عارض شده یا بجهت بیرون میرود یا کسی از او
از مطالبه قرض میکند و اگر منصرف از مریخ باشد اراده قرار داده و اگر منصرف از شمس باشد بیرون
میرود بسبب سلطانی که از او زبر است یا امر زنها بیرون میرود و اگر از مشتری پس مال ایرون میرود
و اگر از عطارد بیرون میرود بسبب علمی یا تجارتی پس نظر کن متصل قمر اگر در خانه قمر باشد اراده وارد
که بیاید بشهر و سرزمین خود و اگر در مثلثه ارضی باشد پس میاید بسرزمینی که او در ان علاقه است و اگر
با بجا امده و اگر اتصال قمر بعد به سعدی باشد پس میرود ان مسافر که معارضه و مناظره و مفاخره کند
یا عارض شود ایشان او را و اگر ان اتصال است پس مثلث باشد میرود بسوی دوستان کمیت
خود و اگر متصل به قمر مشتری باشد بسوی اشراف میرود و اگر زهره بسوی زنان و اگر مریخ بسوی ارباب
حرب و اگر زحل بسوی است بندگان یا بندگان و اگر عطارد بسوی نویسندگان یا دانشمندی علم
شمس بسوی ملکی و اگر متصل به قمر در خانه خود باشد پس انکه قصد او مسافر میرود از اهل این زمین

پس یکی ... ...
... ...

باشد و اگر در مثلثه خود باشد پس او در آنجا غریب است و در آنجا وطن گرفته و اگر در برج غربت
باشد پس آن برج اگر منقلب باشد شخص مقصود بر گردد از آن بلد به شهر خود و اگر ذو جسدین باشد شخص غربت
ملکی اما و رنج بسیار کشد و اگر ثابت باشد از آن شهر برنیاید و اگر متصل به قمر مستقیم باشد و در انطلاق اول
پس شخص مقصود در آن بلد مقیمست و از آن بلد برنیاید و اگر در انطلاق ثانی باشد شخص دو دل باشد و در نیت
و حرکت و همچنین اگر راجع باشد شخص معروف و مشهور است خاصه در وسط السماء که با دو شمس باشد و اگر در هشتم
و دوازدهم است رنجکان و بند باشد و همچنین صاحب خانه آن متصل به کوکبی ناظر باشد یا در وتدی از اوتاد
طالع باشد پس شخص معروف باشد در آن سرزمین و آن مرد کنامی باشد و اگر ناظر مزبور از
تثلیث یا تسدیس باشد شخص نیکونام و پسندیده باشد در آن سرزمین و اگر از تربیع باشد شخص بدنام و مذموم
باشد در آنجا و اگر از مقابله باشد شخص با مردم آنجا دشمن دارند و صاحب مخاصمات باشد و اگر کوکبی
ناظر مزبور با قران صاحب خانه خود داشته باشد پس شخص متملک است که غصب حقوق مردم
میکند و اگر دلیل وقت متصل به در طالع باشد یا رابع غصب کرده املاک ایشان را و اگر در عاشر در بزرگی
و سلطنت ایشان دخل کرده و اگر در یازدهم یا دوم باشد اموال ایشان را غصب کرده شهادت
از طبیعت برج متصل به اگر ناری باشد پس غصب اموال کرده و اگر ارضی غصب املاک کرده و اگر هوائی
دخل در سخنهای ایشان کرده و منازعه و مجادله با ایشان کرده و اگر مائی در قنوات و آبهای ایشان
دخل کرده الفصل الثالث در دانستن آنکه سفر تمام شود یا نه نظر کن به قمر یا صاحب طالع هر کدام از این
دو که در وتد باشند یا ناظر الطالع اقوی دلیل قرار ده و دیگر را ... آن پس نظر کن به اتصال آنها
به صاحب خانه سفر پس اگر اتصال یکی از این دو به صاحب بیت سفر باشد دلالت کند بر سفر و اگر این

صاحب

صاحب نهم در طالع یا طالع صاحب یا قمر در نهم باشد دلالت کند بر زودی این سفر هر گاه صاحب
نهم در وتد باشد پس سفر نزدیک شده پس اگر صاحب طالع که دلیل است قبول کرد صاحب بیت
سفر را به انجام رسد این سفر و هر گاه اتصال میان صاحب طالع و صاحب خانه سفر تربیع یا مقابله باشد خواهد
بود این سفر به رنج و سختی و اگر اتصال به مودت باشد خواهد بود به آسانی و بی رنج و تعب و هر گاه قبول خواهد
بود به ... شده ... و اگر مسافر نباشد صاحب طالع که دلیل است یا دلیل سفر و لکن ...
کند کوکبی نور دلیل طالع را به دلیل سفر دلالت کند نیز بر سفر پس اگر این نور نباشد لکن صاحب طالع
مقبول باشد دلالت کند بر سفر و روا شدن حاجت پس اگر دشمن باشد مر صاحب بیت سفر را دلالت
کند بر تعویق امر این سفر پس اگر هیچیک از مذکورات نباشد و لکن دلیل سفر هر دو متصل به کوکبی
رو باشند و این کوکب در بیت السفر باشد دلالت کند بر سفر و الا تمام نشود و اگر نباشد
چنین و لکن صاحب طالع متصل باشد از وتد طالع به کوکبی و آن بری باشد از نحوس دلالت
کند بر سفر و اگر نحس قابل رب الطالع صاحب نهم یا سوم باشد بر دلالت کند بر سفر لکن با هم
و غصه و اگر دفع کند صاحب طالع با دلیل قوت ما به جز در ... کوکب ... سفر کند و اگر دفع کند
قوت ماند بر جز در ... کوکبی ... شهادت ... در امر سفر و در هیمنه طالع باشد دلالت کند بر غم
و اندوه و وجع در کار که این نحس دشمن دلیل باشد بخت طبیعت یا صاحب بیت چون صاحب ششم ...
با آنکه میرد در سفر شدت و سختی با او رسد و اگر صاحب در نهم باشد یا در ... طالع و صاحب ...
قبول قوت ... بر قمر یا صاحب طالع را دلالت کند بر سفر و اگر صاحب طالع در هیمنه طالع باشد
کند نیز بر سفر لکن به دشواری و سختی و هر گاه صاحب طالع و قمر در بیت السفر هر دو مقبول باشند لکن

ناظر نباشد بلکه دیگری قوی از این هر سه ناظر باشد طالع یا بیت السفر سفر کند در این سال پس
تحویل ده سال مسئله را و نظر کن که چگونه خواهد بود هر گاه دلیل سفر و دلیل ... یکدیگر ناظر باشند
و در طالع نحسی باشد که اثر او ظاهر در این امر نباشد و آن نحس دشمن باشد صاحب طالع یا صاحب سابع
نخواهد بود سفر و این از جانب صاحب مسئله باشد که بخواهش خود ناخوش دارد این سفر را یا عارضه
از برای او هم رسد که مانع شود او را از سفر و اگر این نحس در سابع باشد او خبری از مرز زمین مقصود
یا صاحب مطلوب برسد که او را از سفر باز دارد و مانع شود و اگر آن نحس در عاشر باشد او را شغلی عارض
شود از شغلهای سلطان یا کسی که بر او مسلط باشد و اگر آن نحس در رابع آن ضعف و عجز او باشد و ...
شود ماده در امر شکم قادر بر حرکت و اقدام بر سفر نباشد و هر گاه صاحب طالع مقبول باشد بجهت
مکان و دلالت کند بر سفر و دشمن روی آن نور کوکبی باشد که دشمن آن تو کجا ... دوازدهم
میرسد سال ... به برج این کوکب اگر صاحب هشتم ... بیمار شود و اگر صاحب دوازدهم محبوس
شود یا بسبب دشمنی یا سختی به او رسد و اگر صاحب ششم باشد پس میرد و سخت تر آنست که این کوکب نحس
چه در اسعد امید بر او وصل نخواهد بود و همچنین باشد دلالت قمر پس اگر دفع کند قوت تدبیر خود را
به کوکب غربی که در نهم باشد یا در سوم یا صاحب این دو خانه که در برج غربت باشد دلالت کند بر سفر
خاصه اگر قمر در وتدی باشد که دلالت کند بر سرعت کوچ و حرکت صاحب هشتم و طالع بر رد و در ...
بودن دلالت کند بر عایق و مانعی و تردد در امر مراد و اگر قمر با وجود این دفع کند قوت تدبیر خود را
به صاحب نهم یا سوم که در غربت باشد یا کوکب غربی که در این خانها باشد دلالت کند بر سفر و هر گاه
رد کند قمر نور کوکب وتدی را به کوکبی که در زایل و تر باشد و دلالت کند بر سفر و هر گاه طالع خانه

زحل

زحل باشد و زحل در خانه خود باشد منع کند و اگر زحل وتدی سفر کند و اگر ساقط باشد سفر خواهد
کرد و لکن در آن ناخوشی در رنج و دشواری باشد هر گاه اتصال النیرین افتراق قمر از تسدیس یا تثلیث باشد
شاهد باشد بر سفر کردن و اگر از تربیع باشد شاهد باشد بر اقامه و اگر از مقابله باشد دلالت کند بر بد
حالی و سختیها که بیان میشد و اگر این کوکب از برج خود زایل شود و اتصال قمر به کوکب ساقطی دلالت
کند بر سفر به دشواری اتصال قمر به زحل و مریخ با ساقط دلیل است بر سفر کردن خاصه که اتصال
تربیع باشد اتصال قمر به مریخ با نظر طالع دلیل سفر است و لکن با هول و سختی و اگر این اتصال به تثلیث
یا تسدیس باشد سفر زودی شود و اتصال قمر به کوکبی که میان آن و طالع یازده درجه باشد و این کوکب
مستقیم باشد و راجع نشود و نحس در طالع مسئله در آید دلیل است بر سفر و این اقوی دلایل است و همچنین اگر کوکبی
زایل باشد از عاشر تابع ... این نیز قوی است در دلالت آن مرتبه اول است و موقوف است دلالت
آن بر سفر زیرا که از برای این کوکب شهادتی در سفر باشد این نحو که صاحب طالع باشد یا صاحب
یا صاحب نهم یا سوم یا قمر باشد یا مریخ یا صاحب سهم السعاده یا رب ... بوده باشد چنانکه گفته
شد قمر بری متصل باشد و هر گاه بوده باشد دلالت بر سفر از اجتماع کواکب مذکور در چهار ربع و اول
بر سفر و آن در ربع ... تمام است مقابل آن پس محتاج نیست به زیادتی شهادتی مثل هر گاه در ربع
دیگر باشد و دلیل ... ضعف است و دلالت کند بر اجتماع شهادتها که زاید باشد بر قدر
مذکور رو نظر کن با ده صفت که مذکور ... از جمیع انها یا یکی چند شهادت داشته باشد در دو ربع
اول باشد دلالت کند بر سفر و اگر در دو ربع دیگر باشد دلالت کند بر اقامه در اجتماع شهادات
دال بر سفر آنست که صاحب طالع صاحب سهم السعاده باشد و متصل به قمر باشد و با این قمر صاحب السعاده

باشد یا بر قمر از مثلثه طالع باشد و انجملا دلیل داله بر اقامه گشت که صاحب طالع با رابع مجامع باشد صاحب رابع در طالع باشد یا عاشر یا اگر قمر در رابع باشد یا مجامع صاحب خود یا متصل بان باشد یا وده باشد صاحب رابع در طالع باشد یا عاشر یا رابع و اگر یافتی در رابع کوکبی را که نصیبی در طالع داشته باشد سفر نکند یا این کوکب در رابع است و هر گاه قبول کند قمر را کوکبی راجعی دلالت کند بر تمامی سفر هر چند قبول دلالت بر روا است کند گر اکه شهادت دهد صاحب طالع که در این هنگام دلالت کند بر سفر کردن و اگر شهادت ندهد دلالت کند بر سعی و تهیه در امر سفر پس تمام شود و هر گاه کوکبی که دلیل است بر سفر راجع باشد دلالت کند بر ریع در کار روی یا که این سفر نخواهد بود و تدبیر است که در نطاق اول راجعت باشد و اگر در اخر راجعت باشد دلالت کند بر انجمله بر دشواری امر پس درست شود کار و از زود استقامت کوکب انشاء الله و اگر طالع برج ثابت باشد و در عاشر بعضی از اوده مفتکار منصرف شود بر سفر و تهیه امر سفر شود پس بر طرف شده و تمام شود قول الطلیموس گفته است نظر کن بقمر اگر منصرف شود از سعود و متصل شود بسعود از وتد یا مایل الوتد دلالت کند بر سفر و اگر چنین باشد و قمر ساقط بود از وتد پس کج کرده و اگر قمر منصرف شود از سعود و متصل بنحوس سفر نکند و همچنین اگر ساقط از وتد و قمر چنین باشد و اگر قمر با طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب طالع در برج منقلب باشد و طلوع کرده باشد در برجی که پیش از انست که گشتی سفر کند و اگر صاحب طالع و قمر فاسد باشند و برج ثابت بود و قمر منصرف باشد از نحوس دلالت کند بر گشتن هر دو اما اقتضا

الفصل الحادی عشر (؟) در روا داشتن وقت سفر نظر کن بطالع پس اگر از یازده درجه گذشته دلالت کند بر کوچ پس اگر در ان سعادی باشد صاحب کنانه ان برج پس مقدار و قتانزیرا که برج دراسد

از انچه از یازده گذشته شش بوده است و اگر سعد صاحب ان برج نباشد هر درجه یکی از ده روز باشد و اگر نحسی بر این صفت باشد هر درجه ماهی باشد چه صاحب ان برج باشد و اگر دلالت بر سفر از اتصال باید نظر کن که کی مفارقت کند متصل را و متصل بر وی کی میرسد صاحب طالع یا قمر خانه سفر را یا برسد صاحب خانه در به طالع یا جمع شود صاحب خانه سفر با صاحب طالع یا قمر در طالع همه این حالات دلالت کنند و امدیر وقت بجون عفر الله تعالی الفصل الخامس در دانستن حال مسافر در سفر ش و انچه مقصود باشد از ان جهت نظر کن اقبول صاحب طالع در انکه طبع یحب و بنگر منظر رب البیت قمر و قبول سایر دلیلهای سفر که وصف شد چه اجتماع این شهادتها دلالت کند بر انکه این سفر مبارکی باشد با صلاح در امور و اگر نقصی در این شهادات دیدی پس بر ان قدر حکم کن یکی صلاح امر و اگر بخلاف انچه گفتیم باشد تو نیز حکم بر خلاف کن و اگر یک کوکب صاحب شهادتهای بسیار باشد اعتماد بر ان کن در مطلب بغیر آن نظر کن و اگر دلیل سفر چه یکی و چه بیشتر مقبول باشد بحسب موضع یا بحسب قبول کردن تدبیر دلالت کند بر مبارکی این سفر و اگر مقبول نباشد پس سفر دشواری و ناخوشی خواهد بود و همچنین اگر صاحبی نه قمر از قمر ساقط باشد دلالت کند بر تعویق حاجتی که قصد کرده یعنی این مسافر برخاطر اگه او را قصد کرده که دلالت کند و همچنین صاحب طالع اگر بنظر عداوت ناظر باشد هر گاه کوکب متصل به قمر یا اگه در سابع است یا صاحب حاجت قمر راجع باشد یا بطی یا نحوس دلالت کند بر دشواری و ریع کار در سفر زحل در نهم دلالت کند بر رنج و بیماری در سفر مریخ در نهم دلالت کند بر خوف و تعب و مرض قمر در نهم دلالت کند بر دل سردی و سستی از جهت و کمی راحت کردن کاری که باراده آن رفته و قلت مبالات شان و عدم علو

منحوس و در نهم دلالت کند بر عوقهای خصومت و اندوه در دوستان و اگر ذنب در نهم دلالت
کند بر اختلاط امر مسافر و عقبها از جانب سفله و اراذل زهره و مشتری در نهم دلالت کند بر رسیدن
بنفع و سرور و خوشحالی در این سفر بر اتفاق و سهم السعاده و صاحب خانه اش اگر در موضعی نیکو باشند
و بری از نحوس دلالت کند بر رسیدن مال و سود و کرامت چو اهل این سفر و اخوتی رجوع از آن
هرگاه قمر زاید النور باشد دلالت کند بر عیش مسافر و رسیدن بجای مقصود و اگر ناقص باشد
بر خلاف این خواهد بود و هرگاه در هفتم سعدی باشد پس مرزبین مقصود با او موافق باشد لکن
اگر انچه از خیر با دیر رسد و در آنجا از برای خیر باشد هرگاه اتصال قمر بسعدی باشد که دلالت کند
بر سفر پس بختی اول این سفر نیکو است و عاقبتش بد و چون قمر برسد باین درجه که اتصال ان در ان
بوده باشد نحس پس نظر کن که این نحس قمر با او محاطیت نحس است و جای ان در طالع مسئله یا طالع
اول سفر کجا بوده چه اگر این نحس در طالع اصل ناظر مکان ناپسند بوده مکروه بر مسافر واقع شود این جایها
که گمان نداشته باشد و اگر در اصل ناظر باشد بمقابله مکروه بر او وارد شود از جانب شخصی که با او
بوده و در کمین او بوده و اگر در ابتدا طالع بوده ناخوشی ببدن او رسد و اگر در چهارم ناخوشی
از جانب اهل او بوی رسد و در عاشر از سلطان بوی ناخوشی رسد و هرگاه القمر منصرف از نحس
باشد یا در برج هبوط از نحسی باشد ناخوشی وارد شود بر او از جانب آنکه گذشته از اهل و مکاره
رفع هر چه قوت کند صاحب طالع بصاحب خانه سفر بعد از ان بکوکبی دیگر که دشمن ان باشد
نحس خانهای مقارنه یا مقابله یا تربیع پس بر مسافر سختی بعد از سفر واقع شود
بقدر بعد او ت کوکب اگر صاحب هشتم باشد بیماری و اگر صاحب دوازدهم حبس و زندان و دشمنی

دم

د غم و غصه و اگر صاحب هشتم باشد بیم مرگ بود خاصه که این کوکب نحس باشد به هلاک شود و اگر سعد باشد
امید بر او خلاص باشد صاحب هشتم و دوم از دهم اگر نحس باشد و قبول کنند تدبیر صاحب طالع را بعد
از صاحب خانه سفر دلالت بر سختی کند از جانب راهزنان و دشمنان و اگر ناظر باشد از طالع بر او
هم قتل باشد و اگر مارزنالی ناظر باشد دلالت کند بر فساد مال و بطلان تربیع اول یعنی طالع دلالت
کند بر فساد بدن و تربیع ثانی بر فساد مال و ثالث بر سختیها خوف قمر هرگاه صاحب طالع باشد یا صاحب
خانه سفر یا صاحب ساعت یا صاحب مثلثه طالع پس نظر کن که چند کوکب متصل اند باین برج بر ان
رو و پس حکم کن بر آنچه از ان می بینی از دلیلهای سعد و نحس و دلیلهای دوستان و دشمنان از جمله
کوکب هرگاه قمر وتدی متصل بنحوس شود بمقابله یا مقارنه یا تربیع خاصه که در نقص نور بر فصل منحوس شود با نفسات
و تربیع چه بسا بمشکلها رسد و اگر زحل باشد بیم مرگ باشد و اگر مریخ بیم کشتن و اگر قمر وتدی نباشد پس
امر سهل باشد و نظر کن که این نحس در کجا است اگر در این طالع و در رابع است سختی و ناخوشی در راه
بوی رسد از جواهر ان نحس و اگر در این سابع و عاشر میرسد بوی این علیه پیش از رفتن بسفر و اگر
در دو ربع باقی باشد در بلد مقصد این علیه بوی رسد پس اگر ناخوشی را در راه حکم کردی پس
اگر نحس بین طالع و رابع باشد بشمار رباعات بین الطالع و نحس را و اگر در ربع مقابل رباعات
بین نحس و غارب پس نظر کن که چند یک هر رباعات اثمث باشد یا ربع یا خمس خیران همین نسبت
بین مسافر و بین شهری که از ان بر آمده یا اراده ان دارد و خواهند بود در جائی که بوی ان ناخوشی
خواهد و اگر خواهی صفت موضع رسیدن ناخوشی را بدانی نظر کن که نحس در کدام برج است اگر در جمله
هوائی باشد در کوهسار این علیه بوی رسد و در شهر ترابی در بیابان هموار و اگر در هوائی و ترابی از

زار و مانند آن و اگر درمانی در نهرها یا ابکارها خوف هاست پس اگر سعدی با این بخش ناظر از موضعی
قوی دلالت کند بر رهایی وی از این ناخوشی و ظفر بر دشمن و اگر با وجود در راه و اگر بر خلاف این
باشد تو نیز بر خلاف آن حکم کن و اگر این بخش در خانه خود باشد این دشمن که از وی ناخوشی بر رسد
از اهل آن سرزمین باشد که در آنجا ناخوشی بوی رسیده و اگر در مثلثه خود باشد مر آن شخص را در آن
زمین علاقه باشد و مدتی باشد که آنجا اقامت کرده باشد و اگر در غربت غریب باشد و از اهل آن
زمین نباشد پس اگر صاحب خانه آن بخش بوی ناظر باشد آن دشمن شخصی معروف باشد و الا مجهول
و گمنام بود پس نظر کن با این بخش اگر ناظر باشد با صاحب طالع یا صاحب سهم السعاده پس هم از این
ناخوشی برخوردار و زندگانی او باشد و اگر صاحب ثانی هم بر یاشد بشد و اگر صاحب چهارم
یا صاحب دهم ناظر باشد هم مرگ باشد چنانکه گفته شد و اگر عطارد یا ناظر باشد پس خوف حیات
مسافر باشد سعد و در عاشر دلیل است بر آسانی حاجتهای مطلوب و در دیدن نظر بخش در تاسع یا صاحب
تاسع یا با صاحب طالع یا با صاحب خانه قمر و اتصالی مقیم باشند دلالت کند دشواری و درنگ
در این راه و اتصال قمر بسعدی به تربیع و مقابله دیده یا هر وجه نظر دیده درنگ کسان آن سعد را
در برجی که در آن است بیش از آنکه از این برج بیرون رود دلیل باشد بر صلاح اتفاق در روا شدن
حاجت پس اگر آن سعد از برج بیرون رود پیش از آنکه قمر بوی رسد دلالت کند بر شادی و فتحی
امری خاصه که قمر بحکمی ادراک کند و هرگاه در وقت سوال در سابع یکی از نحوس باشد دلیل باشد
دلالت کند بر سفر … خاصه که سعد باشد و اگر در مثلثه نهاری مریخ در هفتم باشد نظر کند بر او بیم
دشمن باشد و البته ترسی باید پس نظر کن با این عدد که مریخ در آن باشد پس اگر با این عدد زحل ناظر

باشد

باشد از غیر نظر مشتری و زهره پس خوف آنچه از آن اختر رسد بر وی نازل شود و تا آنکه جراحت
رسد بوی از آهنی و اگر ناظر شوند مشتری یا زهره او را حدی با این حال شود خبرهای هولناک
لکن در نیابد اثر آن امر بوی از نظر از سعد چنانکه گفته شد که در سیاره مقابله در حد نحو در آنجا باشد پس از تربیع
باشد که تربیع چون متعارف نباشد و اگر برابر این نحو اهم نحوس ناظر باشد هم سعود برای نجات ناظر باشد
کند آن امر هولناک را لکن با وحشتی برسد و اگر مریخ در مثلثه لیلی در هفتم باشد سفر کند سالم و از آن خبرها
که مذکور شد سالم ماند و اگر سعود و نحوس با هم ناظر باشند پس ناخوشی کمتر باشد از آنچه مذکور شد
و اگر در آنچه مذکور شد از مثلثه نهاری مریخ نه در خانه خود باشد و نه در شرف و نه در حد و نه در مثلثه
و نه در خیر خود و نحوس ناظر باشند بوی بر کوهی که مذکور شد پس مسافر کشته شود یا جراحتی بوی
رسد که از آن سالم نشود پس اگر این برج از برجهای انسانی باشد چون اسد و ثور و دلو و مثلثه
مریخ باشد عضوی از وی قطع شود و اگر در هفتم قمر باشد بر سر وی از زیر مدراه زمان از زکال
چون حالی که آب از وی ریزد یا غیر پس اگر سعود بوی ناظر باشند نجات یابد و الا هلاک
شود و در هر حال چون قمر در هفتم ضرر رساند بوی … در مثلثه نهاری و اگر زحل در هفتم باشد
در نهاری سفرش بطول انجامد و در اول امر بوی و عاقبت مال و شال و خیری دوا و فرا بحمل
نماید لکن اگر برج منقلب باشد سفر … نشود و اگر ناظر باشد زحل مریخ کم کند از مقدار خیری که مذکور
شد و بزرگ در سفر تا حیز مرگ … ماری … شاهده نماید اگر برج مؤنث بود
دختر باشد و اگر مذکر پسر و اگر ناظر باشند با این حال سعود و نحوس هم این خبر که ذکر شد بوی
رسد لکن باطل باشد و اگر در مثلثه اجتماع چنین باشد اگر مسافر زنان باشد هلاک شود مگر آنکه سعود

ناظر باشند و اگر مرد باشد بوی دررد متقابل ورد کرده و شانه رسد و اگر سعود و نحوس باهم
ناظر باشند در مسئله بیماری پس میل لاجوردی راه باشد اگر برج مونث دختر و اگر مذکر پسر و اگر در هفتم مشتری
باشد پس او را این سفر موافق افتد اگر مسئله بیماری باشد در این سفر زنی یا کنیزکی که طلب آواره
باشد تحصیل کند پس اگر در خانه یا شرف شمس باشد سکی و شهرت و مال از برای در این سفر او را حاصل
و اگر مسئله شی باشد نیز چنین طریق است لکن مشتری نظر کن با این حد که مشتری در است اگر نحوس در تربیع
وی باشند بهره از آن زن بز دو اگر سعود ناظر باشند با این زن توانگری و مال بسیاری
بهم رساند و اگر مشتری صاحب خانه شمس باشد در خانه روزی سلطنت برسد و اگر نحوس بوی ناظر
باشند تربیع کم گشتند قدری از آن که مذکور شد باذن الله تعالی و اگر در هفتم زهره باشد سفر کنند
و در این سفر کرم بسیاری کند و خوش کند زنی و لهو و لعب و اگر مسئله بیع باشد و در زیور باشد
این کرم در صلاح و نعمت باشد و اگر دیگران در فسق و فجور باشد و اگر در شرف باشد روزی
شود و او را جاهی و مالی و آوازه و مرتبه و اگر در مسئله بیع از ارباب خانه قمر باشد در این سفر
و او حسن سلطنتی یا ثروتی رسد از جانب زنان و نظر کن در تربیع زهره چنانکه گفتیم در اول پس اگر سعود
بوی ناظر باشند خیر و نیکوئی زیاد شود و اگر نحوس کم کنند از آن خیر و نیکوئی که ذکر شد و اگر مسئله
بیماری باشد سفر کند لکن بدنام باشد و مردم بر وی حسد برند و اگر این برج خانه دوم نحوس
زهره باشد آنچه شنود و مهموم شود با آن از جانب عزبا یا او اگر خانه یا شرف وی باشد از جانب
نزدیکان باشد و اگر در هفتم شمس باشد در مسئله بیماری اگر این برج خانه و شرف شمس باشد
در این سفر غمی بوی رسد و از طرف آتش سخنان بد بوی رسد و اگر زن نداشته باشد

قصد بدی

قصد بد در امر زنان کند و بجز دختری که زنان او را دشمن دارند و اگر نحوس از تربیع بوی ناظر
باشند شر زیاده شود و اگر سعود ناظر باشند کم شود و در هر حال بیجان شمس در هفتم چنانکه گفته شد باشد
و اگر در هفتم عطارد باشد در مسئله بیماری و زهره و در این حال در جای بد باشد و موضع هم از برای
زهره هفتم باشد و او در هم سالم نباشد تکلف کوئی هم و اگر زهره در این موضع نباشد تحصیل کند چون
رقص و خوانندگی و خیالی و اگر سنبله باشد تحصیل علومی که هست با رصد باشد نماید چون علم ساحت
و نحو آن و اگر دو پیکر این دو برج باشد دلالت بر مجادله و مخاصمه کند پس اگر نحوس در تربیع وی باشد
از خیر کم کند و اگر سعود زیاد کنند در خیر و امر عطارد و تنهائی در روز و شب یکی باشد و اگر قمر در هفتم در مسئله
بیماری در این سفر رنج بسیاری و تب شدید باشد و اگر سعود بوی ناظر باشند از شر کم کنند و اگر
نحوس ناظر باشند بدون سعود پس امر شدیدتر باشد پس اگر مریخ ناظر باشد با او رسی رسد او را دشمنی
که میانه باشد به موضع مریخ زندگیت و اگر زحل ناظر باشد در مسئله بیع دلالت کند بر عیب و ناخوشی عظیمی
و اگر در مسئله بیماری باشد جای رسد و همچنین مریخ در مسئله بیع دلالت کند بر رسیدن بجائی و اگر
برج هم بدی باشد یا عقرب یا حمل او را این سفر یار شود یا مردی صاحب سلطنت و هیبت و همچنین
زحل در مسئله بیماری اگر برج میزان یا جدی یا دلو با مردی صدیق شود که صاحب دین و ادب
و فطرت باشد و اگر لئیم باشد باید از موضع نحس بجهت قمر دلالت کند بر شغل و دلالت نظر فضل
ششم در دانستن عاقبت امر سائل در این سفر نظر کن بچهارم و صاحب و صاحب خانه قمر پس اگر نحوس
باشند دلالت کند بر فساد عاقبت بطلیموس گفته اگر قمر در وقت مسئله در طالع یا عاشر باشد
و در دوم قمر نحس باشد و سعد از تربیع یا مقابله قمر باشد از این سفر سالم بر گردد و اگر بجوید که قمر در ربع

سایع باشد بیم مرگ برادر باشد یا برسد باو ناخوشی عظیمی و باید از این سفر بگردد مگر آنکه برج منقلب باشد
و نظر کن بجزو هر برج قمر چه افتی بود که میرسد از جنس آن باشد امنی باشد آن برج که باجی منسوب کجا بیابان
یا غیر آن و نظر کن بسهم الزمانه که در روز از زحل گرفته میشود و با برج دوازده بعکس و بر طالع افزوده میشود
پس اگر ناظر بجدی و نحسی باشد بوی نحسی و شدتی رسد و صاحب حد اگر برج باشد آن را باشد پادشاه
و سلطان باید عم و اگر زحل باشد از مرگ دیگری و نظر کن صاحب حد قمر و شمس را اگر تحت الشعاع باشد
یا در تربیع نحوس دلالت کند بر فساد و ناخوشی بر رو ماه رو یا بعضی از اصحاب اهل ایشان و اگر یافتی
قمر را اما صاحب حد در حد شمس قریب از آن یا مقارن آن و هر چند صاحب حد در حد شمس باشد
یا آنکه قمر مقارن شمس باشد یا در بوته موضع بیست باشد و آن یازده موضع باشد با مزیج
مقارنه ثانیه پس هر گاه واقع شد قمر در یکی از این مواضع پس نظر کن که چه کوکب بوی ناظر است
و چه باشد صاحب حد آن پس موضع قمر بمنزله جسد باشد و صاحب حد بمنزله روح و نظر کن که این
صاحب حد در کجا است و چه کوکب با او است و چه کوکب ناظر وی او در صرف کیفیت عمل نظر کن
برب حد قمر که با قمر است یا ناظر وی به برج قمر دلیل عمل است و صاحب دلیل صاحب عمل و صاحب
حد دلیل عاقبت عمل و اگر در برج سعدی باشد یا قمر یا آنکه در نظر مشتری بوی ناظر باشد و از
زهره پس در عمل امید صلاح باشد پس اگر در اوتاد و طالع سعود باشند و اتصال قمر باشند با ناظر
وی پس مال وی در سلامتی باشد و امر صاحب مسئله یا آنکه ابتدای امر موده روز بر باد رفته باشد
و اگر صاحب حد در جای ساقطی باشد یا بعدی یا مناظر وی پس عاقبت امر بخیر باشد و نجات حاجت
جان وی بسلامتی و عاقبت باشد و اگر بجای سعود نحوس باشند پس بخلاف آنچه ایراد داد دلیل باشند

فاسد شو

فاسد شود و اگر قمر ممزوج باشند بو ناظر پس دلیل را امتزاج بده و حکم کن با قوی تر قوت در شب
از برای لیله باشد و در روز از برای نهاری و از برای آن باشد که در اقوی موضع فلک باشد
و اقوای از آن کوکبی است که در شرف خود باشد و نظر کن بیکی یا بیشتر که در بیت خود باشد یا در حدود خود پس
آنچه چنین باشد اقوی باشد و قوت بیت باشد یا شرف یا مثلثه یا حد خود یا وجه پس اگر
صاحب دو خصلت باشد از قوت و دیگری صاحب دو خصلت پس مدار بر صاحب دو خصلت باشد
و همچنین اگر یکی را نصیب در شواهد قوت بیشتر باشد از باقی حکم بر آن باید کرد و مدار بر آن است
باذن الله تعالی فصل هفتم در دانستن وقت آمدن مسافر از سفر پس نظر کن در طالع سؤال پس
اگر یافتی قمر را در ابتدای سفر و مسئله که سعود از جاهای نیکو بوی ناظر باشند و مستقیم باشند آنجا
پس دلیل باشد این بر سلامتی مسافر و سرعت رجوع وی و همچنین در نهاری اگر مشتری بشمس ناظر
باشد پس همین باشد و اگر ناظر باشد با تنها بجای سعود نحسی دلالت کند بر بطی و دیر یک
و گرفتاری و حبس و اگر صاحب طالع در چهارم باشد و نحسی بوی ناظر باشد در این سفر و در این زمان
این صاحب هلاک شود و اگر در تربیع یا مقابله نحسی باشد بدون نظر سعود یا متصل بیک نحس باشد
و نحسی دیگر بوی ناظر باشد در تربیع دلالت کند بر دشواری رجوع و شاید نگردد هرگز و همچنین این
دلالت کند بر بلا و ضرر که بوی رسد خاصه اگر مشتری بوی ناظر نباشد و اگر هر دو نحس بوی ناظر باشند
در آن برج پس دفع این ضرر کند که مشتری و ما بعد آنچه گفته شد اگر سعود در ابتدای سفر ناظر
باشند بهترین دلالت کند بر آسانی و روا شدن حاجت مقصود و سرعت رجوع و اگر فلان نحسیت
این باشد بر خلاف آن حکم کن و اگر در ابتدای سفر عطارد با قمر باشد و مشتری به تثلیث یا تربیع

اثنا باشد دلالت کند بر آسانی حاجتهای وی و سرعت رجوع از سفرش و اگر دو نیّر یکدیگر را ناظر باشند از خانه
طالع ناظر باشند دلالت کند بر برگشتن از سفرش مگر آنکه تعویق کند این دلالت را نظر نحوس و اگر دو نیّر
از طالع ساقط شده و یکدیگر را ناظر باشند با این سفر از سفرش خبر دهد تا بر گردد مگر آنکه ناظر باشند با آنها
سعود قویه و از نحوس بری باشند نظر کن بدو موضع تربیع شمس تنها و همچنین بنظر وی پس اگر در بعضی
از این مواضع زهره یا مشتری باشد پس دلالت کند بر سرعت رجوعش بالعافیت و اگر در بعضی از این
مواضع نحسی باشد پس رجوعش بعید باشد و آمدنش در وقتی باشد که نحس از این برج بر آید و بعدی
برسد بجای آن نحس که در ابتدای سفر بود و قمر بر تربیع یا مقابله جای خود که در ابتدای سفر داشت برسد
یا آنکه در این وقت که گفته شد از برای وی تزلزلی و تردّدی در این سفر هم رسد تا آنکه بر گردد و قمر بر
خود هر گاه بشمس بموضع خود که در ابتدا داشت یا بنظر آن موضع بشرط آنکه از نحوس نقی و بری باشد
و هر گاه نحسی در تربیع یا مقابله شمس باشد و سعود نیز ناظر باشند و قمر متصل بنحسی باشد پس این اتصال
دلیل ضرر و بلا و شدت حزن باشد مگر آنکه بعد از سفرش بر این ناخوشیها دلالت کند
سعود بر رجوعش مثل بدنش و این رجوع وقتی باشد که شمس بتربیع یا موضع خود یا بموضع خود برسد و قمر از
با تربیع موضع خود یا موضع خود برسد قمر در ابتدای سفر اگر طالع باشد دلالت کند بر طول سفرش
خاصه اگر بیت زحل یا حدش باشد زحل صاحب طالع اگر در بیت النفر باشد دلالت کند برآنکه
در سفر قصد دوباره زحل یابد زحل و مشتری که قندی باشند در راجع دلالت کنند بر طول مقام
در سفر و با تو کواکب سبکتر باشند بر اندازه حرکات آنها فصل ششم در دانستن حالش در قلعه و در
دا قامه او و برگشتن وی نظر کن نیز از برای سرعت آمدنش و بطء آن از ساعتی که مسافر از بلد

مقصود

مقصود و میشود پس طالع وقت بر آورت کن یکی از صاحب برج ثانی پس اگر راجع باشد دلالت
کند بر سرعت رجوع بغیر روا شدن حاجت و بالعکس پس از آنکه فرصت بیابد از برای چیزی از ارباب حاجت
خود و اگر در نطاق ثانی از رجعتش باشد پس بر گردد بسیار زود و دیر نکند و بیاید صاحب خود را
بعد از نا امیدی و اگر مستقیم باشد و سعود بوی ناظر دلالت کند بر روا شدن حاجتهای وی
و رجوع او با سلامتی و غنیمت و اگر شرقی باشد زود و اگر مغربی باشد فی الجمله بطی و اگر در طالع
باشد یا عاشر یا ماء و غیره دلالت کند بر صحت و سلامتی و کامرانی و اگر در هفتم باشد دلالت کند
بر سختی و منازعه و دشمنی که از آن نجات یابد و اگر در نهم یا در سوم باشد پس درنگ کند در آن
بلد یا آنکه از آن سفر کند بغیر آن و اگر در وتد رابع باشد و نحسی بوی ناظر باشد یا مقارن پس این سفر
آخر سفرش باشد و بیم مرگ باشد بر وی در آن مکان و بهر صورت رجوع کند و اگر مریخ مع قمر باشد
یا عطارد و مریخ از هفتم بوی ناظر باشد پس برسد باو جراحتی و شکستگی و شاید سنگ او را از مکان
گیرد یا امر ناخوشی پس اگر قمر در نیوفت رابع باشد از این بلیّه بمیرد و اگر در وتدی دیگر باشد
این سختی و شکستگی اثرش باقی ماند در جسد او و اگر بجای مریخ زحل باشد دلالت کند بر درنگ و تأخیر
در این سفر و بر آنکه بروی افترا بندند و او را قذف کنند و نسبت بامور ناخوشی دهند تا آنکه میرد بوی
برسد و او را بزنند و مالش تلف شود پس اگر مریخ که مذکور شد در قوس باشد و قمر که مجامع رب النار
در قوس باشد برسد بوی ضرر و جراحتی با سوختگی و بسا که به ناظرات از سعود و نحوس پس حکم کن
در این باب چنانچه وصف شد در باب اول و دیگر نحس مریخ که منحوس شد در آن قمر پس اگر نحس
در برج چهارپایان باشد پس این ضرر از درندگان یا چهارپایان برسد و اگر برج آتشی باشد

از آدمی و اگر ناظر باشد مریخ بقمر و سعدی ناظر نباشد پس بوی برسد گزندی که از هلاک و شکستگی
در تنگی برجو هر برجی که در آنست پس اگر این نحس که گفته شد سعدی ناظر باشد خواهد بود از برای
آنچه ذکر شد از سختی و رنجی و آن مرض و خستگی و جراحت را زوالی باشد و اگر ناظر نباشد باقی ماند
این ناخوشی تا بمیرد فصل نهم در تدبیر حکم اهل شهر بر سفر و مسافر و غایب گفته است ارسطاطالیس که هرگاه سوال
کنند از تو از مسافر این با آنکه … مسکوجب پس … از صاحب طالع و دلیل مسئول پس اگر دلیل
مسئول صاحب بیت السفر باشد و صاحب بیت طالع یا بجهت یا وجه بشرف یا در … ان از طالع باشد پس سوال
از سفر باشد و اگر … یا فی حظ اثنا عشریه دلیل یا در بیت السفر از سفر برسد و اگر صاحب طالع را
در بیت السفر و صاحب خانه قمر را در طالع یافتی و یکی از آن دو دلیل باشد از سفر برسد و اگر
دلیل را در طالع یافتی و طالع بجهت رب بیت السفر باشد یا صاحب شرفش یا وجهش یا در … از سفر برسد و اگر
دلیل را در بیت السفر باشد یا در بیت السفر باشد یا صاحب شرفش یا … از سفر برسد و اگر دلیل
با رب السفر باشد یا در بیت السفر از سفر برسد و اگر طالع باشد یا دلیل با سهم السفر باشد یا حظ اثنا عشریه
آن در بیت السفر باشد یا با رب السفر از سفر برسد و اگر طالع بجهت … یا در … یا وجه رب السفر باشد
و قمر با رب السفر در طالع باشد … دلیل باشند یا آنکه دلیل … باشد لکن … با سهم السفر باشند
از سفر برسد … و … باشد دلیل … و اگر قمر با رب السفر باشد یا در بیت السفر
باشد و سهم السفر در طالع باشد از سفر برسد و اگر قمر چنین باشد و دلیل باشد یا در رب
السفر در … قمر باشد یا … و طالع … رب السفر باشد … از سفر باشد و اگر قمر
دلیل باشد … سهم السفر … باشد از سفر برسد و اگر دلیل در بیت السفر باشد و … طالع …

السفر

السفر باشد یا رب الطالع در … رب السفر باشد از سفر برسد و اگر دلیل در حظ اثنا عشریه
… در بیت السفر باشد از سفر برسد و اگر دلیل در طالع باشد و میانه وی و بیت السفر … باشد
از سفر برسد پس هرگاه و … از سفر برسیده و خواهی که بدانی که مسئول عنه غایب است یا مقیم … او
سفر دارد و خواهی بدانی که حال او چیست پس اگر دلیل طالع دلالت کند بر سفر و مستقیم السیر باشد
و اگر دلیل در طالع چهار نوع تواند بود اول آنکه در غیر برج غربت خود باشد یعنی برجی که در آن … باشد
داشته باشد و از آنجا منتقل بغربت شود و دوم عکس این و ثالث آنکه از غیر غربت بغیر غربت رود
و رابع آنکه از غربت بغربت رود اگر بحو اول باشد پس مسئول عنه از اهل و خانه خود برآمده
در سفر است و اگر ثانی باشد بسوی اهل خود برگردد و اگر ثالث باشد مقیم باشد و اراده سفر دارد
و اگر این حال و با وی نحسی باشد در عقب آن جدا باشد و از نزد اهل خود دور است و اگر این
نحس در پیش وی او باشد بخاطر آورده رجوع بسوی اهل خود را لکن رجوع نمیکند و اگر رابع باشد
و با وی نحسی باشد در راهی باشد خارج از اهل و وطن خود و … اراده غیر وطن دارد و اگر آن نحس
در پیش او باشد پس بخاطر آورده سفر بسوی غربت … غریب باشد لکن سفر نکند و اگر دلیل … محل
باشد در عقب نحس یا پیش روی آن پس سفر کند مگر آنکه پیش روی نحس باشد و قوی باشد
بنهایت قوت و … و … داشته پس … سفر کند و اگر دلیل راجع باشد … اول پس …
شده و اراده در … ان دارد و اگر نحسی با وی باشد امر سخت تر … باشد و اگر
بحو ثانی باشد پس او در … یا گریخته و … رسد و … پیش دارد که بسوی یاری
رود پس اگر با وی نحسی … یا ناظر باشد پس … باشد برای مسافر و اگر بحو ثالث باشد

[illegible]

پس مخالف باشد و در میانه معارف خود دیگر دد و بخاطر آورده سفر بسوی غیر غربت را خواهد
خواهد کرد پس اگر نحسی در عقب آن باشد بر کشد بسوی غربت و اگر نحسی در پیش روی آن باشد
بخاطر کند از عزم سفر لکن سفر نکند و اگر بجزو رابع باشد پس در راهی باشد متحیر و راه گم کرده و حیران شد
بگمارد و اگر با وی نحسی باشد پس بد بیند و اگر در پیش بود باشد پس النحس مسافرت در راهی
که گم کرده و اراده خروج دارد بسوی غربت و نتواند برود و اگر دلیل منحوس باشد و بجزو اول باشد
پس در میانه اهل خود اقامه کرده و بیرون نمیرود و بخاطر آورده که بسوی غربت سفر کند لکن
نمیکند پس اگر نحسی در عقب آن باشد پس در زندان و بند باشد و بخاطر کند امید که با بند
از زندان برآید و اگر این نحس که در عقب آن باشد فلکش فوق فلک دلیل باشد بخاطر آورده
که فرار کند پس بندش محکم شده و اگر فلکش تحت باشد بخاطر آورده که برود لکن در تنگ گشته و اگر
نحس در پیش روی دلیل باشد از او فرار کند و لعبد او را بگیرند و اگر بجزو ثانی باشد پس او در زندان
باشد و غریب و اراده فرار کرده بسوی اهل خود و نتواند و اگر با آن نحسی باشد پس بد باشد
و اگر بجزو ثالث باشد پس اقامه کرده در اهلش باشد زندانی و اراده کرده که بسوی اهلی
دیگر که او را باشد او را او برود و اگر بجزو رابع باشد پس غریب و اراده کرده از آن غربت
بغربت دیگر رود و نرود و اگر قمر دلیل باشد و تازه نرسیده باشد و بجزو اول باشد در قریها
و املاک خود از جای بجای میرود و بخاطر آورده که بسفر حتی برود و خواهد کرد و اگر نحسی در این
وقت در عقب آن باشد پس بر میکشد بسوی غربت و اگر در پیش روی آن باشد و قمر اقوی
باشد از نحس هنوز نرفته و لعبد خواهد رفت و اگر نحس اقوی باشد پس نمیرود و لکن قصد رفتن

دارد

دارد و اگر هلال بجزو ثانی باشد و در غربت باشد و بسوی اهل خود میرود و اگر با او نحسی باشد
غربتش سخت تر باشد چه مثل شخصی که در بند شده باشد پس اگر نحس در پیش روی باشد و قمر از آن
اقوی باشد هنوز به راه نیفتاده و لکن خواهد رفت و اگر نحس اقوی باشد پس محبوس باشد عاجز از آنکه
بخواهد برود سفر بسوی اهل خود و اگر هلال در احتراق باشد و در منعم و بجزو ثالث باشد پس محبوس
باشد یا کسی که مختفی شده و از جای بجای انتقال کند و اگر در این حال بری باشد از محاق
پس از قریه بقریه که متصل بزمینی که ملک او است میرود و اگر در این حال هلال نحسی باشد از عقب
وی میرود و از قریه بقریه در آنچه خود دارد و در غیر آنچه دارد و اگر این نحس در پیش روی قمر باشد پس
اگر قمر اقوی باشد در میانه اهل خود باشد و قصد کرده که برگشته بسوی اهل خود و خواهد رفت و اگر
نحس اقوی باشد چنین باشد لکن نخواهد رفت و اگر قمر دلیل بود و تمام باشد و بجزو اول بود باشد
بیرون رفته از اهل خود بسوی غربت و رسیده و بسوی ایشان پس قصد اقامت پس اگر نحسی در عقبش
باشد بخاطر او نکه بسوی غربت رود پس اگر نحس اقوی باشد خواهد رفت و اگر قمر اقوی باشد
نرفته است لکن خواهد رفت و اگر پیش روی قمر باشد نحس پس نخواهد رفت و اگر قمر دلیل که تمام
باشد بجزو ثانی باشد بیرون میرود از موضع غربت بجای که او را آشنایان باشد و اگر قمر جای دیگر
باشد بجزو ثالث بیرون رفته بسوی اهلش و بسوی ایشان رسیده و اقامه نموده پس اگر نحسی در عقبش
باشد بخاطر آورده سفر را و خواهد رفت و اگر نحس در پیش روی آن باشد پس در حالت سفر باشد
و عبور میکند و بر میآید و اگر قمر در این حال باشد و بجزو رابع باشد پس بیرون رفته از بلاد غربی
بسوی بلاد دیگر در غربت پس در آنجا اقامه کرده پس اگر نحسی در عقبش و اقوی باشد از قمر بجای

اورده میر بسوی غربت مرا و بخواند کرده و اگر حس بیش روی قمر باشد بنجاها او را ورده که سفر کرده بنجوم
رفت و اگر قمر دلیل ناقص النور باشد بعد از تمامی بنجو اول باشد یا ثانی یا ثالث یا رابع پس بران
بخوبت که ذکر رفته در رفتن بسوی سفر و سیر کردن به نقصان نور قمر دلالتش بر سیر اقوی باشد از استقبال
ان و اگر قمر در حالت محاق که عقب شمس بود باشد بنجو اول باشد پس محبوس باشد در میانه اهل
که او را محبس میبرند بسوی غربت و اگر بنجو ثانی باشد محبوسی در غربتی باشد که او را میبرند همین بنجو
بسوی مفارقت او و اگر بنجو ثالث محبوسی باشد از اهل زندان که او را از جایی بجایی نقل
میکنند و اگر بنجو رابع باشد محبوس بود در غربت که او را از دیار بسوی غربت میبرند و نظر کن
تر او با سفر بسوی برج طالع و شهادت ان به اگر منقلب باشد پس سوال عنه بسفر رفته اگر ثابت
باشد بسفر نمیرود و اگر ذوجسدین باشد سفر کرده و بمقصود نرسیده و رجوع کرده پیش از انکه
بمقصود برسد دانستن انکه مسافر شب بیرون رفته یا روز پس نگاه کن دلیل و برج ساعت طالع و صاحب
لیلی باشد شب بیرون رفته و اگر نهاری باشند بروز و اگر مختلف باشند پس حکم بر آن کن
که شهادتش بیشتر باشد و در دانستن ساعت خروج نظر کن بصاحب طالع که کدام ساعت باشد
اگر از ان عتبهای اثر روز و در دانستن ایام غیبت نظر کن بصاحب حد و درجه طالع حتی در زیر رسول
پس در روزی که منسوب بان کوکب باشد سفر کرده و نظر کن بصاحب طالع اگر در اول
برج باشد در اول روز سفر کرده و اگر در اخر برج در اخر روز ان شاء الله تعالی قول اکندی
در مابانیت مقصد هرگاه سوال شد از سفر که ایا تمام شود یا نه نظر کن بتسبیع قمر و صاحب طالع
متصل باشد بصاحب نهم یا سوم یا برج دوم ساقطا باشد از اوتاد و یا خدمه انفعالات

داره

دارند به سفر و اگر صاحبات یکجا شوند در اوتاد در دلیل الاوتاد باشند و صاحب طالع با قمر متصل
باشند بعض از دلیلهای سفر که مذکور شد پس اتصال صاحب طالع و قمر بان اوله و بوهم ما بانجم
که سفر تمام نشود تا انکه کوکبی از شکلی در ان نیابد لکن با دلیل نشود تمام نشود پس هرگاه دلالت کرده
دلیل بر سفر و خواهی وقت را بدانی پس القدر شماره در جهاری اتصال باشد به ساعت یا روز
یا ماه یا انکه در نزد او مهای این کوکب باشد بسوی جزو طالع یا بسهم السعادة یا خروج کوکبی که
باشد از شعاع یا انتقال صاحب طالع یا قمر از برجی که در ان است برجی دیگر یا منتقل شده باشند
یکی از اینها بسهم السفر پس در این اوقات امید سفر باشد و اگر سوال شده از حاصل سفر و دانستن اگر سفر
کرده نظر کن که در اوتاد چه کوکب باشد پس اگر در طالع سعدی باشد او را خیر و خوبی باشد بخش
از خروجش در نزد ابتدای سفر و اگر در عاشر باشد این خیر و خوبی بوی رسد در سفر در حالی که مرده
و اگر در سابع باشد در جای مقصود برسد و اگر در چهارم در راه وقت برگشتن بسوی منزل او و اگر
این سعد مشتری باشد پس آن خیر مال و ثروت باشد بر اندازه بوت صاحب بخش و ملک ان فلک
پس اگر رب البخش شمس پس از جانب سلطان یا ملکی بوی این خیر رسد یعنی یا صیدی بیدا
کند یا کهانتی کند و اگر زحل باشد پس از زمین و امور قدیمه و زینتها نفعی بوی رسد و اگر مشتری
صاحب بیت باشد پس از دین ارباب مذهب و ولده اهل خیر و اگر زهره باشد پس از زنها
و فرح و لهو و یا گرفتن و اگر قمر باشد از خادمان و رسولان و قاصدها این منفعت بوی رسد
و اگر سعدی که در عاشر است زهره باشد میرسد خیر بوی در سفر با این که حکم فرح و سرور یابد و جبر
با زینت و رونق و نیکو و خوش منظر یابد پس اگر صاحب زهره بخش باشد از جانب سلطان

و چنانکه وصف گوییم در خصوص امر سلطان در باب مشتری و چنانکه ذکر کردیم در باب مشتری حکم کن
در بابت کواکب و همچنین اگر سعد در سابع باشد آنچه گفتیم از منفعت بوی در بلد مقصود برسد مثل
آن اسباب که مذکور شد چنانکه گفته شد و همچنین نحس سعدی در رابع یا در طالع مثل الحکم مذکور
شد حکم کن و اگر نه در رابع و نه در عاشر سعدی باشد ولکن در میانه سابع و عاشر باشد
پس بگوی که این خبر میرسد بوی در نصف راه که در طرف بلد مقصود باشد و مسافت تا بلد
مقصود باشد از وی اقرب باشد از سابع و اگر در میانه طالع و عاشر باشد میرسد این خبر و منفعت
در نصف راه که در جانب بلد خود شخص باشد و مسافت میانه وی و بلد شخص مثل بعد سعد باشد
از طالع و اگر سعد در میانه طالع و سابع باشد پس باندازه بعد آن از طالع و سابع مقدار آن
مسافت باشد از بلد خویش تا بلد مقصود و حکم کن بر حکم طبایع کواکب و مواضع برجهای آنها .
در فلک و در هر موضعی از فلک دلالت کند بر موضع طبیعت برج و جنس آنچه از آن جمله مثلا بگوییم که اگر
کوکب از نحوس باشد و صاحب دوازدهم باشد و زحل بود بروی بیم مرض سردی باشد یا مرض
یابسی و اگر برج حیوان و منسوب بحیوان نیز باشد چون نیمه آخر قوس یا ثور باشد یکی از جنسی باشد اگر
و حیله‌گران و مانند آنها بیم باشد بروی و اگر بجای زحل مریخ باشد چنانکه گفته شد صاحب
دوازدهم بود بروی بیم ضربهای عماره باشد یا دزد یا ضرب یا ترسهای از برکسان و دیار از روی
خوف باشد یا از آب یا ارض یا هوا چون مار و عقرب و زنبور و مانند آنها و اگر بجای
مریخ عطارد باشد و مناظره زحل باشد یا ممتزج با وی و در خطوط آن خواهد بود این خوف بروی
از ظلمه و منقلبها و بحث جنبهای ناخوش و اگر امتزاج یا مناظره وی با مریخ باشد این خوف از اسباب

را ابرتابان

را ابرتابان و بندکان و کیسه‌بران و مانند اینها باشد و اگر عطارد ممازج زهره باشد برسد
این خبر از منسوب زنها لهو و شراب بواسطه خویشان که او را باشد و ایشان بطریقه دشمنان
با وی باشند یا بواسطه مهتری که او از آن پدید آمده چون صید مادری و صید پدری و اگر ممازج مشتری
باشد رنج و ملال و کرامت بوی رسد بواسطه آن اشخاص که مذکور شد و اگر ممازج قمر باشد
میرسد بوی کسب و قیمت اموال بواسطه قومی که در زدی قاصدان و رسولان از جمله خویشان او
که در میانه دشمنان باشند یا از جمله شخصی که اصل و نسب او از تهمت و اگر ممازج شمس باشد برسد
بوی بجاه و بزرگی مرتبه و فرح و بهجت و غنیمت از جهت صید کردن یا جامه شستن یا کهانت بواسطه
آن اشخاص که مذکور شد و اگر کوکبی که منحوس میکند یا سعادت میدهد از برای اصحاب طالع صاحب
یازدهم باشد پس حکم کن بر مثل آنچه که مذکور شد مگر آنکه این از جهت یاران و امیدواری
و اعوان سلطان یا کسی که بوی تعلیم صناعی کند و همچنین اگر صاحب دهم باشد پس حکم مانند آن که گفته
که گفته شد بواسطه صناعتی یا مادر یا بواسطه سلطان و اگر صاحب نهم حکم همین طریقت مگر آنکه جمیع
اینها بواسطه امور دینی و کار قاصدان و رسولان و سفر و نقل و حرکت باشد و اگر صاحب هشتم باشد
حکم بر همان نحو است مگر آنکه بواسطه میراث و ربح تجارات و اموال زنها و خصماء و غیر این باشد و اگر
صاحب هفتم بود همان طریق حکم باشد مگر آنکه بواسطه اضداد و عاملین باشد یا امری که قصد کرده
در بلدی که بسوی آن مسافرت میکند یا بواسطه اضداد و عمال بندکان یا نذر و صدقات
و اگر صاحب ششم باشد حکم همان نحو است که گفته شد مگر آنکه بواسطه بندکان باشد یا آنکه بنده
حرامی یا تری تحصیل کند یا مرضها و زمین‌گیری و امور دناک و قتو نها یا برادران برادران

یا مال اولاد و اگر صاحب پنجم باشد حکم همان نحوست که مذکور شد مگر آنکه بواسطه فرزند در هلاک اولاد یا پدران
یا مادران زنها و اگر صاحب چهارم باشد حکم همان نحوست مگر آنکه از جانب پدران باشد یا بواسطه
مال برادران یا مال اعدای او یا مال نحو حرکت یا بواسطه املاک و امور قدیمه و اگر صاحب سیوم
باشد خواهد بود این از جانب برادران او سفرها و نقل و حرکت و اعدای او و اگر صاحب تاسع
خواهد بود این از جهت مال یاران برادران و اگر در درجه طالع در درجه مشتری باشد خواهد بود در نزد
اهل بلد مقصود محبوب و معظم و مقبول القبول در روشناس و وجیه و اگر زهره صاحب درجه طالع باشد
خواهد بود در نزد اهل بلد مقصود محبوب القلوب معشوق الطبایع محبوب القرب و دیده خواهد گشت سرور
و شعف خاصه که زهره ناظر صاحب طالع باشد و اما آنچه دلالت میکند بر آن مشتری اگر وتدی
باشد از جانب بزرگان تجرع خواهد بود و اگر در زایل اوتاد باشد از او ساقط خواهد بود و اگر
مشتری ساقط باشد خواهد بود این خبر از جانب کوچکان و سفله و بجهت کمان و همچنین بگوی در باب
زهره پس نظر کن صاحب چهارم و صاحب قمر و متصل به قمر پس نظر کن که سعود باشند یا نحوس و قوی
در وتد یا زایل اوتاد یا آنکه ضعیف باشند و ساقط یا راجع باشند یا مستقیم یا شرقی باشند یا غربی یا تحت
الشعاع یا در حد خود باشند یا در غیر حد یا خطهای خود باشند یا در غربت پس بگوی بحسب الحکم من
در باب عاقبت سفر وی باذن الله تعالی و اگر در رابع سعدی باشد یا صاحب قمر یا متصل به قمر سعد
باشد میرسد بوی خیر و منفعت در عاقبت سفر و امرش بر طبع آن سعد طبع خانه وی در فلک
بر آن طریق که بیان کردیم در ما که عارض میشود او را در راه و بلد مقصود و اگر نحسی باشد
میرسد بوی مکروه در عاقبت امرش بر طبع آن نحس و خانه وی در فلک بطریقه که وی بآن علم

باشد

باشد و اقوی بود و اگر یکی از او و ثالثه عاقبت راجع باشد حیرانی او را عارض شود و امرش مختل و مختلط
شود و کارش بسته شود عاقبت امر و اگر مستقیم باشد حکم بر ضد این باشد و اگر دلایل جمیع مستقیم باشند
جمیع امور وی با استقامت باشد و محکم و پسندیده شده و اگر کوکبش راجع باشد بگوی در تنگی
کار و حیرت چنانکه گفتیم در راجع و اگر مستقیم باشد بگوی با استقامت در جمیع امور چنانکه گفتیم در مستقیم و اگر
جمیع ادله شرقی باشند پس حکم کن در ظهور و آسانی آنچه دلالت میکند بر آن کوکب و اگر شرقی باشند
بطیء و جسد و همچنین حکم کن در مغربها بضد آنچه مذکور شد ان شاء الله تعالی و همچنین حکم کن در باب اوتاد
که در اوتاد و زایل اوتاد باشند به ثبات و صحت و راست شدن کار و حکم کن در باره سواقط و زوایل
امور گرفتگی و انقباض و همچنین او در بابها آنکه در حیف باشند بسر او داری آنچه دلالت میکند بر آن
و بر آنکه اعاقت یا بد و در باره آنکه در حیف بعدم استحقاق و دوری از منهیات ان الله تعالی پس
اگر خواهی که بدانی که طول میکشد این سفر زود بر میگردد نظر کن بدلیل سفر که مستولی باشد بر مرتبه
پس اگر سریع السیر و مغربها باشد بسرعت سیر میکند و در عقب باشد و اگر بطیء و شرقی باشد در غربت
سیر کند لکن تعیش در آن السفر کم باشد و سفرش طول هر شد و نظر کن بمنازج دلیل مذکور به دلالت زودی
در این حالات که مذکور شد مثل دلالت دلیل در وقت برگشتن از سفر و منصرف شدن دلیل به زودی دلالت
این حالات مثل آنچه مذکور در وقت رفتن بسفر اعلا ابتدای آن و انتهای آن بگوی ثبات لیکن
بصاحب هشتم و کثرت مطالع آن یعنی اگر در برج ثابت و کثیر المطالع باشد دلالت کند بر طول اقامت
در بلد مقصود و اگر در برج ذی جسدین باشد از سفری بسفری نقل کند و اگر در منقلب بود شاید باشد
برگشتن او از سفرش باذن الله و نظر کن هر گاه دیدی دلیل سفر را راجع یا متصل بصاحب طالع یا کوکبی

راجع باشد یا دیدی قمر را متصل بکوکب راجعی بهم باشد که سفر بهم خورد و رجوع کند پیش از رسیدن
بسوی بلد مقصود پس اگر دلیل انتقاض سفر و برگشتن سعد باشد دلالت کند برآنکه این برگشتن بجهة خیر
و منفعت باشد و اگر نحس باشد از جهة شر و مکروهی باشد بر اندازه طبیعت کوکبی که دلالت کند بر انتقاض
و برج آن کوکب و موضع خانه وی از فلک و اگر صاحب سابع سعد باشد و قبول کند صاحب
طالع را بنظر مودت دلالت کند برآنکه منفعت و خیر برسد بوی از بلد مقصود پس و اهل آن بلد و دوستی
ایشان و حرص ایشان بر منفعت رسانیدن بوی و اگر باشد صاحب سابع سعد و قوی و ممازج
صاحب طالع لکن صاحب طالع را قبول نکند میرسد از ایشان خیر و منفعت بمسافر بر اثبات و علم
رضای ایشان و اگر صاحب طالع قبول دلیل سابع را میرسد خیر از ایشان بوی لو لا طمع صحبت داشتن
او از برای ایشان و حرص او بر آنکه ایشان را خیر او بر خیر رسانیدن بدانند؟ و اگر صاحب سابع نحس باشد
و ممازج وی باشد صاحب طالع بنظر مودت میرسد بوی خیر ایشان الا بعضهای بد و عسر رسید بدو و اگر
صاحب نحس باشد و ممازج وی باشد صاحب طالع بنظر عداوت یا مقارنه میرسد شر ایشان بوی
بر اندازه قوت آن و موضع آن و احوال وی و اگر صاحب طالع منحوس کند صاحب سابع را میرسد
با اهل آن بلد از دست وی بر اندازه وقت و موضع و نظر کن و بجد در سابع پس اگر حسن سعد باشد
بواسطه انحراف آن بلد و مشهور عن بوی این امور رسد و قوت ایشان بر اندازه قوت و صاحب
باشد و اگر نحس باشد ایچ از ایشان میرسد بوی بر اندازه قوت و ضعف صاحب او احوال
وی باشد انشاء الله و اگر ارباب مثلثه سابع مقبول باشند خواهد بود احوال او در آن بلد خاصی
باشد که کفایت امور کنند و ناصح باشند و خود در آن بلد محروس باشد از آفات و بلیات باذن الله

تعالی

تعالی و خاصه صاحب طالع بری باشد از نحوس و همچنین صاحب سابع و اگر ارباب مثلثه سابع ساقط
باشند دلالت کند بر ضعف احوال او و ضعف آنکه بر او اعتماد کند و در باب منفعت و مساعدت دفع
کردن اثر از او وی و خاصه که صاحب طالع و ارباب مثلثه طالع ساقط باشند پس نظر کن تا طالع اگر
ذو جسدین باشد یا صاحبش در برج ذو جسدین باشد و در آتش بوی ناظر باشد پس سفر …
شود یا عارض شود بعد از این سفر سفری ما سفر خاصه که صاحب طالع در مایل اوتاد باشد و اگر در بیوت
ساقطه باشد پس … از این سفری کرده حمل این سفر و بیان میکنیم اکنون … توجیه مثال که اعتبار
کنی باینها در مسایل حساب کردن از قواعد شهود سفر و شهود اقامت بدانکه شهادت صاحب طالع اقوی
باشد از شهادت صاحب بیت السفر و شهادت مریخ و قمر مساوی است مگر آنکه یکی از اینها شهادت
دهند در طالع و بیت السفر پس در این حال … شهادت این زیاده شود بر شهادت دیگری بسفر
یا آنکه یکی از اینها در نهم یا یازدهم باشد از طالع پس شهادت آن بر دیگری … و بدانکه قمر را
دو شهادت باشد یکی موضع وی در بیوت و دیگری اتصال و انصراف او … و …
دلالت کند بر سفر و دلالت … بر اقامت قوی باشد و مقارنه … پس شهادتش در سفر و اقامه
یکسان است … در برج سوم و … شهادت سفر است و لیکن در برج نهم سفری
شهادت اقامت است و لیکن در برج چهارم شهادتش بر اقامه و سفر علی السویه مثال …
و کواکب را بر این نحو است که در این صورت نظر کردم صاحب طالع را … از راجع است و ساقط
و دلالت نکند بر سفر … در برج منقلب باشد و رب السفر … ساقط باشد … که دلالت میکرد بر سفر و قمر در برج …
بود و در موضعی که دلالت میکرد بر سفر و متصل بود برب السفر و آن در بیتی بود که دلالت نمیکرد بر سفر …



از برجش ۲ اگر رجع شود پس دلالت کرد بر رنج
در کار و بود رب الساعه نزد و در ربع ثابت
که دلالت میکند بر سوختن و زهره صاحب مثلثه
طالع ضایع شده بود از تحت الارض و از تحت
الارض بیرون میخواست خارج شود دلالت میکرد
با وجود غلبه شهادتهای اقامه بر سفر پس اگر کسی
میرانی سبب تعویق سفر را چون قمر و زهره صاحب مثلثه طالع در برج سفر جمیعا منصرف شده بودند
از مریخ پس دلالت کرد که تعویق بسبب [illegible] بود که در جهت منسوب واقع بود پس از جهه بودن مریخ
در بیت دیانات و تثبیت زهره صاحب مثلثه طالع دلالت کرد بر آنکه ایشان قومی باشند که میخواستند سوی
دین و عدالت و از جهه رجوع مریخ در این مکان و بودن شمس در بیت [illegible] دلالت میکند که ملک منزل



میکند در لشکرگاه ایشان و اگر ایشان
سبب قرب ملک از منزل خود بر شدند از جهه
بودن زهره صاحب [illegible] در طالع و قوت شمس
در سوم [illegible] دلالت کند بر ظفر ملک بر ایشان
و اگر ایشان کشته شوند مثال دیگر چون صاحب طالع ساقط شد [illegible] در ربعی که دلالت میکرد بر سفر
و صاحب ساعت نیز زایل بود از عاشر سوی تاسع در مکانی که دلالت میکرد بر سفر و قمر منصرف بود از [illegible] پس
مشتری و متصل بود بمقابله مریخ و هر دو در ربع دال بر سفر بود پس وقت را [illegible] که کی میشود

بلی

پس [illegible] قمر مریخ را که میرسد بمثلث رب البیت قمر و موافق وی میشد بعد از [illegible] پس دلالت کرد
بر آنکه سفر بعد از رنج روز باشد و از جهه رجوع مریخ در دوم طالع از غیر اینکه در [illegible] کوکبی باشد دلالت
میکرد بر آنکه درنگ میکند تا اگر رجوع میکند و وقت رجوع شمس وقتی باشد که شمس بموضع قمر در روز اول
حرکت برسد و از جهه انصراف قمر از مشتری که در برج عاشر است و اتصال وی بمریخ راجع در دوم دلالت
میکند بر [illegible] مسافت [illegible] او و مقصد [illegible] و اگر اتصال [illegible] بعد از طالع [illegible] دلالت
میکرد بر بعد سفر و اگر مریخ متصل بمستقیم میبود درنگ میکرد در [illegible] لکن رجوع شمس دلالت کرد در [illegible]



رجوع بدون قضای حاجت مسئله دیگر از سفر
یافتیم صاحب طالع را در موضع منسوب [illegible]
و در ربعی دلالت میکرد بر اقامه در [illegible] مشتری [illegible]
راجع در بیت الاخوه در ربعی که دلیل [illegible] سفر بود
و قمر در طالع بود تحت الارض و در ربعی که دلیل [illegible]
بود مقبول بود در مکان خود و منصرف از [illegible]
مریخ [illegible] پس دلالت کرد قبول او و انصراف مذکور بر سفر و رب الساعه که عطارد است در بیت السفر
بود پس این تردد دلیل شد بر سفر لکن از جهه آنکه موضع صاحب طالع در یازدهم بود و غیر مقبول بود
دلالت میکرد بر تعویق [illegible] مقصود وی از جهه [illegible] و [illegible] محل مریخ بیت الاقتدارات
بود و چونکه زهره با مریخ بود [illegible] قبول میکرد زهره و مریخ را دلالت کرد بر آنکه [illegible]
باشد که با او موافق نباشد چه زهره صاحب بیت الازواج باشد پس نظر کردیم که یک کوکب [illegible]

برنهره منظر قوی پس یافتیم از مشتری که از بیت الولد موضع وی بود تا حوالی قسمت دلالت کرد بر آنکه

این قلت موافقت و نشر او بسط فرزند آن زن باشد و چون مشتری در برج ذو جسدین بود دلالت میکرد

بر آنکه از برای آن زن دو پسر شد از غیر سال و از جهت نظر عطارد و صاحب بیت مشتری و صاحب طالع مشتری

هم مشتری دلالت کرد بر آنکه والدین دو پسر از سایل مشهور تر باشد و ذکر امر زن از جهت اجتماع زهره و مریخ بود

پس خواستیم وقت سفر را معلوم کنیم پس گفتیم که بعد از ده روز بعد از مسئله سفر کند شماره درجات میان طالع



قمر در برج منقلب **مسئله دیگر** در سفر یافتیم

طالع را ... مریخ صاحب ... در ... که

که دلالت میکرد بر سفر و یافتیم قمر را ... صاحب بیت

سفر و در وقت ... و در ربعی که دلیل سفر بود اتصال ...

... پس مریخ پس تسدیس ... بر ... بود در برجی

بود و ... مکانی که دلالت میکرد بر ... حال

... پس ... قوت نداشت ... و بود قمر متصل بصاحب طالع پس دلالت کرد بر سهولت امر و متصل

هر چند نحس باشد لکن چون صاحب طالع ... بود و صاحب

در ربع ... پس ... که شهادات سفر ... بود به قمر و چندین شهادت بود دلالت کرد بر تمامی سفر

آنکه در آن تعویقی و رنجی باشد از جهت انصراف قمر از نحس و اتصالش بنحس بغیر قبول و از جهت آنکه ...

میانه قمر و مریخ متصل بود و ... بود در برج منقلب ذو جسدین در ربع ... دلالت کرد بر سفر بعد از ده روز

مسئله دیگر یافتیم زهره را در طالع که ... از تحت الارض ... ربع ...

نظر مشتری

نظر مشتری و صاحب طالع زایل از عاشر و بیت السفر و قمر رب السفر در ربع اقامه بود ... از ...

زحل بود و آن در ربع سفر بود و اتصال ... دلالت کرد بر سفر و چون مشتری ... بود دلالت



کرد بر اینکه سفر موافق ... مقصود

برای ... چون مریخ صاحب طالع ...

صاحب ... بود و همچنین ...

بطریقی نیکو دلالت کرد بر ...

... و چون وی ...

و چون ... عطارد بود دلالت

کرد بر آنکه ... و آنکه ...



... بود ...

در ... و امور ...

قمر رب السفر و مریخ صاحب طالع ... دلالت

بر آنکه سفر بعد از سه روز دیگر باشد **مسئله دیگر**

یافتیم صاحب طالع را در ... در ربعی ...

میکرد بر سفر ... اتصالش او را ... مشتری ...

در ... که دلالت میکرد بر سفر و در بیت السفر واقع شده بود بعد از آن متصل شد برب السفر ...

در مکانی بود که دلالت میکرد بر سفر و صاحب سهم در ربعی بود که دلالت میکرد بر سفر ...

زهره بود و اتصالش حیثیت زحل صاحب سهم السفر بوده در مکانی بود که دلالت میکرد بر سفر پس
از جهت زایل شدن تهای سفر با قامت حیثیت مریخ که ان بر برج السفر است و در ربع و دال بر سفر است دلالت کرد
بر سفر لکن در ان نه آنجا امر مباشد از جهت طلوع زحل و دلیل و نظر کردن مشتری و مریخ لطالع پس چون آن
برقی که زهره صاحب سیوم که رب السفرات در بیت زایل که در دو از دهم باشد و داخل بود و چون قمر
از ربع با بطالع ناظر بود بر زحل بنظر دشمنی نظر الکفاره و همچنین اتصال کمتر مشتری با خیر قبول بود دلالت کرد بر تعویقی
در مقصود و دوری و قلت خیر و کثرت اضطرابات و برگشتن وی یا زحمت و خطر او باشد و چون شمس

النظر فی الغایب

ناظر باشد مشتری در برج دو جسدین باب هفدهم از برای نظر کردن در سوال از غایب و حالش
و آمدنش و این را فصل فصل اول در دانستن مواضع دال بر آنچه منسوب بغایب دوم در دانستن آنکه
غایب چه حاصل کرده و امرش بکجا رسید سیوم در دانستن آنکه غایب در چه ساعت غایب شده
چهارم در دانستن آنکه غایب زنده است یا مرده پنجم در دانستن مرض و صحت او ششم در دانستن انتقال
غایب از سفری بسفری هفتم در دانستن آنکه غایب در کدام جهت باشد هشتم در دانستن آنکه غایب می آید اگر
باشد و چه باشد عاقبت امرش نهم در دانستن وقت آمدن غایب فصل اول در دانستن مواضع دال
بر امورات و اسباب غایب بدانکه سوال از غایب مختلف میشود پس مختلف میشود بحسب سوال
مواضع الدلالة چه سایل اگر بوده باشد بسوی غایب زن او یا اهتمامی در امر وی باشد چنانکه
بمردی خبر میرسد که کسی مالی که او را امیر داده بوده دشمنه برده یا از سلطانی که او را انباشته باشد سلطان
و امورات وی بغربتی و بقصدی و بشرکت نیابت باری در امری پس اگر سوال باین نحو باشد
طالع و صاحبش همه را دلیل مسئول عنه قرار ده پس اگر سوال کسی باشد که مال را اخذ کرده و یا جای دیگر

محفوظ

محفوظ کن صاحب ثانی را یا ان دو کوکب در دلالت و اگر از سلطانی پرسد صاحب عاشر را با ان
دو کوکب مزاج کن و همچنین در سایر بیوت بدان الطریق که طبایع انها دلالت کند پس اگر سایل را
اهتمامی در امر غایب باشد و سوال میکند از غایبی که منسوب باشد بوی چنانکه گوید برادرم از سیوم
و صاحبش دلیل کن و اگر گوید فرزندم از پنجم و صاحبش و اگر گوید از جفت من یا شریک من از هفتم و صاحبش
و همچنین در سایر بیوت بر حسب نسبت اما پس نظر میکنی بقمر و صاحب طالع و طالع از برای سایل و از صاحب
بیتی که منسوب باشد با کار از ان سوال میکند از برای مسئول عنه و اگر سوال کند از آمدن غایبی که منسوب
بوی نباشد یا گوید که منسوب بمن و اهتمامی در امر او داشته باشد پس طالع و صاحبش و قمر و صاحب
ساعت او در غایب باشد و اظهر از قمر و صاحب طالع و مواضع او که مذکور شد دلیل حال غایب باشد
و آنچه امرش بان قرار گرفته و او تا دو رابعه و ربع متصل و اتصال او در این موضع کوکب دلیل آمدن

دانستن حال غایب

غایب باشد و آنچه امرش بان قرار خواهد گرفت و چنان خواهد شد و چهارم و صاحبش و صاحب
بیت قمر و صاحب مدبرش دلیل عاقبت امر غایب باشد فصل دوم در دانستن حال غایب
و آنچه تحصیل کرده و در حال غیبت و آنچه مراد کذشته نظر کن بدلیل غایب بتفصیلی که ذکر شد پس اگر صاحب
طالع مثلا دلیل باشد نظر کن که در چه موضع باشد و چه کوکب با آن باشد و کدام کوکب متصل باشد
و از کدام منصرف پس اگر منصرف باشد از سعدی یا کوکبی دلیل اثر خیر کرده باشد و ان اثر بیت
المال باشد پس غایب نه و مغنی حاصل کرده باشد خاصه که سهم السعادة و صاحبش اثر او شاهد کند
و اگر ان سعد صاحب سیوم باشد که دلیل اقارب است پس بگوی که اقارب اخذ کرده یا ایشان
مواصله کرده و اگر صاحب چهارم باشد بگوی که املاک گرفته و اگر صاحب پنجم باشد بگوی که فرزند پیدا [کرده]

کرده و اگر صاحب ششم باشد بیمار را تحصیل کرده و مانند ان و اگر صاحب هفتم باشد بگوی که صاحب علت شده
و مستفتی پیدا کرده و همچنین سایر بیوت بر این اندازه دلایل اتصال اگر منصرف باشد دلیل غایب از کسی
یا از انچه منحوس باشد اگر این دلیل بکوی که رسیده باوی کسی اثر از ازار یا این بیوت بر انصراف یافته و ضعیف
کرده هم و شریک کن شر را با دلیل و از ان شهادت بگوی چه ان اگر نیکو حال باشد و فاسد نباشد دلالت
کند بر صلاح حال غایب و اگر در هبوط باشد پس غایب در حبس باشد و همچنین اگر دلیل تحت الشعاع باشد
و نحس صاحب عاشر را بع باشد و اگر از برای صاحب طالع که دلیل اول انصرافی نباشد نظر کن که با کیست
بطالع و در بیت اتفاق بگوی که بوی رسیده چیزی از طبع ان بیت اگر دلیل مقبول یا سعود باشد این
چیزی بوده باشد و اگر چنین نباشد بکسی از جوهر این بیت بوی رسیده مثلا در ثانی اگر سعود باشد بگو مالی
تحصیل کرده و اگر منحوس باشد بگوی کمی بوی رسیده بسبب مال و اگر در هفتم باشد بگوی زن گرفته و همچنین
اگر منصرف باشد از زهره و اگر در ششم باشد و منحوس باشد بیمار شده و اگر سعد باشد بگوی از منسوبات
سعد این بیت چیزی بحصیل کرده چون بنده و مانند ان و اگر در دوازدهم سعود بود بگوی که چهار پایان
تحصیل کرده و اگر در ضرر رسیده از جانب دشمنان بوی رسیده و اگر منحوس باشد و در حبس یا هم و غمی باشد
یا او را خوفی باشد و همچنین ملاحظه کن در همه بیوت حال دلیل را و اتصال او هر گاه سوال از غایبی باشد
باشد که منسوب سایل بود چون پدر و فرزند و برادر و مانند ان پس نظر کن در بیت منسوب مسئول
عنه و طالع کواکب پس حکم کن بدین گونه که گفته پس اگر از برای دلیل انصراف نباشد نظر کن
که در کجا باشد از بیوت با نسبت بان خانه که انرا دلیل مسئول عنه قرار داده و استعانت بگوی مخبر
با دلیل باذن الله تعالی و هر گاه سوال از کسی باشد که سایل را اعتنایی و اهتمامی بخود ان نحوس باشد چنانکه

او را خبر رسیده که تحصیل مال او را امیده یا امات سازین نظر کن اگر طالع منقلب باشد دلالت کند بر منقضی
شدن این خبر و همچنین اگر قمر در بروج منقلب یا ساییر باشد یا متصل بکوکب ساقطی از طالع که
متصل برب بیت القمر باشد و ان در موضعی قوی باشد پس دلالت کند بر بطون خبر بغیر ان طریق که بوی
رسیده و اگر طالع ثابت باشد و اگر در بروج ذو جسدین باشد پس خبر صحیح باشد و اگر در بروج ثابت باشد خبر راست
بسر زمین خود و بسوی اهل خود در رفته و اگر در سایر او تاد یکی از ان دو باشد نظر کن بسوی آن برج
که منسوب بکدام جهت باشد بان جهت رفته و اگر در بیچکدام از اوتاد و بعدی نباشد نزد وقت
مسئله قبل در ان زمین که بوده اقامه کرده و اگر صاحب طالع و صاحب بیت السفر یکی از ان دو
در طالع یا عاشر باشد پس بوی او از ده بامدن و اگر هر دو یکی در دوم باشد مالی او را اضیب شده
که از آمدن او را مشغول کرده و در راهی شده بمقام خود و اگر هر دو یا یکی در ششم یا دوازدهم باشد آفتی
و شری و بلایی بوی رسیده و اگر این هر دو یا یکی در غیر این خانها باشد امر ش میانه باشد و در بر آمدن
وی در یک باشد و اگر صاحب طالع در برج منقلب باشد و این برج ظاهر باشد و فوق الارض پس
غایب حریص باشد به بر آمدن از ان سر زمین و اگر در برج ثابتی باشد و ظاهر بر آمدن بر آمدن بر وی
وی میسر نشود و اراده نکرده و اگر در برج ذو جسدین باشد و ظاهر پس حال باشد و خروج میسر نشود
و قمر اگر در وتد باشد پس غایب اقامه کرده و اگر در مایل الوتد باشد زود بر گردد و اگر در زایل
باشد بر بطوی بر گردد فصل بیجهن در دانستن وقت بر آمدن غایب که بشب بر آید یا بروز نظر کن
بدلیل غایب و قمر که از چه کوکب منصرف شده اند اگر انصراف از کوکب لیلی بود در شب بیاید و اگر از نهاری
بروز بیرون رفته پس نظر کن که دلیل غایب در اول برج باشد یا وسط یا اخر پس اگر در اول برج باشد

در اول روز یا شب برآمده و اگر در وجه ثانی از مثلث ثانی برآمده و اگر در وجه ثالث در آخر روز یا شب برآمده
انشاء الله فصل چهارم در دانستن حیات و ممات غایب پس اگر دلیل غایب و قمر تحت الارض باشد
و صاحب هشتم مناظر ایشان باشد یا منصرف شده باشند هر دو یا یکی از صاحب ثامن یا صاحب هشتم خانه دلیل
و قمر بدین صفت باشد یا قمر و دلیل دلالت کند بر موتش در جایی که منسوب باشد به آن صاحب هشتم
ملاحظه کن که آن غایب منسوب به صاحب هشتم موضع دلیل را ناخوش تر است اگر هستی با صاحب ثامن ناظر
باشد به دلیل و قمر پس اگر در این حال ناظر دلیل و قمر نباشد صاحب ثامن دلالت بر موت نکند لکن دلالت
کند بر خوف و پنهان شدن و ماندن آن و اگر هر دو فوق الارض ساقط باشند با صاحب ثامن
از ایشان پس زنده است و اگر در این حال صاحب ثامن ناظر باشد به هر دو از آنها ساقط باشند دلالت کند
بر موت و اگر سعود ساقط نباشند دلالت کند بر آنکه مشرف بر موت شد لکن بعد سلامتی یافته در طالع
هر گاه تحت الشعاع باشد دلیل صاحب هشتم باشد و انصراف و در آن نزدیکی واقع شده باشد دلالت کند
بر موت و اگر متصل شد دلالت کند بر آنکه میمیرد و همچنین بگوی در قمر و بدین طریق هر گاه دلیل غیر رب
الطالع باشد پس قیاس کن بر این طریق که تقریر شد در دانستن سایر حالات رب الثامن در طالع
یا رب الثامن بیت غایب اگر غایب منسوب به سائل باشد در آن بیت دلیل باشد بر موت غایب و ده
یا میرد و پیش از رجوع و همچنین دلیل غایب صاحب برجی که باشد هر گاه در هشتم آن بیت باشد دلیل
باشد دلیل موت باشد و اگر در [illegible] باشد و هستی دیگر ناظر باشد به دلیل غایب پس مرده است و اگر سعدی
در عاشر باشد و هستی ناظر بوی پس گو آمد مردم و قول [illegible] گفته است نظر کن هر گاه نحوس در هشتم باشند
پس سختی به غایب رسیده و ضرری و بر او خوف مرگ باشد و اگر صاحب [illegible] طالع در

ایدم

چهارم باشد از طالع یا در بیت چهارم یا در هفتم و هشتم و نحوس ناظر آن باشند و بسیار گفته
که اسم آن غایب باشد حرف اول آن محترق پس غایب مرده باشد و گفته است غیر از این
که نظر کن به ارباب مثلثه طالع اول و ثانی و ثالث چه آن ضعیف است اگر تحت الشعاع باشند یا در هشتم
یا در رده اند سیم و نحوس ناظر ایشان باشند یا ناظر باشند به نظر تربیع پس غایب مرده است و نظر کن به ارباب مثلثه
در روز و ارباب مثلثه شمس و قمر در شب صاحب مثلثه اول و دوم پس اگر هر دو یا یکی در موضع قوت
باشد و آن طالع باشد و عاشر و سابع و حادی عشر و خامس و رابع و ثانی پس غایب زنده است
و اگر رب مثلثه شمس در روز و رب مثلثه قمر در شب یعنی صاحب مثلثه اول در یکی از این مواضع باشد و صاحب
مثلثه ثانی و ثالث در مواضع ردی باشد و آن سادس و دوازدهم باشد پس ثامن و ثالث و تاسع
پس غایب زنده است چه صاحب مثلثه اول در موضع قوت باشد و اگر قمر با زحل باشد در شب
و قمر رونده باشد به سوی زحل پس امر فاسد باشد و اگر زحل در منزل قمر باشد یعنی بعد میان ایشان کم از ۱۲ درجه
در یه باشد قطع نه به نظر سعود و بعضا ایشان با قمر متصل شد بودن ایشان با قمر متصل باشد بعد و ان
قمر با زحل در شب و اگر با وی باشد این نحس در روز و مریخ با وی نباشد میکشند بخوبت را
سعود و بعضا ایشان با قمر و شهادت بجوی از سهم السعاده و دلیل بعد نظر کن به ارباب
مثلثه شمس در روز و ارباب مثلثه قمر در شب که آیا بهم ناظر باشند یا نه پس اگر رب اول ناظر باشد
پس آن دلیل قوی است که بر آن دلیل غلبه کند پس و اگر صاحب مثلثه سوم ناظر باشد
قوتش کم است و شهادت بجوی نیز از ارباب مثلثه عاشر در شب و در روز بدال الدرج لیلی و نهاری
و نظر کن به رب اول و ثانی و مثلثه صاحب ثالث را که دار پس اگر اول و ثانی هر دو یا یکی از ایشان

در اوتاد و اربعه باشند یا پنجم یا ششم یا تغیر پیس زننده باشد خاصه اگر یکی از آنها در وتد دیگری واقع
دور موضعی چیره دیگر باشد و اگر یکی از آنها یا هر دو تحت الشعاع باشند حکم کن بهلاک غایب و اگر
دلیل بر چیزی باشد در برج منقلب باشد وقوع آن امر اسرع باشد و اگر در برج ثابت بود در آن
درنگی باشد و اگر در ذو جسدین میانه باشد و اگر قمر در وتد باشد و در وتده بسوی نحسی باشد
و میان آن نحس بیشتر از یک درجه نباشد خاصه که آن نحس زحل باشد در مسئله بیمار پس امر خاص
باشد خاصه که در وتد سابع باشد چه دلالت کند بر فساد و موت در رابع بر حبس باشد مگر اگر
سابع دلالتش اقوی و اوکد باشد در این امر پس عاشر پس طالع و هر گاه در وتده باشد چنانکه گفتیم
در شب بسوی زحل و در روز بسوی مریخ پس التفات مکن با آنکه قمر در حد سعد باشد چه این قضیه مهم
و هر گاه چنین آن برای سعدی باشد و نحوس مابین حد ناظر باشند پس البته بمیرد و خبر نا غایب
رسد پس اگر نحس زحل باشد بواسطه مرضی یا موت اقارب پدر و اگر مریخ باشد بواسطه برادران
یا فرزندان برادران باشد و مانند آنها فصل نهم در دانستن صحت حکم غایب نظر کن که چگونه
باشد حال رب بیت مسئول عنه یعنی دلیل غایب و حال قمر پس اگر هر دو ساقط باشند
یا منحوس یا محترق بواسطه صاحب سادس طالع یا صاحب سادس موضع آنها و قمر ناقص النور باشد
و دلیل مسئول عنه راجع باشد یا در هبوط خود دلالت کند بر آنکه ضرری بغایت رسیده دلالت
کند بر بدی حال وی و اگر بر عکس باشد و دلیل مستقیم بود یا در شرف خود یا در حظوظ از خطهای
خود یا مسعود باشد و بری بود از صاحب سادس و قمر زاید النور از خطهای خود در هبوطش باشد
و منحوس نبود دلالت کند بر سلامتی آن غایب پس نظر کن اگر صاحب بیت دلیل ... البیت

قمر از بیت خود یا حد خود شرف خود یا ساقط باشد بسوی دلیل قمر و آنها در حد سعد باشند پس این دلیل باشد
بر صحت غایب و اگر بر عکس آنچه گفته شده باشد تو بر عکس بگوی و اگر صاحب طالع در بیت
بیت الغرب یا هر دو در چهارم یا هفتم باشد غایب مریض باشد یا مرده و اگر ارباب مثلثه طالع یعنی
اول و ثانی یا یکی از این دو در تحت الشعاع باشند و رونده باشد بسوی آنها که هنوز در شعاع داخل
نشده باشند و مراد به تحت الشعاع دوازده درجه است پس اگر نحس ناظر بشمس باشد نا بعد از آنها پس غایب
مریض باشد یا مغموم و مهموم و زیاده شود آن ناخوشی پس اگر سعود ناظر باشند هلاک شود در آن
مرض و هم و غم و اگر ناظر باشد بر مثلثه در روز مشتری و در شب زهره نجات یابد و هر گاه نظر تربیع باشد
و هر گاه ناظر باشد بسوی وی نحسی و یک سعد تنها نیز ناظر باشد نفع نکند نظر یک سعد و نحس اقوی
باشد فصل ششم در دانستن انتقال غایب از شهری بشهری نظر کن به برج دلیل غایب به برج قمر
که موضع غربت باشد یا برای معرفت آنها چون بیت تاسع و ثالث ... پس نظر کن به برجی که آنها
بسوی آن منتقل میشوند اگر برج معرفت باشد منتقل شود غایب از ... بود بسوی بلد خود
یا بلدی که در آن عزیز باشد یا بلد اقربا و احباب و اصدقای خود و اگر بسوی برج غربت باشد منتقل
شود بسوی غربت دیگر پس اگر دلیل غایب یا صاحب طالع در برج ذو جسدین باشد دلالت کند
بر انتقال غایب و سفرش بجای دیگر و هر گاه دلیل غایب منتقل شود ... مسئله از برجی به برجی دلالت
کند بر آنکه غایب در بلدیست که قصد آن کرده و اراده دارد که از آنجا ببلد دیگری از آن
سرزمین رود و بجای دیگر و هر گاه متصل شود صاحب طالع اگر دلیل غایب باشد بصاحب تاسع پس غایب
نیت ... آن سفر را که بالفعل در آنست و اگر دلیل غایب و قمر در اوتاد باشند خاصه سابع

دو تد الارض پس غایب اقامه کرده در بلدی که قصد آن کرده و اگر در زوال اوتاد باشند بیکجا قرار
نگیرد و اما بودن اشد و قمر هر گاه متصل شد بکوکبی که در برج خود باشد پس غایب از آن سرزمین بیرون شده
بسوی دیگر آن و هر گاه قمر در وتد یا مایل اوتاد باشد و منصرف از نحسی و متصل بسعدی پس غایب در آن سرزمین بکی
موضعی دیگر رود و هنوز نرفته پس اگر این حال در زایل اوتاد باشد از مکان خود نقل و تحویل کرده پس
اگر قمر منصرف از سعد باشد و متصل بنحس در مکان خود مکث کند و تحویل نکند پس اگر آن نحس زحل باشد
تحویل کند بکراهت یا او را نگذارند و بند برنهند پس اگر سعود ناظر باشند منع کنند از این ناخوشی و دلالت
کند بر سلامتی و اما که اطمینان برای او حاصل شود و اگر نحوس ناظر باشند دلالت کند بر بقای این شر و حرج
آن فصل هفتم در دانستن آنکه موضع غایب در کدام جهت باشد نظر کن بدلیل غایب اگر در اوج شرقی
باشد در مشرق و اگر در مغرب و اگر در جنوب و جنوب زاید اگر در شمال در شمال باشد و همچنین نظر کن قمر پس
اگر موافق باشد با دلیل در این پس غایب در همان جهت باشد و اگر مخالف باشد پس مزاج …
دلالت اقتدار غایب در میانه آن دو جهت باشد فصل هشتم در دانستن آنکه غایب می آید یا نه و حالت
عیش چه شود پس اگر غایب منسوب باشد بسائل چون پدر و پسر و مانند آنها نظر کن در این باب اتصال
صاحب آن بیت نه صاحب طالع و اتصال قمر و صاحب طالع با صاحب آن بیت یا نقل کوکبی نور یکی را
بدیگری یا جمع کوکبی نور هر دو را چه این دلالت کند بر آمدن غایب و اگر چنین نباشد نیاید پس
اگر غایب منسوب نباشد بسائل پس نظر کن بدلیل طالع و قمر و با اتصال قمر و صاحب طالع و موضع
قابل تدبیر آن پس اگر یافتی صاحب طالع را در طالع یا عاشر یا اگر دفع کند تدبیر خود را بکوکبی که در اینجا
باشد دلالت کند بر قدوم غایب خاصه اگر متصل به در عاشر باشد پس اگر کوکبی در طالع باشد متصل بصاحب

عاشر

عاشر دلالت کند بر قدوم غایب مگر آنکه در آن درنگی باشد و اگر صاحب طالع در سابع یا رابع باشد
پس در آمدنش دشواری باشد و در سابع آمدن دشوارتر باشد و دلالت کند بر تحیر در راه
مانند کسی که در آن طلب آغاز کند و اگر متصل شود صاحب طالع در این دو مکان بکوکبی که در طالع باشد
یا عاشر یا متصل شود بنحسی بکوکبی دلالت کند بر قدومش مگر آنکه این کوکب نحس باشد و غریب و قبول
کند نور قمر را و اگر رب بیت قمر تحت الشعاع باشد یا بنحسی یا بربع نحسی یا نحس در برج ثابت باشد
پس موت غایب در آن سرزمین باشد مگر آنکه سعدی از تربیع نوری ناظر باشد چه بعد از این
خوف ناخوشی کند و امید خروج وی از آن سرزمین باشد و شمار … اگر قمر با شعاع یا حد نحس
یا سعدی که اثر ملالت کند پس اگر اول ملالت با سعد کند رجوع نماید بوطن خود و اگر نحسی باشد
رجوع کند و در غربت باقی ماند و اگر دفع کند قمر تدبیرش را با صاحب طالع از طالع یا نزدیک طالع دلالت
کند بر قدوم بزودی و اگر از رابع دهایش دفع کند طول کشد تا واصل شدن صاحب طالع
در عاشر یا طالع پس هرگاه صاحب طالع ساقط باشد و دفع کند تدبیرش بکوکبی وتدی پس این
هر باشد چه این باعث تعجیل باشد هرگاه منصرف شود قمر از کوکبی که در میسره طالع باشد و متصل شود بکوکبی
که در میمنه طالع باشد دلالت کند بر قدوم و اگر قمر منصرف شود از صاحب طالع و متصل شود بصاحب
طالع و بود … باشد این اتصال از طالع یا میمنه طالع بکوکبی که در عاشر باشد دلالت بر قدوم و اگر
اتصال قمر بکوکب راجعی باشد غایب بیاید و اگر دلیل غایب بیاید و اگر دلیل غایب در انطلاق
اوّلش باشد غایب از جای خود حرکت کند و اگر در انطلاق ثانی اوّل آغاز کند بعد از آن
اراده سفر کند و همچنین ساعت و هرگاه قمر و رب الساعه در اینها طالع باشند در طالع دلالت

کند بر قدوم صاحب طالع هرگاه رجوع در ثانی یا عاشر باشد پس نظر کند میرسد در خانهٔ طالع یا عاشر را
یا نه پس اگر برسد دلالت کند بر قدوم مگر آنکه محو گردد یا ترسان بیاید و اگر در طالع یا عاشر رجوع
باشد یا در انطباق اول باشد پس نظر کن که در این رجوع از طالع یا عاشر میرفت و بیرون یا نه پس اگر بیرون
رفت اراده بر آمدن کرده لکن اتمام کرده بعد از عزم و اگر بیرون نرفت اقامه پس طول کشد و اندیشه در خواطر
شود بعد از آن بیاید پس اگر از برای صاحب طالع اتصال با عاشری نباشد و اگر در خانه اش باشد و در وتد
در همین روز یا فردا بیاید و اگر صاحب طالع غیر متصل با عاشر باشد پس در آمدن باشد در و اوتر ده
و اگر در یازدهم بود نزدیک باشد یا می درین روزی از موضعش بر آمده و اگر در دوازدهم باشد در حبس
باشد و امید آمدنش نباشد و در سوم با بدان نزدیک شده بوده و اراده ماندن کرده و در چهارم
اراده آمدن و اراده در پنجم برگشته بسوی بازماندگان خود و اهل وطنش لکن در انجم حسی از برای آمدنش
و همچنین اگر متصل شود قمر با صاحب پنجم شتاب کرده با آمدن بسوی اهل و وطن خود و در ششم امید آمدنش
نیست و بوی هم و مرضی عارض بود در هفتم هنوز در راه باشد بیا در وی [illegible] و در هشتم مخاطره
دارد که نیاید تا اگر در جان موضع بمیرد و در نهم کتابت و رسولان فرستد و نیاید یا آنکه صاحب طالع
از موضعش تغییر کند و بجای دیگر رود در دهم [illegible] در عشر دهم و بلا باشد و اگر دلیل
در دوازدهم باشد و خواهد داخل طالع شود پس غایب ماند و نظر کن با صاحب طالع اگر در طالع
باشد در جای خود در آمده و اگر در ساقط باشد اسباب سفر را درست کرده و مهیا شده از برای
بر آمدن و اگر در سوم باشد بیرون خواهد آمد مگر آنکه در بیرون آمدنش درنگی باشد و در چهارم
مشغول است بکار و چون فارغ شود بیاید در پنجم نزدی بر آید و در [illegible] ناظر [illegible] باقی

دانسته

دانسته شود و اگر در بیوت غیر ناظره باشد بیرون نیاید از موضع خود و نظر کن با ناظره سعود و نحوس پس حکم
کن بر انقیاد بر طبع خانه‌هایی که از آنها ناظر باشند و اگر ناظر باشد بطالع یا بخانه اش در این حال که صاحب
بیت غیر ناظر است پس غایب بر گردد و اگر ناظر نباشد بر گردد در خانه که در دوازدهم باشد در و کند از
نظر صاحب ثانی عشر با نظر صاحب طالع به این دلالت کند حبس حال او و ورود کتابت غایب
و اگر خواهی که بدانی که کتابت وارد خواهد شد یا نه پس اگر دیدی عطارد در منصرف از دلیل غایب
متصل دلیل طالع یا انصراف قمر را از عطارد و اتصالش با صاحب طالع پس وارد خواهد شد و اگر
و اگر نه پس نه و وقتش بعده درجهای اتصال باشد و رسیدن عطارد به صاحب طالع غایب
و نظر کن از برای عاقبت امرش بچهارم اگر در آن باشد نحس یا قمر با عطارد نحوسی بیاید نحس اگر سعد
بچهارم یا به هفتم ناظر باشد و اگر برج رابع بیت زحل باشد پس امرش در درنگ و تاخیر کشد و اگر بیت مشتری
باشد لطف و دلالت زحل باشد در بطئ و دلالت سایر بر وفق سیر و صاحب برج باشد و این در وقتی
باشد که در چهارم کوکب عارضی نباشد و زحل باشد سزاوار است که هرگز برنگردد یا بمیرد و اگر کوکب
اسراع رجوع باشد بر عکس باشد و نظر کن بر صاحب طالع اگر زحل باشد مرده مریض باشد و همچنین
اعتبار کن در سایر کواکب و حالات آنها و هرگاه دیدی استوا اقامه را در مسئله غایب و این را
یافته باشی در اتصال دلیل غایب بکوکبی که در موضعی باشد و دلالت کند بر قدوم نظر کن باین کوکب
که صاحب کدام خانه است از بیوت پس اقامه بسبب دلالت آن خانه است بجو که توی ناظر باشد و اگر
یافته باشی دلیل اقامه را از بیوت دلیل در موضعی که دلالت کند بر اقامه بیرون اتصال پس دلالت
منسوبات پس اجتماع موضع باشد از بیوت با نون السار ساقطه است اگر در طالع یا [illegible]

یا اثنا عشریه آن بخش باشد و آن محترق بود پس بگردد و این غایب هرگز نو اگر رجوع کند بعد از مدتها باشد
و خسارت بسیاری بوی رسد و اگر در چهارم بخشی باشد و بخشی بوی ناظر باشد نیز بگردد و هرگز فصل در قدوم غایب
وقت قدوم غایب نظر کن بر برج هم که کدام یکی از هفت محرره و اصل آن چیو کوکب سیاره بوی ناظر باشد نظر کن پس
هرگاه چنین باشد خواهد آمد و چون بخش در برج رجوع یکی الاین کواکب در روز رجوع و اگر قمر در برج منقلب باشد امر بخش
بر هم خورد و اقامت کند و اگر در دو جسدین یا ثابت باشد بیرون آید تمام شود و سفرش سعادت بخش هم تربیع
مشتری دلیل بخشش غایب است و هر زمان که بخش از برجی به برجی تحویل کند غایب در آن روز تحویل کند
غایب هر آن روز تحویل کند مگر آنکه ناظر باشد بخش و مشتری و در آخر روز بخشی پس هم خواهد سبب این تهمات
بحری از سهم الغیب و صاحب بخش و صاحب خانه بخش پس اگر ناظر باشد از تربیع یا تثلیث سوی بخش پس بگردد
وقت را بعد و مطالع این برج هر درجه یک ماه یا یک روز یا یک ساعت و نظر کن صاحب طالع نیز اگر
در سلطنتش باشد پس اگر در وتد باشد پس قرار داده اند برای هر درجه که باقی مانده برای آنکه از اوتد بخش
شش ساعت بخش روز و بخش ماه و بخش سال بطلمیوس گفته اگر بخش مقابل شمس منصرف شود از جسدی
دلالت کند بر انصراف غایب خاصه اگر بخش منقلب باشد به انصراف او باشد و نظر کن در این وقت
بسهم السعاده پس اگر سعدی باشد یا در تربیع سعدی یا مقابل آن در بخش ناظر باشد سعود دلالت کند
بر انصراف بخوبی و دو خیر و صحت پس اگر نحس در سهم دشمن گفتیم بر عکس باشد تو بر عکس این حکم کن
و نظر کن نیز بقمر پس اگر در تربیع بخشی باشد و سعدی بوی ناظر نباشد یا آنکه متصل باشد بنحوس بود
نظر سعود دلالت کند بر دشواری در انصراف و برگشتن و اگر بر عکس باشد بر عکس این حکم کن فصل
ما شاء الله گفته است که نظر کن بقمر و رب طالع هر کدام اقوی باشد پس اگر که قوی است در میانه عاشر

بارابع

یا رابع باشد یعنی آن نصف که وسط آن طالع است که رجعت پس شمار میانه طالع و درجه سوی
و یا معکوس پس اگر اقوی پس هر یک از درجات باشد بآن عدد ساعت و اگر قمر اقوی باشد
پس آن درجات را بر بیست و هشت قسمت کن آنچه بر آید عدد ایام باشد و اگر در ربع مقابل آن
نصف باشد و اقوی رب الطالع باشد پس عدد درجات میانه رب الطالع و طالع ایام
باشد و اگر قمر اقوی باشد پس قسمت کن درجات میانه را بر بیست و هفت پس آنچه شهور باشد
و ما بقی ایام و اگر استدلال با ایشان نباشد و صاحب طالع اقوی باشد مسافر خواهد آمد وقتی که صاحب
طالع داخل عاشر شود یا وقتی که رجوع شود اگر قمر کثیر الشهادة باشد و قوی و صاحب طالع ناظر باشد بطالع
و نه صاحب خانه خود و قمر ناظر باشد بصاحب خانه خود یا صاحب خانه اش در موضع قوی باشد پس مگر از قمر
یا صاحب خانه اش به برگشتن مسافر باندازه آن باشد پس صاحب خانه قمر در موضع بری باشد و قمر در ربع
نیکو از طالع باشد و نظر باشد بجای خود پس شمار میانه درجهای قمر و طالعش پس این شده وقت
قدوم و گفته است که در اکثر وقت از دلالت رب السابعه اند چه اگر در طالع یا عاشر باشد در برج منقلب
دلالت کند بر سرعت و در سابع و رابع و اگر در برج ذو جسدین باشد دلالت کند بر بطوء پس اگر در برج
منقلب باشد بر عکس شود پس شهور را ایام شود ان شاء الله ارسطو گفته است که اگر سعدی در طالع
باشد یا بشهر یا ایام خلاف اثنا عشریه طالع پس غایب بیاید بعد از هجرت و این در وقت معلوم
اثنا عشر محترق باشد و اگر صاحب طالع سعد باشد یا در آن سعدی باشد و ناظر باشد باین سعد نحسی
پس بر گردد با هیچ روز و هفت ساعت پس اگر سعدی در چهارم یا چهارم و در درجات وتد و سعدی
ناظر نباشد یا در طالع پس باید دو ماه و اگر سعدی در چهارم باشد و نحسی ناظر باشد بوی

رجوع کند بر کرس اگر منهزم سعود باشد و سعود در ناظر باشند از ششم و عاشر از برای سعود و نحوس

ناظر نباشند پس غایب در همین روز بیاید پس اگر مشتری سوی آن ناظر باشد یا سعود دیگر باشند پس

بیاید بعد از پنج روز و اگر در عاشر منتهای سعدی باشند پس بعد از یکماه بیاید و اگر در این حال مشتری



ناظر باشد پس زهره بیاید بعد یکسال انتقال

مسئله از حال غایب و آمدنش در این مسئله

قمر صاحب هشتم در طالع و صاحب طالع در هشتم بود

منحوس از جهت مریخ صاحب بود و از برجیس مشتری

منحوس نیز صاحب سهم السعاده و صاحب خانه

قمر دلالت میکرد و اینها جمیعا بر موت غایب

و چون برج موت برج نما که بود دلالت کرد و نیز اگر موت نشکم دلیلش بود و پیش ازین بود ماه و چند روز

وقت احتراق صاحب طالع در هشتم و از جهت اتصال در برج و در نیش عطارد صاحب ساعت دلالت کرد

بر درد و خبر غایب وقت رسیدن قمر بعطارد بود و اگر این خبر صحیح نباشد بر قمر در بال عطارد آن

و اتصال آن بود بعطارد و دربال خوش باشد و اتصال از برج منقلب بود و چون بیاید صاحب

طالع و طالع هیچ برج متوالی بود دلالت کرد در درد و خبر موتش بعد از پنج ماه بود غایب مراد در سال

بعد از آنکه بکوبه و زحل در بیت الاخوه بود و متصل بصاحب ثامن پس دلالت کرد بر هلاکش و چون صاحب

ثامن بیت الاخوه متصل بود در حرکتش بصاحب طالع دلالت کرد بر درد و خبر غایب بر سال بعد از

مدتی یاد در سال اشته و در وقتی که اتصال میانه ایشان واقع شود بدریافت مسئله دیگر بود زهره صاحب



طالع بدرجات بیوت در و تد طالع پس

دلالت بر قدوم غایب کرد و متصل بود قمر بر

برزهره از برج که جای دلالت بر زهره آمدن غایب

بود بسوی او رجوع و اتصالش بعطارد صاحب خانه اش

در میمنه طالع و روی قبول میکرد و قمر از بیت

و شرف و حدش دلالت میکرد بر سرعت قدوم و چون عطارد عاشر است از برای استقامت پس دلالت کرد که آمدنش

در وقت تبدیل شکل عطارد باشد و بود در حرکتش در این روز وقت رسیدن قمر باتصال عطارد

وقت استقامت عطارد صاحب ساعت و صاحب خانه قمر و حال آن درجش و وقت رسیدن قمر باتصال صاحب

طالع قول کندی گفته است نظر کن بصاحب طالع و قمر و بخش و سهم السعاده و نیز اجتماع و انتقال اگر از

از مسئله بوده و هر که ازو اقوی باشد دلیل است پس هرگاه در بیابان طالع و عاشر باشد و سعود پس

اول راه باشد و اگر در میانه عاشر و غارب باشد سعود و اقدام آن تشش الحسنی باشد در خزینه خانه او باشد

و صحت و سلامت باشد و اگر در ما بین این مواضع باشد و منصرف از نحسی باشد و لکن متصل بسعدیش

مواضع مذکوره باشد از طریق و در عاقبت باشد مگر آنکه پیش از این نوع ترسی یا علتی در حین رسیده

حرکت منصرف شده و صحبت وی وضع حرکتش وضع برجی که خانه آن باشد آن خانه اش که نظر وی با آن

نیکوتر باشد و اگر منصرف از سعد باشد پس حرکتی بود او رسیده باین طریق که در حکمش مذکور شد و اگر

در لطف حقی باشد و متصل بصاحب ساعت و روی قرا قبول کند پس حرکتش در طلب روا شده و بجزی

رسیده و در سعی و طلب خود و هرکجا که متصل شود بدلیل خطا میکند اثر طبیعت خویش بر وفق جوهر طبعیش

وحلقش از فلک باذن الله پس هرگاه دانستی که راجع است پس اگر در سابع باشد پس در جهان بکند باشد
و هنوز حرکت نکرده و اگر زایل شده از سابع و داخل ثامن شده پس قریب باشد که در آمده از آن
و اگر راجع باشد کوکبی روی آورده بیند خود و اگر در زایل الوتد باشد و راجع مجتمع پس کوکبی قدر آن سعود
منحوس باشد پس کوکبی در وقت آنچه مذکور شد بحسب نحوست از طریق در وقت رجعت و اگر سوال کرده
میباید نظر کن که چند درجه باقی شد میانه دقیقه که کوکب راجع شده و دقیقه که در آن مستقیم خواهد شد پس درجه
یک ساعت یا یک ماه یا یک سال که بر وفق آنچه لایق است در باب مجرسین مقدار آنچه میانه هر دو دلیل طالع است شد
از درجات بمانند علاوه روزها باشد یا بمدت انفصال دلیل طالع و خداوند کوکبی از قمر و صاحب طالع
در جمیع آنچه وصف شد اگر سوال از حیات و ممات غایب باشد پس اگر دلیل مسعود و قوی باشد و دلیل
سائل قوی باشند و دلیل بری باشد از نحوست او بواسطه رب الثامن پس زنده باشد باذن الله تعالی و اگر
منحوس باشد رب الثامن مرده است و مجلس اگر از آن منصرف شده باشد و بر وفق دلالت آنچه
از نحوست کشیده و نحس فلک و محل و دلیل از فلک باشد کیفیت مرد آن اگر پس اگر میانه و نحس باشد
و در مریخ ثابت ثامن یا ثامن و ثانی عشر و سادس پس محبوس باشد پس اگر نحوست در هر آخر [illegible] ثامن و آن
در موضع خود باشد بمیرد و در حبس و اگر محترق شود بمیرد و در [illegible] سلطان بمجلس و اگر نحوست در [illegible] صاحب عاشر
باشد سبب غضب سلطان باشد و اگر منحوس کند دلیل اصحاب ثامن محترق شود و در سابع باشد دلالت
کند بر موت او در وطن مقصود و اگر سالم باشد از این نحوست ها عود کند بسوی وطن خویش و اگر منحوس باشد صاحب
ثامن و در میانه طالع و رابع سالم که با این نحوست محترق شود بمیرد و در راه وقت بازگشتن مگر آنکه
خلاص کند آنرا السعد و نجات دهد وی را قوت دهد و باشد قوت صاحب طالع اشد از قوت آنکه

نحوست

نحوست و بینه و میان منحوس منصرف پس سلامتی یابد بعد از شدت و مشقت و اگر سوال از شخص غایب باشد که در نظر وکیل
از کسی که اسیر شده و در [illegible] کرده اند که آیا عود خواهد کرد و بیند خود یا نه و سوال غربت
فرار خویش که آیا بر خواهد گشت بیند خود یا نه هرگاه سوال کنند از آواره که با سلطان در هم شده
یا با مرد قاضی و مجوز شرعی نظر کن بقمر در وقتی که در [illegible] شده اگر منصرف باشد از نحوس و در طالع منحوسات باشند
یا آنکه سعود ناظر باشند بطالع و اتصال قمر بسعود باشد نامه هرگاه متصل براجع باشد پس آن شخص
بسلامتی باشد و امر بصلاح آید و عود کند بسوی بلد و وطن خویش و اگر بجای سعود چنانکه گفته شد
نحوس باشد پس حالش چه باشد بر گردد بسوی اهل و بلد خویش و اگر انصراف قمر از زهره باشد و زهره
با نحس باشد یا در خانه آن پس بزودی بر گردد و نامه اگر نحس ناظر قمر باشد بمودت چه دلالت کند بر مودت
سید او و ملک و حرمت او ایشان از او و در راهی شدن از وی و اگر انصراف از عطارد باشد و آن
در خانه زهره باشد بزودی بر گردد و در این انصراف اتفاق از جانب زنان یابد و اگر انصراف از مشتری
باشد و آن در خانه عطارد با نحس باشد بر رغبت بر گردد و پس اگر در خانه عطارد باشد سبب نویسنده
و علم و ادب یا با حاجت و پیران و نویسندگان یا بواسطه حیله ها که نماید و اگر دلیل انصراف از نحس باشد بواسطه
آنکه حفظ کنند او را بزرگان و اشراف [illegible] کنند نهانش کنند مگر شوند و هر چند باشد دلیل
غضب ملوک است و لکن عاقبت نحوس دلیل منفعت و نیک نامی و انصراف بسوی بلاد وی باشد و اگر
انصراف قمر از نحس باشد و نحس در بیت یا در شرف [illegible] باشد پس بر گردد و لکن بعد از مدتی و نحوس [illegible]
که قمر از منصرف و بدی از مقارنه نحس کوکبی که بر گشتن مسافر [illegible] شده تا خیر و نحوست طول کشد مگر آنکه
برج منقلب و سلامتی از نحوس دلالت کند بر انصراف و بر گشتن بخیر و خوبی و اگر قمر در [illegible] بلا

ازو بلی در جمل باشد دلالت کند بر سرعت انصراف و همچنین اگر در جوزا یا عقرب یا قوس باشد پس اگر
یا قمر را در سدس یا تربیع تسدیس شمس و حال آنکه مشتری ناظر باشد بقمر ساعی صاحب طالع در عاشر در رضای خود یا بعضی
از خطوط خود چون شرف یا صاحب مثلثه دلالت کند بر انصراف و اگر یافتی صاحب طالع را که سعد باشد
و با قمر و مریخ دلالت کند بر انصراف و همچنین اگر عاشر برج منقلب باشد یا صاحبش در موضعی نیکو باشد
ناظر باشد بسعود و مرد اگر محتاج اجتماع یا استقبالی باشد از نحوس و صاحبش سعد باشد در وی پس دلالت
کند بر انصراف و اگر یافتی صاحب طالع را که شرف راجع باشد و تا روز هفتم منصرف نشود پس
دلالت کند بر آنکه این طلبه و حجتی که بسبب آن مبتلا شده بر طرف شده و از طرف رفته و بکری خواهد شد
و اگر صاحب طالع فوق الارض باشد و مستقیم باشد و هیچ راجع و استقامت و صحتش بسوی بیت باشد پس
باشد پس مطرود برگردد بسوی بلاد خود و اگر یافتی قمر را که متصل شده بسوی عاشر و می سازد اس
مینمود پس این حجت بر طرف شود و لکن اگر قمر منصرف باشد از نجس و آن نحس در طالع باشد پس
این طلبه عظیم شود و اگر یافتی نحس را در سابع پس بگوی که مشغل این طلبه و رفته و نیز اگر یافتی قمر را با نحس
و طالع برج ثابت باشد همچنین بگوی و اگر قمر ناقص النور باشد و با زحل پس طول کشد کشش
و در این سفر و برسد لوی مشقتی و رنجی و همچنین اگر قمر در سعد زحل و برج ثابت باشد و اگر با وجود این متصل
باشد بمشتری پس بکشد و در غربت بطول کشد و اگر قمر و صاحب طالع در ششم یا چهارم باشند تحت الارض
یا ناظر باشد با زحل بر هفتم نظر که باشد پس همچنین بگوی و اگر یافتی قمر و صاحب طالع را در نحوس پس
بدان که سفر طول کشد و در غربت بسیار ماند خاصه هرگاه نحوس باشند و اگر یافتی قمر را
متصل بذنب یا عطارد و یا ذنب طالع و آن سعد باشد یا صاحب سهم سعد باشد در طالع

یا خانه اش یا شرفش باشد پس دلالت کند بر کشش او بسوی بلد خود و اگر یافتی سهم السعاده را در هفتم
یا هشتم یا ششم و صاحبش نوری ناظر نباشد یا ناظر باشد بمقابله پس سعدی و بختی او بطول کشد
اگر تحت الشعاع باشد یا راجع و بختی و افضل دلالات بر رجوع آنست که سهم السعاده با قمر باشد و مشتری
در طالع یا عاشر باشد و قمر در خانه خود یا شرف باشد یا خانه مشتری یا خانه زهره باب چهاردهم در باب
آنکه خواهی بدانی که این شخصی که از تو اراده تعلم دارد که آیا باید تعلیمش کنی یا آنکه باید پنهان نمایی
یا او را فریب دهی پس نظر کن بقمر در وقتی که آن شخص بسوی تو آید اگر منحوس باشد از زحل یا مریخ
یا یکی از آنها در طالع باشد یا عاشر و عطارد تحت الشعاع باشد پس عطا مکن با وی چیزی از علم بسی اراده
می دارد و می نماید با تو دارد در خصوص خاصه اگر عطارد و ناظر مریخ باشد پس اگر بعکس باشد پس
تو نیز بعکس بگوی با وی اله و نظر کن در این باب بحیثیه طالع و عطارد که در کی از طالع واقع شده
و کی است مریخ به اگر مریخ بر تربیع عطارد باشد پس با وی مخالفت کنی به اگر مخالطه خالی از بد
تو با این سبب بختی و دلاله و اگر قمر همچنین باشد دلالت کند بر مانند آنچه ذکر شد و مادامی که میان
تو و او دگفتگو دیگر و آن طالع را دلیل خود و سابع را دلیل وی پس اگر ناظر باشند بنظر عداوت
در برج منسوب بتو پس از وی بتو خیری میرسد و از تو بوی شری یا از وی بتو شری رسد
یا از وی بتو شری رسد پس اگر ناظر نباشد نه زحل و نه مریخ بسوی عطارد پس تو از وی و او
از تو بخیر رسد و اگر در برج منسوب بسوی تو مشتری باشد و ناظر باشد بعطارد پس شکر گذار باشد
و میانه تو و او صداقت باشد ان شاء الله تعالی باب پنجم در نظر در امر علمی که کیمیا که آیا صحیح است یا نه
و آیا سائل را نصیب خواهد شد یا نه هرگاه خواهی که بدانی که آیا در نزد این شخص کیمیا یا علمی

بانه قرار ده طالع را برای سائل و سابع و صاحبش را از برای مسئول عنه و سوم اگر بیت العلم مسئول عنه باشد
و صاحبش را دلیل آن علم و نظر کن که آیا مسعود باشد یا منحوس باشد یا در هبوط و سقوط باشد یا ناظر و در وتد باشد
یا مایل الوتد یا زایل الوتد و آیا ناظر صاحب طالع باشد یا نه پس اگر ناظر باشد و مسعود دلالت کند بر آنکه
در دانش علم صحیح باشد خاصه اگر ناظر باشد از تثلیث یا تسدیس باشد یا به اتحاد قبول و القا و اگر نظر
تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد دلالت کند بر آنکه در روش چیزی قوی باشد از این علم یا عمل و لکن
رسیدن بآن طلب و تعب و محنت باشد و این در وقتی باشد که سعود ناظر باشند و اگر کوکب ناظره
منحوس باشند دلالت کند بر تعب رسیدن بچیزی از آن علم پس اگر سائل سوال کند از علمی که خود دارد
بشناسد که آیا صحیح باشد یا نه پس طالع را بسائل ده باشد و نهم دلیل علمش پس اگر در تاسع سعود باشد یا سعود با
صاحب تاسع و ناظر باشد یا صاحب طالع دلالت کند بر آنکه نزد وی علم صحیحی باشد و اگر در تاسع
نحوس باشد یا منحوس باشد صاحب تاسع دلالت کند بر کذب وی و نظر کن بصاحب تاسع و صاحب
طالع پس هرگاه متصل باشند بسعود دلالت کند بر صحت این علم و اگر هر دو متصل باشند بنحوس
دلالت بر بطلانش و اگر متصل باشد یکی بنحوس و دیگری متصل باشد بکوکبی دلالت کند بر فساد این علم و برخی
مسعود باشد تاسع و صاحبش و ناظر صاحب طالع نباشد دلالت کند بر آنکه آن علم صحیح باشد
و لکن سائل از آن امید اندوه و یابد انتفاع نبرد و اما فصل ششم در باب خوابها که سائل از خوابی پرسد و خواهی
که بدانی از آنست باشد یا نه و چگونه باشد آن پس طالع را درست کن و همچنین سایر بیوت و اثنی عشریه را
بنهایت وقت و تحقیق پس نظر کن بنهم و بنگر که در آن چه کوکب است پس اگر زحل باشد و یا آن
ذنب باشد پس چیزی هولناک دیده چون مارها و خوابها بعضی از چیزها که آدمی را بفزع
و ترس

بر ترس او آورده و نظر کن که زحل صاحب کدام خانه است پس آنچه او را اصول آمد چندی از منسوبات آن
بیت بوده مثلا اگر صاحب دوازدهم باشد آنچه از منسوبات زحل باشد و بر این قیاس سایر بیوت خاصه
الخانه که این کوکب بوی ناظر باشد و اگر مشتری باشد پادشاه در خواب دیده یا اشخاص بزرگ و از خرات
یا وزیری یا بزرگی از عظمای ناس یا قاضی مانند این از طبع مشتری و اگر مریخ باشد پس در خواب دیده
یا آهنی یا خونی یا شمشیر و ما شد اینها از مدلولات مریخ و اگر شمس یا اگر زهره باشد خرمی و نیکو طیب دیده
که در میان استان و زمین برو از میکند یا پادشاهی را دیده یا لوزی و مانند اینها از مدلولات زهره
و عطارد باشد کتابها چند در خواب دیده یا مجلدی یا شخصی که نماز میکند یا دراهم یا متاعهای چند از چیزهای
که در آنها تصنع باشد یا گروهی که تراع میکند و مانند این از مدلولات عطارد و اگر قمر باشد پیر و زنان
در خواب دیده و یا زنی که در چشم ریا قوری یا چاه آب پس اگر بیافتی در نهم کوکبی پس نظر کن بکوکبی که در چهارم
باشد بهمان طریق که در تاسع مذکور شد و اگر در آن نیز کوکبی نباشد نظر کن بطالع و سابع و عاشر بعد از
آن ثالث و حکم کن بر کوکبی که در این خانها باشد ترتیب که مذکور شد یعنی با کوکبی در طالع باشد
مثلا کوکبی که در سابع است نظر کن و اگر نیافتی در این خانها کوکبی نظر کن باصحاب این بیوت ترتیب
که مذکور شد پس حکم کن از اینها بر آنکه اقوی و اولی باشد و نهادن ترتیش ممیز نباشد پس اگر یافتی آنچه
که از جمله اینها دلیل باشد و در وتد دلالت کند بر مشهورات از جمله منسوبات آن کوکب و اگر در مایل الوتد
بر اوساط منسوبات و اگر در سواقط باشد دلالت کند بر ادنی و پست تر از جمله مدلولات آن کوکب
و اگر در این باب اشتباهی در نظر کردن بطالع و صاحبش و موضع وی و صاحب تاسع و اتصال وی با کوکب
و اتصال کواکب بوی و طبیعت برج قمر را بعد از آن اینها را با یکدیگر ملاحظه کنی تا بدانی دلیل را از جمله اینها

یعنی اگر دلالتش قوی و شهادتش بیشتر باشد بانداره ولیکن موضعش پس حکم کمی بران این حکم صواب باشد
و از خطا دورتر باشد قول او صاحب گفته است اگر طالع مریخ باشد در خواب دیده لشکری مسلح که ناخوش منظر بوده
یا گرگی یا سایر درندگان را در خواب دیده یا جوانان را یا کودکی را یا دختر بکری را در خواب دیده یا ملوک و سلوک
که رایج باشد میان مردم در معامله یا کلی که خوش بو باشد و سرخ یا مردی را از ملوک یا جامه یا گوشت تازه
و اگر مشتری باشد بر همتی را در خواب دیده یا معلمی یا عابدی را یا عالمی یا لباس ابریشمی یا مردی یا زنی
که مسن باشند و اگر زهره باشد دختر بکری در خواب دیده یا فرش یا مکان نیکو یا لباس فاخر یا زینت یا رنگها
و گلی سفید یا سرخ و خوش رنگ یا جماع کردن با زنان یا مردان و اگر در آن زحل باشد پس در خواب
دیده مسلط را یا زنگی را که پست رتبه باشد یا ریگان خشک را یا میتی را یا آب مرده که را یا دود از
کوشش را کاوشی را یا سایر جهارپایان را واز اهیمار سیده اگر شمس باشد در خواب دیده بستانی را
یا برگ درختی یا برادران و خواهران خود را یا آب ما و چیزی از طلا یا سایر جهارپایان یا شاخ دران
پس اگر قمر باشد در خواب دیده ماهی را یا شمال را یا نهری را که جاری و آب بسیار در آن باشد
و شخصی را بسیار تخمی نشان ده و سقا را که سعی معاش کند و مرواری د جواهر و شیر را که نو شنید
و اگر عطارد باشد دیده کودکان را و زنان را و مردی را از برای او زنی باشد و فرشی و طعامی که بوی خوشی
در خواب دیده

ماندن

حاشد و هم از طالع و تحقیق منسوب و مشاکل آنست از مسائل و در آن جهت نسبت
اول از برای نظر کردن در عملی سلطنتی یا پادشاهی یا ریاست و سروری که آیا سائل با من طلب میرسد یا نه
و در آن سه فصل است فصل اول در باب آنکه آیا میرسد بانچه سوال کرده یا نه و بچه قدر از آن بوی خواهد
رسید هرگاه سوال کرد کسی از تو در باب عملی یا سلطنتی که امید و ارست که آیا با آن میرسد صاحبش یا نه
نظر کن در کتاب صاحب طالع و قمر و صاحب وسط السما و کوکبی که در وسط السما عارض شود و ممتش
پس اگر آن کوکب عارض شمس باشد و مر آن را شهادتی باشد با میانه آن و صاحب طالع اتصالی
باشد پس حکم کن باذن الله بانکه این سلطنت خواهد بود و خواهد او از آن باشد در بلاد بعیده و کران
خواهد شد و صاحب هیبت عظیم و غیرت و جلال باشد و همچنین اگر میانه صاحب طالع و صاحب
وسط السما اتصال قبول باشد و تفاوتی برازان دو ناظر باشد بخانه خود همچنان است که استدلال
شود بان دلالت کند بر کون مسئله خصوصا هرگاه مناظر آنها باشد شمس از مکان صالح قوی
سرگالی و تروان باکی باشد حال کو جوان و ۱۲ مستر
پس اگر نباشد میانه دلیلین اتصال و رد النوری باشد یا اگر آن نباشد و کوکبی باشد که جامع
نور آنها باشد یا جمع تر باشد و میانه آنها قبول باشد دلالت کند بر همه آنها بر کون مسئله و کم
سکر انکه ملکه و اخطا و گیری یک خواهم نیز
متصل شود قمر بصاحب وسط السما و طالع دلیل باشد نیز و همچنین اگر متصل شود قمر بصاحب طالع و بصاحب
السما و صاحب طالع منحوس نباشد و مقبول باشد از صاحبش دلالت کند بر کون آن و تمامیت
که میانه هر دو قبول باشد و همچنین باشد اگر متصل شود صاحب طالع در وتد ی کوکبی که شمس آن جا باشد
و اگر متصل شود صاحب طالع بسعد ثابت در بیت السلطان یا با زدهم یا طالع یا فی اوتاد دلالت
کند بر رسیدن بسلطنت و اگر قمر مقبول باشد از کوکبی که سالم باشد از نحوس و احتراق

درجوع دلالت کند نیز بر کون پس اگر قابل آن نحوس باشد رجوع او دخول در بعد احتراق دلالت
کند بر کون مگر آنکه شهادت دهد بآنچه ذکر شد صاحب طالع بقبول یا اتصال یا رد نوری یا جمع نور میانه
آن و میانه صاحب وسط السماء و اگر او دلیل کون تو است و منور باشد پس دلالت کند بر آنکه سائل
طلب نکند این عمل بجودی خود کس طلب کند چو سائل شخصی که درباره او این عمل بجای آورد پس
اگر ناظر باشد قابل از وسط السماء و بری باشد از نحوس پس میرسد باین ریاست و اگر نحوس
باشد از وسط السماء پس منقطع شود [illegible] امر بعد از طمع در آن و استقامت آن امر [illegible] پس
نظر کن در این وقت که چه قدرست اندر جات میانه قابل قمر و میانه آن نحس تا اگر رسد [illegible]
نحوست و چه قدرست میانه قابل قمر و [illegible] پس اگر برسد قابل [illegible] بجنس اول پس دلالت
کند بر عدم کون و عدم طمع در آن نیز و اگر قبول کرد [illegible] را از سعدی پس متصل نحسی شد بعد از آن
پس فاسد شود این امر بعد از امیدواری طمع در آن و هرگاه دلالت [illegible] جمع نور باشد پس
اگر نور دو دلیل در طالع یا وسط السماء جمع شود قمر را نظر کن اگر متصل شود بصاحب طالع یا صاحب
وسط السماء که سوال کرده خواهد شد و اگر متصل بیکی از آن دو نشود کمتر مقبول باشد و بری از نحوس
میرسد باین طلب لکن بمعاونت مردم بسیار و اگر قمر بدین گونه نباشد و نبوده باشد [illegible]
در وسط السماء یا ناظر باشد آن و ساقط باشد [illegible] بیرون نرود از این برج تا اگر دو دلیل متصل نشوند
بآن باشند از نحوس دلالت نیز بر کون و حکم [illegible] بر کون هرگاه دیدی اتصال صاحب طالع
و صاحب وسط السماء را [illegible] پس حکم کن [illegible] قوت خود را [illegible]
یکی از آن دو پس اقدام کن بر حکم کون و اگر دفع نکرد یکی از آن دو و مقبول باشد دلالت کند

رکون

بر کون و اگر مقبول نیز نباشد و کمی منحوس نباشد پس نظر کن اقبال قمر بر آن و اگر بری باشد از نحوس و نظر
کند بجانب خود پس میرسد بعد از طلب و اگر منحوس باشد بآنچه مذکور شد از عدم و دلالت قمر [illegible] پس میرسد
بآن مطلب هرگاه اتصال سعدین در آخر برج [illegible] که آن دو دلیل در آن باشند و قمر را شهادت [illegible] دلالت
کند بر تعذر امر و مدبر آن است که قمر منحوس باشد و اگر دفع تدبیر کرد صاحب وسط السماء بصاحب عاقبت
و آن را رد کند آن صاحب طالع پس میرسد بآن مطلب و مدبر آن است که قمر شهادت دهد نیز از برای
آن پس اگر دفع کرد صاحب طالع بصاحب عاقبت و صاحب عاقبت رد کند این نور را بصاحب
وسط السماء و صاحب وسط السماء ناظر باشد بطالع و دفع کند صاحب وسط السماء تدبیر خویش را بصاحب
عاقبت و ناظر نباشد صاحب عاقبت بطالع میرسد بمطلب خاصه و بدتر آنست که قمر منحوس باشد و هرگاه
صاحب عاقبت مقبول باشد و در وسط السماء یا طالع و زایل نباشد و قمر مقبول باشد از کوکبی که در وتد
باشد خاصه طالع و وسط السماء دلالت کند بر رسیدن بمطلب پس اگر قابل قمر منحوس باشد [illegible]
بحاجتی که از آن سوال واقع شده و فاسد کند آن را پس هرگاه دو دلیل کون از هر اتصالی که باشد
یا رد نوری یا جمع نوری بنحو تثلیث یا تسدیس باشد میرسد بمطلب بسهولت و اگر از تربیع و مقابله
باشد پس میرسد بمطلب و لیکن [illegible] و اگر ناظر کند [illegible] آنچه گفته شد
بطالع بمقابله همان نیت که بآن رسد [illegible] از وسط السماء و هرگاه قبول کرد قمر صاحب طالع
[illegible] و آن نجم ناظر باشد بوسط السماء و [illegible] میرسد بمطلب و اگر وتد الارض ثابت
و دیگر منقلب باشد مشکل شود عاقبت آن امر و اگر اتصال از صاحب طالع باشد بصاحب وسط السماء
پس سائل طلب کند این عمل را و اگر بعکس باشد میرسد بآن بدون طلب و حال آنکه در منزل خود

باشد و انصراف دلالت کند بر آنکه زود میشود از عمل پس اگر قمر در این وقت مقبول باشد رجوع شود
بسوی عمل خود و الا فلا پس اگر صاحب طالع در ادبار خود باشد عامل میشود در سرزمینی که در آن مسکن ندارد
و آن عمل حقیری باشد و اگر در شرف خود باشد تیز عمل عمل بزرگی باشد لکن در زمینی که مسقط الراس
او است نباشد و اگر نباشد صاحب طالع در هیچ حظی از حظهای خود بر سرزمینی باشد که در آن گمنام و مجهول
القدر باشد و هر گاه میانه او و دلیل تناظر باشد بدون قبول و اتصال دلالت کند بر آنکه بدون تجربی کار
سلطان بغیر نفعی و نه ادای قول بطلمیوس گفته است نظر کن بصاحب طالع و صاحب وسط السماء که آن هر دو
سعد اند یا نحس یا یکی سعد است و دیگری نحس و کدام سعد است و جای هر دو را نظر کن و حال آن [illegible]
و چگونه میباشند پس اگر طالع در موضعی باشد که اختیار در آن قوی باشد و در خانه و شهادت یا در وتد
باشد و صاحب وسط السماء و اصل آن باشد [illegible] از نحس و نحس قاطعی میانه ایشان نباشد و بر [illegible]
ولایت و صاحب اختیاری انشاء الله تعالی و بیابد آنچه را خواسته و خوش و نحس اگر نقل نوری یا جمع
نوری باشد یا حلول کند دلیل طالع به بیت وسط السماء یا حلول کند دلیل وسط السماء به بیت طالع
برسد بمقصود و اگر دلیل طالع چنین نباشد و سعادت [illegible] السعدی [illegible] که موجب [illegible]
بوسط السماء یا قطع کند نحسی میانه دو دلیل مذکور هر گاه متصل باشند بیکدیگر نرسد بمطلب و اگر اتصال میانه
دو دلیل چنان باشد که [illegible] از موضع قوی باشد و هر دو در موضع [illegible] شهادت خود
باشند و صاحب طالع نحس باشد و وسط السماء سعد نظر کن که کدام یک قوی تر باشد بحسب موضع
و کدام یک اولی تر بود بوسط السماء یا کدام یک در وسط السماء است پس اگر سعد اولی باشد بوسط
السماء و اقوی بحسب موضع متصل باشد بنحسی دلالت کند بر ولایت عالی و دخول [illegible] و خیر کلی در آن

امر را

امر را پس به این سبب بعض ناخوشیها بوی رسد و معزول شود و از آن عزل بعض امورات قبیح
و ناخوش در وقت وصول آید بر او این نحس بعد از سعد و اگر نحس مع [illegible] باشد که ذکر شد [illegible]
بوسط السماء خواهد بود این امر مخلص [illegible] و کلام و طمع در تحقیق آن پس نحو آنچه بود یا در عقب آن
علیه واقع شود و [illegible] القمر و موضع آن پس اگر در بیت الرجاء یا بوسط السماء مسعود باشد و بری
از نحوس و آن مستولی باشد بر وسط السماء یا بیت الرجاء بوده صاحب بیت الرجاء یا وسط السماء مسعود باشد
و بری از نحوس قمر یا صاحب بیت الرجاء باشد یا صاحب وسط السماء دلالت کند بر رسیدن با آنچه سوال
شده از سلطنت و ولایت و [illegible] و اگر صاحب بیت الرجاء و وسط السماء هر دو سعد باشند و در موضع
قوت و فرح خود یا قمر را [illegible] پس [illegible] شود برابر و در آن احداث کند نحسی در موضع قوت
و بدی رفتار [illegible] غلظت از برای اهل عمل خود ضعیف شوند و بترسند ایشان از او و فرار کنند و اگر قمر
منحوس بصاحب بیت الرجاء باشد باید خود نرسد در این سلطنت و اگر صاحب بیت الرجاء سعد باشد
و در موضع قوت خود باشد یا در بیت الرجاء و وسط السماء و قمر ساقط باشد از آن سعد و منحوس باشد
بعضی از آنچه طلب کرده باشد این عمل پس فاسد میشود [illegible] ایشان بر دیگر
[illegible] و قمر و صاحب طالع و صاحب بیت الرجاء در وسط السماء [illegible] مریخ باشد و مریخ قوی باشد کشته
شود و در این عمل پس اگر سعادت [illegible] سعدی بیت الرجاء [illegible] در آن موضع قوی [illegible]
باشد و لکن قوت نداشته این سعد بر صلاح حال قمر و مریخ کشته نشود و در این عمل [illegible] از آن
عمل [illegible] پس [illegible] قال بطلمیوس [illegible] السلطان پس اگر ناظر باشد
صاحب [illegible] باشند جمیعا بیکدیگر و همه مستقیم السیر باشند

برسد باین سلطنت فصل دوم در دانستن وقت سلطنت و عمل کدخدات و ابیس کاه خواستی
معرفت وقت رسیدن سلطنت پس بگیر از درجه سهم السلطان تا شمس و مشتری هر کدام اقوی باشند
در احکام پس آنچه جمع شد طرح کن از آن از طالع هر جا منتهی شد آنجا کدخدا و هر کاه شمس آنجا برسد سلطنت
باشد از نحوس و آفات برسد باین سلطنت در آن وقت نظر کن اول اولی معرفت وقت رسیدن باین
عمل جایگاه یکی در اوقات سایر مسایل کو تیه بطریق مقبل و مقبل بر اجتماع انتها در طالع یا وسط السماء هر کاه
اتصال از صاحب انتها باشد و نظر کن در ربط اتصال را پس بگردان درجه ای میانه انتها را در ربع
منقلب از ربع شرقی هر کاه مقابل ربع ایسر شد ساعات و هکذا در ربع جنوبی ایام و در ربع غربی شهور و در ربع
شمالی سنین و در برج مجسد در ربع شرقی ایام و در قبله اسابیع و در غربی شهور و در شمالی سنین و در برج ثابت در ربع
شرقی اسابیع و در قبله شهور و در شمالی سنین و در غربی سنین یا آنکه بطول انجامد و دیرتر اثر با نجام
رسد خاصه اگر قابل بطئی السیر شد پس اگر بدین طریق نظر کردی و تفقد کن احوال مشتری را و مرور
هر درجه سهم العمل و السلطنه هر کاه مشتری با طرفا شد سهم در وقت مسئله پس هر وقت که رسید باین درجه
با آن رسانید میرسد باین عمل هر کاه مشتری قوی باشد فصل سوم در معرفت رسیدن این مرتبت چند
بخصوص حالی در نظر باشد نظر کن در این باب جای که نظر میکنی در مواید پس اگر یافتی شمس را در مکان
عاشر در خانه خود یا در درجه شرف خود یا این باشد مشتری و از تحت الشعاع بر آمده باشد یا بود ماه یا
زهره و در بعضی از اوتاد و در شمس ناظر باشند تربیع یا مقابله یا مقارنه پس سایل امر ملوک پادشاه مالک
عالم شود پس اگر مشتری در حیث خود باشد و نه در شرف خود بود لکن ملکتش بقدر سابق بیشتر اگر که
از خاندان سلطنت و کسانی که اهلیت پادشاهی داشته باشند نباشد پس ملک خود طلب

را و اکر یافتی

را و اگر یافتی عطارد را در طالع یا در طالع شرف عطارد باشد و شمس در بیت عطارد باشد و مشتری در طالع
خواهد بود و صاحب قبالها و توانگری در اموال و بزرگی در وزارت پادشاه و اگر طالع سرطان باشد
و مشتری در آن باشد و شمس در عاشر و زهره و مشتری مقارن یکدیگر باشند پس لشکر کشی شود و خونها
بریزد خاصه هر کاه مریخ در وتد الارض باشد و اگر شمس در طالع باشد و طالع شرف شمس باشد و مشتری در عاشر
و زهره در طالع و مریخ در وتد الارض باشد و ناظر باشند در شمس تربیع و مقابله و مقارنه پس سایل پادشاهی
باشد بزرگ و صاحب فتوحات و چون صاحب طالع در شرف هر کوکبی که باشد دلالت کند بر سلطنت
هر کاه سعود در اوتاد باشند بمقدار جوهر آن کوکب بودن طالع اسد و شمس در شرف و مشتری در زهره
در عاشر بشرط نظر کردن بشمس تربیع و مقابله و مقارنه خواهد بود ملک عظیمی و هر کاه متصل شوند بر آن
بصاحب طالع از وتد و صاحب طالع در وتد باشد خصوصا عاشر پس آنچه طلب کند سایل از امر او بیرون
کی برای او میسر شود پس اگر در این وقت یکی از نیرین صاحب وسط السماء متصل شود بصاحب طالع
پس دلالت بر آنکه عظیم القدرتر باشد و هر کاه متصل شود صاحب وتد تاسع نیز بصاحب طالع که در وتد
باشد خصوصا وسط السماء پس سایل دین و علمی باشد از ملوک و قمر هر کاه متصل شود بکوکبی که در شرف خود
باشد و خود در وتد باشد یا موضعی نیکو از طالع چون یازدهم و پنجم و سیم و نهم پس سایل
بشرع و دیانتی در اوقات سلطنت و نیابت و بزرگی و در مکان یازدهم و پنجم بسعادت و ثروت و مال
و در دوم و سیم و نهم بریاست دین و علم فصل سوم تفقد کن و تحقق احوال دلیل طالع
و در موضع نیرین را و نظر کن که ذو جسدین باشد یا ذو این هر کوکب که
ذو را در این بدین گونه باشد که اگر کوکب در وسط السماء باشد واقع میشود شعاع

نوق الارض دو منیس باشد پس این دلیل قاطع باشد برانکه امرش از امور عامه باشد خارج باشد
چه اگر دلیل سال چنین باشد و قوی بود پس اگر سال السلطنه شمسی باشد پس مدت ملک و رفع شان او باطل
شود تا انکه کرددد از عظما بهزمت یا بفرست عزیزی و غالب شود در هر گاه در وتد الارض باشد
واقع شود و دولت پس و هردو تربیع ان با یکی تحت الارض پس ان از زیادتر باشد و شبیه باشد
مشکول چه خودش و چهار زحمتش و ابطالع است پس منبی باللکوس صاحب این دلیل نزد کار ملک
معروف باشد از منزل خود بیابند تا اگر کرد بریخی میکس بدرسید است بابا که فضل ابن سهل نظر کرد در مولد
از برای آن رسیده که مخلوع و معزول باشد پس وقت دلیل او در وتد الارض پس حسن رد او موثر انکه او
منکوب و میمنی برای او بیت و خواهر در دیگر شده خواهد شد و نظر کرد در مشاور دیگر برای دو البطین پس وقت
دلیل او در وسط السما و ذو البطین پس حرزاد و چون که ظاهر غالب خواهد شد و بر سیدا بر بزرگ
رفیع و مرتبه او عالی خواهد شد و بدین سبب ملعت شد ذو البطین پس پیامبر او را در حکم او تعجب میکرد
و این بود باعث برانکه طلب کرد علم نجوم را تا انکه کتابی چرانیش شد بر انکم مسئله عن رفعة و رسانید ستم

در این صورت مشکوک صاحب طالع و صاحب
اول مثلثه شمس بود و در ششم بحجب مکان و بحب برج
طالع و قمر در مکان اعدا بود و بس دلالت کرد
بر انکه مسئول له در حبس و غم شدیدی باشد
و صاحب مثلثه ثانی در وسط السما بود در برج
منقلب و نیز در هبوط خود بود پس دلالت کرد بر سبب



رفیع

[illegible]

دفع کردن تدبیر حبس میبوی او در برج کی با علاص و طمع بدارد و چون مشتری در برج هبوط خود دفع کرده بود و صاحب
طالع و صاحب مثلثه صاحب شرف تدبیر را بوی در این برج میش ابر ایران رفتن از عقرب دلالت
کرد بر سقوط او و از انچه امید با آن دارد و سقوط و هاشمی که حرکت شود از ان و برو دی کشته شود او باطل
موضع صاحب طالع و بودن صاحب مثلثه در بیت الموت و استیلای زحل صاحب هبوط طالع بر قمر
در مکان دوازدهم از طالع و از جهت بودن او پس دلالت کرد بر انکه این امر باشد با هلاک حاجتی
از مردم و از جهت بودن زحل صاحب بیت آن باستیلا بر قمر صاحب بیت العاقبه و دلالت کرد بر حبس
در انچه امید وارست و ان پس طلب کرد بوقت را در این امر بنظر کواکب عزلی از فلک در طالع
در رس نهاده عزلی بود از حبس پس دلالت کرد بر انکه این امر در سال دوم بود برج زحل و قمر در خبر
و این در وقت رسیدن زحل باشد بمکان مشتری ناقص السیر و در حوت در وسط السما پس اراده کردم
دانستن کیفیت قتلش را پس ناظر برج موثر ماندی و اعطا رد با برج بود و انجا کلمین از دو تحت الشعاع بودند
پس دلالت کرد بر قتل او رسیدن بسیف و دلالت کرد استیلای زحل از موضع اختیار رحلم با مور بر موضع قمر
وند اوت بیت الموت بر عزق در آب و مانند آن و بجای باقیتم حیات او و این مسئله بود از برای عبد الله

بن الحسن مسئله عن سلطنته لم ینلها بود
در این صورت مسئله صاحب طالع شمس در عاشر بکر
از طالع و صاحب وسط السما منجم ساقط از شمس
از ان گذشته بود کرانکه مشتری منحرف جمع بود از انکه
میکرد و قمر در شرفش بود در موضعی نیکو از طالع انکه



[illegible]

فاما اگر نبود متصل میشد در برج ثانی بر زهره و ان زایل الوتد بود پس نظر کردیم بر زهره که با وجود انچه مذکور شد
صاحب بیت زهره و صاحب بیت رب الطالع بود پس متصل میشد بزحل از هبوطش پس دلالت کرد بر انحطاط
موضع زحل را که سایل متوسل شود برو دختر دیگر که طلب کند برای او از سلطان پس محروم شود بعد از
امیدواری و نفع نمیدهد جمع النورین هرگاه جامع محترق باشد مسئلة اخری من عمل فلان بعد ما طمع فی حبیبه
فیه یافتیم صاحب وسط السماء متصل بصاحب طالع مقبول پس این دو شهادت بود و ناقص کرد سقوط
انها از طالع شهادت را و یافتیم قابل انکه ناظر بود به بیت خود یعنی طالع و در دیگر دلیل طالع کوکبی دیگر یافتیم
قمر را برساقط بکوکبی که ناظر بود بطالع از موضعی قوی پس دلالت کرد بر متعذر بودن انچه سوال کرده



بعد از طمع در ان مسئلة اخری عن سلطان ظفر السائل بها
سائل عنه یافتیم صاحب طالع را ساقط غیر مقبول و صاحب وسط السماء



در موضع نیکو غیر انکه انها ناظر بودند لکن متصل بودند بر حمل مستقبل
در برج طالع جمع میکرد نوران هر دو و یافتیم قمر را در وتد که متصل میشد در روم موضع خود بر زهره که صاحب
وسط السماء بود پس دلالت کرد اجتماع شهادت قمر و شهادت صاحب طالع و صاحب وسط السماء که حاصل
حاجت بود و برسیدن او بانچه سوال کرده الباب الثانی در مسائل عمالی که در عمل خود است که ایا در سلطنت
خود ثابت میماند یا انکه سلطنت او بر طرف میشود و در معرفت بقای سلطنت از جهت طالع دخول او در عمل
در بلد عمل و ابتدای نشستن او و ابتدای بیعت و بیان سال عامل در عملش تا زمان خروجش از ان
عمل و دوران در فصول الفصل الاول در معرفت ثبات عمل و ما عامل انچه بان میرسد در ان
عمل نظر بصاحب طالع و صاحب عاشر پس اگر متصل باشند و قابل تدبیر در وتد باشند پس سلطنت برد لیکن

نزد و

نزد او از سلطنت خود و مفارقت کند از ان و اگر قابل تدبیر در بیت طالع باشد از ان سلطنت مفارقت
کند و باز عود کند در مجلس و اگر قابل ان از ان دو مقبول باشد دلالت کند بر رجعت در حوش مرات و خوب او که
بوده باشد که گاه ذکر کرده باشند از بعد القران لکن نزدیک باشند یعنی بعضی دلالت کند بر زوال پس
نظر کن در این وقت شهادت قمر پس اگر در برج منقلب باشد و کوکبی وتدی نور نوری نیابد از و مقبول
ان کوکب نرسانیده یا انکه ان منحوس باشد دلالت کند بر زوال پس اگر صاحب طالع و صاحب عاشر
چنین باشند لکن قمر را قبول کند کوکبی پس سلطنت خود برسد پس اگر این کوکب را باشد عزل
شود و در کرات دعوت او برسد بعد از ان بکجری و اگر غیر مقبول باشد پس منحوس باشد میان مردم
هر چند نیکو کرده باشد و اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب هبوطش میکند خود دعا که هلاک شود و در خمش
بجای او عامل شود و اگر صاحب هبوط بصاحب طالع متصل شود دروغ بروی جند تهمت و کاری نکرده بوی
نسبت دهند و اینکه هلاک شود پس اگر صاحب عاشر متصل شود بصاحب هبوطش خود پس طالع
و اگر صاحب هبوط وتدی باشد کارش پیش نشود و برگردد و هیچ بوی نرسد تا انکه بمیرد و این باب دلالت
بر عزل کند هرگاه صاحب طالع متوتدی باشد و نه کوکبی ان را قبول کند و اگر صاحب هبوط بصاحب عاشر
متصل شود دلالت کند بر خرابی عمل و عامل هرگاه متصل شود صاحب عاشر بصاحب اجتماع صاحب طالع
و قمر فاسد باشند دلالت کند بر زوال و هرگاه صاحب طالع کوکبی وتدی دفع تدبیر کند ثابت باشد
در ان عمل و بهتر انست که قابل تدبیر در غیر رابع باشد از اوتاد و بهتر انها طالع است و عاشر هرگاه صاحب
و عاشر متصل باشند و قابل تدبیر نیکو موضع باشند و غیر منحوس لکن ناظر نباشند بعاشر پس صاحب این
عمل عامل شود از جانب غیر سلطانی که او را بر این عمل داشته پس اگر کسی ناظر باشد بعاشر دلالت

کند بر ثبات سلطان اول و اگر قمر دفع تدبیر کند بکوکبی و تدبیر پس صاحب سلطنت از سلطنت خود معزول
شود و مفارقت کند هم که ناظر باشد عاشر میان خود پس اگر قابل قمر نحس باشد و تدبیر دلالت
کند بر قوت وی در آن سلطنت مذموم بجان او و اگر نحس قبول کند قمر را دلالت کند بر ضعف او در سلطنت
و اجرای آن و هلاک شود باین سبب اگر نحس در رابع باشد و اگر در سابع باشد مخاصمه کنند با او اهل
بلد غش و از ایشان بحق آید پس اگر با وجود این صاحب طالع و تدبیر باشد نظر یابد بر ایشان و اگر
ساقط باشد ایشان بروی ظفر یابند و اگر اتصال قمر بصاحب طالع باشد و آن زایل باشد از وی
پس نظر کن که آیا پیش از مفارقت قمر بحدی میرسد در سیلان پس اگر برسد پیش از مفارقت عزل شود
از سلطنت اگر رابع برج منقلب باشد پس سلطنت زایل شود و بدترین اوضاع آنست که متصل شود قمر بکوکب
زایل از اوتاد هر چند صاحب عاشر باشد و بدترین اوضاع آنست که قمر متصل شود بصاحب رابع مگر آنکه
صاحب مثلثه‌اش معاون باشد مر او را و بهترین اوضاع که قمر در خانه خود باشد و متصل شود به برج صاحب
هبوطش یا در بیت زحل باشد و متصل بشمس یا در بیت زهره باشد با مشتری و متصل شود به برج چهارم
یا اگر متصل شود از بیت مشتری بعطارد پس بهتر است از اتصالش از شرف مشتری بمریخ
و دلالت کند بر عاقبت امرش در عزل موضع صاحب طالع پس اگر در دوازدهم یا ششم یا هشتم یا دوم
دلالت کند بر قبح عاقبتش و قبیح‌تر آنست که در دوازدهم یا ششم باشد پس متهم شود و ساقط شود برا او
کسی که والی شود بعد از او پس اگر صاحب طالع با وجود این مقبول باشد پس این خبر بر طرف
شود از او و بند شود و نه معذب شود و اگر مقبول نباشد و با وجود این نحس باشد خواهد بود
آنچه بیاید از عذاب بعد از عزل باشد از عزل پس اگر صاحب طالع در مقابله طالع باشد با برج

دیگر

دیگر که وبالش باشد پس خصمی از سلطنتش بهره برسد پس اگر مقبول باشد ظفر یابد بر خصم خود و اگر صاحب خانه
صاحب طالع مقبول باشد خود غیر مقبول خصم و منازعه بر او ظفر یابد و اگر صاحب طالع در عاشر باشد
خواهد بود ممدوح و محمود در میان مردمان و قوی در سلطنت خود پس اگر مقبول باشد مظفر شود در معاهد
خود و اگر غیر مقبول باشد ظفر یابد بر خصم خود لیکن ممدوح و محمود در میان مردمان و قوی در سلطنت خود پس
اگر مقبول باشد مظفر شود در معاهد خود و اگر غیر مقبول باشد خواهد بود قوی و غیر محمود و اگر صاحب طالع
در چهارم باشد خواهد بود صاحب دهد و مهمل در امور و کتمان سر خویش اگر مقبول باشد کوارا باشد مر او را
این رفتار و اگر غیر مقبول باشد واصل شود مر او را حسی و لفظی بجهت این رفتار و اگر صاحب طالع در سوم یا نهم باشد دلالت
کند بر ورعش و تامل در علوم خود و حرکتش در سلطنت خود و مملکت خود و اگر مقبول باشد والا میکند این
کار را بعنوان ریا و اگر در پنجم یا یازدهم باشد دلالت کند بر بر آوردن سلطنتش و اقبال احسن حال
وی در سلطنت و بهره یابند از عمل و دولت او در این سلطنت و بهتر آنست که مقبول باشد و نظر کن بطرح نجوم
صاحب طالع در دفع خود تم بر خویش احکام نجوم و نحوس احکام به اگر متصل شود و صاحب دوازدهم
طالع دوی اگر قبول کند پس حال بد افتد و بحث‌تر آنست که صاحب طالع در اوتاد باشد پس
اگر در عاشر باشد پادشاه باشد و وی را بد گفتند علی رؤس الاشهاد و اگر در طالع باشد از این برج
باشد و اگر در رابع باشد بجهت این امر شود و نیز در حال سلطنت باشد و در سابع مر او سلطان شوند
اهل سلطنتش و از ایشان بحق آید و بدتر آنست که اتصال بکفار تقیه یا تربیع یا مقابله باشد الا به غیبت باشد پس
دلالت نیکند مگر بر تقیه بری و اگر صاحب طالع زایل الاوتاد باشد در میمنه طالع و محاذات صاحب دوازدهم
بند شود در حال سلطنت تا اگر برسد بزمینی که در آنجا حبس میشود و اگر در آیه طالع باشد در راه بند شود

این عبارت به ... تحقیق عبارت ... بجهت ... این وجود ... در ... در رابع ... خواهد بود ... صاحب طالع در عاشر ... الهدایات ...

اگر متصل شود صاحب طالع بصاحب دوم از دهم یعنی ان بصاحب ششم دلالت کند بر هلاک حاصل یا سلطان

در بند پس اگر بعد از صاحب دوم از دهم بصاحب سوم بر بند سلطنتی بعد از انکه در بند باشد اگر مریخ نیز دلالت

میکند بر بند چنانکه دلالت میکند صاحب دوم از دهم هرگاه عقد صاحب طالع باشد مریخ چنانکه صاحب

دوم یا ششم یا هشتم یا چهارم و ششم بود و ارتب پس دلالت کند بر هلاک در بند بیان حکم دیگر هرگاه

صاحب طالع متصل شود بصاحب دوم و میانهٔ ایشان قبول باشد جمع آوری مال بسیار و اگر قبول

نباشد مواصلت و سعی باشد در جمع خراج لکن بدشواری و سختی باید و هرگاه متصل شود بصاحب سوم

و یا نهم تغییر کند بد خود را و سکه کند از بابت خراج گرفتن و مشغول شود بعمارت کردن از خراج گرفتن

و سفر کند هرگاه مقبول باشد و الا واصل شود بر اخراج و مال او را بدزدند و تغییر کند منزلش اگر

متصل شود بصاحب یازدهم و میانه ایشان قبول باشد زیاد شود سلطنت او و محبوب باشد میانه

مردم و الا مذموم باشد و هرگاه متصل شود بصاحب یازدهم دلالت کند بر ترتیب و منزلت او و رسیدن

با رزو و گرفتن دوستان و صادقان و یاران در این عمل و هنر گشت که مقبول باشد پس اگر معزول باشد

بست تمام این باشد و تمام شود امید او و وعده کنند با وی اهل دانش و امثال ایشان لکن حقیقت

باشد و از روی اخلاص نباشد و همچنین اگر متصل شود بصاحب پنجم دلالت کند بر زیادتی او و دانش

این بود دلالت اتصال صاحب طالع بصاحبان سایر خانه‌ها اما اتصال صاحب خانهٔ پس

باشد با کوکبی عقد و بس باشد هر ایشان تحصیل شود که بدشواری و سختی و همچنین باشد اتصال صاحب یازدهم

که راکند این دلیل مال خراج و اصل بیت المال سلطان است و صاحب خانه دلیل مال و عامل دیوان

باشد پس هرگاه دفع شود و دیگر کرد صاحب یازدهم بصاحب طالع یا صاحب خانه مال دیوان از مصرف

رسانند

رسانند و به بیت المال پادشاه رجوع کنند و اگر اتصال صاحب خانه بصاحب ششم باشد بر خود پیش

سبب حیله کردن او راسی باشد و اگر با وجود این نظر کند صاحب دوم از دهم بصاحب خانه عذاب شود

بدین سبب و اگر صاحب یازدهم مال بخواهد آن نظر کند سالم ماند و بعضی از اموالش را به بیت المال

سلطان اعظم برساند هرگاه متصل شود صاحب یازدهم بصاحب دوم بر سد مال بسیاری از جهت خویش

کند از و بر اهل او لادش هرگاه ناظر باشد صاحب طالع بسوی ایشان بیان حال کوکب صاحب دوم اگر

مریخ باشد تفرق کند هر چه را بیابد و بسیار نمود و اگر زهره باشد انگیزد در خود دیگر و غیر آن و اگر

مشتری باشد تصدق کند این مال را و جمله دهد و اگر شمس باشد خرج کند آنرا بجهت مصرف ملک و

و طلب شرف و بزرگی و اگر قمر باشد نظر کن متصل هر پس کند الا لکن پس اگر خالی باشد

خرج کند آنرا تمام شود و میانه روی کند در خرج خود و هرگاه نباشد از برای صاحب طالع اتصالی

در محل که خرد و از مال سال اگر زهره باشد شتم کند و خویش کند از بواسطه این مال اگر عطارد باشد

تجارت کند باین مال طلب کند پس اگر در طالع باشد سال بر زمین خویش حاصل شود و اگر در ثانی باشد

مواظبت کند بر خراج گرفتن و دانا باشد بمواضع خرج و مشغول کند او را و از آن چیزی پس نظر کن

در سهولت و هیچ کار را قبول صاحب طالع و نظر سعود بسوی آن و اگر در سوم باشد بر هر کار باشد

و تغییر کند و جا دو و از منزلت خویش تقاعد نورزد و همچنین در پنجم و اگر در چهارم ملازم منزل خویش

باشد و از قضا تدبیر نیاید و خیر مستور امر او شود و راحتی شود از سلطنت خویش اگر در جهت و اگر

در پنجم روزی شود فرزندی در سلطنت خویش را خود و از سی خراج کند بجهت خود و ملکی

زنا و تا باشد و اگر در ششم مخف اندازد خود را و در این عمل بیمار باشد یا چهار ماه و اگر در هفتم

و بد امر خود در اثر جلب مصلحت و سختگیری و در میانه مردم مذموم باشد بجهت آنکه برا اهل سلطنت خویش
تحملات و تکلیفات ما لا یطاق نماید و اگر در ششم ضعیف باشد در سلطنت خود و قوی باشند اهل
بلدش پس اگر در مقابله نحسی باشد و متصل شود بعد بان گشته شود بسبب آل و اگر محترق شود در آن
مواضع کشته شود و بیش از رسیدن با مخالفین و اگر در عاشر قوی باشد در سلطنت خویش پس اگر ناظر
نباشد چون نحسی حال کشد مدت سلطنتش و بیابد مال بسیاری و زخمت و امر رحمت کنند اهلش
در عیشش و اگر در یازدهم محمود و خوش نام باشد در میانه مردم از زمان سلطنت خود و خوش کند زانکه
و خراج را تمام کرده و انتفاع با جوان و صدیقان خود سازد پس اگر با وجود این مقبول باشد مذموم
باشد بر خراج زیاد کند بدون نگاه جی و ما خوشی و اهل بلدش تضعیف بکشد او را استدلال پس اگر مقبول
نباشد مذموم باشد در میان مردم و کم شود فوایداو و اگر در دوازدهم باشد کند خراج خود را پس
ضرر رساند بجان و مال خویش پس اگر مقبول نباشد در عاقبت امر نحسی بسیاری یابد و الا کمتر باشد
و بد آنکه بودن صاحب طالع در هبوط و در وتد دلالت کند بر کمی خراج و نقصان آن پس اگر
رساند بجان و مالش پس اگر مقبول باشد خلاص شود و الا حرص اهل بلد خواهد برای حرص او و تلف
بود ثبات در سلطنتش پس اگر زایل باشد سهل کند او صاحب عاشر در رابع دلالت کند بر زیرک
این ولایت و سلطنت و قرب و منزلت عامل از کسی که او را نصب کرده و قوت و تسلطش و در عاشر دلالت
و در عاشر دلالت کند بر جلالت و قوتش در عمل کرد اکه منزلت او از سلطان بزرگ او را والی کرده کمتر
باشد و در صورتی که در رابع باشد چه آن دلالت کند بر آنکه عامل از اهل آن سلطان باشد و در طالع
دلالت کند بر آنکه از اهل سلطنت باشد و اگر مقبول باشد دلالت کند بر آنکه از اهل سلطنت باشد و اگر مقبول

باشد

[illegible]

باشد دلالت کند بر آنکه آبا و اجداد او پیش معروف بوده اند بسلطنت و چون در رابع دلالت کند
بر آنکه این عامل بسلطنت رسیده و از اعانت سلطان خود و پس اگر مقبول باشد دلالت کند بر آنکه بعض اجداد او پیش
سلطان بوده و ابعد حاصل شده پس سلطنتش دلالت و صاحب طالع هر آنکه و صاحب طالع دلالت بر حال اصحاب و دوستان
بود اسط صلاح و فساد پس اگر صاحب سبع از شرفش باشد و دور او تا دو دلالت کند بر شدت محاربت و دوری از پیش
سلطان و دوری او از رعیت و لشکری که هر کسی با او بیاید بر تردد و اگر در هبوط و وبال باشد ساقط و در برج منقلب سهل
باشد محاربت او و کم باشد هیبت وی و خوار باشد در نظر اهل بلدش و استخفاف کنند با مر او و صاحب سابع
دلالت کند بر حال هیئت و عاقبت حال او بدانکه صلاح و فسادش پس اگر غایب باشد پس دلالت کند بر فساد
هیئت اقارب و مال و عامل و اگر برج جسد باشد در کار و دوری باشد در قدوم و ابل و سیله دلالت کند بر اتصال
از این بلد بلد دیگر و عودش بسوی آن و زیاده در عمل و عودش بان باری دیگر و برج ثابت دلالت کند
بر طول اقامه او و برج منقلب دلالت کند بر سرعت زوال و عدم عودی بان سلطنت بعد از این باری کرخصوصا
اگر نحوس بدلالت کند بر زوال و نظر کن از برای معرفت انقراض در وقت عقد لوا او از برای معرفت
حال و ال او در وقتیش و معرفت مقدار آنکه نکث او در عملش از وقف ذلولش محو کوتش مخفی که در آن
این مور واقع شود و وقت گرفتن عهدش کیفیة گفته است و اسپس نظر کن از برای مالیه و حاش از رابع
و صاحبش و از برای عملش و آنچه در آن باشد و قوت این عمل و طول اربع و مدح و آنچه جاری شود از آن
امور بر دست او از عاشر و صاحبش هر کوکبی که ناظر باشد و عاشر پس اهل طید آن کوکب مسالمه کند
با این سلطان و اطاعت او کنند و همچنین هر کوکبی که در دو و ده هم باشد دلیل است بر و اله که برا و مستولی
باشد پس هر که منسوب باشد بر این کوکب از صطلعات مردم و صورت صور بسوی او طالع بسوی کان

این کوکب پس خصمی گشته با این سلطان و زوال ملکت را بودی هر گاه نحسی در عاشر باشد یا در مقابل آن دلالت [illegible] منحوس
و در این محل بر عزل و هلاک و مکاره و محنه برساند از طبیعت نحس ناظر از برای اهل سلطان طالع و کوکبی که در وی [illegible]
باشد و از برای عامل سابق از نجم کوکب عاشر [illegible] و صاحبش و از برای عامل جدید از وی با نجم و صاحبش [illegible]
و پس هر گاه خواهی بدانی که والی [illegible] به قدر و ولایت سلطنت مدت [illegible] در به عاشر آنچه باشد پس
[illegible] اثر از مشتری پس [illegible] سهم السلطان پس نظر کن که در خانه به کوکب است آن پس صاحب
آن خانه اگر در بیت [illegible] باشد پس [illegible] باشد بعد دان در رجعات و اگر راجع باشد یا محترق
یا منحوس یا در بیت [illegible] پس [illegible] نباشد [illegible] پس اگر خواهی بدانی از برج
ساعه ولایه بعد [illegible] صاحب و صاحب طالع که در کدام برج [illegible] برج [illegible] پس از این طرف [illegible]
و اگر خواهی بدانی [illegible] صفت [illegible] یازدهم که در وی به کدام کوکب باشد
اگر در وجه مشتری باشد از زمین عراق باشد و اگر در وجه زهره از ناحیه قبله و اگر در وجه مریخ از ناحیه روم
و اگر در وجه عطارد از ناحیه شمال و در وجه قمر از ناحیه ترک و فارس و اگر در وجه شمس از جنس ملوک و در وجه زحل
از جنس بندگان یا آدمی کم نام قدر و نظر کن از برای [illegible] که والی بر [illegible] و سوی آن باید [illegible]
و حال آن از برای عاقبت امر والی و عاقبت [illegible] اگر در آن باشد دلالت کند بر [illegible]
و لعب و در بند کردن والی [illegible] و اگر سعدی [illegible] ناظر باشد خلاص شود و اگر
با آن نحس نحسی دیگر ناظر باشد زیاد کند شر در بند و عقد [illegible] و هلاک باشد و نیکو از برای اهل
بلد از نجم و از برای [illegible] از نجم سوم و از برای بندگان او از ششم و از برای دشمنانش از دوازدهم
پس هر جا که نحسی یافتی حکم کن به بدی [illegible] و [illegible] از طمع [illegible] و اختلاف میانه او و اهل بلد

مانند

و مانند آن و دیگر از برای عاقبت این سلطان [illegible] هفتم و صاحبش پس اگر نحسی در آنجا باشد و صاحبش [illegible]
باشد از هفتم و طالع [illegible] یا محترق [illegible] منحوس [illegible] صاحب طالع باشد [illegible] السوء
و جامع [illegible] میانه ایشان باشد دلالت کند بر بدی حال [illegible] اگر
مناظره میانه صاحب طالع و صاحب سابع باشد [illegible] تربیع [illegible] میانه ایشان باشد دلالت کند بر [illegible]
عداوت او با ایشان [illegible] میانه ایشان و اگر [illegible] باشد این امور [illegible]
[illegible] میانه ایشان و صلح [illegible] اگر نظر [illegible] تثلیث باشد و [illegible]
باشد دلالت کند بر رافت او با ایشان [illegible] و اگر سعود [illegible]
دلالت کند بر [illegible] خیر و برکت که با ایشان رسد [illegible] و نظر کن از برای اهل [illegible]
از نجم پس اگر در آن یکی از دو نحس باشد دلالت کند بر ضرر رسیدن با ایشان و اگر سعد باشد دلالت کند
بر [illegible] خیر و برکت و هر گاه طالع [illegible] نحس باشد [illegible] دلالت کند بر رسیدن با ایشان
و اگر سعدی باشد دلالت کند بر [illegible] خیر و برکت و هر گاه طالع [illegible] نحس باشد و نحوس ناظر [illegible]
دلالت کند [illegible] ضعیف [illegible] سعود ناظر باشد [illegible]
ولایت [illegible] تمام شود [illegible]
و اگر قمر [illegible] دلالت کند بر [illegible]
در وقت [illegible] با مریخ باشد دلالت کند بر [illegible] هفتم باشد [illegible] سعدی
شاید کشته شود و در این [illegible] اگر قمر در وقت جلوس [illegible]
چهار درجه باشد پس دلالت کند [illegible] درجه [illegible] خلاص [illegible]

از مضرت و هرگاه قمر در برج راس بنده و هر دو در صاحب نجم واحد باشد پس عزیز از ان باشند و شاید حس نحس

در این عمل تمام شود و رشد این امارت و ولایت و اگر قمر در برج راس و ذنب باشد و بعد میانه ایشان

سیزده درجه و بیشتر باشد متصل باشد نحس پس حرارت نباشد و صلاح بود این وقت از برای این عمل و اگر

چنانچه گفته شد قمر منحوس باشد و لکن در بیت تربیع سعدی باشد عملش بر تمام شود گسسته شود و لکن بکیفیت نحو

بسلامت دا بر و در این عمل ترویج نماید و اگر در عاشر باشد سعد برسد در این حکومت منتهای از دو فضل

ان و صاحب برج و سعود باشد در این عمل اگر بجای عاشر سعدی باشد برسد بوی نتیجه جمیع آنچه از اموال جمع کرده

و از وی بکرم و بواسطه عزات و عذاب نحو پس که به غضب سلطان ببرد و اگر بعاشر نحس و سعد هر دو نظر

داشته باشند هر نظر که نزدیک تر باشد پس ان غالب است و دیگر مر آخر خصه باشد بادن الرقاصه

و اگر در ربع … نحسی باشد پس کند … و در ابتدای امرش دلالت کند بر ضرر … پس اگر در ان

سعدی مکان نحس باشد دلالت کند بر تندرستی عمل و راستی کار او … در این عمل … ماجرح کنند اهل

در وطن خود و اگر سعدی در دوم باشد دلالت بر یافتن اموال بسیار … و اگر در بیت الاخوه

باشد پس برادران و احمد قای او برسند در این عمل بخیر و فضل … باید در ایشان امر زوی خوش

و خواهش خود را و اگر در بیت الوالدین باشد در اولاد و یا سامره ایشان قرة العین خود را و بیابند ایشان

در حکومت وی خیر خواهی و اگر در ششم باشد بیابد چیزی از عبید و چهارپایان و بندگان و تندرست باشد

در این حکومت و اگر در هفتم باشد اگر … در این عمل … باشد … در اموال مردگان … میراث

و بیابد مال بزرگی و اگر در بیت السفر باشد سفرهای وی موافق و بجای خود باشد و بسیار باشد سفرهای

وی در این عمل اگر در بیت الاصدقا باشد بیابد نظر بر اعدای خویش … شود …

و برادران

و برادران و بیابند ایشان از وی چیزی و اگر در دوازدهم باشد و بیابد چیزی از بندگان و چهارپایان

و یاری خود برسد در باره دشمنان خود و اگر در این مواضع نحسی باشد پس عکس گویی در این امور

مذکوره و اگر با قمر و صاحب طالع را موافق در صلاح و صاحب مثلثه اول را در موضعی نیکو پس دلالت

کند بر صلاح این عمل و برج ان و اگر در موضعی بد باشد پس حکم کن بر عکس و اگر در برج شرف که در طالع باشد

عاشر بود در حس یا عقد و قلیل باشد و کوتاه در حق وی که در بیت زحمت کشد و در ... صاحب یوم

شریک صاحب طالع است و فسادش مثل فساد صاحب طالع است نظر کن سهم السعادة و صاحب ان پس اینها

باشند دلیل رشوه و فایده و بنگر بنیکی مواضع اینها که اینها صاحب طالع پس اگر ناظر باشد صاحب

سهم بسهم و طالع دلالت کند بر غنا و فایده پس اگر ناظر باشد پس اگر ناظر باشد صاحب سهم بسهم و لکن

بطالع ناظر نباشد پس این عامل برسد بمی و کاری افتد او را بسیار رجوع کند در چیزها که صاحبش بروا نشود

در آنها و عمل کند در چیزهایی که منفعت او نباشد و اگر ناظر باشند صاحب طالع و صاحب شرف طالع بسهم مختلف

شود و لیکن و اگر مشتری ناظر باشد بسهم و اصحابش پس مردم بسیار یاری وی کنند او را و بیابد از این

عمل برج و فضل بسیار و هرگاه باقی سهم انیکو حال و صاحبش با شرف و صاحب طالع و مشتری ناظر بوی

پس حکم کن در نتیجه برج سهم که مثلث بری از جهات تواسطه عمل و حکومت دال بر احتیاط ...

و این گفته است هرمس نظر کن در وقت قدوم الی السعود که نحس که کیفیات او ارباع فلک یعنی شرقی

و جنوبی و غربی و شمالی و بنگر که والی از کدام جهت از جهات داخل میشود اگر از جهتی داخل شود که در آن

نحوس باشند داخل شود پس نیکو نباشد در آنجا حال شد و یا در خیری و حکم کن بشومی قدوم وی و اگر مشتری

شد ان در بلد بر اندازه طبیعت این نحس و اگر از جهتی داخل شود که در آن سعود باشند پس بر قدوم

وی چیزی باشد و نیکو صاحب عاشر اگر نحس باشد و با وی سعدی نباشد عمل کند بفساد و ظلم و اگر سعدی
باشد که با وی نحسی بود ده بر این طریق باشد و بجای اقامت ولایت و حکومت آنها برای او ظلم کند بر ایشان
پس اگر ناظر باشد سعدی بانحس صاحب عاشر مجامع آن باشد برسد با اهل این بلد خوف از او
و بدگمانی و نیکو صاحب طالع و سعد عاشر پس اگر آنها نحس باشد و نحوس ناظر دلالت کند بر ظلم و الا او بدی
حکومت او بر وفق طبیعت برج و نظر کواکب بوی و اگر صاحب درجه اوسط طالع از ساقط در عاشر باشد و سعد
پس این ملک مطاع باشد در میانه اهل بلد خود و در مدینه خویش و بهتر آنست که صاحب درجه تحت طالع در سابع
باشد یا آنکه میانه این صاحبان سعد و تثلیث باشد پس این چیز باشد از برای ملک و اهل بلد خوش نظر کن
بیز تو به در وقت مقدم وی اگر نحس باشد در برج و حد در درجه مذکر نهاری باشد پس حکم کن بعموم محنت



این و لا و استحقاق از برای اهل بلد همچنین اگر قمر در برج
باشد و اینها مؤنث باشند مثال ظهور دین ابن العرب
در ابتدا او الملک و بود این ابتدای ملکی قوی و دولتی عظیم
بسیار و صاحب عظیم و مرتبه آن حاصل مملکت آن واسع و عمر
آن طویل این درجه ظهور دین عرب بود و مائه عشر و دوازده
بود و طالع و کواکب بن طریق است که ثبت شده در طالع
اسد بود و در به است معرفت مقدم سلطان موضع علو الکواکب فی هذه الصور ترجو که دلیل مشتری بود در حمل
قمر بر صاحب طالع و قوت آن در موضعی نیکو بود صاحب بیت العمل و او تدبیر در اقامت باشد سال او نیز مشتری
آن از نحوس تعلق کرد این برنیات در این سال برای آنکه خروج از عمل در سال دو بعد در وقت رسید

سرشمس

سرشمس بعد مریخ از برای هر درجه ماهی و اگر سال
نوبت سال بگو را که صاحب نهم باشد بس آن واقع
شد که بیت السفر است دلالت کرد بر حبس بلکه کواکب
بود برآنکه مدت اقامه نور بر زده ماه است پس بعد برج حبس
با انقضای این مدت نزد رجوع مریخ در وجه شمس دلالت



قدوم عبید الله بن الحسن بیلیه بود و نه بر در تر درج مریخ مغلب و مریخ که ربع الی او لا انقلاب بود واقع
شده بود در طالع پس دلالت کرد برآنکه این دخول او خواهد بود و بود و ضع زیب و در عاشر
و منحوس بود از جهت برج و صاحب حبس و اتصال قمر دو از وهم مشتری صاحب بیت زوهم بعضی قبول بود در عاشر بل
قمر بر آن تحت الشعاع بود داخل در احتراق و در بیت زایل بود چون او صاحب بیت الاخوان بود پس دلالت
کرد بر سرعت انتقاض امر وی بسبب حرب و نکرش و برز و ال عمل وی در وقت نزد و ملاقات
قمر بود بنحس صاحب عاشر دخول صاحب طالع در تحت الشعاع بعد از بیست و سه روز بعد اینچنین و بیان
مقدم قاسم بن عیسی برای آنچه دلالت کرد بر آن و از مدت ولایت وی بود زیر صاحب طالع در طالع
و قمر در مکانی نیکو در یازدهم و در فرح خود کرده بود زحل صاحب طالع و شکل آن پس دلالت کرد برآنکه
اقامه تمام سال بود و برآنکه مدت اقامت در حساب که میانه شمس و مریخ است از درجات طالع هر درجه ماه
به هر دو در بروج ذی جسدین بشد و در میانه قمر احتراق زحل این دلالت و آن چهار ده درجه است و بعد
مریخ صاحب برج نانی او داخل در احتراق پس دلالت کرد بر زوال امر وی در سال نانی پس خروج از عمل بود
بعد از این مدت وقت رجوع مریخ صاحب بیت سادس سال دوم منتقل الحسن بن جیلان و دلالت اقامت



دلیل بر خود خروج داخول اعتراض بر ابوالقاسم الحسن
بن محمد العقیقی بگرگان و امر حبس و قتل وی چونکه
منقلب بود از اوتاد و زایل و شمس صاحب
بیت ... بود بسوی زحل ... هشتم بود
صاحب بیت العاقبه که زحل بود و زهره صاحب طالع
و محل بود مر اورا و وسط السما را دلالت کرد بر قلب استقامت امر او و رجعت انهدام ش و چونکه قمر در برج
شش بود و در ... کو هشتم که در برج هبوط وی و صاحب هبوط طالع که شمس بود و صاحب بیت قمر از برج
بود و در ... صاحب طالع و ... قریب جرجیع بود دلالت کرد ... ابر انهدام امر وی و ... میدی
عاقبت و حرب و امر و قتل بر ... اقامه او تا رسیدن قمر است ... صاحب طالع
در رسیدن وی ... معاینه منقله الحسن بن زید ... و صاحب آن علامتی
مقامه فیها و ... شاهد ... چونکه ... قمر در برج ... دلالت کرد
از این ... و خروج بسوی ... و چونکه قمر در عاشر ... صاحب ... دلالت کرد
بر سرعت سفر از آن ... رسیدن ... قمر است ... آن بیت ...
سفر ... در وقت نزول قمر است ... صاحب سوم ... جهان کج
و ... در سوم دلالت کرد ... صاحب ... معاصد مبیا
چونکه ... قمر در برج ... طالع ... دلالت کرد بر اقامه ... سهولت در اسباب اقامه
بجهت نظر صاحب بیت قمر ... صاحب بیت العاقبه با صاحب طالع دلالت کرد ... برآنکه این امر

بازنیت ...



بود ... صاحب
طالع ...
و مشتری که قابل ...
قمر بود ...
و قوی و ... دهم
پس دلالت کرد ...
و در این حال ...
مدت اقامه او ...



سالهای ... مشتری قابل تدبیر قمر باشد لکن
در چند ... و قمر صاحب ... برج
... در این بیت ... چونکه
صاحب ... دوم ... و قوی
و قابل تدبیر قمر دلالت کرد ...
در سال دوم چونکه صاحب برج سوم ...
بود مکان ... و حرکت ... دلالت کرد
بر ... سلطنت در سوم سال ... صاحب سوم ... دلالت کرد ...
موضع صاحب ... در یازدهم و قبول ... تدبیر قمر را ... دلالت کرد

... کرد

قدوم وی باشد و دلالت کند بر آنکه رجوع
نماید بکنف خویش و بواسطه مهمانی که وی را
در آنجا باشد که خبری از آنجا وارد شده
از جهت بودن شمس در رابع که بیخ خویشتن است
باشد که از آن جهت آمده و بر آنکه آن مراد
چهل و نه روز باشد و دوام بروج قمر



دلیل و از جهت آنکه قمر در برج ثابت است با ثبات طالع دلالت کند بر آنکه اقامه او فوق عدد سالهای



قمر بود و همچنین یافتیم معاینه الباب الثالث
النظر فی المسئلة حق دقیق نظر میکنی در آن
حضور من بصاحب طالع سلطه پس اگر در وقع قوت
و تدبیر خود و در کوکبی وتدی پس صاحب این
سلطنت ثابت ماند در سلطنت خود و [illegible]
که قابل تدبیر [illegible] باشد بر دلالت کند [illegible]

سلطنت او پس اگر این نباشد نظر کن بقمر پس اگر او چنین باشد دلالت کند بر آنکه قابل صاحب
وتدی باشد و قمر خود در وتد باشد صاحب الطالع اگر متصل شود بکوکبی که در نهم یا سیوم باشد یا بصاحب
آنها پس شک نیست در خروج عامل آن عمل پس اگر بعد از این متصل شود بکوکبی وتدی دلالت کند بر رجوع
بسلطنت خود بعد از خروج و رنج و اختلال اگر متصل باشد قمر بصاحب و این دلیل است از اوتاد

پس نظر کن

پس نظر کن که پیش از انصراف قمر کسی بوی میرسد یا نه پس اگر صاحب طالع محترق شود عزل میشود این
سلطان و هرگاه متصل شود قمر بکوکبی غریب در نهم یا سیوم یا بصاحبان آنها که در موضع غریب باشند از سلطنت
برکنار شود و اگر غریب نباشند چنین نبود و نظر کن بانصراف و اتصال قمر و شهادت آنها [illegible] شهادت
صاحب طالع در این موضع هرگاه قمر منصرف شد از شمس پس متصل شد بزحل یا بعکس حال فرق کند و همچنین
هرگاه متصل منصرف شود از عطارد و متصل بمشتری یا بعکس برکنار شود از سلطنت پس اگر برای قمر اتصال
و انصراف در آن برج نباشد پس استدلال کن [illegible] و نظر کن برای جمیع اموری که ترقی در او
[illegible] از عمل و این یا مال بزرگ همین معنی یا بقول امری یا غیر آن از صاحب طالع پس مقبول باشد مفارقت
کند این امر را و اگر مقبول نباشد لکن در وتد باشد پس اگر متصل شود بکوکبی وتدی پس مفارقت کند این
امر را مادامیکه این کوکب در وتد باشد پس نظر کن باین متصل اگر در خانه خود باشد یا صاحب وتدی
باشد پس در این سال برقرار ماند پس [illegible] یکسال نظر کن [illegible] که مذکور شد و اگر صاحب
طالع زایل باشد و متصل شود بکوکبی وتدی پس صاحب سلطه خویش را و این امر را [illegible] زایل نشود مادامیکه این
کوکب در وتد باشد پس اگر متصل [illegible] با وجود این صاحب وتدی باشد [illegible] کند مگر او که صاحب چهارم
باشد پس [illegible] باشد و دلالت کند بر بدی عاقبت [illegible] باشد و شهادت بکوکبی
از قمر یا آنچه گفته شد پس شهادت دهد بصلاح امر صلاح باشد و الا فلا و اگر صاحب طالع زایل باشد مگر آنکه
متصل شود بکوکبی از وتد پس [illegible] کنند [illegible] و اگر انقطاع جوید از آن
و اگر صاحب طالع در وتد باشد و متصل شود بکوکبی زایل که قبول نکند او را پس نظر کن باین کوکب اگر صاحب
وتدی باشد پس صاحب سلطه همیشه در بیم و ترس باشد از فراق و لکن جدا نشود و با وقتی که این کوکب در [illegible]

یعنی هرگاه [illegible] رجوع و اتصال
[illegible]
در انصراف قمر [illegible]
[illegible]

از اوتاد در آید چه این حال ایمن شود از فراق و ترس بطرف شود یا آنکه تحویل شود در سال پیش از این
مگر آنکه صاحب چهارم باشد و نحس باشد و بدتر آنست که زایل باشد چنانکه گفته است و هرگاه صاحب طالع [illegible]
باشد و متصل شود بصاحب نهم یا سوم پس سایل مفارقت خواهد کرد از آنچه سوال کرده پس اگر صاحب طالع
مقبول باشد باز گردد و الا بر نگردد و اگر کوکب متصل نحس باشد مفارقت باید بجهتی بر دوری مفارقت
کند مگر آنکه صاحب طالع و صاحب بیت متصل بهر دو زایل باشند و هرگاه صاحب طالع کوکب علوی
باشد و متصل شود بکوکبی بر بودن آن در اوتاد و اتصال کواکب سفلی از اوتاد و غیر اوتاد بر نحوی که وصف
کردیم و بدانکه کوکب علوی از سفلی دلالت بر مدتها از آنچه دارد و جستن باشد بآنچه در آنست پس شهادت
بجویی از قمر تا صاحب طالع پس اگر مقبول باشد دلالت بر ثبات دارد و اگر متصل شود بکوکبی که در وتد باشد
و مقبول باید وتد خود باشد یا سعد باشد که صاحب وتد باشد پس دلالت کند بر دوام مادامی که این
کوکب در این جهت و اگر این کوکب صاحب وتدی باشد دلالت کند بر ثبات مگر آنکه منحوس شود چه از این
وقت دلالت کند بر فراق بعد از ثبات و فساد بعد از صلاح و اگر متصل شود قمر بصاحب نهم یا سوم باشد پس
سایل بر خیزد از آن عمل خود و مفارقت کند از آنچه سوال کرده پس اگر قبول کند آن کوکب عمل بر وی رد شود
یا بیابد بهتر از آنچه داشت و اگر قبول نکند و آن کوکب نحس باشد بیابد بعد از بر آمدن از عمل سختی و شدتی و اگر
قمر متصل شود بکوکبی که در اول طالع باشد که او را قبول نکند و نه صاحب وتد باشد پس سایل مفارقت کند
از آنچه سوال کرده بر نحوی دیگر [illegible] با آنچه گفته شد از صاحب طالع و اگر یکی از نحسین در وتد
باشد و صاحب طالع زایل و ایضا غریب باشند در این مواضع دلالت کند بر زوال امر و اگر متصل
شود صاحب با قمر بکوکبی که در وتد باشد لکن منحوس بود دلالت کند بر فساد امر بعد از استقامت دول

بعد از

بعد از امیدواری اقامت مگر آنکه [illegible] آن کوکب را قبول کند [illegible] **الباب الرابع** از برای نظر
در وقت بر خواستن سلطان از عمل خود و زوال [illegible] حال وی هرگاه سوال واقع شود از سلطانی که بر جای
سلطنتش [illegible] باشد [illegible] نظر کن [illegible] در وقت بر آمدن یا وقت سوال از آن پس اگر در وتد طالع
نحسی باشد که شهادت برای آن [illegible] پس آنچه [illegible] از اهل سلطنتش فسادی باشد اگر مریخ
بود از جهت مقابله یا منازعه [illegible] اگر زحل بود [illegible] یا غرق و اگر آن نحس مقبول باشد
در هبوط خود باشد [illegible] فساد [illegible] باشد و اگر صاحب بیت آن راجع باشد فساد شدید تر باشد
چه دلالت کند بر انتقاض امر او و فساد و نظر آنچه مذکور شد حکم کن درباره سعد از صلاح و نیکنامی و حسن
در آنچه و آنکه آورده از اهل و اسباب سلطنت و هرگاه صاحب طالع در طالع باشد پس سلطان ملاقات
کند آنکه قصد کرده در راه و همچنین اگر قمر متصل شود بکوکبی راجع اگر صاحب طالع و قمر از نحس باشد یا نحوس
باشند یکی از ایشان دلالت کند بر غم [illegible] و بعد آن بعکس اگر نحس فوق الارض باشد این
بلیه بوی رسد در حالت رفتن اگر در میان عاشر و سابع باشد و در حال برگشتن اگر میانه عاشر و طالع
باشد و اگر تحت الارض باشد این بلیه بار ماندگان وی رسد و در حال برگشتن و انصراف وی
اگر میانه رابع و سابع باشد **قول هرمس** در بر آمدن رسول و غیر آن گفته است که اگر قمر منصرف شود
از نحسی و متصل شود بنحسی دلالت کند بر خوف هلاکت در راه و اگر این نحس در هشتم باشد یا کسی دیگر
در پیش روی آن باشد پس [illegible] اگر متصل باشد بزحل باشد بیماری [illegible] مریخ
باشد بقتل و اگر [illegible] نحسین متصل شود بسعود پس آنکه او را فرستاده کسی را بخبر فرستد که وی را [illegible] از قتل
و اگر نظر تربیع باشد [illegible] این اسباب [illegible] نظر کن [illegible] ساعت که [illegible]

و ثبوت منور بناحیه مقصود لهس اگر در این مواضع باشد برسد بسلطنت خود و اگر نظر نداشته باشد پس
اگر متصل بنحسی شود و منصرف از سعدی پس برسد و بر او برنزول عملش حکمی و شدت و پادشاهی
که وی را فرستاده متهم کند او را العداوة آنکه دین قرار او را و از اهل عملش و از ماده ضرر می کشد پس
اگر متصل شود قمر بنحسی بجسد یا بنظر برسد بوی در روز سیوم از این وقت و قمر در جنوب یا وسط
فلکش باشد یا هابط باشد بحسب بوی مستقیم باشد و مسئول خود صاحب مدینه باشد و دیگر در این
وقت العقبه بدلیل سلطنت و معطی ملک پادشاهی باشد چه دشمن او را زهر او را اهل عملش هر چند بروغ
اظهار خدمت نمایند الباب الخامس در سوال از آمدن سلطان عاصی از نفرش و برگشتن بر عملش
که آیا عود میکند یا نه و چه باشد حالش هرگاه از رجوع سلطان سوال شد نظر کن در این باب اتصال
صاحب طالع و صاحب عاشر پس اگر قبول میانه آنها باشد و متصل باشند و هر دو مقبول باشند و قابل بود
از آنها ناظر باشد بعاشر قمر رد کند نور صاحب طالع را کوکب وسط السماء پس رجوع کند بسلطنت خود
و همچنین اگر جمع نوری میانه آنها باشد پس اگر اینها بنا شد نظر کن بصاحب طالع اگر راجع باشد رجوع
کند بسلطنت خود و همچنین اگر قمر متصل شود بصاحب عاشر و آن ناظر باشد به بیت خود و بهتر است
که با این قمر در برج منقلب باشد دلالت کند بر سرعت رجوع و اگر صاحب طالع راجع باشد نظر کن
بقمر اگر دفع کند بر خود را کوکبی که در طالع یا عاشر دلالت کند بر رجوع و همچنین اگر دفع کند قوت و تدبیرش
بصاحب طالع و اگر صاحب طالع در عاشر باشد یا صاحب عاشر ناظر بوی بر گردد بر سر عمل خویش و بهتر است
که متصل باشد از این طالع بوی و هرگاه متصل باشد صاحب عاشر بصاحب هبوطش هر چند هر دو در وتد
باشند یا متصل باشد بصاحب طالع بصاحب هبوطش دلالت کند بر زوال سلطنتش و اگر صاحب عاشر

[illegible]

در برج

در برج منقلب باشد و متصل شود بکوکبی که در وسط السماء باشد و عاشر زایل نباشد و قبول میانه آنها باشد
برگردد به سر عملش و اگر متصل شود بدلیل سلطان متحول دلیل بیت العاقبه رجوع کند بعمل خود بخلاف آنکه
متصل شود بدلیل بیت العاقبه بعزل شود و اگر بر عکس باشد ثابت باید بر سلطنت خود دفعا شود سلطنت
دیگر و اگر اتصال شود دلیل سلطان بدلیل بعزل شود و همچنین اگر متصل شود رب العاقبه بدلیل عزل و اگر متصل
شود رب العاقبه برب الطالع عزل شود و باید او را سلطنتی غیر طلب و اگر منصرف شود صاحب طالع از صاحب
عاقبت رد شود سلطنتش بوی هرگاه زایل شود صاحب عاقبت هرگاه متصل شود بوی صاحب عاشر
در وقتی که متصل باشد بصاحب هبوطش بصاحب طالع دلالت بر فنای سلطنت و بر آنکه والی شود برخلش
سلطنت عده و صاحب [illegible] هرگاه قمر دفع کند تدبیرش را کوکبی که در اوتاد طالع باشد از سر عمل خود
برخیزد و اگر برخواسته باشد زیاد کند در عزلش و اگر قمر مقبول باشد باز برگردد در سر سلطنت خود
و اگر غیر مقبول از آن شود سلطنتش و اگر قمر در برج منقلب باشد ناظر بصاحب عاشر و آن کوکب قبول کند اگرا
برگردد بسلطنت خود الباب السادس در سوال از صحت سلطان که آیا قطع برو یابان یابد و [illegible] باشد
حالش دوران [illegible] اول در آنچه میانه آنها رود و هر از نفاق و دوستی و غیر آن دوم در وقت [illegible]
وی مقدار [illegible] سوم در دانستن اراده و فایده که از صاحب او بوی رسد فصل اول هرگاه مسئله از اراده
صحبت سلطان و یا التجای بوی باشد که لاحق باشد حال در این اراده با این التجا که واقع
شده نظر کن در این باب بموضع صاحب طالع و قمر و صاحب [illegible] نظر کن بموضع سعود و نحوس در صورت
زایچه از طالع و آنکه بچه متصل میشود از سعود و نحوس پس اگر یابی صاحب طالع را در موضع قوت از فلک
و متصل بصاحب عاشر و هر دو سعد باشند و میانه آنها قبول باشد یا اتصال تثلیث یا تسدیس باشد دلالت

چه آن اقوای النظر کن که کجاست موضع قمر از آنکه محل بعد از آن این اقوای ناظر باشد بسهم پس اگر
یافتی قمر را ناظر سهم یا متصل بسوی او هر دو منحوس باشند دلالت کند بر فایده های بسیار و رشوه های بسیار
و مال نیکو بقدر قوت ایشان از فلک و اگر عکس باشد سهم السعادة منحوس و قمر ساقط از مناظره آن
و منحوس پس نبیند در این صحبت فایده و رشوه و هر چیزی که در حساب نیاید و اگر یافتی سهم و قمر
مسعود را از وجهی و منحوس هم بوجه دیگری [illegible] آن نحس باشد که ناظر و نحس باشد که ناظر سهم است دلالت
کند بر آنکه مال [illegible] کند دیگر بار از عمل خود یا برسد بوی از جهتی [illegible] دیگر بار و بعد از آن و اگر
زحل ناظر و نحس باشد هر دو را دلالت بر [illegible] پنهان کردن [illegible] شدن [illegible]
تحت ضلالی است والله وحده و اگر دلیل [illegible] صاحب یازدهم باشد که بیت المال سلطانی است که صاحب دولت
پس اگر ناظر باشد صاحب طالع بصاحب یازدهم و قبول او در میانه باشد و نظر تثلیث باشد یا تسدیس
برسد بمال از جانب او و آسانی و خوشی و اگر نظر تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد با قبول برسد بمالی
بعد از رنج و سختگیری و طلب [illegible] و دشواری و اگر نظر نباشد میانه ایشان و نه ناقل نوری و نه
جامع استفاده مالی کند از سلطان و بدین گونه حکم کن از کوکبی که متمکن باشد در یازدهم اگر ناظر باشد
بصاحب طالع الباب السابع در نظر کردن در سوال از شخصی که آیا مرد پادشاه یا سلطان رسد یا نه پس نظر
کن در این باب بصاحب طالع و قمر پس اگر متصل باشند بصاحب عاشر یا بکسی که در عاشر بوده باشد و در عاشر کوکبی [illegible]
[illegible] پس اگر اتصال مثلث یا تسدیس باشد [illegible] مطلوب نیکو [illegible] و اگر تربیع یا مقابله یا مقارنه
باشد بعد از رنج و اختلاف بسیاری و قدری خشونت [illegible] و اگر در میانه قبول باشد قضای
حاجت [illegible] شود و او را قبول کنند [illegible] و اگر اتصال از مکان [illegible] باشد [illegible] قبول

کند بر مودت سلطان با او و نیکویی مصاحبت و بر حصول منفعت از جانب وی و اگر [illegible] میانه ایشان
در [illegible] که ایشان [illegible] باشند دلالت کند بر منفعت بسیار [illegible] اگر [illegible] باشند بر قدر قوت ایشان
و موضع ایشان از فلک و اگر یافتی قمر را متصل بصاحب طالع که سعد باشد و قطع کند میانه ایشان چیزی از نحوس
همچنان باشد و دلالت کند بر حسن صحبت و وفای سلطان بدو [illegible] و اگر یافتی قمر را منحوس و صاحب بیت
قمر را سعدی که در طالع یا بصاحب طالع باشد پس [illegible] دلالت کند بر [illegible] و ولایتی فی الجمله
پس عزل کند او را و اگر [illegible] یافتی صاحب طالع و صاحب قمر را [illegible] دلالت کند بر عدم اتمام این
مصاحبت و بر آنکه قبول کند [illegible] مطالب وی را [illegible] اگر [illegible] مریخ باشد دلالت [illegible]
سلطان بر وی [illegible] و اگر نحس [illegible] باشد دلالت کند بر قتل
و حبس وی و بر آنکه بر زبان چیزی گوید که [illegible] و اگر [illegible] برسد این صحبت
اراده کرده [illegible] مشتری [illegible] این [illegible] کم شود و اگر [illegible]
و مشتری که مسعود کرده بود صاحب طالع و صاحب قمر [illegible] صاحب ایشان باشند [illegible]
ایشان قوی باشند در مواضع خود دلالت کنند بر صلاح [illegible] و بر آنکه برسد [illegible] مطالب [illegible]
از این سلطان برآید و این اقتدار [illegible] مصاحب [illegible] فصل [illegible] پس اگر [illegible]
وی باشد یا سلطان از آن سلطان پس نظر کن [illegible] اسعد [illegible]
[illegible] سعد قمر و صاحب طالع پس [illegible] مقدار [illegible]
فصل سوم پس اگر خواهی که [illegible] رشوه و فایده که از جانب سلطان رسد نظر کن بسهم السعادة
و مناظره وی [illegible] طالع و نظر کن که آیا ناظر باشد از سعود و نحوس بسهم السعادة

باشد ملاقات کند و از سلطان و امثال او خوشی و کرامتی و اعزاز کند با وی و بر زبان گوید چیزی را که در دل باشد
یا اظهار کند کراهت و ناخوشی را اگر اتصال بمقابله باشد و اگر اتصال بتثلیث یا تسدیس بود کوکبی باشد که رد و نقل نور کند
یا با مریخ باشد پس حکم اتصال او را اتصال جاری شود لکن برآید از جهت برابر این کوکب قوت و تیش [illegible]

الباب الثامن در سوال از شهر و قلعه که با اهل محاربه نمایند و بر سر آن می آیند که کسی گوید که او را فتح شود یا نه و یا بصلح
شود یا بحرب نظر کن به وتد رابع و به صاحب او اگر سعود باشند پس هرگاه در اول شود [illegible] نحوس [illegible]
باشند نحوس فتح شود و اگر سعود باشند در او فتح نشود و اگر [illegible] باشند فتح نشود الا بصلح و اگر نحوسی
که در او باشند صاحبان اوتاد باشند فتح آن [illegible] می باشند و در مسئله مدینه که بر سر وی میروند یعنی
سوال از فال اشخاصی باشد که بر سر مدینه میروند دلیل ایشان مریخ [illegible] پس اگر مریخ در اوتاد و قوی
و مستولی و در بعضی از حظهای خود فتح شود [illegible] باشد و اگر مریخ خالی باشد و در او
فتح شود [illegible] بیرون خونریزی و [illegible] باشد اگر مریخ در تربیع یا مقابله وسط السماء و صاحبش باشد و اگر
مریخ آمیخته باشد با سعود جاری شود صلح بعد از حرب و فتح شود بصلح و در مدینه [illegible] هرگاه سوال از آن
باشد که قلعه میخواهند گشاد و اظهار مخالفت نمایند دلیل رابع باشد و صاحبش پس حکم کن چنانکه گذشت [illegible]
مفرد از مریخ بانک ان الله تعالی و اگر سوال از فتح مدینه باشد که عرب در آن [illegible] محالف
کرده اند و با وی عداوت شده اند یا عدو بر سر ایشان آمده [illegible] قمر دلیل مدینه نظر کن اگر مریخ [illegible]
طالع یا صاحبش یا قمر یا صاحب [illegible] تربیع یا مقابله یا مقارنه در اوتاد پس اگر [illegible] باشد و قبول [illegible]
در همین مقام و سعود نیز ناظر باشند فتح شود [illegible] و اگر مقبول باشد و سعود ناظر باشند فتح شود بصلح
بعد از حرب و اگر نظر بتثلیث یا تسدیس باشد و سعود ناظر باشند [illegible] باشد و اگر سعود ناظر نباشند

دراین صورت

دراین صورت فتح شود بصلح لکن [illegible] باشد [illegible] قول بطلمیوس هرگاه [illegible]
که بر سر آن آمده اند یا طالع [illegible] وقت [illegible] مدینه یا مولد [illegible] نظر کن طالع و موضع [illegible]
در آن وقت پس اگر نحوس شود طالع و موضع [illegible] بمقابله یا مقارنه یا تربیع دلالت کند بر ضرر [illegible]
و اگر بجای نحوس سعود باشند دلالت کند بر خیر و منفعت در جهت قول [illegible] هرگاه [illegible] از مدینه باشد
که منزلی که بجهت تربیع واقع شده نظر کن با موضع سهم السعادة در وقت سوال پس اگر سهم طالع [illegible] باشد [illegible]
کن بر نظر سعود نحوس بسوی آن باذن الله تعالی قول جماعه هندیان هرگاه لشکر بر سر مدینه رود و جوابی [illegible]
فتح شود یا نه نظر کن در وقت نزول لشکر یعنی ابتدای حرکت باین خبر و ابتدا کن شمردن پس شمار از آن
تا موضع قمر از منازل ثابت و ثبت کن قمر پس اگر قمر در منزلی باشد که بر آن علامت دخول نوشته شده داخل
شوند و اگر در منزلی باشد که بر آن علامت خروج نوشته [illegible] شوند بر مدینه و بر دخول در آن [illegible]
در حساب آنست که ابتدا از ثریا کرده و چهار منزل را بدخول نسبت و پنج را بخروج پس ثریا و دبران
دخول
[illegible] منازل دخول باشند و ذراع و نثره و طرفه منازل خروج و مجلس جبهه و زبره و صرفه دخول
[illegible] و سماک و غفر و [illegible] خروج و اکلیل و قلب و شوله و نعایم دخول و بلده و [illegible] خروج و سعود [illegible]
و [illegible] دخول و [illegible] بطین خروج چنانکه در صورت [illegible] منازل منسوبه بدخول در [illegible]
واقع است با یکدیگر برابر و بر آن [illegible] نوشته شده [illegible] منازل منسوبه بخروج [illegible]
نوشته شده [illegible] زحل و مریخ و [illegible] خولند پس نظر کن در وقت سوال [illegible]
جز متوسط طالع که در [illegible] از منازل قمر با این کوکب منسوبه پس اگر طالع در موضع دخول باشد
مهیا شود [illegible] دخول [illegible] و اگر طالع در موضع دخول باشد و کواکب منسوبه در موضع خروج [illegible]

اگر چه جهد شود در امر دخول و بر گردند و منهزم شوند و اگر موافقت کنند مریخ از چهار پای باشد یعنی قمر و طالع و زحل



و زحل و شمس و میزان پس دلالت [illegible]
باشند و این موافقت چنان است که خواه
شود در چهارم از ثریا در [illegible] دخول الحادی
عشر من الطالع و آنچه مناسب آن است [illegible]
آن از کتاب [illegible] ملحق شد که حضرت که دلالت
میکند بر امید ها و سعادت و مجد و [illegible] و اولاد و اعوان
و [illegible] و صداقت [illegible] برو ابر [illegible]
و نام نیکو و [illegible] و دوستی [illegible]
و بر غایب [illegible] و تجارت [illegible]

او سالم [illegible] آنچه [illegible] باشد ان از خیر و شر و صاحب مثلثه اول ان دلالت کند بر آنچه امید دارد و [illegible]
بر سعادت و ثالث بر اصدقا و مودت و مجد و ثنای جمیل و هرگاه دلیل در ان باشد از منازل [illegible]
باشد مثلثه از امید است و اگر [illegible] از سعادت و اگر هوایی از صداقت و اگر [illegible]
و [illegible] هر برج که باشد [illegible] که [illegible] و ان ثالث اول در [illegible] و امید [illegible]
ملوک که [illegible] میرسد [illegible] و مجد میانه و دوستی [illegible] اصدقا

الباب الاول هرگاه مسئله از سعادت [illegible] که توقع دارد [illegible] از ملوک باشد پس نظر کن اصحاب
طالع و قمر و مشتری و صاحب یازدهم پس اگر متصل باشد صاحب یازدهم و مشتری با صاحب طالع یا هر دو [illegible]

از انها

از انها و در طالع باشند متصل شود صاحب طالع یا قمر با صاحب یازدهم یا مشتری یا کوکب سعدی در یازدهم [illegible]
[illegible] باشد میانه آنها نظر باید امید خود و اگر صاحب یازدهم در وتد باشد و قمر مقبول باشد پس ان امید تمام شود
بوجهی که خواهد و اگر قابل تدبیر قمر در برج [illegible] باشد نظر باید از امید خود [illegible] و اگر در برج منقلب باشد [illegible]
باید [illegible] باشد و اگر ذو جسدین باشد باید امید خود در انجا تمامی پس نظر کن [illegible] قمر پس اگر
منحوس باشد پس این امر بعد از ظفر [illegible] فاسد شود و از دست برود و اگر قابل تدبیر مقبول باشد ظفر یابد
آنچه امید دارد [illegible] در اتفاق و دوستی [illegible] نظر کن [illegible] طالع [illegible] باشد
[illegible] کواکب و اتصال و انصراف [illegible] قمر [illegible] متصل منصرف شد [illegible] و اگر هم متصل باشد
و هم منصرف [illegible] قمر [illegible] صاحب طالع [illegible] متصل [illegible] پس نظر کن [illegible]
اتصال از کجاست تثلیث باشد یا تسدیس یا مقارنه [illegible] پس اگر [illegible] باشد
مودت و محبت [illegible] باشد و اگر از تربیع و مقابله باشد دلالت کند بر نقص و فساد میانه ایشان [illegible]
در میانه باشد [illegible] الباب الثانی در نظر در مسئله مصادقه و محبت میانه دو نفر [illegible]
از محبت میان دو نفر باشد نظر کن [illegible] صاحب [illegible] پس اگر ناظر باشند [illegible]
صاحب طالع [illegible] تثلیث یا تسدیس [illegible] دوست باشند و اگر تربیع یا مقابله یکدیگر دشمن [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
پس دلالت کند بر محبت [illegible]
در این مسئله [illegible] صاحب [illegible]
کرد قمر با صاحب طالع [illegible] دلالت کند بر محبت [illegible]

و اگر ساقط باشد یا منحوس فرح نکند بجز دلالت امر مودتی با ذن الله قول جامع در این مقام و اساس آنچه جاری شود بیان است تا نظر کن بصاحب طالع که آنچه متصل است و بدان متصل است و در هر موضع واقع شده و همچنین

صاحب طالع چه کوکب واقع در عاشر اگر متصل شود بصاحب طالع فلانی بعکس با کواکب واقع در طالع بصاحب

عاشر یا بر عکس و همچنین بصاحب طالع و عاشر و اتصالی کند در میان آنها اتصالات تثلیث یا تسدیس یا مقارنه باشد دلالت

کند بر منفعت و رسیدن خیر بصاحب طالع و همچنین گویی از جانب صاحب طالع و منسوب وی پس اگر اتصال آنچنانکه

ذکور شد باشد دلالت کند بر تمرد و بغض و مصیبت و غم و غلبت الی مثال الباب الثالث در نظر در مسئله

از غلات یا صدقات هرگاه سوال کرد کسی که آیا باصدق خود غلات خواهد کرد یا نه نظر کن بصاحب طالع و قمر

پس اگر متصل شوند بصاحب یازدهم از طالع محقق خواهند شد و همچنین اگر یا قمر یا صاحب طالع بوزری و همچنین در دلالت

از بیت الولد و مشتری و عطارد دو در و یه ششم از هفتم و زهره و دبر او در ششم از سوم و مریخ و دبر و ماد در

از چهارم و دهم و شمس و قمر دبدبه ششم از ششم و زحل و همچنین هر مریخ حوادث نظر کن بر مثالی که ذکر شد قول جامع

در این مقام هرگاه سوال از امری باشد که امید دارد و میرسد که آیا آن میسر شود یا نه نظر کن بصاحب

طالع و قمر اگر متصل باشند بسعود از اوتاد و یا مایلی الاوتاد پس ظفر یابد بحاجت خود و اگر بعکس صاحب

خود و آیا نام مردی و شخصی طلب کن اگر او در موضع الفلک جایگاه نام برده بدان طریق که بیان شد از جوزا

و طالع بربع دوازده کانه الثانی عشر من الطالع و آنچه مناسب خانه الحست قول جامع در منسوبات آن

دلالت میکند بر اعدا و شقاوت و حزن و غمها و محنتها و حسد و سخن چینی و مکر و حیله و رنج و تعب و حبس و زندان

و سوامع و خوف و بخت و زمین گیری و مال از زنان و ظلمه و مجنونها و بندگان و چاهها و صیادان و مسکنان و فرس

حوامان و کیلان و آنچه برود از مال تلف شود و در قیمت و گوشه گیری و خواری و کینه و لست مرتبه کان

از مردمان و منافقان و دو مان و آنچه برسد بمولود در شکم مادر و سختی ولادت و سهولت آن پس اگر منحوس

باشد یا صاحبش منحوس یا سعد یا منحوس بود در برج میم با تم چنین باشد خصوصا اگر در وی تمر باشد و مجنونها

ناظر و بازده می باشند دلالت کند بر ظهور دلالت و این جهت دلالت کند بر دو ا ب از نحس میعاد و بر

چهار پا و در بشره اول دلالت بر شقاوت و حبس و غم و حزن کند و تمام بر اعدا و نمائت بود و این منحوس

و هر زمان که دلیل مصیبت واقع شود و ساری باشد سوال از شقاوت و حزن و نحو آن باشد و اگر

از حبس از حبس و محبوس باشد و اگر مال از بهایم برسد و اگر بود اعدا از دشمنان سوال کند در یک آن را برج

که باشد بسرعت بود که در آن عقد می باشد انتهی و در آن هفت باب است اول در سوال از عقد و یا عدا و سکان آن

هم داشته باشد دوم در امر خایف و شخصی که طلب آن رفته باشد سیوم در امر محبوس و زندانی چهارم در وصف

دابه یا چهار پا در محل آن هم در دابه که خواهد بخرد که آیا تمام شود یا نه ششم در کرزندی ماب تازی هفتم در کوال

از مشغول که آیا قصاص میشود یا نه و مظلومی که آیا بمراد خود رسید یا نه الباب الاول در سوال از عقد و

و نظر کن بصاحب طالع و صاحب دوازدهم و آنچه باشد در آن از سعود و نحوس پس اگر صاحب اثر

نحس یا ضعیف که در طالع عارض شده باشد یا فاسد کند صاحب طالع را آیا شدید بری از نحوس و صاحب دوازدهم

برحسب قبول کند یکی دیگر را الحکم کن ایمنی از این عداوت و صدور صلح میان سائل و عدوی که از آن

سوال واقع شده باذن الله الباب الثانی نظر کن در امر خایف و شخصی خواه رمانند آن هرگاه

سوال از خود باشد نظر کن بموضع صاحب طالع و قمر و حال آنکه پس اگر صاحب طالع منحوس باشد در دوازدهم

و قمر با وی باشد پس این خایف شدید الخوف باشد از امر شدیدی که مطالبه شود و بدان ممکن غدرت

نیابد بر وی و در این طلب همچنین باشد اگر در بعض لاکن رده باشد چون ثانی و ساد و شش ثامن

پس خوف بری را و یافته از جهت منسوبات آن چیز که صاحب طالع در آن باشد پس اگر شهادت نحوس
از اوتاد و امرا باشد چون دلالت کند بر وقوع و اگر شهادت نحوس از مایله نحوس واقع شود و زایل شود نحس خوف محض
باشد و اگر صاحب طالع بری باشد از نحوس و ناظر طالع نرسد که وی اسباب خیر خود و اگر نباشد با اصل باطل
بود و اگر صاحب طالع و قمر با هم باشند و ناظر باشند بوی نحوس از اوتاد بسیار باشد و بلا تر و شدیدتر است
و نحس صاحب هشتم بود و چه از جنس باشد دلالت کند بر هلاک سختی وی و اگر صاحب هشتم نباشد پس متصل باشد بوی
بوی رسد لکن امید عاقبت باشد برای او و اگر شهادت کواکب از بروج منقلبه باشد دلالت کند بر تحول
و تغیر بلیه و انقلاب خوف و قلت بقای آن و در بروج ثابته دلالت کند بر ثبات خطر با شهادت کواکب
اشعار امر این و اگر نحس در دوم باشد دلالت برآنکه افته شود بر اعطای مال و اگر رب طالع در دوم و ازدهم
باشد و ناظر نباشد برب طالع و نه رب ثانی عشر دلالت کند بر رنج و نجات وی برآنکه قدرت نباشد
بر وی و اگر در این صورت قمر متصل بنحسی باشد دلالت کند بر وصول کرده بوی در حال قرار کرد آنکه آن
نحس صاحب بیت قمر باشد یا صاحب طالع چه کرده و اقل باشد و سلامتی از آن ازاله او و سا باشد و اگر
صاحب طالع ساقط باشد از دوم و از دهم یا قمر در آن باشد سعود پس کسی قدرت بر آن نیابد و از آن حل
شود و این خوف بر اندازد و بر سعود بوی با اتصال جیده و اگر متصل شود قمر از دوم و از دهم بسعدی و در دهم
یا نهم که دهم موضع قمر باشد کسی در طلب این خایف نباشد و انکار اشود امر وی و امر خویش پس
اگر مال این سعد نحسی باشد در نهم ظاهر شود این خایف و طلب او کنند باشد بهم باشد بر وی و طول
کشد خوف او در این بلیه گرفته شود و هلاک کرد و پس اگر خواهی شدن این نحس سعدی بقوت
و غلبه کند بر وی پس شود لکن از هلاک ایمن گردد و بسلامت باشد و اگر خواهی بدان که هلاک

ماکلام

با سلامتی وی را با طول حبس او را نظر کن اما بعد از وقت این نحس متصل بقمر پس اگر قوی باشد و قمر در طالع وی
باشد و این نحس مریخ بود کشته شود با حبس دراز یابد و نجات نیابد و اگر زحل باشد گرفتار شود و طول
انجا حبس وی تا میرد و در آن بر اندازه قوت زحل از موضع خود و حصه و نصیب وی در حبس و اگر این نحس
غیر قوی باشد و در موضع خود و قمر در حد سعدی باشد گرفتار شود لکن ایمن بود از الم و عذاب و حبس بمقدار
آن بر اندازه این نحس باشد بسوی قمر از شهادت نیز و اگر نحس ناظر بقمر ضعیف باشد و قمر در حدود وی باشد در موضع
آن و سعدی ناظر بقمر باشد و قبول کند قمر را از موضعی که قمر در آن حصه وی را باشد پس صاحب
باشد و امر بصلح انجامد و امان یابد و خوف کمی سهل بوی رسد گفته است بطلمیوس نظر کن بقمر و صاحب خانه وی
و صاحب طالع پس اگر آن دو متصل باشند و صاحب طالع سعد باشد نحسی ناظر قمر بود صاحب طالع بربع
یا مقابله پس نظر کن بصاحب خانه قمر پس اگر قوی باشد و در شرف قمر باشد بوی ضرر رساند نظر نحس
بقمر در رسد با این خایف که خوف اند که پس سلامتی روز عقب یابد و اگر قمر مقارن نحس داشته باشد با نحسی
در هفتم گرفتار شود در غیر بلد خود و اگر در سوم گرفتار شود در وفات نه بر ادران خود و با بعض اقارب و الرد با نحوس
گرفتار شود در حالت ایمنی او و وفات جمیع دشمنو شوند با این بعض ثقات وهم با یکان وی از جهت این بلیه
که بوی راه یافته و اگر در چهارم یا ششم گرفتار شود در حالتی که پنهان شده باشد در زیر زمین سال
باشد و اگر در دهم گرفتار شود آشکارا در مقام مسکن خود یا در عمل شغل خویش یا در بعضی از طرق که تردد می نماید
بآن و بعد از آن نظر کن بسعود که در چه موضع باشند پس اگر سعود در این مواضع باشند و قوی و نحوس مخالف قمر
ضعیف باشند پس این خایف گرفتار شود لکن بلای بر وی نباشد و کشته نشود و اگر نحوس در کوره قوی باشند
و حد قمر نحسی را باشد پس این خایف گرفتار شود و بسیار ضرر اسان شود همیشه در حبس باشد تا آنکه بمیرد

کر آنکه سعدی ناظر باشد قوی در جانب که فی الجمله شرکتی قمر را در آن باشد پس در وقت سفر این بخش بیرون
شود و بر آید از خوف و حبس و زندان الا شدید آنکه خوف و مرد و صنف باشد کی آنکه چون خواه سلطان باشد
و دیگر آنکه غیر سلطان بود در طالع اول و دلیل سائل قرار ده و دهم را دلیل سلطان خواه گوا او و هفتم دلیل
سلبی که مدار جهت خون خواهد بریزد و چهارم را دلیل عاقبت الحبس که مناظر باشند صاحب طالع و هم
و صاحب طالع یا تثلیث یا تسدیس باشد ظفر یابد طالب مطلوب و در شانه طالع را دلیل سائل و هفتم را
دلیل طالب و هم خصم باشد قرار ده پس نظر کن که اگر صاحب طالع و هفتم مناظر باشند یا قبول یا بیامکی
باشد همچنین طالب ظفر یابد بر مطلوب والا فلا پس اگر نظر تربیع یا مقابله یا مقارنه باشد و در مریخ با نظر باشد
بصاحب طالع و صاحب دهم خون آدمی ریخته شود و اگر نظر به تثلیث یا تسدیس باشد و قبول در میانه
انتها باشد یا سعدی شرر از ایل کند کشته نشود و همچنین مجرد نظر تسدیس باشد پس هرگاه سائل از شاکی
که غیر باشد پرسد طالع را دلیل سائل و هفتم را دلیل خایف قرار بده و اگر محکی که خایف از آن ترسد
سلطان باشد دهم را دلیل وی بگیر اگر سائل خود خایف باشد طالع را دلیل [illegible] دلیل ایچه را لازم
میترسد از صاحب که منسوب بوی مثلا اگر از زوج خود ترسد صاحب هفتم را نظر کند همچنین پس
اگر مناظر باشند این دو دلیل و در صدد اتصال باشند در دوم یا پنجم یا هشتم یا دوازدهم یا هفتم به تربیع یا مقابله
یا مقارنه دلالت کند بر حبسی که بقدر طاقت باشد و اگر مناظره بتثلیث یا تسدیس باشد و دلیل مطلوب
که دیگری طالب اوست و خوف او ساطوری باشد در این موضع هیچکاه نباشد و دلالت کند بر بالا
و صلاحی وی از حبس و هرگاه مثلا از غضب سلاطین و بزرگان باشد بر کارکنان و مصاحبان خود پس
اگر شمس در طالع و قمر منحوس باشد پس غضب ملوک بر ایشان شدید باشد و اگر صاحب طالع نظر الطالع

دلیل

و شمس [illegible] باشد فی الجمله تخفیف نماید و قتل نشود این عجب و اگر شمس منحوس باشد و در مقابله طالع و قمر نحس
ملک موت نزدیک وی و اگر صاحب ساعت مریخ باشد و با شمس و قمر باشد دلالت کند بر حبس ملک
و یا قتل خوف از وی و اگر قمر زاید النور باشد و با مریخ در یک برج باشد یا متصل یا مناظر وی پس این
مصاحب مضروب و مجروح شود و [illegible] یا بند همچنان اگر قمر در طالع و مریخ در دهم باشد یا بر عکس و همچنین
اگر عطارد صاحب ساعت باشد یا صاحب طالع و موضع مریخ یکی از اوتاد باشد و اگر [illegible] در طالع
باشد شهید از جهت دوستان و بندگان و خادمان او رنج و اندوه باب ثالث در مسائل محبوسین و آن
پنج فصل باشد اول در خروج از حبس الحاقی ایران دوم در وقت خروج سوم در موت یا در حبس چهارم در رهائی
در حال حبس پنجم در عذاب و در حال حبس از ضرب و قید و ماننده آن فصل اول هرگاه سوال از زندانی
باشد نظر کن در این باب بر شانه که نظر میکردی در امر سفر و هر دو سوال از خروج از مکان باشد
مگر آنکه در باب زندانی هرگاه صاحبان اوتاد در برجهای خود باشند یا بعضی دلالت کند بر حبس و امدت
این سال مگر آنکه در اوتاد و یک کوکب باشد در بروج [illegible] متصل کوکبی از اول در اول یا در طالع یا صاحب ششم یا سوم
چه این دلیل خلاص نباشد و بهتر آنست که متصل شود بکوکبی در نهم یا سوم یا دوم و هشتم دلالت کند بر نجی زندانی
بعد از خروج و اگر طالع و صاحبش و قمر و صاحب خانه اش در بروج ثابته باشند دلالت کند بر طول حبس خصوصا
اگر در اوتاد باشند و اگر جمیع آن در بروج منقلبه باشند دلالت کند این کواکب اگر
این اوتاد باشند در بروج ذو جسدین دلالت کند بر تحویل از [illegible] محبس و تغیر احوال [illegible]
وی میانه باشد و اگر صاحب طالع و قمر در دو ربع [illegible] دلالت کند بر خروج [illegible] اگر
اتصال در این دو ربع کوکبی باشد که آن [illegible] دلالت کند بر طول حبس صاحب طالع

و در بروج منقلبه دلالت کند بر [illegible] حبس
[illegible] سریع باشد

و تدی دلالت بر طول مدت حبس کند و اخذ آن چهارم باشد پس اگر با وجود این ناظر باشد بوی
صاحب دوازدهم یا بعضی از نحوس برسد بوی سختی در حبس برآید و اگر صاحب طالع ساقط باشد
در اوتاد و متصل بکوکبی و تدی طول کند در حبس وی لعبد از امید واری خلاص و اگر در وتد باشد و متصل
بکوکب زایل دلالت کند بر خلاص بعد از یاس و اگر دفع کند تدبیر خود را صاحب طالع یا قمر بکوکبی در سیوم یا نهم
دلالت کند بر خلاص پس اگر این کوکب صاحب یکی از اوتاد باشد پس اگر ناظر باشد باین و تدبیر کامل شود
امر و اگر ناظر نباشد نجات یابد از حبس و بهترین ادله خلاصی دفع تدبیر صاحب طالع یا قمر است بصاحب
سیوم یا نهم بشرط آنکه قابل زایل باشد از اوتاد و دور باشد از طالع پس اگر متصل شوند بیکی از اصحاب
دوازدهم و وی در بیت طالع باشد یا بصاحب نهم یا سیوم و آن در دوازدهم باشد دلالت کند
بر فراغت و گریختن از زندان و اگر متصل شود صاحب سیوم یا نهم بصاحب طالع و تدی بیرون نرود از زندان
تا اگر صاحب طالع از برج خارج شود و زایل گردد از وتد و هرگاه زحل در وتدی باشد یا صاحب یکی
از اوتاد و قابل تدبیر صاحب طالع یا قمر باشد دلالت کند بر حبس در امر خروج در این سال مدتی است
که صاحب طالع با این وتد باشد چه دلالت کند بر یاس حیث تر اوتاد چهار است اگر طالع برج
ثابت باشد بعد اگر هرگاه صاحب طالع دلیل خلاص باشد بواسطه دفع تدبیر خود و پس زحل خود باعث خلاص
بدون اعانت کسی و اگر بواسطه قبول تدبیر باشد دلالت کند بر آنکه غیر باعث نجات وی شود بدون
طلب و حیله از وی در امر خلاصی خود و هرگاه صاحب طالع مقبول باشد و قمر غیر مقبول دلالت کند بر خروج
محبوس هرگاه مقبول نباشد لکن متصل شود بکوکبی مقبول دلالت کند بر آنکه وی و قمر هرگاه متصل شود
بصاحب نهم یا سیوم و صاحب طالع غیر محبوس است متصل بکوکب صاحب و تد دلالت کند بر رجوع و اگر صاحب نهم

یا سیوم

یا سیوم قبول کند تدبیر قمر را لکن در وتد نباشد دلالت کند بر سرعت خروج محبوس پس اگر قبول نباشد
در آن عسر و اشکال کمی باشد و هرگاه صاحب طالع در بیت النور باشد و قمر متصل بوی دلالت کند بر عسر
خروج قول ذوروتیوس گفته است که قمر از بعض برج هر برجی که باشد مشتری ناظر کرده و داشته باشد بوی
از دهم یا چهارم اتصالها هر است که مستقیم باشد بر آنها دلالت کند بر خلاص محبوس اگر ناظر باشد قمر مریخ
تربیع و در زحل بتثلیث دلالت کند بر سختی که برسد بوی و در این مدت لکن این باشد و شاق اول باشد با خود و بکشند
شود و در محبوس در غضب سلطان نظر کن بصاحب طالع و صاحب دهم پس اگر ناظر باشد بوی و موجود
گشتند آنها دلالت کند بر خلاصی و رضای سلطان و اگر محترق باشد یا منحوس بصاحب دهم دلالت کند
بر هلاک وی بمدت سلطان و هرگاه او در سفر موجود باشد در سلک محبوس نحوس و اشهادت باشد نقل شود
از مجلس بمجلسی دیگر و همچنین اگر دلیل طالع راجع باشد و هرگاه صاحب طالع منصرف باشد از صاحب دهم رهایی
یابد از دولت این سلطان که بر او غضب کرده و هرگاه صاحب طالع یا قمر منصرف باشد از صاحب چهارم بگریزد
در حالی یا بد از حبس و در محبوس بواسطه خصم دلیل خصم را صاحب هفتم قرار ده و نظر کن در باره آنچه میان ایشان
جاری شود از اتصال و نظر ان با صاحب طالع بسعادت یا نحوست پس اگر متناظر باشند بتثلیث یا تسدیس
خصم در طلب حق خود نیکوئی نماید و طالب حق صلح باشد و اگر تربیع یا مقابله باشد نظر اتصال پس صاحب
حق سخت گیری کند در طلب و بسیار محاکمه کند و اگر میانه اتصال قبول باشد دلالت کند بر صلح میان ایشان
فصل دوم در معرفت وقت خروج محبوس هرگاه دلالت کرد دلیل بر خلاصی محبوس وقت را
از ناظر بطالع از دو دلیل پس اگر قمر ناظر باشد بطالع و تحت الارض و اگر دیده در موضع برجی که در آن قمر است
تو آنها یا علی باشد و ناظر باشد بطالع پس این در وقت خروج حبس باشد از زندان و همچنین کوکبی در صاحب

طالع هرگاه ناظر باشد وی و قمر ساقط پس اگر آن فوق الارض از موضع فوت وقت اجتماع یا حلی در دیگر
این وقت خروج جنین باشد و هرگاه هر دو ناظر باشند بطالع پس اگر یکی از آن هر دو بدیگری متصل باشند
پس بگردان قابل اتصال او دلیل پس اگر متصل نباشند و هر دو ناظر باشند بطالع از فوق الارض پس
همچنین در وقت خروج جنین باشد از جنس و نظر کن با آنچه گفته شد از صاحب طالع هرگاه در بعضی از تحتها باشد
از هبوط یا وبال یا رجعت یا بودن تحت الشعاع که در چه وقت از آن بگردد پس آن وقت
خروج و هرگاه دلالت بر خوابی از جهت اتصال باشد پس بگردان درجهای اتصال در او وقت بر آن حالی
که بیاید از زوال یا رجعت و ظهور از ظهور از ایام و نظر کن در رسیدن متصل بمقابل و اجتماع اتصاد در موضع دال بر زوال
چون نیم یا سیوم در رسیدن متصل در بر متصل پس این هر وقت باشد پس هر کن این را اگر بیاید وقت را
باذن الله و هرگاه دانستی که محبوس از این سال که سوال واقع شد خلاص شود تحویل مره سال مسئول او نظر کن
شهادت کواکب چنانکه نظر میکردی در وقت مسئله پس اگر یابی شهادات ثابت چنانکه وصف کردیم در باب
سابق پس مر آن را عزم خلاص باشد در این سال اگر نه پس دیگر عمل کن در تحویل سنین تا ظاهر شود برای
تو سالی که در آن برآید از حبس و عمل کن در تحویل سنین در کل ابواب چنانکه عمل میشود در تحویل موالید و نظر کن
بآنچه میرسد بوی در سالها از فرح و حزن از احکام دلیل بر این صفت که دلالت میکند بر آن ابواب بموت
و جزئیه او از مواضع خوف و رجا باذن الله **فصل سیوم** در معرفت موت محبوس در حبس نظر کن صاحب طالع
و قمر پس اگر متصل باشند بصاحب هشتم تربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر موت در حبس اگر اتصال
تثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر موت بعد از خروج از حبس و اگر متصل نباشد دلالت کند بر موت
و هرگاه واقع کند در همچنین اگر دلیل طالع منحوس باشد یا محترق یا در هبوط یا در هشتم از حبس هم موت باشد

براو در مکانش و گذشت که هرگاه جنس از غضب سلطان باشد و صاحب طالع محترق شود بصاحب دهم
دلالت کند بر هلاکش بدست سلطان **فصل چهارم** در معرفت مرض محبوس در حبس نظر کن هر دو دلیل پس
اگر متصل باشند بصاحب ششم یا بسهم المرض یا بصاحبش تربیع یا مقابله یا مقارنه دلالت کند بر مرض در حبس و اگر
به تثلیث یا تسدیس باشد دلالت کند بر مرض بعد از خروج و بدانکه از برای صاحب طالع شهادت
در جسد و مال اقوی از قمر پس اگر دفع تدبیر کند بصاحب ششم یا مقارن وی باشد یا در ششم نظر کند
بوی بعض اعدا و دلالت کند بر مرض در حبس همچنین اگر در هبوط باشد یا یا نقص النور منحوس در بیت المرض
و مثل مثلثات طالع ابتدا اتی جنس اگر میان شود **فصل پنجم** معرفت عذاب و ضرب و قتل صاحب و مانند
اینها در حبس هرگاه متصل شود صاحب یا قمر بصاحب دوازدهم یا مقارن آن شود و آن در سهم طالع باشد
دلالت کند بر سختی و شقت و اگر بوده باشد یکی از دو دلیل که ناظر بطالع باشد متصل تربیع یا مقابله
با جسد یا بسهم العذاب یا بسهم القتل دلالت کند بر عذاب و ضرب و قتل و مانند اینها و اگر چنین نباشد
و نظر کن در معرفت کیفیت آن برج پس اگر منحوس کند اشکار از حمل یا عقرب دلالت کند بر ضرب با سلاح
و قتل و اگر از اسد یا قوس باشد دلالت کند بر تازیانه و ضرب بما شد آن و اگر بجای آن حمل
باشد از آنچه مذکور شد و آن روز یکی از دو دلیل ناظر باشد دلالت کند بر عذاب با ضرب چوب
و مواضع حشت و بیک بر پشت و کردن و اطلاق و مانند آن و اگر سعود ناظر باشند یکی از این دو نحس
درین حال شر را کم کند و بر طرف کنند بقدر قوت سعد بر نحس منحس از آن پس اگر ناظر باشد عطارد منحوس
دلالت کند بر طبیعت آن نحس و اگر سعود باشد دلالت کند بر نیکو طبیعت آن سعد که در سعادات داده
کند شر را و اگر قابل اتصال بصورت نظر برج که مذکور شد و رد هم باشد و آن برج حوزا بوده باشد

آن دلالت کند و سهم العذاب گرفته شدست که از قمر تا زحل و زیاده کنی بر آن درجات بیت ششم را یا برج
آن پس آنجا که رسد سهم العذاب باشد و سهم القتل و العذاب گرفته شدست که بگیری از قمر تا مریخ و آنچه جمع شود الفا کنی
از دور جه بیت هشتم پس آنجا که رسد سهم القتل و الصلب باشد پس اگر متصل شوند با بها یا صاحب اتمار قتل و صلب
باشد و نه عذاب و اگر متصل شوند دلالت کند چنانکه گذشت قول کندی در محبوس اینکه اگر حبس کرده باشند
گفته اگر وقت حبس معلوم باشد پس امور را از اوضاع و اقوی و الانظر کن در وقت مسئله پس اگر صاحب طالع
و قمر یا هر کدام که اقوی از آن هر دو باشد بر صورت از آنچه منصرف باشد از نحوس یا از صاحب دوازدهم یا ششم
یا هشتم و متصل بسعود پس نجات یابد از بلیه و همچنین اگر دلیلها را زایل شوند از اوتاد و یا بعض آنچه گفته شد و وقت
خلاص به اندازه درجات که میانه منصرف از نحس و سعد متصل الیه باشد از ساعتها و ایام سنین و شهور الا
ساعتها در صورتی که اتصال در برج منقلب باشد و صاحب برج منقلب در برج منقلب باشد و هر چه مشترک او
در برج منقلب باشند دلالت بر ساعت مشترک باشد باذن الله و اگر اتصال در برج منقلب باشد دلالت بر ایام
کند و اگر در ذوجسدین بر شهور و اگر در ثابت بر سنین و شهادت نیکوی [illegible] و دلیل منصرف از نحس
متصل بسعد [illegible] اگر مشرق باشد اسرع باشد و اگر مغرب [illegible] عکس [illegible] ساعات شود و ایام بعکس سنین
شهور شهور شود و بر عکس به اندازه حال دلیل کوره و اگر دلیل در برج غربت باشد و ضعف دلالت
بر بد حالی در حبس و تنگی محل اگر مقبول باشد و قوی نیکو شود و خلاص از حبس باذن الله و اگر اتصال بسعد [illegible]
رجعت آن سعد باشد خلاصی [illegible] و بلا توقع [illegible] اگر صاحب سعد مرا او را قبول کند پس
اگر دلیل منحوس باشد و متصل بصاحب بیت الحبس که مذکور شد و نحوست دلیل بصاحب هشتم بود و آن نحس
زحل بود بمیرد در حبس و اگر مریخ باشد کشته شود و اگر مریخ در این صورت در دهم باشد بحبس [illegible]

بار او ورش

باشد بر او ورش کشند و اگر نحوست دلیل از زحل باشد و آن صاحب ششم بود و وی را عذاب کشند و اگر
مریخ باشد چنین برسد بوی ضرب و خون وی ریخته شود بدان ضرب پس اگر نحوست [illegible] وقت
بسبب صاحب طالع باشد این بلیه بوی رسد بواسطه کاری که از خود پیش برده و اگر صاحب دوم بواسطه
مال یا غذا یا کسی که معاون وی باشد و امید اعانت از او داشته باشد و اگر صاحب سوم بواسطه
برادران و اصدقا و نقل و حرکت یا سفرها و اگر صاحب چهارم بواسطه پدران و امور قدیمه و املاک و دفاین
و دفینها و اگر صاحب پنجم بواسطه فرزندان و هدایا و لذتها و خوشی ایشان و اگر صاحب ششم بواسطه بندگان
و پست مرتبه گان و چهارپایان و امراض و انتقام و اگر صاحب هفتم بسبب اضداد و ازواج و معامله کنندگان
و اگر صاحب هشتم بسبب اعوان و اصدقا و یاران معامله کنندگان و میراثها و آنچه منسوب باشد بمردگان
و مرگ و اگر صاحب نهم بسبب نقل و حرکت و دین و اگر صاحب دهم بسبب سلطان یا منفعت وی
و ماوران و اگر صاحب یازدهم بسبب اعوان سلطان یا مال وی یا اصدقا یا امیدها و قصر آن و حبس از اسباب
و انقلاب و زوال برج او و در برج موضع صاحبان مواضع او [illegible] و اگر دیده ی صاحب طالع [illegible] را
و صاحب خانه اتصال یا صاحب شرف اتصال یا خیران از خطوط چون مثلثه و مانند آن که خارج شود از تحت
الشعاع پس حکم کن بخروج از حبس برای باذن الله و شهادت نیکوی از اجتماع و استقبال مقدم بها اگر خارج شود
از تحت الشعاع یا زایل الوتد بود یا بری از نحوس خلاصی یابد لامحاله و شهادت نیکوی برای احوال زندانی
بعد از بر آمدن از زندان از صاحبان مواضع او در خروج چون صاحب خانه قمر و صاحب موضع صاحب طالع
پس اگر سعود باشند دلیل حسن عاقبت باشد پس اگر سعادت دیده صاحب دهم باشد ترقی و سلطان
رود و با سلطنت باشد و اگر صاحب دوم باشد توانگر شود و بر این مثال در جمیع موت و صاحبان آنها

حکم کن و اگر صاحب دهم که سعادت دهنده بود شمس باشد بولایت و سلطنت رسد از جانب ملک اعظم
و اگر زحل باشد از جانب شیخ خصوصا دلالت خراج و ولایت معماری مساکن و زراعت و اگر مشتری
باشد از جانب قاضیان و علما و دین و اگر مریخ از جهة لشکریان و اصحاب سلاح و حرب و اگر زهره از اصحاب
نویسندگان و تجارت و کتابت و اگر قمر از ارباب خدمت و قاصدان و رسولان و بدین طریق بگوی
در جمیع مواقع مقتضی که ذکر شد در امزجه کواکب که کثرت ابو یوسف کندی که نظر در باره آنکه اکر اسپ گم کرده ام
چنان باشد که در مجوس گفته شد مگر اگر در این مقام نظر میکنی در پس اگر در حال رجعت باشند و بر گرد
آن برج که از آن بیرون آمده اند یا متصل و متحرک شوند یا رجع شوند حکم مکن بدلالت بر رجوع آن
باذن الله باب چهاردهم در مسئله حمل چهارپایان و سلامتی حمل و صفت وی و رنگش کثرت از سایر قلب
هندی نظر کن در باب چنانکه نظر میکنی در بنی آدم از بروج منسوب بچهارپایان پس اگر طالع حمل یا ثور یا اسد
یا قوس باشد که منسوبند بچهارپایان و در هشتم کوکب نحسی باشد یا مشتری در برج چهارپایان باشد دلالت
کند بر ولادت چهارپا و اگر سعدی در هشتم یا دیگر چهارپایان خود باشد از بروج مذکور و نیز چنین باشد بجمع
و نظر کن به بروج مذکوره چه بودن سعود در آنها دلالت کند بر سلامتی آن و بودن نحوس دلالت کند بر تلف
شدن و کمی زندگانی آن و نظر سعود و نحوس بدیشان این بروج بمنزله بودن است در این بروج
در دلالت و اگر شمس ناظر برج منسوب بچهارپایان باشد پس چهارپا باشد شاخ افتاده و اگر قمر باشد
چهار شاخ باشد پس اگر قمر و زهره در برج مذکر باشند که بدین جهت دلالت بر سلامتی حمل
پس حمل او جنس کاو باشد و همچنین اگر هر دو ناظر باشند برج مذکور و اگر زحل ناظر باشد دلالت
باشد پس نحل باشد یا گاومیش و اگر زهره چنین باشد از انعام اربعه باشد و اگر عطارد حیض

باشد

باشد اشتر باشد و اگر شمس چنین باشد از جنس اسبان تازی و اسبان با کش باشد و اگر مشتری
چنین باشد گاو دو شاخ باشد و اگر زحل و مریخ در برج حمل باشند چنانکه گفته شد یا ناظر باشند بان پس
گوسفند و میش باشد و در باب معرفت رنگ مولودی که از جنس چهارپایان باشد پس اگر کواکب دلیل
که بواسطه بودن در برج منسوب بچهارپایان یا نظر بان دلالت بر مولود مذکور میکرد شمس باشد دلالت
کند بر کمیت و رنگی که شبیه برنگ زرد باشد یا بر تیره رنگی یا سفیدی رنگ سایه سواد و قرصه در چهره آن
ظاهر پیدا شود و اگر قمر باشد دلالت کند بر سفیدی و اگر زحل باشد مر کوتاه و رنگ که سیاهی زند و اگر
مشتری بر زردی که بسفیدی زند و اگر مریخ بر نارنجی و قرمز و اگر زهره بر سفیدی که بسرخی مایل باشد
و اگر عطارد بر رنگ کبودی و در معرفت علامات آن اگر شمس دلیل باشد دلالت کند بر آنکه
ثلث گوش آن مقطوع شود و اگر مریخ دو ثلث آن قطع شود یا آنکه دو مرتبه گوش آن بریده شود و اگر
جمیع آن و در باقی کواکب دلالت کند بر آنکه هر دو گوش آن صحیح باشد و در قمر اگر از نقصان آن زنخ
باشد دلالت کند بر کسر قرن و اگر مریخ بر کوتاهی شاخ یا افتادن آن و اگر مشتری بر مو در زنخ
و اگر زهره بر راحت میانه دو شاخ و اگر عطارد بر درازی شاخ و زیر شکم و دلالت کند بر علامات سرخی
در طرف راست آن یا بر بالای شاخ راست و اگر از جانب چپ شاخها باشد و مریخ دلالت کند بر زخم
یا سر و زخم بر جراحت از زوی نامه یا کزیدن سیع و دندان گرفتن آن و هر گاه بجنس اردو و از دهم باشد
از طالع که جای چهارپایان است خواهد لوحه مایک چشم اگر مراد آورده باشند و اگر این نحس در شرف خود
باشد نیز خواهد بود و لنگ و کم چشم و بدصداو الله اعلم باب یازدهم در دانستن چگونگی دوابه که خواهد خرید پس مراد
طالع سوال را دلیل هر دو تنهای آن و چهارم مر او دلیل حکم و هفتم را دلیل بایع و دهم مر ثمن را و دوم مر

ویل ثبت پس نظر کن بمواضع سعود و نحوس در این اوتاد و صاحبان آنها پس هر کدام از این اوتاد
که در آن نحسی باشد یا صاحبش منحوس باشد دلالت کند بر هلاک در موضع منسوب بآن و اگر سعدی باشد یا صاحبش
مسعود بود پس در آن زیادتی و نیکوئی و بهی باشد و هرگاه خواهی بدانی که احوال سائل چون خواهد بود
پس نظر کن بصاحب طالع و قمر هر کدام که اقوی باشند بدلالت پس اگر دلیل متصل شود بصاحب دوازدهم
یا بمریخ یا بصاحب سهم الدواب یا بهمه جمیعا یا یکی از آنها متصل شود بدلیل دلالت کند بر رسیدن
سائل بمطلوب و همچنین بگوئی هرگاه صاحب دوازدهم در طالع باشد و آن برج منسوب بدواب باشد
چه برسد بآنچه سوال کرده از گوسفند و گاو و دواب و مانند آنها پس اگر اتصال مذکور مفقود باشد و [illegible]
یا قمر باشد نیز دلالت کند بر رسیدن سائل بمطلب و همچنین بودن مریخ در برج منسوب بدواب و [illegible]
خصوصا اگر مریخ ملک باشد و آن در دهم بود یا موضع قوی و تقابل تام بر دلیل باشد دلالت کند بر آنکه سائل را
روزی شود از انسان تازی یا هر سو [illegible] داده شده خاصه اگر با سهم السعاده یا صاحب آن باشد
چه دلالت کند بر تخاص و آن سعود کردن بر معامله آن و همچنین باشد اگر صاحب دوازدهم مسعود قوی و همچنین
بود آن صاحب طالع در دوازدهم مقبول بسعود و دلالت کند بر رسیدن سائل بآنچه سوال کرده و [illegible]
هرگاه مسعود کند مریخ را در برج منسوب بچهارپایان روزی شود سائل را [illegible] آن برج از دواب
و طالع آن اگر حمل و مثلثه آن باشد از جنس اسبان و شتران یا از بهایم و چهارپایان بزرگ که [illegible]
و گاوان و اسبان و مانند آن محفوظ باشد یکی و سهم الدواب یکی گیری از برج تا در [illegible] باشد
و القا کنی از اداره طالع بآنجا که منتهی شود موضع سهم مذکور است بابت [illegible] سوال کرده شده از
هرگاه سوال کند که کدام چهارپایان خواهد گرفت به او را باشد یکی از آنها یا [illegible]

باشد به اسفل حال بعضی از آنها پس اگر رب الساعه در طالع باشد پس چهارپایان که منظور او است
سعادت گیرد و اگر در دهم باشد یا یوم پس آن دوم چهارپایان باشد که میدان را [illegible]
پس آن وسط چهارپایان باشد و اگر در چهارم باشد پس آن آخر چهارپایان باشد و بعد از آن
چهارپایان دیگر باشد و اگر صاحب ساعت در هبوط خود باشد پس یک از آنها از جای خود کشته شود
در این سابق و بیافتد از آن پس اگر با وجود این نحسی ناظر باشد بشکند بعضی از اعضای او آن
عضوی که منسوب باشد به برج موضع رب الساعه پس اگر نظر نحس مقابله یا مقارنه یا تربیع باشد
الساعه در هشتم بیت خود باشد پس او [illegible] از این افتادن بمیرد [illegible] که صاحب موضع رب
یا قمر منحوس باشد [illegible] پس اگر سائل او را منظور شد و او [illegible] باشد نظر کن بکوکب رب
الساعه یا کوکبی غیر آن که در طالع باشد یا دهم یا یازدهم پس [illegible] آن جهت و رنگ آن
چه باشد پس بر وفق آن حکم کن که سابق بر رنگ منسوب بکوکب مذکور باشد پس اگر دلیل سابق در
خود باشد یا خانه [illegible] پس سابق چهارپایان باشد و معروف صاحب نسب و [illegible]
رتبت افضل باشد و باقیت تر بود [illegible] پس اگر در [illegible] منظور مذکور نباشد پس سابق مجهول
و غریب بود و اگر با وجود این در هبوط خود باشد پس کم نام و قبیح المنظر و خلق باشد و [illegible]
و بیت دلالت کند بر آنکه در بیت خود صاحب نسب باشد و در مثلثه معروف باشد [illegible]
و لکن خود صاحب نسب نباشد و در حد و وجه معروف باشد در بلد و لکن نه صاحب نسب باشد [illegible]
دانسته شود که از چه سرزمین بوده باشد و در معرفت سن سابق پس اگر سوال از سال آن باشد
نظر کن بدلیل رب سابق پس اگر شرقی باشد یک [illegible] بود و اگر غربی باشد [illegible] و اگر در میانه آنها باشد

چهارم آنکه در دلیل به سابق پس اگر کوکبی در مواضع مذکوره نباشد نظر کن بطالع پس اگر خانه
شمس باشد سابق از دواب ملوک باشد و اگر در خانه زحل باشد از دواب خانج باشد یا
که از برای صاحب آن جنس نبود مگر آنکه زحل در وتد باشد یا در موضعی نیکو و اگر خانه مشتری باشد
دواب بزرگان و دانشمندان و وجوه ناس بود و یا از کسانی که ملازم سلطان باشند و اگر خانه مریخ
از دواب سرکردگان و اصحاب حرب و سلاح پوشان باشد و اگر خانه زهره یا عطارد باشد از دواب
بعض ملوک و سلاطین یا زنان یا نویسندگان و اگر خانه قمر از دواب بعض تجار است و از آن اسب خریدار عرض
کرده اند و اگر دلیل سابق ساقط باشد پس آن دابه معروف نبود و اگر ساقط باشد غیر معروف بود
قول کندی در گروبندی و استباق طالع و صاحبش از دلیل کسی بود که صاحب استباق یعنی آنکه بنای گروبندی
و استباق را گذارده و صاحب ساعت اول را برای آنکه مستراد و صاحب ساعت دوم را برای آنکه بجا آرند
آن اید و همچنین پس آنچه دلیل آن زحل باشد پس سیاه باشد و آنچه دلیلش شمس بود سفیدی که سیاهی نزد
دارد و آنچه دلیلش زهره بود کبودی بود که بسبزی مایل باشد و آنچه دلیلش عطارد بود و آنچه مشتری باشد کم رنگ
و آنچه دلیلش قمر بوده باشد پس به اندازه ممازجه قمر با کواکب باشد پس اگر آن ممازجه نباشد
پس بسنجند باشد و قریب بدان پس اگر دلیل زحل باشد و مریخ ممازج آن پس کمیت باشد و اگر مشتری
ممازج آن بود اشهب مایل بحمره باشد و اگر شمس ممازج بود اشهب معتدل بود و اگر زهره ممازجت کند کمیت
بسنجد مایل بسیاهی بود و همچنین در ممازجت عطارد مگر آنکه رنگش نازکتر بود و ازان پس اگر قمر ممازج زحل
بود پس سیلق باشد و اگر دلیل مشتری بود و زحل ممازج باوی پس سفیدی باشد که موهای سیاه در آن
بود و یا زردی بدین صفت و اگر مریخ ممازج بود سفیدی بود و موهای سرخ در آن باشد و اگر شمس

ممازجت

ممازجت کند سفید بسیار سفید براق یا زرد براق و اگر زهره ابلق خوش آیند یا طمع باشد
و سفیدی آن خالص و صحیح باشد و اگر عطارد ممتزج باشد یا قریب بدان و اگر ممازج مشتری قمر باشد
پس سرخ مایل بسفیدی خوش آیند و صاحب بها باشد و اگر دلیل مریخ باشد ممازج زحل سرخی باشد
که بسیاهی مایل بود و اگر ممازج مشتری اشقر احمر باشد یا اشقری باشد که بران زردی اثر نشود و دو نشانی
سفید و همچنین دم و یال او سفید باشد و اگر ممازج شمس باشد اشقر احمر باشد و نشانی و دم و یال
او اشقر باشد و اگر ممازج زهره بود اشقر ابلق بود و سرخی آن بسفیدی زند و اگر ممازج عطارد بود اشقر
گلگون باشد یا نزدیک بدان و اگر قمر ممازج مریخ دلیل باشد کمیت احمر صاحب بها باشد و اگر دلیل
شمس باشد و ممازج زحل سبزی باشد فولادی و اگر ممازج آن مشتری بود اشهب ابیض بود و صاحب یال
بود و سیاه باشد بها و در رهای چشم و یال آن و اگر ممازج مریخ بود پس اشقر نیکو و صاحب بها و دارای شامه
مرکبهای ملوک باشد و اگر ممازج زهره اشهب ابیض بود که در آن شکل هلال ها بود بها باشد یا قریب بدان
و اگر ممازج عطارد روشن اشهب ابیض باشد که بران سرخی باشد یا سفید خالص و اگر قمر ممازج شمس باشد
اشهب معتدل باشد و اگر دلیل زهره بود و ممازج زحل پس سبزی باشد که بسیاهی زند و اگر ممازج مشتری
سبزی باشد صاحب بها که بران زردی باشد یا سبز ابلق نیکو و اگر ممازج مریخ بود اشقری بود و سیاهی
زند و اگر ممازج شمس بود ابلق نیکو و صاحب بها باشد و اگر ممازج عطارد بود آهو رنگ بود یا گلگون و اگر
قمر ممازج زهره بود پس سرخی بود که نزدیک بسیاهی باشد و اگر دلیل عطارد باشد و ممازج زحل
گلگون باشد مایل بسود و اگر ممازج مشتری بود گلگون مایل بزردی باشد و اگر ممازج مریخ بود زنگ گل
و مایل بسرخی و اگر ممازج شمس باشد اشهب باشد مخلوط بحمره یا همچنده باشد و اگر ممازج زهره باشد سبزی

باشد مایل بزردی یا بسفیدی باشد شبیه بلبن و اگر ممازج عطارد و قمر باشد ابلق باشد مایل بسبزی
و اگر دلیل قمر باشد و ممازج زحل ادمی گندم گون مایل بسیاهی باشد و اگر ممازج مشتری باشد اسمر و اگر
ممازج مریخ باشد برنگ فولادی نازک باشد که بسرخی مایل بود و گفته اند که صاحب جمال و بها و رونق
باشد و اگر ممازج شمس بود اشهب بسفیدی بود و خال دارد و اگر ممازج زهره بود اشهبی باشد که گلهای
سفید داشته باشد و اگر ممازج عطارد بود اشهبی باشد قریب بگلگون پس نظر کن بوجه و دلیل پس
اگر در وجه بر نحس یا سعدین باشد نشانه سفید بود و الا فلا پس نظر کن بوجه چهارم اگر منسوب بیکی از این
چهار کوکب باشد دلالت بر غره میکرد پس دلالت دو پای آن سفید باشد پس نظر کن بوجه هفتم اگر منسوب
بیکی از انها باشد پس پشت آن سفیدی باشد و نظر بکوکب دلیل پس اگر مشرق باشد تازه سن بود
و اگر مغرب باشد مسن باشد و اگر مستقیم باشد رهوار و هموار بود و اگر راجع باشد بغیر مطیع و بد جلو باشد و در شهادی
خود را از جا بر دارد و اگر واقف باشد سرکش بود و اگر در تندی و در خواه خود باشد و خارج از تحت الشعاع
جلد و قوی و تواند و جوش خوی باشد و اگر ضعیف باشد ضد آنچه گفته شد باشد پس بر خلاف اوصاف
مذکوره باشد و اگر مسعود بود نیکوصورت بود و صاحب بها و میمون باشد و اگر منحوس پس بر خلاف
آنچه مذکور شد باشد و اگر صاحب هشتم سعد بود پس از چهار پایان پیش رو باشد و اگر نحس
باشد این اعداد از جمل عرب باشد و اگر مشتری از بهایم عجم بوده باشد و اگر صاحب هشتم نحس بود
و از بهایم پیش رو باشد و معروف نیست بود بلکه بهلوت کشش هر سید و اگر خواهی که صاحب چهار پا
بدانی پس اگر دلیل صاحب طالع باشد چهار پا از صاحب دهان یعنی آنکه تباهی کرو بندی ... الکداسم
و اگر صاحب دوم از یاران او باشد و اگر صاحب سوم از برادران یا کسی که کهتر از برادر باشد

و اگر صاحب چهارم از پدران او یا کسی که مهتر از پدر باشد یا چهار پایان واقف آن شهر که از بری
حکم مخالف وقف شده باشد و اگر صاحب پنجم از فرزند او یا کسی که کهتر از فرزند وی باشد و اگر صاحب
ششم از بندگان وی یا کسی که کهتر از بنده باشد و اگر صاحب هفتم از زوجه او یا همسران او یا بیگانگان و اگر صاحب
هشتم از پیران آن همسران و بیگانگان وی و دشمنان باشد و اگر صاحب نهم از دو پیران یا همسران بیگانگان
برادران وی باشد و اگر صاحب دهم از بعض اصحاب سلطان یا سلطان باشد یا اگر صاحب دهان دیگر
صاحب یازدهم از صدیقان وی باشد و اگر صاحب دوازدهم از دشمنان وی یا کسی که کهتر از دشمن او باشد
یا از جنس دشمنان او باشد چون صاحب برای عجم و استدلال کن بر جز با چهار پا بر حسب دلیل در کنندی
آن بر بطی و دلیل ان شاء الله باب هفتم از برای مسلم مقتول که ایا قصاص خواهد شد قاتلش یا نه و از مظلومی که یا
از کسی با وظلم کرده در وی را خواهند گرفت یا نه هرگاه سوال از مقتول باشد چنانکه گفته شد یا از مظلومی که با
قدرت خواهد یافت بر کسی که بر او ظلم کرده یا ظالم او اولوی را در خواهد شد نظر کن در این باب بطالع و بهانه
عاقبت پس اگر این دو قمر در برج منقلب باشند پس چیزی مسلط شود و قدرت نیابد و خون بر ارزان کرد
تا شد صاحب بیت قمر و ربع صاحب طالع بطالع بی دلالت کند بر آنکه مظفر نیابد بکشتن و کشته شود
قاتل بعقب و همچنین اگر قمر متصل شود بسعدی و قصاص نشود مگر آنکه بعد از این سعد متصل شود بنحسی پس
قاتل کشته شود مگر آنکه اتصال متبدل بنحس باشد و دلالت کند بر آنکه رسد بوی غدای یا بندی
از ایمن و اگر متصل قمر بنحسی باشد در برج منقلب صاحبش در ربع الیسار باشد و ناظر بوی پس از آن بر نحوی یا
شود یا مکر نزد بدین المتصل کم اگر ناظر وی بصاحب مثلثه یا آنکه پس باشد رها شود و بطریق عفو و بخشش
رها یابد و اگر تربیع و مقابله بطریق قتال بسبب آن خلاصی یابد و اگر مقارنه او را رها کند بغفلت مگر

و خلاصی یابد و بر مراد قمر متصل شود بمشتری بعد از آن بسعدی اگر نحس ضعیف و سعد قوی باشد برسد لوی
ضرب و عذابها پس رها شود و اگر نحس قوی باشد دلالت کند بر قتل و عذاب پس اگر مریخ باشد این
و تازیانه باشد و اگر زحل بود بضرب چوب باشد و مانند آن غیر این تازیانه و اگر در طالع سعدی باشد
این عقب فرو نشیند و باسطه صلاح کردن اولیای مقتول پس اگر در این صورت قمر متصل باشد بمشتری قوی
در مکان خود پس این انتقام بغیر امر اولیای او باشد بسلطان از وی انتقام کشد پس اگر با چنین ذکر
شد صاحب عاشر سعد و متصل باشد بدین نحس بنظر مقارنه پس اولیای مقتول بحث گیری کنند بر قاتل
و سلطان بوی نیکو کند و جهد کند در خلاصی وی پس اگر نظر کند صاحب طالع بطالع غلبه مر اولیای
مقتول باشد و اگر صاحب خانه قمر بقمر ناظر باشد سلطان وی را خلاص کند و اگر هر دو ناظر باشند هر کدام
که اقوی باشد در مکان حکم برای منسوب آن باشد و دلیل باشد بر عاقبت امر آنکه ذکر شد و اگر هیچ کدام
ناظر نباشند متصل قمر را بجای صاحب خانه وی قرار دهد و کوکب در طالع را بجای صاحب طالع پس هر کدام از ایشان
آن بیشتر باشد دلیل باشد بر عاقبت این امر و بد اگر صاحب چهارم مرکاه ناظر باشد طوری که در طالع
تقویت کند و دلالت آن کوکب را بوده باشد آن کوکب بیشتر از صاحب طالع و مراد بیشتری شهادت
است که صاحب خانه باشد یا صاحب شرف آن یا صاحب حد یا صاحب مثلثه آن یا صاحب وجه
پس جمع شود و تا از این شهادتها بیشتر پس مر این این را حفظ کن مثال مسئله از عوامل و محاسبات
نظر کردیم در این مسئله پس یافتیم طالع را سرطان و صاحب قمر بود در بیت الرجاء که یازدهم بود متصل بمریخ
پس حد رو پس نظر کردیم بقوت مشتری و مریخ از دیل الوتد بود و عزل مشتری دیل الوتد و نظر کرد و زحل
زهره و مقارن با وی در بیت الرجاء که مکان فرح وی و قوتش بود و چون طالع برج منقلب بود و مثل حبس

دلالت



و از ترس یا بیماری دلالت کرد بر رجعت
خلاصی از حبس و چون زهره صاحب خانه قمر از ترس
بود و در خانه خود دلالت کند بر آنکه مرد زنی
در خلاص سعی کند و در خانه وی باشد
چه قمر صاحب خانه خود باشد در خانه آن پس دلالت
کرد قمر صاحب عاشر که عاقل باشد و دلالت
کرد زهره که صاحب خانه او بود بر توسط عاقل در امری و بود اتصال قمر بمریخ صاحب دهم پس دلالت کرد
بر آنکه آن عاقل سلطان متوسط امری شوند پس قاتل آن آزار نه رسانند و حبس کنند پس خواستیم که بدانیم
مقدار این حبس و عقوبت را پس یافتیم میان قمر و صاحب دهم شش درجه و برجی که در آن بود مریخ
ذو جسدین پس دلالت کرد که بوی رسد ضربت تازیانه و زخم و بعد از آن در حبس و قید باشد شش ماه
پس سد از وی برداشته شود و بعد از آن در حبس شش ماه دیگر از جهت آنچه از درجات اتصال میان مریخ
و مشتری و از جهت اتصال قمر بعد از مریخ بمشتری خلاص شود بعد از یکسال و اگر برج نحس ذو جسدین
بود که دلالت داشت بر اضعاف نحس در حبس خلاص هست تا مدت شش ماه باذن الله و تمام شد بعون
الله انچه از مسائل متعلق بود بدوازده برج و دوازده خانه و هیچ از آنها فرو گذاشت نشد بحمد الله تعالی والمنة
باب در دانستن اوقات و استخراج آن از جمیع مسائل آنچه در این باب ذکر میشود و دانسته میشود ساعات
در جمیع دانستن توان حکم کرد بر هر یک هر یک تفصیلا انشاء الله بدان که اوقات حادث میشود از حرکات
و هر ابتدای حرکت که در فلک باشد تا منتهای آن زمانی که در میان آنها باشد در آن باشد

دلیل وقت و هر حرکتی که ابتدا کنند تا اگر منقضی شود و بر صد مزاجی که موافق آن باشد بخلاف

و ران نیز دلیل وقت باشد چه در خیر و چه در شر و جمیع حرکات بر این نحو است که وصف میکنیم بعون

الله تعالی پس هرگاه که تغییر حالات و تبدیل اشکال دلالت کند بر وقت چه در خیر است و چه در شر و روی تبدیل

اشکال عبارتست از انتقال کواکب از مشرق بمغرب در هر یک از دورات و تغیر حالات عبارت

از انتقال از جانب طول چه از وقتی که یکی از کواکب با قمر مقارنت میکند از مرکز شمس تا حین مقابله

که صد و هشتاد درجه باشد تربیع و از حین مقابله تا مقارنه دیگر که هم یک صد و هشتاد درجه باشد عرض او از حین

حرکت که وصف شد از مشرق تا عرض سبب آنهاست شمس و ذو ابنیت و ذو حیات و ذو غربت کواکب علیا

شود بالنسبه بدان از فلک اعلی چه بین طالع و عاشر و ربع محاذی آن که میانه سابع و رابع شرقی باشد

و دلالت کند بر سرعت و تعجیل و ربع میان طالع و رابع محاذی آن که میانه عاشر و سابع است غربی باشد

دلالت کند بر ابطاء و تاخیر و این بحث قول متقدمین بود اما ماشاءالله مصری با ایشان مخالفت کرده

با قوم پس موضع سریع فلک را قرار داده موضعی که متصاعد بطلوع مینماید و آن از رابع است تا طالع

پس تا عاشر بر خلاف قول الاوایل میدانست این ناحیه علیا را بر ایشان صاعد بسبب ابتدا کردن فلک

از این ناحیه بصعود و نامیده است میانه عاشر و رابع را بر خلاف قول الاوایل ناحیه سفلی را بطیه و سجده

از جهت ابتدا کردن فلک از آن بانحدار و انحطاط و درنگ کردن در ظهور و این قول قیاس

باشد و لا انتقال بحسب عرض پس آنست که کوکب صاعد باشد در شمال یا بطی یا صاعد باشد در جنوب

یا بطی پس تحول کند از صعود بهبوط یا از شمال بجنوب بر عکس و در هر دو و لا تبدیل اشکال کواکب پس

از مقارنه اتصال با شمس وقت تشریق آنها و غیبت و از آن تا مقام اول آنها نیز وقتی است و از آن

با غایب

با غایب رجوع آنها نیز وقتی است و از آن تا انتهای اقامه ثانیه نیز وقتی است و از آن تا ابتدای

حقای اتحاد نیز وقتی است و از آن تا مقارنه دیگر نیز وقتی است و نیز هرگاه که از حرکت متعارف کواکب که عکس

فلک اعلی و از مغرب بمشرق است بواسطه مرور آنها بدرجات کواکب در بروج نیز وقتی است و از حرکت

فلک اعلی که از مشرق بمغرب و انتقال کواکب بمواضع موت و مواضع کواکب نحس و نور

نیز وقتی است و از سیر درجه طالع و درجه کوکب هر درجه یک سال یا یکماه یا یکروز از پیش یا پس یا بکرسید

بجرمهای کواکب و شعاع آنها و اجزای بروج و سهام نیز وقتی است و گفته است ماشاءالله و اولی

حسابها که شاکرده است است که سیر درجات و اسباب لهار با ماهها و روزها و سرایه و درجات کواکب را

نیز بطول و عرض از پیش و پس و جمیع حرکات فلک که از آنها وقت دانسته میشود و این حرکات که بیان

شد و از برای وی بدانکه دلیل اوقات خفیفه هرگاه در بروج کواکب سکر و یا منقلبه باشد دلالت

بر روزها کند و دلیل اوقات طولانی در این موضع دلالت بر سالها و ماهها کند هرگاه دلیل در بروج

کواکب گران رو یا ثابته باشد دلالت بر سالها کند و در بروج ذو جسدین دلالت کند بر ماهها

کند و در بروج منقلبه بروزها و مواضع سریع از طالع دلالت بر سرعت در وقت کند و آن همان

ناحیه علیا است و مذکور شد مواضع بطی از فلک و آن همان ناحیه سجده است و دلالت کند بر بطی

در وقت و طالع و وسط السماء دلالت بر تعجیل کنند و سابع از آنها ابطا باشد و دلالت بر تاخیر کنند

ظهور کند و تحت الارض از همه ابطا باشد و دلالت بر سنین و ماننده آن کند و هرگاه کوکب

دلیل بر وقت در بروج ذو جسدین ضعیف کن انچه را یافته از وقت معرفت استخراج دلیل

و سرا و در بیت بنا بدیگری دلیل بر وقت را از کواکب هر چند قوی باشند هرگاه شهادتی

در مسلو نباشد و نه دو ضلع در ان داشته باشند کو کرین را به اتصالات او دلالتی در وقت باشد

که عرفان اتصالات ابانشد و وابسته نمیشود و وقت که از قابل تم بر صاحب طالع باشد و به صاحب حاجت

هر گاه این دو متناظر باشند با یکدیگر و الا از قابل تم بر یکی از این دو و از نزدیکتر ازقابل تم بر قمر و کردان

بر ناظر الطالع دلیل بر وقت مر انکه به انتها دلیل وقت را به ان اولی باشد از نزدیکتر پس استدلال

کن بسرعت الشرقی و تغریب ان از ارباع فلک و شمس بوقت بران طریق که بعد ازین بیان خواهیم

انشاء الله تعالی بدانست بطلمیوس که نظر میکنیم بصاحب طالع و شمس و قمر پس هر کدام که قوی باشند که ناظر

باشد بان صاحب خانه و صاحب مدخل ناظر باشد در وتد باشد یا در زایل اوتاد پس دلیل باشد

بر وقت در دور خود در فلک و اتصالش بساعت و ماه و سال آن امر و عظیم آن مر اندازه منتهی از این کوکب

باشد که حکم وحمل آن در صورت مسکن است دهم بر این کواکب که دلالت آن حکم به دلالت وی

باشد با اندازات و مانش که حکم و عوارض وی باشد از سرعت و بطی و مانند اینها الا کیفیت آن امر که

مقارن به واقع شود پس از نظر کواکب و اتصال اینها با بیوت کواکب لا وصیت علما در این باب

که نظر کنند که کدام اولی و اقوی است از شمس و قمر و صاحب طالع و طالع پس آن باشد دلیل نظر کن که در یکی از

و قوت آن بر چه قدر است و در چه برج است ثابت یا منقلب یا ذو جسدین و در وتد است یا زایل او تد چنانکه

وصف کردیم که حکم دوران بجای اتصال آن نجوم نحوست دیده شده و سعادت دیده شده از انواع

اتصالات که حکم آن خاصه مر قمر و اتصالش و نظرش در حکم عضو و صاحب کار و قمر در مرتبش از برج

مونث باشد یا در وتد یا مایل از وتد باشد معرفت وجوه حکم آن در سه وقت بدانکه جمع

اوقات در جمیع مسائل از سنیح و جه بیرون نیست اول آنکه نظر کنی که چه قدر است از زمان میانه آن

سوال

سوال تا رسیدن سبک رو متصل بجرم گران رو متصل پس هر چند قدر باشد دوم آنکه لحظه کنی

زمانی را که میانه آن سوال است تا رسیدن متصل بدرجه که در آن بوده متصل در وقت سوال

از ایام و ساعات پس این نیز مقدار وقت باشد سوم آنکه شماری در ج ست میانه متصل و متصل را

به اتصال یکجا باشد و به جو اس کجا ان از برای هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی تا اراده

سرعت موضع دلیل و بطی آن و دلالت برج اتصال اگر ثابت باشد سال و اگر ذو جسدین باشد

ماه و اگر منقلب باشد روز چهارم آنست که نظر کنی کواکب اولی بر دلالت وقت را که چه قدر است

سنین صغرای آن پس وقت بران مقدار باشد اگر فوق الارض و شرقی باشند ساعات آن

و اگر فوق الارض و غربی ایام و اگر تحت الارض و غربی سنین و اگر تحت الارض و شرقی شهور پنجم

که نظر کنی کواکب و اولی بر مسئول وقت را که در چه برج است پس بقدر مطالع آن برج تعیین کنی

وقت را اگر ثابت باشد سنین و اگر ذو جسدین شهور و اگر منقلب ایام و باشد که وقت بعده

میانه طالع و موضع قابل تم بر باشد از دو دلیل یا میانه قابل تم بر و طالع بهر برجی ماهی و اگر

وقت که قمر دلالت بران کند در دو عدد و در دو ساحت یکماه باشد و اگر دلالت بر

باشد اگر است پنجاه و در عطارد در باب و علما حاجت پنجاه و سه ماه و هر گاه دلالت

تدبیر باشد اگر اتصالی باشد دلالت کند بر یک ماه و زهره در باب و علاوه ده ماه و هر گاه دلالت

و اما تدبیر باشد بهشت سال و در شمس یکسال یا نوازده ماه یا نوزده سال و در مریخ یکماه یا دو

و در مشتری دوازده ماه یا دوازده سال و در زحل سی ماه یا سی سال و در انستن بعضی از حالات

این حالات بدین گونه که مذکور میشود که کوکب قابل دو واقع اگر هر دو در میانه ناحیه مشرق باشند

سنین صغری

شمس	زهره	مریخ	مشتری	زحل
۱۹	۸	۱۵	۱۲	۳۰
ذنب	راس		قمر	عطارد
۳	۳		۲۵	۲۰

هر اوراد ولایت شهر ولایت باشد چون مدت حال رجاء در جهت دیتها و جمله این اقرب است عالم شهر

از اوراد ولایت سه اقرب است در کتاب گذشت که آن دلالت میکند دیر جمع بودن در سال دیدم

و هر دو شرقی باشند بالذات و برابع الیه گردان از برای هر درجه میانه دو دلیل از درجات
اتصال یک ساعت و اگر هر دو کوکب در میانه عاشر و سابع باشند دلالت کنند بر شهور بقدر درجات
که میانه اتصال است و اگر هر دو کواکب در میانه سابع و رابع باشند دلالت کنند بر سنین و اگر میان
رابع و طالع بر شهور بر حالت ذاتی و عارضی هر دو کوکب موافقت کند با آنچه گفته شد و هر گاه مخالفت
کنند چنانکه کوکب بالذات شرقی تا سریع باشد و با وجود آنکه طالع غربی بطی دلالت کند بر تو[illegible]
پس توقیت کن بدرجات اتصال میانه انظار را هر درجه ماهی و هر گاه [illegible] آنچه گفته شد
پس مزاج بده میانه دلالت ناحیه طالع و جوهر کوکب و برج موضع ان و شکل کوکب چنانکه بیان
کردیم پس قیاس کن بعقل خود و چه خطا نخواهی کرد ان شاء الله قول و [illegible] اتصال قمر گفته است
که نظر کن متصل به قمر پس اگر در برج ثابت باشد هر درجه میانه انظار سالی قرار ده و اگر در برج
ذوجسدین باشد و ساقط باشد از اوتاد هر دو درجه و نیم را یکماه قرار ده و اگر ساقط باشد
از وتد هر ده درجه یک ساعت و تعبیر است که اتصال آن بعد [illegible] باشد و [illegible] آنچه مذکور شد اوله اصلح
باشد در اوقات [illegible] باشد درجات استخراج شود از نهایی دیگر چنانکه قمر هر گاه در موضع حاجت باشد
در مکانی قوی شد بطلوع حاجت پس [illegible] صاحب طالع با صاحب حاجت و وی ناظر باشد
بموضع حاجت دلالت کند بر روای حاجت در این وقت و همچنین اگر مسئله [illegible] باشد و بر [illegible] حصول
توقیت کن بقدر اجرام کواکب پیش از اتصال و بعد آنکه توقیت بشهور نباشد اگر در وقتی که تمام
شود دو تا قمر چه [illegible] باشد که دو کوکب از یکدیگر منصرف باشند و قمر مرور کند بهر دو و اتصال
حاصل کند میانه انتها صاحب طالع و صاحب حاجت باشند یا درجه طالع باشد [illegible]

اوری

[illegible]

	وتد	مایل	ساقط
ثابت	۱ سنه	۱۲ سنه	۲ سنه
منقلب	۳ شهر	۳۰ یوم	۱۰ ساعة
ذوجسدین	۱۲ سنه	۲ شهر	۱ یوم

روزی و [illegible] باشد که وقت [illegible] از دخول شمس بدرجه طالع یا موضع حاجت یا موضع [illegible] باشد بحول
و [illegible] امر [illegible] است یا تمام کند اثر [illegible] در [illegible] خوش [illegible]
و [illegible] باشد که [illegible] گرده اند و قول بعضی از حکما است
که دلیل وقت یا صاحب حاجت اگر در مسئله [illegible] باشد و در دلیل [illegible] دلالت کند بر [illegible] وقت و همچنین
اگر صاحب [illegible] ناظر [illegible] باشد و یا آن سعدی باشد و [illegible] طالع یا عاشر باشد
و بوده باشد اتصال بدرجه خاصه ارضه خود [illegible] یا آنکه اتصال [illegible] باشد و [illegible]
این احوال [illegible] سریع [illegible] دلالت [illegible] ایام [illegible] و رابع و سابع دلالت [illegible]
بشهور و [illegible] و همچنین [illegible] دوم و پنجم و هشتم و در [illegible] دلالت کند بر [illegible] حاجت تا تمام شدن
دور [illegible] کوکب و [illegible] آن پس نظر کن در این وقت [illegible] دلیل [illegible] قوت خود با تبدیل
[illegible] آن یا رسیدن [illegible] یا رسیدنش بموضع حاجت [illegible] دو دلیل در طالع یا موضع حاجت
یا رسیدن [illegible] طالع [illegible] صاحب حاجت [illegible] صاحب حاجت یا دلیل طالع [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] دلیل [illegible] هر گاه دلیل [illegible] وقت [illegible] قمر [illegible] باشد
نظر کن که وقت مقارن [illegible] در برجی که در [illegible] قمر در وقت مسئله [illegible] درجات آن [illegible]
پس از این وقت را تعیین [illegible] نمود و این اقوای دلیل [illegible] سهم الوقت [illegible] درجه طالع
دلیل پس اگر [illegible] درجه کمتر باشد کم کن [illegible] درجه [illegible] اگر بیشتر باشد از درجه نظر
موضع [illegible] پس هر جا که [illegible] صاحب [illegible] آن درجه دلیل [illegible] باشد پس نظر کن [illegible]
موضع باشد [illegible] طالع [illegible] امری که [illegible] پس حکم کن بر [illegible] طالع [illegible]

وصف شد چه اگر در صاحب طالع و دلیل آن واقع شود پس این صاحب برابد و در همین روز همچنین
نظر کردن صاحبی نه قمر با ان دلالت کند بر سرعت در مسائل و ابتدا کردن در امور پس اگر نظر بربیع باشد
در همین روز واقع شود و اگر تثلیث دیر تر وقوع یابد باذن الله تعالی باب دیگر هر گاه خواهی بدانی وقت
چیزی را نظر کن بسهم صاحب پس شمار از ان تا کوکبی که تولیت طالع بر صاحب برج طالع با
کردن هر درجه را روزی یا ماهی یا سالی پس اگر سهم با کوکبی دلیل صاحب در وتد واقع شود پس
دلالت کند بر سرعت و اگر زایل باشد و نظر کن اگر برج منقلب باشد پس ان علامت ساعات باشد و اگر ذو جسدین
ایام و اگر ثابت باشد شهور و اگر زایل بود باشد پس از همه دور تر باشد پس اگر منقلب باشد دلالت
بر شهور کند و اگر ذو جسدین بر سنین و اگر ثابت بر قرون قول بطلمیوس نظر کن بشمس در عاشر با کوکب باشد
پس وقت بر اندازه سنین کبرای آن باشد پس اگر صاحب عاشر باشد و در شرف خود و سوال
از مدت غایب باشد و زحل باشد مثلا پس دلالت کند بر اکثر بیست سال اقامه نماید در عمل
خود و اگر در عاشر باشد لکن در شرف خود نباشد دلالت کند بر شهور سنین و اگر در سو اقطاع چون ثانی
پس باقی ماند این امر سلطنت باشد و هم چنین دلالت کند بر هم چنین روز یا بجای هفت ساعت
و همچنین در سایر کواکب دیده اگر هر گاه صاحب عاشر کوری یکی از سعدین باشد دلالت کند بر اکثر هر گاه منحوس
شود امر با تمام شود و وقت حاجت امر شاد فضل باشد از انچه پیش بوده و در سرور شادی باشد و اگر
یکی از نحسین باشد پس برآید از عمل خویش مهموم و غمناک خوفناک و اگر عطارد باشد پس میانه بود و باشد
که کم شود از سنین کبرای کواکب چنانکه میانه کواکب و کار انجنین عاشر ده درجه باشد چه پانزده درجه کم شود
و اگر زیاده از پانزده باشد از سیم کم شود و ضرر رساند و اگر کمتر باشد بر همان قیاس کم شود از علامات

مسنین کبری

زحل ۵۷	مشتری ۶۹	مریخ ۶۶	شمس ۱۲
زهره ۹۲	عطارد ۷۶	قمر ۱۹	راس ۳
	ذنب ۳		

اگر چهار روز کم شود برابر قیاس باب دیگر در وقت که از جمله احکام بطلمیوس است در سوال از چیزی با خبر
نظر کن مرتبه طالع و اثر را جدا کن پس کن بر سی انچه باید عدد سال باشد و انچه باقی ماند
دو ازده ضرب کن و بر شصت قسمت کن انچه بر آید عدد ماهها باشد و انچه باقی ماند در سی ضرب کن
کن انچه بر آید عدد ایام باشد پس انچه حاصل شود عدد سنین و شهور و ایام باشد باب دیگر در وقت
نظر کن بر تربیعهای شمس و تربیعهای قمر که چه کوکب ناظر است بدین نظر پس هر چه اعتبار آید وقتی که تمام
شود و تربیعات متعاقبه را تمام پس این باشد و اصل سرعت در نفع و ضرر و اگر دلیل بود وقت پس نظر کن
که چه قدر است میانه آن و سقوط آن در مغرب یعنی میر یعنی مطالع را نجوا پس هم ان مقدار باشد
وقت باب دیگر در وقت نظر کن همیشه بجز اقر پس شمار اجزا که میانه است و تربیع یکی از نحسین پس شماره
این اجزا باشد وقت ایام یا شهور یا سنین و اگر قمر در طالع باشد در فصل عاشر پس وقت چند ماه باشد
و اگر در اول از اصل مریخ باشد وقت پانزده ماه باشد و اگر در اول روز باشد که شمس قریب طالع است
وقت بیست و چهار روز باشد عدد سنین صغرای قمر و اگر در آخر روز باشد وقت ماه باشد عدد درج
میانه شمس و شمس و اگر میانه ایشان شد و نه یکی از نحسین در عاشر شد و نه یکی از سایر بیخت کواکب در ان باشد
بلکه کواکب در ششم یا هشتم یا دوم یا پنجم یا نهم باشد پس شمار از ان تا که با تو آرا موضع رسیدن آن
تربیع از نحسین هر در پیک اول پس این باشد وقت وقوع خبر چه اتصال دلالت بر خبر کند باب دیگر
در وقت حکم بخبر با خبر و اگر سوال از وقت رسیدن این خبر یا خبر باشد نظر کن خطا کوکبی که عطای خبر
بسیار را میکند در مثل الزا را باب شمس بر قمر دفعی که منتهی شود بجز الطالع وقت آنست هر درجه روزی
یا ماهی یا سالی پس اگر این شماره برسد با این موقع و اتفاق افتد این حکم اعلی پس از تربیع طالع واقع

در وقت جواب ... [illegible]

[illegible]

اگر جهار

شود و آن نفی نه چهار است و اگر اینجا را اتفاق افتد در برج دیگر واقع شود و آن نفی نه هم است و اگر این نیز
اختلاف کرده و نیز علامت کن صاحب خود را چه خطا کرده باشد و یکی در وقت امری که سوال از او شده کسی که
خواهد شد نظر کن در زوایا پنجم و در شب بنگر که کجا باشد موقع آن و چه باشد حال وی و کجا باشد خانه
او پس اگر ابتدا در خانه خود باشند یا شرف خود یا حد و در خود و یا بری باشند از نحوس پس بشارت از ابتدا
تا سعدی که آن نیز را اتصال کرده باشد در جایی مستقیم پس آن هنگام وقت نیک باشد پس بهر درجه
روزی حکم کن یا ماهی یا سالی چنانکه قبل از این گفته شد پس اگر در وتد باشد در منقلب ساعات باشد و در ذوجسدین
ایام و در ثابت شهور و اگر در زایل از وتد باشد در منقلب ایام و در ذوجسدین شهور و در ثابت سنین و در زایل
از وتد در منقلب شهور و در ذوجسدین سنین و در ثابت ایام و این در وقتی باشد از ثابت شده نزد نحوس سالم
پس اگر فاسد باشد و سوال از خیر باشد پس نفی کن بر آید از آن نحوست و در اصل مثبت خود شود یا شرف خود یا
خود یا مناظر سعود شود خواهد بود آنچه سوال شده از فرح و شادی و صلاح باذن الله قول مصنف تمام شد
کتاب بمنتهای کمال که قصد کرده بودیم و الحمد لله ولی حمده و اهل الفضل و صلی الله علی سیدنا [illegible] محمد المصطفی
و آن الیه و عترته المرتضی الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل تمام شد ترجمه مسائل ابی یوسف
یعقوب بن علی القصرانی و بعد از آنکه این حقیر قلیل البضاعة داود بن حسین [illegible] در اصلاح [illegible]
سبحانه فرصت [illegible] از تحریر [illegible] این کتاب [illegible]
سنه مطابق [illegible] روز [illegible]

مبارک گشت مبارک

سنه ۱۲۵۰

[illegible]